

تیرگی را بداند و راه نبود و الحمد لله حتی یقضی بین العباد * تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان * فیروی سبيله اما الی الجنة
 و اما الی النار * پس دید که شود راه وی یاب و بند وی را خود را یا بصوی بهشت و یا بصوی دوزخ ویری بضم یا و فتح آن
 و سبيله بنصب لام و رفع آن مرد و روایت است * قیل * گفتند صحابه * یا رسول الله فالابل * پس حکم شتر که حق آنرا
 ادان کرده باشند چیست و مذاب تارک زکوة در وی چگونه بود * قال * گفت آن حضرت صلعم * و الا صاحب ابل لایودی
 منها احق الا و نیست هیچ خداوند شتران که ادانمی کند ازان حق آنرا * و من حقها حلبها يوم و ردما * و حق واجب شتران اگر چه
 همان زکوة است ولیکن از جمله حقوق شتران که مستحب و در طریقه شکرگزاری حق کویا که حکم واجب دارد و بشیدن شتران
 است روز و در بکسروا و وسکون را بمعنی غرود آمدن شتران بر آب برای آب خوردن که مردم در آن فراهم می آیند
 و تشنه میرومی باشند و ظاهر حال است که بترک این حق نیز عذاب شود و بالجهل نیست هیچ صاحب شتران که ادا
 نمی کند حق آنرا * الا اذا کان يوم القيمة * عکرا * که چون باشد روز قیامت * بطح لها * بر روی انداخته شود صاحب شتران
 جهت شتران تابروی بکنند و پایمال کنند * بقاع قرقر * بصیری قراخ هموار که در وی کوه و دل نباشد و قرقر بفتح قافین
 و سکون را نیستین نیز بمعنی قاع است و تاکید و صفت کاشعه اوست * و فرما کانت * در حال بودن شتران فربه تر
 و تمام بنیت تریاگران تر و تنومند تر باشد * لا یفقد منها فخیلا و احلا * در حالی که کم نمی کند صاحب شتران ازان
 شتران یک پنجه شتر را یعنی پنهان نیز با شتران باشد و احتمال دارد که مراد بفصل همین شتران باشند چه هر شتر پنجه شتر
 است و معنی آن باشد که کم نمی کنند صاحب شتران ازان شتران یک شتر را و مؤید اینست عبارتی که در بقر و غنم بیاید
 * تطأ باخفافها * پایمال میکنند این شتران آنکس را بسمهای خود و سم شتر را خف میکنند و سم کوسفند را غلف چنانکه
 بپایند * و تعضه با فواها * و میگزند آنکس را این شتران بداند آنها را خود * کما مر علیه اولها * و علیه اخرها * هرگاه که
 بگذرد بر وی طائفه نخستین شتران باز کرد انیل * شود بر وی طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرد و تمام شوند باریک
 باز از سر گیرند یعنی عکرو رود اثم پایمال کرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ضا هر آن است که گفته شود
 کما مر علیه اخرها * و علیه اولها * زیرا که رد و رجوع در اولی واقع میشود نه در آخری و در روایت مسلم هم چنین نعت
 واقع است و در الحدیب ابی در نیز همچنین است و تو ریشی گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سهویست که از بعضی
 رواة واقع شده صاحب مصابیحی کامل آنرا نقل کرده انتهی را که تکلف کنند و از رد و رجوع در اولی رجوع فلا
 اشکال فتأمل * فی يوم کان مقداره خمسين الف سنة حتى یقضی بین العباد فیروی سبيله اما الی الجنة و اما الی النار قیل
 یا رسول الله فالبقرة والغنم قال ولا صاحب بقر ولا غنم لایودی منها حقها الا اذا کان يوم القيمة بطح لها بقاع قرقر * ترجمه
 این عبارت معلوم شد * لا یفقد منها شیئا * در حال تیکه کم نمیکنند ازان کاروان و کوسفند ان چیز را * لبس فیها عقضاء *
 در حال تیکه نیست در آن بقر و غنم پنجه شاخها که زور آن کمتر رسد و عقضاء بفتح عین و سکون قاف * و لا جلیساء * و نیست
 در میان آن جلیساء بفتح بتقلیم جیم بر حای مهمله آنکه شاخ نداند * و لا مضباء * و نه شکسته شاخ * تنطسه بقر و نهها * میزند آن
 کاروان و کوسفند ان او را بشاخها را خود * و تطأ باظلافها * و پی میروند و با پاهای خود اظلاف جمع ظلف بکسر طای معجمه
 هم شکافته چون سم گا و کوسفند و امثال آن و سم شتر را خف میکنند و اسب و غر را حافر * کما مر علیه اولها و علیه اخرها
 فی يوم کان مقداره خمسين الف سنة حتى یقضی بین العباد فیروی سبيله اما الی الجنة و اما الی النار قیل * یا رسول
 الله فالخیل * پس اسبان حکم آنها چیست * قال * گفت آنحضرت صلعم * فالخیل ثلاثة * پس اسبان سه قسم اند هر یک حکمی دارد
 * هی لرجل و زر * اسبان مردی را بزه و بار کناه اند و زر بکسر و وسکون زاکرانی بزه * و هی لرجل متر * و اسبان
 مردی را بپرد و موجب ستر حال اند تا مردم ندانند که فقیر و محتاج است و حیاب اند که باز می دارند او را از اظهار
 حاجت ببرد * و هی لرجل اجر * و اسبان مردی را جز و ثواب اند * و اما التي هي له و زر * پس اسبان که آنها

هر مرد را سبب بزه و بارگناهان * فرجل زبطهاریه * پس اسپان مردی اند که بسته است آنرا بجهت نمودن مردم تا
 بداند که وی میاهد و عاریست و در واقع نیست * و فترا * بسته است آنها را برای نازیدن و بزرگی کردن بزمردم
 و زیاده غیر فتراست چه زیاد در طاعت میباشند * و فواء * یکسرتون * طی اهل الاسلام * بسته است برای عمل بارت
 کردن بزمسلدانان تا برای ایشان بگی کنند و بچنگ بر آید * فهی له و زر * پس اسپان برای این چنین شخصی سبب بزه و
 بارگناهان * و اما التي له می ستر * و اما اسپان که آن برای مرد پرده اند * فرجل زبطهاریه * سبیل الله * پس اسپان
 مردیست که بسته است آنها را در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت و بیقرامانی وی چنانکه در قسم
 اول بود و مخصوص جهاد و غزاه و راه خدا نیز مرد نیست چنانکه در قسم ثالث بلکه مراد آنست که برای سوار بی خود
 بسته است تا در حاجت های مشروعه سوار شود و تردد دکت و فقر و احتیاج خود را از مردم بپوشد چنانچه در روایتی
 دیگر روایت شده است فرجل زبطهاریه یعنی بسته است برای اظهار غنا و تو نگرانی خود و تعففا از طالبین اسب از مردم
فرزاد احتیاج سوار بی * ثم لم یکن حق الله فی ظهورها * پستروها * موش نکرد است حق خدا ایراد طلب ثواب از وی
 و پشتیهای اسپان که سوار میشود بر پشتیهای ایشان در طاعت و امور خیر و عاریت میل هند و سوار میکند مردم را بران
* و لا رقایها * و نه فراموش کرد است حق خدا را در کردن بدهی اسپان که مراد امی کند حق آنرا در زکوة و شافیه
 میکند و بداند که حق در رقاب اسپان آنست که غمخواری آنها بکند بکاه و دانه و علاج کنند آنها را و دفع ضرر کنند از آنها
 و مبنای اختلاف در تفسیر اختلاف در آنست که نزد ما در اسپان زکوة است که اگر بیرون در صحرا بچرند و در خانه علف
 نیابند خداوند اسب مختار است که پس سوار بی بد یا قیمت کند آنها را و از هر دو نیست در هم بیند و در هم
 بداند چنانکه حساب زکوة است و نزد صاحبین و شافعی و از اسب زکوة نیست و فرما که در حله و خلوه واقع شده که نیست
 در مسلمان در علف وی و نه در قفس وی و نه در لیل الامام ابوحنیفه قول آنست که است صلعم که در مرد در راه و هر اسپ
 که بیرون ببرد یک دینار است و آنچه شافعی روایت کرده بر اسب غازی معتزل است که سوار می کند بزرگان و همچنین
صلب برای خداست و بتقویم قزاس مردیست از عمر و رض و شبنم در اختیار است و در شرح سفر السعادت تبار
ازان مذکور است * فهی له ستر * پس این اسپان مرار را پرده و ستر خالت اند * و اما التي هی له اجر * و اما
اسپان که آن مرد را مراد از موجب اجر و ثواب عظیم است * فرجل زبطهاریه سبیل الله لاهل الاسلام * پس اسپان مردی اند
که بسته است آنها را در راه خدا برای اهل اسلام که جهاد کنند و دیگران را نیز در جهاد اعانت کنند و سوار گردانند تاجها و
کنند * فی مرج * بفتح میم و سکون را و بجمع در چراگاه فراح * و روضة * و زمینیکه آب و گیاه دارد * فی اکبت من ذلک المارج
أو المروضة من شیء * پس بخورند آن اسپان از آن مرج یا روضه چیزی را * الا کتب له عددا اکلت حسنات * مکر آنکه
نوشته شود مر صاحب اسپان را بشار آنچه خورد * اند اسپان نیکبها و ثوابها * و کتب له عدد از ثوابها و اهل حسنات *
و نوشته میشود مراد را بشمار سرکینههای اسپان و کمینهای اسپان و لا تقطع طولها * و بزرگ رسنهای خود را طول
بکسر طاء و فتح و اور یسمان که بلندند یک طرف او را بجمع و دیگر را بیای اسب یادست وی تا بکشد و بچرد * فاستنت شرفا
او شرفین * پس بر ایند یک زمین بلند یا در زمین بلند را * الا کتب الله له عدد آثارها و از آنها حسنات * مکر آنکه مینویسد
خدا ایتعالی و ثابت گرداند مر آن مرد را بشمار کامها نیکه اسب میزند و بشمار سرکینههای نیکهها * و لا مریها صاحبها طی نهز فشریت
منه * و نمیکند بدان اسپان صاحب آن ازان جوی پس آب میخورند اسپان ازان جوی * و لا یریها فی سقیها * و نمیخواهند
آن صاحب اسپان که آب بخورند اسپان را یعنی وی نیت آب بخوراند آنرا در بلکه بی قصد و اراده او آب میخورند
فکیف که وی نیت و قصد و اراده آن داشته باشد * الا کتب الله له عدد ما شرب حسنات * مکر آنکه می نویسد خدا ایتعالی
برای وی بشمار آنچه نوشید * اند اسپان نیکبها و از آنچه معلوم میشود که کسی کاری میکند و در ضمن آن نیکبها

و می کارهای بد نیکو بدین آیه شود را بنیا ثواب می آید و در اول کتاب ذکر شرع حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی
 یابن واقع شد و است فتل کرد قیل گفته شد یا رسول الله فالسور پس خزان حکم آن چیست و در ادای حق آنها و ترک
 آن چیزی وارد شد است قال گفت آنحضرت صلعم ما انزل علی فی الجور شیء و فرستاد نشد است بر من
در حکم خزان چیزی مخصوص الا امل الایة الفاذة گیا امة مکراین آیت تنها که جامع احکام تمام افعال است
از خیر و شر فاذ بها و تشدید ال معجزة نمن یعمل مثقال ذرة خیر ابرة پس کسیکه عمل کند مقداری نیک
می بیند و می یابد جزای آنرا ومن یعمل مثقال ذرة شر ابرة و کسیکه بکند مقدار ذرة بدی می بیند جزای آنرا
پس اگر خیری کند جزای آن نمی یابد اما چیزی مخصوص و جزای مخصوص نازل و وارد نشد رواه مسلم و عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اتاه الله مالاً فليؤد زکوة کسی که بدهدا و را خدا تعالی مالی پس ادا
نکند زکوة آنرا مثل له ماله يوم القيمة شجاعاً مصور کرد انید شود برای وی مال وی روز قیامت بصورت مار و شجاع بضم
ثمین و کسر آن مار نریا تین نریا مطلق مار نریا ماد اقوع مار کل که موی بر سرند ارد و این نشان بسیاری از زهر و دوازی
هواوست و له زیبتان برای و در بای موحدة میان آنها تئیه و بفوقانیه مرآن مار راد و نقطه سیاه است بالی
دو چشم او یاد رون در چشم او و بعضی گفته اند کرد دهن وی یطوقه يوم القيمة کرد انید میشود آن مار مانند
طوق در کردن آنکس روز قیامت ثم یأخذ بلهز حنیه پس میگردان مار بهر دو طرف لهز مع خود یعنی شد قیه یعنی بهر دو
کنج دهن خود و لهز تین بفتح لام و سکون ما و نتج زاد و استخوان بر ایند زیر نومه گوش و در شرح شیخ گفته لهز متیه
یعنی لختیه و استخوان دهن که اربش بران میر و یک و چون غزد یک بشد قین بود تفسیر کرده بدان و بیزین
معنی ضمیر لهز متیه راجع باقرع یا شجاع باشد و تواند که بشخص مال داری باشد و یا زانده بود یعنی می گرد آن مار هر دو
کله آنکس را ثم یقول انا مالک پس میگوید آن مار بزیان حال یا قال من مال توام که زکوة آن ندادی انا کنزک
من کنج توام که زکوة جلد اکرده اندهادی ثم تلا پس خواند آن حضرت صلعم این آیت را ولا یحسبن الذین یبخلون
الایة تا آخر آیه که اینست بما اثمهم الله من فضله هو خیر لهم بل هو شر لهم سیطو قون ما بخلوا به يوم القيمة رواه البخاری
و من ابی ذر عن النبی روایتست از ابو ذر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یكون
له ابل او بقرا و غنم لایو دی حقها نیست هیچ مردی که باشد مر او را شتران یا گاو یا گوسفند آن که ادا نکند حق آنها را
الا اتی بها يوم القيمة اعظم ما یتکون و اسمه مکر آنکه آورده میشود آن شتران و گاو و گوسفند آن را در حال
بودن آنها بزرگتر و فریه تر تطاة باخفاها پی سپر میکنند آن مرد را شتران بپایهای خود و تطاة بقرونها و میزنند
گاو و گوسفند آن او را با شاخهای خود کما جازت اخر بهاردت علیه اولها هر بار که بکند رد طائفه پمین آنها
یا زکرد انید شود نخستین آنها این عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که سابقاً گفت چنانکه
اشارت بدان کرده شد حنی یقضی بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه و عن جریر بن
بن عبد الله روایت است از جریر بن عبد الله بجلي که از مشاییر صحابه است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود
بود است قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا تاکم المصلق چون بیاید شمار
صلقه سبتا نند یعنی آنکه از جانب امام برای کوفتی زکوة اموال بیاید که آنرا ساعی و غامل خوانند در قاموس گفته
که مصلق بر وزن مبتل کیرند صدقه و متصل بتاد دهنه صدقه فلیصدر عنکم و هو عنکم راض پس باید که باز
گردد مصلق از پیش شما و حال آنکه وی از شمار ارضی و خوشنود است باین طریق که خوب پیش آید بوی واد
کنید صدقه تمام و کمال رواه مسلم و من عبد الله بن ابی اوفی ید رو پسر مرد و صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است
که در کوفه از عالم رفت قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا تاکم قوم بصل قتهم قال حکم چنان بود که مردم صلقات

وزکوة خود را پیش آنحضرت می آوردند آنحضرت صلعم در مصارف آن صرف می نمود و بود آنحضرت که چون می آوردند
 نزد وی قومی صدقه خود را داد عامی کرد ایشان را و می گفت * اللهم صل علی آل فلان * خداوند ادرود بفرست و رحمت
 کن بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بر وی و بر کسان وی * فاذا ابی بصلته * پس آورد نزد آنحضرت پس رمن
 که ابوا و فی است صدقه خود را * فقال * پس گفت آنحضرت صلعم * اللهم صل علی آل ابی اوفی * و حکم الهی نیز همین
 بود که بگوید قد ابشانرا و صلوة بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است * متفق علیه و فی رواية اذا اتی الرجل انبی
صلی الله علیه و سلم بصلته قال * چون می آورد مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را می گفت آنحضرت * اللهم صل علیه *
 ازین روایت معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلانست و آل مقیم است چنانکه آل فرعون و آل داود و مراد ذوات
 آنها است و اتباع نیز به تبعیت در آن داخل اند چنانکه اشارت کردیم * وعن ابی هريرة قال * کعت * بع رسول الله صلی الله
علیه و سلم عمری الصدقة * فرستاد آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را بر گرفتن صدقه از مردم * فقیل منع ابن جمیل * بفتح جیم
 پیش آمد و گفتند با آنحضرت صلعم که منع کرد و ندانند که از کوه را ابن جمیل که منافق بود و فقیر بود خداوند تعالی را را غنی
 کرد این در رفتح الباری گفته که واقف نشدم بر نام وی و رکتب حلایک و بعضی گفته اند که نام وی عهد الله بود و بعضی
 گفته اند حمیل و گفته اند ابن جمیل منافق بود بعد از آن توبه کرد از نفاق و قاضی همین گفته که در وی نازل شد و است
 قول حق سبحانه تعالی و منهم من عاهد الله لئن انا انامن فضله لنصلن الایة انتهى * و حاکم بن الولید * که صحابی
 مشهور بود و از نزد * والعباس * و عباس بن عبد المطلب * عم رسول الله صلی الله علیه و سلم * و نیزند اند و بکران
 همه دادند * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ما ینقم ابن جمیل * نقم بمعنی اشد کراهت
 است که بعد بسط برسد و موجب کفران نعمت گردد و انتقام بمعنی مبالغه در عقوبت نیز ازین بابست یعنی مکر و
 نمی پند ارد ابن جمیل و کفران نعمت نمی ورزد * الا انه کان فقیرا فاعناه الله و رسوله * مکر بسبب همین که وی
 فقیر بود و هیچ چیز نداشت پس تو نکر کرد انیل او را خداوند و این تو نکر می سبب بخیر و طغیان وی شد و بکفران
 نعمت کشید و غنا بتحقق از خداست و ذکر رسول بجهت آنست که وی صلعم واسطه است در افاضت خیرات و وصول
 نعم از جناب حق در تفسیر کریمه و منهم من عاهد الله لئن انا انامن فضله لنصلن الایة انتهى * و لکنون من الصالحین آورده اند
 که آن حضرت صلعم دعا کرد او را بغنا و ثروت بالتماس وی که شکر کند اری نعمت کند * و اما خالک فانکم
تظلمون خالک * و اما خالک بن ولید که می گوئید وی نیزند از زکوة سببش آن خواهد بود که شما ظلم می کنید او را
 و حال وی اینست که وی * قد اجنبس ادراعه و اعتله فی سبیل الله * بتحقیق وقف کرده است زکوة های خود و همه ما زکوة های
 جنگ خود را از علائقها و جاهای آنها در راه خدا و هر که حالش این باشد که این چنین خبرات نقل میکند
 منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شماست بر وی و تشجاع بر ظلم صبر
 نتوان کرد یا مراد آنست که وی چیزی ندانند که زکوة آن دهد و هر چه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن
 همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است و اعتله بفتح همزة و سکون عین و ضم تاء جمع عتاد بفتح بمعنی ساخت
 و اما دکی بالله اعلم * و اما العباس فبهی علی * و اما عباس پس زکوة وی بر من است و من ضامن آنم و سببش آن بود که میگویند
 که آن حضرت صلعم بیشتر گرفته بود و رساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آینده
 چنانکه فرمود * و مثلها معها * و مانند زکوة این سال مانند آنست که زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم
 مهلت داده و تاخیر کرده در زکوة و رساله عباس را راضی بالتماس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام را
 جائز است که مهلت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و مصلحت و بعد از آن بگوید یا آن از خصایص آنحضرت بود صلعم * ثم قال *
 پس گفت آنحضرت * یا عمر ما شغرت ان عم الرجل صغریا * ای عمر ندانستی و نه فهمیدی که برادر پدرم مثل

دل را درست پس بجای آن را بخواهد و بپایان رساند و بکسر صاد و سکون نون آنست
 که در رخت خرمای از یک بیج بر آید و هر یکی را صبر کوبند و هر دو را صبر آن فی الصراح صبر کوبند یکی از چند تنه
 در رخت که همه از یک بیج رخته باشند و بود و زید و متفق علیه و عن ابی حمیل بضم حاء و فتح مهم الساعی *
 منسوب به بنی هاشم که قبیله ایست از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة
 گذشت * قال استعمل النبی صلی الله علیه وسلم رجلا من الازد * گفت عامل کرد آنیل آنحضرت مردی از ازد بفتح
 همزه و سکون ترا که از بلاد یمن است و آنرا از دشمنان نیز کوبید * یقال له * گفته میشد و نام بود * میشد آنمرد را * ابن اللبید *
 بضم لام و فتح حاء * چنانچه در میگویند آن نیز گفته اند و کعبه و ششیل یاف نسبت نام مادر اوست که منسوب است به بنی
 لثب سکون تاء قبیله مشهور است و نام ابن اللبید عبد الله است * ظن الصلوة * عامل کرد آنیل بر کعبه بنی لثب * فلما قدم
 قال هذا * پس چون باز آمد بن مرد از آن سفر گفت بمعلمانی این مقل از حال برای شما است که صلوة آن احوال است
 و هذا اهل علی * و این مقل آمد دیگر پیشکش فرستاده شد * است بر امان و چون این هشتن با آنحضرت رسید ناخوش
 آمد * فخطب النبی صلی الله علیه وسلم * پس بخطبه بر آمد آنحضرت * الحمد لله و الثنی علیه * پس حمد گفت آنحضرت
 و ستایش کرد بوزنات پاک و تعالی چنانکه در خطبه می باشد * ثم قال * پسر گفت * ایامی فانی استعمل رجلا لا منکم
 علی امور * اما بعد حمد و ستایش بد رستی که من حامل میکردم * و انتم مرد * انما از شما بر کارها * میا و لا بی الله * از جمله
 آن کارها که ولایت داد * و حاکم کرد آنیل * است مرا اهل ایما لکی * قیامی اهل فم فمقول * پس منی آنیل یکی از شما
 از آن عاملان پس میگوید * هذا من اهل بیت علی * و هذا من اهل بیت علی * این مرد شما را است و این قبیله است که فرستاده شد *
 است مرا * فعلا جلس فی بیت ابیه * پس چنانچه بسمت این مرد در خانه پدر خود * از بیت ابیه * یاد رخا نه مادر خود
 شک را و است یا تنويع است * فینظر ایضاً له ام لا * پس بدین ترتیب که آیا پیشکش فرستاده * میشد برای وی یا نه یعنی
 این پیشکش که فرستاده شد * است برای وی بسبب عمل اری او است اگر عمل در آری بود در خانه خود نشسته می بود
 کی میفرستادند پس این حکم حال اصل داد و از اینجا معلوم میشود که اگر در دست شخص یا خویش و یا باشد که همیشه
 برای وی عمل میفرستاده اند از جهت این عمل جائز است گرفتن از چنانکه در حدیث قاضی و خیانت وی گفته اند * و الملی
 نفسی بید * لا یأخذ اهل منه شیء * بشک اسوکنند نگیرد هیچ یکی از آن حال مذکور چیزی را * الا جاء به يوم القيمة *
 مطلق و بجهت * مگر آنکه بومی آورد آن مال را و روز قیامت برگردن خود * انکان بعیرا له رباء * اگر باشد آن مال از جنس شتر می باشد
 و او را رغبتم را و غنیمت من و ده از شتر و کرک و کفتار و شتر مرغ و آواز کریمه صبی و کریمه سخت * و یقر المذخور * یا
 اگر باشد آن مال از جنس گاو و خبیاض مر او را از گاو و خراف از بضم خاء از بقر و د و قاموس گفته آواز گاو و گوسفند و آهو
 * امر شاة و غیره یا اگر باشد آن مال از جنس گوسفند که آواز میکند تیغ بکمر عین و فتح آن بر وزن یضرب یا بر وزن یفتح
 و یضرب یا آواز غنم را کوبند * ثم رفع یدیه * پسر برداشت آنحضرت مرد و دست بخود را * حین را اینا عفرة انطیه *
 تا آنکه دینیم مسقیلی هر دو بغل آنحضرت و عفرة بر وزن حمزة و صفرة بیاض و اعقرای بیض چنانکه احمر و ابیض * ثم قال *
 پسر گفت آنحضرت * اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت * مکرر دو بار و رخل اولد ایار سائیدم حکم ترا بلاق * متفق علیه قال
 الخطابی و فی قوله * گفته است خطابی در قول آنحضرت * و لا یجلس فی بیت امه و ابیه فینظر اهل ی الیه ام لا د لیل ظن
 ان کل امر یقبل رج به الی امر مضاف و مضاف * د لیل است بر آنکه هر کاری که و هیله کرده شود و و هیله شود بوی بسوی
 امری حرام پس وی حرام است زیرا که و صائل را حکم سقا صا است پس هر چه وسیله امر حرام است آن نیز حرام و
 از این جهت آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود بر او است * و کل دخل فی العقود * و این نیز کلام خطابی
 است که هر چیزی که در آنجا است در حقن نماید مثل عقل بیع و هیله و نکاح * مثلاً * ینظر من یکره حکمه عند الا نفراد * نظر

گرفته شود و تأمل نموده شود که آیا هست حکم نوزد انفراد یعنی پیش از دخول در عقل * حکمه عند الاقتران * همچون حکم
 وی نوزد اقتران و اجتماع در آمدن وی در عقل * ام لا * یا نیست * هکذا فی شرح السنة * و این کلیه ثانی لائق بمن هب کسی
 است که از حبله منع می کند چنانچه امام مالک و احمد و امام ابو حنیفه و شافعی و غیر ایشان که حبله را چنانز می دانند نظر نمیکنند
 باین داخل کذا فی شرح الشيخ * و عن علی بن عمیرة * بفتح عین و کسر میم و سکون یا صحابی است * قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من استعملنا منکم علی عمل * هر کسیکه عامل گردانیم ما او را از شما بر عملی * فکتمنا مخیطا * پس
 پوشید وی از ما سوزنی را مخیط بکسر میم و سکون خا و فتح یا * فما فوقه * پس پوشید چیزی را که بالا یا سوزن است در
 گهی یاز یا دتی * کان غلولا * میما شد این کتمان خیانت و غلول بضم غین معجمه خیانت در غنیمت و بمعنی مطلق خیانت
 نیز آمده * یا تبی به یوم القيمة * می آید انکس باین فعل روز قیامت و عقاب کرده شود او را بران * رواه مسلم * الفصل
 الثانی * عن ابن عباس رضی الله عنهما ما نزلت هذه الآية * گفت ابن عباس چون نازل شد این آیت که * والذین یکنزون الذم
 و الفضة * مجمل مضمون آیت آنست که آنکما نیکه کنج میکنند زر و سیم را و خرج نمی کنند آنرا در راه خدا کرم کرده
 میشود آن زر و سیم در آتش دوزخ و داغ کرده میشود بدان پیشانیها و پهلوه و پشت های ایشان را چنانکه در فصل اول
 گذشت * کبر ذلک علی المسلمین * بزرگ و کران آمدن بمسلمانان * فقال عمر انا افرج عنکم * پس گفت عمر من بکشایم
 بستگی این اشکال را از شما تفرج بچشم و تشدید کشادن از فرج بمعنی کشایش * فانطلق عمر * پس رفت عمر * فقال *
 پس گفت * یا نبی الله انه کبر علی اصحابک هذه الآية * بد رستیکه کران آمد بر یا را ن تو این آیت * فقال * پس گفت
 آنحضرت * ان الله لم یفرض الزکوة الا لیطیب ما بقی من اموالکم * بد رستیکه خدا این تعالی فرض نکرد انید است زکوة را
 مگر برای آنکه پاک گرداند چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة دادن از مالهای شما پس چون زکوة مال ادا گردید
 باقی مال شما پاک شد اگر جمع کنید و کنجیننه بشا زید با کسی ند اردود آیت قرآن که بر کنج نهادن و عید فرود آمده است
 بر نقل یر یست که منع زکوة کنند و اگر زکوة بدهند و کنج نهند داخل و عید نیست * و اما فرض الموارث * و فرض نکرد انید
 وی تعالی میراثها * و ذکر کلمة * و ذکر کرد آنحضرت کلمه را این قول را ریست یعنی آنحضرت بعد از قول وی و انما
 فرض الموارث کلمه ذکر کرد که من یاد کند ارم آنرا آنچه یاد ارم همین است که فرمود که حق تعالی که موارث فرض کرده
 است برای همین کرده است که * لتکون لمن بعدکم * تا باشد اموال مرکمانی را که بعد از شما اند که وارثانند یعنی در حکم
 میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود و بعد از گهی باقی نماند میراث از کجا باشد * فقال * پس گفت راوی
 * بکبر عمر * پس تکبیر گفت عمر بجهت تعجب ازین سخن و حمد و ثنای حق بر کشاده شدن کرة این اشکال را باحت شارح بر جمع
 اموال * ثم قال * بستر گفت آنحضرت * الا اخبرکم بخیر ما یکنز المراء * یا خبر ند هم ترا اعد عمر به بهترین آنچه کنج کند
 مرد * المرأة الصالحة * آن کنج کدام است زن صالح که بفرموده حق عمل کند و فرمانبرداری رضای شرم باشد
 چنانکه فرمود * اذا نظر الیهما سرته * چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند او را به شادمانی و حسن صورت
 و عیون و روش وی * و اذا امرها اطاعته * و چون کار فرمای مرد او را فرمان برداری کند او را * و اذا غاب عنها
 حفظته * و چون غائب کرد مرد از آن زن نگاه دارد حق او را و نفس و مال * رواه ابو ارد * و عن جابر بن
 عتیك * بفتح عین و کسر قاء و سکون یاء انصاری صحابی بزرگسعد و در شهود وی بد را اختلاف است و بعد از بد تمامه
 مشاهد را حاضر شده * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سیاتیکم و کب * تصغیر و کب که جمع را کب است نوزد
 باشند که بایند شمارا هوار کان * مبغوضون * که دشمن داشته اند و مکرره اند نزد مردم بحکم طبیعت زیرا که برای
 گرفتن اموال ایشان می آیند باینجهت آنکه کج خلقی میکنند و سختی می نمایند مراد مصلدان اند که برای گرفتن صدقاتند
 می آیند * فاذا جاؤکم فرحبوا بهم * پس چون بیایند شمارا پس جای فراخ کنید بر ایشان و مرحبا بگوئید بر ایشان

و خلو بينهم وبين ما يستنون به و قال کرد انيل و توي ما زيد ميان ايشان و ميان چيزي که مي طلبند ايشان از اموال
تامين ايشان و آن چيز حائلي و مانعي نباشد نه فان عدلوا فلا نفسهم پس اگر عدل و زور زستان و زور زستان پس
براي خود مي کنند که ثواب عدالت يا بند و ان ظلموا فلانفسهم و اگر ظلم و زور کنند پس براي ايشان است بزه و زيان
آن و مراد آنست که اگر چه ظلم کنند با مقتاد و زعم شما يا مراد فرض و نقل يرا آنست مبالغه و الا اگر بحقيقت ظلم کنند
ارضاى ظالم چه صورت دارد و ارضوهم فان تمام زکوتم رضاهم و خوشنود کرد انيل ايشان را زيرا که تمام و کمال
زکوة شاهدشود و ايشانست يعني اگر چه اصل واجب زکوة با د ا مال حاصل ميشود و ليکن اگر مصلحتان را ضي
و دشمنود و رندانم و اکمل است و وليد عواکم و ربايد که دعا کنند مصلحتان براي شما بجايت آنحضرت که بتکم
الهي تعالي بعد از اخذ مصلحتات و ها ميکرد و رواه ابوداؤد و عن جرير بن عبد الله و صحابي مشهور است بحسن
صورت و ميرت و قال جاءنا من يعني من الاعراب الي رسول الله و گفت آمدند بعضي مردم از ياديه نشينان بصري
آنحضرت و صلى الله عليه و سلم فقالوا اننا سامن المصلتين يا تو ناخظلمونا پس گفتند که بعضي مردم از مصلحتان
مي آيند ما را پس ظلم مي کنند ما را و قال پس گفت آنحضرت ارضوا مصلحتكم و راضي گردانيد مصلحت کيرند کان
خود را و قالوا گفتند آن مردم اعراب و يا رسول الله و ان ظلمونا و راضي گردانيم ما ايشان را اگر چه ظلم کنند ما را
و قال گفت آنحضرت ارضوا مصلحتكم و ان ظلمتم و راضي گردانيد مصلحتان خود را اگر چه ظلم کرده شويد شما
بهمان توجيه و تاويل که گفته شد و رواه ابوداؤد و عن بشير و بفتح با و کسر شين معجمه بن الخصاصه و بفتح خاي معجمه
و تحيف صادمه و تشديد يا و تخفيف ان نام ما در بشير است که صحابي است و مولف آنحضرت و قال قلنا ان اهل الصدقة
يعتدون علينا و گفت بشير گفتيم ما يعني با آنحضرت که اهل صدقه که براي گرفتن صدقه از ما مي آيند تجار و زمينمايند از محل
انصاف و اعتدال و ظلم ميکنند بر ما و افنگتم من اموالنا بقل و ما يعتدون و انا بيو شيم ما از اموالهاي خود برانند از آنچه
ظلم ميکنند و قال لا و گفت آنحضرت نه پوشيد و صبر کنيد بر آنچه ميکنند و رواه ابوداؤد و عن رافع بن خديج و بفتح
خا و کسر دال انصاري صحابيت و قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم العامل على الصدقة بالحق كالغازي في سبيل الله
و عمل کننده بر صدقه بر طريق حق و عدل و انصاف همچو کسي است که غزا کننده است در راه خدا و بانه است ثواب ان را
و حتى يرجع الى بيته و تا آنکه باز گردد بصوي خانه خود و رواه ابوداؤد و الترمذي و عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده
عن النبي صلى الله عليه و سلم قال لا جلب ولا جنب و روايت است از عمرو بن شعيب از پدرش از جلدش از ان حضرت که روايت است
نه جلب و نه جنب هر دو بجهت متحرک الا وسط اول بلام و ثاني بنون مراد بجلب آنست که فرود ايد سا عي در جاي دور و ران
کنند خد ارنند ان ماشيه را که کشيده بيارند ماشيه خود را در جاي که فرود آمده است و جنب آنکه خد ارنند ماشيه دور و ران در جاي
خود و ساعی را تکلف کند که بجا نهد او را و هر دو منهي عنه است از جهت حصول تعب مشقت و راول بر متعلق و در ثاني بر
مصدق و لا تو خد مصلحتهم الا في دورهم و گرفته نشود مصلحتهاي مردم مگر در راهها و جايهاي ايشان اين تتمه و تا کيد
ملازم سابق است و شامل صورت جلب و جنب است هر دو و رواه ابوداؤد و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم
من اسه ما لا دلا زكوة فيه حتى يتحول عليه التحول و كسيكه بيايد مال را پس نيست زکوة آن بروي تا آنکه بگذرد بروي يكسال
و رواه الترمذي و ذكر كرمه و ذكر كرمه است ترمذي جماعة از رواه را که وقف کرده اند اين
حد يث را بر ابن عمر يعني اين قول ابن عمر است نه حد يث آنحضرت و حد يث موقوف قول صحابي را کويند چنانچه مرفوع
حد يث رسول را خوانند صلعم اما اين چنين موقوف که بي سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه
در مقلد معجمه و عن علي بن العباس رضي الله عنه سال رسول الله صلى الله عليه و سلم في تعجيل صدقة قبل ان تسأل
و رواه است از ابن عمر يعني علي بن العباس رضي الله عنه سال رسول الله صلى الله عليه و سلم في تعجيل صدقة قبل ان تسأل

و فرود آید وقت روی و تحمل بکمرها است از حلول ذین اما حلول ذرمکان بکسر و ضم هر دو است کذا قالوا * فرخص له ذلك *
 پس رخصت کرد آن حضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذکور نزد ما و نزد اکثر ائمه از جهت وجود
 سبب زکوة که نصاب است و این حدیث مؤید توجیه اول مر قول آنحضرت را که ما العباس فیه علی که در فصل اول از حدیث
 ابی هریره گذشت * رواه ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان النبي
 صلى الله عليه وسلم خطب الناس فقال الامن وليي يتيمه مال فليتبر فيه * خطبه خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس
 گفت آگاه باشید هر که والی شد و نگاه داشت یتیمی را که مرا در مال است پس باید که عودا گری کند در وی * و لا یتبرکه
 حتی تأکله الصدقة * و نکند از مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را صدقه یعنی کم کرد اند و فانی کرد اند او را زکوة
 * رواه الترمذی و قال فی استاده مقال * روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سخن است
 * لان المثني بن الصباح ضعيف * زیرا که مثنی بن صباح بتشکیل با که یکی از راویان این حدیث است اگر چه موصالح و در
 هبات قویست اما حدیث وی نرمی دارد مابست سنه ثمان و أربعين و مائة * الفصل الثالث * عن ابی هریره رضی قال لما
 قرئ رسول الله صلى الله عليه وسلم واستخلف ابوبکر بعده * گفت ابوبکر بعد از من و وفات یافت آنحضرت و خلیفه
 گرفته شد ابوبکر بعد از وی * و کفر من کفر من العرب * و کافر شد کسی که کافر شد از عرب با نکا زکوة و حقوق بمسئله گذار
 لعنه الله پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی است پس انکار وی کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع
 آوردن از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تغلیظ و تشدید باشد و مراد کفر ان نفع است چنانکه در حدیث من ترک
 الصلوة متعمدا فقد کفر گفته بود شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شدند و بعضی امتناع آوردند پس اطلاق کفر و نفی هر دو
 جائز باشد و عمرو بن ازل اخذ بظاهر کرد و در کفر ایشان با ستاد و در آخر چون حقیقت بخال دریافت موافق شد با بی بکروا و اعتراف
 کرد که حق همان است که ابوبکر بدان است چنانکه میفرماید * قال عمرو بن الخطاب لا بی بکروا فی الله عما کیف تقا تل الناس وقد
 قال رسول الله * چگونه کشش میکنی مردم را و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس
 حتی یقولوا * امر کرده شده ام که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان * لا اله الا الله فمن قال * پس کسی که بگوید * لا اله
 الا الله هضم مني ماله ونفسه * نکاهد از دامن مال خود را و نفس خود را * الا بحقه * مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده
 است الا بحق الاسلام چنانکه دیت و قصاص و جزآن * و حسابی الله * و حساب او بر خدا است یعنی حکم او در ظاهر و شرع
 اینست و حساب باطن او در آخرت بعلم الهی است چنانکه منافق باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید نه بصدق * فقال ابوبکر
 والله لا قاتلن من فرق بين الصلوة والزکوة * پس گفت ابوبکر بخدا اموکند هر آینه قتال می کنم کسی را که جلالتی کند و فرق
 نهاد میان نماز و زکوة که بوجوب نماز قائل باشد و وجوب زکوة را منکر شود یا باول عمل کند و از ثانی امتناع آورد * فان
 الزکوة حق المال * زیرا که زکوة حق واجب در مال است چنانکه غایز حق واجب در نفس است و موجب هر دو اسلام
 است * والله لو منعوني عناقا * بخدا اموکند اگر منع کنند مرا بزغال و عناق بفتح عین انشی و لد معز که بیک مال نر هید
 است و در روایتی عقالا اگر منع کنند پای بند شتر را این مبالغه است در طلب حق واجب و در قافوس گفته است که عقال
 بکمر عین زکوة یکسال از شتر و کوسفند * کانوا یؤدونها الى رسول الله * بودند که آدمی کردند بحوی رسول خدا * صلى الله
 علیه وسلم لقا نلتهم علی منعها * مراینه قتال میکنم ایشان را بنا بر منع عناق یا بجهت کفر و ارتداد اگر منکر شوند یا برای حفظ شعار
 اسلام و باب فتنه اگر منع کنند بی انکار فتنه * قال عمرو فوالله ما هو الا رای ان الله شرح صد را بی بکر للقتال * گفت عمرو
 پس بشنید اموکند نبود شان من و حال من درین محاجه مکر آنکه دانستم من و روشن و هوید اشد بر من که خدا یتعالی کشاد
 بینة ابوبکر صدیق را برای قتال * فعرفت انه الحق * پس شناختم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات
 آمده است که صحابه دیگر نیز حتی علی مرتضی رض منع کردند ابوبکر را و گفتند که اول عهد خلافت است و میثاقان جماعت

کثیر اند مبادی اخلی و فتور و در کارخانه اعلام را باید و توقف و تاخیر لا ینقی می نماید ابو بکر کثرت رضی الله عنه
اگر تمام مردم یک چنان نباشند و من تن تنها باشم قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابو بکر رضی * متفق علیه
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یكون کفرا حاد کم یوم القیمه شیعا اقرع * می باشد کنج یکی از شمار روز قیامت مار
بزرگ بلی چنانچه در فصل اول گذشت * یفر منه صاحب * میگوید از آن مار صاحب مار که همین صاحب کنج باشد
* وهو بطوله * و حال آنکه آن مار میگوید از او * حتی یلقه اصابعه * تا آنکه لقمه می خورد و صاحب کنج آن مار را نکشتن
نخود را چنانچه حد تست که ذوق خوف از مار و مانند آن دست را در دمن آن می اندازند و نیز اثر اعطار منع
ذرد مت و انکشتن ظاهر میگردد * و رواه احمد * و عن ابن معمر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ما من رجل لا یودی زکوة ماله
الا جعل الله یوم القیمه فی عنقه شیعا * نیست هیچ مردی که ادانمی کند زکوة مال خود را مگر آنکه میگرداند خدای تعالی
روز قیامت در گردن وی ماری را * ثم قرأ علینا مصداقه من کتاب الله * بستر خواند آن حضرت بر ماد لیل این سخن را که
قدم یق میکند آنرا موافق است بآن از کتاب خدا ابن ابی ر * و لا یسبن الذین یختلون بما اقدم الله من فضله الا یده * تا تمام
آیت چنانکه در فصل اول گذشت * رواه الترمذی و النسائی و ابن ماجه * و عن عایشه رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله
صلی الله علیه و سلم یقول * کف عایشه شنیع من آن حضرت و آنکه میگفت * ما خالطت الزکوة مالا نطالا الا ملکته * نیا میخست
زکوة هیچ مالی را مگر آنکه هلاک کرد زکوة بیست بیرون نیاوردن و بی از آن مال آنرا را بضاع شدن آن مال یا بسرام کردن آن
آن و حرام چون نفع گرفته نمی شود بآن در حکم مالک و ضایع است * و رواه الشافعی و البخاری فی تاریخه * و روایت کرد ابن
نحو یثرا شافعی و روایت کرد بخاری در تاریخ خود نهد در صحیح خود * و الحمیدی * و روایت کرده است حمیدی * و زاد
و زیاده کرده است حمیدی در تفسیر و خود مراد بخالطت زکوة مملکه * قال * کفتم ان نضرت * یكون قد وجب عليك
حلقة * میباشد این که بتحقق واجب شده است بر تو زکوة * فلا تترجها * پس بیرون نمی آری تو زکوة را * فیهلك المحرام
الحلال * پس هلاک میکند آن حرام حلال را بخالطت و بی باوی بعد مانتفاع یا بهلاک و ضیاع * وقد احتج به من یرى
تعلق الزکوة بالمال و تحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر کسی که اعتقاد کرده تعلق زکوة را بعین مال چنانکه
شافعی زیاده دیگر در ظاهر روایات از ایشان و ایشان تجویز نمی کنند دفع قیمت در زکوة زیرا که این قریبی است که تعلق
گرفته است بحصول پس ادانیا بدل بغیر آن چنانکه مال یا رضایا و تعلق زکوة بمال نزد ایشان تعلق شرکت است زیرا که
منصوص علیه شاذ است مثلاً پس شارع مخصوص واجب گردانید * است عین منصوص علیه را و ترک واجب کنیایش ندارد و
بر نقل بر تعلق زکوة بمال در ذمه چنانکه نزد حنفیه است مخالطت زکوة بمال صورت ندارد و دلیل حنفیه بر تعلق زکوة بذمه
آنست که امر با دای زکوة بر فقیر ایصال است مرزوق موعود را که مشارالیه است بقول حق تعالی و ما من دابة فی
الارض الا علی الله یرزقها و رزق عبارت است از چیزی که واقع شود بر وی کفایت و این مختلف است باختلاف حوائج بعد
از آن واجب گردانید حال محمی بر اغنیای برای ذات کریم خود دجل جلاله و امر کرد بانجا از آن مواعیل از آن معمی
و مال محمی احتمال ندارد بکفایت آن حوائج و انجا از مواعیل سبب اختلاف آن حوائج و مواعیل پس مضمن کرد
امر بانجا از مواعیل اذن باستبدال را و بطلان قید شاذ بعینه چنانچه سلطان برات کند غازیان را بآلات حرب بر بعضی و کلامی
خود از مال معین که بر وی سپرده پس این اذن است از سلطان باستبدال و در هدایا و ضحایا قیمت از آن جهت در دست
نیست که قریب آنجا اراقت دم است و در ممتاز و فیه سد حاجت مستاج است بر نقل بر تعلق بذمه اگر چه بصورت مخالطه
نیست اما در حکم مخالطت است و در معنی آنست فافهم * هکذا فی المنتقى * ابن چنین در منتقى است که تصنیف ابن عبد البر
است * و در فی البیہقی فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناد الی عایشه * و روایت کرده است بیہقی در شعب
الایمان از امام احمد بن حنبل باسناد وی تا عایشه این معنی را که * قال احمد فی خالطت * و گفته است احمد در قول

و باطل است الزکوة * تفسيره ان الرجل ياخذ الزکوة وهو موسر و غني * تفسير وی اینست که مردی میگوید زکوة را و حال آنکه وی موسر است یا غنی شک را و نیست و اگر در میان موسر و غنی فرقی بینند از جهت اشتقاق موسر از یسر بمعنی سهل و آسانی و غنی از غنا بمعنی عدم فقر و احتیاج برای تنويع نیز تواند بود * و انما می للفقراء * و نیست این زکوة مکر برای فقیران و مداخلت زکوة بآل و اهلاک آن بخلط حرام بحلال این معنی دارد پس درین معنی مراد بخلط زکوة بآل کوفتن آنست با وجود یسار و غنا و در معنی اول مواد منع زکوة است و ندادن آن بفقراء و مرد و معنی صحیح است و احتیاج مذکور بمعنی بر معنی اول است * باب ما یجب فيه الزکوة * اتفاق دارند آنکه بر وجوب زکوة در انعام و اثمان و عروض و باقی همه اموال تجارت و اختلاف کرده اند در ترة ها و سبزیها و میوه ها که دیر پائیدارند و مال تمام نایستند نزد آیه واجب نیست در آن زکوة و در تمر و رطب واجب است و قتیکه برسد به پنج و حق نهد در کمترازان و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابو حنیفه واجبست عشر در هر چه بیرون آید از زمین که باشد یا بیش مکرر نبوی و هیزم و کاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلعم ما اخرجته الارض ففیه العشر و تفاسیل این باب از کتب فقه باید جست *

الفصل الاول * عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس فيما دون خمسة اواق من التمور صدقة * نیست در پائیان از پنج و سق بفتح و ا و و حین مهمله شصت صاع و صاع چهار رطل و رطل و ثلث رطل و تحقیق این اوزان و تطبیق آن با اوزان دیار خود در شرح سفر السعادت بتفصیل کرده شده است و فایده نظریه * و نیست فيما دون خمس اواق من الورق صدقة * و نیست در چیزی که کم از پنج اوقیه از نقره است زکوة اواق بفتح همزة جمع و فیه همزة و سکون و او و کسراف و تشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه در دست درهم باشد و ورق بفتح و او و کسراف * و نیست فيما دون خمس ذود من الابل صدقة * و نیست در مادون پنج نفر از شتر صدقه و ذود ال معجمة از دوتانه یا از سه تاده را گویند درین حدیث جز ذکوزکوة تمر و نقره و شتر نکرده * متفق علیه * و عن ابي ذريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على المسلم صدقة في عبده ولا في فرسه * نیست بر مسلمان صدقه در بنده و در اسب و دري مراد بندگان داخل است و اسب سوار نیست * و فی رواية ليس فی عبده صدقة الا صدقة الفطر * نیست در عبدی صدقه مگر صدقه فطر که از وی میل شد * متفق علیه * و عن انس ان ابا بكر عرض كتب له هذا الكتاب لما وجهه الى البحرين * وایتست از انس که ابوبکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را آنکه که متوجه کرد انید او را بسوی بحرین کتاب اینست * بسم الله الرحمن الرحيم هذه فريضة الصدقة التي فرض رسول الله * ابن فريضة زکوة است که فرض کرد انید است پیغمبر خدا * صلي الله عليه وسلم على المسلمين * بر مسلمانان * و التي امر الله بها رسوله * و ان صدقه که امر کرده است خدا ای تعالی بآن پیغمبر خود را * فمن سئلها من المسلمين على وجهها فليعطها * پس کسی که طلبیده شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجه مشروع که مر آن صدقه است باید که بداد آنرا * و من سئلها فو قها فلا يعط * و کسی که طلبیده شود فوق آن و زیاده بر وجه مشروع پس باید که نداد بعد از آن میان نصاب زکوة هر قسم از اموال میکند و میفرماید * فی اربع وعشرين من الابل فما دونها من الغنم من كل خمس شاة * در بیست و چهار از شتران و آنچه پائیان این بیست و چهار است از هر پنج شتر یک گوسفند و من الغنم بیان شاة است برای تاکیل * فاذا بلغت خمسا وعشرين الى خمس وثلاثين * پس چون برسد شتران بیست و پنج شتر را تا بسی و پنج شتر * ففیهما بنت مخاض انثی * پس واجب در آن بنت مخاض است ماده و بنت مخاض آنکه یکسال بر وی گذشته باشد زیرا که مادر وی حامل می باشد و مخاض ناقه های حامل را گویند جمع است که او را داخل نیست * فاذا بلغت ستا وثلاثين الى خمس و اربعين ففیهما بنت لبون انثی * پس چون برسد سی و شش را تا چهل و پنج پس در آن بنت لبون است ماده و بنت لبون بفتح لام آنکه در سال بر وی گذشت باشد زیرا که مادر وی شیر میدهد بکود که از یک است * فاذا بلغت ستا و اربعين الى ستين ففیهما حقة * پس چون برسد چهل و شش را تا شصت پس در آن حقة است که هر حامل و تشدید قاف

طريقة الجمل * که گرفته شد شتر است یعنی مستحق آن شده است که شتر بر روی بیهک و آن آنست که بیهک را مال
رسید و فاذا بلغت واحدة وستين الى خمس و سبعين ففيها جبل عة * پس و تیکه رسد شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس در وی
جمله است بفتح جیم و زال شتر و ستمه خامه فاذا بلغت ستار سبعين الى تسعين ففيها بنتا لبون * و چون برسد هفتاد و شش را تا نود
پس در وی دو بنت لبون است فاذا بلغت احدى و تسعين الى عشرين و مائة ففيها حقان طر و قتا الجمل * پس چون برسد
نود و یک را تا صد و بیست در وی دو حقه است گرفته شد شتر * فاذا اراد ت على مشرين و مائة ففي كل اربعين بنت لبون *
پس چون زیاده کرد در صد و بیست پس در هر چهل بنت لبون است * و فی کل خمسین حقه * و در هر پنجاه حقه است
* و من لم یکن مائة الا اربع من الابل * و کسیکه نباشد با وی مگر چهار شتر * فلیس فیها صدقة * پس نیست واجب در وی صدقه * الا ان یشاء
و بها * مگر آنکه خواهد صاحب شتر آن که بطریق تبرع و تطوع چیزی بکند * فاذا بلغت خمسا * پس چون برسد پنج شتر را * ففیها
شاة * پس در وی یک گوسفند است * و من بلغت عندة من الابل صدقة الجبل عة * و کسی که برسد نود و یک را از شتر آن مقل ارم
که صدقه در وی جلعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است * و لیست عندة جبل عة * و حال آنکه نیست نود و یک جلعه * و عندة
حقه * و نود و یک حقه است * فانها تقبل منه السقة و یجعل معها شاتین * پس قبول کرد و میشود از آن کس حقه و میگرداند با وی
دو گوسفند * ان استیسر تاله * اگر آسان شوند آن دو گوسفند مر او را * او عشرين درهما یا بگوید اند بیست درهم را
* و من بلغت عندة صدقة السقة * و کسی که برسد نود و یک حقه * و لیست عندة السقة و عندة الجبل عة * و نیست نود و یک حقه
و نود و یک جلعه است که فوق حقه است * فانها تقبل منه الجبل عة * پس بدو سیکه قبول کرده میشود از وی جلعه * و یعطیه المصدق
عشرين درهما او شاتین * و میدهد او را صدقه هتاند بیست درهم یا دو گوسفند چنانکه بمصدق میداد در قسم ما بق
* و من بلغت عندة صدقة السقة و لیست عندة الا بنت لبون * و کسیکه رسید نود و یک حقه و نیست نود و یک بنت لبون
* فانها تقبل منه بنت لبون و یعطی معها شاتین او عشرين درهما * پس بدو سیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون و بدو
همراه آن در شاة یا بیست درهم * و من بلغت صدقة بنت لبون و عندة حقة * کسیکه برسد صدقه بنت لبون را و نود و یک
حقه است * فانها تقبل منه السقة و یعطیه المصدق عشرين درهما او شاتین * پس بدو سیکه قبول کرده میشود از وی حقه و میدهد
او را مصدق بیست درهم یا دو گوسفند بر عکس آنکه او بمصدق میداد * و من بلغت صدقة بنت لبون و لیست عندة و عندة
بنت مضاض فانها یقبل منه بنت مضاض و یعطی معها عشرين درهما او شاتین و من بلغت صدقة بنت مضاض و لیست عندة
و عندة بنت لبون فانها یقبل منه و یعطیه المصدق عشرين درهما او شاتین * ترجمه این عبارت نظر بما سبق ظاهر است
و حاصل آنست که اگر مصدق را کمتر از راحب دهد چیزی دیگر با آن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد
* فان لم یکن عندة بنت مضاض طی و جیهها و عندة ابن لبون * پس اگر نباشد نود و یک بنت مضاض بر طریق وی و نود و یک
ابن لبون است نه بنت لبون یعنی نود و یک * فانه یقبل منه و لیس معه شاة * پس بدو سیکه قبول کرده میشود از وی
همان ابن لبون نیست با وی چیزی و این دلیل است که فضیلت انوثت منجبر میگردد بفضل هن * و فی صدقة الغنم فی سائمة
اذا كانت اربعین الى عشرين و مائة شاة * و در صدقه گوسفندان در بیرون چرندگان این قیل بجهت آن کرد که در علوفه
که در خانه علف مختورند زکوة نیست آنوقت که باشد چهل تا صد و بیست یک گوسفند است * فاذا زاد ت طی عشرين و مائة
الى مائتين ففيها شاتان * پس و تیکه زیاد شوند بر صد و بیست تا دو بیست در وی دو گوسفند بز * فاذا زاد ت طی
مائتين الى ثلثمائة ففيها ثلث شاة * پس چون زیاده شوند بر دو بیست تا سه صد پس در آن سه گوسفند بز * فاذا زاد ت طی ثلثمائة
ففی کل مائة شاة * پس چون زیاده شوند بر سه صد پس در هر صد یک گوسفند است * فاذا كانت سائمة الرجل ناقصة من اربعین
شاة واحد * پس چون باشند بیرون چرندگان مرد که در آنها رکوة است کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی اگر چه یک گوسفند
هم کم باشد از چهل * فلیس فیها صدقة الا ان یساعربها * پس واجب نیست در آن صدقه مگر آنکه خواهد صاحب آن بطریق

نفل چيزي بدهد * ولا تخرج في الصدقة هزيمة * ويبرون آورده نشود و داده نشود و هلكه در ابل و غنم و بقريه و زكوان سال
 * ولا ذات عوار * و نه خلد و نه عيب و نقصان عوار بفتح عين و ضم آن عيب و نقصان ظاهر مراد عيبي خراشه بود كه موجب
 نقصان قيمت گردد * ولا تيس * و نه برون آورده شود تيس بفتح فرقا نيه و سكون تحتانيه و آخر سين مهمله بزكر كه آن را نكه
 كويند * الا ما شاء المصدق * مكر در وقت خواستن صدقه متاننده بجهت غرضي و مصلحتي اين استثناء است از تيس يا از
 هر قسم كه مدكور شدند * ولا يجمع بين متفرق * و جمع كرده نشود ميان متفرق * ولا يفرق بين مجتمع * و تفريق كرده نشود ميان
 مجتمع اين مرد و احتمال دارد نه ي مررب المال را مر ساعى را مثال اول مرد يست كه مالك است چهل كوه سفند را و واجب
 دروي يكشاة است پس رفت و خلط كرد بچهل شاة شخصي ديكر تا بگردد صدقه او از شاة بنصف شاة يا بود او را بيست شاة
 مخلوط به بيست شاة ديكر پس تفريق كرد تا بحد نصاب نبود و مثال ثاني بود مرد ي را چهل شاة متفرق پس جمع كرد آنرا
 ها عى تا واجب گردد دروي زكوة يا مرد يصعب كه بود مر او را بيست و صد شاة و واجب دروي يكشاة است پس تفريق
 كرد ساعى چهل چهل تاسه شاة واجب گردد * خشية الصدقة * اين جمع و تفريق از جهت ترس صدقه است كه تغليل
 و احتياط يا تكثير ايجاب اوست چنانكه تصوير كرد شده * و ما كان من الخيلطين * و نصابي كه باشد ميان د و شريك * فانهما
 يتراجعا بينهما بالمروية * پس بدرستي كه آن مرد و شريك رجوع كنند ييكديگر به برابري پيانش آنكه مثلاً در مرد اند
 در دويست شاة شريك يكي را چهل شاة است و ديكر ي را صد و شصت پس واجب كرده او را ول يكشاة و برد ديكر ي
 نيز يكشاة نه كه واجب گردد بر او ول خمس يك شاة و باقي بر ثاني * وفي الرقة ربع العشر * و واجب كرده در
 نفقه چهل يك و رقة بكمرا و تخفيف كاف و هم چنين ورق هم سكه زده كه آنرا درهم كويند و مراد اينجا مطلق هم
 است * فان لم تكن الا تسعين و مائة فليس فيها شيء الا ان يشار بها * پس اگر نباشد مكر و نود يعنى كمتر از دويست
 اگر چه يك درهم كم باشد پس نيست در آن چيزى مكر آنكه بخراشد صاحب مال كه بطريق نفل بدهد * رواه البخاري
 * وعن عبد الله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم فيما سقت العماء والعيون * در چيزي كه آب داده است آسمان و چشمها
 * و كان جثريا * يا باشد زمين عثري بفتح عين مهمله و ثاى مثله در قاموس گفته كه عثري آنچه آب داده است آنرا
 آسمان و برين نقل يركر ارد رها رت لازم آيد پس صواب است كه بعضى شراح ذكر كرده اند كه عثري آنست كه آب
 داده شده بعثور و عاثور كويست كه كنده ميشود بر زمين مانند جوثي و آب ميرسد ازوى بميزبها و نره ها و درخت خرما
 و كشت كار و عثري نيز مردى را ميگويند كه فارغ است از دنيا و آخرت و كار نميكند براى هيچ يكي از اين و در حديث
 آمده است كه دشمن داشته ترين مردم نزد خداى عثريست يعنى مرد فارغ از كار دنيا و آخرت و نخل را كه در آب دادن
 آن بل اليه و مانند آن تعب نمي كشد عثري ميگويند از جهت حصول فراغ و آسايش در آن و بالجمله در آنچه با آب باران
 و چشمه و كنند جوى بى آنكه بكشد بل كور مانند آن حاصل شده * العشر * ده را يكي را جبست * رما عتي بالضم * و آنچه
 آب داده شده است بكشيدن آب از چاه و مانند آن بشور و كا و جز آن * نصف العشر * بستم را يك است * رواه البخاري
 * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العجاء جرحه اجبار * عجماء بر وزن حمراء بمعني بهيمه چنانكه اسب
 و هتور مانند آن جرح بضم جيم خستكي و بفتح خسته كردن روايت اينجا بضم است و جبار بضم جيم و تخفيف باه و رو
 باطل شدن و مراد آنست كه بهيمه چون جراحت كند كه ي را يا تلف كند چيزى را و نباشد باوى كشد و ياراند و در
 روز باشد جراحت و تلف او را و باطل است و هيچ چيزى بران لازم نمي آيد اما اگر باوى سائق يا قائد باشد ضامن ميكرد
 زيرا كه جرح و تلف بقتضاي اوست و هم چنين اگر در شب باشد زيرا كه مالك تقصير كرده در بخت و نگاه داشتن و ي چه عادت
 در شب بستن نگاه داشتن در باب و بهايم است و اگر چه لفظ حمل يده عام است وليكن آنرا مقيد و مخصوص ساخته اند بل لائل
 و احاد يه ديكر * و الجرباء * يعنى اگر يكي را با جارة گرفت تا بر اى ارچاهي بكند ناكاه دروي افتاد بران شخص مستجير

ضمانی باشد و هم چنین اگر در زمینیه که ملک او است بکند یا در محرابی که در راه کف و مردم است و شخصی در آن بیفتد ضمانی نباشد و اما در مال مشتق از عدل بمعنی اتمام چهار و اگر یکی را برای آن کندن با جاره گرفت و روی در آن احتاد و دست و پای او بکست یا هلاک شد چیزی لازم نیاید و فی الرکات الخمس و در رکاز پنج رایگی است و رکاز برادر اول و برزای در آخر و مراد بآن نزد حنفیه معدن است و نزد اهل حجاز و فینه اهل جاهلیت معنی اول انساب است بمعنی اقل حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت صلعم پرسیدند که رکاز چیست فرمود ذهب و غصه که پروردگار تعالی بپسندیده است در زمین روز بیل ایش و ی و نزد شافعی در معدن زکوتی نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه معتبر ج ذهب و فینه باشد و نزد مادر و حنفیه است بی اشتراط حول و متفق علیه الفصل الثانی عن علی رضی الله عنہ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عفت عن النیل والرقیق عفو کردم من از زکوة اسب و بند و مراد اسب سواری و بند و خدمت است و در عبارت عفو اشارت است که در احساک مال و ترک انفاق آن برای خدا آگاهی هست و لیکن شفقت بر حال بندگان تقاضای عفو کرده و فها ترا صدقة الرقة من کل اربعین درهما پس بدیل صدقة نقره از هر چهل درهم يك درهم بعد از آنکه اصل نصاب برسد که در ویست درهم است و لیس فی تسعین و مائة شیء و نیست در صد و نود یعنی در کمتر از دویست چیزی و نادا بلغت مائتین ففیها خمسة دراهم بحساب مذکور که از چهل يك درهم و رواه الترمذی و ابوداود و فی رواية لابی داود عن الصادق الاورم عن علی و در روایتی مرابی و او در از حارث امور که تابعی است مشهور بصحبت علی و تکلم کرده ائمه در وی از علی رضی الله عنہ این چنین آمده است قال زهیر احسبه عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت زهیر که را نیست از حارث امور که این حدیث را که از علی روایت کرد گفت عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم گفت که آنحضرت گفت فها ترا ربع العشر من کل اربعین درهما درهما درهما پس بدیل چهار يك از ده يك که از چهل درهم يك درهم است و لیس علیکم شیء حتی تهم مائتی درهم ففیها خمسة دراهم پس چون بود دویست درهم پس در وی پنج درهم است و فها زاد نعلی حساب ذلک پس آنچه بر نصاب زیاده شود بر حساب آنست هر چه باشد اندک یا بیش و در زیر و بهم این چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا یکصد معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند کف شت و میگوید فی الغنم فی کل اربعین شاة شاة و در هر گوسفند ان در هر چهل گوسفند يك گوسفند است و در آنچه زیاده کرد در چهل هیچ نیست و تا الی عشرين و مائة فاصل و نیست فان زاد واحد فشانان پس اگر زیاده شود بر صد و نیست يك شاة واجب میشود و شاة الی مائتین نادویست شاة همین و شاة است فان زاد فثلث شاة پس اگر زیاده شود بر دویست اگر چه يك شاة هم باشد واجب میشود سه شاة الی ثلثمائة تا صد شاة شاة بها است و اصل شاة شاة بل لیل تصغیر وی بر شویة و جمع بر شیا چنانکه جمع شفة شفاء می آید فان زاد علی ثلثمائة پس اگر زیاده شود بر صد یعنی چهار صد شود نه بلکه هر چه زیاده شود ففی کل مائة شاة شاة پس در هر صد شاة یک شاة است در چهار صد چهار صد و پنج صد پنج صد و شش صد و در میان هیچ نیست فان لم تکن الاتع و ثلثون پس اگر نباشد مکره و نه فلیس علیک فیه شیء پس واجب نیست بر تری چیزی و فی البقر فی کل ثلثین تبع و در رکاز ان در هر سی کار تبع است که یکمال تمام کرده و در سال دوم در امله و ذکر و انتی در اینجا برابر است و فی الاربعین مسنة و در چهل کار و حسن است که در سال تمام کرده و در سال سیوم در امله است درین حدیث ذکر شده است که در حدیث سابق در فصل اول کف شت ظاهر اجتماع است که مورد حدیث بودند احوال ایشان ازین قبیل نبود و لیس فی العوامل شیء و نیست بر شتران و گاو آنکه کار میکنند مثل کشت کار کردن یا آب کشیدن و جز ان چنانکه در اینجا بر سر و در حدیث خلعت چیزی نیست و این نزد ائمه ثابت است و نزد امام

مالك در آنها نیز زکوة است * وعن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم لما وجهه الى اليمن * رواه الترمذي في معاذ بن
 آنحضرت متوجه كودانيل وفرستاد اورا بجانب اليمن * امره ان ياخذ من البقر من كل ثلثين تبيعاً وتبعية * امره ان لا يضر
 معاذ را كه بگيرد از كاران از موسمی كاويك كوساله نرياماد * ومن كل اربعين مئة * وبكرد از هر چهل كاويك وساله در تبیع
 مذكر ومونث هر دو ذكر كرده ودر مسته مونت ذكر كرده اكتفا كرد باول يا در تبیع نروماد هود و بوا بر است و در معن
 ماد و معن است والله اعلم و نزد ماد هر دو نروماد هرا بر است و هود و جاثراست * رواه ابو داود و الترمذي والنسائي
 والدارمي * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المعتدي في الصدقة كانهما * مصدق ظالم كه از حد انصاف
 واعتدال تجاوز كند و ريزه و كناه همچو متصدق است كه منع زكوة ميكند و زكوة نميدهد يا مراد آنست كه اگر متصدق از حد تجاوز
 كند و بغير مستحق ميدهد و بوجه مامور نميدهد حكم آن در كه منع ميكند زكوة را و نميدهد آنرا * رواه ابو داود
 و الترمذي * وعن ابي سعيد الخدري ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس في حب ولا تمرد قة * ليست در دانه و نه
 در خرما زكوة * حتي تبلغ خمسة ارمق * تا آنكه بوسل پنج وسق را و اين من هبة الامة ثلثه است و نزد امام ابو حنيفه در خارج از
 اراضي عشر است مطلقاً كم يا پيش چنانكه كذشت * رواه النسائي * وعن موسى بن طلحة * رواه الترمذي * و موسى بن طلحة
 بن عبد الله كه تابعي ثقة است و در زمان آنحضرت متولد شد و آنحضرت او را اين نام نهاده * قال عندنا
 كتاب معاذ بن جبل * كفت نزد ما كتاب معاذ بن جبل است * عن ابي * از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم انه قال *
 كفت موسى بن طلحة * انما امره ان ياخذ الصدقة من السجدة والشعير والزبيب والتمر * امر نكود آن هفت معاذ را مكر آنكه
 بگيرد صدقه را از اينكم رجوع و ريزه و خرما ظاهر موجود در آن جا يا كثير الو قوع معين اشيا بود نه كه زكوة منحصر در اينها باشد
 * مرسل رواه في شرح السنه * اين حديث مرسل است روايت كرده است يغيري آنرا در شرح السنه و در بودن او مرسل سخن
 است و وجه آن در شرح مذكور است * وعن عتاب * بفتح عين مهملة و تشديد مثناة * بن اسيد * بفتح همزة و كسر هين قرشي
 امر است اسلام آورد و روز فتح عالم كرد انيد او را آنحضرت صلعم بركه و هجران مقور داشت او را ابو بكر و وفات يا فدا
 و روز وفات ابي بكر و عمر اديست و پنج ساله بود و از سادات قريش بود خير و صالح رضي الله عنه * ان النبي صلى الله
 عليه وسلم قال في زكوة الكورم انها تخرس كاتخرس النخل * كفت آن حضرت در زكوة در خان قاك يعني در ميوه او كه انكور
 است كه انداره كرده شود و در دخت چنانكه انداره كرده ميشود خرما و در دخت تم تودي زكوة زيبا كاتودي زكوة النخل است و بستواد
 كرده شود زكوة كرم در حالتي كه زيب است چنانچه ادا كرده ميشود زكوة نخل در حالتي كه تمراست يعني رقتي كه پيدا
 شود در انكور و خرما شيريني اندازد كند شخصي كه ما هراست در آن كه انكور در مويز شود يعني خشك كود با اين
 و طب كه تمر كود يعني خشك شود چه مقل او خواهل شد اگر بنصاب برسد زكوة آن بدهد * رواه الترمذي و ابو داود
 * وعن سهل بن ابي حنيفة * بفتح هملة و سكن مثلثة صحابي است صغبر و ولادت او در سال هوم از هجرت است كه * انه حدث
 ان رسول الله * حديث كرد كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كان يقول * بود كه ميگفت * اذ اخرتم فخل واودعوا الثلث *
 چون اندازد كنيد انكور و خرما را پس بگيريد يعني در ثلث و ثلث و بكن از يك ثلث را از آن مراد آنست كه تعيين كنيد مقدار
 زكوة را در آن ميان در ثلث را بگيريد و ثلث را بملك بكن از اين خط با است بفضل قان و توسعه است
 بر ملك ران و مكره بر سر وقت و بي بر ملك احسان كند تا از ملك خود صرف بكند و اين خط با است بفضل قان و توسعه است
 بر متصل قان در فواكه و ثمار كه محل صرف و بدل اند * وان لم تدعوا الثلث فل دعوا الربع * اگر نتوانيد كذا ثلث
 را پس بكن از يك ربع را و كم از اين نبايد * رواه الترمذي و ابو داود و النسائي * وعن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم يعين عبد الله بن رواحة الى يهود * بود آنحضرت كه ميفرستاد عبد الله بن رواحة را كه از مشاهير
 صحابه بود و شاعر بود و در غزوه مؤنه شهيد شد و بسوي يهود يعني يهود خيبر * فنحصر النخل حين تطيب * پس قيام و

تجربین مکیر دروغ را بر دهنده است که خوش میگذشت خرمایعنی ظاهر میشد در روی شیوینی * قبل آن یوکل منه * پیشتر
 اراکه ضرر ده میشد از این این احادیث دلالت دارند بر کفایت خرص درین باب و بر همین امد عامه اصل حدیث را این قول
 قدیم است مرشانی را لیکن فقها میگویند که این مضمی میگوید و بر بوا میگویند که ورود این احادیث پیش از تحریم
 ربواست که اقبل پوشید و نماند که ورود این احادیث در باب صدقه اهد و شارع در آن مسامت کرده و اینچنان استمال
 مال بسال نیست تا ربوا لازم آید و قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع اهدت علاوه اشکال و اگر عام است
 مخصوص گردانید و شود بغیر آن والله اعلم * رواه ابوداؤد * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في العمل
 في كل عشرة ازق زق * روایتست از ابن عمر که گفت آنحضرت در هر ده مشك يك مشك است * رواه الترمذی
 وقال في اسناده مقال * وگفت ترمذی در اسناد این حدیث سخن است و بعضی را و بیان وی مطعون است * ولا يصح عن النبي * و
 بصحت نرسید است از پیغمبر * صلى الله عليه وسلم في هذا الباب * یعنی در باب زکوة عمل * کثیر شیخ * بسیار رجحان و علماء
 نیز اختلاف دارند نزد امام شافعی و رحعل زکوة بیست و بیست و یک از امیر المؤمنین علی رض روایت کرده که فرمود
 ليس في العمل زکوة و نزد امام ابی حنیفه در آن عشر است اگر در ارض عشریه است کم باشد یا بیش و معتبر نیست نصایب
 معین چنانچه در خارج ارض از خضر و ارض و ذوا که رجعت امام ابی حنیفه قول حضرت رسول است صلعم ما اخرجه الارض فقيه العشر
 و در روایتی از ابی یوسف معتبر در وی قیمت است و در روایت دیگر داده قریه است چنانکه در حدیث ترمذی که صد کور
 است در کتاب و اما عسلی که بیرون می آید از جبال در وی نیز عشر است نزد امام و چیزی نیست نزد ابی یوسف و از
 جامع صغیر نقل کرده اند که عسلی که در جبال و قریه و ارض موات یافته شود اگر احرار از کرده شده پس و وی عشر است
 و الا حکم صید دارد والله اعلم * وعن زينب امرأة عبد الله * روایتست از زینب زن عبد الله بن مسعود که از صحابیات
 است و صحابه از وی روایت میکنند * قالت خطبنا رسول الله * گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خلد * صلى الله عليه وسلم
 فقال يا معشر النساء تعبدن * پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید و لو من حلیکن * و اگر چه از زیور شما باشد
 و حلی بضم حاء و کسر لام و تشدید یا و در بعضی حلیتکن بکسر حاء و سکون لام و بتای فوقانیه بعد تحتانیه * فانکن اکثر
 اهل جهنم يوم القيمة * زیرا که بک رستیکه شما بیشترین دوزخیانید روز قیامت * رواه الترمذی * و اختلاف کرده اند
 در زکوة حلی مرئس را پس نزد امام ابوحنیفه در وی زکوة است و نزد مالک زکوة نیست در حلی که مباح است استعمال
 وی و شافعی را در قول است و ظاهر همین است و همین مختار در مثل صبا احمد و در آنچه برای پوشیدن نبود یا برای
 اجاره و تجارت باشد یا حرام بود پوشیدن آن یا مباح کرده شده است برای انفاق نزد حاجت در وی زکوة نیست
 با اتفاق نزد ایشان نیز و امام محمد در مؤطا گفته که زکوة نیست در حلی از جواهر و لآلئی در هر حال و حجت ایه
 آنست که وی مستعمل مباح است پس مشابه بجا می پوشش و بندگان خلعت و غانهای مکنونت باشد و حجت امام
 اثنی حنیفه عموم قول حق تعالی و الذین یکنزون الذن صبا و الفضة الایة و عموم قول پیغمبر صلعم فی الرقة ربع العشر و احادیثی
 در هر دو بجانب واقع است و صاحبیه و تابعین و من بعد هم اختلاف داشتند در آن و بعضی گفته اند که مراد بزکوة حلیه
 حارثیت دادن است و در حدیث * قال ابن قریط از معمر بن المصعب و عمن بصري و ورود و عبد ناظر و رجانب
 و جویب است والله اعلم * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان امراً تین اثنا رسول الله * و وزن آمدند پیغمبر را
 منصلی الله علیه وسلم و فی ایندهما سواران من ذهب * و در دستهای هر يك ازین دوزن یاره بود از طلا * فقال لهم اتوا دیان زکوة *
 پس گفت آن حضرت آن دوزن را * اتیان ان یسورکا الله بسوارین من نار * ایاد و ستیمید اربل شما که پیغمبر شما را
 حقی ایتعالی سوارها از آتش دوزخ * قالوا لا * گفتند آن دوزن دوزن است و دست نمیداریم که پوشانند ما را حد ایتعالی سوارها از آتش

دورخ * قال قادیان زکوة * گفت آن حضرت پس ادا کنید زکوة آنرا * رواه الترمذی وقال هذا حديث قد روى المثنی بن الصباح عن عمرو بن شعيب نحوه * و گفته است ترمذی این حدیثی است که بتحقیق روایت کرده است مثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند آن * و المثنی بن الصباح را بن لهیعه یضعفان فی الحدیث * و مثنی بن صباح را بن لهیعه که وی نیز از رواة این حدیث است ضعیف داشته می شوند در حدیث * و لا یصح فی هذا الباب عن النبی صلعم شیء * و صحیح نشاء است در باب زکوة حلبی از آن حضرت چیزی * و عن ام سلمة قالت کنت الیس او ضاحا من ذم * گفت ام سلمه بودم من می پوشیدم ارضاح از طلا جمع وضع بضاد معجمه و حایمه له نوعی از زیور است و اصل وی از فضله است و از ذهب نیز می باشد چنانکه در بن حدیث واقع شده است و وجه تسمیه بوضوح لجهت سفیدی و روشنی او است در رصاح گفته وضع درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی ام سلمه میگوید * فقلت * پس گفت من * یا رسول الله اکنزهو * آیا کنج است این که بران وعید واقع شده * فقال ما بلغ ان یؤدی زکوة * گفت آن حضرت چیزی که برسد مقلاری را که ادا کرده میشود زکوة آن یعنی بمحل نصاب هر سال * فزکی فلیس بکنز * پس داده شد زکوة آن پس نیست کنز که بران وعید است و هم چنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از حیطة وعید خارج است * رواه مالک و ابوداؤد * و عن سمرة * بفتح سین و ضم میم * بن جندب * بضم دال و فتح آن * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یا مرنا ان یشترج الصدقة من الذی نعل للبیع * بود آنحضرت امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی که آماده میکردیم برای فروختن یعنی برای آنچه برای خوردن و پوشیدن و خد مت و سوار می بود بران زکوة نبود * رواه ابوداؤد * و عن ربیع بن الحبی عبد الرحمن عن غیر واحد * ربیع که تابعی جلیل القدر متفق علیه است میان علماء و اربعة الرائی میگویند روایت میکنند از بسیاری صحابه * ان رسول الله * که پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قطع لیلال بن الحارث المزنی * جد کرده داد مر بلا ل بن حارث مزنی را که از صحابه است و بران حضرت در وفد مزنبه آمده بود و قطع جل کرد اندین امام است بعضی از لشکریان خود را قطع زمین تا از حاصل آن رزق خود سازد و قطع کا می بنمایم میشود دو کا می بغیر تملیک * معادن القبلية * که قبلیه را بفتح قاف و بلا نام ناحیه ایست از ساحل بحر میان روی و میان مدینه پنج روزه راه است * و هی من ناحیه القرع * و این قبیله از جاثلیق فرع است بضم فاء و سکون را موضعی است در جانب بالای مدینه میان حرمین * فتلك المعادن لا یؤخذ منها الا الزکوة الی الیوم * پس آن کا نها گرفته نمی شود از انها مگر زکوة که چهل يك است یعنی گرفته نمیشود و خمس چنانکه حکم معادن است و این من ذهب امام مالک و شافعی است در قولی و نزد امام ابو حنیفه و شافعی در قول دیگر در آن خمس است و قول دیگر مر شافعی را آنست که اگر یافتند آنرا بتعب و مؤنة چهل يك در حد و الا خمس * رواه ابوداؤد * الفصل الثالث * عن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لیس فی الخضراوات صدقة * گفت آنحضرت که نیست در سبزیها و تره ها زکوة و این من ذهب ایمة ثلثه است و میوه ها که در پرنیا یند و سال تمام نایستند همین حکم دارند و نزد امام ابو حنیفه در هر چه از زمین روید کم یا بیش صدقة است مگر که و نی و میزم از جهت عموم قول آنحضرت صلعم ما اخرج جنة الا رض فقیه العشر چنانکه در شرح ترجمه باب اول گذشت * و لا فی العرا یا صدقة * و نه در عرا یا صدقه است و عرا یا جمع عریه است و آن فروختن رطب یعنی خرما ی تر که بر درخت است بتر یعنی خرما ی خشک بطریق تخمین و اگر چه از بیع میوه تر برد رختان بمیوه خشک که آنرا مزابنه گویند بزا و تقلیم با بر نون نهی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع بیان انشاء الله تعالی اما برای بعضی مفسران و محتاجان که میخواهند رطب بخورند و نقلی در حدیث دارند که بدان بخورند و نقلی هم دارند که از آن رطب بعیال خود بخورند و آنکه ترمذی در خانه دارند که بدان قوت عیال میخانند پاره از آن که ارقوت زیاد مانده است بصاحب نقلی میل کنند و از وی رطبی که برد رخت دارد بخرص میخرند و در این بجهت شفقت و دفع احتیاج این جماعت در دادن خمسة ا و سق رخصت داده اند و چون اقل از خمسة ا و سق بود در وی زکوة نباشد

چنانکه فرموده و لا فی اقل من خمسة ارامق صدقة و لا فی العوامل صدقة و نیست بر چهار یا پانجا که کار می کنند و نه برای
تجار و نه صدقه چنانکه گذشت و لا فی الجبهه صدقة و نیست در جبهه صدقه * قال الصقر الجبهه الخيل والبغال والحمير *
گفته است مقر یقاف که از رواة این جمله ایست که مراد بجهه اهبان و استران و غلامانند که پیشانی دارند * رواه
ابن ارقطی * وعن طائفة من اصحابنا ان معاذ بن جبل اتى بوقص البقر * و روایتی از طائفة من اصحابنا است
آورده شد بوقص و ان تارکوة آنها بیستین * فقال لم یأمرني فيه النبي صلى الله عليه وسلم بشيء * گفت معاذ امر نکرد مرا
در این آنحضرت چیزی از زکوة * رواه الدارقطني و الثاقفي و قال البرقي ما لم تبلغ الفريضة * و گفته است شافعی که:
وقص چیزی است که بپند نصاب که در وی زکوة واجب گردد نیمی است خوراک ابتدا خوراک در میان دو نریخته و گفته اند
که مراد اینجاست اول است زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ همان اول بود و الله اعلم و وقص در لغت بمعنی شکست و
لقصان آید * باب صدقة العطار صدقة نظرفرض است نزد شافعی و هم چنین نزد احمد در ظاهر مد سب و هبت موکله است
نزد مالک و واجب است نزد ما بمعنی مقابل فرض و در حدیثی میگوید چنانکه بیاید اطلاق لغظ فرض بران واقع شده پس شافعی و
احمد بر ظاهر حمل میکنند و مالک میگوید فرض بمعنی تقبل است و ما میگوئیم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده
و امر ثابت بدلیل ظنی مفید و جوب است و شرط و جوب صدقة نظرفرض مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط
نماء و نزد شافعی هر که قادر است بر قوت یومیة خود و برای کسیکه بر وی نفقة است فاضل از لها من و ممکن و شاید مردین
فرض است بر وی صدقة فطر و شرط نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقة نصف صاع از بر و صاع از تمر و شعیر و در بعضی
احادیث صاع از بر نیز آمده و در بعضی صاع از طعام واقع شده و در بعضی صاع مطابق آمده غیر مقید بچیزی و گفته اند
که واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود و زیاد بطریق تطوع بود نه و جوب و بعضی گفته اند که واجب در آن
زمان صاع از بر یا تمر یا شعیر بود پس مردم بعد از آن نصف صاع از بر گرفتند که معادل بود در قیمت بصاع از تمر یا شعیر
فافهم و زینب در حکم است نزد ابی حنيفة و در حکم شعیر است نزد ابی یوسف و محمد و مروی است از امیرالمؤمنین علی رض
گوید در زمان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع است از بر اما چون توسعه کرد برود کار تعالی بر شما تمام صاع دهید
از بر و غیره و از اینجا معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریقی تطوع است * الفصل الاول * عن ابن عمر رضي الله عنهما
قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زکوة الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعیر * گفت ابن عمر فرض کرد این آنحضرت زکوة
فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر و این حدیث ذکر بر نیست و از اینجا توهم کرده اند بعضی از مردم که احراج نصف صاع
از بر بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاع از تمر یا شعیر و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر
و شعیر درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از تمر میلاد چون وجود تمر و شعیر در مدینه
کم شد از شعیر میلاد و آن جز یکبار نبود * بل العمدة والتمیز الذکر والانشی و الصغیر والکبیر من المسلمین * بر بنده و آزاد
و مرد و زن و خرد و بزرگان از مسلمانان و بنده چون ملک ندارد در جوب بر وی بمعنی جوب بر مالک از خواهد بود از جانب وی و
هم چنین و جوب بر صغیر بمعنی جوب بر بزرگ است اگر مالک مال نبود و الا از مال وی خواهد بود و امام محمد گوید با وجود
مال برید را واجب است و امر بها ان تؤدى قبل خروج الناس الى الصلوة * و امر کرد بصل فطر که ادا کرد شود پیش از
بر آمدن مردم بر سر نماز ظاهر است درین است که ادا بعد از نماز کفایت نمی کند لیکن ائمه اربعة اتفاق دارند که ادا
پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا برای احتیاط است و در اینجا تفصیل بسیار است در شرح سفر السعادت
آنرا ذکر کرده ایم * متفق علیه * و عن ابی سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام * گفت ابو سعید خدری
بودیم ما که می بردیم صدقة فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته اند که مراد بطعام کذلک است که متعارف است و غالب
قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته اند که مراد ذره است بضم ذال معجمة و تثنی یاء راء که متعارف در آن وقت نزد اهل

حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود * اوصاع من شعیر * یا بیرون می آوردیم صاعی از جو * اوصاع من تمر * یا صاعی
 از خرما یا خشک * اوصاع من اقط * بفتح همزه و کسر قاف و بطای مهمله یا صاعی از قروت که آنرا ما ضر نیز گویند و آن
 شیر ترش که خشک میشود و مثل سنک میگرد * اوصاع من زبیب * یا صاعی از انکور خشک که آنرا مرزب میخوانند * متفق
 علیه * الفصل الثانی * عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم * گفت ابن عباس در آخر
 ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزة خود را مراد صدقة فطراست و در حقیقت آن صدقة صوم است که صوم بی ادا آن
 معلق می باشد و چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است * فرض رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من اهل الصلقة صاعا من تمر او شعیر * واجب کرد انید * است آنحضرت این صدقه را یکصاع از خرما یا جو * و
 غصف صاع من قمح * بفتح قاف و سکون میم یا نصف صاع از کندم * مل کل حرا و مملوک ذکر او انثی صغیرا و کبیر * بر هر کس
 آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خورد باشد یا بزرگ * رواة ابوداؤد و الترمذی * و عنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه
 و سلم زکوة الفطر * هم از ابن عباس رض است گفت واجب کرد انید * است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم زکوة فطری یعنی
 صدقة فطرا * لطهر الصیام * از جهت پاک کردنیدن روز را و در بعضی نسخ طهارة للصیام * من اللغو و الرفث * از سخن بیهوده
 و لایعنی گفته شدن و از رفتن واقع شده باشد در صوم و رفتن بفتح را و فای معنی جماع و فحش و آنچه می رود از سخن میان مرد و زن در
 زیر لثاف و آنچه خطاب کند مرد با زن از فحش بعد از آن استعمال کرده میشود در هر کلام تبیح مراد تقصیرات و گناهانست که در ادا
 روزها کما هو حقّه بوجود آمده باشد * و طعمه للمساکین * و صدقة فطر واجب است از جهت طعام دادن بمساکین و بی نیاز
 گردانیدن ایشان را از سوال در آن روز چنانکه در حدیث آمده است * رواة ابوداؤد * الفصل الثالث * عن عمر بن شعیب
 عن ابيه عن جده ان النبي صلی الله علیه و سلم بعث مناد یأفی فجاج مكة * آنحضرت برانگیخت و فرستاد آواز کنند * را
 در کوچه های کشاد * مکة تاند اند * الا ان صدقة الفطر واجبة علی کل مسلم * آگاه باشید که صدقة فطر واجب است بر هر
 مسلمان * ذکر از اشعی حرا و عبد صغیرا و کبیر من ان من قمح * صدقة فطر و مل است از کندم یعنی نصف صاع چه صاع
 چهار مل است * ارسوا * یا جز کندم که زبیب باشد چنانکه من عب امام ابوحنیفه است * اوصاع من طعام * اگر مراد
 بطعام کندم باشد از برای شک راوی است و اگر جز آن باشد برای تنويع * رواة الترمذی * و عن عبد الله بن ثعلبة او
 ثعلبة بن عبد الله بن ابي صعیور * بضم صاد و فتح عین مهملتین * عن ابيه * این چنین است در نسخ مشکوة و صواب عبد الله
 بن ثعلبة بن صعیور و ابن ابي صعیور و ثعلبة صحابی است مرا و را یک حدیث است از آنحضرت در صدقة فطر در کاشف گفته
 است ثعلبة بن صعیور و بعضی میگویند ابن ابي صعیور مرا و را صحبت است روایت میکند از وی پدرش عبد الله * قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم صاع من بر و قمح * شک روایت و بر و قمح مرد و بمعنی کندم است میفرماید صاع از کندم
 است * عن کل اثین * از مرد و کس نصف صاع از هر کس * صغیرا و کبیر حرا و عبد ذکر او انثی اما غنیم نیز کیه الله *
 اما تو انکر شما پس پاک میکرد اند او را و نما می بخش مال او را خدا تعالی بسبب صدقه دادن * و اما فقیر کم فیرد علیه
 اکثر ما اخطا * و اما فقیر شما پس میل مل و میرساند او را خدا تعالی بیشتر از آنچه داده است و غنی میکند او را
 ببرکت صدقه و مضاعف ثواب آن و این معنی در غنی نیز خواهد بود تخصیص از بفقیر از برای تسلیم و ترغیب او است
 * رواة ابوداؤد * باب من لا یتیل له الصدقة * باب در بیان کسیکه حلال نیست مرا و را صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن
 و گاهی عنوان باب این چنین میسازند باب من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوة مرا و را و
 مال معنی هر دو عبارت یکسانست اما در ماده کافر تفاوتی میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع زکوة بسوی کافر
 جائز نیست و مسقط ذمه نه و بخت کرده نمی شود از عدم حل آن بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است و ظاهرا
 بالجمله زکوة بکافر نتوان داد بخلاف صدقات دیگر مثل صدقة فطر و کفارات و فقرای مسلمانان واجب و افضل اند و عدم

کتاب الزکوة
جواز دفع زکوة به بني هاشم ظاهر روایت است و در روایتی از امام ابی حنیفه جائز است درین زمان و منوع در آن زمان
بود و در روایتی از روی و از ابو یوسف جائز است دفع بعضی بنی هاشم ببعض و جائز نیست دادن زکوة بکسیکه مالک نصاب
است و در روایتی الا بعلمه که حوائج ایشان مخصوصا جمع کتب ایشان را در کار است بعبار است و بکسیکه میان او و مزکی
نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقرباء اعمام و عمات و احوال و خالات و اولاد ایشان بلکه اولی و افضل است صلّه
که با صدقه جمع میشود و بکسیکه نسبت زوجیت دارد و بمکاتب خود و مدبر و ام ولد خود نیز نه المفصل
الاول عن انس قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بتمر في الطريق فكذبت آنحضرت بيك خرما يعني خرما در راه
افتاد و برد نظر آنحضرت بر آن خرما افتاد فقال لولا اني اخاف ان تكون من الصدقة لا كنتها پس گفت آنحضرت
اگر نمی بود که می ترسیدم که باشد این خرما از صدقه مرا آینه می خوردم من آنرا ولیکن نخوردم از ترس آنکه مباد از صدقه
باشد از اینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت صلعم از جهت کزامت و طهارت جوهر شریف و حرام بود و با حادیت
دیگر نیز معلوم شد که بر بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت ری صلعم مطلقا حرام است چه صدقه
و اجب و چه تطوع و برایشان صدقه واجب نه تطوع کذا قال الطبري و در بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نفل نیز حرام
است بر بنی هاشم نزد صاحبیه و نزد ابی حنیفه و در روایت است و نیز معلوم شد که برداشتن طعام که بر زمین افتاده باشد
اگر چه ادنی چیزی باشد سنت است و اگر بخورند نیز جائز است و درین کمال تواضع و تعظیم نعمت الهی است اگر چه
قلیل باشد و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبهه حرمت واجب است متفق علیه و عن ابی هريرة قال اخذ
السنن ابن علي تمره من تمر الصدقة گفت ابو هریره گرفت امام حسن ابن علی رضی خرم را از خرما های صدقه
فجعلها في فيه پس کرد انداختن حسن رضی آن خرما را در دهان خود فقال النبي پس گفت پیغمبر صلى الله عليه
وسلم كعج كعج بفتح كاف و کسر آن و سکون خای معجمه و کسر آن بالتثنية کلمه ایست که زجر و منع کرده میشود بوی صبی
و باز داشته میشود از آنچه می کند و نزد اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته می شود ليطرحها گفت آنحضرت این
کلمه را تا نبیند از دهان حسن رضی آن خرما را از دهان و نخورد و بعضی گفته اند که کلمه اعجمیه است و بخاری این را در باب من
تكلم بالغارسية آورد ثم قال پس تر گفت آنحضرت حسن رضی اما شعرت ان لا ناكل الصدقة ایا نمی دانستی که
ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت نمی خوریم صدقه را فلا مر این عبارت مشعر است بسا بقه علم امام حسن رضی باین حکم
و بعید نیست زبوا که و رضی حنبل عاقل بود و به تحقیق تحمل کرده اند این و امام اجل احادیث رسول الله را صلعم
در زعفران و بودند در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه و سلم هشت ساله زیرا که بود ولادت ایشان در سال دوم
از حضرت متفق علیه و عن عبد المطلب بن ربيعة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت است از عبد المطلب
بن حارث بن هاشم قرشی که در زمان آنحضرت بمن رجولیت رسید بود گفت گفت آنحضرت ان من ذال الصدقات انما هي
اوساخ الناس بل رستی که این صدقه ها نیست مگر چرکهای مردم که اموال ایشان را از ایشان پاک میکند اند
و انها لا تملح المحمد ولا آل محمد و این صدقات یا ابن اوساخ حلال نیستند مرآل محمد را مراد یا آل این بنی
هاشم اند که حلال نیست مرا ایشان را زکوة و آل را چند معنی است که در جای خود تحقیق کرده شد است رواه مسلم و عن
ابی هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا أتى بطعام سأل عنه أهله گفت ابو هریره بود آنحضرت
و قتی که آورده می شد نزد ری طعام می پرسید یا هدی است یا صدقه فرق میان صدقه و هدی به آنست که صدقه چیزی نیست
که اتفاق کرده میشود برفقرا بطریق تلفظ و مهربانی و اراده کرده میشود بوسه ثواب آخرت و در روی نوعی از خواری
و زبونی است آنرا که داده میشود صدقه بوی و هدی به مقصود بوی تعظیم و اکرام است و برده میشود در غذا و مکافات
کرده میشود در ری نه در صدقه فان قيل صدقة پس اگر گفته میشود که این طعام صدقه است قال لا صحابه كلوا می

گفت آنحضرت مریاران خود را بخورید شما * ولم یأکل * و خود نمی خورید * وان قبل هدیة * و اگر گفته میشد که هدیة است * ضربیده * میزد و دراز میکرد دست مبارک خود را بی تحاشا * فاکل معهم * پس میخورد با ایشان و ضرب بمعنی شتابی در راه رفتن و بمعنی رفتن بطالب و زق آید و از بنمای معلوم شد که آنحضرت قبول نمیکرد صدقه را و نمی خورد آنرا و هدیة قبول میکرد و بر عبت میخورد آنرا * متفق علیه * و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان فی بريرة ثلث حنین * گفت عائشه بود در بريرة فتح بار کسراى اربلی مولاة عائشه هدیة سنت یعنی سه حکم شرعی بتقریب وی وارد شد و ثابت گشت * احدی السنن انها عتقت فخرت فی زوجها * یکی از آن سه سنت آن است که بريرة آزاد شد پس مخیر کرد انیل * شد و زوج وی که نام وی مغیث بود اگر خواهد در تحت آن زوج باشد و اگر خواهد جل اشود از وی و این خیار عتق است که علماء اثبات کرده اند آنرا در زنی که داده بود چون آزاد کرد مخیر است که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوهر او بنده کسی باشد و نزد ما خواه بنده بود خواه آزاد و این مغیث شوهر بريرة بود و بريرة در آنخواست مغیث در عشق او و فراق او و اله و حیران میکشت و فریاد میکرد و میگریست * و قال رسول الله * و گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم الولاء لمن اعتق * و لاء هر کسی راست که آزاد کرده است این سنت دوم است که در بريرة بود بپاشش انست که بريرة داده یهودی بود که او را مکاتبه ساخته بود و چون از ادای بد لئ کتابت عاجز آمد نزد عائشه آمد و رضی که تا چیزی بد هدی که در بدل کتابت بمالك خود داد آنگاه آزاد کرد و عائشه فرمود اگر صاحبان خود بگوئی که ترا بدست من بفروشدن مشغوم پس وی رفت و با صاحبان خود آنچه عائشه گفته بود گفت ایشان گفتند میفروشیم اما بشرط آنکه ولای وی یعنی میراث وی برای ما باشد عائشه بآنحضرت صلعم عرض کرد که یهود چنین میکنند آنحضرت فرمود که غلط میکنند الولاء لمن اعتق و لا برای مدکمی است که آنرا آزاد کرده و توای عائشه بنتر و آزاد کن ولای وی ترا خواهد بود و شرط ایشان باطل و سنت سیوم اینست که میفرماید * و دخل رسول الله * و در آمد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یعنی در آمد در خانه عائشه * و البرمة تقور بلحم * و حال آنکه دیک می چوشید بگوشت برمه بضم با و سکون را دیک از سنک که مشهور است در بلاد حجاز و یمن و الآن در حریمین شریفین نیز مشهور است * ف قرب الیه فخر و ادم من ادم البيت * پس نزد يك کرد انیل و شد بسوی آنحضرت نان و نان خورش از آن نان خورش که در خانه بود و ادم بضم همزة و سکون دال و ضم آن مفرد و جمع هر دو آمد چنانکه فلبک و بعضی گفته اند که بسکون مفرد و بضم جمع است * فقال الم ابرمة فیها لحم * پس گفت آنحضرت ایانمی بینم دیکی را که در وی گوشت است * قالوا بلی * گفتند آری هست دیکی که میجوشت در وی گوشت است * و لیکن ذلک لحم تصدق به بلی بريرة * و لیکن این گوشتی است که تصدق کرده بنده است بر بريرة * و انت لا تأکل الصدقة * و تو نمی خوری صدقه را * قال هو علیه اصل قة و لنا مایة * گفت آنحضرت این گوشت بر بريرة صدقه است و برای ما هدیة است یعنی اگر کسی چیزی بفقیر بر وجه زکوة داد و آن فقیر یکسی دیگر بد هدی که زکوة گرفت و او را جائز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد بهر که بد هدی را است * متفق علیه * و عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل الهدیة و یشیب علیها بود آنحضرت که قبول میکرد هدی را و جزا میداد و مکافات میکرد بر آن * و رواه البخاری * و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو دعیت الی کراع لاجبت * اگر خوانند شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه که شیء حقیر است قبول میکنم دعوت را و بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مکه و مدینه که آنرا کراع الغنیم میگویند و معنی اول اظهار است و انصب بقول وی * و لو اهدی الی ذراع لقبلت * و اگر هدی به فرستاده شود بسوی من یکل است گوشتی را اینه قبول میکنم اشارت است بغایت تواضع و شفقت و مهر بانی بر خلق خدا * و رواه البخاری * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس المسکین ان ی بطوف طی المنا * نیست مسکین آنکسی که طواف میکند بمردم و کرد ایشان میکرد * و ترده اللقمة و اللقمة تان * و باز میگرداند او را یک لقمه یاد و لقمه * و التمرة و التمر تلان * و یک خرما

ود وخرما و لكن المسكين الذي لا يجد غني يغنيه و لیکن ممکن حقیقی کمی است که نمی یابد تو نکردی را که بنی نیار کرد اند او را
 * ولا یفطن به فی صدق علیه * و در یافتن نمی شود و در رسیدن نمی شود بحال وی بجهت تعفف تا تصدق نموده شود بروی
 * ولا تقوم فیما ل الناس * و بر نمی خیزد از کنج خانه و زاویه غریب خود تا سوال کند مردم را و در ذکر فطانت که بمعنی زیرکی
 وجودت فهم است اشارتست بخفا و کتمان حال وی بجهت تعفف و تسکین بدان زود نتوان رسید * متفق علیه * الفصل
 الثانی * عن ابي رافع ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث رجلا من بني مخزوم الى الصدقة * رایت است از ابي رافع
 که مولی آنحضرت بود که آنحضرت فرستاد و بر کاشت مردی را از قبیله بنی مخزوم بروی گرفتن زکوة * فقال لابی رافع اصحبني
 کما تصيب منها * پس گفت آن مرد که ای ابي رافع صحبت دار بمن و بیا همراه من تا برسی از صدقه نصیب خود را و بد هم بتو
 از آن چیزی * فقال لا * پس گفت ابو رافع مصاحب نمی شوم و بتو نمی آیم همراه تو * حتی آتی رسول الله * تامی آیم پیغمبر
 خدا را * صلى الله عليه وسلم فاصاله * پس سوال میکنم آنحضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه * فانطلق الى النبي * پس
 رفت ابو رافع بسوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آمد نزد وی * فسأله * پس پرسید آنحضرت را که بروم یا نه * فقال ان الصدقة
 لا تسئل لنا * پس گفت آنحضرت بد رستی که صدقه حلال نیست ما را که بنی ماضیم * وان مولی القوم من انفسهم * و بد رستی که
 مولی قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان دارند و چنانکه ما را صدقه حلال نیست مولی ما را نیز نباشد * رواه الترمذی و ابو
 دار و النسائي * و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسئل الصدقة لغني * یعنی حلال نیست
 زکوة مرغنی را * و لا لذي مرة هوي * و نه حلالست مرخل از نند قوت در عت اجضارا که کسب روزی می تواند کرد و مره
 بکسر میم و تشدید را بچند معنی آمد قوت رشدت و عقل و استحکام بطاقت جسد را که ظاهر القوة باشد ولیکن عقل و سلیقه کسب نداشته
 باشد حلال بود مراد از زکوة را حل کرده است با بن حدیث امام شافعی و قائل شده است بعد محل زکوة مر قومی را که قادر بر کسب
 باشد و نزد ما حلالست زکوة مر کسی را که مالک نصاب که در دست در هم است نباشد اگر چه قوی را که در بر کسب باشد زیرا که آنحضرت
 میلاد صدقه را به قریای اصحاب خود اگر چه قوی و تنگ دست می بودند و همین بود آخر امر از آنحضرت صلعم پس این حدیث
 منموخ باشد یا مراد آنست که نمی باید و نه مزد کمی را که او را قوت و قدرت باشد بر کسب که راضی شود با بن مذلت و
 دناءت * رواه الترمذی و ابو داود و المدائنی و رواه احمد و النسائي و ابن ماجه عن ابي هريرة * و عن عبد الله بن
 عبد بن الحیار * بکسر خاف معجزة و تشقیف تحتانیه از کبار تابعین است و تولد او در زمان نبوت بود * قال اخبرني رجلا
 انهما اتيا النبي * گفت خبر دادند مرا از مردی که آمد و مرد آمدند پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم و هو في حجة الوداع *
 و حال آنکه آنحضرت در رخصت الوداع بود که عبارت است از حجاجی که آنحضرت کرد و بیان احکام فرموده بود و بعد از حیات
 نمود * و هو يقسم الصدقة * و آنحضرت قسمت میکرد صدقه را * فسأله عنها * پس سوال کردند آن مرد و آنحضرت را از آن
 صدقه پس آن مرد می گویند که * فربع فیما للنظر و خفضه * پس چون سوال کردیم ما برداشت و بلند کرد آنحضرت
 در ما نظر خود را و دست گردانید نظر یعنی بالا و پایین ما را از هر تا پدید نگاه کرد * فرأنا جلیین * پس دید و دانست
 ما را چا بک و توانا * فقال ان شئتما أعطیکما * پس گفت آنحضرت اگر خواهد شما بد هم شما را * و لاحظ فیها الغنی *
 و حال آنکه نیست نصیب در صدقه مر تو نکردی را * و لا لقوي مكتسب * و نه مر توانا را که کسب می تواند کرد و معنی این حدیث
 بر من هب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شما حرام است و اگر شما را ضعیف می شود بر خوردن حرام میل هم شما را و این
 بطریق تشدید و تقریب است نه تخفیر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوت است و اگر در واقع هیچنین اید که تو نکردید
 حلال نیست شما را و الا بد هم شما را در من هب ما آنست که در صدقه خوردن خوار و ذلت است اگر باین صفت راضی
 اید بد هم شما را درین نیز نوعی از تشدید و توبیخ است * رواه ابو داود و النعماني * و عن عطاء بن يسار مرسل * از علماء
 تابعین و کبار ایشان صدقه کثیر را بحدیث می موند ام المؤمنین * قال قال رسول الله صلعم لا تسئل الصدقة لغني الا الخمسة *

حلال نیست زکوة مرغنی را مگر برای پنج کس اگر چه غنی هم باشند میتوان داد * لغا زنی سبیل الله * یکی مرغزا کنند *
 رادر را داخل * اول عالم علیها * دوم مرکبی را که عامل است بر صدقات و کاشته سلطان است بر تحصیل آن * اول غارم *
 هیوم مرکبی را که مل یون است و دینی بود موهومی نشسته که غنای وی با دین وی وفای میکند * اول رجل اشترى باماله *
 چهارم مردی را که خرید و است صدقه را بامال خود مثل صدقه که نزد فقیری بود غنی آنرا از وی بخرد حلال است او را
 و نیست بوی صدقه نیست * اول رجل کان له جار مسکین * پنجم مردی را که هست مراورامه هایه مسکین * فتصلق علی
 المسکین * پس تصلق کرده شد بر مسکین * فاهل ی المسکین للغنی * پس صدقه فرستاد آن مسکین مرا این غنی را از آن صدقه
 چنانکه در حدیث هریریه معلوم شد و استحقاق غازی غنی رکوة را مدعی شافعی است و نزد ما عامل و غارم رادرست
 است زیرا که عامل اجرت عمل خود می گیرد و غنا و فقر در آن برابر است و غارم بسبب استحقاق وی دین است آن نقد و که
 دین وی ادا یابد و درست است نه غازی را از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل که آنحضرت فرمود که از غنیها بگیر و بوفقرای
 ایشان صرف کن و جهت حدیث آنحضرت صلعم حلال نیست صدقه مرغنی را * رواه مالک و ابوداؤد و فی روایة لابی
 داؤد عن ابی سعید ارا بن السبیل * و در روایتی مرابی داؤد را از ابی سعید حدیثی را این السبیل نیز واقع شده است
 که بدان مراد صیافراست که از وطن خود جدا افتاده است و یزیرا که مال وی از ملک وی بواحد و وی حکم فقیر دارد
 باشارت قول رب تعالی لِلْفُقَرَاءِ الْمَخْرُوجِينَ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ مَوَالِيمَ * و عن زیاد بن الحارث الصدائي *
 بضم صاد مهمله و تخفیف دال منشوب بشخصی که نام وی صد اامت صحابی است مباحی که آنحضرت را و اذان گفت
 ذریبش وی صلعم چنانکه در باب الاذان گفته * قال ائمت الذمی * گفت آمد م پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم فبا بعتنه *
 پس مباحیعت کردم و بعهده مسلمانم * ست بوی دادم * فذکر حدیث طویل * پس ذکر کرد وی حدیثی را از را * فاته
 رجل * پس آمد نزد آنحضرت مردی * فقال اعطني من الصدقة * پس گفت آنمرد بآنحضرت بده مرا از صدقه * فقال له رسول الله *
 پس گفت مرا آنمرد را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ان الله لم یرض بحکم نبی ولا غیره فی الصدقات * بد و ستیکه
 خدا یتعالی راضی نشده است نه بحکم پیغمبر و نه بحکم جزوی از علمای مجتهدین در تقسیم صدقه ماکه بکه باید داد * حتی حکم
 فیها هو * تا آنکه حکم کرده در صدقات و تعالی خود در قرآن * فیزایا ثمانية اجزاء * پس یارده پاره ساخت و تقسیم کرده
 آنرا هشت پاره یعنی قسمت کرده آنرا بر هشت طائفه که جزایشان را نباید داد چنانکه کریمه انما الصدقات للفقراء و المکین متکفل
 بیان آنست و در کتب فقه هبع طوائف واقع شده بگردانیدن فقر و مساکین یکی بی اعتبار فرق میان ایشان * فان کنتم
 من تلك الاجزاء اعطيتک * پس اگر هستی تو از جمله آن اقسام میل مهر ترا ظاهر احوال وی معلوم نبود و تردید و اشتباهی
 بود در آن * رواه ابوداؤد * الفصل الثانی * عن زید بن اهل * فقیه عمری مولای عمر بن الخطاب رض
 ثقه عالم فقیه عابد زیاده از چهل فقیه در حلقه درس اومی نشستند و امام زین العابدین پیش او میرفت و استماع میکرد
 قال شرب عمر بن الخطاب لبننا فاعجبه * نوشید عمر رض شیر یوا پس خوش آمد آنشیر او را * فساءن الذی سقاها من
 این لبن اللبن * پس پر حید عمر آنکس را که شیر نوشانید او را که از کجا بود این شیر * فاجبره انه ورد طی ماعقد سماه *
 پس خبر داد آنکس عمر را که وی فروذ آمد * بود بر آبی که به تحقیق نام برد آن آب را و آن موضع را که آن آب
 از اینجا فروذ آمد * بود * فاذانهم من لعم الصدقة * پس ناکاه شتری چند از شتران زکوة آنجا حاضر بودند و هم یسقون *
 و ایشان آب میل ادند شتران را * فحلبوا من الیهانها * پس دوشیدند قدری از شیرها صد آن شتران * فجعلته فی
 سقائی * پس کرد انیکم و انداختم آن شیر را در مشک خود و بعدا بکسر و مد مشک شیر آب * فهو من * پس آن شیر که
 خوردی این شیر بود که از اینجا آورده بودم * فادخل عمر ید * پس در آورد عمر آنکشتان دست خود را در دهان
 خود * فاستقاع * پس بزور و تکلف قی کرد و شیری که خورده بود از شکم بر آورد و این غایت تقوی و تزورع بود و الا اگر

فقیر بجهت کند یا نه آرد از حد خود رواست بخورد آن را نه آنحضرت فرمود در حد لب بریره و شخص بود که از برای
بیان جور از فرمود کند اقبل * رواه مالك والبيهقي في شعب الایمان * باب من لا تحل له المسئلة ومن تحل له *
باب در بیان کمی که حلال نیست مراد را حلال کردن و کم که حلال است مراد را حلال کردن و گفته اند که
نمی باید که موال کند مر که نزدی قوت یوم است زیرا که موال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی
ندارد که بد آن ضرورت کند حلال است که موال کند و فقیری که او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب حلال
مراد را حرام است موال و حرام است زکوة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قادر نیست بر کسب حلال حلال
است مراد را حلال و اتفاق دارند علما بر نهی از موال بی ضرورت و اختلاف در این است که حرام است یا حلال با کراهت
بسه شرط اول آنکه موال نکند نفس خود را و الحاج نکند در موال و این آنکه مسؤل عنه را و اگر یکی از این سه شرط محقق گردد
حرام است باتفاق و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله موال کند داده شود بوی
چیزی زیرا که دنیا خسیس است و چون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تقصیر کرد و او را حق تعالی پس داد و
نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد و واجب نمیکرد در مسؤل عنه چیزی دادن بوی و کسی که
گرفت با ظهار حاجت بد روع مالك نمیکرد و همچنین اگر کوید بد روع که من موالی ام و اگر یکی را بجهت صلاح بد موال
روی در باطن ارتکاب معصیت میکند اگر بد اند آنرا معطی ند موال نیز مالك نمیکرد و حرام است بروی و واجب است
روی بر مالك و همچنین کسی که داده شود و را چیزی بجهت بد زبانی و یا شرعاً یا عیادت وی حرام است بروی و اگر فقیری
بباید برای سوال و موال و موال که دست مسؤل عنه بپوشد تا چیزی بروی بد مکر و دست و افضل آنست که مسؤل عنه دست
بوی ند موال بقصد منع و زجر و نباید داد سائل را که طلب زد و برد و را میگرد و مطرب را که از همه افتش است این مسائل
همه در مطالب المؤمنین ذکر کرد و بنقل از کتب و الله اعلم الفصل الاول من قبیهة بفتح قاف و کسر موحد و سکون
تحتانیة و صا و موهله بن مشرق بضم میم و خای متجه و کسر ر و قاف در آخر صیغی است معن و د را بد بصره قال *
گفت قبیهة تحملت حمالة کفیل و صامن شد بود من دینی را از جهت دین و حمالة بفتح حای موهله مالی که بر میار و
بر خود میگیرد آدمی از قوم بجهت دین و جز آن و من یون میگرد و بجهت صلاح ذات البین یعنی جماعت در میان خود
جنگ میکنند و خون یکدیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و صلاح می کند و دیتها که برایشان لازم می آید بر خود
میگیرد و صامن میگرد و بجهت آن دینی بر ذمه او می نشیند و چون غارم یعنی مد یون یکی از مصارف زکوة است این مردنزد
آنحضرت آمد تا ز مال زکوة بوی بد موال چنانکه گفت * فائیت رسول الله * پس آمد م پیغمبر و خدا را * صلی الله علیه و سلم
اساله بیها * در حالی که سوال میکنم آنحضرت را در حمالة یعنی در ادای این حمالة * فقال اقم * پس گفت آنحضرت با بعضی
و آرا م کن نزد ما * حتی تأتینا الصدقة * تا آنکه بیاید ما را مال زکوة * فنامرک بها * پس میفر ما بم برای تو بد آن صدقه یعنی
بفرمایم که از آن بتر چیزی بد موال که بد آن از دین خلاصی یابی * ثم قال * پستو گفت آنحضرت * یا قبیهة ان المسئلة لا تحل
الا لاحد ثلثة رجل * بد رشتیکه سوال را نیست مگر یکی از سه مرد را * تحمل حمالة * یکی از آن سه مردی است که برداشته است حماله
را یعنی مال را که داد آنکه از انیه صامن شد * است بد آن * فحلت له المسئلة حتی یصیبها * پس حلال شد * است مراد را سوال
کردن تا برسد آن حماله را * ثم یسک * پستو باز در خود را از سوال بعد ادای حماله و زیاده بر زن حاجت سوال نکند
* و رجل احبته جائحة اجتماع ماله * و م مردی که رسید او را حادثه و آفتیکه هلاک کرد اند و از بیخ بر کند مال او را
و جوح هلاک کرد اند و از بیخ بر کند و جائحة شد و سختی که هلاک کند مال را از قضا و فتنه * فحلت له المسئلة حتی
یصیب قواما من عیش * پس حلال شد او را سوال کردن تا برسد تمام از زن کانی یعنی چیزی را که بی نیاز شود و بر پاشود
بد آن حاجت ضروری از زن کانی * ارقال سدا من عیش * یا گفت سدا من عیش بیجای قواما من عیش یعنی

چیزی که به بند و حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شی بمعنی چیزی که نظام و عباد و ملاک وی بود نیز آید و آن نیز قریب بهمین معنی است و اما قوام بفتح قاف معنی عدل و وسط است چنانکه در قرآن مجید فرمود و کان بین ذلک قواما و رسول اد بکسر همین چیزی که بسته شود بوی حاجت و هر چیزی که به بند و چیزی را ملاد است چنانکه ملاد قاور و جز آن و ملاد بفتح سین بمعنی راستی و میانه روی در قول و عمل و در ذکر قوام و ملاد مبالغه است در باز آمدن از هوال گویا تشبیه داد ماثل را بمضطر که حلال است او را اکل میتة برای ملاد و قوام بدن اگر چه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سؤال بلکه فقل ان قوت یوم در آن کافی است و این گویا ذکر حال مسکین است و ذکر حال فقیر این است که میفرماید * ورجل اصابته فاقة * و میوم مردی که رهید او را حاجت درویشی فاقه حاجت بوافتیاق حاجتمند شدن * حتی یقوم نلثة من ذوی العجی من قومه * تا آنکه بایستند و خبر دهند و بگویند که کس از خداوندان عقل و فراست از قوم وی که بتحقیق حال میرسد و سخن به شنید و قیاس نمیکوبند و عجبی بکسر مهمله و فتح معجمه عقل * لقد اصابنا فاقة * بتحقیق وسیله است فلان کس را فاقه * فقلت له ایسئلة * پس حلال شد او را سوال نمودن و کدائی کردن * حتی یصیب قواما من عیش او قال سدا دامن عیش * پوشیده نماید که ظاهر مراد از یقوم آنست که شهادت دهند و گفته اند که آن نه مراد است بلکه مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابی دأرد یقول آمد و در ذکر یقوم مبالغه است که چنان یقین خوردند که گویا شاهد تست و در ذکر لام لقل اصابت نیز تاکید است و ذکر ثلثة نیز برای احتیاط است و همچنین ذکر ذوی العجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از سوال و مسألت در آن * فما سواهن من المسئلة یا قبیصة سبت با کلمها صاحبها سبتا * پس چیزی که جز این سه صورت است از صورتهای سوال کردن ای قبیصة حرام است که می خورد داخل او ندوی حرام را و سبت بضم سین و سکون حای مهملتین حرام و سبت و احداث در اصل بمعنی اهلاك و استیصال است * رواه مسلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سأل الناس اموا لهم تكثر * کمی که سوال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت * فانما یمائل جمرا * پس سوال نمیکند مگر اخکورا * فلیستقل و لیستکثر * پس کو که کم طلبد یا بسیار بر هر نقل پرسوال کردن ضرر دارد کم یا بیش * رواه مسلم * و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما یزال الرجل یسأل الناس حتی یتأی یوم القیمة * همیشه است که سوال میکند مرد از مردمان تا آنکه می آید روز قیامت * لیس فی وجهه مزعة لحم * در حالی که نیستد در روی وی گوشت کنایت است از خواری و بی آبرویی یا مراد استخوان بی گوشت است و موردن آخرت تابع معانی آمل است و مزعه بضم میم و سکون زا و عین مهمله پاره از گوشت و بعضی بفتح میم و زای ضبط کرده اند و محفوظ از معیلتین ضم و سکون است * متفق علیه * و عن معاوية رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تلحفوا فی المسئلة * الحاج مکین در سوال کردن و بسیار نپسید مسؤل عنه را * فوالله لا یزالنی احل منکم شیئا * پس بخدا امو کند که سوال نمیکند از من هیچ یکی هیچ چیز را * فتخرج له مسئلة منی شیئا * پس بیرون می آرد برای وی سوال کردن و از من چیز را * و اناله کاره * در حالیکه من مر آن سوال را ناخوش دارم * ام * فیبارک له فیما اعطیه * پس برکت کرده شود آنکس را در آن چیزی که داده ام او را * رواه مسلم * و عن الزبیر بن العوام * بفتح عین و تشدید و او صحابی مشهور از عشرة مبشرة ابن عمه رسول الله صلی الله علیه و سلم بود * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لان یاخذ احل کم حبله * هر آینه بگیرد یکی از شمار من خود را * فیما یتیمه حطاب ملی ظهرة * پس بیارد پشته میزم را بر پشت خود حزمه بضم مهمله و سکون زایه بند میزم * فیبعها * پس بفروشد آن پشته میزم را * فیکف الله بها وجهه * پس باز دارد حق تعالی بآن پشته میزم آبر و وجاه او را و درین عبارت اشارت است بانچه نکاهداشتن آبروی بند از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف او است بفری در جزای اختیار مشقت در کسب حلال و ترک سوال * خیرا له من ان یعال الناس * بهتر است مر او را

ازین که سوال کند مردم را اعطوا او منعه بدینند مردم او را یاندند اگر ندانند خود آبرو میزد و محروم میماند و اگر بدینند توازن که در بند منت ایشان می افتد و در ربقة عبودیت و امتنان ایشان می در آید و بطمع و سوال عادت میکند رواه البخاری و عن حکیم بن حزام بکسر حاء و بزا ی صا بی است برادر زاده ام المؤمنین خلیفه رض توان اورد رکعبه بود و عمر اوصد و بیست ساله شصت در رجاء فلیت گذرانید و شصت در اسلام قال سالت رسول الله گفت حکیم سوال کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فاعطانی پس داد آنحضرت مرا یعنی آنچه سوال کرده بودم ثم سالتہ فاعطانی پسترسوال کردم آنحضرت را پس داد مرا ثم قال لی پسترسگفت مرا یا حکیم ان هذا المال خضو حلو بفتح خا و کسر ضا و معجمه تین و حل و بضم حاء و سکون لام گفت این مال و منال دنیا سبز و شیرین است یعنی خوش نما و زیبار و نظر خوش آیند و لذت دزد فمن اخذ به بشارة نفس بورك له فیه پس کسیکه بگیرد آنرا بشارة و نفس یعنی بی تطاع و اشراف و الساج برکت کرده میشود مراد از آن مال ومن اخذ به باشراف نفس لم یبارک له فیه و کسیکه بگیرد آنرا به مطلع شدن بر آن و انتظار داشتن آنرا و طمع کردن و دل بستن در آن برکت کرده نمیشود مراد از آن مال فی الصراح اشراف اطلاع یافتن بر چیزی و از بالا بزرنگریستن وكان کاذبی یاکل ولا یشیع و باشد و می چو کسیکه میشود و سر نمی شود والله العلیا خیر من الید السقطی و دست بالا بهتر است از دست پایین مراد بدست بالا آنکه میل دل و بدست پایین آنکه می ستاند یا دست بالا آنکه نمی ستاند و سوال نمی کند از کسی چنانکه در حدیث آیند معلوم گردد بر هر تقلید روی نهی است از سوال و بیان فضیلت ترک سوال است و لهذا متفرع گردانید حکیم بروی قول خود را قلت پس گفتیم من یا رسول الله والذی بعثک بالحق سو کند بکسی که فرستاده است ترا بحق و راستی لا ارضأ احد ابعداک شیاً سوال نکنم بعد از تو یا بعد ازین سوال که از تو کردم و بعضی گویند که بعل بمعنی غیر است هیچ یکی را ونستاتم از کسی چیزی حتى افارق الدنیا تا آنکه جدا شوم از دنیا را یعنی تا وقت موت و رزق بتقلیم رای مفتوح بر زای ساکن مهموز بمعنی رسیدن چیزی از کسی و بمعنی نقص نیز آمده و چون گرفتن از کسی چیزی سبب نقص اوست بر آن اطلاقی کردند متفق علیه و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال وهو علی المنبر روایت است از ابن عمر که آنحضرت گفت و حال آنکه وی بر منبر بود وهو یذکر الصلوة و التعلیف عن المسئلة و آنحضرت ذکر میکرد صلوة را و باز ایستادن از سوال الید العلیا خیر من الید السقطی و بازید علیا را تفسیر کرد بقول خود و فرمود والید العلیا هی المنفعة بنون و قاف از انفاق بمعنی خرج کردن و دادن والسقطی هی السائلة دست پائین است که سوال کنند است این چنین واقع شده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم و طیبی نیز گفت و همچنین ذکر کرده بود آورد و همچنین آمده است روایت از اکثر در روایتی مرابود آورد والید العلیا هی المنفعة بنا و عین و فافزعت بمعنی باز ایستادن از سوال و از حرام و این معنی انساب تراست بمیاق حدیث که گفته و هو یذکر الصلوة و التعلیف عن المسئلة و هو و مدنی صحیح است و نقل کرده شده است از نووی که صحیح روایت اولی است متفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال ان انا سامن الاصار سألوا رسول الله گفت که بعضی مردمان از انصار سوال کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم فاعطاهم پس داد آنحضرت ایشان را آنچه طلبیدند ثم مالوا فاعطاهم باز سوال کردند پس داد ایشان را حتی نلک ما حتل تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آنحضرت بود یعنی از آن چیزی که داد ایشان را قال ما بکون عندی من خیر قلن ادخره عنکم پس گفت آنحضرت آنچه می باشد نزد من از خیر یعنی مال پس ذخیره نمی نهم آنرا از شما ومن یتعفف یعنه الله و کسیکه باز ایستد از هزل و نگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد و داخل ایتامالی و محتاج نیسوداند و مردم ومن یتعفف یغنه الله و کسیکه استغنا و رزق و بی نیاز گردد اند خود را از سوال مردم غنی میکند و بی نیاز میسازد ارراخل ایتعالی و من یتعفف یصبر الله و کسی که تکلف کند و زور آورد در صبر کردن صبر می باشد و داخل ایتعالی

* و ما اعطى احد عطاء هو خير و اوسع من صبر * و داده نسل هیچ یکی داد نمی راکه آن بهتر است و فراخ تر است از صبر یعنی
 صبر عطا است از باریتعالی که بهترین عطاهاست * متفق علیه * و عن عمرو بن الخطاب قال کان النبی صلی الله علیه و سلم
 يعطيني العطاء * کفت عمر رض بود آنحضرت میداد مرا بخششی * فاقول اعطه انقرأ لیه منی * پس میگفتم بآنحضرت بده آنرا
 به محتاج ترین بوی از من * فقال خذ فتموله و تصدق به * پس میگفتم آنحضرت بگیر آنرا و مال ساز آنرا و تصدق کن بآن
 * فما جاءک من هذا المال و انت غیر مشرف و لا سائل * پس چیزی که بیاید آنرا ازین مال و حال آنکه تو اشراف نکنند و
 و انتظار نبرند و طمع نکنند و نه موال کنند آنرا * فخذ * پس بگیر آنرا * و ما لا تتبعه نفسك * و چیزی که نه این چنین
 است پس پیرو مگردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرو و طمع مکن و انتظار مبر چنانچه در میان مردم مشهور است که
 لا رد ولا ک * متفق علیه * الفصل الثاني * عن سمره بن جندب * صحابي مشهور راست صایف انصار و بود از حفاظ
 مشکو الحدیث از رسول خدا صلعم روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن هبیرین و شعبی مات بالبصرة حنة تسع و خمسين
 اومتین * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسائل کد و ح یکدخ بها الرجل وجهه * سوالها خراشها و جراحاتها
 که مجروح میگرداند بآنهایم در روی خود را * فمن شاء اتقى وجهه * پس کسیکه خواهد نگاهدارد روی خود را از خراش
 و سوال نکند و در بعضی نسخ ابقی علی وجهه و در بعضی القی علی وجهه ماء * و من شاء ترک * و کسیکه خواهد ترک کند
 آنرا یعنی نگاه ندارد آن روی خود را و سوال کند اختیار بدست اوست و این تهدید است بوارتکاب سوال کردن پس سوال
 نباید کرد * الا ان یسأل الرجل ذا سلطان * مگر آنکه موال کند مرد خداوند سلطنت را که امیر است * و فی امر لا یجد منه بل *
 یا سوال میکند و رگازی که نمی یابد از آن چاره چنانکه احتیاج و کربسبکی و نایابین قوت یوم چنانکه در شرح ترجمه باب کثرت
 * رواه ابوداود الترمذی و النعمانی * و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سأل الناس وله
 ما یغنیه * کسیکه سوال کند مردم را و حال آنکه مرار است چیزی که بی نیاز گرداند او را * جاء یوم القيمة و معلته فی وجهه *
 می آید روز قیامت و حال آنکه سوال اردر روی وی بود * خموش او خدوش او کد و ح * بعضی گفته اند که این العاظ قریب المعانی
 اند و از بیجهت شک راوی است و بعضی گفته اند که متباین اند و معنی خدش پوست کردن بچوب و خموش کردن بناخن و کد و ح
 بداند آن اشارت است به تفاوت احوال ساثلان در قلت سوال و کثرت آن و توسط * قیل * گفته شد * یا رسول الله و ما یغنیه *
 آنچه چیزی بی نیاز میگرداند او را یعنی حد غنا که موال بآن حرام است چیست * قال خمسون درهما * کفت پنجاه درهم
 * او قیمتها من الذهب * یا قیمت پنجاه درهم از طلا * رواه ابوداود الترمذی و النعمانی و ابن ماجه و الدارمی * و عن
 مهمل بن الحنفیة * بفتح حار سکون نون و فتح ظای معجمه نام ما در سهل است یا یکی از مادران اوست * قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من سأل و هند ما یغنیه * کسیکه سوال کند و نزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را و سوال
 * فانما یحتکر من النار * پس نیست وی مگر آنکه می کند طلب بسیاری از آتش * قال النبی * گفته است عبد الله بن مسعود
 نفیلی بضم نون و فتح فاکه شیخ ابوداود سجستانی است * و هو احد رواة * و نفیلی یکی از راویان ابن حدیث است
 * فی موضع آخر * گفته است در جای دیگر نه در میان این حدیث * و ما الغنی الذی لا ینبغی معه المسئلة * و چیست
 غنا که روا نیست با وی سوال کردن * قال قد رما یغنیه و یعشیه * کفت آن غنا که روا نیست بوجود وی سوال مقل از چیزی
 است که آن را قوت بامداد کرداند و قوت شبانگاه گرداند یعنی هر کرا قوت یکروز و شب حاصل باشد که بدان قوام بدن
 شود و کفایت کند سوال کردن بروی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد * و قال فی موضع آخر * و گفته است
 نفیلی در موضع دیگر * ان یكون له شعب یوم و لیل و یوم * حد غنا که بان سوال حرام است ابن است که باشد مرا و را چیزی
 که سیر گرداند او را در روز یا در شب و روز و شب بفتح تین سیری و بکسر و فتح چیزی که بوی هیری شود * رواه ابوداود * بدانکه
 حدیث ابن مسعود که کثرت دلالت دارد بر آنکه حد غنا که مانع از سوال است ملک پنجاه درهم است یا قیمت آن و در حدیث

آوردند از عظامك اوقیه است که چهل درهم باشد و درین حدیث قدس تعشی و شمع یوم ولده پس شافعی اخذ بآوردن و احمل
و ابن المبارک و مساقی ثالث و بعضی علما بنا فی و اخذ کرد و ابوحنیفه و اصحاب وی یصلک و رست در صم اگر چه نامی
نداشد و درین باب حدیثی نیز وارد شد است که در گانی آنرا ذکر کرد و مضمونش آنست که هر که هوال کند و باشد او را پنج
اوقیه الحدیث و پنج اوقیه در بیست درهم است و طیبی گفته که این آسان تر است بر مردم و در گانی گفته که این ناصح است هر
احادیث دیگر از الله علیه پوشیدند که اینجاست و چیز است منع از اخذ زکوة و منع از هوال و اعتبار ما نمى درهم نزد ابی حنیفه
در اول است و در ثانی قدس تعشی و بعضی از علما علم و عن عطاء بن سمار عن رجل من بني اهل قال قال رسول الله *
روایت است از عطاء بن سمار که از مناهیر تابعین است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم من مائل منکم وله اوقیه او عدل لها فقل مائل النفاق * کسیکه هوال کند از شوا حال آنکه مراد است اوقیه که
چهل درهم است یا مثل اوقیه یا سدید رقیبت پس بتحقیق سوال میکند بطریق ا. لیساف و الساج که مذکور و منهی عنه است و در
قرآن مجید در مدح فقر آمده است لا یسألون الناس النفاق * رواه مالک و ابوداؤد و النسائی * و عن حمیشی * بضم حای مهمله و
مکون موحک و شین معجمه بن جاده * بضم جیم و تحیف نون * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان المسئله لا تسأل لغنی
ولا لذی مرة سوی * بد رستی که سوال کردن حلال نیست هر تو فکر و او نه و در حدیثی قوت سلیم الا عضا * الا لذی
فقر مدقع * ولیکن حلال است هر حال او اند فقر را که چسبیده است بشاک و قعاف بفتح دال و سکون قاف خاک و دفع بر خاک
چشمیدن مدقع بضم میم و سکون دال و کسر تاء بشاک چسبیده کنایه است از شدت حاجت و فقر که او را بشاک افکند است
و غیر تواند بر خاک است و مسکین نیز ازین رو گویند که طاقت حرکت ندارند چنانچه در قرآن مجید میفرماید او مسکینا ذا متربة
* از غم معطع * یا حلال است هر حال او اند و ام که در فضا حجت و شاعت افکند است غم بضم غین معجمه و ام رتا و ان فضا حجت رسوائی
* و من سأل الناس لیثوی * بضم یای و سکون مثلثه و کسرا * به جاله * و کسیکه هوال کند مردم را تا بسیار کنند بان مال بخود را
* کان مضمون شافعی وجهه يوم القيمة * می باشد آن سوال از خمه و خراشها در روی او روز قیامت * و رضفا یا کله من جهنم * و سبک
گرم که مشور د آنرا از روز خرف بفتح راء و سکون ضاد معجمه سنگهای تفسیر که شیر را بوی در جوش آورند رصفه یکی
* فمن شاء فلیقل و من شاء فلیکثر * پس هر که خواهد گویم کند و هر که خواهد زیاده کند * رواه الترمذی * و عن انس بن
رجلا من الانصار اتی النبی * و را یست از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم یسأله * در حالی که سوال
میکند آن مرد از آنحضرت را و میخواست از آنحضرت چیزی * فقال * پس گفت آنحضرت * اما فی بیتک شیء * آیا نیست
در خانه تو چیزی * فقال بللی جلس نابس بعضه و جمط بعضه * پس گفت آن مرد از آنحضرت که میخواست از آنحضرت
پاره را از وی و میکسترا نیم پاره را از وی جلس یکبار کلمی که بر پشت شتر زیور برداده می اندازند و در خانه ها در
زیر فرشهای ناخر میکشند * و تعب * بفتح قاف و سکون عین قدح چوبین خورد و مطبوخ است * نسر ب فیله من الیماء * که می نوشیم
در وی از آب * قال اننی بهما * گفت آنحضرت ببار پیش من آن کلم و قلیح را * فاته بهما * پس آورد آن مرد پیش آنحضرت
آنکلم و قلیح را * فاخذ ما رسول الله * پس گرفت آنکلم و قدح را پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم بیل * بدست شریف خود
* و قال من یستوی مدین * و گفت آنحضرت کیست که بشرد این مرد و را * قال رجل انا اخذت ما بدی * گفت مردی
که من میگویم این مرد در اینک درهم * قال من یزید ملی درهم * گفت آنحضرت کیست که زیاده کند بر یک درهم * مرتین
او ثلثا * گفت آنحضرت این سخن را دو بار یا سه بار بقصد تاکید و اهتمام * قال رجل انا اخذت ما بدی * گفت مردی من
میگویم آنها را بدی و درم * فاعطاها ایا * پس داد آن قدح و کلم آن مرد را * فاحل الک و همین فاعطاها الانصار *
پس گرفت آنحضرت آن و درم را پس داد آن و درم مرد انصاری را * و قال اشترب احد ما طعاما * و گفت بشرب یکی ازین
در درم طعامی را * فلیت * الی اهلک * پس بینه از این طعام را بسوی کسان خود تا قوت چند روز خود سازند و بشرب

یا لآخر قد وما * و بشربك و هم د یكر تیشه را وقت و م بفتح قاف و ضم دال مستغف یا شلد د تیشه د رو د كرو آلكه د رحل یك ابراهیم
 هم واقع شد كه احتتن بالقد و م بعضی گفته اند كه تیشه مراد است و بعضی میگویند كه نام موضعی است از شام * فائنبی به *
 پس بیار نزد من آن تیشه را * فائنا به * پس آورد آن مرد نزد آن حضرت تیشه را * فقل فیه رسول الله صلى الله علیه و سلم
 هو د ایل * پس محكم كرد آن حضرت در آن تیشه دسته بدست میا رك خود * تم قال فاذهب فاحتطب وبع * پستركشت
 آن حضرت بر و پس میزم بكش و بعروش * و لا اریك خمسة عشر يوما * و باید كه نه بینم ترا پانزده روز * فذهب الرجل
 لاحتطاب و بیع * پس رفت آن مرد در حالی كه میزم میکشد و میغروشد * فباعة و قد اصاب عشرة دراهم * پس آمد آن مرد
 نزد آن حضرت صلعم در حالی كه تحقیق رسیده و یافتند است ده درهم را * فاشتری ببعضها ثوبا و ببعضها طعما * پس بخرد آن مرد
 بهاره ازان دراهم جامه را و بهاره ازان طعام را * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلعم هذا خیر لك من ان
 تجی المسئلة مكتة فی وجهك یوم القیمة * ابن میزم كشیدن رِقوت ازان ما ختن اگر چه مسفتی و محتنی در دیر بهتر است
 مر ترا ار آمدن هوال و كشتن و نقطه سیاه و خجك در روی تو روز قیامت * ان المسئلة لا تصح الا للنتة * بد رستیکه
 هوال کردن نيك نیست مكرسه كس را * لذی نقل مذكوع و لذی غرم مقطاع * ترجمه این در لفظ در حدیث سابق معلوم شد
 * و لذی دم موجه * یا مرخل او ند خون را كه ذرد منك كنند * است مراد بدان دیت است كه ذربدل خون داده
 از خود یا از غیر خود چنانكه در تفسیر تحمل هماله معلوم شد * رواه ابوداؤد و روی ابن ماجه الى قوله یوم
 القیمة * و عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم من اصابته فاقة * كمی كه رسید او را حاجت
 و در ویشی * فانزلها بالناس * پس فرود آورد او را بر دشمنان و روی آورد باشان * لم تجد فاقته * بهمه نشود دفع
 كرد * نشود حاجت او * و من انزلها بالله * و كمی كه فرود آورد حاجت را بخدا * و شك الله له بالغباء * شتابی كند و برساند او را
 بفنا بفتح غین معجمه یعنی فائده و كفايت نه غنا بكسر غین بفتحی تو نكري و مالداري زیرا كه فرمود * اما موت عاجل او غنی
 آجل * یا بزرگ كز و د بیايد یا بتو نكري كه دیر حاصل كرد و تو نكري بموت تعاضل نمی كرد پس این تفصیل وی نشود و اما
 كفايت بموت حاصل است و در اكثر نسخ غنی عاجل بعین هماله است و گفته اند كه این چنین است در اكثر نسخ مصباح و جامع
 الاصول و در سنن ابی داؤد و ترمذی غناء آجل بهمه مودده است و این اصح است و رایة و رایة كذا قال الطیبی * رواه
 ابوداؤد و الترمذی * الفصل الثالث * عن ابن الفراسی * بكهرفا و تخفیف را نسبت است بفراس * بن غنم ان
 الفراسی قال قلت لرسول الله * روایت است از ابن فراسی از يك رش كه فرامی است گفت گفتتم مویخمر خدا را * صلى الله
 علیه و سلم امال * ایا سوال كنم من * یا رسول الله * از مرد م چیزى. نزد حاجت * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلى الله علیه
 و سلم لا * سوال مكن * و ان كنت لابد فاما ال الصالحین * و اگر هستی تو كه البته ملى خواندی هوال كنی بجهت حاجتی كه داری
 پس سوال كن صالحان را از جهت كرم ایشان و جلال بعد از رزق ایشان * رواه ابوداؤد و النسائی * و عن ابن الساعدي *
 و ابن السعدي نیز كودند صحابی است مات بالشام سنة سبع وخمسين * قال استعملني عمر طي الصدقة * گفت عامل كرد انیل
 مرا عمر ابن الخطاب رض بركو فتن زكوة * فلما فرغت منها واديتها اليه * پس مرگه برد اختم من از هم صدقه و رسانیدم
 صدقه را بسوی عمر * امر لي بعالة * امر كرد برای من عمر با جرت عمل من عماله بضم عین و تخفیف میم مزد كار كن * فقلت
 انما عملت لله و اجري طي الله * پس گفتتم من كار نکردم مكر برای خدا و مزد كار من برخدا است * قال خذ ما اعطيت *
 گفت عمر بكیر چیزی كه داد * میسوي * فاني قد عملت طي عهد رسول الله * پس بد رعتی كه تحقیق من عمل کرده ام در
 زمان پیغمبر خدا * صلى الله علیه و سلم نعماني * به تشدید پس داد اجرت عمل مرا تعیل عماله داد * فقلت مثل قولك *
 پس گفتتم من مانند گفتن تو كه من این كار برای خدا كردم مزد من برخدا است * فقال لي رسول الله * پس گفت مرا پیغمبر
 خذ * ملى الله علیه و سلم اذا اعطيت شيئا من غير ان تساله فكل و تصدق * چون داده شوي تو چیز را بى آنكه سوال كنی تو

وطلبی پس بشور و اگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن * رواه ابوداؤد * وعن علی رض انه سمع یوم عرفه رجلا یسأل الناس * روایت است از امیر المؤمنین علی رض که وی شنید روز عرفه مردی را که سوال میکند از مردم * فقال * پس گفت علی رض ان فی هذا الیوم هذا المكان * آیا درین روز که روز عرفه است و روز خاص طاعت و عبادت و دعا است و درین مکان که عرفات است و محل ورود آثار مغفرت و نزول انوار رحمت است * تسأل من غیر الله * سوال می کنی از جز خدا * فنفقه بالار * پس زد علی رض آن مرد را بکمر دال و تشدید را آلت زدن و خفق نشای معجزه و فاء وقاف بد زدن کسی را مشفق دره و به بهنا شمشیر زدن کذا فی الصراح و گفت طیبی خفق بپیزی پهن زدن * راه رزین * و عن عمر رض قال تعلم ایها الناس ان الطمع نقر * گفت امیر المؤمنین عمر رض می دانید یا بلدانید ای مردم که امید داشتن از مال مردم موجب فقر و زیادت حاجت است * وان الایام * بکسر همزه * غنی * و بلدانید که نوا میل بودن از مردم تو نگر و بی نیازی است * وان المراء اذ ایس عن شیء استغنی عنه * و بلدانید که مرد و وقتی که نا امید شود از چیزی بی نیاز میشود از آن و از احتیاج بدان و معنی جامع نظرداشتن بر مالی که مشکوک است بر رسیدن آن یعنی که می دهد یا نمی دهد اما اگر یکی را احتی یا اداری بر کسی لازم است بجا حکم محبت و کرم یقین دارد بدادن آنجا معنی طمع متحقق نیست قتل در * رواه رزین * و عن ثوبان * مولای آنحضرت است حاضر درگاه و محرم گاه و بیگاه و ملازم سفر و حضر بود * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من یكفل لی ان لا یسأل الناس شیاً * گفت گفت آنحضرت کیست که ضامن شود مرا و عهد کند بامن که سوال نکند از مردم چیزی * فاکفل له بالجنة * پس ضامن شوم من و عهد کنم مرا و را به بهشت غایت تا کید است بوقوع آن بجهت امر آبی بدان و وعد صادق و یادران و انبیا صلوات الله علیهم کاهی نما من می شوند بشو اب طاعتی مخصوص باذن الهی تعالی و ذوالکفل که نام یکی از انبیا است همین معنی است که ری علیه السلام ضامن شده بود برای امت خود به بهشت کز اقبل * فقال ثوبان * پس گفت ثوبان * انا * من ضامن میشوم و عهد میکنم که سوال نکنم * فكان لا یسأل احدا شیاً * پس بود ثوبان که سوال نمیکرد هیچ یکی را چیزی * رواه ابوداؤد و النسائی * و عن ابی ذر قال دعا نبي رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یشتوی علی ان لا تسأل الناس شیاً * گفت ابودر خواند مرا آنحضرت و حال آنکه وی طالب شرط میکند بر من که سوال نکنی تو از مردم چیزی * قلت نعم * گفتم من آری شرط کردم که سوال نکنم از کسی چیزی * قال * گفت آنحضرت * و لا سوطک از اسقط منك * و گفت آنحضرت و نه طلبی از کسی تا زیانه خود را وقتی که بیفتد تا زیانه از دست تو * حتی تنزل الیه فتاخذه * تا آنکه فرود آئی تو از او و بروی بسوی تا زیانه پس بگیر ی آنرا و این کمال مبالغه است در ترک طلب و سوال * رواه احمد * * باب الانفاق و کراهیه الا مساک * انفاق صبری کردن مال و خرج کردن و امساک نگاه داشتن مال و بخیلی کردن بآن و ممدک بخیل را کویند و ظاهر آنست که مراد انفاق و امساک از غیر زکوة باشد و لهذا لفظ کراهیت ذکر کرد و بیان زکوة و احکام آن سابقا ذکر کرد و احتمال دارد که مراد مدح صفت انفاق و مذممت انفاق باشد و امساک باشد مطلقا خواه از فرض یا نقل و موقوف احادیث مذکور در باب اکثر ناظر در مدح سخا و انفاق مال و باقی نداشتن چیزی از آنست * الفصل الاول * عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو کان لبي مثل احد ذهبا لعرفني ان لا یمر علی نلت لیل و عندی منه شیء * فرمود اگر مبرود مرا مانند مکره احد طلا هر آینه شاد می گردانم مرا این که ننگ رد بر من به شیء و حال آنکه نزد من چیزی از آن باقیست * الا شیء ارصد له لدین * مگر چیزی که آماده کنم و نگاهدارم آنرا برای او و ام در اینجا بیان نهایت سخاوت آنحضرت صلعم و ترغیب و تحریص است بر آن * رواه البخاری * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من یوم یصبح العباد فیهِ الا ملکان ینزلا * نیست هیچ روزی که صبح میکند بنده گان در وی مگر آنکه دو فرشته فرود می آیند از آسمان * فیکول احدهما * پس میگوید یکی از این دو فرشته * اللهم اعط منفقا خلفا * خداوند ابدان را خلف کننده را خلف یعنی چیزی بپای مالی که انفاق

میکند یعنی هوض و زیادت مال * و بقول الاخر اللهم اعط مسکاتک * و میگوید نوشته دیگر خداوند آنرا بدو بخشید زانکه یعنی
هلاک شدن مالی که نگاه میدارد * متفق علیه * و عن اسماء قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايتت از آسمان
ای بکر صدیق رضی الله عنه زیورین العوام که از صحابیا تمت و مناقب او بسیار است گفت آنحضرت * انفق ولا تحصي * انفاق
کمن و شمار مکن که چند در هم و چه در هم * فینصی الله علیک * پس احصا کند خدا یتعالی بر تو و شمرده دهد بتو مراد باحصای
خدا یتعالی قطع ماده برکت و سد باب مزید است یا مراد حساب آخرت است و معنی اول ظاهر تر است * ولا توعی فیوعی
الله علیک * و نگاه مدار مال را پس نگاه دارد خدا یتعالی بر تو اصل ایحافظ متاع در رو عا هست یعنی ظرف و مراد اینجا
امساک و ترک انفاق است * ارضخی ما استطعت * بدو آنچه می توانی و رضح بضاد و خای معجمه اعطای قلیل و مراد آنست
که بدو اگر چه چیزی اندک باشد و آنحضرت حالت و قدرت اسماء را نیز تصور کرد و دانست که تصرف در مال زوچ جز
در شیعیان نخواهد بود * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى * این حدیث
قد سنی است که آن حضرت از رب العزة جل جلاله روایت می کند که گفت و یتعالی * انفق یا این آدم انفق علیک *
انفاق کن ای پسر آدم تا انفاق کنم یعنی افاضه و انتقام کنم من بر تو بیکم آنکه انفاق شکر نعمت مال است و شکر حبیب مزید
نعمت * متفق علیه * و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الله تعالى یا این آدم ان تبدل الفضل خیرک *
ظاهر آنست که این نیز حدیث قدسی است اگر چه لفظ حدیث صریح در آن نیست و مستلزم آن هم نیست چه اگر چه حضرت
رسالت پناه صلعم نیز باین لفظ خطاب کردن و اتواند و گوید ای آدمی بدل کردن تو زیاده از قدر حاجت بهتر است مرترا بدل
در با ختن و نگاه داشتن چیزی را * و ان تمسکک شرک * و نگاه داشتن بر آنرا و بشیعی کردن بد تراست ترا * ولا تلام علی
کفان * و نگویید و نمیشوی بر نگاه داشتن کفاف یعنی اگر مقدار کفاف نگاه داری با کمی نیست یعنی قوتی که باز دارد از
جوع و سوال و این مختلف میشود باختلاف ایشا ص و از ملن و احوال * و ابدأ بمن تعول * و آغاز کن در بدل زانکه
ارکاف بعیال خود و فراخ کردن رزق بر ایشان زیاده بر نفقه واجب و اگر از ایشان زیاده آید به بیکانگان ده * رواه
مسلم * و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل البخيل والمتصدق قصه و حال بخیل و آنکه صدقه
میدهد و انفاق میکند * کمثل رجلین علیهما جنتان من حدیث * مصحح قصه و حال د و مرد است که بران دو مرد جنبه است
از آهن بضم جیم و تشد بدنون یعنی رزه و روایت کرده شد * است جنتان بوجه حدیث و بنون اصح است روایت
و در رایة زیرا که جنبه از آهن معهود نیست * قد اضطرت اید یبها الی ثل یهما و ترا قیها * بتحقیق چسباید شد
انیت و ستهای آن دو مرد به پستان هاف ایشان و چنبر کردن هاف ایشان بجهت تنگی آید و رزه و اضطرار
باید مثل بمعنی احتیاج و بی اختیار است و مراد آیتها اتصال و التصاق است و ثل ی بفتح مثله و سکون دال
پستان و آن زن و مرد هر دو را باشد و بضم ثا و کسر دال و تشدید یا جمع او است و روایت بلفظ جمع و افراد هر دو آمده
و بجمع اکثر و ظاهر است و تراقی جمع تر قوه بفتح ف و قانیه و سکون را و ضم فاف احتیوان میان مغاک منخروحات و آن فرد
تر قوه است از فرد و جانب و جمع باعتبار جواب و اطرافست * ففعل المتصدق کما تصدق بصدقة انبسطت عنه * پس
در استناد صدقه کننده هرگاه که تصدق میکند فراخ میگردد زره از وی * فجعل البخيل کلما هم بصدقة قلصت * و در استاد بخیل
هرگاه که قلص میکند بصدقه تنگ میگردد و گرد می آید * و اخذت کل حلقه بمكانها * و میگردد هر حلقه جای خود را و می چسبند
بان حاصل معنی آنکه جواد چون قصد نفقه میکند فراخ و کشاد میگردد و سینه وی بدان و فرمان برداری میکند از رادستها
ازود را از شولند بعطارد بدل و بخیل تنگ میگردد و سینه او و منقبض میگردد و دست و فوی طیبی گفته که تنصیب کرده شد مشبه
بلیس جنبه از حدید اشارت بآنکه امساک و شح از جنبت انسان و خلقت اوست فانهم * متفق علیه * و عن جابر قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اتعرا الظلم * پرهیز کنید ظلم را و یکسو شوید از آن و ظلم شامل انواع معامی است و جمع و عذر

قبول وی * فان الظلم ظلمات يوم القيمة * باین اعتبار است یا مراد آنست که ظلم واحد سبب ظلمات متراکمه متعلد است از
 اموال قیامت و شد اند آن میکرد در اصل ظلم وضع الشی فی غیر محله و غالب استعمال او در هتم کردن بر خلق * و انقروا
 الشیخ * و بر غیر کنید شدت بخل و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و اشد انواع اوست زیرا که نتیجه حب دنیا و شهوات
 اوست * فان الشیخ املاک من كان قبلکم * زیرا که شیخ نیست گردانید همت کما نیرا که بیش از شما بود * اند * حملهم علی ان
 سفکوا دما عس * برداشت و برانگیخت ایشان را بر آنکه ریختند خون یکدیگر را * و استحلوا متارهم * و حلال کرد انبند
 چیزها را که حرام گردانید است خدا ای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب جمل شیخ بر همت دما را استحلل معاصی آنست
 که بذل اموال و مواضات اخوان سبب نجات و تواصل است و امساک و شیخ سبب تباجر و تقاطع را این مفضی بمعاد آنست که مودی
 به تباجر و تقاطع است * و راد مسلم * بل آنکه تفصیر کرده اند شیخ را باشد بخل و بعضی گفته اند شیخ بخل با حرص است و بعضی گفته اند
 که بخل در افراد امور و اجدان میباشد و شیخ عام است که در تمامه امور باشد و بعضی گفته اند که بخل در مال میباشد و شیخ در
 مال و معروف و گفته اند که شیخ خصیلت غریزه است که مجبور است بر روی آدمی زاد و آن حکم و صف لازم دارد و مرکب و نفس است
 چنانکه در قرآن مجید میفرماید و احضرت الانفس الشیخ و منهی غلبه و ملطنت اوست تا مستولی گردد بر عرش قلب و منع کند آنرا از
 احکام ایمان زیرا که برین تقدیر شیخ میکند بطاعت و مسامحت نمیکند بد آن و بذل نمیکند انقیاد را برای امر خدا و شیخ در نفوس
 مانند شهوت و حرص مجبور است برای ابتلا و مصلحت نظام عالم و عمارت آن و ملوم آنست که مستولی گردد و سلطنت او بر قلب
 و مطاع او شود و اینست مراد بقول آنحضرت شیخ مطاع اینست خلاصه آنچه ذکر کرده است تو ربشتی * و عن جارية بن وهب *
 هبابی است بر اد عبد الله بن عمر بن الخطاب از ما در معاد است در کوفین روایت میکند از آنحضرت و از حفصه ام
 المؤمنین * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تصدقوا * تصدق کنید و غنیمت دانید وجود آن و ثواب آنرا * فانه یاتی علیکم
 زمان یمشی الرجل بصلته * زیرا که خواهد آمد بر شما ما نیکه میرد مرد صدقه خود را یعنی پیش مردم * فلا یجد من یقبلها *
 پس نمی یابد که قبول کند آنرا * یقول الرجل * میگوید مردی که می آرند نزد وی صدقه * لو جئت بها بالامس * اگر می آوردمی
 تو این صدقه را دی روز یعنی پیش ازین * لقبلتها * مرا بینه قبول نمیکردم من آنرا * فاما الیوم فلا حاجة لی بها * اما امروز
 پس نیست حاجت مرا بوی این حالت در آخر زمان خواهد بود در زمان مهدی علیه السلام چنانکه در باب اشراط الساعة
 بیاید * عتق علیه * و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رجل * نکت ابو هریره گفت مردی * یا رسول ای الصدقة اعظم اجرا * کدام
 صدقه بزرگتر است از روی اجور و ثواب فقال ان تصدق * بفتح تاردا ل اصل و ی تصدق * انت شیخ * گفت آنحضرت
 بزرگترین صدقه ها آنست که تصدق کنی و حال آنکه تو تنگ رستی و بختی * تخشی الفقر و تأمل الغنی * در حالتیکه میتزهی
 درویشی را و امید میداری تو دیگر بر این تصدق کنی در حالتیکه بجهت صحت امید حیات و در ازای عمر داری و میل
 این دست که بخل کرده شود و اگر بد مل شاید که فقیر گردد * ولا تهمل * بنصب لام و جزم مرد در خواند * اند و تا خبر و
 توقف نکنی یا تا خبر و توقف کنی * حتی اذا بلغت الخلقوم * تا آنکه چون برسد روح در کمر * قلت لفلان کب و لفلان کذا *
 بگوئی من فلان را چنین و هر فلان را چنین * و قد کان لفلان * و حال آنکه مال هست من فلان را و گفته اند مراد بفلان اول و ثانی
 شخصی است که وصیت کرده است مر آنها را و بفلان خبر و ارث زیرا که ارث را وصیت میت در حالت موت اگر خواهد اجازت
 کند و اگر خواهد ابطال نماید یعنی بخل میکند تا آنکه مشرف میگردد بر موت بعد از آن تصدق میکند از آنچه متعلق شد
 بد آن حق و ارث و احتمال دارد که مراد بیهمة موصی له باشد در آردن گان که مقبل ثبوت و قرار است اشارت است
 بنقر بر آنچه مقل است برای وی و گمانی گفته که احتمال دارد که بعضی مال وصیت باشد و بعضی اقرا بر قلب بر * متفق
 علیه * و عن ابی ذر قال انتهیت الی النبی * رسولم را آمد و بموی پیغمبر خلد * علی الله علیه و سلم و هو جالس فی ظل
 الکعبة * و حال آنکه آنحضرت نهضت است در سایه کعبه * فلما را نئی قال هم الا خبرون رب الکعبة * پس چون دید

آنحضرت مرا گفت ایشانند یا نگار قرآن همه موکلف برورد کار کعبه * نقلت فلان اک ابي رامي من هم * پس گفت من فلان عد
توباد پدر من و ماد من کد آمدند و گویانند انها که ایشان را زیانکار تو را ز همه گفتی * قال هم الا کثیرن مالا * کعبه انما عصف
اند که بیشتر است مال ایشان * الا من قال * مکر کسبیکه بکنند * مکن او فکند او فکند * عصف با ریعنی بد ل کند و بیند از تو
مال را این چنین و این چنین یعنی در طرف و در جانب چنانکه تقصیر کرد بقول خود * من بین ید له و من خلفه و عن
یمینه و عن شماله * از پیش خود و از پس خود و از چپای خود * و قلیل ما هم * و اندک اند
این جماعت که این چنین میل کنند و می کنند و قال اینجا بمعنی فعل است و عرب اطلاق میکنند قول را بر همه افعال چنانکه
قال یبک یعنی گرفت و قال هر جله یعنی رفت و ماند این بسیار است در جادیت * متفق علیه * الفصل الثاني *
عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلعم العقی قریب من الله * معنی نزدیک است از جناب رحمت و رضای حق * قریب
من الجنة * نزدیک است از بهشت که در این آنرا * قریب من الناس * نزدیک است از دلهای مردم * تحت * بعيد من النار *
چون نزدیک شد به بهشت لاجرم پیرایه شد از دوزخ * و البخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار
برعکس حال معنی درین حدیث مبالغه است در مدح سخاوت و ذم بخل و ظاهر آنست که مراد بخل و بخلی در ادای زکوة باشد
و مراد انصاف باین دو وصفت است مطلقا * و لاجل عمل معنی واجب الی الله من عابد بخیل * و بتحقیق جامل معنی دوست
داشته شد است بهیوی خلد از عابد بخیل ظاهر مقابله این رامي طلیل که گفته شود جامل معنی محبوب تر است از عالم
لتخیل یا گوید غیر عابد معنی محبوب تر است از عابد بخیل و گویند که ملوک این طریقه شامل هر یکی از مقابل هر یک
باختصار در عبارت فافهم * رواه الترمذی * و عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لان تصدق
المراء فی حیوة بعد رمح خیر له من ان تصدق بما نه عند موته * گفت ابي سعید خدری گفت آنحضرت هر آینه تصدق کردن
مرد در زندگانی خود بیکل و هم بهتر است و را از تصدق کردن وی بعد از مرگ و هم نزد مردن و چنانکه در حدیث ابي هريرة
معلوم شد * رواه ابوداؤد * و عن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل الذي يتصدق عند موته
او یعق * حال کسبیکه تصدق میکند نزد مردن خود با از آدمی کند بنده را یعنی نزد مردن * کالی یبک ی اذ اشتم *
مثل جال کمی است که مدیه میفروشد طعام را بعد از آنکه سیر شد و در احاجت بطعام نماند * رواه احمد والنسائی والدارمی
والترمذی و حاکم * و حکم کرد ترمذی بصحت این حدیث * و عن ابي سعيد الخدري رضي قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
حصلتان لا یجتعان فی مؤمن البخل و هو البخل * و در خلاصت جمع نمی شوند در هیچ مؤمن که مسلمان است یکی بخیلی و
دیگر بد خالی از نفی اجتماع چنان مفهوم میشود که اگر یکی از این دو باشد تو را ند و گفته اند که مراد اجتماع این دو خصایص است
علا چندان بد رجعت بهایست چنانکه نفاک بنی بر نیا شدند و صاحبان بد آن را ضعیف باشد و اما آنکه گاهی بد خلقی کند و بخل و زرد
وجود آن یاد را بشد و بعد از وجود پشیمان شود و نفس را ملاصقت کند و بانفس در نزاع باشد منافات به مسامانی ندارد
و چندان از مسلمانان یا شیخ که بآن گرفتار باشند مگر آنکه مراد از جهت وقوع بکرة در هیاق نفی که مفید عموم است و مراد
کمال باشد اگر چه اراده این معنی درین عبارت خالی از بعد نیست یا بلکه حقیقت معنی را جمع بنهی از صل و افعال
و آثار را این دو صفت و ترغیب بر ائله انها است بر ریاضت و مجاهدت و ترهیب از ابقا و رضا بد انعت بمعنی آنکه آنها
از ایشان مؤمن نبیست و نمی باید که در وی موجود باشند و مراد بهیوی خلق انصاف بد آنچه مخالف دین و شریعت است
نه آنچه متعارف است در میان مردم از لاین جانب و معاملة در امور زیرا که البغض الله از قوی ارکان مسلمانی است فافهم
رواه الترمذی * و عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یدخل الجنة خب ولا بخیل ولا مان *
خبر نمی آید بهشت را این سه کس اول خب بفتح خا و کمر آن مرد فریبده که بر چنانکه در حدیث دیگر واقع شد است که المناق
خب المئیم دوم بخیل که دوا دای حق خدا و مراعاة تقوا و تقصیر کند سیوم منان بخیل بد مرد منت نهیست و بعد از عطا و ترا اند که

سر از من معنی قطع و نقص باشد یعنی قطع حق و نقص آن کند بشیانت در آن و تواند که قطع تراود و کتاب از ذری الارحام
 و حاکم معلمان از آنها که واجب است صحبت و مودت آنها و تاویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است
 و جهت دلائل دیگر که دلالت بر ایمان و صفا دارند و لیکن رسول خدا صلعم اختصار کرد در امثال این موطن بر قول مجمل
 عز و جهت ابقای خوف در نفوس مکلفین و تحذیر از آنچه موجب منقص است در دین با غنای آنکه علمای راجح در دین
 ارجاع خواهند کرد آنرا باینکه حق است از اصول دین * رواه الترمذی و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم شرفانی الرجل شیخ هالک و جبن خالک * بدترین خصلتی ای که در مرد است و بخصالت است یکی شیخ جزع و غزع کننده
 بر استخراج حق در وی و هلع غرو و شیدن بر اصلیت مکروه و معنی شیخ سابق معلوم شد و یکرند دلی و ترند کی که می بر آرد
 جانرا از بدن از شدت خوف یعنی بشل شده و جبن سخت * رواه ابو داود و سنن کرمی ابی هریره * و هو انجم
 است که ذکر کنیم حدیثی بی هریره را که اولش اینست لا یسمع الشیخ و الا یصان فی کتاب الکیها دان شاء الله تعالی *
النصل الثالث عن عایسه ر عن بعض ازواج النبی صلی الله علیه و سلم قال للنبی صلعم * روايت از عایشه
 که بعضی از زنان آنحضرت گفتند مرا آنحضرت را ویرمیدند از روی * اینا امرع بك لحوقا * کدام یکی از ما شتاب تراست
 پیوستن وی بپتو و دیانتن و ترا بعد از وفات تری یعنی کدام یکی از ما بعد از تو بیشتر خواهد مرد * قال اطولکن ید *
 گفت آنحضرت شتاب ترین شما از روی لحوق بمن درازترین شما است از روی دست یعنی از شما شتاب ترین شما خواهد پیوست
 کسی که دراز دست تر است از شما * و خذوا خصمة ید رعونها * پس گرفتند زنان نی پاز را در حالی که کم میگردند دست
 هر یک را * و کانت مودة اطولهن ید * و بود موده که یکی از ازواج مطهرات است دراز دست ترین این زنان * فعلما
 بعد از آنکه کان طول ید ما الصدقة * پس دانستیم تا که بعد از آن نبود مراد بدست درازی آن زن که آنحضرت خبر داد بود
 بر دست لحوق وی بوی مکروه و خیرات که دست وی در آن دراز تر و تیز تر بود یعنی اگر چه نخست طویل ید را بظاهر
 مشمل کردیم اما آخر بقرون حمل و نظار بقریه و واقعه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه و انعام است و ید بمعنی نعمت
 می آید * و کانت اسرعنا به لتوقار ینب * و بود شتاب ترین از ما از روی لحوق دان حضرت صلعم زینب بنت جحش که در
 مثال بیست و یک از فقیرت * و زمان عمر و رضی عنہا یافت * و کانت تحب الصدقة * و بود زینب که در دست
 میداشت صدقه و خیرات را * رواه البخاری و فی روایة اسلام قالت * گفت عایشه * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم امر حکن لحوقا ید * شتاب ترین شما از روی پیوستن بمن درازترین شما است از روی دست
 * و کانت ید طاولن ایتین اطول ید * و بودند این زنان که کردن کشتی و نزاع میکردند در آنکه کدام یکی از ایشان دراز
 دست تر است * قالت و کانت اطولنا ید زینب * پس بود دراز دست ترین ما زینب * لأنها كانت تعمل یدها و تصدق *
 زیرا که وی بسیار را میکرد بدست خود و تصدق میکرد درین روایت ضریح معلوم نمیشود که آنکه تصدق در طول
 ید بظاهر حمل کردند بعد از آن دریا فتند که مراد بدن آن کثرت عمل و صدقه است و شاید که از اول قمرین معنی فهمیدند بعد
 از آن تحقیق کردند و معلوم کردند که آن زینب است فافهم * بدانکه از حدیث مشکوٰۃ معلوم شد که آنکه پیشتر
 نقل شد بآن حضرت صلعم زینب بود و همین است صحیح و معروف نزد اهل علم و متفق علیه میان اهل سیر و بعضی
 گفته اند که حضرت سوده بود و عبارت بخاری در صحیح موم است بدان بلکه تصریح کرده بدین در تاریخ ضعیف خود و گفته
 اند این خطا است از بنی ریموت سوده در مان معاریه بود در ستار و خمسمین و در شرح این معنی را بیشتر و بیان
 تفصیل داده شده است فتل بر * و عن ابی هریره أن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال رجل لا یصدق *
 گفت آنحضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هر آینه تصدق کنم نظر کردی و بگویند که بد * فیرج یصدق * پس بیرون
 آورد صدقه خود را * فیرج یصدق * پس نهاد صدقه را در دست دزدی * فناصبروا یتصدقون * تصدق کنند

علی ما رقی پس صبح کردند مردم در حالی که سخن می‌کنند بطریق تعجب و انکار تصدق کرده شد امشب برد زدی
 فقال اللهم لك الحمد على سارق * پس گفت آن مرد با رخدا یا مو ترا هست محمد بر تصدق کردن برد زد یا بطریق
 شکر گفت که باری تصدق بوجود آمد اگر چه برد زد بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت * لا تصدقن بصلقة
 فخرج بصلقة فوضعهما فی یل زانية * پس نهاد صلقة در دست زن زنا کار که اجرت میکرد بر زنا فی خود * فاصبحوا بتصلقون
 تصدق الليلة علی یل زانية فقال اللهم لك الحمد على زانية * باز گفت * لا تصدقن بصلقة فخرج بصلقة فوضعهما فی یل غني * پس
 نهاد صلقة در دست توگر فی * فاصبحوا بتصلقون تصدق الليلة علی غني * در بعضی نسخ در اینجا الليلة نیمت * فقال اللهم لك
 الحمد علی سارق و زانية و غني فاتی * پس آمد * شد آن مرد یعنی نموده شد او را در خواب * فقيل له * پس گفته شد مرا و را
 * اما صلقتك علی سارق * اما صلقة تو برد زد پس نافع است و بیفایده نیمت * فلعله ان يستعفف عن سرقة * پس شاید که
 بوی پارسائی و زرد و باز آید از دزدی خود در آن روز که قوتی بوی رهیل * دیگر چه حاجت سرقة است * و اما الزانية فلعلها
 ان يستعفف عن زناها * پس شاید که و فاعلت و زرد و باز آید در آن روز از زنا * و اما الغني فلعله ان يعتبر * پس شاید که
 وی عبرت گیرد در قیام کند * فینفق ما اعطاه الله * پس اتفاق کند از آنچه داده است او را خدا ای تعالی * مثلق علیه و لفظه
 للبشاري * وعن النبي صلى الله عليه وسلم قال * گفت آنحضرت * بینارجل بغلاة من الارض * در اثنای آنکه مردی حاضر و استاد
 است به بیابانی و صحرائی کشاده از زمین * فسمع صوتا فی صحابة * پس شنید آوازی را بریکه میگوید * اسق حدیقة
 فلان * آب دهستان فلان را و حدیقه مرغزار را درخت و بستان از خرما و غیره * ففتحنی ذلك السحاب * پس یکموشد آن
 ابر * فافروغ ماء فی حرة * بفتح حاء مهمله و تشدید یل را پس ریخت آن آب را در زمین سنکستان * فاذا شرجة
 من تلك الشراج قد استوعبت ذلك الماء كله * پس ناکاه آب را می از آن آب را همافراز گرفته است آن آب را همه
 و شرجه بفتح شین معجمه و سکون را و بجم آب را از سنکستان بزمین نرم شراج و شرج جماعت * فمتبع الماء * پس پیروی
 کرد آن مرد که آن آواز شنید * بود آب را که کجا میروند تا دریا بد که آن فلان که حدیقه وی آب فروخته است کیست و کجا
 است * فاذا رجل قائم فی حدیقه * پس ناکاه مردی استاده است در حدیقه خود * فاحول الماء بهما * بکسر میم و فکون
 همین و حاء مهمله میگرداند آب را به بیل آهنی خود * فقال له یا عبد الله ما اسمك * پس گفت این مرد مرد را ای بند
 خدا چیست نام تو * قال فلان * گفت نام من فلان است * الاسم الذی مع فی الصحابة * آن نامیکه شنید * بود را بر
 * فقال له * پس گفت این مرد که استاده بود در حدیقه مر آن مرد را که پرسید نام او را و آواز شنید * بود را بر * یا عبد الله
 لم تسألني عن اسمي * ای بند خدا برای چه میپرسی مرا از نام من * فقال انی سمعت صوتا فی السحاب الذی هل اماء *
 پس گفت آن مرد که من شنید * ام آوازی را در بابوی که این آب است * يقول اسق حدیقة فلان * می گفت آن آواز یعنی
 کسیکه آواز میکرد آب ده حدیقه فلان را * لا سمك * مر نام ترا پس نام ترا میپرسم تا بدانم که آن فلان تویی * فما تصنع
 فیها * پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فضل یا فتنی که در عالم غیب نام ترا می برند و ابر را حکم میکنند که برو
 حدیقه او را آب ده * قال اما اذا قلت هذا * یعنی من خود نمی خواهم که حقیقت حال را اظهار کنم و بتو بگویم اما چون
 پرسیدی و گفتی تو این را بگویم بتو * فانی انظر الی ما یخرج منها * پس بدرستی که من نگاه می کنم به سوی چیزی که بیرون
 آید از آن و حاصل میشود در آن * فأتصدق بثلاثة * پس تصدق میکنم سهم حصه آن * و اکلانا و عیالی ثلثا * و میخورم من و
 عیال من ثلث دیگر آنرا * وارد فیها ثلثه * و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقه و در زراعت و عمارت آن ثلث آنرا
 یعنی همه حاصل آنرا سه حصه میکنم یکی بفقر امید مردم دیگر قوت خود و عیال خود میکنم و دیگر در باغ صرف میکنم * رواه مسلم
 * و لکنه انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول * و هم از ابی هریره است که وی شنید آنحضرت را که می گفت * ان ثلثة
 من بني اسرائيل ابرص و اقرع و اعمی * بدرستی که سه کس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی پیهی و دم کل هیوم کرد

* فاراد الله ان یبتلیهم * بعد خواست خدای تعالی که ابتلا کند ایشان را و آزمایش نماید که شکر نعمت میگویند یا نه * فرمود
 الله الیهم منکم * پس فرستاد خدای تعالی بصوی این سه کس فرشته را * فاتی الابرص * پس آمد آن فرشته نزد ابرص * فقال
 ای شیء احب الیک * پس گفت فرشته با برص که ام چیز دوست داشته شد تراحت بصوی تو * قال لون حسن و جلد حسن *
 گفت رنگ نیک و پوست نیک * وین هب عنی الذی قد قذرنی الناس * واینکه برو داز من آنچه به تحقیق پلید و مکرره میل دارند
 مرا مردم یعنی این ملک پس برود و رفتند رحمت و پاکیزه شوم از آن وین هب برقع یا و نصب آن و قذر منی بکسر ذال از باب
 جمع یصع * قال فمسحه * گفت آنحضرت پس مسح کرده فرشته او را دست بر آورد و براند ام وی * فذ هب عنه قذره *
 پس رفت از وی پلیدی و وی را عطفی و غافطی لونا حسنا و جلد احسنا * پس داد و شد از رانگ نیک و پوست نیک * فقال ذی المال
 احب الیک * باز گفت فرشته بوی پس که ام مال محبوب تراحت بصوی تو * قال الابل * گفت محبوبترین مال نزد من
 شتران اند * او قال البقر * یا گفت البقر بجای الابل * شک احسب * شک کرده است احسب بن را مویه که از اقرا ن امام
 احمد بن حنبل است و مجتهد و راوی است حدیث است در الابل و البقر * الا ان الابرص از الاقرع * لیکن ابرص
 یا اقرع * قال احد هما * گفت یکی از ایشان * الابل و قال الاخر البقر * و گفت دیگری البقر یعنی شک در تعیین است
 و گفتن یکی ابل را رد بکری بقر را معلوم است که محبوب امری غیر این دو نیست و چون در اصل حدیث قرار بر روایت
 الابل است گفت * قال فاعطی ناقة عشر * پس داد و شد او را ماده شتری حامل ده ماهه در قاموس گفته عشره بضم عین
 و فتح شین و مد آنکه بر حمل ارهشت ماهه یا ده ماهه گذاشته باشند و بیشتر اطلاق کرده میشود و بر ابل و خیل * فقال بارک الله
 فیها * پس گفت فرشته برکت دهد خدای تعالی مرترا درین ناقة بصول نتایج و ثمرات * فاتی الاقرع فقال ای شیء احب
 الیک * پس آمد فرشته نزد کل پس گفت که ام چیز است محبوب تر نزد تو * قال شعر حسن * گفت موی نیک * وین هب عنی
 الذی قد قذرنی الناس * واین که برو داز من این چیزی که به تحقیق مکرره پنداشته اند مرا مردم * قال * گفت آنحضرت
 * فمسحه فذ هب عنه * پس مسح کرده فرشته او را پس رفت از وی کلی * قال * گفت * فاعطی شعرا حسنا * پس داد و شد
 موی نیک * قال ذی المال احب الیک * گفت فرشته پس که ام مال محبوب تراحت بصوی تو * قال البقر * گفت بقر * فاعطی
 بقره حاملة * پس داد و شد او را گاو باردار و حامله نکعت از جهت بودن وی از صفات مختصه بنساء و در وی تذکیه
 و تانیف هر دو جایز است * قال * دعا کرد فرشته و گفت * بارک الله فیها * برکت دهد خدای تعالی و افزون گرداند
 تعدادین کار * قال * گفت آنحضرت * فاتی الاعمی * پس آمد آن فرشته آن کور را * فقال ای شیء احب الیک * پس گفت
 که ام چیز محبوب تراحت بصوی تو * قال ان یرد الله الی بصری * گفت این که باز گرداند خدای تعالی بصوی من بینائی
 مرا * فابصر به الناس * پس به بینم بوی مردم را * قال فمسحه فرد الله علیه بصره * پس مسح کرد فرشته او را پس و
 گردانید خدای تعالی بوی بینائی او را * قال ذی المال احب الیک * گفت پس که ام مال محبوب تراحت بصوی تو * قال
 الغنم * گفت گوسفندان محبوب تر اند نزد من * فاعطی شاة و ادا * پس داد و شد که چند زاینده این نیز مثل حامل است
 در جواز ترک ناقة فانتج من ان * پس انتاج کردند این دو یعنی صاحب ابل و صاحب بقر و تحقیق لفظ انتج در موضع
 دیگر کرده شد است * و ولد من * و تولید کرد این یعنی صاحب غنم و انتاج و تولید بک معنی است و غالب استعمال
 انتاج در ابل است و تولید در غنم و ناتج و مولد یعنی زاینده یعنی متولی ولادت چنانکه دایه آدمی را صاحب و لا بد مالک
 قیام دارد و لا بد ت حیوانا خود میکند * فكان لهمن اواد من الابل * پس بود مرابن را یعنی صاحب شتر را و ادبی از شتر
 * و لهمن اواد من البقر * و مرابن را یعنی صاحب کار را و ادبی ارکاوان * و لهمن اواد من الغنم * و مرابن را یعنی صاحب گوسفند را
 و ادبی از گوسفند ان یعنی بسیار شدند چنانکه را دیها پر کردند * قال ثم انه اتی الابرص * گفت آنحضرت پستیز بلند است
 که آن فرشته آمد ابرص را * فی صورته و هیئته * در همان صورت و پیکر و نهاد خود که نخست آمده بود و این ادخل است

در شناعت منع را نگاروی * فقال رجل مسکین * پس گفت من مردی مسکینم * قبل انقطعت بی الحبال فی سفری * بتتقیق
 کسسته است بمن ارباب طلب رزق در سفر من حبال موحده جمع حبل است بمعنی رهن و مواد بآن همب است و بتحنانیه
 نیز روایت است جمع حبله یعنی دهقان و چاره اما روایت بجیم و موحده خطا و تصحیف است * فلا بلاغ لی الیوم الا بالله * پس
 نیست کفایت در رسیدن مرا امروز مگر بخدا و توفیق و فضل وی * ثم بك * پیوسته و تورا داد و اعانت تورا این بر تو دل یرتزل است
 یزوجه بهیبت و مجاز زجا نزا است که گویند برداشته ام حاجت بخدا بعد از وی بتو و روا نیست که گویند بخدا از بتو کند
 قالوا * اما لك بالذی اعطاک اللون الحسن والجلد الحسن والمال * سوال میکنم ترا بآن خدای که داده است ترا رنگ بیک
 و پوست نیک و مال * بعیرا تبلیغ به فی سفری * سوال میکنم شری را که بهم بوی در عفر خود و مقصد خود را و کفایت
 کنم در حصول مقصود و این بطریق اعتطاف و طلب مهر بانی است نه حقیقت اخبار زیرا که واقع نه چنین است که
 گفت * فقال الحقوق کثیرة * پس گفت ابرص حقها بسیار است یعنی جماعت کثیره دارم که با آنها چیزی می باید داد و نوبت
 بتو کی رسد * فقال انه کانی اعرفک * پس گفت فرشته بد رمتیکه شان اینست که گویا من ترا می شناسم * الم تکن ابرص
 یقذ رک الناس فقیرا * ایانبودی تو ابرص که پلید و مکروه میداشتند ترا مردم فقیر که مالی با خود نداشتی * فاعطاک الله *
 پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال * فقال انما ورثت هذا المال کابر * پس گفت داده نشدم من این مال مگر
 بعیرا ثا بلعن جلد * فقال ان کنت کاذبا بصیرک الله الی ما کنک * پس گفت فرشته اگر هستی تودروغ کو پس بگرداند ترا خدا تعالی
 بگر کردنه و بسوی ما لیکه بودی تو یعنی ابرص فقیر * قال * کفیت آنحضرت * و اتی الاقرع فی صورته * و آمد آنعرشته اقرع را در
 همان صورت که نخست آمده بود * فقال له منل ما قال لیذا * پس گفت فرشته مرا آن اقرع را مانند آنچه گفته بود مرا این ابرص
 را * ورد علیه مثل ما رد طی هذا * و جواب داد و رد کرد بروی مانند آنچه رد کرده بود برین * فقال ان کنت کاذبا بصیرک الله الی
 ما کنک قال * کفیت آنحضرت * و اتی الامعی فی صورته و هیئته فقال رجل مسکین و ابن سبیل * پس گفت من مردی مسکینم و مسافر
 * انقطعت بی الحبال فی سفری فلا بلاغ لی الیوم الا بالله ثم بك اما لك بالذی رد علیک بصرک شاه * سوال میکنم از تو بآن خدای
 که باز گردانید بتو بینائی ترا کوسندی که * تبلیغ بها فی سفری فقال * پس گفت آن مرد اعمی بطریق شک و اظهار نعمت و شکرانه
 آن * رکت اعمی * بتتقیق بودم من کور * فرد الله الی بصری * پس باز کرد آن خدای تعالی بسوی من بینائی مرا * فنخذه
 ما شئت و دع ما شئت * پس بکیو هر چه می خواهی از کوسید ان رنگ را آنچه میخواهی * و الله لا جسدک الیوم بشی اخذنه الله *
 پس بخدا او کند منع نمی کنم رد و مشقت نمی اندازم ترا امروز چیزی که بگیری تو آن را برای خدا و اجدک بضم همزه
 و کسر ها و فتح همزه و ها از جهل بمعنی طاقت و مشقت * فقال * پس گفت فرشته * امسک مالک * بکمال مال خود را
 * فانما ابتلیتم * جز این نیست که ابتلا کرد شده اید شما همه کس تا صادق از کاذب و مخلص از منافق پدید آید
 و شا کرازا کافر * فقد رضي عنک و سخط علی صاحبک * پس بتتقیق خشنود شد یعنی پروردگار تعالی از تو و ناخشنود شد و
 خشم گرفت بران دو یار تو و رضی و سخط مرد و بلفظ مجهول نیز روایت است * متفق علیه * و عن ام یحیی * بضم با و فتح
 جیم نام او حرا است صحابه انصاریه بنت یزید بن الحکن اخت اسماء بنت یزید بن السکن * قالت قلت * گفت گفتم * یا رسول الله *
 ان المسکین لیقف علی بابی * بد رستی که مسکین هر آینه می ایستد بر در من * حتی استجیبی * تا آنکه شرم می دارم من * فلاجل
 فی بیتی ما ادفع فی ید * پس نمی یابم در خانه خود چیزی که بتهم آنرا در دست وی * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر
 خدا * صلی الله علیه و سلم * ادفع فی ید و لو ظلمنا مسرقا * ید و ربنه در دست وی اگر چه هم سوخته باشد و ظلف بکمر طاء
 هم شکافته چون هم کار و کوهینند و امثال آن معنی شیء مختار لا ینتفع به و مقصود مبالغه است * و رواه احمد را بود و الترمذی
 و قال ابن ماجه * و عن مولی لعثمان رضی الله عنهما * قال اهلای لام سلمه بضعة من لحم * روایتست از مولی که مرعشان را بود
 گفت فرستاده تن مرا سلمه را کوشش پاره * و کان النبی صلی الله علیه و سلم یعجبه اللحم * و بود آنحضرت که خوش می آمد

اورا کشت * فقالت للخدام * صدقة فی البیت * پس گفت ام سلمه مرده را که بنده آن کشت را در خانه فی الصدق خادم چاکر
مرد باشد یا زن * لعن النبی * شاید که پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * یا کله * بخورد آنرا * فوثقته فی کوة البیت * پس نهاد
مخادم آنرا در طاقچه خانه * و جاء سائل فقام علی الباب * و آمدن تقمیری سائل گفت * پس ایستاد بر در * فقال تصدقوا
ببارک الله فیکم * پس گفت سائل تصدق کنیز بزرگ کناد * ادبر شما * فقالوا یا زک الله فیک * پس گفت اهل خانه مر سائل
را بزرگ کناد * و ادبر تو را این مرد سائل است بالطف چنانکه * الا ان عی کوبت یفتح الله * فلن تهب السائل * پس رفت سائل
* فلحل النبی * پس در آمد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * یعنی در خانه * فقال یا ام سلمه هل عندکم شیء اطعمه * پس
گفت آنحضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما چیزی که بخورم آنرا * فقال نعم * پس گفت ام سلمه آری هست چیزی * فقالت
للخدام اذ می فاتی رهول الله * گفت ام سلمه مرده را برو و بیا نزد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * بن لک اللحم * آن
گوشت را که در طاقچه نهاد * بودی فاتی بسکون همزه و کسر تاء و جریم یا * فل صمت فلم تجب فی الکوة الا قطعة مرویة * پس رفت
داده * پس نیابت در طاقچه مکره * پاره را و مرویة سنگ مفید برق ربضی گفته اند منکی که از وی آتش بجهد یعنی سنگ حقیق * فقال
النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * فان ذلك اللحم خاد مرویة * بل رستی که آن گوشت کشت منک * لمالم تعطوه
السائل * از جهت ندادن شما آنرا سائل را * رواد البیهقی فی دلائل النبوة * و من ابن عباس قال قال رهول الله صلی الله
صلیه و سلم الا اخبرکم بشر الناس منزلا * گفت آنحضرت یا خیر ندم شما را به بل ترین مردم از روی مرتبت و منزلت * قبل نعم *
گفته شد آری بخورده * قال آلذی یسأل بالله ولا یعطی به * گفت آن کسی که سوال کرده شود بنام خداوند بنام خدا
گفت طیبی این مشکل است مگر آنکه تهمت کنند سائل را بعد از استحقاق و گفتیم من یا باشد مسؤول عنه محتاج در نفس خود یا برای
عیال خود و نباشد او را جز آنچه در ذمه دارد و الله اعلم * رواد احمد * و من ابی ذر انه استاذن علی عثمان * و روایت از ابی
ذر که وی طلب اذن در آمدن کرد برای امیر المؤمنین عثمان * فاذن له * پس اذن کرد عثمان مرابی ذر را * و بیک عصا * و در دست
ابی ذر عصای او بود و کعب احبار نیز در اینجا حاضر بود * فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن ترفی * پس گفت عثمان ای کعب
این رستی عبد الرحمن * و فانت یافت * و ترک ما لا * و کن اشد مالی * عظیم را * فما تری فیه * پس چه می بینی و چه اعتقاد
بداری تو در حق وی که از کثرت مال و جمع آن ربانی بروی و خواهد بود * فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا بأس علیه * پس
گفت کعب اگر نبود عبد الرحمن که می پیوست و میداد در آن مال حق بخار پس هیچ باکی نیست بروی * فرفع ابو ذر عصا
پس برداشت ابو ذر عصای خود را * فنضرب کعبا * پس زد کعب را * و قال سمعت رسول الله * و گفت شنیل م پیغمبر خدا
را * صلی الله علیه و سلم یقول * می گفت ما نختب لو ان لی هذا الجبل ذهابا ثم یقبل منی * و دست نمیدارم من که اگر
باشد مرا این کوه طلا که اتفاق کنم آنرا در راه خدا با وجود آنکه قبول کرده شود از من و درین مبالغه است یعنی با وجود
آنکه قبول درگاه اندک و لیکن دست نمیدارم که * اذ خلفی منه سمع اوراق * بگذارم پس خود از آن ذهاب شش اوقیه
انشد ک با الله با عثمان * سمعته * سوگند میدهم ترا بشد ای تعالی ای عثمان یا شنیل ی کو آنرا * ثلث مرات * گفت
ابو ذر سه بار این سخن را * قال نعم * گفت عثمان آری شنیده ام ابو ذر رض از فقرای صحابه و زهاد ایشان بود و مدد
او ترک کل و اختیار پذیرید و عدم ادخار بود و مسئله شرعی آنست که هر چه مال ادا کرده شود زکوة ان کنز نیست و
بر آن و عین نه لا میما و قتی که حمله کند در وی حقوق از صلقات نافله و نزع و درین مسئله یا معا و نه در شام در زمان
عثمان رض مشهور بود که او را هست * رزاة احمد * و عن حقیة بن الحارث * صحابی قرشی نوفلی است اسلام آورد در روز فتح
مکه * قال صلیت وراء النبی صلی الله علیه و سلم یالدینة العصر * گفت عقبه گذاردم من پس آنحضرت در مدینه نماز عصر را
* نسلم ثم قام مسوحا * پس سلام داد آنحضرت بستر با عشاء دشتان * فتخطی رقاب الناس * پس در گذشت کرد نهایی را
الی بعض حجر تسایه * و رفت بموی بعضی حجرهای زنان خود * فزع الناس من مرعته * پس ترسیدند مردم از شتابی

آنحضرت که چه واقع شد؟ است که این همه تیز رفت؟ فخرج عليهم* پس بیرون آمد آنحضرت از خانه بر مسجده* فرأى
انهم قد عجبوا من مرعته* پس دید که ایشان بتحقیق شکفت کرده اند از شتابی وی* قال ذکر ت شیا من تبر عن ذنا* گفت
یا د کرم چیزی را از زری که نزد ما بود تیر یکسرتا و معکون یا ز رخا لیس بی مهر* فکرم ان یحسینی* پس مکرده پنداشتم
که منع کند مرا از مقام قرب و مشغول گرداند بامسوی* فامرت بقسمته* پس امر کردم من بقسمت کردن آن و از دنیا معلوم
میشود که التفات بامسوی مقربان را مشغول میکرد و از عالم مقام قرب فرود می آورد یا آنکه این همه برای تعلیم و تنبیه
است* رواه البخاری و فی رواية له* و در روایتی مر بخاری را این چنین آمده که* قال* گفت* کنت خلف
فی البیت تبراً من الصلوة* بودم من آنکه پس کذاشته ام در خانه زری از صلوة* فکرم ان ابیت* پس مکرده پنداشتم
که بکنایم آنرا که شب را بید بروی* وعن عائشة رضی الله عنها انها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم عندی فی
مرضه ستة و ثمانین اوسبعة* و روایت است از عایشه که وی گفت بود مرا آنحضرت را نزد من در بیماری وی شش دینار یا هفت
فامزنی و رسول الله صلی الله علیه و سلم ان افردتها* پس امر کردم مرا آنحضرت که تفریق کنم آن دینارها را یعنی مر جاها
بدلم و تفریق بمعنی جل کردن* ففعلنی و جمع نبي الله* پس باز دداشت مرا یعنی از تفریق کردن در پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم و فرصت نشد که بدلم* ثم ما لني منها ما قبلت البیتة و الصبغة* پسترسوال کرد آنحضرت مرا که چه
شد آن شش دینار یا هفت دینار و چیست حال آن خرج کردی آنها را یا نه* قالت لا* گفت عایشه خرج نگذرد ام* و الله
لقد کان شغلنی و جمعك* بخدا امر کند بتحقیق باز دداشت مرا از خرج آن در دتو* ففعلنی* پس طویل آن دینارها را
* ثم وضعها فی کفه* پسترس داشت و نهاد آنرا در کف دست خود* فقال ما ظن نبي الله* پس گفت چیست که این پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم* لولقي الله عز و جل و هذه عند* اگر ملاقات میکرد داخل او را و خالی که این دینارها در دست او است یعنی
بودن آنها در دست منافی مقام نبوت است* رواه احمد* و بین ابی هريرة ان ابی نبي صلی الله علیه و سلم دخل علی بلال
وعند صبرة من تمر* و روایت است از ابی هريرة که آنحضرت در آمد بر بلال و نزد بلال توده بود از خرما می خشک* فقال
ما هذا یا بلال* پس گفت آنحضرت بطریق تعجب و انکار چیست این تمر یا بلال* قال شیء ادخرته لغد* گفت بلال این
چیزی است که ذخیره کرده ام و نگذاشته ام آنرا برای فردا* فقال اما نأخذ من تره لعلنا نأخذ فی نار جهنم يوم
القيامة* پس گفت آن حضرت آیا نمی ترسم که به بینی مرا این تمر را فردا افتد در آتش و وزخ روز قیامت یعنی برسد اثر آن
بتومی گویند رسید او را از بخار وی یعنی رسید اثر وی* انفق یا بلال ولا تخش من ذي العرش اقلالا* خرج کن ای بلال
و متر من از خد او ند عرش کم گودن و درویش شدن و یعنی انفاق کن را ز درویشی متر من که قادری که هر ش
عظیم را پیش کرده و برپا می دارد در روزی تو البته خواهی رسانید و این ارشاد است بمقام تو کل و اعتماد بر حق سبحانه
و تعالی* و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العناء و شجرة فی الجنة* جوان مردی درختی است
در بهشت یعنی ما تنله درختیست خداوند شاخها هر که به پیوند دبطر فی از وی در آید در بهشت چنانکه فرمود
* فمن كان سخیاً اخل بغصن منها* پس هر که سخی است گرفته است شاخی را از آن درخت* فلم یترکه الغصن حتی بدخله
الجنة* پس نمیکند او آن شاخ او را تا آنکه می در آرد او را در بهشت* و الشجرة فی النار* و بدخله درختیست در دوزخ
* فمن كان سخیاً اخل بغصن منها* پس هر که سخی است گرفته است شاخی را از آن درخت* فلم یترکه الغصن حتی بدخله النار*
پس نمیکند او را آن شاخ تا آنکه می در آرد او را در دوزخ* و رواهما* و روایت کرد که است این دو حدیث را
* البیهقی فی شعب الایمان* و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یأد روا بالصلوة فان البلاء لا یخطبها
شاید که بصلوة زیرا که بد رستی که بلا تجاوز نمیکند صلوة را و نمی کن رد از وی بلکه می ایستد و دفع میشود* و رواه
رزین* * باب فیصل الصلوة* این نیز احتمال حمل بر صلات نافله دارد چنانکه غالب در احادیث است و بر این

ت شامل فرض ولفظ باشد و تسمیه آن بصلاته از جهت دلالت او است بر مدتی صاحب وی و در دعوی صحت ایمان چنانکه
تسمیه زکوة به جهت آنست که وی تزکیه میکند صاحبش را و شهادت میدهد بصحت ایمان وی و کمال وی و وجود و یکره نیز کمال است
بسمه الفصل الاول عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تصدق بعدل تمرة * كسبها تصدق كند بمقدار چیزی
که برابر است قیمت تمور را و عدل بفتح مثل شیخ در قیمت و بکسر مثل در منظور بعضی گفته بفتح آنچه عدل شیخ بود از غیر جنس
و بکسر از جنس و بر مرتفع یر میفرماید هر که تصدق کند مقدار تمرة * من کسب طیب * از کسب پاک و کسب ورزیدن و کرد
آوردن و مراد مالی است که کزافورده است آن را از وجه حلال * و لا یقبل الله الا الطیب * و نمی پذیرد خدا تعالی
مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب لا یقبل الا طیباً فان الله یتقبلها بيمينه * پس بدو رستیکه خدا تعالی
می پذیرد آنرا بدست راست خود * ثم یربها لصاحبها * پسترویش میکند آن صلته را و افزون میکند برای صاحبش
* کافر بی احد کم فلو * چنانکه برورش میکند یکی از شما کرة اسپ خود را * حتی تكون مثل الجبل * تا آنکه می باشد آن
صلته مانند کوه فلو بکسر نا و بر وزن عد و مکررة اسپ چون از شیر باز داشته شود تا یکساله شود * متفق علیه * و عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما نقصت صدقة من مال * کم نکند هیچ صدقه چیزی را از مال یعنی بصورت اگر چه
بصلته سهم نقصان مال است اما در معنی موجب تمام و کمال است بمقتول مزید بر کم و دفع افات و قربت اجر و ثواب
* و ما زاد الله به لاجعوا لاعرا * و زیادت نکرد انید خدا تعالی هیچ بدو را بسبب عفو کردن وی از کسی که جرمی کرد
یا بدی اندیشید بوی مکر خیزت در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگر چه بظا هر دو صورت خواری و زبونی نماید
اما در حقیقت موجب عزت و غلبه است بر کسی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست * و ما تواضع احد الله الا رفعه الله *
و فروتنی نکند هیچ یکی بر وی خدا امیر آنکه بلند کرد اند قد را در خدا ای تعالی و در حدیث دلیل است بر آنکه اعتبار در حقیقت
را است آنکه ظاهراً و معتبر معنی است به صورت * رواه مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من انفق زرعین
من شئ من الاشياء فی سبیل الله * کسبها انفاق کند در چیز را از چیز ما در راه خدا چنانکه در رهم رد و دینار و د و جامه
و د و اسب و بعضی گفته اند در جنس را مثل در رهم رد و دینار و د رهم و جامه و حدیث ابی ذر که در فصل ثالث بیاید صریح
است در معنی انفاق و بعضی گفته اند که مراد تکرار انفاق است زیرا که چون یکبار مثلاً در رهم انفاق نمود و بار
دیگر نیز کرد انفاق در جنس شد و این معنی خالی از بعدی نیست * دعی من ابواب الجنة * خوانده میشود آنکس از درهای
بهشت * و الجنة ابواب * و میر بهشت را در ما است متعدد بعد و اعمال خیر * فمن كان من اهل الصلوة * پس کسیکه باشد از اهل نماز
یعنی آنکه غالب است بر وی نماز دعی من باب الصلوة خوانده میشود از در بهشت که مخصوص با اهل نماز است * و من كان
من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد * و کسیکه باشد از اهل جهاد و کالزار با کافران کردن خوانده میشود از در جهاد * و من كان
من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة * و کسیکه باشد از اهل صدقه خوانده میشود از در صدقه * و من كان من اهل الصيام
دعی من باب الصيام * و کسیکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از در روزه و انفاق بفتح را و نشاندختنیه مشتق از ری بکسر را
به معنی سیرانی نام در بهشت از درهای بهشت که مخصوص اند با اهل نماز از ان در و روزه داران * مقال ابو بکر ما علی
من دعی من تلك الابواب من ضرورة * پس گفت ابو بکر صدیق رض نیست بر کسیکه خوانده میشود از درها ضرورتی یعنی
هیچ ضرورتی نیست که کسی از همه درها خوانده شود زیرا که اگر از یک در خوانده شود مرا که در آمدن بهشت حاصل
است و با وجود آنکه از هر در خواندن ضرورت نیست * فقل يدعی انهم من تلك الابواب كلها * پس ای احوانه میشود هیچ یکی از همه
درها * قال نعم * گفت آنحضرت آری هست کسیکه خوانده میشود در همه درها * و ارجوان تكون منهم * و امیل میل ارم که باشد بوی ای
ابوبکر را آنکسان که خوانده میشوند از همه درها * و انما الله انواع خیرات و مبرات و اقسام حسناتی * متفق علیه * و عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اصبح متمكاً اليوم صائماً * پسید آنحضرت از صیایه کیست که صبح کرده از شما امروز

روزه دار * قال ابو بکرنا * گفت ابو بکر صدیق من صبح کرده ام امروز روزه دار * قال فمن تبع منکم الیوم جنازة *
گفت آنحضرت پس کیست که پیروی کرده است از شما امروز جنازه را و نماز کند * است پیروی و دنبال وی رفته
* قال ابو بکرنا * گفت آنحضرت * من اطعم منکم الیوم مسکینا * پس کیست که طعام خوراند از شما امروز مسکینی را
* قال ابو بکرنا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا * پس کیست که پرسیده از شما بیماری را امروز * قال ابو بکرنا فقال رسول الله *
پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ما اجتمعن فی امرئ الا دخل الجنة * جمع نشوند این چهار چیز یعنی در یک
روز در هیچ مردی مگر آنکه در آید در بهشت * رواه مسلم * و ازین حدیث معلوم شد که منعی نیست از آنکه گفتن و اثبات
تقصیل برای خود بقصد طلب ثواب و طبع در آن کردن و آنکه بعضی صوفیه منع کرده اند و گفته اند که در ویش را که انا
یوزبان رود معین بان خرامد بود که بر قصد تکبر و دعوی هستی و انانیت باشد و الا وقوع آن در کتاب حنبت و آثار بیشتر
از آن است که احصا کرده نشود پس منع از آن چه صورت دارد و قول صدیق اکبر رض و تقریر حضرت پیغمبر صامع این را
حجت آن پس است و شیخ تویبشتی درین باب بسط کرده و طبعی آنرا نقل کرده است * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جارة لجارتهما * ای زنان مسلمانان باید که خوار و خور و دشمنی زن را که همبایه است هدیه
و تصدق را برای زنی دیگر که همبایه او است * و لو فرس شاة * اگر چه باشد سم کوسندل فرس بکسراف و سکون را و اگر همین و نون در آخر
بر وزن زین زبرج خف بعیر و گاهی در شاة نیز اخلاق میکنند و اکثر در شاة ظلف میگویند چنانکه هم اسپ و خر را حافری نامند
و این شی لا ینتفع به است که مدیده و تصدق در وی نمیرود و ذکر وی برای مبالغه است و در حدیث دیگر آمده است و
لو بظلف مرق * اگر چه هم سوخته بود و این نهی احتمال دارد که برای زنی باشد که میل می و میفرستد به همبایه یا برای زنی
باشد که از او داده میشود و فرستاده میشود برای وی و تخصیص بزن بجست آنست که کفران و سخط در طبیعت زنان بیشتر است
* متفق علیه * و عن حابر و حدیقه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل معروف صدقة * و روایتست از جابر و حدیقه
که گفتند گفت آنحضرت هر کار نیک که در وی خیر و تقرب بکارگاه الهی است و معروف است در شرع و فیکر نیست خواه
اعطای مال باشد یا هنجی نرم و ری کشاده که از وی دلی بیا ساید و یا طری شاد گردد صدقه است و صدقه مخصوص بمال
نیست * متفق علیه * و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تحقرن * بفتح تا و سکون حا * من المعروف
شیء * خورد و خوار نمند آری نیک را چیزی * و لو ان تلقی ا خاک بوجه طایق * و اگر چه باشد آن معروف بیش
آمدن تو بر او در خورد و پیروی کشاده و خوی خوش * رواه مسلم * و عن ابی موسی الاشعري قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم طی کل مسلم صدقة * لازم است بر هر مسلمان تصدق کردن * قالوا * گفتند صحابه * فان لم یفعل * پس اگر نیابد
چیزی که تصدق کند چکار کند * قال فایعمل بیدیه * گفت آنحضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید که کار بکند هر دو
دست خود که حاصل شود از آن چیزی * فینفع نفسه ویتصدق * پس بهره رساند ذات خود را و تصدق کند بآنچه فاضل
بماند * قالوا فان لم یستطع * گفتند پس اگر نتواند کرد آن عمل را که نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر * و لم یفعل *
شک را و نیست و معنی همان است که نتواند کرد * قال * گفت آنحضرت * فیعین ذال الحلیجة الملهونه * پس یاری دهد
خداوند حاجت اند و همکین ستم زده دادخواه را * قالوا فان لم یفعله * گفتند پس اگر نتواند اعانت کرد ملهوف را
و در بعضی نسخ فان لم یستطع * قال فیامر بالخیر * گفت آنحضرت پس اگر نکند مردم را به نیکي * قالوا فان لم یفعل * گفتند پس
اگر نکند و نتواند کرد امر بخیر * قال فیمسک عن الشر * گفت پس باز دارد خود را از رسانیدن شر بر مردم چنانکه گفته اند
مرام بخیر نوا مید نیست بد مویسان * فانه له صدقة * پس بد رستیکه امساک از شر مرا و را صدقه و خیر است خصوصاً که
قله * گفته شده باشد بر شر * متفق علیه * و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل سلامی من الناس علیه
صدقة * مریند استخوان که از آدمی است بر وی یعنی بمقابله وی صدقه است و سلامی بضم سین و تخفیف لام بمعنی عضو

و بمعنی استخوان و بمعنی بطل اختیوان گفته اند و قول اخیر مختار تر است و در تن آدمی سه صل و شصت بند است چنانکه
در حدیث آینده یاید و چون درین ایش آنها حکمتها را باله و نعمتهای عظیمه است شکرا نه آن صل که لازم باشد
کل يوم تطلع فيه الشمس * هر روزیکه بر آید در وی افتاب بعد از آن بیان میکند که صل که مخصوص بانفاق مال نیست
يعمل بين الاثنين صل که * عمل کردن میان دو کس و داد مظلوم از ظالم متدن صل که است * ويعين الرجل على
دايته * و یاری دادن مرد را بر دایه زی * فيحمل عليها * پس بر دارد او را بر دایه * او يرفع عليها متاعه صل که *
یا بردارد بر دایه او رخت او را صل که است * والكلمة الطيبة صل که * و سخنی پاک که در وی ثواب باشد یا سخن
نرم که بماد دل کوین صل که است * وكل خطو فيخطو ما الى الصلوة صل که * و هر گامیکه بزند آنرا یسوی نماز صل که است
و خطوه بضم کاف و بفتح بکاء کام زدق * ويعطى الاذن عن الطريق صل که * و در کردن آنچه از ار کند مردم را مثل خار
و عنك و بلیغی از راه صل که است * متفق عليه * وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق
مخل فانهم من بني آدم صل که استین و ثلثا ثلثه فصل * بعد اکرده شده است هر شخص از اول آدم عیم بر سه صل و شصت بند * فمن
كبر الله * پس کسیکه تکبیر بگوید مرخل او را و بگوید الله اکبر * وحمدا لله * و ستایش بکند خدا را یا الحمد لله * و هلل الله * و
تهلیل کند بلا اله الا الله * وسبح الله * و سبوح الله * و به پاکی یاد کند خدا را سبحان الله * و استغفر الله * و طلب آمرزش کنانان کند
از خدا او بگوید استغفر الله يا الله اغفر لي * او عزل حبرا عن طريق الناس * یا کسی را نکند و در رکعتی را از راه مردم * او شوكه *
یا خار و او عظما یا استخوان را که این ائمه ایشان را او امر بعرف ابنه من منبر * یا امر کند به شروع که شناخته میشود و چون
او در شروع و غیبی کند از نامشروع که شناخته نمیشود * عبد تلك الستين * وثلثا ثلثه * بگوید و بکند این اقوال و افعال را همه
یا بعضی بشماران سه صل و شصت بند خصوصا از امر معروف و نهی منکر که آن اقوال و افعال همه یکطرف و این دویکطرف
* فانه بشي * بفتح یاء و شین معجمه یعنی راه معروف و در زواییتی یحیی بضم یاء و سکون میم و سین مهمله یعنی شام می کند
* يومئذ * در آن روز * وقل زحزح نفسه عن النار * و حال آنکه در انداخته است نفس خود را از آتش و وزخ و در
قول وی بومئذ استعاره است بآن که باید که هر روز این کارها بکند تا کفایت شود * رواه مسلم * وعن أبي ذر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان بكل تسبيحة صلقة * بدرستیکه بهر تسبیح صلقة است * و بكل تكبير صلقة * و بهر تکبیر صلقة
است * و بكل تحميلة صلقة * و بهر تحمیل صلقة است * و بكل تهليل صلقة * و بهر تهلیل صلقة است * وامر بالمعروف
صلقة و نهی عن المنکر صلقة * و بهر امر معروف صلقة است * و بهر نهی منکر صلقة است * و فی بضع احدکم صلقة * و در
فرج هر یکی از شما یعنی جماعی که بزن یا بکند می کند صلقة است یعنی بواجبت و چون در بودن بضع صلقة قبل از جماع
و امتقار بودن * قالوا * کفبت ضحا به * یا رسول الله ایاتی احد ناشهو که * آیا بیا یاید یکی از ما شهو ت نفس خود را که جماع
است * و یكون له فيها اجر * و باشد مرار و در آن شهوت مزد و ثواب * قال ارایتم لو وضعها فی حرام اکان علیه وزر *
گفت آنحضرت خبر دهید مرا شما که اگر بنهد یکی شهوت را در حرام ابامیه اش بر وی بار نهد * فكل ذلك اذا وضعها فی الحلال
و کان له اجر * پس همچنین وقتی که بنهد شهوت در حلال باشد مرار و ثواب یعنی اگر چه جماع در حد ذات خود بدیهه و
عبادت نیست ولیکن چون در غم آن ادا حق زوجه و نگاهداشت نفس از حرام است بآنکه نهی نفس از هر موافق
وی از معصیت متضمن اجر و ثواب باشد و لهذا اینجایکلمه فی آورد * و کفت فی بضع احدکم صلقة بخلاف تسبیح و تحمیل و
امثال آن که عین عبادت است * رواه مسلم * وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم الصلوة
الصفی منحة * نیکو صلقة است شتر ماده زائیده که شیرد اراست از روی عطبه الله بکسر لام و فتح نیز آمد و بافته مطلوب آنرا
لقوح بفتح لام نیز گویند و بافته بعد از زائیدن نادره ماه نام انزلقوح است بعد از آن لبون و صفی بر وزن غنی بستان
شیرد از سینه بکسر میم و سکون نون در اصل بمعنی عطیه است و غالب اطلاق او بر بافته و شانه است که مستجابی را بعاریت

د هند تا از شیر روی منتفع کرد. ذو بعد از غنای حاجت بما لکش باز دید و این در امل خیر از عرب متعارف بود و آنحضرت
 صلعم آنرا مدح کرده و ستوده و آلشاة الصبی منجاة و نیز صلی الله علیه و آله است که بسیار شپرد از از روی منته تعلو باناه
 و تروح با خرد با مداد می کند یا وند شیر و شبانکه می کند یا وند ص د یکر یعنی یکا و دیکا و شیر میل مد و بد ان منتفع میشوند
 متفق علیه و عن انیس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلم یغرم غرسا نحوه هیچ مسلمانانی که بنشانند
 درختی را او یزرع زرعاً یا یکا یا کشتی را فیما کل منه انسان او طیر او بهمة پس بشورد از آن آدمی یا پرنده یا
 چارپای الا کانت له صدقة مگر آنکه باشد مراد از صدقه بر رفع و نصب مرد و زوایست است متفق علیه و فی روایت
 مسلم عن جابر و در روایتی مر مسلم را از جابر آمد که و ما سرق منه له صدقة و آنچه دزدید و شد از آن نیز مراد را
 حدقه است و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم غفر لامرأة مؤمنة موت النکاح لی را بر در کی آمرزید
 شد مرزنی زانیه را که کشت بسکن بر سر چاهی و مؤمنة بضم میما اولی کسر ثانیة یعنی زانیه از مرمن یعنی احتکاک یعنی در
 مالی دین چیزی را آنچه می خورد کی بوزن زکی چاه یلغی کاد یقتله العطش در حاکمیه بر می آرد آن سگ زبان خود را از تشنگی
 نزد یکست که بکشد او را تشنگی فتزعت خفها پس بکشد آن زن زانیه موزه خود را فا وثقت بهما پس بر بخت موزه
 را به معبر خود بخمار یکسر معجمه سر برش زبان فتزعت له من الماء پس بکشد آن زن برای آن سگ چیزی از آب که سیراب
 کشت بد آن یفشوا لها بذلك پس آمرزید و شد مرزین زن را بد آن عمل که آب دین بسک است فکیف یلاد می خصوصاً
ما لک قیل گفته شد یعنی حبابه گفتند بطریق استقها م ان لبانی البهائم اجرا بد رستیکه ما را در احسان کردن
 بهیمها و سیراب کردن آنها ثواب است قال فی کل ذایت کبد رطبة اجر گفت آنحضرت در احسان کردن به هر حیوان خداوند
 جگر تر ثواب است و جگر تر کنایت است از حیات زیرا که رطوبت لازمه حیات است و بعضی گویند جگر چون تشنه گردد
 تر شود و همچنین چون بر آتش نهاده شود و بعضی گفته اند که وصف کرد جگر را بتروی با اعتبار حصول آن بعد از سیرابی
 و در روایتی ذایت کبد حرا آمل یعنی حد او اند جگر گرم و گفته اند که در زکری کبد رطبه مبالغه است چه مرکه در جگر تر
 اجر شد و رحکر گرم بطریق اولی خواهد بود و این حکم مخصوص بغیر موز یا تست مثل مار و کژدم و جز آن متفق علیه
و عن ابن عمر و ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من جلت امرأة فی مراً امسکتها عذاب کرد شد زنی
از جهت کوبه که بسته نگا حد داشت آن زن کوبه را حتى ماتت من الجوع تا آنکه مرد آن کوبه را زکری سکنی فلم تکن تطعمها
 پس نبود آن زن که چیزی بشورد آن کوبه را ولا ترسلها و نبود که بکند ارد و رها کند او را فتاکل من خشا ش الارض
 پس بشورد کوبه از کرمکها که بر زمین اند و خشا ش یکسر خای معجمه حشرات زمین آنچه دماغ ند ارد از در آب بتلیم خا
الحشرات من زمین و کنشکها را مانند آن متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مرجل بغیر
شجرة لی ظهر طریق کذلک شد مردی بشاخ درختی که بر پشت راه است و فوق او است و ظاهر است بران فقال پس
گفت آن مرد ولا یجین هذا بضم همزة و فتح نون و کسر حای مهمله مشدده از تخمیه و بسکون نون و تخفیف حای و فتح تحتانیم
 و نون ثقیله از انشا هراینه یکسر و کرد انم این شاخ را عن طریق المعلمین از راه مسلمانان لا یؤذینهم تا ایند انگلی
 این شاخ مسلمانان را فا دخل الجنة پس در آورده شد آن مرد در بهشت بهمن نیست که کرد یا یکسر هم کرد اند
متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لقد رأیت رجلاً یقلب فی الجنة گفت آنحضرت هراینه تحقیق
 دیدم من مردی را که میگرد و تنعم میکند در بهشت فی شجرة قطعها من ظهر الطريق بجهت درختی که برید آنرا از
ظاهر طریق و فوق آن کانت تؤذ ی الناس بود آن درخت که ازار میکرد مردم را مضمون حدیث اول است و اینجا تا کید و
مبالغه بیشتر است که آنحضرت او را پیشم مبارک خود دید که هر سو میگرد در بهشت بناز و نعمت و در حدیث سابق نیز
نومی از مبالغه بود که به بریدن شاخی بهشت در آمد چه جای تمام درخت رواه مسلم و عن ابی هريرة بفتح موحد

ورسول را و بزمای صحابیت مشهور و خلیفای اسلام همیشه نماز میکرد یا نفضرت را و از صیانت کشند و عبد الله بن خطل بنحای معجزة
 و طاعه و محله مفتوحین در روز فتح مکه قال گفت ابو برة قلت گفت من یأثم من شئ انتفع به بیاموزان
 مرا چیزی از اعمال که بعد من شود یا آن قال اعزل الا دی عن طریق المسلمین گفت آنحضرت یکسوی آنچه از آن
 کنند است از راه مسلمانان از خازن و سبک و بجزان و بیش از آن اگر از راه دیگران یکسوی کردن است و بتأویل شامل تمامه
 دفع آزارها است از هر جنسی که باشد و رواه مسلم و سنن کرخی و عی بن حاتم و عن ابیام امیت که ذکر کنیم حدیث
 عی بن حاتم طائی را که بعد از بن زید و مسلمانان شد که در زیدی این کلمه است اتقوا النار فی باب علامات النبوة
 در باب علامات النبوة ان شاء الله تعالی و این حدیث در از است که بان مناسب تر است الفصل الثانی عن عبد الله
 بن سلام رضی الله عنهما و سلم المذینة جنت عبد الله بن سلام که از صحابه کبار است و از احباب یهود
 بود گفت منکامی که قدوم آورد آنحضرت مدینه را بهجرت از مکه آمد من نزد آنحضرت صلعم تحقیق حال و صحت نبوت
 روی فلما تبین وجهه عرفته این وجهه لیس بوجه کذاب پس منکامیکه دیدم و کامل کردم روی مبارک آنحضرت را
 شناختم که روی وی نیست روی دروغ کوئی و تبیین یا بطریق کامل و تقرص بود یا بعلامات مذکوره در توریة و سیاق حدیث
 ناظر در معنی اول است (بیت) در دل هر مانی کز حق مژده است و روی و آرازیه در معجزة است پس در همان مجلس
 ایمان آورد عبد الله و پیوسته آن در روی خصم بود و بر او عنا در فتن چنانکه در مجلس مدکور است فكان اول ما قال پس بود
 نخست چیزی که گفت آنحضرت در نصیحت و دعوت مردم این کلام بود یا ایها الناس افشوا السلام فی آدمیان فاش کرد انیل
 سلام گفتن را یا ایها ان معنی که ظاهر کرد انیل و بلند کوئیک چنانکه مسلم علیه بشنود یا بمعنی آنکه عام کرد انیل بر اشنا و بیگانه
 و بگوید هر که پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق صیبت و اطعموا الطعام و بخوروا انیل
 طعام مهمانان را و کدایان را و هر که محتاج باشد بدان و صلوا الارحام و زینه بیوندید رحما را با حسان کردن و صحبت
 داشتن و مشا لط نمودن بشویشان بر قد رعایت قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطه ولادت باشد و در اصل موضعی است
 که بچه در آن پیدایم کرد و صلوا باللیل والناس نام و نماز بکنارید در شب در حالیکه مردم در خواب باشند که
 این ادخل است در اخلاص و حضور و جمعیت و تخلصوا الجنة بسلام این کارها بکنید می در این در بهشت بسلامت از
 صلوات ربیع و حجاب را شارت کرد آنحضرت صلعم با ستیج صفت تواضع و وجود و عبادت که اصول کالات بنی و مالی
 و لازم و متعدیست و رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم اعبدوا الرحمن عبادت کنید خدا را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و نفس و آفاق را در گرفته
 است تا شکر نعمتهای او را کنان و یا شید و اطعموا الطعام و افشوا السلام و تخلصوا الجنة بسلام درین حدیث مطلق
 عبادت ذکر کرد چه ساز و چه جز آن و تفقدیم کرد طعام را بسلام که ادخل است در نفع و در آن حدیث تفقدیم کرد سلام
 را که اقرب است بصیبت و ایلتانی و تخصیص کرد بدین کلام صلوا الارحام و صلوة وقت تمام از جهت اعتناء و اهتمام و رواه الترمذی
 و ابن ماجه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الصلوة لتطفی غضب الرب و یزید رغبته تصدق کردن
 هر آینه میبکشد آتش خشم الهی را و قد فیه مئة السوء و در میگرداند مرکب بد را اشارت است بصصول سلامت و
 ضافیت در دنیا و دین و مال و میتة بکسر میم و سکون یا عالت موت و مراد بمیتة السوء عالت بدی که در وقت موت
 باشد از آنچه مودی بکفر و کفر آن گردد از آلام و اجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و
 بغل و حجاب از حضرت رحمن و گرفتاری و سوسه شیطان و غیر آن از آنچه مقصی گردد بسوء خاست و و خامت عافیه نعوذ بالله
 من ذلك و موت فجاءت در حالت غیر محمود و نیز از ان قبیل است و رواه الترمذی و عن جابر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کل معروف صدقة و هر کار خیر که شناخته شده است وجود آورد شروع صدقه الهی یعنی صدقه مخصوص

یمال نیست * و آن من المعروف این تلقی اخاک بوجه طلق * و بد رشتیکه از جمله خیر و احسان است که ملاقات کنی تو
 برادر خود را بروی کثاده طلق بفتح طاء و سکون لام بمنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر من کور بود
 * و آن تفرغ من ذلک فی اناء الخیک * و از جمله معروفست که بریزی از دل و لا بخود در آوردن برادر خود ابراهیم که در
 دل تو فاضل ماند و ظرف مسلمانان بریزی مراد ظاهر این است یا کنایت است از فضل و احسان * و رواه احمد و الترمذی
 * و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تبسمک فی وجه اخیک صدقة * تبسم کردن تو در روی برادر خود
 صدقه است در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن * و امرک بالمعروف صدقة * و امر کردن تو بمعروف صدقه است
 * و نهیک عن المکر صدقة * و نهی کردن تو از مکر صدقه است * و ارشادک الرجل فی ارض الضلال لك صدقة * و راه نمودن
 تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمینی که مردم در روی راه کم میکنند مر ترا صدقه است * و نصرک الرجل الردی
 البصر لك صدقة * و یاری دادن تو مرتباً بینائی را مر ترا صدقه است و اداء بفتح و مد و تنبیه شدن * و اما طنک الحجرو
 الشوک و العظم عن الطريق لك صدقة * و دور کردن تو سنگ را و خار را و استخوان را که در روی احتمال آزار مردم
 باشد از راه مر ترا صدقه است * و افرانک من ذلک فی دلوا خیک لك صدقة * و افران کردن تو از دل تو یعنی آب را
 در دل تو برادر خود مر ترا صدقه است * و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * و عن سعد بن عبادة قال * و ایتست
 از سعد بن عبادة انصاری که از مشاهیر صحابه است و مقبولان در کاه نبوت بود که گفت * یا رسول الله ان ام سعد ماتت *
 پدر رشتیکه مادر سعد یعنی مادر من مرده است * فای الصدقة افضل * پس کدام صدقه که بروح وی کنم فاضلتر
 و بهتر است * قال الماء * گفت آنحضرت که آب بهترین صدقههاست که برای وی چاه بکنی و بهشتیگان بکنی * فنفویرا *
 پس بکن سعد بن عبادة چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد * و قال * رکفت * مدله لام معک * این چاه برای ام سعد
 است و برای اوست تا تو اب این بروح وی برسد * و رواه ابوداؤد و النسائی * و عن ابی سعید قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم * و ایت است از ابی سعید خدری که گفت گفت آنحضرت * ایما مسلم کما مسلما یو باطی عری * هر مسلمانی
 که پیشوایند مسلمانی دیگر را جامه بر بربهنکی و عری بضم عین و سکون را برهنکی ضد لبس بضم لام * کما * الله من خضر
 الجنة * پیشوایند او را خداوند تعالی از حلهای سبز بهشت و خضر بضم خای و سکون خدا جمع اخضر تلخیص است بقول عز وجل
 عالیهم ثياب سند من خضر * و ایما مسلم اطعم مسلماً جوع اطعمه الله من ثمار الجنة * و هر مسلمانی که بخوراند مسلمان را بر
 گره کنی بخوراند او را خداوند تعالی از میوه های بهشت * و ایما مسلم سقا مسلماً ظمأ * و هر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی
 را بر تشنگی فی الصراح ظماً بفتح سین مهموز تشنه شدن * معاً الله من الریح المکتوم * بنوشاند او را خداوند تعالی از شراب
 پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یسقون من ریح مختوم
 ختامه مشک یعنی مهر کرده اند او را بمشک بجای گل که اوانی را بدان مهر می کنند از جهت غایت نفاست یا بعد از خوردن
 از آن بوی مشک می آید * و رواه ابوداؤد و الترمذی * و عن فاطمة بنت قیس * صایبه قوشیه از مهاجرات اولی است
 * قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان فی المال حقاً سوی الزکوة * بد رشتیکه در مال حق است جز زکوة یعنی
 زکوة مال خود فرض است البته باید داد و جز زکوة صدقه نقل نیز مستحب است که می باید کرد چنانکه نماز و روزه و حج
 هم فرض است و هم نقل * ثم تلا * پسر خواند آنحضرت برای اثبات و تأیید این مطلب این آیت را که * لیس السران تولوا و جوفکم
 قبل المشرق و المغرب الاية * تا اخرایت وجه استدلال باین آیت بر ثبوت حق جز زکوة در مال آنست که حق تعالی مدح
 کرده است اولا مومنان را ببلادن مال بصحبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن مدح کرده است باقامت صلوة
 و ایستادن که پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال است و این صدقه نقل است * و رواه الترمذی و ابن ماجة
 و الدارمی * و عن یحیی * بضم یحیی و فتح یاء سکون یتانیه و سین مهمله از صحبا بیاتست و حدیث وی در بصریان است * عن ابیهما *

روایت میکند ازین رو خود ثابت گفت بهیچۀ که قال که گفت بد روی و رسول الله ما الشیء الذی لا یصل
 بمنعه چه چیز است که روا نیست بازداشتن وندادن کنی وازان قال الماء که گفت آب بجز آنچیز است که منع
 نمیتوان کرد کمی را ازان چنانچه کمی را چامی و جوئی باشد دیگر و ازان منع نباید کرد قال باز گفت یا نبی الله
 ما الشیء الذی لا یصل بمنعه و دیگر چه چیز است که حلال نیست منع و نه قال الملح گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست
 چنانکه نمک زاری دارد مردم را از گرفتن نمک ازان منع روا نیست و در مسئله آب تفصیل است که ذکر آن در باب احیاء
 الموات و الشرب بیاید ان شاء الله تعالی و در اینجا اش و نیز گفته که منع آن جایز نیست قال باز گفت یا نبی الله ما
 الشیء الذی لا یصل بمنعه قال گفت آنحضرت ان تعمل الخیر فیرک کردن تو خیر را بهتر است متر و این کلمه جامع است
 مرده خیرات را یعنی بد و هر چه می خواهی و هر چه از دست تو آید و هیچکس را ازان منع ممکن رواه ابو داود و عن جابر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب ان رضامیة نله فیها اجر کسی که زنده کرد اندک زمین مرده را یعنی زمین افتاد را
 زراعت کند پس ثابت است مراد را از ثواب و حکم آن در باب احیاء موات بیاید و ما اکت الیغافیه منه فهو له
 صدقه و هر چیزی که انشور و کمی از حاصل آن زمین پس ثواب آن مراد را است و عافیة هر طالب رزق اگر انسان
 و بهیچۀ و طائر عانی یکی و عافیة جماعت و در روایتی العوافی نیز آمده و رواه النسائی و الدارمی و در بعضی نسخ
 رواه الدارمی و عن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من منحه لبن کسی که عطا کند عطیه شیر یعنی
 باقیه یا شاتی دهن بفقیر قاملی شیر آنرا بشورد و باز در کتب بسوی و بی او ورق یا عطا کند عطیه نقره و امثله و ورق
 میشود بفتح و او و کهر را نام مضروب است و مراد قرض در احم و دنانیر است و آنرا منحه نام کرد زیرا که رد کرده
 میشود بصاحبش و منحه بمعنی عطای مطلق نیز آید و هدی زقا و یا راه نباید کمرای را یا کوری را مشتق از هلا ایه
 و زقاق بضم زای معجبه بمعنی کوچه که نشانه زرد و بنفنی رسته از خرما کند و بساتین نشانند نیز آید بزرین نقل یرشدی
 از هدی که بر ند یعنی بصلق کند و بنفشه رسته درختان غیر مار و بز هر نقل یرشدی و تخفیف دال است و در روایتی بتشدید
 دال نیز آمده از برای هباله و الله اعلم میفرماید که هر که این خیرات کند کان له مثل عتق رقبة باشد مراد ما نند ازاد
 شدن بند و رواه الترمذی و عن ابی جری بضم جیم و فتح و او تشکیل یا که نام وی جابر بن سلیم بضم سین و فتح
 لام است و بعضی سلیم بن جابر گفته اند و اول اصح و اشهر است صحاح بیست و اقل الراجح روایت کرده است از وی محمد بن سیرین
 قال اتیت المدینه فکنت املم بملینه فرایت رجلا یصل و الناس عن رأیه پس دیدم مردی را که باز میکردند مردم
 از رای وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آنمرد میرز و عرض میکنند و هر چه میفرماید بدان عمل میکنند چنانکه فرمود
 لا یقول شیء الا صل و راعنه نمیکوید آنمرد چیزی را و رای نمیزند بدان مگر آنکه اطاعت میکنند او را و عمل میکنند بدان
 و اصل صل و ر باز گفتن است از آب که تشنه می آیند و میراب شده باز بر میگردند صل و رود که فرود آمدن است
 بران وصل و ر بمعنی مطلق باز گفتن نیز آید قلت من هذا گفت من کیست این مرد قالوا هذا رسول الله گفته اند که این
 پیغمبر داخل است و فرستاده او است بخلاق برای هدایت ایشان قال ذمیت و قلت گفت جابر بن سلیم رفتیم پیش آنحضرت و گفتیم
 علیک السلام یا رسول الله مرتین دو بار گفتیم این را قال گفت آنحضرت لا تغل مگو علیک السلام زیرا که
 علیک السلام تسمیه المیت سلام مرده است که مرده را باین تحیت می نمایند قل بگو السلام علیک که تحیت زنده
 است و ظاهر این عبارت اینست که چون بزیارت مرده بر و ند علیک السلام بگویند نه السلام علیک چنانکه بزرند و میگویند
 ولیکن تحقیق آنست که سنت در میت نیز السلام علیک است بتقلیم السلام زیرا که ثابت شده است که آنحضرت در زیارت
 موتی میگفت السلام علیکم پس آنچه اینجا فرموده اند که علیک السلام تسمیه الموقی است بنا بر عادت مردم در اغیار احوال
 و رجعت آنست که زنده رد میکنند سلام را بعلایک السلام پس اگر معلم نیز علیک السلام بگوید تکرار لازم آید بخلاف میت که

در سلام از وی متحقق نیت و نیز شریعت سلام بر ای آنست که بمثل عبادت میکند معلم علیه را با من و سیلا میباید از جا نهد.
 روی و تقدیم علیک که موضوع بر ای ضرورت است منافات دارد و مناسبت نیست آنرا کذب اقبل فافهم یا ز میگوید چا برین سلام
 * قلت انت رسول الله * کفتم من یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای تو رسول خدا امی * فقال انار رسول الله الذي ان اصابك ضرب
 قد عوته كشفه عنك * پس گفت آنحضرت من پیغمبر خدا ام ای که اگر بر من تازیانی پس دعا کنی تو او را بکشاید و در بر کنی
 آن زیان را از تو راند و عوته مقتوح اجبت برای خطاب و بضم نیز رواایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر بتو زیانی در سب و من
 دها کنم که رسول او نمید و رنگی زیان را از تو و همچنین در ما بعد * وان اصابك عام سنة قد عوته انت بها لك * و اگر بر من
 ترا سال قسط پس دعا کنی تو او را برویا بند برای تو * و اذا اكنيت بارض قفر * و اگر باشی بود ریایان مهلسه * و اقلابة *
 یاد ردشت شك را ویا است * فضئت زاحلتك * پس راه گم کرد شتر تو * قد عوته * پس دعا کنی تو او را * و دها عليك *
 باز می ارد وی تعالی را حله را بر تو و قفر بتقدیم قاف مفتوحه بر فای زمینی که در وی آب و گیاه نبود و قلا بهامفازه و ضحرا عد
 فراخ و در قول آنحضرت صلعم که من رسول خدا ام که این صفات اراعت اشارت است که وی مبعوث است و رسوله و رحمت
 و واسطه در افاضه خیر و برکت از پروردگار عالمیان که بر آرنده حاجات و آسان کنند مشکلات است باز میگوید چا برین
 سلیم * قلت * کفتم * اعهدي الي * انبرز كن مراد نصیحت کن * قال * کفمت آنحضرت * لا تعين احد * دشنام میده
 هیچ یکی را * قال * کفمت چا برین سلیم * فما سببت بعده جرا ولا عيلا * پس دشنام نکردم بعد از آن هیچ یکی را نه از ادرا و نه
 پند را * ولا بعيرا ولا شاة * و نه شتر را و نه گوسفند را یعنی اد میان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکه
 عادت عوام میباشد * قال * کفمت آنحضرت * ولا اتعبرن شيئا من المعروف * و خوار و خوردمدان هیچ چیز را از نیکی
 و احسان که کسی باتو کند یا تو بکسی کنی هر که هر چه نیکی باتو کند بزرگ دان و شکر گوهر چه از دست تو اید از نیکی بکن
 و غنیمت دان * وان تكلم اخاك و انت منبسط اليه وجهك * و عهد می کنی بسویتو باین که سخن کوئی برادر خود را و حال
 آنکه تو باین صفت باشی که فراخ و کشاده است بهوی آن برادر و روی تو * ان ذلك من المعروف * بل رستیکه آن از جمله
 نیکی و احسانست * و ارفع ازارك الى نصف الساق * و بردار از از خود را تا نیمه ساق * فان ابيت فالي الكعبين * پس اگر
 سرکشی می کنی از بلند کردن ازار تا نیمه ساق و نفس و طبعیت تو بر نمیدارد آنرا پس بردار تا هر دو شتابانك * و اياك
 و اسبال الازار * و در دراز خود را از فرومشتن ازار * فانها من المخيلة * زیرا که از افرز و هشته از جمله کبر است
 * وان الله لا يحب المخيلة * و بد و ستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد کبر را مخيلة بفتح میم و کسرخاء و سکون یا و خال
 و خلاء بضم فافتح یا ممدوده کبر و این معمله بالواحق آن در کتاب اللباس بیاید انشاء الله تعالی * وان امرؤ شجك *
 و اگر مردی دشنام دهد ترا * و عیوک بما يعلم فيك * و شرنش کند ترا بعیبی که میدانند وجود آن در تو * فلا تعبره بما
 تعلم فيه * پس شرنش مکن او را بعیبی که میداننی تو وجود آن در وی * فانما و بال ذ لك عليه * زیرا که نیت کراه آن
 مکر بر وی و تو چرا در و بال می افتی و جزای بدی بدی میدهی * (بیست) * بدی و ابندی سهل باشد جزا * اگر مردی
 احسن الی من ايسا * و ظاهر آنحضرت صلعم اضداد این صفات مذکور در ذات آن شخص احساس فرموده پس وصیت
 کرد بد آن را الله اعلم * رواه ابوداود * روایت کرد این حدیث را بتمام ابوداود * و در وصی الترمذی منه حله يك السلام *
 و روایت کرده است ترمذی از جمله این حدیث حدیث سلام که ابو جری سلام داد بر آنحضرت صلعم و گفت
 عليك السلام و نهی کرده آنحضرت او را از آن و بعد از وی تا آخر حدیث روایت نکرد و بود و در بعضی حواشی نوشته اند
 که ترمذی نیز تمام حدیث را روایت کرده ولیکن بلفظی دیگر و آنچه مذکور است در کتاب لفظ ابی داود است * و فی روایة
 و در روایتی بجای فانما و بال ذ لك عليه این عبارت آمده است * فيكون لك اجر ذ لك و و باله عليه * پس می باشد مر ترا
 ثواب آن رمی باشد و بال آن بروی * و عن عائشة رضي الله عنها انهم ذبحوا شاة * روایتست از عائشه که ایشان یغی اهل

بيت آنحضرت صلعم ذابح گردند گوشتي را که فقال النبي * پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه و سلم ما بقي منها * چه چيز باقي ماند از آن گوشتي که قال ما بقي منها الا كتفها * گفت عایشه باقي بتالي از وي مگر شانه و بي يعني همه بخشش کردند و بقيه را ندادند و شانه هم پاره ها فرستادند الا كتف كه دارخانه ماند * قال * گفت آنحضرت * بقي كلها غير كتفها * باقي ماند همه شانه چيز كتف وي يعني باقي آنست كه آنچه بودم داديد كه ثواب آن در داري قاطب شده و آنچه در دارخانه ماند باقي نماند چنانكه در قرآن خييل ميقز مايد ما عبدكم يفتل و ما عتق الله بلاق آنچه نرد شما است و وي ميگرد و آنچه نرد خدا است پايشه احنت * رواه الترمذي و صححه * وعن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول * كفت ابن عباس شيليم آنحضرت را كه ميگفت * فاما من مسلم كتبنا مسلمانا ثوبا * نيمست هيچ مسلمانني كه پيوشانك مسلمانني را جامه * الا كان في حفظ الله * مگر آنكه باشد آن جامه پوشاننده در نكامل است بخل او پناه وي و در اكثر نسخ في حفظ من الله * ما دام عليه منه خرقه * تا آن وقت كه باقي ماند از آن جامه پاره * رواه احمد و الترمذي * و عن عبد الله بن مسعود يرفعه * روايت است از ابن مسعود در خالي كه رفع ميكنند حديث را و ميروا لئلا آتوا با آنحضرت * قال ثلثة يحبهم الله * سه كس اند كه دوست ميدارد ايشان را خداي تعالي * رجل قام من الليل يتلو كتاب الله * يكي از آن سه مرد مردی است كه بخواند كتاب الله در شب و نماز ياد ر غيظ نماز و ظاهر اول اهد * و رجل يصدق بصدق بيمينه تحفيها * دوم مردی كه تصدق ميكند بصدق بلسه زانست خود در خالي كه پنهان ميكنند آنرا * اراه قال * كان مبرم او را كه كفت * من شاله * يعني تصدق ميكند بلسه زانست در خالي كه من بود صدقه را از دست چپ و اين مبالغه است و در آخر * و رجل كان في سرية * سوم مردیست كه بوده است از لشكر * فانهم اصحابه * پس شكست خوردند و باز آن او * فاستقبل الله * پس و وي آورد دشمنان دين را و جنگ رفتح نمود * رواه الترمذي و قال هذا حديث غير صحيح * روايت كرده است اين حديث را ترمذي و گفته است كه اين حديث غير مستوفى است و معني مستوفى در مقلد معيولم نشد * احد رواه ابو بكر بن خنيس كثير الغلط * يكي از روايات اين حديث ابو بكر بن عياش است به تحتاليه و شين معيوله و وي بسيار غلط ميگفت در حديث و اين كلام ترمذي در اسناد خاص است از ائمه اين حديث و با سند ديگر صحيح است كذا قيل * و عن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ثلثة يحبهم الله و ثلثة يبغضهم الله * سه كس اند كه دوست مي دارد ايشان را خداي تعالي و سه كس ديگر اند كه دشمن مي دارد ايشان را خداي تعالي * فاما الذين يبغضهم الله * پس آن كسانى كه دوست مي دارند ايشان را خداي تعالي * و رجل اتى قوما * يكي از آن سه مردى كه مذکور است در زين قضيه كه مردى سائل آمد كه و هي را * خستاهم يا الله * پس سوال كرد ايشان را بخص نام خداي تعالي و از جهت رضاي وي * ولم يسألهم بقرابة بينه وبينهم * و سوال نكرد ايشان را از جهت خویشى كه ميان او و ميان ايشان است * فمجموعه * پس ندادند ايشان از آنچه سوال كرد * فتخلف رجل باغيانهم * تور پشتمى در شراخ ايتن عبارت گفته است پس كذاشت مردى از اين قوم را با با شخص ايشان يعني ترك داد اين قوم را كه ندادند پس مغرور پيش رفت و داد او را يا بسميت كرد بر ايشان با اين چيز و پس انداخت ايشان را * فاعطاهم * پس داد آخر انهي * لا يعلم بعطينه الا الله و الذي اعطاه * در خالي كه نميداند داد شده او را مگر خدا را آكسي كه داده است او را و در روايت طبراني من اعيانهم آمله و اين روايت اشبه و انصب است بتخلف كه بمعني تاخر است چنانكه ميگويند تخلف كرد فلان از غزوه فلان يعني متاخر شد و جل اكشبت آن مرد از قوم و خلوت كرد بسائل و داد او را پوشيده كذا قال التور پشتمى پس آن مرد كه دوست ميدارد او را خداي تعالي اين مردى است كه از ميان قوم جدا شد و پنهان بسائل داد نه آن مرد كه آمد قومي را و سوال كرد چنانكه ظاهر عبارت است فانهم * و قوم ساروا اليهم * درم مردىست كه از ميان قومي كه را رفتند تمام شب * حتى اذا كان النوم احب اليهم مما يعين به * تا وقتي كه شد خواب دوست داشته شده تر بسوي ايشان از هر چه برابر کرده شود و عيل ساخته شود بخواب يعني محبوب تر شد

آنرا نقلوا یا رب مل من خلقك شیء اشد من البریخ قال نعم ابن آدم تصدق صدقة یسمیها من شمله * گفت پروردگار
 سخت تر و دشوارتر از یاد صدقه دادن فرزند آدم است که تصدق می کند بدست راست خود و می پاشد آن صدقه را از
 دست چپ خود این از همه سخت تر و دشوارتر است زیرا که در روی مخالفت نفس و قهر طبیعت و دفع شیطانست و این
 حاصل نمیشود بهیچ چیزی از آنچه مل کرشد و نفس آدمی مجبور است بر غرائز و طلبات که بهیچ چیز قلع و قمع آن ممکن
 نیست مگر بر ریاضت و مجاهده و کمال توفیق الهی و تأئید ریسمانه و از طمع آدمی است ایثار سمعه و ریا و عجب و حسب ثناء
 طلب تفوق بر امثال و اقربان پس در وقت میدارد اظهار نیقات را و چون تسخیر کند نفس و طبیعت را و غالب آید آنرا یا شد
 آن غایت شدت و قوت و از جهت آنکه صدقه هر اطعامی کند بضعیف پروردگار را و غنیت پروردگار مقابلهت نمی کند آنرا
 بهیچ چیزی در شدت و صعوبت و اگر فرض کرده شود نزول حد آب بری تعالی مثلاً بریخ و تصدق کند صدقه سر منفعه کرد
 حد آب مل کو رو و منکشف کرد پس صدقه مرا شد از ریخ باشد و بعضی گفته اند که از جهت عظیم ثواب صدقه هر است و
 بعضی گفته که از جهت آنکه حاصل میشود بان رضای الهی تعالی و رضوان من الله اکبر * و اذ التزمذی و قال هذا حد یس
 غریب و ذکر حد یس معاذ * و ذکر کرده شد حد یس معاذ که این است * الصدقة تطیع الخیمة فی کتاب الایمان * در کتاب الایمان
 الفصل الثالث * عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من عبد مسلم ینفق من کل مال له زوجین * نیست فیه
 یند و مسلمان که خرج کند از هر مالی که مر او را است دو چیز چنانکه در اسب یاد و شتر یاد و جنس مثل اسب و شتر و درهم و دینار *
 فی سبیل الله * در راه خدا * الا استقبلته حیمة ائمة * مگر آنکه پیش می آیند او را پرده داران بهشت * کلمه یس عود الی ما عذر *
 هر یک ایشان میخواهند او را بسوی چیزی که نزد او است باز ناز و نعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه است * قلت و کیف ذلک *
 یا بذر میگوید گفت من و رسولم از آن خبرت که چگونه است اتفاق زوجین از هر مال * قال * گفت آنحضرت در جواب آن
 * انکانت ابلاً فیمیرین * اگر باشد اموال شتران پس اتفاق کند و شتر را * و ان کانت بقرة فیمقرقین * و اگر باشد اموال
 گاو و آن پس اتفاق کند و گاو را چون در نفس حد یس تفسیر زوجین باین واقع شد و متعین است که مراد از آن همین خواهد
 بود ولیکن بحد احتمال لفظ یس و جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر آنرا فهمیده باشند و الله
 اعلم * رواه الترمذی * و عن مرثد * بفتح میم و سکون را و فتیه مثله * بن عبد الله * از ثقات تابعین است و مفتی مصر بود
 در زمان خود و عمر بن عبد العزيز از وی استفسار می کرد * قال * گفت مرثد * حد ثنی بعض اصحاب رسول الله صلی الله
 علیه و سلم * حد یس کرد من بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم * انه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * که وی
 شنید آنحضرت را که می گفت * ان ظل المؤمن یوم القيمة صدقة * بد رستیکه سایه مؤمن و پناه جای وی و سبب آرایش
 و نیات وی روز قیامت صدقه است که در راه خدا کرده و تواند که صدقه را متشبه بصورتی سایه بانی سازند که در گرمی
 روز محشر بر سر وی سایه کند * رواه احمد * و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من وسع علی عیاله فی
 النفقة یوم عاشوراء * کسیکه فراخی کند بر اهل و عیال خود در روز عاشورا * وسع الله علیه ما نر سنبه * فراخ کرد اند
 خدا ای تعالی بر وی در باقی سال وی * قال هفیان * گفته است هفیان ثوری * ناقه جربنا فوجدناه کذلک * بد رستیکه
 ما از مودیم این زایم یا فتمیم این را همچنین * رواه زرین * روایت کرد این حد یس را از ابن مسعود زرین عبد ری که از
 اکابر علمای حد یست * و روی البیهقی فی شعب الایمان عنه و عن ابی هريرة و ابی سعید و جابر * و روایت کرده است
 بیهقی از ابن مسعود از ابی هريرة و از ابی سعید و از ابی هریر بن عبد الله * و وضعف * و حکم کرده است بیهقی بضعف
 این حد یس را نیز گفته است که اگر چه طرق وی ضعیف اند ولیکن چون ضم کرده شوند بعضی از آن بعضی منجر میگردد ضعف از
 بقوت بد آنکه آنچه ثبوت در حد یس است نزد محدثین از اعمال روز عاشورا صوم است و توسع طعام و حد یس صوم صحیح
 است و حد یس توسع ضعیف ولیکن بتجدد طرق و کثرت آن بر تبه حسن رسید و در کتاب ما ثبت بالسنة فی ایام

الحسنه احاديث وارده در زرع اشور از صحاح و حسان و ضعاف و موضوعات بتفصيل ذکر کرده ایم و الله اعلم * و عن ابي امامه * صحابي
مشهور را به او امامه از تابعين نیز هست اما صحابي مشهور است بدين کثيت * قال قال ابو ذر يا نبي الله ارايت الصلوة ما ذا هي *
گفت ابو ذر اي پيغمبر خدا صلی الله عليه و سلم خبر ده مرا که صلوة چه ثواب دارد و فضل وي چيست * قال اضاعف مضاعفة *
گفت آنحضرت ثواب صلوة چند در چند است و از احاديث معلوم ميشود که ده چند است تا مقصود آيت کریمه که مثل حبة انبتت
صبع منابل في كل سنة ما لله حبه نیز دلالت دارد بر آن * و عند الله المزيك * و نزد خدا است زيا دت که اگر خواهی از مقصود هم
زياده کنل چنانکه قول وي سبحانه و الله يضاعف لمن يشاء در آخر کریمه مذکوره اشاره است بآن و ضعف بکسر ضا بمعني مثل چيزي
است چنانکه يکي بر يکي زياده کند ضعف اوست همچنين تا ميرود * رواه احمد * باب افضل الصلوة * و فضيلتها
صلوة يا با اعتبار است که آن در حال ذات نافع است مردم را و بسيار است احتياج ايشان بدان چنانکه آب و هر چه محتاج اليه
است در وقتي و حال يي يا نسبت بقومي يا واقع است بر حالت محسوده که موجود است در متصديق مثل جهل مقل و بودن وي
بر ظاهر غني چنانکه در شرح احاديث معني آن معلوم کرد در وصل و ران بر وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر بي من و اذی
و مانند آن يا بصفتي که مرعي است در متصديق عليه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وي عيال متصديق
و ذي رحم و ياسه ان کنند بوجه الله و امثال آن و اکثر احاديث که مذکورند درين باب از قسم اخير است *

الفصل الاول * عن ابي هريرة و حکيم بن حزام * بکسر حاء و زاء * صحابي مشهور است بر ادراک اتمام المؤمنين صلوة بجمعه
است از اشراف قریش بود صل و بيعت مال عمر داشت شصت در جا مليت کند راند و شصت در اهلام * قال قال رسول الله *
گفتند اين دو صحابي که گفت پيغمبر خدا صلی الله عليه و سلم خير الصلوة ما كان عن ظهر غني * بهترين صلوة ها چيز است
که باشد ناشي از قوت غني که اعتماد کند متصديق بر آن و استظهار بر نمايد بدان معني غنا را با قبي دار و در مطلق فقير و محتاج
نگرداند يعني قوت اهل و عيال را بگذارد و با نچه زيادت از آن مانند متصديق کند و عيال را محتاج و گرسنه نندارد چنانکه
فرمود * و ابلأ بمن تعول * و آغاز کن با نفاق بر کسی که غم خواري وي ميکني از عيال و بعضي گفته اند که مرا دانست که صلوة ناشي
از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقة بشيخ و عز و جل و در تصديق کردن از فقر و ترس و لهتن استايش کرد آنحضرت ابو بکر صديق
و چون برآمد از تمام مال خود و پرهيز که چه باقي داشته براي عيال خود گفت الله و نیز فرمود افضل الصلوة جهل المقل
چنانکه در فصل ثلثي يباين و اما احاديث در معني اول بسيار است و تحقيق آنست که اگر توکل در دست باشد و عيال نیز مواظقت کنند
بدان هر چه خواهد و الارعاست کند و سابق دارد جانب نفس و عيال را و در جهل المقل نیز فرموده است و ابلأ بمن تعول *

رواة البخاري و رواة مسلم عن حکيم و حله * و روايت کرده است معلم از حکيم بن حزام تنها و بخاري از ابي هريرة و حکيم
هر دو کرده پس اين حد يغبنا اعتبار روايت حکيم متفق عليه بود و از ابي هريرة از افراد بخاري باشد * و عن ابي مسعود قال قال
رسول الله صلی الله عليه و سلم اذا انفق المسلم نفقة على اهله فهو محتجبها كانت له صدقة * روايت از ابي مسعود انصاري که
صحابي مشهور است و او را بديري گفته اند جمعه و برانند که نسبت او بديري با اعتبار سکونت است که در انجا می بود نه بجهت
حضور غزوة آن و الله اعلم که گفت آنحضرت چون اتفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وي نيت ثواب زادي
حق کند در آن مي باشد ان نفقه صلوة اگر چه بفقران داده است و با اهل و عيال خود داده * متفق عليه * و عن ابي هريرة قال
قال رسول الله صلی الله عليه و سلم دينار انفقته في سبيل الله * يك و دينار است که اتفاق کرده تو آنرا در راه خدا
* و دينار انفقته في رقبة * و دينار ديگر است که اتفاق کرده در آزاد کردن بنده * و دينار تصدقت به على مسكين * و دينار
ديگر است که تصدق کرده بدان بر مسکيني * و دينار انفقته على امك * و دينار است که اتفاق کرده بر اهل و عيال خود * اعظمها
اجرا الذي انفقته على امك * بزرگترين آن دينارها از روي اجر آن دينار است که اتفاق کرده آنرا بر عيال خود * رواه
مسلم * و عن توبان قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم افضل دينار ينفقة الرجل * فاضل دينارين دينار که اتفاق کند آنرا

مرد دینار ینفقہ علی عیالہ دینار ریخت کہ انفاق کند آنرا بر عیال خود و عیال مرد و زن و فرزند و هر که در نفقہ و مونس
ار باشد دینار ینفقہ علی دایہ فی سبیل اللہ دینار ریخت کہ انفاق کند آنرا بر چار و ای خود در راه خدا کہ برای جہاد است
و اما چار و ای هر ای کہ برای جہاد میمانست گویا کہ حکم عیال دارد دینار ینفقہ علی اصحاب سبیل اللہ دینار ریخت
است کہ انفاق میکند آنرا بر یاران خود در راه خدا کہ این سه مثل افضل مصارف صدقہ است از غیر خود اما افضل یکی
ازینها برد بکری ازین حدیث معلوم نہی کرد یارب مکر بقتلیم ذکرا اشجاری بد ان توان نمود واحدیت دیگر مصرح
است بد ان رواہ مسلم و عن ام سلمہ قالت قلت روایت است از ام المومنین ام سلمہ کہ گفت گفتم یا رسول اللہ الی اجران
انفق علی بنی ابی سلمہ ایا مرا مزد و ثوابی هست از جہت آنکہ انفاق میکنم بر اہران ابی سلمہ ایا ام سلمہ بنی نیستند پسران ابی
سلمہ مکر پسران من و ابو سلمہ شوہرام سلمہ بود پیش از ان حضرت صلعم و از کبار صحابہ بود چون از عالم رفت ام سلمہ در خانہ
آنحضرت آمد و از ام سلمہ پسران ماندہ بود ندانیدند و ام سلمہ بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید از آنحضرت کہ مراد رانفاق
بر ایشان ثوابی چیست کہ آنہا چون پسران شوہر من اہل کربا پسران من اند و مراد پسران ابو سلمہ نہ ام سلمہ اند و الا آنہا
خود پسران ام سلمہ اند نہ پسران ابی سلمہ چند ان فائدہ ندارد و آنہا عجز و زینب بود کہ ربیب آنحضرت بودند
فمن بر فقال انفق علیہم فک اجر ما انفق علیہم پس گفت آنحضرت انفاق کن بر پسران ابو سلمہ پس مر تراست
اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان حقیق علیہ و عن زینب امراة عبد اللہ بن مسعود روایت است از زینب زن ابن مسعود
کہ صحابہ است و متعلق بکرم و عنایت آنحضرت بود و زوج وی و ابو ہریرہ راہی سعید خدری و عائشہ از وی روایت دارند
قالت قال رسول اللہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در تر غیب نسا بر انفاق تصلقن یا معشر النساء
تصلق کنید ای کورہ زنان و لو من جلیکین اگرچہ از زیر و ہای شما یان باشد قالت فرجعت الی عبد اللہ گفت زینب پس
بر گشتم از مجلس آنحضرت کہ این کلمہ از وی در ان شنیدم بعوی عبد اللہ فقلت انک رجل خفیف ذات الیل پس گفتم
بد رستیکہ تو مردی هستی مہمک دست یعنی فقیر کہ کرانی مال نداری وان رسول اللہ و در رستیکہ پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم قد امرنا بصلوۃ بہ تحقیق امر کردہ است ما را بتصلق فاته فاعالہ پس بیا آنحضرت را پس پرس اورا
یعنی کفایت میکند کہ بر تو و بر اولاد تو بتصلق کنم یا وجود اشتراک و اختلاطی و از دراجی کہ مرا با تسمب فان کان ذلک
لجزئ منی پس اگر باشد آن یعنی تصلق کردن بر تو و بر اولاد تو کہ بسند کی می کند از من اد اکتم آنرا و صرف کنم بر شما
والا صرفنہا الی غیرکم و اگر کفایت نکند صرف کنم بر غیر شما و بر ام بسوی غیر شما الی غیرکم و علی غیرکم مرد و
روایت است قالت فقال لی عبد اللہ یل اثنیہ انت گفت زینب پس گفت مرا عبد اللہ بلکہ بیا تو آنحضرت را یعنی تو خود برو
و بر من و مرا تکلیف مکن گویا بی رض شرم داشت از پرسیدن آن کہ محب حیا و حیا بست قالت فانتظمت گفت زینب
پس رفتم من نزد آنحضرت فاذا امرأة من الانصار بباب رسول اللہ پس ناگاہ زنی از انصار ایستادہ است بودر پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم و حاجتی حاجتہا در حالی کہ حاجت من حاجت او است یعنی آن زنی نیز برای پرسیدن این سخن
و استفتنا علی ہمین مسئلہ آمد د بود کہ ایا انفاق کہ بر شوہر و متعلقان وی دانہ و کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قد القیت علیہ
المہابۃ د بود آنحضرت کہ بہ تحقیق انداختہ شد بروزی بزرگی و ترس و ہیبت و عظمت کہ هر کس نہ پتوانست در آمد
بروزی بی اذن وی قالت فخرج علینا بلال گفت زینب پس بیرون آمد بر ما بلال از نزد آنحضرت فقلنا لہ ایت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فاخبرہ ان امرأ تم بالباب پس گفتیم ما بر بلال را بیا آنحضرت را پس خبر کن کہ دوزن برد را ایستادہ
اند تسأ لانک التجزئ الصدقة عنہما علی از واجہما و علی ایتم فی حجورہما موال می کنند آن دوزن ترا یا بسند کی
می کند تصلق کردن از ان دوزن بر شوہران ایشان و بر یتیمانی کہ در کنار ایشان اند بظاہر آمدن بقصد سوال از انفاق
بر ازواج بود ظاہر اموال از انفاق بر یتیمان در دل مضمر داشتند یا الا ن نسا عار ایشان رسید فانہم و لا تخبرہ من نسا

وغير ممکن آنحضرت را که چه گسانيم ما يعنى نام ما را در حضرت روى مبرکه مبادا به شنيدن آن نام تصديق وقت شريف وى لازم آيد بطايعيدن. در حضور و از جهت عدم حاجت بدان * قالت قد خل بلال على رسول الله * گفت زينب پس در آمد بلال بر پيغمبر خلد * صلى الله عليه وسلم فسأله * پس پرسيد آنحضرت را از اين مسئله * فقال له رسول الله * پس گفت پيغمبر خلد * صلى الله عليه وسلم امن هما * چه کس اند آن دو زن * قال امرأة من الانصار وزينب * گفت بلال يك زن است از قبيله انصار و ديگر زينب است * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الزينب * پس گفت آنحضرت کدام يکى از زينبها است زينب نام چند کس از صحابيات بود پس پرسيد اين که آمده است کدام يکى از انها است بلال با عتماد آنکه مشهور همين زينب امرأة عبد الله خواهد بود مطابق آورد يا نام آن زن ديگر را نشيد راين را شنيد * قال امرأة عبد الله * گفت بلال زينب زن عبد الله بن مسعود است * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خلد * صلعم نعم * اري كفايت مي كند اتفاق بر شهران و بر يتيمن كه در كنار ايشان اند و در بعضى نسخ لفظ نعم نيميت و همين گفت كه * لهما اجران اجر القرابة و اجر الصدقة * مرا اين دو زن را اجر قرابت و خويشي است كه بشوهران و يتيمن دارند و اجر صدقه است پس افضل و اكمل باشد از تصديق بر غير ايشان * متفق عليه و اللفظ لمسلم * وعن ميمونة بنت الحارث انها اعتقت وليدة في زمان رسول الله * روايت است از ام المؤمنين ميمونه كه وى از اد كرده داده خانه زاده را در زمان پيغمبر خلد * صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك لرسول الله * پس ذكر كرد ميمونه آن را مر رسول خلد ارا صلعم فقال لوا عطيتها اخو لك كان اعظم لاجرك * پس گفت آنحضرت لكرمى دادى توان داده را نغنائان خود را كه محتاج بودند بشا دم مي بود بزرگ بر مر ثواب تو از اينجا معلوم ميشود كه هله رحم افضل است از عاتق * متفق عليه * وعن عائشة رضي الله عنها قالت * گفت عائشه * يا رسول الله ان لي جارين بد رستي كه مراد و همسايه اند * فالي ايها اهلي * پس بسوي کدام يکى از اين دو هديه فريستم * قال الي اقر بهما منك بابا * گفت آنحضرت بفرست بسوي كسي كه نزديك تر است در وى از دو تو پس معتبر در همسايگي درين باب از ديكى در است نه اتصال خانه و قرب آن * رواه الكشياري * وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا طبخت مرقاة فاكثر ماءها * وقتى كه به پزي شورباى را پس بسيار كن آب آنرا * و تعا هد جيرانك * و باز پرس كن همسايه هاى خود را بفرستادن شوربا بخانه ايشان و مرق بفتح ميم و را شوربا * رواه مسلم * الفصل الثاني عن ابي هريرة قال يا رسول الله اي الصدقة افضل * کدام يکى از انواع صدقه فاخر تر است * قال جهه المقل * گفت افضل صدقات صدقه ايست كه مرد قليل المال مشقت كشد و آنچه در وضع و طاقت اراحت بدهد و جهه بضم جيم و فتح آن مرد و لغت است و بعضى كويند بفتح يعنى مشقت و بضم بمعنى وضع و اين بر تقلير صحت و توكل و قوت يقين و موافقت عيال است و اكرا ايشان را ضي نبا شنل و رانيه صحت و لهذا فرمود * وابدأ بمن تعول * و بد ايت كن بكسي كه عيال مندي آنها مي كني و نفقه ايشان واجب است بر تو چنانكه كل شعبه * رواه ابو داود * وعن سليمان بن عامر * همچنين است در نسخ مشكوة سليمان بضم مين و ياي تحتانيه و گفته اند كه ثواب هلمان است بفتح مين و بي يا و هلمان هموا هف يا از كاتب يا از صاحب كتاب و در مغنا مي كويد كه سليمان همه بيا است مكر سليمان فارهي و هلمان ابن عامر و هلمان اغر و عبد الرحمن بن هلمان كه آنها بي ياء است و سليمان بن عامر صاحبى است و همداد وى در بصرين است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصدقة على المسكين صدقة * تصديق كردن بر مكين يك ثواب صدقه دارد * وهي على ذي الرحم ثنتا صدقة و صلة * و صدقه كردن بر كمي كه قرايع و لادت و رحم دارد دو ثواب دارد يكي ثواب صدقه ديگر ثواب صلة رحم * رواه احمد و الترمذي و النسائي و ابن ماجه و الدارمي * وعن ابي هريرة قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال مندي ينيار * گفت ابو هريرة آمده مردي نزد آنحضرت پس گفت نزد من يك دينار است * قال انفق على نفسك * گفت آنحضرت ص خرچ كن آنرا بر ذات خود * قال عندي آخر * گفت آن مرد نزد من دينار ديگر است * قال انفق على

ولدک * فرمود مغرور کن آنرا بر فرزند ان خود * قال عندی آخر * گفت نزد من دینار دیگر است * قال انفقہ علی اهلك *
 فرمود انفاق کن آنرا بر کسان خود جز اولاد از زن و ما در روید و خویشان و صراح گفت اهل کسان مرد و کسان مرا
 * قال عندی آخر * گفت نزد من دینار دیگر است * قال انفقہ علی خادمک * فرمود انفاق کن بر خد متکار خود و کوپا
 مرکب را در حکم خادم داشته * قال عندی آخر * گفت نزد من دینار دیگر است * قال انت اعلم * گفت تو دانتری
 یعنی بحال کسیکه مستحق است زیرا که بهر که میلانی که مستحق است بود * رواه ابوداؤد و ترمذی و النسائی * وعن ابن عباس
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اخبرکم بخیر الناس * گفت آنحضرت ای یا خبرکنم شمارا به بهترین مردم * رجل
 ممسک بعنان فرسه فی سبیل الله * بهترین مردم مردیست که نگاهدارند است عیان اخب خود را در راه خدا یعنی
 مرا رشد و منتظر جنگ با کافران است و است و مراد آنست که او از جمله خیر الناس است و الا شخصی که اعلم بالله و اتق
 و باخشی و از غنم و دین باشد و جهاد پیروی فرض نباشد بهتر خواهد بود ازین شخصی که اقالوا الا اخبرکم بالنی یلتوه *
 ای یا خبرکنم شمارا بر مردی که تابع و تابعی او است در مرتبه * رجل معتزل فی غنم له یودی حق الله فیها * تالی وی مردیست
 که گوشه گیرند است و گوشتن می چند که مرا و است که او میکند حق خدا را در آن گوشتن ان از تصدق بر غنم * الا
 اخبرکم بشرا الناس * ای یا خبرکنم شمارا بهل ترین مردم * رجل یسأل بالله ولا یعطی به * بدترین مردم مردی است که سوال
 کرده میشود بنام خدا و نمیداند ان برین تنگدیس سأل بلفظ مجهول است و لا یعطی بلفظ معلوم و این حال مسؤل عنه
 است و یعضی یسأل بلفظ معلوم و لا یعطی بلفظ مجهول ضبط کرده اند یعنی سوال میکند بنام خدا داده نمیشود بدان و یا بعضی
 هتک حرمت اسم الهی تعالی میگوید * رواه الترمذی و النسائی و الدارمی * وعن ام بجد * بضم موحد و فتح جیم و سکون
 قبتانیه در آخر دال صحابیة آنحضرت است * قالت قال رسول الله صلعم ردوا السائل ولو بظلف مسرق * باز کرد انیس ماثل
 را اگر چه بسم موخته باشد و ظلف بکسر ظای محججه و سکون لام سم شکافته کا و کوشتن و این مبالغه است و در مسرق زیاده
 مبالغه است * رواه مالک و النسائی و روی الترمذی و ابوداؤد و معناه * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم من استعاض
 بالله فاحینوه * کسیکه پناه طلبد از شر شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس پناه دهید او را * و من سأل بالله فاعطوه * و کسیکه
 سوال کند و بخواند از شما چیزی بنام خدا پس بد دهید او را * و من دعاکم فاجیبوه * و کسیکه دعوت کند شمارا و بخواند بطعام
 پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر مانعی نباشد حسی یا شرعی * و من صنع المیکم معروف و فادکا فتوه * و کسیکه بکند بسوی
 شما نیکوئی پس پاداش دهید او را یعنی شما نیز نیکوئی کنید با وی و صنع بضم نیکوئی کردن بکسی و معروف نیز نیکوئی و صنع
 اینجا بمعنی فعل است * فان لم تجد را ما نکاشوه فادعوا له * پس اگر نیابید چیزی که پاداش دهید او را پس دعا کنید
 بر او را * و متی تروان قدا کا فاشتموه فافتا آسکد بدانید و کان برید که مکافات کردید او را و اد اگر دیل حق او را یعنی مبالغه کنید
 در عا مکرر کنید تا حاصل کرد و مثلث در نیکوئی شیخ می فرمود رج که کفایت میکند درین باب قول جزاک الله خیر او
 می فرمود که مبالغه در روی از جهت رویت عجز است از نفس خود در مکافات و تقویض وی یستحق سبحانه تعالی * رواه احمد
 و ابوداؤد و النسائی * و عن جابر قال قال رسول الله صلعم لا یسأل لوجه الله الا الجنة * سوال کرده نشود و طلبیده نشود
 بوجه خدا یعنی بد است روی و بنام وی مکر بهشت و در اینجا دو معنی است یکی منع از سوال کردن از مردم بوجه الله زیرا که چون
 فرمود که سوال کرده نشود بوجه خدا مکر بهشت و بهشت خود از مردم سوال کرده نمی شود لازم می آید که سوال کرده
 نشود از ایشان چیزی بوجه الله و و آنکه سوال کرده نشود از خدا چیزی از متاع دنیا از جهت حقارت و فنا ی وی
 و اگر سوال کنید بیشتر سوال کنید که عظیم است و باقی مقصود مبالغه است * رواه ابوداؤد *
 * عن انس قال کان ابوملحة اکثر الانصار بالمدينة ما لا من نخل * انس گفت بود ابو ملحه که از مشاهیر صحابه است
 و زوج ام انس بود بیشترین انصار از روی مال از درختان خرما * و کان احب امواله الیه بیرحاء * و بود محبوبترین

مالهای ابرطیحه بخوی ابي طلحة پیرحاء که نام بوستانی بود و در تحقیق این لفظ اختلاف است و مشهور بکسر و حله و قصر و مد است و در اول کتاب گذشته است * و کانت مستقلة المسجد * و بود پیرحاء مقابل مسجد نبوی صلعم * و کان رسول الله * و بود پیغمبر خلیا * صلعم یک خلیا * می در آمد آن بوستان را * و شرب من ماء فیها طیب * و میخورد از ابی که در وی بود خورشید و شیرین * قال انس فلما نزلت هذه الآية * گفت انس پس هرگاه که فرود آمد این آیه که * لن تناولوا المرحتی تنفقوا اما تحبون * مرکز نمی یابید نیکی را تا آنکه اتفاق کنید از آنچه در دست تر دارید آنرا * قام ابو طلحة الى رسول الله * ایستاد ابو طلحه و رفت بخوی پیغمبر خلیا * صلعم فقال * پس گفت ابو طلحه * یا رسول الله ان الله يقول * بد رستیکه خدای تعالی میگوید * لن تناولوا المرحتی تنفقوا اما تحبون * و ان احب مالي الي پیرحاء * بد رستیکه محبوبتر بکن مال من بسوی من پیرحاء است که بستان مذکور است * و انها صدقة لله تعالی ارجو برها * و بد رستیکه این پیرحاء صدقه است برای خدا امید دارم نیکی را بموجب این آیه کریمه * و ذخرها عند الله * و امید میدارم ذخیره نهادن آنرا نزد خدا * پس یند آنرا * یا رسول الله حیت اراک الله * اینجا که بنماید ترا خدا یتعالی و ترا و باب را ی تو بران یعنی بد بهر که میخواهی و هر جا که مناسب دانی * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلعم بخ بخ ذلك مال رايح * خهی خهی آن یعنی پیرحاء مالی بود مند است بر تو نفقه آن و بخ کلمه ایست که گفته میشود نزد فخر و مدح و رضا چیزی و خه در فارسی بمعنی اراست و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخروی ساکن است و چون وصل کنند مجرور و منون بگرد و روی مخفف است و رکاهی مثل دیز آید و فرمود آن حضرت * و قد سمعت ما قلت * و بتحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتمی تو از نیت خیر * رانی اری ان تجعلها فی الاقربین * و بد رستیکه من می بینم و می دانم که بکودانی تو آنرا در خویشان خرد و تصلق کنی برای ایشان تا ثواب صدقه و صلح رحمی هرد و ترا باشد * فقال ابو طلحة افعل * پس گفت ابو طلحه بکنم هر چه فرمائی و بکردارم آنرا در خویشان خود * یا رسول الله فقمهما ابو طلحة فی اثاریه * پس قسمت کرد آنرا ابو طلحه در خویشان خود * و بنی عمه * و در بصران هم خود این بیان اقرار به است یا از اقرار به غیر ایشان مراد است و آورده اند که معاریه در زمان امارت خود آنرا از اقرار ابی طلحه به مال فراوان خرید و قصرهای بلند بنا کرد * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الصدقة ان تشبع كبد ارجاء * فاضل ترین صدقه آنست که سیر گردد انی جگر گرسنه را طیبی گفته که مر من باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق * و رواه البيهقي في شعب الایمان * باب *

عادت مؤلف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر می کند در آن متممات و ملحقات بلبها بق را و در بعضی نهج باب صدقة المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست بمرأة خازن و خادم را نیز شامل است * الفصل الاول * عن عائشة رضی قالت قال رسول الله صلعم اذا انفق المرأة من طعام بيتها غير مفسدة * چون انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده نمی شود در حالی که تبا نکند و اضرار ننماید است * کان لها اجر ما انفقت * باشد مر آن زن را ثواب آن بهسبب انفاق کردن وی * و لزوجها اجرة بما كسب * و باشد مر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست * و للختان مثل ذلك * و باشد مر کنیزینه دار را که این طعام حواله اوست مانند آن ثواب که زن را و شوهر او را است * لا ينقص بعضهم اجر بعض شياً * کم نمیگردد اندک بعضی از این سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان نه * متفق علیه * و این حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد خوا و اذن کند یا نه و بعضی میگویند که جایز نیست زن را تصدق بهیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی و این حدیث را تاویل میکنند یا اینکه این مبنی است بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم را اذن کرده میگردانند در انفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سالان و رضعیان و حدیث آینده مریح است در جواز بی امر دادن و شاید که آن جماعت حمل گفته اند آنرا بر امر حدیث فانهم * و من ابی هر نیره

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انتعقت المرأة من كسب زوجها من غير امره * چون اتفاق کنند زن از مال شوهر خود بی امر وی
یا علم زن برضای زوج صریح یا دلاله و چیزی اندک باشد کذا فی الشواشی و توریشتی گفته که امر د ران راجع است بعد از مرد
خویش شهری باشد یا روستائی حتی تار همین قول است * فلم یصف اجرة * پس مرآن زن را است نیمه اجرآن یعنی مشترک است میان
ایشان * متفق علیه * وعن ابی موسی الاشعري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخازن المسلم الامین الذی یعطى
ما امر به * کنجینه دار مسلمان امانت دار که میل عد آنچه امر کرده شده است بدان و حکم کرده است بدان مالک * کاملا
موفرا * بکمال و تمام * طيبة به نفسه * در حالیکه خوش است بدان نفس وی و کرامیت نمیدارد و توکی نمی نماید * فیل فعه
الی الذی امر له به * پس میرساند آنرا بصورتی کسی که امر کرده شده است مر او را بدان * احد المتصل قین * یکی از پدر
تصدق کنندگان است و مراد بد رتصق کنندگی مالک که بحقیقت تصدق میکند و کرم من خازن متصف بصفت مذکوره
متصدق است که در حکم تصدق کننده است بظا مر و این عبارت از قبیل قول ایشان است که میکویند القلم احد اللسانین
و المختار احد الابوین و مراد شرکت از دست در اجرو ثواب و المتصل قین بکسر قاف نیز خوانده اند * متفق علیه * وعن عائشة
رض قالت ان رجلا قال للبی صلی الله علیه وسلم ان امی افلنت نفسها * گفت عائشه که مردی گفت مر آنحضرت را که
ما در من موده است بمرک ناکهانی و متله بمعنی ناکهان شدن کار و فلتات بمعنی ربودن نیز آید * واظنها لو نکمت
تصدق * و کان میبزم او را که اگر سخن میکرد و هو شیاری بود تصدق میکرد بچیزی و وصیت میکرد بدان * فهل لها اجران
تصدق فت عنها * پس آیا هست مر او را ثوابی اگر تصدق کنم از جانب وی * قال نعم * گفت آنحضرت آری میرسد بر
او را ثواب تصدق که میکنی از جانب وی * متفق علیه * و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد به میت
و همچنین دعا و استغفار برای میت و مذ هب اهل حق که اهل سنت و جماعت اند اینست و در عبادات بلایه اختلاف
دارند منیل نماز و تلاوت قرآن و مختار و حصول ثواب است امام عبد الله یافعی در روضه الراحین میگوید که شیخ اجل اکرم
عز الملک ابن عبد السلام را بعد از فوت خود خواب دید که گفت مادر دنیا حکم میکرد بم بعد م وصول ثواب تلاوت
قرآن و درین عالم برخلاف آن یافت مر الله المحیب * الفضل الثانی * عن ابی امامة قال سمعت رسول الله صلعم
یقول فی خطبته عام حجة الوداع * گفت ابو امامه شنیدم آنحضرت را که می گفت در خطبه خود سال حجة الوداع * لا تنفق
امراة شیئا من بیت زوجها الا باذن زوجها * اتفاق نکنند زنی هیچ چیزی را از خانه شوهر خود مگر باذن شوهر خود * قیل
گفته اند * یا رسول الله ولا الطعام * و طعام را نیز اتفاق نکنند از خانه شوهر بی اذن شوهر با رجوع آنکه در مایت آن قدر نیست
که در اهرم و دنانیر متلا * قال ذلك افضل اموالنا * گفت آنحضرت یعنی طعام بهترین مالهای ما است که بالفعل سبب کفاف معیشت
و بقای بنیه است و مراد بطعام اینجا حب و تمناست نه مطبوخ و تواند عامتر باشد و در بعضی نسخ افضل اموال الناس * رواه
الترمذی * وعن سعد قال لما بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم النساء * گفت سعد بن ابی وقاص رفتی که مایعت کرد آنحضرت زنان را
* قامت امرأة جلیلة كانها من نساء مضر * یا هتا د زنی بزرگ کو با که آن زن از زنان قبیله مضر است بضم میم و فتح ضاد معجمه
که قبیله مشهور است از قبائل عرب از اولاد مضر بن نزار * فقالت * پس گفت آن زن * یا نبی الله اناکل طی آبائنا و ابنا و انا و ارجنا
فما یحل لنا من اموالهم * بدرستی که ما کرا نیم یعنی عیالیم بر پدران و شوهران خود پس چه چیز حلال است ما را
از مال های ایشان و کل بفتح کاف و تشدید لام کرانی و عیال و کسی که مستقل نیست در کار خود * قال الرطب تاکلنه و تهلینه *
گفت آنحضرت حلال است شمارا از اموال ایشان طعام ترا از آنچه زود تبا دمی کرد و مثل شوربا و شیر و میوه و تیره و امثال
آن می خورد شما آن را و بد به می کنید و میفرستید آنرا از برای هر که می خواهید و حاجت نیست در آن با ستیل آن
زیرا چه عرف و عادت جاریست بمساکمت در آن و اما طعام خشک چاره نیست در آن از اذن و رضا و طیبی گفته
که این در آبار ایتا و امهات است و در ازواج و زرجات جائز نیست مگر باذن انتهی و حدیث صریح است در شمول ازواج

وَمَنْ ارْتَدَّ عَنْ رِجَالِهَا فَجَاءَهُ شِدَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَكَانَ يَوْمَئِذٍ يَوْمَ الْحِسَابِ * الفصـ لـ الثالث * عن عمير مولى أبي
 اللحم * عمير بضم عـمـ وفتح ميم که صحابي است حاضر شد و فتح خيبر را و روايت دارد از مولاي خود که ابی اللحم است و از
 قدماي صحابه و مشايير ايشان است و او حاضر شد بد را و شهيد شد در حنين و آبي اللحم لقب او است بجهت ابا کردن
 ارا از گوشت مطلقا و بعضي گفته اند که وي نمي خورد در جاهليت از آنچه ذبح کرده ميشد براصنام * قال * گفت *
 عمير مرا نمي مولائي ان اقل دلهما * امر کرد مرا مولاي من که آبي اللحم است که خشک کنم گوشتي را * فجاؤني مسلمين *
 پس آمد مرا محکيني * فاطمة منه * پس خورا نيدم من ان مسكين را از ان گوشت * فعلم بذلك مولائي * پس عالم
 شد بآن يعنى بشورانيدن من آن مسكين را از آن گوشت مولاي من * فصرخني * پس بزد مرا که چرا خورا نيدى * فاقبت
 رسول الله * پس آمد مـ من پيغمبر خـل ارا * صلى الله عليه وسلم فذکرت ذلك له * پس ذکر کردم اين قصه مرا آنحضرت را
 * فدعا به * پس طلبيد آنحضرت اورا * فقال لم ضربته * پس گفت آنحضرت براف چه زدي اورا * قال يعطى طعامي
 بخير ان امره * گفت مي ده طعام مرا بمسكينان بى آنکه امر کنم اورا * فقال الاجر بينكما * پس گفت آنحضرت مزن اورا
 و هم مشورتي را که ثواب آن مشترک است ميان مرد و شما گفته اند که مقصود آنحضرت آن نيست که بند را حق تصرف
 است در ملك مولى طى الاطلاق بلکه مقصود تسليۀ مولى است و عدم ضرب عبد برين فعل بجهت اشتراك در ثواب
 و غنيمت پنداشتن آن * وفي رواية * و در روايتي اين چنين آمده است که * قال * گفت عمير * كنت مملوكا * بودم من
 زينل * فساءلت رسول الله * پس سوال کردم پيغمبر خـل ارا * صلى الله عليه وسلم ان تصدق من مال مولائي بشي *
 آيا تصدق کنم من از مال ملك خود و در بعضي نسخ موالى بلفظ جمع * قال نعم * گفت آنحضرت اري تصدق كن * و الاجر
 بينكما انصافان * و ثواب مشترك است ميان شما دو نفر * رواه مسلم * * باب من لا يعود في الصدقة * باب در بيان
 حال كسي که باز نمي گردد در صدقه يعنى نمي بايد که آنچه بكسي داده بازستاند و بعد از دادن پشيمان گردد و در
 حديث بيابند که خريدن نيز نشايد و اين مبالغه است در نفى عود و تنزه است از ان و بديقت عود نيست والله اعلم *

* الفصـ لـ الاول * عن عمرو بن الخطاب رض قال حملت طي فرس في سبيل الله * روايت احمد از امير المؤمنين عمر گفت
 شوار کردم كسي را بر اسب در راه خـل يعنى بخشيدم اسب را يكي از غازيان را که اسب نداشت * فاضاه الذي
 كان عنده * پس ضايع گردانيد آن اسب را آنكسي که بود آن اسب نزد وي يعنى خوب نگاه نداشت و بد سياست کرد
 و خبردار نشد که ياهلاک کرد آنرا و ضايع هلاک شدن و اضاعت هلاک گردانيدن * فاردت ان اشتريه * پس خواستم من
 که بخرم آن اسب را * وظننت انه يبيعه برخص * و گمان بودم که وي بفروشد آن اسب را بارزاني و رخص بضم راء و زاني
 در بارزان داشتن * فسألت النبي * پس پرسيدم پيغمبر را * صلعم * که خريدن من اسب را از وي خوب است يا نه
 * فقال لا تشتره ولا تعلفي صدقتك * پس گفت آنحضرت مشرآن را و باز مکرد در صدقه خود * وان اعطاك بدرهم *
 و اگر چه بد مى دهى اسب را بیکدرهم و نظر بظاير عبارت و هوق کلام چنان مى نمايد که کويند اگر چه بفروشد آنرا بیک
 درهم و طيبي گفته نظر با رزاني و صحت بيع و شرعا ممکن نظر بآن کن که آن همه و صدقه تو بود بظاير و معنی عود
 است فافهم بعد از ان تحليل کرد آنحضرت آنرا و تقييد نمود عود را بقول خود * فان العائد في صدقة الكلب يعود في شبهه *
 زيرا که بذرستي که عود کننده در صدقه خود مانند ملك است که عود ميکند در قى خود و باز مشهور آنرا * وفي رواية * و در
 روايتي اين چنين آمده است که * لا تعلفي صدقتك فان العائد في صدقة العائد في شبهه * و من يريد ان لا يفتن جالسا
 عند النبي * گفت بريدۀ بودم من نشسته نزد پيغمبر * صلعم اذ اتته امرأة * ناکاد آمد آنحضرت رازني * فقالت * پس گفته
 آن زن * يا رسول الله انى تصدقت على امي بجزايه * بد رهي که من تصدق کرده ام بر ماد و خود را مى را * وانها ماتت *
 و بذرستي که ماد من مرده است يعنى آن جاريه بعد از مردن مادرم ميرسد بمن بارت من چه ميگرمايى ايا اين هم از قبيل داخله

هود در صدقه همت یا نیکه قال وحب اجرك گفت آنحضرت تا بعد شد آخر و ثواب تو بتصلقی گزیدن تو آن را بر ما ذر
 ورد ما عليك الميراث و باز گردانید آن جاریه را بر تو میراث و ملک میراث ضرورتیست که ثابت نمیکرد دهنه یا اختیار
 بخلاف شرا که وی در حکم اعتبار داشت با اختیار * قالت * باز گفت آن زن * یا رسول الله ان کان علیها صوم شهر * بود
 بر ما در من روزه یکماه که آنرا بعلت مرض یا سفر یا حیض خورده بود * افاد صوم عنها * پس ایاروزه دارم من از جانب ری
 * قال صومی عنها * گفت آنحضرت روزه بد از جانب ری * قالت * باز گفت آن زن * انها لم تحج قطا فاحج عنها *
 مادر من حج نگذاشته است مرکز ایایس حج بگذارم از وی * قال نعم حجی عنها * پس گفت آنحضرت آری بگزارد حج
 از وی * رواه مسلم * بد آنکه این حدیث دلالت دارد بر آنکه ولی را میراث که نکاه دارد از حیت آنچه بروی بود از روزه
 قضای رمضان یا نیکه ریگذاشت و باین رفته است امام احمد باین حدیث و تجویر بنگردد اند آنرا ایمة ثلثة * قال
 الطیبری و من عیب ما آتعت که روزه نداد از حیت ولی و زیرا که در حدیث آمده است که روزه ندارد هیچ
 یکی از دیگران و نه نماز گزارد هیچ یکی از دیگران بلکه اطعام کند و خدیجه مد اکر وصیت کرده است واجب است فدایه از
 ثلث و اگر وصیت نکرده جائز است که تبرع کنند و روزه اعمالا لازم نیست و نزد شافعی حاجت نیست بوصیت کند اذ کفری الهیایه
 و تفصیل کلام آن است که عبادت چند نوع است یکی مالی محض است چنانچه زکوة دیگر بدنی محض چنانچه صلوایه دیگر
 مرکب از مالی و بدنی چنانچه حج و نیابت بجاریست در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل
 نائب و جاری نیست در نوع ثانی بپیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیکرد و بفعل نائب و جاری
 نمیکرد در نوع ثالث نیز از جهت معنی ثانی که مشقت است بتنقیص مال و جاری نمیکرد و نزد قدرت از جهت عدم
 اتعاب نفس و در حج نفل جائز است انابت در حالت قدرت زیرا که باب نفل اوسع است و ظاهر عبارت حدیث آنست
 که حج نفل بود فافهم والله اعلم تمام شد کتاب الزکوة بعون الله و توفیقه و تالی او است کتاب الصوم نسأل الله اتمامه
 * کتاب الصوم * صوم و صیام در لغت بمعنی امساک و در شرع عبارتست از بازداشتن نفس از طعام و شراب و جماع
 و اختلاف کرده اند که صلوایه افضل است یا صوم مشهور نزد جمیع و آنست که صلوایه افضل است از سایر اعمال چنانکه حدیث
 موافق شده است و اعموا ان خیر اسماء لکم المصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل است زیرا که حدیث واقع شده است
 صایک بالصوم فانه لا عدل له و ظاهر این مخصوص بشاطب است فافهم
 * الفصل الاول * عن ابی هريرة قال قال
 رسول الله صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب الساء * چون می در آید رمضان گشاده میشود درهای آسمان * و فی
 رواية فتحت ابواب الجنة * گشاده میشود درهای بهشت * و غلقت ابواب جهنم * و بسته میشود درهای دوزخ * و سنن
 الشیاطین * و زنجیر دریا کرده میشوند شیطانان * و فی رواية فتحت ابواب الرحمة * گشاده می شود درهای رحمت
 و مضایق از مرض است بمعنی سخت یافتن کرمای آفتاب بر ریگ و زمین و جزآن و سوختن قدما و بکر ماچریدن
 کوسفتن و سوختن درون و علت ناک شدن وی ایوان و گویند که در آن هنگام که نقل میکردند امسای شهر و در لغت قدیم
 تمام گردید آنها را بزمین مانع از واقع بود در آن پس موافق اقتاد این ماه بزمان حرو الله اعلم فتحت بتخفیف و بتشدید
 هر دو آمده است و گشاده شدن درهای آسمان کنایه است از بیایی فرشتگان رحمت و صعود اعمال بی مانع و اجابت دعا
 و گشاده شدن درهای بهشت از بدل توفیق و حسن قبول و بسته شدن درهای دوزخ از تنزیه نفوس روزه داران از
 آلودگی قواحش و تخلص از بواعث معاصی و قمع شهوات و در زنجیر کردن شیاطین از بسته شدن طرف معاصی و وسوسه
 و روایت بخبر که اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر همه مکنون و خلاصه همه معنی اینست * متفق علیه * رعن سهل بن سعد
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فی الجنة ثمانية ابواب * فرمود آنحضرت که در بهشت هشت در است * منها باب
 یسمى الريان * از جمله درها در بهشت که نامیده میشود آنرا ریان بفتح را و تشدید یا از ری بمعنی سیرابی * لا یدخله الا

الصائمون * در نیت آید آنرا مکرر روزه داران بیان آن در باب فضل صلواته کند شت * متفق علیه * وعن ابي مریرة قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه * كسيكه روزه دار در رمضان را از جهت
 ايمان بيش از او امتثال امر و نیت تصديق بوعده وي و چشم داشت اجرو ثواب و آموزد بصلواته شود مرا و را آنچه بيش رفته
 است از گناه وي * ومن قام رمضان ايمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه * و كسيكه قيام كند رمضان را يعنى نماز كند از
 هر شبهاي وي از جهت ايمان وحسبه الله امر بصلواته شود آنچه بيش رفته است از گناهان وي * ومن قام ليلة القدر ايمانا
 واحتسابا * و كسيكه قيام كند در شب قدر رجهت ايمان واحتساب * غفر له ما تقدم من ذنبه متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كل عمل ابن آدم يضاعف * صوم * هر عمل نيك آدم مي زاد مضاعف كرد * ميشود باين وجه كه * الحسنه بعشر
 اضعاف * يك نيكى بد * چند وي * الى سبع مائة ضعف * تا هفتصد ما نند براند از شل ت رياضت و صدق نيت و اخلاص لله
 هميشه و فضل وي * قال الله تعالى الا الصوم * كفت خداوند تعالى مكر روزه كه جزاي اثر آن بيش از وي اند از
 احب * فانه لي * زیرا كه روزه براي من است * و انا اجزي به * ومن جزا ميد هم با ن هر چه میخواهم و چند آنكه میخواهم
 اين حد حصرا بپيرون فانه لي زیرا كه روزه متص مرا است اگر چه همه چيز مرا را است تعالى و تقس و همه عبادات براي
 اوقات و روزه داران ميان تخصيص كود و تكريم و تشريف خاص متصوص كرد انيد از جهت آنكه اين عبادات بعيد است
 از زياده و پوشيده است از چشم غير بخلاف سائر عبادات كه رعا بدان راه مي يابد و لهذا منع كرده اند كه كوي من روزه دارم
 بگردن من كه متعين و معلوم است و از جهت آنكه نفس را در آن حظي نيست چنانكه فرمود * يناع شهوته و طعامه من اجلي *
 ترك ميل من صائم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را كه احتياج بدان اشد و اكثر است از جهت من و طلب ثواب
 و رضاي من و در روايتي طعامه و شرابه و گفته اند كه جز حق سبحانه و تعالى معبود بر روزه نشد و تعظيم كفارد و هيچ عصوي
 از اخصا و معبودات خود را بصوم نبوده اگر چه بصورت صلوة و هجود بوده است و بعضي گفته اند كه استغنا از طعام
 و سائر شهوات از صفات پروردگار تعالى است و چون تقرب جست بوند پروردگار و نيت تعالى با نچه موافق و مشايه صفات
 اقل من او است نسبت كرد آنرا بخود و موافق سياق حد يث آنست كه اضافت از جهت آنست كه وي سبحانه عالم است بمكان و
 ثواب و تصعيف آن و منفرد است بدان * للصائم فرحتان * مرور روزه دار در خوشي و شادمانی است * فرحة عند نظره *
 يك فرحت نزد كشادن روزه است يا بجهت انتعاش طبيعت بسيروي و هيرابي بعد از كرسنكي و تشنگي با ضميمه نورانيت عبادت
 و قرب شكر چنانكه گفته اند كه آب سرد شيرين مي بر آرد شكرانه را از درونه دل يا بجهت شكر بر تمام نعمت و توفيق * و فرحة
 طبعه * و فرحت ديگر نزد حصول لقاي پروردگار است كه در آخرت خواهد شد * و خلوف فم الصائم اطيب عند الله من ريح
 المسك * و هر آينه بوي ده ن روزه دار خوشتر است نزد خدا از بوي مشک تصوير و تمثيل معقول است بحسوس و خلوف بضم
 و فتح نيز آمده بوي ده ن و اخلاف متغير شدن بوي ده ن * والصيام جنة * و روزه سپر است و پناه است از زميل و شر شيطان
 رد نيايا از آتش دوزخ در آخرت * فاذا كان يوم صوم احدكم فلا يرفث * بضم فاء پس چون باشد روز روزه يكي از شما پس بايد كه
 قلم نكند بلام قبيح و فحش نكويد * ولا يصعب * بفتح حاء بلند نكرد اند آزار از رايان و خصوصت * فان سابه احد او قاتله
 قليق اني امرأ صائم * پس اگر دشنام دهد روز دار را يكي و قتال كند يعنى خصومت كند او را كمي پس بايد كه دشنام
 ندهد و خصوصت نورزد و بكويد كه من مودي ام روزه دار بزيان كويد يا بدل خود بكويد كه من روزه دارم مرا نشاي
 كه دشنام كنم و خصوصت نمايم بعضي كويند كه اگر روزه فرض باشد بزيان كويد و اگر نفل باشد بزيان نرود و رايان و قاضي
 ابو بكر بن العربي گفته كه موضع خلاف صوم نفل است و در فرض البته بزيان كويد * متفق عليه * الفصل الثاني
 عن ابي مریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان اول ليلة من شهر رمضان صفدت الشياطين * چون مي باشد
 نخست شب ماه رمضان بند كرده ميشوند و محكم بسته ميشوند شياطين و صفاد بكسوا دود ال بند و غل و نچه ميرزا بدان

بدن کنند از قیل و غیره و صفات بتشاید ناز و ایستادگی و مرده الچین و بخت از آن و هر روز
 بقتضات جمع ماورد چنانچه طلبه جمع طالب و غلقت ابواب النار و بسته میشوند درهای آتش و فلم یفتح منها باب و
 پس کشاده نمیشود از آن در هیچ دری و قنطرت ابواب الجنة و کشاده میشوند درهای بهشت و فلم یغلق منها باب و پس
 بسته نمیشود از دری وینا دی مناد و ندا میکند و آواز میدهد از آواز دهنده و میگوید یا باغی الخیر اقبل یا طلب
 کنند و نیکی و ثواب پیش آید که وقت تمت و یا باغی الشرا قصر و رای طلب کنند و بدی باز دارند نفس خود را از گناهان
 که وقت توبه از گناهان و ترک کردن آنهاست و لله عطاء من النار و مرخصی ای راحت از دکان آتش دوزخ یعنی
 در رمضان و ذلک کل لیلۃ و این آزاد کردن در هر شب است مخصوص شب قدر نیست و رواه الترمذی و ابن ماجه
 و رواه احمد بن حنبل و قال الترمذی فی هذا حدیث غریب و الفصل الثالث و عن ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اتاکم رمضان و آمد شمار از رمضان شهر مبارک و ماهی است که برکت کرده است و روزی
 فرض الله علیکم صیامه و فرض کرد انید و است خدا ای تعالی بر شمار روز و آنرا بفتح فی ابواب السماء کشاده میشوند
 در روی درهای آسمان و تغلق فی ابواب الجحیم و بسته میشوند در روی درهای دوزخ و تغلق فی ابواب الشیاطین و غل
 کرده میشوند در روی درهای مرد و شیاطین و غل بضم بند کردن و فی لیلۃ خیر من الف شهر و در رمضان شبی است که بهتر است
 از هزار ماهه مراد شب قدر است و من حرم خیر ما فقد حرم من خیر کثیر و کسیکه محروم گردانید و شک نیکی و ثواب آنرا پس
 تحقیق محروم گردانید و شک از خیر کثیر یا از همه خیر چنانکه در حدیث انس بیاید و این مبالغه است یا مراد خیر متعلق
 بماه رمضان و ظاهر آنست که مواد ثبوت حقیقت حرمان است باقطع نظر از متعلق و رواه احمد و النسائی و عن عبد الله
 بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الصیام و القرآن یشفعان للعبد و گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند مر بندگان را
 و یقول الصیام ای رب انی منعته اطعام و الشهوات بالانهار فشفعنی فیہ و میگوید روزه ای پروردگار من بد رستیکه من باز داشتم
 او را از خورش و شهوات دیگر چنانچه آب و جماع در روز پس قبول کن شفاعت مراد روزه و ظاهر آنست و الله اعلم که مراد تمامه
 شهوات باشد از مسکنات حواس و روزه کامل که اهل طریقت راحت آنست که تمامه اعضا و حواس را ریاضت فرماید و از
 قایم بایستنیها باز دارد و هم رحمت الهی بمنع طعام و شراب و جماع اکتفا کرد تا همه را شامل باشد و غیبت در مذهب صفیان
 ثوری ناقص صوم است و یقول القرآن منعته النجوم باللیل فشفعنی فیہ و میگوید قرآن منع کردم من او را خواب را بشب
 پس قبول کن شفاعت مراد روزه و فیتغفان و پس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و شفاعت خواست کردن و در
 خواستن کثرت کسی را شفیع و شافع خواستش کرد و تشفیع پذیرفتن شفاعت مشفع بفتح ناز و تشدید آن پذیرفته شد و شفاعت مراد
 و رواه البیهقی فی شعب الایمان و واحد و طهرانی نیز روایت کرده و رجال وی حجت اند و وصیت و احاکم گفته صحیح طی
 شرط مسلم و عن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله و گفت انس در آمد ماه رمضان پس گفت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم ان هذا الشهر قد حضر کم و فیہ لیلۃ خیر من الف شهر و بد رستیکه این ماه تحقیق حاضر شده شمار او در روی
 شبی است بهتر از هزار ماهه و من حرمها فقد حرم الخیر کله و کسیکه محروم گردانید و شک از آن شب پس تحقیق محروم گردانید و
 شد از خیر همه خیر و لایحرم خیرها الا کل محروم و محروم گردانید و نمیشود از خیر این شب مگر هر کسیکه محروم است از سعادت
 و موسوم است بسمت حرمان و مسجل است بدان این عبارت ناظر بر معنی اخیر است که در حدیث ابی هریره گفتیم و رواه
 ابن ماجه و عن سلمان العارمی قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی اخر یوم من شعبان و گفت سلمان فارسی
 خطبه خواند ما را آنحضرت در پسین روز از ماه شعبان و فقال و پس گفت یا ایها الناس قد اظلمکم شوعظایم و ای مردمان
 بتحقیق اشراف کرد و راهی انداخت شمارا ماهی بزرگ شهر مبارک و ماهی است که برکت کرده است و روزی و شهر فی
 لیلۃ خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة و کرد انید و است خدا ای تعالی روزه ماه رمضان را فرض و قیام لیلۃ تطوعا

و کرد انبیه است نماز کردن راد رشب و ی نفل و منعه * من تقرب فیه بخصلة من الخیر * کسیکه نزد یکی جویند و رگاه
حق در وی بخیر و عملی از نیکی یعنی نفل * کان کمن اذ فی فریضة فیما سواه * باشد همچو کسیکه بکزار و قرض وادرمای که جز
و مضان است * و من اذ فی فریضة فیه کان کمن اذ فی سبعین فریضة فیما سواه * و کسیکه ادا کند فریضة راد روی باشد همچو کسیکه
بکزار و هفتاد فریضة راد روی که جز رمضان است * و هو شهر الصبر * و ماه رمضان ماهیست که در وی صبر است از شهوات
نفس * و الصبر ثواب به الجنة * و صبر کردن ثواب وی بهشت است * و شهر المواساة * و ماه رمضان ماهیست که در وی غمخوار کی
فقرا و کمرنگان باید کرد مواسات با مال و تن با کسی غمخوار کی کردن * و شهر یزاد فیه رزق المؤمن * و ماهی است که زیاده
گرفته می شود در وی رزق مسلمان و برکت داده می شود در وی و نیز بتو هیچ طعام و مواسات که در وی امر کرده اند لابد
هیب و سخت رزق فقرا و محتاجان خواهد شد * من فطر فیه صایما کان له مغفرة لذنوبه * کسی که روزه کشایند روزه داری را
باشد سبب آمرزیدن موکنا هان او را * و عتیق رقبة من النار * و هیب آزادی ذات و عا از آتش * و کان له مثل اجرة
من غیران ینقص من اجرة شیء * و باشد مراد را مانند مزد آن روزه داری آنکه کم شود از مزد وی چیزی * قلنا *
گفتیم ما * یا رسول الله لیس کلنا نجل ما نطرب به السائم * نیست همه ما باین صفت که بیایم چیزی را که روزه بکشایانیم روزه
دار را و نجل در اکثر نفع بنون است و در بعضی بیا است و این بحسب قاعدۀ عربیت ظاهر تر است چنانکه در موضع خود
مقرر شده است * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یعطی الله هذا الثواب من فطر صائم ما طین
منه فیه لیس کلنا نجل ما نطرب به السائم * و روزه کشایند روزه داری را بد می از شیر آمیخته با آب و من بق
شیر آمیخته با آب عادت عرب است که شیر را با آب آمیخته میخورانند * و تمره * یا روزه کشایند بیک خرما * و شربة
من ماء * یا بد می از آب * و من اشبع صائم لستاقه الله تعالی من حوضی شربة لا یظلم بعد الا بد * و کسیکه میر کرد اند
روزه داری را بنوشانند او را خدا تعالی از حوض من که خوض کوثر است نوشید نی از آب که تشنه نگردد و بعد از وی مرکز
حتی یدخل الجنة * تا آنکه در آید بهشت را و چون در آید بهشت را همه نعمتها آنجا حاصل است * و هو شهر اوله رحمة *
و ماه رمضان اول وی هیب افاضت رحمت است از جناب حق که بدان مستعد و قابل ظهور انوار و اهرار گشته از ظلمات
کنا هان و کثافت معصیت می بر آید * و او هظه مغفرة * و میان وی هیب مغفرت و آمرزش کنا هان است * و آخره
عتیق من النار * و آخر ماه رمضان آزاد شد نی است از آتش دوزخ چون طاعات میسر شد و معاصی مغفور گردید از آتش
دوزخ آزاد شد و متهی و معتدل و خول جنت گردید * و من خفف عن مملوکه فیه * و کسیکه تخفیف کند از داه و غلام خود
که روزه دارند و تکلیف و مشقت نکنند * غفر الله له و اعفته من النار * بیا مرز و دخل ای تعالی مراد را آزاد کرد اند او را از
آتش دوزخ * و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل شهر رمضان اطلق کل اسیر * بود آنحضرت
چون می در آمد ماه رمضان رها میکرد هر بنده را * و اعطی کل سائل * و میل ادهر خواهنده را شاید که در اینجا کمی کوید
که چگونه روا باشد رها کردن مرا سیر و شاید که درین میان کمی باشد که بروی حق باشد مرکمی را جوابش آنست که بگویم
اهیران آنحضرت نبود دل مکرر آن که اسیر کرده میشدند در غزوات و آنحضرت مخیر بود بعد از اسیر ساختن میان منت
نهادن در رها کردن و میان فدیہ گرفتن و بنده ساختن نزد اکثر ائمه و متبعین است قتل یا استرقاق نزد حنفیه و نبود میان
ایشان که کمی بروی حقوق الناس از دیون و امثال آن باشد و اگر باشد شاید که آنحضرت ارضای خصوم کرده رها میکرد
* و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان الجنة تزخرف لرمضان * فرمود آنحضرت که بهشت آراسته میشود
برای رمضان * من راس الحول الی حول قابل * از سر مال تا مال آینه زخرف یضم زای و از روهرا آنچه آراسته
و آبدار باشد مزخرف آراسته زخارف دنیا آرایشهای وی * قال فاذا کان اول یوم من رمضان * پس چون میباش نخست
روز از رمضان * هبت ریح تحت العرش من ورق الجنة علی الحور العین * میوزد بادی زیر عرش از برکهای بهشت بر زنان

حیدر پور مت می اندام تحت جلدی و هیاهی چشم در از مزگان کساد چشم جو رجیع جو راء و عین جمیع عینا * نقل
 یارب اجعل لنا من عبادک ازواجاً تقرب بهم اعمتنا * پس میگویند آن زنان به شهادت پروردگار ما بگردان عار از این بدن کان
 بقدر شوهران که خنک کرد و در قرار گیرد بایشان چشمهای ما * و تقرب اعمین بنا * و خنک کرد و در قرار گیرد چشمهای ایشان
 بما تقرب بفتح قاف و کسر آن یا از قریض قاف بمعنی پرودت و چشم بفتح لامیه محبوب مرد کرد و ولایت گیرد و گرمی و سرور زن
 وی در دیدن اعدا بود یا از قریض قاف بمعنی قرار و چشم بنظر بر محبوب قرار گیرد و ساکن گردد و چپ و راست ننکورد و در
 حدیث واقع شده است که جعلت قرعة عینی فی الصلوة و اراد ان قرعة العین گفتن نیز از پنجاست * رواه ابی یحیی الاخاض
 الثلاثة فی شعب الایمان * و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یغفر لامته فی آخر لیلته من رمضان * روایت
 است از ابی هريرة که آنحضرت گفت آمرزید که میشود مرا مت اوراد را فرشی از رمضان و در بعضی روایات لامتی * روایت
 یقتیل صحابه * یا رسول الله ما فی لیلته القدر * یا آن شب که آمرزید که میشود امت از شب قدر است که نخستین کنهها و
 سلا مت از آفات از خواص و لوازم اوست * قال لا * گفت آنحضرت آن شب شب قدر نیست * و لکن العامل انما یو فی آخره
 ان اقصی عمله ولیکن کارکننده تمام داده نمیشود مزد او مگر وقتی که تمام کند عمل خود را و آن در آخر شب اخیر میباشد
 یعنی این مغفرت از جهت فراغ از این عمل است نه از جهت شب قدر * رواه احمد * باب رؤیة الهلال * هلال
 نام غرة قمر است و بعضی گفته اند تا دوشب و بعضی گفته اند تا سه شب و هفت شب نیز گفته و گفته اند در شب آخر ماه بیست
 و ششم و بیست و هفتم و در جزاین شبها قمر است که این القاموس مراد از پنجاست معنی اول است که دیده میشود در شب نخست
 از رمضان یا از شوال که واجب است در چهار روزی منوم یا انتظار * الفصل الاول * عن ابن عمر قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصوموا حتی تروا الهلال * ورویه اند ازین تا آنکه به بیند هلال را * و لا تظنوا حتی تروا *
 و انظار نکنید برای عید تا آنکه به بیند آنرا * فان غم علیکم فاقلد رواله * پس اگر پوشید شود ما بپوشما بجماع یعنی بپوش
 پس آنرا که بپوشید ما را یعنی بشمارید روزهای او را یعنی روز و تمام کنید و کامل گردانید این عدد را در ماهی که پوشید
 شد است بپوشما در مواعید لب لینه گفته است که این صد شب مارم صد شب مالک را بی جنبه و وجه و رسل و خلف است و بعضی
 گفته اند که مراد نقل بر منازل قمر و ضبط حساب نجوم است نادانسته شود که این ماه می روز است یا نیست و نه و این قول
 غیر محتمل است زیرا که قول منجمین نامقبول و نامعتبر است در شرع و اعتماد بر آن فتوا کرد و آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم و اصحاب و اتباع رضی الله عنهم و خلف و رجة الله عنهم بد آن عمل ننموده اند و اختیار نکرده اند و عادت عرب
 نیز بد این واقع نشد چنانکه در حدیث آئینده بیاید نحن امة امة لا نکتب ولا نحسب الخ * و فی روایة قال الشیخ و تسع و
 مشرون لیلته * و در روایتی آمده که ماه بیست و نه شب میباشد * فلا تصوموا حتی تروا * پس روزی که اندازید تا آنکه
 به بیند ماه را * فان غم علیکم فاکملوا الی ثلثین * پس اگر پوشید شود ما بپوشما پس تمام گردانید شمارش روز را این
 روایت صحیح است در آن که مراد شمارش روز است نه رعایت حساب نجوم و منازل * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم انما امة امة لا نکتب ولا نحسب * فرمود ما یعنی عرب گرد می ایم که حساب و کتاب را نمیکانیم * الشهر مکمل
 و مکمل او مکمل * ماه هم چنین است و هم چنین و هم چنین سه بار هر همة انکشت هر دو دست نمود * و عقد الایهام فی الثلاثة * و بست
 تر انکشت را در بار هیم بر ای تعین عدد بیست و نه * ثم قال * یستر کفتم آنحضرت صلعم * الشهر مکمل او مکمل او مکمل *
 بی آنکه ترا نکشما را عقد کند * یعنی تمام الثلثین * در حالی که می خواهد آنحضرت تمام عدد می را * یعنی مره تسع و
 عشرین و مره ثلثین * یعنی یکبار ماه بیست و نه روز می باشد بار دیگر می روز * متفق علیه * و عن ابی بکر * بفتح موحدة و سکون
 کلف مثابة در آخر حدیثی مشهور است از اخبار اصحاب پخته بر صلی الله علیه وسلم نام وی نفع است یضم نون و فتح فا خود را

از بالای قلعه روز طایف از چرخ چاه نزد آنحضرت انداخت پس گنیت او ابو بکره شد و بکره بفتح با و سکون کاف چرخ چاه
 * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم شهر اعياد لا ينقضان * و ماه عيد اند که کم نمی شوند یعنی در حکم شریعت و ثواب
 آخرت اگر چه در عدد کم شوند و بیست و نه آید آن دو ماه کد آمدن * رمضان و ذوالحججه * متفق علیه * وعن ابي هريرة قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينقل من احدكم رمضان يصوم يوم او يومين * باید که پیشی نکنند یکی از شما رمضان را
 «بروزة يك روزیاد و روز * الا ان يكون رجلا كان يصوم صوما * مکر آنکه باشد مردی که روزه می داشت روزه را یعنی
 عادت وی بود که در روزی معین مثل در شنبه یا پنجشنبه مثلاً روزه می داشت اتفاقاً پیش از رمضان آن روز واقع شد
 * فليصم ذلك اليوم * پس باید که روزه دارد در آن روز و بعضی گفته اند که این نهی مخصوص است بضعفای آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم جمع کرده است میان صوم شعبان و رمضان * متفق علیه * الفصل الثاني * عن ابي هريرة قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم اذا انتصف شعبان فلا تصوموا * چون بنیمه و هیله ماه شعبان پس روزه نندارید این نیز در حق کسی است
 که قوت نندارد بر پیایی داشتن روزه ها * رواه ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * وعنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم احصوا هلال شعبان لرمضان * شمار کنید ماه نو شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان قاعدتاً ایام وی
 مشخص بودند و معلوم گردد که بیست و نه یا سی است * رواه الترمذی * وعن ام سلمة رضي الله عنها قالت ما رأيت النبي صلى الله
 عليه وسلم يصوم شهرين متتابعين الا شعبان و رمضان * گفت ام سلمه ندیدم من آنحضرت را که روزه می داشت دو ماه
 پیایی * رواه ابوداود و الترمذی و ابن ماجه * وعن عمار بن ياسر قال من صام اليوم الذي
 يشك فيه نفل عصى ابا القاسم * کسی که روزه دارد و روزی را که شک کرده میشود پس بتحقیق پیغمبر ما نمی گوید ابوالقاسم را
 یعنی محمد رسول الله و ابوالقاسم گنیت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم * رواه ابوداود و الترمذی و ابن ماجه
 و الدارمی * بدانکه یوم الشك عبارت است از روزی که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد
 پیشینده شدن هلال در ایام غیر آن در شب روز بیست و نهم و علمای اختلاف است در روزه آن مختار نزد امام ابوحنیفه
 و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شنبه روزه نندارند و مکرر است روزه داشتن در آن و اگر دارند به نیت نفل
 دارند و ثانی الحال اگر این روزه از رمضان ثابت شود و روزه هم از رمضان واقع خواهد شد و مستحب است نزد ما هر کسی را
 که موافق افتد روزی را که عادت دارد روزه داشتن در آن و روز و مرخص را و غیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نهار
 و امام احمد و جماعتی از علمای کوفه اند که اگر در آسمان علتی باشد بوم شك نیست و صاحب کرده میشود روزه وی از رمضان
 تا این صوم و بسیاری از صحابه چون میگردشت از شعبان بیست و نه روز طلب میکردند هلال را اگر میگردیدند آن را یا می شنیدند
 خبر آنرا روزه می داشتند و الا مطلع اگر صاف و بی علت بودی افطار می نمودند و اگر علت بودی روزه می داشتند و حمل
 کرده اند این را بر صوم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بد آن روزه به نیت رمضان می دارند و الله اعلم
 * وعن ابن عباس قال جاء اعرابي الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني رايت الهلال يعني هلال رمضان * آمد اعرابی
 نزد آنحضرت و گفت بد رستیکه من دیدم ام هلال یعنی هلال رمضان را * فقال اتشهد ان لا اله الا الله * پس گفت آنحضرت ایا گواهی
 میدهی بوحدا نیت حق * قال نعم * گفت اعرابی اری گواهی میدهم * قال اتشهد ان محمد ارسل الله * گفت آنحضرت
 ایا گواهی میدهی که محمد فرستاده شد * قلت اهاهت * قال نعم * گفت اری گواهی میدهم * قال يا بلال اذن في الناس ان
 يصوموا * گفت آنحضرت ای بلال ندان کن در مردم و اعلام کن ایشانرا که روزه دارند * رواه ابوداود و الترمذی و النسائی
 و ابن ماجه و الدارمی * و درین حدیث دلیل است بر آنکه یکمرد مستورا الحال یعنی آنکه فسق و معلوم نباشد مقبول است خبر وی
 در ماه رمضان و شرط نیست لفظ شهادت و تفصیل مذاهب آنست که مذاهب حنفیه و صحیح از مذاهب شافعی و مشهور از مذاهب
 احمد آنست که ثابت میشود هلال رمضان بشهر و احادیثی عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این مورد یعنی آنست که متعاقب

اکلة السدر * فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن محررات زیرا که خدا تعالی مباح کرد انید ما را چیزی که
 حرام کرد انید برایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان شکر کند اری این نعت اصف واکله بفتح همزه و بهکون کاف یکبار خوردن
 و بضم همزه بمعنی لقمه و این موافق روایع محروست بفتح هین و لیکن روایت اینجا بفتح همزه است * رواه مسلم * وعن
 سهل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر * روایت است از سهل بن سعد الساعدي
 که از مشاهیر صحابه را آخر کجی است که مردم روزه از اصحاب گفت گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم همیشه اند مردم
 هلا پس بخیر ما دام که شبانی کنند و رکشادین روزه * متفق علیه * و این نیز بجهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر میکنند
 در افطار تا اشتهاک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شد که آنرا واجب میدانند و لیکن باید که
 تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و تمیق بدن و احتیاط در انداختن استعجال با تردد یا ظن چنانکه بعضی از ارباب تکلف
 در تمنن میکنند و توربشتی گفته است که اگر قصد در تاخیر تا بد نفس و دفع سرکشی و توسنی کردن نفس یا مواصت
 هشائین بنو اقل باشد بی اعتقاد و جواب زیان ندارد و مویک این تاویل است حدیث صحیح که روایت کرده است آنرا
 ابو سعید از حضرت پیغمبر صلى الله عليه وسلم که فرمود وصال نکنید و مرکب ام از شما که خواص وصال کند کوه وصال کند
 تا محرو تاخیر افطار بنظر بیاساست نفس و قطع شهوات امری است که کرده اند آنرا بخیار ما را باینین و ارباب احوال
 و معاملات اعدا الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه * وعن عمرو بنی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قبل
 للیل من مهمنا * چون پیش آید تاریکی شب از اینجا یعنی از جانب مشرق * واد بر النهار من مهمنا * و پس رود روز از اینجا
 یعنی از جانب مغرب * و غربت الشمس * و فرود رود آفتاب و این اقبال و ادبار نیز بمسب غروب آفتاب خواهد بود
 و ذکر این برای تاکید و تقریر دخول لیل است * نقلاً عن انظر الصائم * پس بتحقیق روزه کشاد روزه دار یعنی در آمد وقت
 افطار و رمی باید که افطار کند * متفق علیه * و عن ابی هریره قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الوصال فی الصوم *
 نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن در روز یا زیاده بی اکل و شراب در میان آن * فقال له رجل * پس
 گفت مرا آنحضرت را مردی از اصحاب * انک تراصل * بد و حتی که تو وصال میکنی * یا رسول الله * پس مرا چرا منع میکنی
 از آن و حال آنکه تو میخوانی ما را دایم باتباع خود * قال * گفت آنحضرت * وایکم مثلی * و کلام یکی از شما مانند منست
 * انی ایت یطعمنی ربی ویسقینی * بد و حتی که من شب میکنم در حالی که طعام میدم مرا آنکه پرورنده و تربیت کننده
 من است و آب میدرد مرا * متفق علیه * بد آنکه علما را درین طعام و شراب چند قول است یکی آنکه طعام و شراب محسوس
 بود که برای آنحضرت مرشپ از نزد پروردگار می آمد و می خورد و می نوشید و این کرامتی بود از خدا تعالی مخصوص
 پوی صلى الله عليه وسلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه خود روزانه نیز فرض کنند چنانکه در روایت
 دیگر آمده است اظلل عند ربی یطعمنی ویسقینی روزه میکنم نزد پروردگار خود طعام و شراب میدم مرا چه آنچه موجب افطار
 است شرعاً طعام و شراب معتاد است اما آنچه بطریق خرق عادت از بهشت و از پیش پروردگار آمده باشد مبطل صوم
 نبود و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوت است که لازم او است پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت
 اکل و شراب میبخشد و چیزی که قائم مقام طعام و شراب میگرداند فاضله میکند و بد آن قوت بر طاعت و عبادت می یا بهم و یا مراد
 طعام و شراب صیری و میرایی است که بی طعام و شراب آنحضرت را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این
 غیر معنی قوت است چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت با وجود کرسکی و تشنگی نیز بخشش و درین معنی قوت در ضمن
 میری و میرایی است و گفته اند معنی اول را چه قوت است چه میری و میرایی منافی حال صائم است و مقصود از صوم وصال
 است چه روح این عمل کرسکی است و تشنگی و نیز حال آنحضرت در اکثر جوع بود چنانکه سنک بر شکم مبارک می بخت
 کدانی فتح الباری و مختار است که مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم و نه قوت و نه شبع است بلکه غذای روحانی بود

که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه و سلم وارد میگشت حاصل میشد که بدان از
 غذای جسمانی و لوازم آن مستغنی میشد و این در مبتدیان میجاری و مسرتهای حسی مجرب است چه جای محبت حقیقی و
 معرفت معنوی که مرآت حضرت را بود **تنبیه** اختلاف است علما را در صوم وصال موقوف بر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که
 جائز است یا حرام است یا مکروه طایفه کویند که جائز است مرکب از آنکه قادر است بر آن و نهی از برای رحمت و شفقت و
 تشبیه بود چنانکه تصریح در حدیث عائشه آمده است و از بعضی صحابه مثل عبد الله بن زبیر و فوره و تابعین مثل عبد الله بن
 ابی معمر و همام بن عبد الله بن الزبیر و از ابراهیم تیمی منقول است و اکثر بر آنند که جائز نیست و امام ابوحنیفه و امام مالک
 و امام شافعی تنصیب کرده اند بر کراهت و اختلاف کرده اند که کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و
 امام احمد گفته که جائز است تا در این در حقیقت تاخیر افطار است نه وصال و جهه و بر آنند که آن از خصائص حضرت
 نبوت است و ظاهر حدیث بر معین است و از اهل سادک آنها که مولع اند بر ریاضت نفس و کد اختن و افطار میکنند بکف
 ابی تا از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم **الفصل الثاني** من حفصة رضي الله عنها قالت قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من لم یجمع الصیام قبل الفجر فلا صیام له **کسیکه نیت نکند و تصمیم عزم ننماید روزه را پیش از فجر پس
 نیست روزه را و را جمع بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجتماع بمعنی درستی عزم و ثابت عزم بودن بر کاری** **رواه الترمذی**
 و ابوداؤد و النسائی و الدارمی و قال ابوداؤد وقفه علی حفصة **و گفته است ابوداؤد که موقوف کرد انیده است این حدیث
 را بر حفصة** **معمر** **بفتح میم و عین مهمله در میان آنها که از اتباع تابعین است و ثوری و ابن عیینة و عبد الرزاق از و غیره و ابی یحیی**
دارند **و الزبیدی** **بضم زای و فتح موحد و سکون تحتانیه منسوب بزید نام از منبه بن صعب است از یاران زمیری است و
 ده سال باره بوده و معاص حدیث از وی نموده** **و ابن عیینة** **نیز از اتباع است و مشهور است** **و یونس الایلی** **بفتح همزه و
 سکون تحتیه منسوب بایله شهر مشهور از شام نام بد روی یزید است** **کلهم عن الزمیری** **همه ایشان معمر و زبیدی و سفیان
 و ابن عیینة و یونس روایت میکنند از زمیری و موقوف میل از این حدیث را بر حفصة و معنی حدیث موقوف در مقلده معلوم
 شد که قول صحابی باشد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفع نکرده باشد و گفته اند که این حدیث صحیح است پنج کس از اصحاب
 کتب سنده جزئیاری روایت کرده اند و از قطنی نیز روایت کرده و گفته که رجال اسنادی همه ثقات اند و ظاهر این حدیث
 آنست که روزه بی نیت از شب درست نباشد فرض باشد چنانکه روزه رمضان و قضاوند روکفارت یا نفل و لیکن مذاهب
 در اینجا مختلف است مذاهب مالک معین است که نیت از شب برای روزه شرط است هر روزه که باشد نظر بعموم این حدیث
 و شافعی و احمد نیز بدین قایل اند در غیر نفل اما نفل جائز است به نیت قبل الزوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذاهب
 ما آن است که روزه ماه رمضان و نفل و نذر معین جائز است به نیت از نصف نهار شرعی که قبل الزوال است و برای روزه
 قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و دلائل هر یک مذکور است در شرح فتنه **و عن ابی هریره قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اذا سمع النداء احلکم و الا لاء فی یله** **چون بشنود بآنکه نماز را یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست
 او است که میخورد آب بخورد** **فلا یضعه حتی یقضی حاجته منه** **پس باید که ننهد آوند را تا آنکه بر آرد حاجت خود را از وی
 یعنی بنوشد آب را احتمال دارد که مراد از آن مغرب باشد پس درین تأکید است برای تعجیل افطار را اگر چه ترک اکل
 و شرب نزد اذان مسنونست با اذان صبح بود یعنی مد ابرازان نیمه نظر بر حقیقت صبح کند اگر بیقین طلوع کرده است بخورد
 و در شک تیزی نباید اگر در غالب ظن شب است بخورد و الا نشورد و گفته اند که مراد از آن بلال است که بشب میگفت چنانکه
 در باب اذان گذشت و قیل بودن انا و دودست اتفاقی است **رواه ابوداؤد** **و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
 سلم قال الله تعالی** **و هم از ابی هریره است که گفت آنحضرت که گفت خدا می تعالی** **احب عبادی الی اعجلهم فطرا** **در سبب داشته ترین بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روزه کشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکر کناری******

ترخیص و اعتنا نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی گفته اند که مراد مسلمانان اند زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند در ان
 * رواه الترمذی * وعن سلمان بن عامر * صحابیه و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است و این خطا است یا از
 کتاب یا از مولف کتاب کذا قالوا * قال قال رسول الله صلی علیه وسلم اذا افطرا احدکم فلیفطر علی تمر * چون خواهد که افطار
 کنند یکی از شما پس باید که افطار کنند بر خرما * فانه بركة * پس بد رستی که خرما یا افطار بخور ما حبیب برکت و زیادتی ثواب
 است * فان لم یجد فلیفطر علی ماء * پس اگر نیا بد تمر را پس باید که افطار کنند بر آب * فانه طهور * پس بد رستیکه آب پاک
 کنند است یا افطار بر آب پاک کنند است معده را از آلائش و صاف کنند است و موجب اشتها است و بعضی از علما گفته اند که معده
 چون خالی باشد و طلب طعام و اشتها پیدا شود قبول می کند طعام را با قبال تمام و چون باشد نخست چیزی که برسد بوی شیرین
 منتفع گردد بدین بوی غایت انتفاع خصوصاً قوت با صوره که انتفاع و بی از حلاوت بیشتر و قوی تر است و چون خلوت اهل حجاز
 تمر است و مجبور است طبیعت ایشان بران و تربیت یافته است بدین انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و ما آب چون جگر و بروزه
 خشکی حاصل میشود پس چون تر شود انتفاع و بی بغل کامل تر گردد و لیهن الاولی بحال تشنه و کرسنه آنست که اندک آبی شرب کند
 پس از آن طعام بخورد * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و الدارمی و لم یکن کر فانه بركة غیر الترمذی *
 و ذکر کرده است لفظاً فانه بركة راجع ترمذی * و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر قبل ان یصلی علی رطبات *
 بود آنحضرت که افطار میکرد پیش از آنکه نماز کند ارد بر چند خرما می خورد * فان لم یکن رطبات فتمیرات * پس اگر نیمیود خرما می
 خورد پس افطار میکرد بچند خرما می خشک و در بعضی روایات سه رطب سه تمر واقع شده * فان لم یکن تمیرات حصی حسوات
 من ماء * پس اگر نمی بود خرما می خشک هم می نوشید چند کف آب * رواه الترمذی و ابوداؤد و قال الترمذی من هذا حدیث
 حین غریب * و عن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فطر صائماً ارجه غازی یا فله مثل اجرة * و رایع
 است از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است گفت که آنحضرت کسیکه روزه کشاید ندر روزه در یو یا سزد و هدامان
 غزا کنند و را پس مرا و را است مانند اجر و بی جهت اعانت بر خیر و شریک شدن در آن * رواه البیهقی فی شعب الایمان
 و محیی السنه فی شرح المنة و قال صحیح * و گفته است اسف محیی المنة که این حدیث صحیح است و ترمذی و نسائی و ابی
 و ابن خزیمه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند * و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله
 علیه وسلم اذا افطرا قال * ابن عمر روایت میکنند که بود آنحضرت وقتی که افطار میکرد می گفت * ذاب الظم و ابتلع
 العروق و تبعت الاجران شاء الله تعالی * رفت تشنگی و تر شد رگهای رثا بعد شد اجور ثواب اگر خوراسته است خدا لظماء هموز
 است ممدود و مقصور یعنی تشنگی یا تشنگی سخت * رواه ابوداؤد * و عن معاذ بن زمره * بضم زاء و سکون ما از ثقات
 ثابتن است * قال ابن النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا افطرا قال * بود آنحضرت چون افطار میکرد می گفت
 * اللهم لك صمت * خداوند اندر ای رضای تو روزه داشته ام * و ملی رزقك اخطرت و بر روزی تو که رسانیدی کشادم
 روزه را * رواه ابوداؤد مرسل * الفصل الثالث * عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم لا یزال الدین ظمراً ما عجل الناس العطر * همیشه است دین غالب ما دامیکه شتابی کنند مردم افطار را * لان اليهود
 و انصار یؤخرون * زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند در افطار پس در خلاف ایشان و مدیم بنای عمل ایشان غلبه
 و شوکت است در دین و در دین کلام اشارت است که قوام دین و غلبه آن در مخالفت اعدای دین است * رواه ابوداؤد
 و ابن ماجه * و عن ابی عطیة * رضی الله عنه تا بعی است از اقران معروق * قال * گفت * و حلت انا و مسروق طی عائشة *
 در آمدن من و مسروق بر عائشة * فقلنا * پس گفتیم ما * یا ام المؤمنین رجلاً من اصحاب محمد * و در مورد این زیاران محمد
 صلی الله علیه وسلم * احد ما یعجل الافطار و یعجل الصلوة * یکی از آن دو مرد شتابی میکند در روزه کشاد و شتابی
 میکند در نماز گزاردن یعنی نماز مغرب * و الاخر یؤخر الافطار و یؤخر الصلوة * و دیگر از آن دو مرد تاخیر میکند افطار را و تاخیر

میکنند نماز را تا آنکه گفت عایشه رضی الله عنہا یعیل الانظار و یعیل الصلوة * کبرام یکی از آن و مورد تعجیل میکند و از انظار
و تعجیل میکند نماز را تا آنکه گفتیم ما آن مرد که تعجیل میکند عبد الله بن مسعود است رضی الله عنه
گفت قلت فکذا اصنع و رسول الله صلى الله علیه و سلم هم چنین کرد است پیغمبر خدا صلى الله علیه و سلم و الاخر ابو موسی رضی الله عنه و مرد دیگر
که تاخیر میکند ابو موسی اشعر بن سنان رضی الله عنه پس ابن مسعود عمل بعزیمت میکرد و ابو موسی برخاست و ابن مسعود
اعلم و افقه است در احکام و اقدم است در اتباع اسلام و ابو موسی نیز از کبار صحابه است و او نیز تند ی یا عد ری خواهد بود
و شاید کاه کامی میکرد با شد رضی الله عنه و اعلم رضی الله عنه و رواه مسلم رضی الله عنه و عن العرباض بن ساریه رضی الله عنه صحابیهست از اهل صفه و از آن کویندگان که
نازل شد در ایشان و لا ملی الدین اذا ما اتوکلتهم الایة رضی الله عنه قال دعانی رسول الله صلى الله علیه و سلم گفت خواند مرا پیغمبر خدا صلى الله علیه و سلم
علیه و سلم الی المنصور فی رمضان رضی الله عنه بطعام سجد در رمضان اینچنانچه و بفتح سین است زیرا که خواندن بطعام میگویند
فان فی المنصور بركة رضی الله عنه رواه ابوداؤد و النسائی رضی الله عنه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم نعم سحر
المؤمن التمر رضی الله عنه نیکو طعام سحر مسلمان خرم است یکی خود سحر مطلقا برکت است و ترمز یاد برکت است و چون در انظار
بوی نیز برکت است تسبیح بوی موجب برکت اول و آخر خواهد بود رضی الله عنه و رواه ابوداؤد رضی الله عنه * باب تنزیه
الصوم رضی الله عنه یعنی در اشتهار روز از آنچه فایده گرداند او را یا میکروه بود در وی و تنزه یعنی بعد است و تنزیه بلای تعالی
تبعید است از آنچه روا نیست بروی از نقائص و عیوب و در حدیث آمده است الا یمان تنزه یعنی در اشتهار از معاصی
و در حدیثی دیگر آمده است الحیاة نزهة یعنی جایزه یعنی است از ربا و جایزه نام دینی است بد مشق

العصر رضی الله عنه من ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم من لم یلع قول الزور رضی الله عنه روزه داری که
ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق زور بر باطل و بهتان نیز آید و زور قسمی از قول است و مراد اینچنانچه مل قول و فعل است
تا صبح افتد قول ری رضی الله عنه و العمل به رضی الله عنه و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل رضی الله عنه فلیس لله حاجة فی ان یلع طعامه و شرابه رضی الله عنه
پس نیست مراد را حاجتی یعنی عنایتی و مبالغاتی در آنکه ترک کند وی خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت
است از عدم قبول معنی مقصود از اینجا ب صوم و شریعت آن همین کورسکی و تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطلاق ناظره
نفسا نیست است تانس از امار کی بر آید و مطمئنه گردد رضی الله عنه رواه البخاری رضی الله عنه مشایخ گفته اند صوم سه قسم است یکی صوم عوام
که عموم رحمت آن همه عالم را است و آن امساک از اکل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمامه اعضا و حواس از
لذات و شهوات مکرره و مکرر بلکه از آنها که در میام نیز از آنچه منافی کسر نفس و رفع ارامت و صوم خاص النیواص
و آن امساک از هر چیزی که مادم حق است و عدم النقا ب بغیر وی و تعلق با امرای وی میباشد رضی الله عنه و عن عائشة رضی الله عنه
عنہا قالت کان رسول الله صلى الله علیه و سلم یقبل و یبایس و هو صائم رضی الله عنه گفت عائشه بود آنحضرت که بوسه میداد و مباشرت
میکرد یعنی بشرة را اندام را به بشرة زنان میوساند رضی الله عنه و کان ابلکم لاریه رضی الله عنه و بود آنحضرت مالکترین شما حاجت خود را
و شهوت خود را در روانی لنفسه و از بفتح همزه و را بمعنی حاجت و روایت مشهور رنزد مثل ثین همین است و گاهی
روایت کرده میشود بکسر همزه و سکون را و این نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقلیر ارادت
عضو مراد عضو مخصوص خواهد بود و تور پشتمی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن حمل او است
بر حاجت متفق علیه رضی الله عنه و ترمذی گفته که درین باب حدیث از عمر بن الخطاب و حفصة و ام سلمه و ابن عباس و انس
و ابی هریره رضی الله عنه از آنکه و حدیث عائشه حدیث حسن صحیح است و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه و
عزیم در بوسه مرصائم را بعضی رخصت کرده اند پیرانه جوان را و مباشرت هشت تراست از آن و بعضی گفته اند که بوسه
نقص اجر میکند نه تقطیر انتهى و من هبت نزد ما آنست که باک نیست بوسه اگر ایهن باشد از جماع یا انزال و مکروه است

اکرایم نباشد زیرا که بوسه دادن مبطر نیست و لیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعنبار کرده شد
 ذات وی و در غیر حالت امن اعتبار کرده شد عاقبت وی و امام محمد در موطا گفته که بازداشتن خود را از ان افضل است
 و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل است در ظاهر و در باطن و مکروه است
 مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در موطا گفته که این عمر نهی میگرد از تقبیل و مباشرت و همراه بن الخطاب نهی
 میگرد از تقبیل و میگوید که نبود از عصمت مرفیع یکی را آنچه بود مر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم * و عنها قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یدرکه الفجر فی رمضان و هو جنب من غیر حلم * گفت عائشه بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در
 رمضان و حال آنکه وی جنب می بود از غیر احتلام * فیغتسل و یصوم * پس غسل می کرد بعد از فجر و روزی می داشت
 * متفق علیه * از ام سلمه نیز مثل این روایت کرده شد است و بود ابو هریره که روایت می کرد از فضل بن عباس که
 فیست روزی مرکبی را که صبح کند بجنابت و چون رسید ابو هریره را حدیث عائشه و ام سلمه رجوع کرد از آن و گفت ایشان
 و اناترا ند از من درین امر این را قصه ایست که ذکر کرده ام آنرا در شرح سفر السعادت و اکثر علما برینند و طبعی از نفعی
 نقل کرده که در روز نفل درست است و لیکن روزی فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آنند که چون
 جنب صبح کند قضا کند آنروزه را و قول اول صحیح تر است بعد از آن بد آنکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته
 من غیر تعلم بر جواز احتلام بر آنحضرت و الا فائده نباشد این قیل و الیکن گفته اند که احتلام بر آنحضرت جایز نیست
 زیرا که احتلام از شیطان است و در مواهب الدنیه از لطفی نقل کرده است که گفت صحیح این است که جایز نیست
 احتلام بر آنحضرت و مراد با احتلام در حدیث روایت از انزال است بی ویدن چیزی در خواب و این از شیطان نیست
 یا آنکه مبنای قیل عدم جواز است یعنی می بود غسل وی صلی الله علیه و سلم از جماع نه از احتلام زیرا که احتلام
 جایز نیست بر وی فافهم * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان النبی صلی الله علیه و سلم احتجم و هو محرم * گفت
 ابن عباس که آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود پس محرم را حجامت است که حجامت
 کند و لیکن بشرط آنکه موی کتف نشود و اگر کند جزای آن بد ملجنه آنکه در باب احرام بیا بد * و احتجم
 و هو صائم * و حجامت کرد آنحضرت و حال آنکه وی صائم بود پس حجامت کردن صوم فاسد نمیدارد و نزد امام
 ابو حنیفه مکروه هم نیست و قضا و کفارت لازم نمیکرد و نزد ائمه ثلثه نیز الا نزد امام احمد که باطل میگرد و صوم حاجم
 و محجم و واجب میگرد بر وی قضا نه کفارت و نزد عطاء باطل میگرد و صوم حاجم و واجب میگرد بر وی کفارت کن ا قال الطیبی
 و کلام در احتتام صائم در حدیث افطار الحاجم و المحجم بیاید * متفق علیه * و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من نسی و هو صائم فاکل او شرب فلیتم صومه * کسیکه فراموش کرد روزی را و حال آنکه وی روزی دار است پس طعام
 نخورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزی خود را که باطل نمیکرد * فانما اطعمه الله و سقا * زیرا که نخوردن یا نیل است
 او را نه نوشیدن او را مگر خدای تعالی * متفق علیه * و این حکم عام است در هر روزی فرض باشد یا نفل نزد صوم مکرمالک که میگوید
 لازم است قضا در روزی رمضان و قیام صومین است و حکایت کرده است امام محمد از امام ابی حنیفه که میگوید اگر نمی بود
 اقوال مردم می گفتم بقضا یعنی اگر نمی بود روایت ائمه ابن حدیث را قائل میشدم بقضا و در حد ایه گفته است که چون
 ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استوار در رکبت * و عنه قال بینما نحن جلوس عند النبی صلی الله
 علیه و سلم از جاء رجل فقال * در اثنای آنکه نشسته ایم مانند آنحضرت ناگاه آمد او را مردی پس گفت آنمرد * یا رسول الله
 هلکت * هلاک شد من یعنی بافتادم در گناه و در روایتی زیاده کورد و هلاک و هلاک کردم یعنی زن خود را با نکلدن
 او را در گناه * قال مالک * گفت آنحضرت چه شده است و چه کرده تو که این را میگوئی * قال * گفت آن مرد * وقعت علی
 امرأتی و انا صائم * افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزی دارم و در روایتی بیای و انا صائم فی نهار رمضان واقع شده

* فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هل تجد رغبة تعقبها * ایای می یابی بتله را که آزاد کنی آنرا
 * قال لا * گفت نمی یابم * قال * گفت آنحضرت * فهل تستطیع ان تصوم شهرین متتابعین * پس آیا میتوانی که روزه
 داری دو ماه پیاپی * قال لا * گفت نمی توانم * قال * گفت آنحضرت * هل تجد طعام متین مسکینا * ایای می یابی طعام شصت
 مسکین که بخورانی ایشانرا * قال لا * گفت نمی یابم * قال * گفت آنحضرت * اجلس بنشین * و مکث لنبی * و درنگ کرد و
 انتظار برد پیغمبر صلی الله علیه و سلم تا چیزی بیاید از طعام ربوی دهد تا کفارت وی شود و مکث بضم کاف و فتح هود و
 و است * فبینما نحن علی ذلك انی النبی * پس در اثناي آنکه ما برین حال بودیم آورده شده پیغمبر را صلی الله علیه و سلم بعرق
 فیه تمر * بز نیلی بافته شده از برگ خرما و عرق بفتح عین و را و بکون نیز آمده * والعرق المکبل الضخم * زنبیل مطبوخ
 که در وی پانزده صاع تابیست صاع کنیت و پانزده صاع شصت حد است * قال این السائل * گفت آنحضرت کجاست آن مرد
 مائل و کیست * قال انا * گفت منم این جاحظ * قال * گفت آنحضرت * خذ هذا فصدق به * بگیر این تمر را پس تصدق
 کن بوی بر فقرا از کفارت خود * فقال الرجل اعلی انقرمتی * پس گفت آنمرد ایاتصدق کنم برفقی و ترا خود * یا رسول الله *
 یعنی من خود فقیر تر از همه ام برفقرا چه تصدق کنم * فوالله ما بین لا بقیها * پس بشد اسوئله که نیست میان دو مسکینان
 حدینه * یزید الخدرتین * محتو اهل به لا بتین حورتین دو حرة و حرة زمین سنک لاخ فروخته و مدینه مطهرة در میان دو مسکین
 لاخ واقع شده * اهل بیت افقر من اهل بیتی * نیست اهل خانه فقیر تر از اهل خانه من * فبیتک النبی * پس خنده کرد
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم حتی بدت اغیا به * تا آنکه پید آمد نابهای آنحضرت و ناب دلان پیشین و در دندنها
 دندان یشک میگویند و آن دندنهاست متصل رباعیات و در روایات بدت نوا جنة نیز آمده و آن دندنهاست در
 فهایمت دهان که آنرا ضرر من العقل و ضرر الحکم میگویند در وقت بلوغ و کمال عقل برآیند و پید آمدن آنها نزد فحش و ممکن
 نیست میگویند که مراد بدان مطلق دندنهاست تحقیق این در موضع خود ذکر کرده شده است * ثم قال اطعمه اهلك *
 پستتر گفت آنحضرت بآنمرد بخور آن تمر را اهل خانه خود را چون دید آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آنمرد در غایت احتیاج
 است فرمود بخور و کفارت در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواهی یافت و فرودن اهل بیت کفایت نمیکند از کفارت اکثر
 سالها برین اند و بعضی بر این رفته اند که این حکم مخصوص بآنمرد است و بعضی گفته اند که منسوخ است و قول قدیم همان است
 که گفته شد و الله اعلم * متفق علیه * الفصل الثاني * عن عائشة رضی الله عنہا ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقبلها وهو
 صائم * روایت میکند عائشة رضی الله عنہا که آنحضرت بوس میگرد از او حال آنکه آنحضرت روزه دار بود * و یبص لسانها *
 و میبوس آنحضرت زبان عائشة را و من میکند و گفته اند مصصه به ملتین مثل مضضه بمعجمه تین لیکن محمله بطرف زبان
 می باشد و معجمه بتمام دهان و شک نیست که این بر تقلید عابدان بود که آب دهان در حلق فرو نرود * رواه ابو داود * و گفته اند
 که سند این حدیث ضعیف است یکی آنرا زوی سید بن دینار الطاحی البصری رد یکر معید بن اوس است و هر دو ضعیف اند
 و الله اعلم * و عن ابی هريرة ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه و سلم عن المباشرة للصائم * ابو هريرة روایت میکند که
 مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت مرصائم را و مراد مباشرت لمس مرد و زن است یک یکر و ملاقات بشرة بشرة در
 غیر فرج * فرخص له * پس رخصت کرد آنحضرت مرا و او مباح کرد انیل * و اتاه آخر فسا له * و آمد آنحضرت و مردی دیگر
 پس سوال کرد از مباشرت * فنهاه * پس نهی کرد او را و منع فرمود * فاذا الذی رخص له شیخ * پس ناگاه آن کسی که
 رخصت کرد مرا و را پیر بود * فاذا الذی نهاه شاب * و آن کسی که نهی کرد او را جوان است پس معلوم شد که پیر را در صحت
 است و جوان را نه و حال بامن و خوف است و در غالب سبب آن پیری و جوان نیست * رواه ابو داود * و عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من ذرعه القی و هو صائم فلیس علیه قضاء * کسی که سبقت کند و غلبه آورد او را قی پس نیست بروی
 قضای یعنی میطل روزه نیست * و من استقاء حمل فلیقض * و کسیکه قی کند بقصی باید که قضا کند که مبطل صوم است اما

کفایت نیست نزد اکثر را این هردو صورت مطلق است و بر این است که قی پزی ذمه باشد یا کمتر از آن و این است منتهی
ایمه ثلثه و اما منتهی نزد اصحاب ما پس امام محمد موافق است ایمه را در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث
و اما ابو یوسف معتدل میگرداند تعدد قی را بملأ الفم پس اگر قلیل باشد قضا نکند چنانچه در حدیث نیست و ذکر نکرد
است در حدیث منتهی امام ابو حنیفه را در بعضی شروح آمده گفته که قول محمد روایتی است از ابی حنیفه گفتیم من و ابی حنیفه
که امام محمد در موطا ص خود گفته است که همین است قول ابی حنیفه * رواه الترمذی و ابوداؤد و این ماجه و ابی حنیفه
و قال الترمذی حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث * و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسم او را مگر
از حدیث * عیسی بن یونس و قال محمد یعنی البخاری لا راه محفوظه * و گفته است محمد یعنی بخاری بخاری نمی برم این حدیث
را که محفوظ است و محفوظ مقابل شاذ است و معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد * و عن معمر بن * بفتح میم و سکون
مهمله * بن طلحه * تابعی ثقة است روایت دارد از عمر بن الخطاب و ابی الدرداء و ثوبان * ان ابی الدرداء حدیثه
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قاء فافطر * روایت میکند که ابوالدرداء حدیث کرد از او که آنحضرت قی کرد پس
افطار کرد * قال فلقيت ثوبان في معبد دمشق * گفت معمر بن ثوبان را در مسجد دمشق * فقلت ان
ابی الدرداء حدیثی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس گفتیم پدر من تیکه ابوالدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر دخل
افطار کرد * قی کرد پس افطار کرد * قال صدق * گفت ثوبان را است حدیث ابوالدرداء * و انما صیبت له وضوءه * و من
و نخته بودم براى آنحضرت آب وضوی او را و ثوبان مولای آنحضرت است صلی الله علیه و سلم * رواه ابوداؤد و الترمذی
و ابی الدرداء * ظاهر این حدیث دلالت دارد که قی ناقض وضوء است و بقرینه حدیث سابق استقاء بمعنی تعدد قی مراد خواهد
بود و راوی تمیز نکرد کذا قالوا و این حدیث لال کرده اند ابو حنیفه و احمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری که
قی ناقض وضوء است و حمل کرد شافعی و آنها که قائل نیستند بنقض قی وضوء بر شستن دهان و روی یا بر استحباب و الله اعلم
* و عن عامر بن ربيعة * صحابیست قدیم الاعلام حاضر شد بدرداء و اما مشاهد را * قال رايت النبي صلی الله علیه
و سلم ما الا حصی يتيموك وهو صائم * گفت دیدم آنحضرت را آنقدر که شمار نمی توانم کود مسواک می کرد و حال آنکه وی
روزه دار بود * رواه الترمذی و ابوداؤد * و این حدیث مطلق است در جواز مسواک کردن روزه دار و علماء را
اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک جائز میدانند خواه مسواک سبز باشد یا قرمز شده یا آب و خواه قبل از زوال بود
یا بعد آن و ابو یوسف گفته مکرره است رطب و مبلول و نزد شافعی مکرره است بعد از زوال زیرا که در روی ازاله خلوف
است و نزد احمد و اسحق مکرره است در آخر نهار پس آنکه مکرره نمیدارد سنت می دارد یا مستحب چنانکه در غیر رمضان
صرح به العلماء * و عن انس قال جاء رجل الى النبي صلی الله علیه و سلم قال اشتکيت عيني * گفت انس آمد مردی نزد
آنحضرت گفت شکایت کردم من خود و چشم خود را یعنی هردو چشم من بدرد آمد می گویند شکایت کرد فلان شکم خود را
و قتی که بدرد آمد شکم یا چشم و گاهی هم چون میگویند شکایت کرد بطن از یعنی درد من شد و بیمار شد و اصل شکایت بمعنی
گله است و این نیز ازین باب است * افاکتل و افاصائم * گفت آن مرد یا پس هر مه کشم در چشم که علاج درد چشم
است و حال آنکه من روزه دارم * قال نعم * گفت آنحضرت آری سرمه بکش یعنی سرمه کشیدن بر روزه زیان نمی کند
اگر می خواهی بکش * رواه الترمذی و قال لیس الهنادی بالقوی * روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته
است نیست اسناد وی قوی * و ابوعاتکه الراوی یضعف * و ابوعاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته می شود
و حکم کرده می شود بضعف وی و نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیث از ابی را فیه نیز آمده است و حدیث انس
اسناد وی قوی نیست و بصحت ترمذی است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی و اختلاف کرده اند
اهل علم در آن پس مکرره داشته اند آنرا بعضی را این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق است و رخصت کرده اند

بعضی را این قول شافعی است انتهى و قول امام ابوحنیفه نیز رخصت است و از امام مالک کراهیت نقل کرده اند و در
جامع الاصول از انس بن مالک بر روایتی دارد آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که سرمه میکرد
و در حدیث دیگر آورده که گفته است رسول الله صلی الله علیه و سلم بایده که پرهیز کند از آن و هرگز و حدیث ضعیف است
و الله اعلم * و من بعض اصحاب انبی صلی الله علیه و سلم قال لقد رايت النبی صلی الله علیه و سلم بالعرج * گفت بتشیق
دیدم آنحضرت را بعرج بفتح عین مهمله و حکون را نام موضع ایست میان مکه و مدینه و بعضی گفته اند موضع است بمدینه
* یصب علی راحه الماء * میریخت آنحضرت بر سر خود آبرو * و هو صائم * و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود * من العطش *
میریخت آب از جهت تشنگی * ارم الحار * یا از جهت گرمی شک را و بست * رواه مالک و ابوداؤد * و عن شداد * بفتح
معجمه و ثعلبی مهمله * بن اوس * بفتح همزة و سکون و انصاری برادر زاده حسان بن ثابت و او را پدر را و را صحبت
است * ان رسول الله * روایت می کند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اتی رجلا بالبقیع * آمد مردی را به بقیع که
مقبوره مدینه مطهره است * و هو تحتیم * و آن مرد حجامت میکرد * و هو آخذ بیدي * و آنحضرت گیرند * بود در سینه
مرا * لثما نبي عشرة غلب من رمضان * وقتی که هجده شب گذشت بود از ترمضان * فقال * پس گفت آنحضرت * باظفر
الحاجم و المحجوم * روزه کشاد حجامت کنند * و حجامت کرده شد * یعنی فاسد شد روزه هردو * رواه ابوداؤد و ابن
ماجه و ابی ارمی قال الشيخ الامام محیی السنه رحمه الله علیه و نقله بعض من رخص فی التجممة * و تاویل کرده است
این حدیث را که ظاهرش در فساد صوم است * حجامت بعضی از کسانی که رخصت کرده اند در حجامت و میگویند که
روزه به حجامت نمیشکند و میگویند بقول خود ای * تعرفوا للافطار * یعنی پیش آمدن افطار و متجوم برای افطار
و نزدیک است که بشکند روزه ایشان * المحجوم للضعف * اما متجوم بجهت ضعف و سستی که عارض میشود مرا و را بجهت
خون کم کردن یعنی نزدیک است که ضعف کند و بجهت آن بشود روزه تاهلاک نشود * و المحجام لانه لا یامن من ان یصل
شیء الی جوفه * و اما حجامت کنند زیرا که وی ایمن نیست از رسیدن چیزی از خون بشکم وی * بمص الملازم * بمکیدن
شیشه های حجامت در عرب باین طریق بدون کم میکنند که بر موضع خون نیشها میزنند و بشاخ یا شیشه که این را متجم کوبند
و کسر میم بر آن موضع نهاده بدان می کنند و می میکنند پس جای آن دارد که خون در دهن در آید و از دهن در روت
شکم رود و ملازم جمع ملزم بکسر میم قاروره حجامت که جمع میکرد در دهن و صفون بدانکه جمهور و علما بر آنند که حجامت
نمیشکند روزه را و مکروه نیست بر صائم را مگر بجهت طریان ضعف و این مذموم امام ابوحنیفه و شافعی است و همین است
مروئی از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و جماعتی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد بن ابی وقاص و عبد الله
ابن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه و رفته اند امام احمد و طائفة از علما مثل عبد الله بن المبارک و ابو زاعبی و اسحاق و ابی
نفور بدانکه حجامت مفطر است صوم حاجم و متجوم را چنانکه ظاهر این حدیث است و واجب است قضا و تشدید
کرد عطا و کفارت را نیز واجب گوید و انید و بقول احمد قائل شده اند بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمة و ابن المنذر و ابن
حبان و نقل کرده زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که حجامت کرد و وی
صائم بود و روایت کرده است نیز که افطار الحاجم و المحجوم و من هیچ کدام از این حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب
کنند صائم حجامت را باشد نزد من محبوب تر و اگر بکنند حجامت نمیکویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد
بود منع میکرد از حجامت و چون بمصر آمد میل کرد بر رخصت و در فتح الباری گفت که برد شافعی که میگفت سعد بن ابی عباس
بچه را حجامت آنحضرت امثل و ارجح است از حیثیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و
قیاس موافق حدیث ابن عباس است زیرا که بجهت بیرون می آید چیزی از دهن و تشنج ریح و در نمی آید چیزی از خارج
بدن و تشنج و نیز حجامت موجب ضعف و کموشهوت است و موافق مصلحت صیام است و جماع هم اگر چه همچنین است ولیکن

ثابت شده است اجتناب از ان بنص و مجمع علیه است و مستوف از صحابه و تابعین و عامه اهل علم علم انظار استیجاب است
و قومی میگویند که حجامت اگر چه مفطر نیست اما مکروه است از جهت طریق ضعیف و خوف هلاک و علمای مذهب احمدی مبالغه
کرده اند در تصحیح حدیث افطار الحاجم و استحجوم و تأیید مذہب خود و نصرت آن بمعقول و منقول و گفته اند که در اوردن
نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب و جمهور تأویل میکنند آنرا که مراد با افطار تعرض برای اوست و وقوع
در آن چنانچه مولف در کتاب بنقل از محیی الحنة بیان کرده است و بعضی میگویند این قول یعنی افطار الحاجم و المستحوم در
شخص معین را بود که با حجامت ارتکاب امری دیگر که مفعول صوم بود میکردند نه از جهت حجامت و آن امر غیبی بود و
احادیث بتفطر اغتیاب صادر شده اند و بعضی میگویند که آنحضرت نزدیک بشام استحجوم کند و این قول فرمود
و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی خوب نکرده اند که حجامت کرده اند و لیکن باک نیست که وقت شام در روزه
است و بعضی میگویند که رخصت بعد از نهي است و نهي منسوخ است و الله اعلم * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من افطروا من رمضان من غیر رخصة ولا مرض * کسی که افطار کند روزی را از رمضان بی رخصت شرعی
یا بچند چیز و پیروی و بیم مرض * لم یقض عنه صوم الکمر که * قضا کنند از روزی روزه تمامه عمر * و ان صامه * اگر چه روزه
دارد تمامه عمر و این حدیث از باب تفکیک و مبالغه است و مراد آنست که فضیلت روزه فرض در آن مرتبه است که بر روزه
مفتن در نتوان یافت اگر چه مدت عمر بود و لا کفارة بر روزه دو ماه کفایت میکند در آن * رواه احمد و الترمذی را بود
و ابن ماجه و الدارمی و البخاری فی ترجمه باب * و روایت کرده آنرا بخاری در ترجمه باب یعنی بطریق حدیث نه آورده
است چنانچه احادیث صحیح بخاریست * و قال الترمذی سمعت عبدی یعنی البخاری * و گفته است ترمذی شنیدم محمد را
یعنی بخاری را * یقول * میگفت بخاری * ابو الطور * بضم میم و فتح طای و کسر و او را مشدده در آخرین مهمله * الراوی *
که از روایت این حدیث است * لا هر ف له غیر هذا الحدیث * نمی شناسم مرا و را جز این حدیث و گفته است بکن نمی برم پند
او را که شنیده باشد آنرا از ابی هریره و ابن خلف قرطبی گفته است که این حدیث ضعیف است احتیاج کرده نمیشود بمثل
و یکنایه فی بعض التواشی * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کم من صائم لیس له من صیامه الا الظلم * بسیار
روزه دار که نیست مرا و را حاصلی از روزه خود مکر نشکنی چنانکه روزه دارد و از دروغ و از غیبت و دیگر مناهی خود
و ابرارند ارد * و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر * و بسا شب شیخ نماز کند از نیست مرا و را حاصلی از قیام خود مکر
بیداری چنانکه نماز در زمین مغصوب کند و ارتکاب مناهی نماید و نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و ادب آن اعتنا
ندارد و ظمأ بفتح تین مملود و مقصر تشنلی یا تشنکی سخت * رواه الدارمی و ذکر حدیث لقیط * و ذکر کرده شده است
حدیث لقیط بفتح لام و کسر قاف * بن صبرة * بفتح صاد مهمله و کسر موحد که در وی ترک مبالغه در اشتیاق است مرصائم
را * فی باب سنن الوضوء * اگر چه در مصابیح انجامد کوراست * الفصل الثالث * عن ابی سعید قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ثلث لا یفطرن الصائم * سه خصلت است که روزه نمی کشایانند مر روزه دار را * الاستیجامة و القی
و الاحتلام * مراد بقی آنست که هبقت کند و غالب آید و بعمل نکند که وی مفطر است چنانکه گذشت * رواه الترمذی و قال
هذا حدیث غیر محفوظ * و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است * و عبد الرحمن بن زید الراوی یضعف
فی الحدیث * و گفته اند که روایت کرده است آنرا دارقطنی و بیهقی و روایت کرده است ابوداؤد و از مردی از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه و سلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابوداؤد را شبه است بصواب و ابو زرعه گفته که اصح است * و عن ثابت
البنانی * بضم موحد و تشفیف نون از کبار تابعین است روایت میکند از انس * قال * گفت * هیل انس ابن مالک * پرسید
شد از انس پسر مالک * گفتیم تگرمون الاستیجامة للصائم علی عهد رسول الله * آیا بودید شما که مکروه پنداشتید حجامت را
در زمان پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قال لا * گفت انس مکروه نمی پنداشتیم حجامت را * الا من اجل الضعف *

بنام عیب بجهت اصل جو از دارند اگر چه يك جانب افضل باشد * رواه مسلم * وعن جابر رضي الله عنه قال كان رسول الله ﷺ كمثل جابر بود پیغمبر خدا ﷺ صلى الله عليه وسلم في سفر * در سفری * نرای زحاما * بکمرزایا پس دید آنحضرت انبوهی مردم را * ورجلا قد ظلل عليه * و دید مردی را که بتحقیق مایه کرده شد * است بروی بشیخه و مانند آن تا از مشقت عطش و حرارت صوم بحال خود آید یا کنایت است از ایستادن مردم بر مراد و گرد بر گرد او * فقال ما هذا * پس پرسید آنحضرت چه بدست این انبوهی و این سایه کردن و عیب آن چیست * قالوا صائم * گفتند اینجا روزه دار هست که بجهت نهایت ضعف افتاده است * فقال * پس گفت آنحضرت * ليس من البر الصيام في السفر * نیست از نیکی روزه داشتن در سفر یعنی باین مرخصی که برسد روزه داشتن نیک نیست و افطار افضل است * متفق علیه * وعن انس رضي الله عنه قال كنا مع رسول الله ﷺ صلى الله عليه وسلم في السفر * بودیم ما با آنحضرت در سفری * فمنا الصائم ومنا المفطر * پس بعضی از ما روزه دار بودند و بعضی از ما افطار کنند * فنزلنا منزلا في يوم حار * پس فرود آمدیم منزلی را در روز گرم * فسقط الصوامون * پس افتادند روزه داران * وقام المفطرون * و بر پا ایستادند افطار کنندگان * فضربوا الابنية * پس زدند خیمه ها را * وسقوا الركاب * و آب دادند شتران را * قال رسول الله ﷺ پس گفت پیغمبر خدا ﷺ صلى الله عليه وسلم وعلم ذمب المفطرون اليوم بالاجر * بردند افطار کنندگان پوز را بر رقبه و آب را درین دلیل است که فطر با قوت افضل است از صوم با عجز کذا قبل گفتند * ضعيف ما معه الله * که در قول وی اليوم ایما است بآن که اغضیبت فطر بجهت خد متکاري مقطران است مرصان را نه ملی الاطلاق ما فهم و در حدیث دلیل است بر آنکه خد مت صالحان افضل از نوافل است ذکره التبع فی العوارف * متفق علیه * وعن ابن عباس قال خرج رسول الله ﷺ صلى الله عليه وسلم من المدينة الى مكة * بیرون آمد آنحضرت از مدینه بمکه یعنی بسال فتح مکه * فعلم * پس روزه داشت در راه * حتی بلغ عسفان * تا آنکه رسید عسفان را بضم عین و عین مهملتین و فانا مع جوعی لیلک و مرحله از مکه در وی چاهما است شیرین آب * ثم دعا بجاء * پستو طلبید آنحضرت آب را * فرفعه الى يده * پس برداشت آب را تا آنها را در دست خود * نیراه الناس * تا به بینند آنرا مزد * فافطر * پس آب خورد و روزه بگشاد * حتی قدم مكة * تا آنکه قدم بیکه * وذلك في رمضان * و این واقعه در رمضان بود مشهور آنست که بر آمدن آنحضرت از مدینه دهم رمضان بود و در آمدن بمکه و فتح آن بستم * وكان ابن عباس يقول * و بود ابن عباس که میگفت * قد صام رسول الله ﷺ بتحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا ﷺ صلى الله عليه وسلم یعنی در سفر یا درین سفر * و افطر * و افطار کرده است یعنی بهر وجه عمل فرموده اند * فمن شاء صام ومن شاء افطر * پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند یعنی مرد و برادر است و بند * متفق علیه * وفي رواية لمسلم عن جابر * و در روایتی بر مسلم را از جابر اینچنین آمده است * انه شرب بعد العصر * که آنحضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر

الفصل الثاني * عن انس بن مالك الكعبي * صحابیهست غیر انس بن مالك مشهور گفته اند که در میان صحابه نیست و در کس اند که نام ایشان انس است از ان میان انس بن مالك این دو کس اند و این انس بن مالك را يك حدیث است در صوم مسافر و حامل و موضع * قال قال رسول الله ﷺ صلى الله عليه وسلم ان الله وضع عن المسافر شطر الصلوة * بد رهنی که خد ای تعالی نهاد * است از مسافر یعنی اشقاط کرده است فرضیه آنرا از ذمه وی نصف نماز را که چهار رکعتی را بد و گانه آورد * والصوم عن المسافر * و نهاد * است وجوب روزه را از ذمه مسافر * وعن الموضع والجلی * و نهاده است روزه را از زن شیر دهنده و از زن باردار و افطار مرمر موضع و حبلی را بر تقلیری است که اگر زیان کند بچه را یا بنفس ایشان را مراد بمرضع دایه است که بکرم عقد اجاره ارضاع بروی لازم شده است اما م بروی ارضاع لازم نیست اگر امتناع آورد جبرش نتوان آورد مگر آنکه پدرش فقیر باشد یا مرضع نیا بد این چنین است مذ هب ما * رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی را بن ماجه * وعن سلمة بن مستقیق * بضم میم و فتح حاء مهمله و تشدید مو حاء مفتوحه در آخر قاف و یکسویان نیز

گفته اند، لیکن محدثان بفتح بامی خوانند صحابیه و حسن بصری از وی روایت می کنند و بمروئی سنن بن سلمه که آن
 دلیران و پهلوانان بود و غزوه چند کرد و نیز صحابیه است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * من كان له حرمه تادی
 الی شیخ * کسی که باشد مراد را مرکی که برهاند او را بمنزل در حالت صبری و آسانی و حمله بفتح حاجیزی که بود داشته
 شود بار و بر وی شتر یا خر یا جز آن یعنی مرکب * فلیصم رمضان حیث ادرکه * پس باید که روزه دارد رمضان را هر جا که
 در باید رمضان او را یاد نماید او را رمضان را ازین حدیث معلوم میشود که بر تعلق بر آسانی و آسانی در سفر روزه باید داشت و امر
 در وی محمول بر ندب و احتیاط و الا افطار جائز است در سفر اگر چه مشقت نبود یا جماع و برین حدیث شش بخت ضعیف بعضی
 رجال است که اسناد کرده اند ذکره الشیخ ابن حجر * رواه ابو داود * الفصل الثالث * عن جابر بن رسول الله
 صلی الله علیه و سلم خرج عام الفتح الی مکه فی رمضان * روایت است از جابر که آنحضرت بیرون آمد در سال فتح بموی
 مکه در رمضان * فصار * پس روزه داشت در راه * حتی بلغ کراع الغمیم * بضم کاف و تشدید ز و فتح غیم معجمه تار هید
 این موضع را که میان مکه و مدینه است نزدیک بعسفان بر سه میل از وی * فصار الناس * پس روزه داشتند مردمان
 * ثم دعا بقدر ح من ماء * پستری طلبیدند که حی از آب * فرغند * پس برداشت قلدح را * حتی نظرا الناس الیه * تا آنکه دیدند
 مردم بموی قلدح * ثم شرب * پستری نوشید آب را * و قیل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام * پس گفته شد مرا آنحضرت را
 بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بر روزه ماندند و افطار نکردند یا این معنی روزه دیگر گفته باشند
 * فقال * پس گفت آنحضرت * اولئك العصاة اولئك العصاة * آنکسانند بی فرمانی کنندگان آنکسانند بی فرمانی کنندگان
 مکرر فرمود از برای تاکید در زجر و تشدید زیرا که مخالفت کردند فعل رسول صلی الله علیه و سلم را و قبول نکردند رخصت
 خدا را عز و جل و وارد شده است که خدا دوست دارد که گزیده شود در رخصتهای وی را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده میشود
 عزیمتهای او نه از آن جهت که زوره داشتن حرام است فدر سفر چنانچه طائفه ظاهریه توهم کرده اند زیرا که در تمام راه
داشت و چون اینجا آمد افطار کرد و قتل بر * رواه مسلم * و عن عبد الرحمن بن عوف * رضي الله عنه * قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم صائم رمضان فی السفر کالمفطر فی السفر * روزه دارند در سفر مانند افطار کنند * است در حضر
 ازین حدیث معلوم میشود متع از صوم در سفر هم چو منع افطار در حضر و این محمول بر قصر و خوف ملامت در صوم و در بعضی
 حواشی مثل کوراست که تشابه و تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است و دیگری تارک عزیمت * رواه ابن ماجه * و عن حمزه بن عمرو
 الا سلمی انه قال * گفت * یا رسول الله انی اجل بی قوه طی الصیام فی السفر * بد رستی که من می یا بهم در خود قوت بر روزه
 داشتن در سفر * فهل علی جناح * پس یا ایست بر من کناه * قال * گفت * می رخصه من الله * این افطار رخصت است از خدا
 عز و جل * فمن اجل بها فحسن * پس کسیکه اخذ کند بر رخصت و عمل کند بد آن بس نیک است نظر بشهو د کرم و تسمیه الهی
 و عجز و ضعف خود چنانچه کشت * ومن احب ان یصوم فلا جناح علیه * و کسیکه دوست دارد که روزه دارد پس نیست
 کناه بر وی درین اشارت است با ولویه افطار * رواه مسلم * باب القضاء * ظاهر آنست که مراد بخضای
 صوم رمضان باشد و اگر مراد از آن عامتر باشد نیز صورت دارد و افطار صوم رمضان را سه حکم است اگر ناسیا باشد نه
 قضا است و نه کفارت و اگر متعمدا باشد بیعت کفارت است و قضا در ابواب سابق حکم آن کشت و اگر بعد باشد چنانچه
 سفر و مرض در آنجا قضا است الفصل الاول * عن عائشة قالت کان یكون علی الصوم عن رمضان *
 گفت عائشه بود شان که می بود روزی از رمضان که بعد رخورد بودم * فما استطیع ان اقضي الا فی شعبان *
 پس نمیتوانستم که قضا کنم مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال * قال * گفت * یحیی بن سعید تعنی الشغل من النبی
 او را بنبی صلی الله علیه و سلم * یعنی منع میکرد عائشه را از فضایی ماههای دیگر مشغولی که صادر میشد از جانب آنحضرت از جهت
 طلب کردن وی صلی الله علیه و سلم استماع از وی رضی الله عنهما یا از جانب عائشه بشتی بودن وی مرا آنحضرت را و آنحضرت

در شعبان در اکثر وی بلکه کل وی روزه میل اشعد و بین میان غائشه فرصت مییافت و روزه قضا میکرد * متفق علیه *
 و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یحل للمواقة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه * وروایت مرزوار که
 روزه دارد و حال آنکه شوهر وی حاضر است مگر بد ستوری شوهر و این شامل احتیاطی صوم را و انظار را بعد از صوم
 و درین هنگام قضا میکند بر مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است باری در قضا صوم نقل بعد از نقض آن پس صحیح باشد
 ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مراد در ترجمه باب قضای صوم است وجود ایام و ما پس موافق باشد بر مذهب
 شافعی و هر که با اوست در عدم وجوب قضای آن فایده * ولا تأذن فی بیته الا باذنه * و اذن نکند زن هیچ یکی را بد
 آمدن در خانه شوهر مگر باذن وی اگر چه محرم باشد * و روایت مسلم * و عن معاذة العدویة انها قالت لعائشة ما بال الحائض
 تقضى الصوم ولا تقضى الصلوة * روایت است از معاذة عدویة که تابعه ثقه است و کنیت او ام الصهباء است که وی گفت
 مر عائشه را که چیست حال حائض که قضا میکند روزه را که در ایام حیض خورده است و قضا نمیکند نماز را با وجود آنکه مرد و
 فرض اند ما قطب شد ادای آن بعد از حیض * قالت عائشة کان یصیبنا ذلک * گفت ما نشسته بود که میر میید ما را آن یعنی
 حیض * فبصر بقرضا الصوم * پس امر کرده میشدیم بقضای صوم * و لا نؤمر بقاء الصلوة * و امر کرده نیستیم بقضای نماز
 یعنی این امر تعبدی است که شارع بدان حکم کرده است علت آن پرسیدن حاجت نیست اگر چه ممکن بود که میگفت در قضای
 نماز حرج و مشقت تمام است باین سبب قضای آن واجب نشد اما عائشه راه گفتگو بر بست شاید که وی میگفت ما را حرج
 نیست و مشقتی و اشارت کرد که در احکام شرع علت طلب کردن حاجت نیست حکم شارع است هر چه فرماید باید کرد
 * و روایت مسلم * و عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات وعليه صوم صام عنه وليه *
 کسیکه بمیرد و بر وی صومی است که قضا نکند آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی * متفق علیه * بدانکه اختلاف کرده اند
 که کسیکه بمیرد و بر وی صوم واجب بود قومی بدان رفتند که جایز است که روزه دارد از وی ولی وی و باین قول فائل
 است امام احمد و شافعی در قولی و تصحیح کرده است آنرا نووی از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعی میگویند که مخیر
 است ولی میان صوم و اطعام و جه و علما بر آنند که جائز است و متعین است اطعام که آنرا فایده میگویند و باین قائل شده
 امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد ما اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ناله
 مال و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال و تاویل کرده اند این حدیث را با آنکه مراد بصوم ولی
 اطعام و تکفیر است و این تاویل بعید است مگر آنکه ثابت شود بدل لای دیگر که فایده واجب است و صوم درست نه
 * متفق علیه *

الفصل الثاني من نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من مات وعليه صيام رمضان فليطعم عنه مكان كل يوم مسكينا * کسیکه بمیرد و بر وی روزه رمضان باشد پس باید که خوراک نیکه
 خود از جانب وی بجای هر روزه یک مسکین را اینجانب متمسک جمهور است و غالبا این تاسع اول است یا اول مؤول است
 بدین چنانکه گفته شد * و روایت الترمذی و قال الصحيح انه موقوف علی ابن عمر * و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف
 است بر ابن عمر و قول او است اما این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد
 * الفصل الثالث * عن مالك بلغه ان ابن عمر كان يعال * روایت است از امام مالک رسید است او را که ابن
 عمر بود که پرسید * هل يصوم احد عن احد و يصلي احد عن احد * آیا روزه دارد یکی از جانب دیگر و نماز بکند ارد یکی
 از جانب دیگری * فبقول لا يصوم احد عن احد ولا يصلي احد عن احد * پس گفت ابن عمر که روزه نکند یکی از دیگری و نه
 نماز کند ارد یکی از دیگری که ابرای ذمه وی شود اما در روزه و نماز کند اردن و ثواب آنرا بد دیگری بخشیدن اختلاف است و صحیح جواز
 است * و روایت ابو طای * باب صيام التطوع * تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمان برداری کردن و تورپشتی
 گفته که تطوع توانایی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن و عبادت فائده را تطوع گویند از آنکه بندگی از پیش خود طوع مینماید

وطاعت میکند بی آنکه غار ع اورا تکلیف کند

الفصل الاول * عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیہ

وسلم * یصوم حتی نقول لا یفطر ویفطر حتی نقول لا یصوم * گفت عائشه بود آنحضرت که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که دی افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و نقول در هر دو رجاء بقا و تائیه نیز روایت است یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب و مقصود آنست که عادت شریف آنحضرت در روزه نفل دوام و استمرار نبود گاهی چند روز متصل روزه میداشت تا آنکه مردم کان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چند روز افطار میکرد که کان می بردند

که مرکز روزه نخواهد داشت و هم عائشه میگوید و ما را بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم استکمل صیام شهر قاط الارضان و نذیدیم من آنحضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد روزه مکرر روزه رمضان را و ما را آیته فی شهر اکثر منه صیام

فی شعبان * و نذیدیم آنحضرت را در هیچ ماهی پیشتر روزه دارند از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه میداشت و هیچ ماه دیگر نمیداشت چنانکه گفت * فی روایة قالت * و در روایتی اینچنین آمده است که گفت عائشه * کان یصوم شعبان کله

بود آنحضرت روزه میداشت شعبان همه شعبان را چون در جنبامبالغه بود باعتبار اقامه اکثر مقام کل و دادن اکثر احکام کل گفت * کان یصوم شعبان الاخیلا * بود آنحضرت که روزه میداشت شعبان را مکرر از کی و بعضی میگویند معنی عبارت اینست که

گاهی تمام شعبان را روزه میداشت و گاهی اکثر آنرا و این معنی بهتر است مخصوصا بر نقل یروایت و کان یو او در ثانی فافهم * متفق علیه * و عن عبد الله بن متقی * از کبار تابعین و نقلت ایشانست * قال قالت لعائشة اکان النبی * گفت کفتم بر عائشه را ای ابو

پیغمبر * صلی الله علیه و سلم یصوم شوالا که * روزه میداشت هیچ ماهی را همه ماه * قالت ما علمته صام شهر اکله الارضان * گفت عائشه نه میدادیم آنحضرت را که روزه داشته باشد ماهی را همه مکرر معان را * و لا اخطر که حتی یصوم منه * و نمیدادیم آنحضرت

را که افطار کرده باشد ماهی را همه تا آنکه روزه میداشت بعضی آن ماه را یعنی هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت و هیچ ماهی را تمام بیروزه هم نمیکند * حتی حسی بسبيله * تا آنکه کز شد آنحضرت در روزه خود کنایت است از صورت و اشارت و اشارت

بودن آنحضرت در دنیا و توقف در وی برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سعی و همهش در راه آخرت و ترجیح بآن عالم بود کار تمام کرد و در گذشت * رواه مسلم * و عن عمران بن حصین * بضم حاء و فتح صاد مهملتین صحابی مشهور است تاسی

سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را میزد و بیرونی حلام میکردند آورده اند که بیکاری داغ سوخت چس از دین ملائکه متجرب گشت * عن النبی * و روایت میکند از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم انه سأل * که آنحضرت سوال کرد عمر از

* و سأل رجلا وهو یسمع * یا سوال کرد مرد یونس و عمران می شنید شک دارد در صورت حال بر هر نقل پرسوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم اینست * فقال یا ابوفلان * پس گفت ای ابوفلان کنایت از کنیت ابولباس مثل ابوسید یا ابو عبد الله نخوس

کنیت او را بگفتند چنانکه اکثر که خطاب میگفتند و میگویند ای فلان یا فلان کنیت فلان یا ابوفلان علی الاطلاق * کنیت ذکر کرد و اند با آنحضرت کنیت او را ذکر کرده باشد را وی فراموش کرد و الله اعلم * اما صحبت من هر شعبان * یا

روزه نداشتی تو از آخر شعبان * قال لا * گفت نداشته ام * قال * گفت آنحضرت * فاذا افطرت * پس چون افطار گفتم یعنی فارغ شوی از رمضان * نعم یومین * پس روزی دارند و روز را گویا که آن مرد نذر کرده بود یا عادت داشت

دو روز روزه داشتن از آخر ماه و چون شنید نهی از تقلیم رمضان بصوم یکد و روز چنانکه در فصل اول از باب روية الهلال کل شت باز کشید خود را از آن منذر و معتاد پس بیان کرد آنحضرت که روزه مندر و معتاد منهی عنه نیست باید داشت

را که فوت شد تضایب کرد و هر روز بفتح صین و را بکسروی و بعضی بضم نیز گفته اند و بفتح را بمعنی اول ماه و اوسط و آخر ماه بیاید چنانکه در قاموس گفته است پس بعضی گفته اند که این جا بمعنی اول یا اوسط است زیرا که از صوم آخر شعبان نهی واقع

نشد است و تبتقی آنست که سر و سر را گفته نمی شود مکرر و روز آخر ماه که در شب آنها مستتر و پوشیده میشود و ترجیحش آنست که گفته شد * متفق علیه * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الصیام بعد رمضان شهر الله

الحرم * فاضلترین روزها بعد از روزه رمضان روزه ماه خلد است که محرم است بعضی میگویند که مراد بجا محرم روز هاشور است که جزای وی اعظم است و مؤید آنست حدیث آیند: از ابن عباس و اضافت برای تشریف است نه برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد دارند محل استعصار میشود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود چنانچه در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه بیداشتند نه در محرم جواب داده میشود که شاید نفل آن در آخر ظاهر شد یا از صوم ماه محرم مانعی پیدا میشد * و افضل الصلوة بعد الغریضة صلوة اللیل * و فاضلترین نمازها بعد از نماز فرض نیاز شب است که نماز تهجد است افضلیت آن از حیثیت تعب و مشقت و وجود اخلاص و اما افضلیت عنین و راتب با ترتیبی که در آنها است چنانکه در مذهب حنفیه و اکثر شافعیه است از جهت تا کد منافات با نندارد و بیان ترتیب نوافل و رواتب در افضلیت بتفصیل در شرح مذکور است * و رواه مسلم * و عن ابن عباس قال ما رأیت النبی صلی الله علیه و سلم یحرم صیام یوم فضله علی غیره الا ما یوم یوم عاشورا * گفت ابن عباس ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزه روزی را که تفضیل میداد آن روز را یا صوم آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که روزه عاشورا است * و هذا الشهر * و مکر صوم این شهر را یعنی شهر رمضان و تحریر قصد کردن و طلب کردن چیزی که احری است یعنی هزار مرتبه در غالب ظن و عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعضی توهم کرده که نام آن روز نهم است و این خطأ است و وجه توهم و تخطئه هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که افضلیت روز عاشورا منبیه بر فهم ابن عباس است که وی از حال و مقال آنحضرت صلی الله علیه و سلم اینچنین فهمید و دریافت و الا روز عرفة افضل از یوم عاشورا است بلکه از سایر ایام غیر جمعه که در افضلیت روز عرفة و جمعه از یکدیگر اختلاف است و بتحقیق وارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یکسال و صوم عرفة همچو در سال است * متفق علیه * و عنه قال حنین صام رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم عاشورا و امر بصیامه * و هم از ابن عباس است که گفت: هنگامی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا را بر کسی که در روزه داشت روز عاشورا * قالوا * گفتند اصحاب * یا رسول الله انما یوم یعظمه الیهود و النصارى * گفتی که روز عاشورا روزیست که بزرگ میدانند او را یهود و نصاری * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم لئن بقیت الی قابل لا صوم من التاسع * اگر پاینده ماندم تا سال آیند هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم قنهایا با یوم عاشورا و این ظاهر تر است از برای اظهار مخالفت با اهل کتاب پس باقی نماند آنحضرت تا حال آیند بلکه وفات یافت در ربیع الاول همین سال پس صوم یوم جامع سنت باشد اگر چه روزه نداشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از جهت صحت عزم آنحضرت بر آن و مراتب صوم محرم سه است و افضل آنست که روزه دارد روز نهم و دهم و یازدهم همچنین آمده است در حدیث احمد و بزار از ابن عباس دوم نهم و دهم میوم دهم تنها * رواه مسلم * و عن ام الفضل بنت الحارث * روایت است از ام الفضل بنت الحارث که امرأة عباس است و نام او ربابه است و خواهر ام المؤمنین میمونه است و ام حبیب الله بن عباس نیز هست مشهور بام الفضل شده و کتبت یافت بان * اننا صامنا روزه عند ما یوم عرفة فی صیام رسول الله * که بعضی مردم شک کردند و نزاع نمودند روز عرفة در روزه داشتن پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * که آنحضرت بر روزه است یا نه * فقال بعضهم هو صائم و قال بعضهم لیس بصائم * پس گفتند بعضی که آنحضرت روزه دار است و گفتند بعضی که روزه دار نیست میمونه میگوید رضی الله عنها * فاهلقت الیه بقبح لیس * پس فرستادم نزد حضرت قندح شیر را * و هو واقف علی بعیره یعرفه * و آنحضرت در وقوف بود بعرفه هو را بر شتر خود * فشربه * پس نوشید آن شیر را پس معلوم شد که روزه نداشت و همچنین نقل کرده اند از فعل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و ابن عمر گفت روزه نهید ارم من و نهی از نمیکنم و عمل حلف نیز بر نیست که محتجب است افطار مر و اتمان بعرفات را تا قوت یابند بر وقوف و دعا را از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بعرفات و ظاهرا مختلف میشود باختلاف احوال در قوت و ضعف و بتحقیق وارد شده است در صوم یوم عرفة احادیث که وی تکفیر میکند گناهان هلال گذشته را و آیند را چنانچه پیدای پس مشتار

افطار می کرد و این فضیلتی و گالی دارد که در وی نوعی از تواضع و اعتدال است و لیکن این نیز مشقتی دارد چنانکه میاق حدیث بدین معنی است * قال * گفت عمر * کیف من یصوم یوما ویفطر یومین * چگونه است حال کسی که روزه دارد یکروز و افطار کند در روز * قال * گفت آنحضرت * وددت انی طوقت ذلک * دوست می دارم من که طاقت و قوت داده شوم آنرا از مانع نیاید مرا از آن حقوق و مصالح و درین عبارت اشارت است که این در طاقت و طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت دهد مرا بر آن و غرض تبعید ورد این قسم است نیز * ثم قال رسول الله * بستر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثلث من کل شهر و رمضان الی رمضان * پس است یا اولی و البقی است سه روزه از هر ماه و رمضان تا و رمضان دیگر و ذکر الی رمضان برای افا در و ام و استمرار آنست و ایما است بآنکه گویا روزه متصل است همیشه چنانکه فرمود * فلهذا صیام الی الله * پس این است روزه تمام روزگار و همیشه * و صیام یوم عرفة احتساب علی الله ان یکفر السنة الی قبله و السنة الی بعده * و روزه روزه عرفة را مزد و ثواب چشم دارم معتمد بر فضل خدا که تکفیر کند گناه سالی را که پیش از و است یعنی بخشش گناهان را که در آن سال کرده است و تکفیر کند گناه سالی را که بعد از و است باین معنی که یک روز از گناهان در وی یا اگر واقع شود گناهان در وی بخشیده شود * و صیام یوم عاشورا احتساب علی الله ان یکفر السنة الی قبله * و روزه عاشورا چشم دارم که تکفیر کند گناهان سالی را که پیش از و است و گفته اند که مزیت و فضیلت یوم عرفة را بر صوم عاشورا بجهت آنست که صوم یوم عرفة از شریعت محمد است صلی الله علیه و سلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام است * رواه مسلم * و عنه قال سید رسول الله صلی الله علیه و سلم من صوم الاثنین * و هم از ای قناده است که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از روزه روز و روزه و شنبه * فقال فیہ ولد * پس گفت آنحضرت در روز و روزه زائده شد * ام من * و فیہ انزل علی * و در روز و شنبه نخست فرستاده شد * اسع و حی بر من احتمال دارد که پیش از سبب روزه داشتن آنحضرت با شک روز و شنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن است درین روز بر هر نقل بر حسب آن شکرانه نعمت وجود آنحضرت و وجه دین و شریعت او است * رواه مسلم * و عن معاذة العذریة انها طالت عائشة ان کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم من کل شهر ثلثة ایام * روایت است اسع از معاذة که وی پرسید عائشه را آیا بود آنحضرت که روزه می داشت از هر ماه سه روز * قالت نعم * گفت عائشه آری میگوید معاذة * فقلت لها من ای ایام الشهر کان یصوم * پس گفتم مرا عیشه را از کدام روزهای ماه سه روزه میداشت * قالت * گفت عائشه * لم یکن یبالی من ای ایام الشهر یصوم * نبود آنحضرت که باک میداشت از کدام روزهای ماه روزه میداشت * رواه مسلم * از این حدیث معلوم میشود که سه روزه داشتن از هر ماه در هر سه روز که باشد کفایت میکند و مقید بخیزد هم و چهار روزه هم و پانزدهم بجهت ولیکن اکثر احادیث و آثار در آن واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طریق دیگر در صوم سه روز از هر ماه نیز از هلف منقول است مجموع اقوال ده است در شرح آنرا بیان کرده ام * رواه مسلم * و عن ابی ایوب الانصاری صحابی بزرگ است و نزول آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایام ای میجرت در منزل وی بود از وی آمده است * انه حدثه * که وی حدیث کرد و راوی خود را یا حدیث کرد حدیث را که اینست * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من صام رمضان ثم اتبعه ستامین شوال * گفت آنحضرت کسی که روزه دارد رمضان و پس تابع کرد آنرا شش روز و از شوال * کان کصیام الدموکله * باشد همچو روزه روزگار همیشه * رواه مسلم * و عن ابی سعید الخدری قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن صوم یوم الفطر و النحر * نهی کرد آنحضرت از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان ائمه و نزد اکثر ایشان نذر نیز روا نیست و نزد مانند رجا نیز است و قضا کرده شود در روز دیگر * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صوم فی یومین الفطر و الاضحی * نیست روزه در روز یکی روز عید فطر و یکروز عید الاضحی که عید نحر است و در حقیقت نذر روزه در وی روزه داشتن در وی نیست و تحقیق

فی اصول الفقه متفق علیه * ومن نیسه * یضم نون و یفتح موحده و مکرر تحتانیه و یضمین معجمه * الی لی * یضم ما و ینفتح ذال
معجمه منصوب بهذ یله بن عدوکه بن الیاس صحابیه و ارنیسه الخیر میگویند * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایام
التشریق ایام اکل و شرب * روزهای تشریق که سه روز است بعد از روز عید یازدهم و دوازدهم و میزد هم روزهای خوردن
و نوشیدن است و آنها را ایام ضیافه الله نیز میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در آن ایام میکنند و نیز ذبح
هدیه در وقت طلوع و ذکر الله * و ذکر خدا و ایام ذکر خدا است یعنی با وجود اکل و شرب عاقل از ذکر خدا نباشند چنانکه
در قرآن فرمود * اذکرو الله فی ایام معدودات * و ذکر خدا را در این ایام تفسیر کرده اند بکبیرات بعد از نماز فرض و فرود
ذبح قربانیها و رمی جماری و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید * رواه مسلم * وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة * روزه ندارد یکی از شما روز جمعه * الا ان یصوم قبله او یصوم بعده * مگر آنکه
روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد بلکه روز دیگری که روز
پنجشنبه باشد یا روز شنبه با وضو کند و اگر مرد و روز روزه دارد بهتر است * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا تختصوا لیلۃ الجمعة بقیام من بین الیالی * مخصوص نکردن لیل شب جمعه را بشب خیرگی
از میان شبها * و لا تختصوا یوم الجمعة بصیام من بین الایام * و مخصوص نکردن روز جمعه را بر روزه داشتن از میان
روزها * الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم * مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی که روزه می دارد یکی از شما بنابر عادت
چنانکه روز دهم یا یازدهم مثلاً عبادت کرد یا نذر کرد * است اتفاقاً روز جمعه در آن تاریخ واقع شده یا بن عذر تهنات روز
جمعه روزه داشتن منع نیست * رواه مسلم * بد آنکه در نهی از صیام یوم جمعه تنها حدیث صحیح وارد شده و در ترجمه آن
علماء اقوال است و ذکر آن موجب تطویل و در شرح احتیاجی آن کرده شده است و اقرب وجوه آنست که گفته اند که در
انفراد جمعه بصوم مشایبه است بیهود و نصاری که روزی معین را تعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند و آنکه
یهود یوم السبت را و نصاری یوم الاحد را جز آنچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده است آن ثابت است و مردم
آن معنی نیست اما ما را از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد کذا قالوا کفایت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی
آنست که عین را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و اثم متعرض بفتحات الهی عز الله به باشد و وقت را
مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی بنهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است کلاً
بشخصی علی المتفطن فانهم والله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند که در مؤطا گفته است نشینم من هیچ احدی از اهل علم
و فقه از آنها که اقل ابا ایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم یوم جمعه تنها ویدم بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها
روزه میداشتند و بدان تحریر میگرد و شیخ عینی الدین نووی گفته این که مالک گفته است بر رای او است و رای غیر وی مخالف
نیست و منت مقلد است بر رای او و رای غیر او و بتحقیق ثابت شده است در نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده حدیثی
صحیح در آن پس متعین است قائل شدن بدان و مالک معذور است که او را حدیث نوکیل و دأردی از اصحاب مالک گفته
که نوکیل این حدیث مالک را و اگر من میل مخالفت آن نمیکرد و الله اعلم * و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من صام یوما فی سبیل الله بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفاً * کسیکه روزه دارد یکروز در راه خدا
تعالی دور دارد خلد ای تعالی روی او را از آتش دوزخ مقدس از مسافت هفتاد ساله راه که مراد بدان جهاد است و در فضل صوم
با جهاد احادیث آمده و علی بنی گفته که تواند که مراد بدان توجه الله باشد و موید اینست آنچه از ابو هریره آمده در آخر
باب و مراد تشریف سال است و عربی ابتداء سال تشریف کنند * متفق علیه * و عن عبد الله بن عمر و بن العاص قال قال
نبی رسول الله * گفت عبد الله بن عمر و گفت مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یأمرکم انکم تصوم النهار و
تقوم اللیل * ای عبد الله ایام غیر داده نشه ام من که تو روزه میداری هر روز و سبیل از من باشی تمام شب و درین کلام

قهر بدی و سلطنتی است که مخفی نباشد عبد الله بن عمر و یگوید * نقلت بلی * پس گفتیم من بلی * یا رسول الله * همچنین
 است که میفرمائی * قال فلا تفعل * گفت آنحضرت پس اگر اینچنین است مکن * صم و افطر * هم روزه دار و هم افطار رکن
 * رقم و نم * و شب بر خیز و خواب هم کن * فان لجمدک عليك حقاً * بد رستیکه مرتن ترا بر تو حق است که بپایار در تعب نبیند از
 و بیمار نشوی و هلاک نکردی * وان لعینک علیک حقاً * و بد رستی که مرچشم ترا بر تو حق است و گاهی خواب هم کنی و چشم
 و آرام دهی * وان لزوجک عليك حقاً * و بد رستی که مرزن ترا بر تو حق است و زوج بر مرأة بغیر تا اطلاق میکنند و
 زوجه بتانیز * وان لزورک عليك حقاً * و بد رستی که مر زیارت کنندگان و مهمانان ترا بر تو حق است که بد بدن تو بیایند که
 با ایشان سخن کنی و صحبتی داری و با ایشان طعامی بخوری و زور بفتح زار مکن و از جمع زار چنانکه زکب جمع را کب
 * لا صام من صام الدمر * روزه نداشت کسیکه روزه داشت همیشه وجه این سخن در حدیث ابی قتاده کثشت صوم ثلثة
 ایام من کل شهر صوم اند هر کله روزه ده روز از ماه در حکم روزه روزگار است همیشه * صم کل شهر ثلثة ایام * روزه دارد در هر ماه
 سه روز * و اقرأ القرآن فی کل شهر * و نتوان قرآن در هر ماه * قلت انی اطیق اکثر من ذلک * گفتیم بد رستیکه من طاقت و قدرت دارم
 بیشتر ازین در روزه و در قرآن * قال * گفت آنحضرت * صم افضل الصوم صوم دار * روزه دار افضلترین روزه که روزی او
 است عم * صیام یوم و افطار یوم * روزه یکروز و افطار یکروز * و اقراء فی کل سبع لیال مرة * و بخوان و ختم کن قرآن را در
 هر هفت شب یکبار * و لا تزد علی ذلک * و زیاده مکن بر آن در روزه و در قرآن * متفق علیه * و ترمذی و ابوداؤد و نسائی
 و ابن ماجه نیز روایت کرده اند باختلاف الفاظ پس اینحدیث در همه صحاح مروی باشد * الف - حدیث الثانی
 * عن عائشة رضي الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم الاثنین و الخمیس * بود آنحضرت که روزه
 میداشت روز دوشنبه و پنجشنبه * رواه الترمذی و النسائی * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 تقترض الاعمال یوم الاثنین و الخمیس * عرض کرده میشوند اعمال بندگان در روزگاه عزت یا بر نویسندگان اعمال از ملائکه
 روز دوشنبه و پنجشنبه عملها را بخود هر روز و شب می برند شاید که عرض درین دوروز میگرد یا بشند یا هر روز عرض میکنند و
 درین دوروز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میکنند و باید باشند مجملات و مفصلات از جهت حکم و مصالحی که جزوی تعالی
 نمی داند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل این گفته اند * فاحب ان یعرض عملي و اناسئم * پس در وقت میارم
 که عرض کرده شود عمل من در حالی که من روزه دار باشم صبر روزه داشتن دوشنبه و پنجشنبه ایست و از برای روزه دوشنبه
 صبر دیگر نیز در فضل اول در حدیث ابی قتاده معلوم شد فتدکروا خبار صوم از جهت فضل اوست یا از جهت آنکه معلوم
 نیست که در کدام ساعت میکند و اندر صوم مستوعب نه اراحت و یا از جهت آنکه وی مجتمع میشود با دیگر عملها * رواه الترمذی
 * و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ابا ذر اذا صمت من الشهر ثلثة ایام * ای ابوذر چون خواهی که
 روزه داری از هر ماه سه روز * فسم ثلث عشرة و اربع عشرة و خمس عشرة * پس روزه دایر سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
 که آنرا ایام بیص کوبند یعنی روزها که شبهای آنها روشن اند سابقاً معلوم شد که هر چه روز که روزه دارد رواست و لیکن
 درین سه روز افضل است و روایات در وی اکثر و در بعضی آثار در ایام هود یعنی روزها که شبها خدا نهایه است
 بیص و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم باشد نیز آمده است * رواه الترمذی و النسائی * و عن عبد الله بن مسعود درض قال کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم من غرة کل شهر ثلثة ایام * بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احوال از اول ماه
 سه روز * و قلما کان یفطر یوم الجمعة * و اندکی بود که افطار میکرد روز جمعه ظاهراً اینحدیث مطلق است که روز جمعه
 تنها مراد باشد یا با روز دیگر فانههم * رواه الترمذی و النسائی و رواه ابوداؤد و ابی ثلثة ایام * روایت کردند تمام
 اینحدیث را ترمذی و نسائی و روایت کرد آنرا ابوداؤد و تالف ثلثة ایام و آخر اینحدیث را که قلما کان یفطر یوم الجمعة
 روایت نکرد * و عن عائشة رضي الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم من الشهر السبت و الاحد و الاثنین *

گفت تا نشه بزد آنحضرت که روزه میل داشت در بعضی احوال از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه * و من الشهر الاخر
 الثلاثاء الاربعاء والخميس * و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و ثلثاء بعد اسف و بفتح ثا و ضم آن و اول اکثر است و اربعاء
 مثلثة بالباء مملود * رواه الترمذی * و من ام حلة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یا مونی ان اصوم ثلثة ایام
 من کل شهر * گفت ام حلة که بود آنحضرت که امر میکرد مرا که روزه دارم ماه روز از هر ماه * اولها الاثنين والخميس * اول
 آن سه روز يوم الاثنين بود تا ثلثاء و اربعاء و يوم الخميس میبود و یا جمعة است و در روایتی او را الخميس آمده بکلمه او چنانچه
 طبرانی آورده معنی اینچنین میشود که منیر میل داشت که ابتداء بشنبه کند باین پنجشنبه که هر دو متبرک اند و روایت
 کتاب را که بواسطه نیز بر این معنی حمل میتوان کرد فاذهب * رواه ابوداؤد و الترمذی * و عن مسلم القرشی * صحابیست
 ابو عبد الله مسلم و بعضی گفته اند عبد الله ابو مسلم * قال ما لى اوحى رسول الله * گفت پر میل من یا گفت پرسیده شد
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عن صیام الدهر * ان حکم روزه دهر * فقال ان لا هلك عليك احقاب * پس گفت آنحضرت
 بد راستیکه هر روز ترا بر تو حق است و همیشه روزه داشتن سبب ضعف و فتور و قصور در ادای آن حق است * صم رمضان
 و الذی یلیه * روزه در ماه رمضانرا و آنکه متصل است بر رمضان که مراد بآن ستمه شوال باشد و بعضی گفته اند ماه شعبان
 مراد است اینچنین است و شرح این فرشته * و کل اربعاء و خميس * و روزه در هر چهارشنبه و پنجشنبه * فاذا انت قد صمت
 الی هر که * پس اکنون تو بتحقیق روزه داشتی همه دهر را ازینکه بیست معلوم میشود که حکم بصوم دهر منصوص در حساب
 بودن هجده بعشر امثال نیست بلکه شارح بفضل خود ثواب صوم دهر میل دل خواست بآن حساب یا بغیر آن حساب فاذهب
 * رواه ابوداؤد و الترمذی * و من ابی هريرة ان رسول الله * روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم نهی عن صوم يوم عرفة بعرفة * نهی کرد از روزه داشتن روز عرفه در جرفات از جهت و نجات از مشقت و جهل
 در ادای وظائف آن چنانکه گذشت و گویند که نهی تنزیهی است نه تحریمی * رواه ابوداؤد * و عن عبد الله بن بکر *
 يضم موحد و صكون مهملة * عن اخيه الصماء * بفتح صاد مهملة و تشدید یحیم و بعد آن * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال *
 روایت است از عبد الله بن بکر و از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که بصران منی که حساب نیست و پدر او که بسراحت و مادر وی که عطیه نام دارد و خواهرش که
 از صام نام دارد و همه صحابی اند روایت میکنند از خواهر خود صما که آنحضرت گفت * لا تصوموا يوم السبت * روزه مداریک
 و روز شنبه را یعنی تنها * الا فیما افترض علیکم * مکروه و چیز آن که فرض کرده شده است بر شما اگر چه این افتراض بنی باشد
 فان لم یجعل احدکم الا لیساء عتبه * پس اگر نیاید یکی از شما مگر بوقت درخت انکور لیساء بکمر لایم و مملود * او عود شجره *
 یا نیا بد مگر چوب درخت * فلیمضغه * پس بپاید که بخای آنرا یعنی افطار کنی و بشکنی روزه شنبه را که داشته است و اگر
 طعام نیابد بماند بوقت انکور یا چوب درخت هم بشکنی و همب نهی از صوم هبت لزوم تعظیم او است بصوم و در تعظیم و
 تشبه است بیهود و اگر چه ایشان روزه نهید اگر تکلیف بود و وی عین ایشان ولیکن تعظیم میکنند باین وجه و از حدیث ام
 سلمه بیاید که آنحضرت روزه میل داشت و روز شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدادند در آن نهی است آنکه عبد
 ایشان است پس در وقتی ترک کرد صوم سبت واحد را تا تعظیم اینها لازم نیاید و در وقتی دیگر روزه داشت بقصد
 مخالفت و جهت مختلف است کذا اقل * رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی * و عن ابی امامة
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام یوما فی حبیل الله * کسیکه روزه دارد یکروز در راه خدا * جعل الله بینه و
 بین النار و خندقا * میگرداند خداوند ای تعالی میان وی و میان آتش خندقی * کما بین السماء و الارض * بقدر مسافتی که میان
 آسمان و زمین است مقصود میانه است و این ابلغ است از آنچه در حدیث ابی هریره مذکور شد که شبت بعد الله وجهه عن النار
 صعبین خریفا و خندق کبری که کرد باره شهر بکنند مغرب کند * رواه الترمذی * و من عامر بن مسعود * اختلاف کرده
 شد در رجعت و بعضی او را در صحابه ذکر کرده اند و بعضی در تابعین * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الغنمة

النَّيَّارُ ذَا الصَّوْمِ فِي الشَّتَاءِ * فَرَمُودِ رَوْزَه دَاشْتَن دَر زَمَانِ غَنَمِ بَارِدَه اَهْت کَنایم اَهْت اَز حِصُولِ وَهْمِ بِي تَعْبِه
وَمُشَقَّتِ * رَوَاةُ أَحْمَدَ وَالتِّرْمِذِي وَقَالَ مِنْ أَحَدِيهِ مَرَسَلٌ * وَكُفْتُه اَهْت تَرْمِذِي اِلْتِحَادِيهِ مَرَسَلِ اَهْت اَيْنِ قَوْلِ تَرْمِذِي
مَبْنِي اَهْت بِرَبُودِنِ وَهْمِ تَا بَعِي نَه صَبَابِي * وَذَكَرَ حَدِيثُ ابْنِ مَرْيَمَ * وَذَكَرَ كَرْدَه اَهْت اَهْت جَلَدِي اَبِي فَرِيرَه كَه دَر
اَوَّلِ اَوَاهْت اَيْنِ لَفْظِ * مَا مِنْ اَيَّامٍ اَحَبَّ اِلَى اللَّهِ فِي بَابِ الْاَضْحِيَّةِ * دَر بَابِ اَضْحِيَّةِ اَز بَرَايِ بَيَانِ نَضِيلَتِ عَشْرَه ذِي الْحِجَّةِ
وَعَمِلَ دَر اَنْ * الفصل الثالث من ابن عباس بن رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة
فوجد اليهود صياما يوم عاشوراء * كَفَتِ ابْنُ عَبَّاسٍ كَه اَ تَحْضُرْتِ قَدِيمِ اَوْرَدَ مَدِينَه رَا بَسِ يَا نَتِ يَهُودِ رَا رَوْزَه دَارَنَدَه
رَوْزَه عَاشُورَا * فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ * بَسِ كَفَتِ مَرَايِشَانِ رَا بِيغْمَبِرْ خَلَا * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَامَلِ الْيَوْمَ اَلَّذِي يَتَصَوَّمُونَ *
جِئْتُمْ اَيْنِ رَوْزَه رَوْزَه مِيلِ اَرِيدَ شَمَا * فَقَالُوا هَذَا يَوْمٌ عَظِيمٌ * بَسِ كَفَتُنْ يَهُودِ اَيْنِ رَوْزِي بَزْرَكِ اَهْت * اَنْجِي اللَّهُ نِيَه
مَوْهِي وَقَوْمَه * رَسَنكَارِي دَادَ اَهْت خَلَا اَمِ تَعَالَى دَر وَهْمِي رَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَقَرَمِ اَزْرَا * وَغَرَقَ فِرْعَوْنُ وَقَوْمَه * وَغَرَقَ
كُودَه اَسْمَدِ فِرْعَوْنِ رَا قَوْمِ اَوْرَا غَرَقَ بَغْتَمِ رَايِ مَشْدَدَه وَكَبْمُورَايِ مُخْتَفَه تِيَزْ رَايِتِ اَهْت وَبَزِينِ وَجَهَ فِرْعَوْنِ مَرْفُوعِ اَسْتِ
يَعْنِي غَرَقَ شَدَه فِرْعَوْنِ * فَصَا مَه مَوْهِي شَكْرَا * بَسِ رَوْزَه دَاشْتِ مَوْهِي اِبْجَهْتِ شَكْرَا اَنْ اَيْنِ نَعْمَتِ * فَتَحْنِ نَصُومَه * بَسِ
رَوَاةُ مِيلِ اَرِيدَ بَسَا بَعْتِ مَوْهِي دَر شَكْرِ * فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ * بَسِ كَفَتِ بِيغْمَبِرْ خَلَا * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَحْنِ اَحَقَّ رَاوَلِ
بِمَوْهِي مَنَكُمِ * بَسِ مَا سَزَاوَاتُ وَنَزْدِ بَكْتَرِيمِ بِمَوْهِي اَز شَمَارْدَرِيْنِ عِبَارَتِ اَشَارَتِ اَهْت بَا نَكِه مَا كَه رَوْزَه مِيلِ اَرِيدَ بِمَوَاقِفِ
مَوْهِي نَه اِبْجَهْتِ مَوَاقِفِ شَمَا * فَصَا مَه رَسُولُ اللَّهِ * بَسِ رَوْزَه دَاشْتِ دَر رَوْزَه عَاشُورَا بِيغْمَبِرْ خَلَا * صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَامَر
بِصِيَامِه * وَامَرَ كُودَ صَحَابَه رَا بَرُوزَه دَاشْتِنِ اَيْنِ رَوْزَايِجَا اَشْكَالِ مِي آرَنَدَ كَه خَبَرِ يَهُودِ دَر دِيَا نَاتِ غَيْرِ مَقْبُولِ اَسْتِ
بَسِ چَكُوه عَمَلِ كُودِ اَنْحَضَرْتِ اَشْخَرَايِشَانِ جَوَابِشِ اَنَكِه شَايَدَ كَه ظَاهِرْ شَدَقِ اَيْنِ خَبَرِ بَرَا اَنْحَضَرْتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بِتَوَاتُرِ اَبْخَبَرِ جَمَاعَتِ دِيكِرِ كَه مَعْلَمَانِ بُوَدَنْدِ اَز يَهُودِ مِثْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ وَجُزْوِي اَز عِلْمَايِ اِيْشَانِ يَا وَخِي شَدَ بَعْدِ اَز
خَبَرِ اِيْشَانِ * مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ * وَرَعْنِ اَمِ سَلَمَه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَيَوْمَ
الْاَحَدِ * كَفَتِ اَمِ سَلَمَه بُوَدَ اَنْحَضَرْتِ كَه رَوْزَه مِيلِ اَشْتِ رَوْزَ شَنَبَه وَيَكْ شَنَبَه رَا * اَكْثَرِ مَا يَصُومُ مِنْ الْاَيَّامِ * بِيَشْتَرَا اَز اَنْجِه
رَوْزَه مِيلِ اَشْتِ اَز رَوْزَه مِي دِيكِرِ * وَيَقُولُ * وَمَنْ كَفَتِ اَنْحَضَرْتِ دَر هَبِيبِ رَوْزَه دَاشْتِنِ دَرِيْنِ دَر رَوْزَه اَنَّهُمَا يَوْمَا
عَمِلَ لِلْمُشْرِكِينَ * بَدِ رَسْتِي كَه اَيْنِ رَوْزَ شَنَبَه وَيَكْ شَنَبَه دُورِزِ مِيلِ نَدِ مَرْمُشْرَكَانِ رَا * فَاَنَا اَحَبُّ اَنْ اَخَالَفَهُمْ * بَسِ مِنْ دُورِ
مِيلِ اَرَمِ كَه مَخَالَفَتِ كَنَمِ اِيْشَانِ رَا مَرَادِ بَشْرَكَانِ كَا فَرَا نَنَدَ كَه يَهُودِ وَنَصَارِي بَا شَنَدِ وَكُورِيْنَدِ كَه بَتِ بَرِ رَسْتِي نِيَزْ بَا اِيْشَانِ رَا
يَا فِتْنَه بُوَدِ رَسْتِي نَصَارِي وَيَهُودِ خُودِ اَمْرِي مَشْخَصِ بُوَدِ چُونِ رَوْزِ عَمِلِ اِيْشَانِ اَهْت رَوْزَه مِيلِ اَرَنَدَ بَسِ دَر رَوْزَه
دَاشْتِنِ دَرِيْنِ رَوْزِ مَخَالَفَتِ اِيْشَانِ بَا شَدِ وَتَمَّتْ اَيْنِ كَلَامِ دَر حَدِيثِ عَمِلِ اللَّهُ اَبْنِ يَمْرُوكَ شَتِ * رَوَاةُ أَحْمَدَ * وَرَعْنِ جَابِرِ بْنِ
سَمُرَةَ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصِيَامُ يَوْمَ عَاشُورَاءِ * رَوَايَتِ اَهْت اَز جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ كَه صَحَابِي هَمَّتْ وَخَوَامِرِ
زَادَه مَعْدِ بِنِ اَبِي وَقَاضِ اَسْتِ كَفَتِ بُوَدَ اَنْحَضَرْتِ كَه اَمْرِي كُودِ بَرُوزَه دَاشْتِنِ رَوْزَه عَاشُورَا * وَبِجَنَابِ عَلَيْهِ * وَمِي بَرَا نَكِيخَتِ مَارَا
بِرَا * وَبِتَعَا مَدَنَاعُنْدَ * وَنَكَاهَ مِيلِ اَشْتِ وَرَعَايَتِ مِيكِرِ اَحْوَالِ مَارَا اَبُو عَظْمَتِ وَنَضِيلَتِ وَوَضِئَتِ مِي كُودِ بَرُوزَه رَوْزَه
عَاشُورَا نَزْدِ حَضُورَايِنِ رَوْزِ * فَلَمَّا فَرَضَ رَمَضَانُ لَمْ يَأْمُرْنَا لَمْ يَنْهَا نَاعَتَه * بَسِ وَقْتِي كَه فَرَضَ كُودَه شَدِ رَمَضَانُ نَهَا مِي كُودِ
مَارَا بَدِ اَيْنِ رَهْمِي مِي كُودِ مَارَا اَزَانِ * وَلَمْ يَتَعَا مَدَنَاعُنْدَ * وَتَعَا مَدَنَامِي كُودِ مَارَا نَزْدِ حَضُورَايِنِ رَوْزِ * رَوَاةُ مُسْلِمٍ
* وَرَعْنِ حَقِصَه قَالَتْ اَرَبْعَ لَمْ يَكُنْ يَدْعُو عَنِ النَّبِيِّ * كَفَتِ حَقِصَه چَهَا رَحِيلَتِ اَنَكِه نَبُوَدَ كَه تَرَكِ دَهْلِ اَنْرَا بِيغْمَبِرْ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ * يَعْنِي اَز سَنَنِ مَوْكَدَ اَنَدَ * صِيَامِ عَاشُورَا * رَوْزَه عَاشُورَا * وَالْعَشْرُ * وَرَوْزَه ذَهْ ذِي الْحِجَّةِ يَعْنِي نَه رَوْزَا زَانِ
* وَثَلَاثَةُ اَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ * وَرَوْزَه سَهْ رَوْزَا زَمْرَاهُ * وَرَكْعَتَانِ قَبْلَ الْغَيْثِ * وَدُورِ كَعْتِ سَنَتِ بَسِ اَز نَمَازِ بَامَلِ اَدِ سَنَتِ فَيَرْجِعُ
مَقْدَارِ مَوْكَدِ اَهْت رَوْزَه اَيْنِ رَوْزَه مَارَا نِيَزْ قَرِينَه اَن سَاخَتِ تَا مَعْلُومِ كُودِ قُوْتِ تَا كَلِ اَن * رَوَاةُ النَّسَائِيِّ * وَرَعْنِ اَبْنِ عَبَّاسٍ

پس آن روز را که علی علیه السلام از آنجا که در آن روز ماهی را با خود
 و نه در حضور و نه در غیبت خورد لالت بر کمال اجتنام و تا که این روز را دارد * روایه الحسنی * عن ابی هریره
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لکشی زکوة * مره چیز را از نعمتهای الهی زکوة است که موجب شکر آنست و متعارف
 در شرع اطلاق زکوة است بر زکوة مال * و زکوة الجسد الصوم * و زکوة بدن و وجود در صحت و عافیت و روزی است
 گویند که بجز در طهارت و ترک شهوات صرف می کنند چیزی را از بدن بسوی درگاه عزت و میلند بوی چنانکه چیزی از مال
 صرف می کند و میلند * روایه ابن ماجه * و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یصوم یوم الاثنين والخمیس * و هم
 از ابی هریره روایت است که آنحضرت بود که روزی میل اشهد در روز دوشنبه و پنجشنبه * پس گفته شد * یا رسول الله
 انت یوم الاثنين والخمیس * بل و رجتی که تو روزی دوشنبه و پنجشنبه را * فقال ان یوم الاثنين والخمیس
 یقول الله عز وجل لکشی زکوة * پس گفت آنحضرت بدو رختی که روز دوشنبه و پنجشنبه می آموزد خدای تعالی مره مسلمان را
 یعنی روزی میلند از بهر بزرگی این دو روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت الهی میانه * الا اذا جریتم می باشد
 همه را مگر در قیام کنند گن رحمت را و کلمه از اولی است * یقول دعها حتی یصلحها * میگوید خدای تعالی مرکبی
 را که سوال مذهب کنند مرا ایشان را از ملک و بیشتر بکنوا و ایشان را و مطلب مغفرت ایشان تا آنکه اتفاق نمایند میان یکدیگر
 و صلح کنند و در بعضی احادیث آنرا که در بعضی انظار از انظار یعنی اهل بلقاء جمع آمده * روایه احمد و ابن ماجه
 و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صام یوما ابتغاء وجه الله * کسی که روزی را در روزی بجهت طلب کردن
 ذات بحق و رضای وی تعالی * بعد از الله من جوف * در میگرداند او را خدای تعالی از دوزخ * که بعد غواب مائثر * مانند
 در ری زاغ پیوند * و هو فوج * در حالی که آن زاغ چو زه است * جتی ملت مرما * تا آنکه بمیرد در غایت پیروی عمر زاغ
 در آنست در تمام عمر که ببرد و قیام باید کرد که چه بقلب او میسالت قطع خواهد کرد * روایه احمد و روی البیهقی فی شعب
 الا یسان من من سلة ان یس * صحابیت از اهل کوفه * باب در مقامات و ملحقات ابواب سابقه متعلقه بصوم
 نقل رفقه فی رما و قضا آن * باب الاول * من عاتبة رضي الله عنها قال دخل علي النبي * کت مائنه
 در آمدن من پیغمبر صلی الله علیه و سلم * ذات یوم * روزی * فقال مل عند کم شی * پس گفت آنحضرت ایاهست نزد شما
 چیزی یعنی از طعام * فقلنا لا * پس گفتیم ما نیست نزد ما چیزی * فقال فانی اذا صائم * پس گفت آنحضرت پس من اکنون
 روزی دارم یعنی نیت روزی کردم از نیبنا معلوم میشود که نیت نفل در نهار جائز است و همین است مذهب ما و باین قائل
 است امام شافعی و امام احمد و اکثر علماء امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرض
 چنانچه گذشت در باب بعد از باب روية الهلال * تم انا فاما آخر * پسترا آمد آنحضرت نزد ما و روزی دیگر یعنی پرسید که ایار
 هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همانروز با زآمد و پر حیل * فقلنا * پس گفتیم ما * یا رسول الله اهلنا
 حیس * فرستاده شد است برای ما حیس بفتح حاء مهمله و سکون نکتانیه در آخر همین مهمله و آن طعامی است که ما خسته میشود
 از تمر و قروت و روغن و کاسی بجای قروت آورد یا سویق اند از نند و حیس در اصل بمعنی خلط و مزج است * فقال اریئنه *
 پس گفت آنحضرت بعائنه بنما مرا حیس را که چگونه است بیارود و روایتی قریبه نزدیک کرد آن آنرا * فلقد اصبت
 هایما * پس هر آینه بتحقیق صبح کرده ام من روزی را یعنی برخاسته ام بر نیت زوزه * فاکل * پس خورد آنحضرت و
 از نیبنا معلوم میشود که افطار از صوم طوع جائز است بی عذر و برین اند اکثر علماء و امام ابو حنیفه و اصحاب وی بر آنند که
 واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعد رضایت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منتهی
 عنه است از جهت قول وی * لا یطعموا اعداءکم و همچنین شروع کرده شد است در آن لازم میکرد بدروع
 و اگر نقض کند واجب است قضا آن و در روایتی جائز است مطلقا زیرا که قضا خلف او است پس با کی نیت بنقض

آن روز و وجوب قضا و صوم نفل نیز خلاف است و نزد مالک قضا کند اگر بعد از قضا کرده است و این معنیست در حدیث
 و مری از عروه منشرح گوید * رواه مسلم * و عن انس رضی الله عنه قال دخل النبي * و آتاه پیغمبر * صلی الله علیه و
 سلم طیام سلیم * برام حلیم بضم سین که مادر انس است * فأتته بتمر و سمن * پس آورد ام حلیم نزد آنحضرت خرمای و
 و روغن * فقال اعیدوا سنکم فی سقائه * پس گفت آنحضرت با زکریا نیک و روغن خود را در مشک که روغن در وی بود
 و روغن و عمل را در آنجا اکثر در مشک می اندازند * و تمر کم فی وعائه * و باز کرد ایند خرمای خود را در ظرف خرمای * فانی
 صائم * زیرا که این رستیکه من و روزه دارم اینجا بخوردند که هر روزی نبود و در ماسیتی ظاهر عذری بود تواند که بعد از زوال
 یا پیش از افطار را جزا است و عدم افطار منافات بدان ندارد * ثم قام الی ناحية من البیت * پسترا ایستاد و رفت آنحضرت
 بجانبی از خانه * فصلی غیر المكتوبة * پس بکند از نماز غیر مریضه را * فکع علیهم رءسهم * پس دعا کرد ام سلیم را و
 اهل خانه او را که یاد دعا را برای جبر کفر خا طرزوی باشد که روزه نخوردند و نیز عادت شریف بود که چون در خانه کسی
 می درآمدند نماز میکند و بزمی و دعا میکردند * رواه البخاری * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم * اذا دعی احدکم الی طعام و هو صائم * چون خوانند شود یکی از شما بسوی طعامی و حال آنکه وی روزه
 دار است * فلیقل انی صائم * پس باید که بگوید که من و روزه دارم یعنی افطار نکنند و در گفتن این سخن بزمان کلامی است
 که گذشت در فصل اول از کتاب صوم * و فی رواية * رد در روایتی اینچنین آمده است که * قال * گفت آنحضرت * اذا دعی
 احدکم فلیجب * و وقتی که دعوت کرده شود یکی از شما بطعام پس باید که اجابت کند دعوت را و برود * فان کان صائماً
 فلیصل * پس اگر باشد روزه دار پس باید که نماز کند یا دعا کند * و ان کان مفطراً فلیطعم * و اگر باشد غیر صائم پس
 باید که بخورد * رواه مسلم * الفصل الثانی * عن ام هانئ رضی الله عنها قالت لما کان
 یوم الفتح * گفت ام هانئ وقتی که شد روز فتح یعنی فتح مکه * جاءت فاطمة فجلبت طیام و رسول الله * آمد فاطمه زهرا
 پس نشست بر جانب چپ پیغمبر * صلی الله علیه و سلم و ام هانئ عن یمینہ * و نشست ام هانئ یعنی نشستم من جانب
 راست آنحضرت * فجاءت الوليدة بافاء فیه شراب * پس آورد خانه زاد آوردند و آنکه در وی چیزی از جنس نوشیدنی بود
 آب یا جز آن * فناولته * پس داد و ولیده آن انا آنحضرت را * فشربه منه * پس نوشید آنحضرت از آن شراب * ثم ناوله
 ام هانئ * پس برداد آنحضرت انا را با ام هانئ * فشربه منه * پس نوشید ام هانئ از آن شراب * فقالت * پس گفت ام هانئ
 یا رسول الله لقد افطرت و کنت صائماً * مرا آینه بتحقیق افطار کردم و بودم من روزه دار و روایتی آمده که گفت
 کناه کردم پس طلب آمرزش کن برای من * فقال * پس گفت آنحضرت یعنی با ام هانئ * اکت تقضین شیاً * یا یودی تو که قضا
 میکردی چیز را از روزه یعنی این روزه روزه قضا بود از رمضان یا نذر * قالت لا * گفت ام هانئ قضا نمی کردم چیز را
 * قال فلا یضربک * گفت آنحضرت پس زیان نمیکند ترا * ان کان تطوعاً * اگر بود روزه قنوه روزه نفل * رواه ابوداؤد
 و الترمذی و الدارقانی و فی رواية لاهل الترمذی نحوه * و در روایتی مرا احمد و ترمذی و اما نزد این آمده که در لفظ
 اختلاف است * و فیه * و در میان این عبارتهاست * فقالت * پس گفت ام هانئ یا رسول الله * اما انی کنت صائماً * آگاه
 باشی بد رستیکه من بودم روزه دار * فقال الصائم المتطوع امیر الله * پس گفت آنحضرت که روزه دار که روزه نفل
 دارند است جای که نفس خود را بپسند و اختیار این است * ان شاء صام و ان شاء افطر * اگر خواهد روزه دار را که
 خواهد افطار کند و در روایتی امیر الله او امیر الله بطریق شک و اوی و تونیشتی گفته که تا ویلش اینست که مرا از امیر الله که
 افطار کند افطار بر مصلحتی که ظاهر میشود و از امور که امیر را امین ملحقه شد است و بران چنانکه کسی که ضمانت میکند
 قومی را یا فرد می آید بر قومی و می بیند که در ترک افطار در روزه شتابانند اختیاریست مصالح خود را پس او را می رسد که
 موافقت کند و مساعدت نماید بر آنچه میباید پس و القمت کردم و بی حرج و مشقت پس نیعت درین قول ذلیل بر آنکه

نه از آن جهت است که از التزام مخصوص ما که وارد شده است در حدیث امر بشما چنانکه در حدیث آید از ما نشاء بواجب
 فافهم ما یلد آنکه در کتب سیویا اتفاق روایات آمده است که فتح مکه در رمضان بود و برین نقل بر مشکل میشود بودن
 صوم ام هانی صوم تطوع در حدیث ام هانی تکلم نیز کرده اند و ترمذی گفته است که در اسناد وی مقال است و منقول
 گفته که ثابت نیست و در احادیثی اختلاف کثیر است اشارت کرده اند انصاری التبی و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز
 آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد از یوم الفتح اول ایام تری نیست بلکه اقامت
 آنحضرت امر متد معجز بقای آن قضیه است و در بیان شد و نیز روایات در وقت اقامت آنحضرت در محله و خروج رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم آمده که تقاضا میکنند که فتح بعد از رمضان باشد و الله اعلم و عن الزمری عن عروه عن عائشة قالت
 كنت انار حفصة صائمتين * کفت ما نشاء بودم من رخصه روزه دار و تعرض لنا طعام اشتھیناه * پس عرض کرده شد و آورده
 شد برای ما طعامی که خوش داشتیم ما آنرا * ناکلناه منه * پس نفور دیم ما از آن طعام * فقالت حفصة یا رسول الله انا کنا
 صائمتين تعرض لنا طعام اشتھیناه فاکلناه منه * پس گفت حفصه یا رسول الله بد رستیکه ما بودیم روزه دار پس عرض
 کرده شد برای ما طعامی که خوش داشتیم آنرا پس نفور دیم ما از آن طعام * قال * گفت آنحضرت * اقصایوما آخر مکانه *
 قضا کنید در روزی دیگر بجای آنروز که نفور دید اینست یعنی ذلیل حقیقه است بر وجوب قضا صوم نفل زیرا که ظاهر امر
 وجوب است و شافعه می گویند که امر بقضا بطریق انتخاب است و شاید که آن صوم نفل یا قضا بود و منسوب نیز ایشان
 آنست که واجب نیست قضا صوم نفل زهم چنین نزد اصحاب و در روایتی از احمد اگر شب نیست کرد و بی عذر نفور واجب
 است قضا و هم چنین نزد مالک و نزد ما واجب است قضا مطلقا و نفل لازم متبکد بدشروع و تحقیق فی اصول الفقه
 * رواه الترمذی و ذکر جماعة من الحفاظ و رواه عن الزهري عن عائشة مرسل و لم یذکر و اشیء عن عروه و هذا واضح * و رواه
 کرد این حدیث را ترمذی و ذکر کرد ترمذی جماعتی از حفاظ حدیث را که روایت کردند و اند از زهری از عائشه بطریق
 ارسال و ذکر کرده اند در وی عروه را که در روایت سابق واسطه بود میان زهری و عائشه و گفته است ترمذی این که ذکر
 کرده است عروه را واضح است و ارسال اینجا بمعنی سقوط راوی از اسناد است بمعنی انقطاع و این نیز اصطلاح است * و رواه
 و مشهور آنست که مرسل حدیث تابعی است بی ذکر سنجایی و بعضی تابعی کثیر قیل کرد و اند نیز اصطلاح است * و رواه
 ابودارد من زمیل مولی عروه * و روایت کرد ابودارد این حدیث را از زمیل بضم زای و فتح میم و سکون تحتانی که
 مولای عروه است * عن عروه عن عائشة * از عروه از عائشه و در بعضی حدیث همین کرده اند * و عن ام مارة * بضم عین و تخفیف
 میم * بنت کعب * یعنی کعب بن عمرو بن نوف صحابه انصاریه است نام آن نعیمه بفتح نون و کسر سین با ضو شد بعبه
 لعقبه را و حاضر شد عروه و اجل و اصرا و تزوج خود و ما هم بن زید و سید بوی یازده جراح است و حاضر شد بعبه الرضوان و
 بعد از آن حاضر شد تمامه مشاهده بر او و مجروح شد یازده بار و از ده جراح است و بر یک شد و صحت وی رضی الله
 عنها روایت میکند که ان النبی صلی الله علیه و سلم دخل علیها * که آنحضرت در آمد بروی * فدعت له بطعام * پس
 طلبید وی برای حضرت طعامی و * فقال لها کلي * پس گفت آنحضرت مرا و را بخور * فقالت انی صائمه * پس گفت وی
 که من روزه دارم * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم ان الصائم اذا اکل عنده صلت علیه الملائکه حتی
 یفرغوا * بد رستیکه روزه دار چون خورده میشود در نزد وی دعا میکنند و در بود و رخصت میفرستند بر روزه دار فرشتگان تا آنکه
 خارج شود از خورده پس حضرت او را بر ناخوردن تقریر کرد و ثنا کرد و بشارت داد و امر بااحت بود فافهم * رواه
 احمد و الترمذی و ابن ماجه و الدارمی *
 الفصل الثالث * عن بزیة * بضم مو حله رضی الله
 عنه صحابی مشهور است اعلمی سیمی معاصی جمیله دارد و در حضرت نبوت و بعد از نبی صلی الله علیه و سلم که در عهد خلفای
 راشدین و بعد در عرب جمل و صفین باعلی مرتضی و کبری و پیغمبر مشهور است یزید و یزید که به * قال * گفت بزیة * دخل

بلال بن رباح رضی الله عنه * در آمد بلال بن رباح میخواست * رسول الله صلی الله علیه و آله * را آنحضرت طعام چاشت میخورد * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و آله * حاضر شو طعام را ای بلال غدا بفتح غین معجمه و دال مهمله طعام چاشت * قال انی صائم * گفت بلال که من روزه دارم * یا رسول الله فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و آله * تا کل رزقنا و فضل رزق بلال فی الجنة * میخوریم ما رزق خود را و زیادت رزق بلال در بهشت است * اشعرت یا بلال ان الصائم یصبح عظامه * یا شعور داری و میدانی ای بلال که روزه دار تسبیح میکند استخوانهای وی * ویستغفر له الملائكة * و آمرزش میخوانند او را فرشتگان * ما اكل عند * ما دام که خورده شود نزد وی * رواه البیهقی فی شعب الایمان * * باب لیلة القدر * * لیلة القدر را لیلة القدر از آن رو گویند که تقدیر کرده میشود در وی ارزاق و نوشته میشود و قضا کرده میشود آجال و احکام که درین سال بر وقوع می آید و قل ربایم معنی بگویند دال نیز آمده است اگر چه مشهور تحریک دال امت و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات و ادرین شب قدری زائده است بر آنچه در غیر او مستور است آنکه اختلاف اقوال در تعیین این شب بسیار است اکثر احادیث در آن اند که در رمضان نیست خصوصاً در اربعه عشره اخیره خصوصاً در شب بیست و هفتم و در قولی وی دایره تمام سال و منتقل و متحول میشود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه دانسته و گفته که قاضیخان و ابو بکر رازی از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و جزایشان مرویست انتهى و شیخ ابن الهمام روح الله روحه گفته که روایت کرده شد و اسف از ای حنفیه که شب قدر در رمضان است ولیکن دریافته نمیشود که در کدام شب است پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و هم چنین متقول است از صاحبیه و لیکن متعین است نزد ایشان متقدم و متاخر نمیشود و در فتاوی قاضیخان گفته که روایت مشهور از ای حنفیه آنست که وی متحول میشود در سال و در رمضان می باشد و در غیر رمضان و جواب داده است ابو حنفیه از ادله که دلالت دارند بر بودن اربعه عشره اخیره از رمضان یا آنکه مراد رمضان است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را در آن جمعه و طلب نمود و در سباق حدیث دلالت میکند نزد کمی که تا مل میکند طرق احادیث را و الفاظ آنرا برین معنی انتهى گفت کاتب حروف بند مسکین عبد الحق بن هیف الدین عفا الله عنه که این قول اقرب است بتطبیق اقوال و جمع آن و گفته اند که حاکم در اخفای آن آنست که نام مردم جدی و اجتهدی کنند در طاعت و اتکاء و اعتماد نکنند بر آن و گفته اند که هر که اجتهاد کند در بیداری شب یک سال تمام دریابد آنرا انشاء الله تعالی و درین معنی گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدر الله لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آنرا علامه و امارت است راستبای کرده اند آنرا از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها را باب کشف از اهل بصائر و اهل بصائر آن را و امام محمد غزالی گفته که شب قدر در حق هر کس آنست که کشف کرده شود بروی چیزی از عالم سلوک و طبری از قومی نقل کرده است که درختان در آن شب میزد و بر زمین افتند باز بمنابت خود باز کردند و مسجد کنند در وی هر چیزی و بیبقی در نشاندل اوقات از طریق او زاعی از عبید بن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور در آن شب شیرین کردند و ابن عبد البر که از اکابر علمای حدیث است از طریق زهره بن معبد ما نقل این روایت نموده و در آن شب هاضم میشود و انوار حتی در اماکن مظلمه و جایهای تاریک و شنیده میشود سلام و خطاب از ملائکه و صواب آنست که شرط نیست در دریافت آن شب مشاهد این امور بیا کسی که در یابد آن شب را و مشاهد نکند ازین امور چیزی و رواست که در کس در یکجا باشند و آن شب را هر دو دریابند و برای یکی ازین چیزها کشف کردند و دیگری را احسن آنچه حاصل کرد در وی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق و حضور و اخلاص است و این اشیای کرامات است بی شبهه و مشاهد و خوارق عادات و مثل خطرات و جای اشتباه است و تحقیق وارد شده است و احادیث تحریض بر ترغیب و ترغیب

کتاب الصوم
داشتن آن شب و مختار آنست که معتبرا باینکه لایله است و اگر تمام شب احیا کند و منجز بجزع و تلاؤل و اختلال در
ادای فرائض و من موکد نکند داخل و اکمل است و الا هر مقدار که توفیق قیام یا بد مقصود حاصل است * و کذا للناس
الامامی رکان معیه مشکو را رزقنا الله *
عن اذالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تجزوا ليله القدر في الوتر من العشر الاواخر من رمضان * طلب کنید و بجزویند
بجد و اجتهاد شب قدر را در رشتها طاق از ده شب اخیر از رمضان که شب بیست و یکم و بیست و سیوم و بیست و پنجم
و بیست و هفتم و بیست و نهم است که از یکی ازین پنج شب بیرون نخواهد برد اگر چه مبهم است * رواه البخاری * و عن ابن عمر
رضي الله عنهما قال ان رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اراد ليله القدر في المنام * و روایت است از ابن
همر که گفت که چند مرد از یاران آنحضرت نموده شد که شب قدر را در خواب * فی شیخ الاخر * در هفت شب اخیر
احتمال دارد که مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین اند یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر تر است
والله اعلم * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ارى رؤيا كم قد تواطت * و در بعضی نسخ تواطت
* فی الصبح الاخر * فرمود می بینم و میل انم خواب شما را که بتحقیق موافق افتاده است در هفت شب اخیر * نعم
كان متخريا فليختر في الصبح الاخر * پس کسی که هفت طلب کنند * شب قدر را پس باید که طلب کند او را در هفت
شب اخیر را اینجا معلوم میشود که رویان صالح را اعتبار است در امور وجودیه و حق است خصوصاً نزد اجتماع و اتفاق اگر
مخالف احکام شرعی نباشد * متفق علیه * و عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال التمسوها
في العشر الاواخر من رمضان ليلة القدر * و روایت است از ابن عباس که آنحضرت فرمود طلب کنید او را در ده شب اخیر از رمضان
یعنی شب قدر را * فی تاسعة تبقي * در شب نهم که باقی ماند مراد شب بیست و نهم است * فی ما بعه تبقي * در شب هفتم
که باقی میماند و مراد شب بیست و هفتم است * فی خامسة تبقي * در بیست و پنجم که باقی میماند و این موافق است بحدیث
هماده بن الصامت که بیاید یا مراد بتاسعة و سابعة و خامسة و سبعة و ثمانية چنانکه در حدیث ابی بکر است پس تردید
در او قاریست که واقع میشوند در نه روز یا قیه از عشره اخیر و آن بیست و هیوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است
یاد را و تازی که واقع میشوند در هفت روز آن ده شب است و دوازده واقع در پنج روز آن دو شب است * رواه البخاری *
* و عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتكف العشر الاوّل من رمضان * روایت است
از ابی سعید که آنحضرت اعتکاف کرد در ده شب نخستین از رمضان * ثم اعتكف العشر الاوسط * پسترا اعتکاف کرد در ده شب
میان را * فی ثمة تركية * در خیمه ترکبی که نوعی است از خیمه ها که خورد می باشد از نمل و گفته میشود آن را بفارمی
حرکه * ثم اطلع * بفتح همزة و سکون طابه تخفیف * راسه * پسترو بیرون آورد هر خورد را یعنی از قبه * فقال اني
اعتكف العشر الاوّل التمس هذه الليلة * پستر گفت آنحضرت بد رستی که من اعتکاف کردم عشره اول را در حالی که
التماس میکنم این شب را یعنی شب قدر را * ثم اعتكف العشر الاوسط * پسترا اعتکاف کردم عشره اوسط را یعنی براس
التماس این شب * ثم ایتمت بقیل لي انها في العشر الاواخر * پسترا آمد شد م من یعنی آمد مرا آیند از فرشتگان
پس گفته شد مرا که آن شب در ده شب پستین است * فمن كان اعتكف معي * پس کسی که اعتکاف کرد * بود
بما من بطلب این شب * فليعتكف العشر الاواخر * پس باید که اعتکاف کند در ده شب آخر را تخصیص امر باعتکاف بطالبان انها
که اعتکاف کرده و طلب نموده بودند برای آنست که چون طالب و مفتش آن بودند و در نیا فتند با اعتکاف میکنند تا
در یابند و آنها که طالب نیستند فارغند بنشینند یا نشینند * فقد اريت هذه الليلة * پس بتحقیق نموده شد م من این شب را
یعنی معین در خواب در عشره اخیر * ثم تسميتها * پسترو فراموش کرد انید شد م آنرا * و قدر ایتنی اسبیل فی ماء و طین من
همسيتها * بتحقیق دادم خود را در خواب که سجده میکنم در آب و گل در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم او را * فالتمسوها

فی العشر الاخر * پس طلب کنید آن شب را در ده شب آخر * و التمسوها فی کل وقر * وطلب کنید او را در هر طاق این شب که بیرون ازین نیست * قال * گفت راوی * فطارت السماء تلك اليلة * پس بارید آسمان در آن شب * وکان المسجد ملی عریش * وبود سقف مسجد بر عریش یعنی بر شاخهای درختان و عریش بفتح عین مهمله و کحور را دشین معجمه خانه که از شاخ و برگ درختان ماخته شود چنانکه برای تاکها میسازند و عریش هر چیزی که در سایه آن نشیند و سقف مسجد در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم از شاخ و برگ درخت خرما بود * فوکف المسجد * پس چکید سقف مسجد و رکف چکیدن سقف خانه از باران * فبصرت عینای رسول الله * پس دید فرد و چشم من پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم و طلی جبهته اثر الماء والطين * و حال آنکه بر پیشانی آنحضرت اثر آب و گل بود * من طمیتة احدی و عشرين * در صبح تاریخ بیست و یکم این روایت مثبت آنست که شب قدر بیست و یکم باشد * متفق علیه فی المعنی واللغة * انجلت متفق علیه است در معنی که معنی آن بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لفظ هر مسلم راست * الی قوله * تا قول و ما که اینست * فقیل لی انها فی العشر الاخر و الباقي للبخاری * و لفظ باقی حدیث مرثیاری را مع او این در روایت ابی سعید خدری بود * و فی رواية عبد الله بن ابيس * بضم همزة و فتح نون و سکون تحتانیة که صحابی انصاری بزرگ است * قال * گفته است * ليلة ثلث و عشرين * صبح شب بیست و سوم * رواه مسلم * و عن زر * بکسوزای و تشدید را * بن حبیش * بضم مهمله و فتح موحد و سکون تحتانیة تا بعدی ثقه است که جاهلیت را در یافته و شصت سال در جاهلیت گذرانید و شصت و دو سال در اسلام و عزمی صل و بیست سال بود و بعضی گویند که صد و سی و بعضی گفته اند صد و پنجاه از اکابر علمای قراءت بوده از امخاب عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود از و ما از عربیت می یومید و ابی بن کعب بوی میگفت ای زرتونمی خواهی که هیچ آیتی از قرآن را ترک دهمی مگر آنکه بهر سی مر از ان * قال سالت ابی بن کعب فقلت ان اخاک عبد الله بن مسعود یقول * گفت پرسیدم ابی بن کعب راپس گفتم که برادر تو ابن مسعود میگوید * من یقر الحوز بصیبة ليلة القدر * کهی که قیام لیل کند مالتنام در می یا بد شب قدر را * فقال * پس گفت ابی بن کعب رحمة الله علیه * رحمة الله * رحمت کند ابن مسعود را خدا تعالی * اراد ان لا یثقل الناس * میخواستند ابن مسعود عرض وی ازین گفتن آنست که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را در نمانند حصول ثواب عظیم بران اعتماد کنند باقی سال با رام و آسایش بکنند و اندر وجه در عمل نمایند * اما انه قد علم انها فی رمضان * آگاه باش بد رستی که ابن مسعود بتحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است * و انها فی العشر الاخر * و تحقیق دانسته است که شب قدر در ده اخیر است * و انها فی ليلة سبع و عشرين * و به تحقیق دانسته است که آن شب در بیست و هفتم است * ثم حلف لا یهتني * پستر هو کند خورانی بن کعب در حالتی که استننا نمیکند یعنی ان شاء الله نمیگوید و جزم میکند که * انها ليلة سبع و عشرين * که شب قدر شب بیست و هفتم است زربن حبیش میگوید که * فقلت * پس گفتم یعنی ابی بن کعب را * یا شیء تقول ذلك * بچه چیز و بکدام دلیل میگوئی تو آنرا * یا ابا المنذر * کنیت ابی بن کعب است * قال بالعلامة التي اخبرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم * گفت بنشانی که خبر داده است ما را آنحضرت * او باليلة * شك را و بیست که بالعلامة گفت یا باليلة و هر دو بیک معنی است * انها تطلع یومئذ لا شعاع لها * علامه اینست که آفتاب در صبح آن شب می براید در حالتی که نیست روشنی مراورا * رواه مسلم * و در روایت احمد آمده که می براید آفتاب مانند شست و از اینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آنرا بنشان گفت نه بنص و اگر این نشان در غیر این شب یافته شود نیز ممکن آنست آورده اند که عمر رضی الله عنه خواند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم را و پرسید ایشان را از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در ده اخیر است پس گفت ابن عباس و عمر را که من میدانم یا کان میبوم که آنشب هفتم است که میگوید یا شب هفتم که باقی برماند از ده پس گفت عمر از کجا دانستی آنرا گفت پید اگر دخل ای تعالی لغت آسمان را و هفت زمین را و هفت زر را در هر میگرد در هفت و آدمی پید اگر ده شل است از هفت اندام و مشغور از هفت و سجد می کند بر هفت و طواف را از گرد

و جمار را هم و چیزها را دیگر را که گفت آنکس پس گفت عمر بتتقیق در یا غتی تو چیزی ترا که غایت ریافتیم و بعضی از فضل
گفته اند که خدا ای تعالی ذکر کرد لفظ لیلۃ القدر را در سورۃ انا انزلنا در رعه جا و این نه حرف است مجموع آن بیست
و هفت حرف است و این را مثال آن امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه و هیچکس را یقین حاصل نیست در آن و اگر آنحضرت
را بود از آن کرده نشد به تعیین مرصطابه را و اگر کسی آن از صیابه باشد که اعلام کرده شد او را و نیز ممنوع بود از اظهار
آن بجهت حکمتی که در اخفای آنست و الله اعلم و روایت کرد که شد است از ابی ذر رضی الله عنه که وی پرسید
رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و سوگند داد مرا آن حضرت را که خبر دهی او را بد آن پس در غضب آورد آنحضرت را
پس فرمود اگر از آن میکرد مرا خدا ای تعالی که خبر بد هم بد آن خبر میدادم شمارا اگر کویند پس سوگند خوردن
ابی بن کعب بی استئذان و جزم کردن و سی بد آن چه بود جوابش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنا بر غلبه ظن
و سوگند خوردن بر غلبه ظن جائز است و مواخذ نیست بر آن و همچنین هر که گفته است بغلبه ظن و اجتهاد گفته
و المجتهد یخطئ و یصیب و الله اعلم * و عن عائشة رضي الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یجتهد فی العشر
الاولی و اخر ما لا یجتهد فی غیره * گفت عائشه بود آنحضرت که کوشش مینمود و مشقت میکشید در حمل در عشر اول و آخر رمضان
از آنچه نینمود در غیر عشر اول و آخر * رواه مسلم * و عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل العشر غدا میزور *
بود آنحضرت چون می در آمد دهه رمضان محکم می بیست از از خورد و کنایت است از اجتهاد در عبادات زیاد و عبادات
بیا کنایت از کوشه گرفتن از زنان * و احیی لیله * و زنده میداشت شب خود را باز نده می داشت نفس خود را
در شب احیاء لیل که میکویند و معنی دارد یا بمعنی زنده کرد انیل در شب است چه حیات و وقت و تازگی و در عبادت
کردن است در آن یا بمعنی زنده کرد انیل در خود است در آن شب چه حیات آدمی در پنداریست خصوصاً بعبادت
و خواب در حکم موت است و بیکاری حکم مرده دارد * و ایقظ اهله * و بیدار میکرد انیل اهل خانه خود را تا آنها نیز عبادت
کنند و از سعادت و ریاضت شب قدر محروم نمانند * منقذ علیه *
رضی الله عنهما قالت قلت * گفت عائشه گفتم یا رسول الله ارایت ان علمت ای لیلۃ القدر ما اقول فیها * خبر ده مرا
اگر بد آنم که کدام شب است شب قدر رود ریاضت آنرا چگونگی از ذکر و عبادت در آن شب * قال قولي * گفت آنحضرت بگو این
د عار الله اللهم انک عفو و تحب العفو فاعف عني * خداوند ابرارند ابد رستیکه تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن
از من * رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و صححه * و من ابی بکره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
التسویة روايت از ابی بکره گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت طلب کنید آنرا یعنی لیلۃ القدر را * فی تسع یتین اونی
سبع یتین اونی خمس یتین * در نه شب که باقی می ماند که چهار شب است یا در هفت شبی که باقی می ماند که سه شب است
یا در پنج شبی که باقی می ماند و آن در شب است چنانکه در حدیث ابن عباس ذکر کردیم * و ثلاث اوائل لیلۃ * یا بکره و لیل
شب که باقی می ماند که شب بیست و هفتم است یا شب بیست و نهم است که شب اخیر از رمضان است که عمل آنجا تمام میشود و بنده
مستحق اجر میگردد و بعضی گفته اند که فی تسع یتین محمول است بر بیست و درم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس محمول
است بر بیست و ششم و ثلاث بر بیست و هشتم و اخیلیل بر بیست و نهم و بعضی گفته اند بر سلح فتلد بر * رواه الترمذی * و عن ابن
عمر قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم عن لیلۃ القدر * گفت ابن عمر پرسید که شد آنحضرت از شب قدر * فقال هی فی کل
رمضان * پس گفت آنحضرت آن شب در کل رمضان است و این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه ذکر و عبادت در هر رمضان است مخصوص
بر مضانی در آن رمضان نیست دوم آنکه در همه ایام رمضان است و مخصوص بعشره او اخر نیست کذا قال الطیبی * رواه
ابوداؤد و قال رواه سفیان و شعبه عن ابی اسحق * و گفت ابوداؤد و روایت کرده است آنرا سفیان ثوری و شعبه از ابی
داؤد * که از اکابر تابعین است * و قریباً فی ابن عمر * موقوف بر این عذر و رفع نکرد به پیغمبر صلی الله علیه و سلم

* وعن عبد الله بن أنيس قال قلت * لعمري من * يا رسول الله ان لي بادية اكون فيها * بد رهيكة مزاباديه ايصت که ميباشم
 دران * وانا اصلي فيها * ومن نماز ميکن ارم دران باديہ * بحمد الله فمرني بليلة اقلها الى هذا المسجد * پس امر کن بشي
 که فرود آيم دران شب بسوي اين مسجد اشارت کرد بمسجد شريف نبوي صلى الله عليه وسلم کوياقصد وي طلب شب قلر بود
 * فقال * پس گفت آنحضرت * انزل ليلة ثلث وعشرين * فرود آي شب بيست و سيوم * قيل لاينه كيف كان ابوك يصنع *
 گفته شد مرسرا را چگونه بود که مرکود پد رتود رمسجد * قال کان يدخل المسجد اذا صلى العصر * گفت بهروي بود پد رمن
 که مي در آمد مسجد را چون ميکن ارد نماز عصر * فلانخرج منه لتاجة * پس بيرون نمی آمد از مسجد براي کاري که منافي
 با عتکاف باشد و در بعضي امور * الا لتاجة * يعني بيرون نمی آمد از مسجد مگر براي حاجت ضروري چنانچه حاجت
 بشري که معتکف مضطراست بد آن * حتي يصلي الصبح فاذا صلى الصبح وجد دابته علي باب المسجد * پس چون ميکن ارد
 صبح را مي يافت چاروای خود را برد رمسجد * فجلس عليها * پس مي نشست بر دابه * ولحق باديته * ومي پیوست باديہ
 خود را * رواه ابوداؤد *
 الفصل الثالث * عن عباد بن الصامت قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم
 ليخبرنا بليلة القدر * گفت عباد بيرون آمد آنحضرت از درون خانه در وقتی که نمودند بوي ليلة القدر تا خبر دهد ما را بيلة القدر
 * فتلاحى رجلان من المسلمين * پس نزاع نمودند و خصومت کردند تک بيکن يکدو مرد از مسلمانان * فقال * پس گفت آنحضرت
 * خرجت لاخبركم بيلة القدر * بيرون آمدم تا خبر دهم شمارا بشب قلر که کدام شب است * فتلاحى * پس نزاع کردند * فلان
 وفلان فرغت * پس برداشته شد آتش و فرا موش کرد انيده شد تعين آن بشومي نزاع آنها از اينجا معلوم مي شود که نزاع
 و خصومت بيکن يکدو شنيع است و عصب حوران از برکات و خيرات و غالب نزاع ايشان بناحق بود يا متجاوز از حد اعتدال
 * وحسبى ان يكون خيرا لكم * و نزد يك است باشد که اين برداشتن از خا طر تعين آن و مبهم کردن ايشان آن بهتر شمارا که سبب جد
 واجتهاد و تكثر طاعت و عبادت گردد * فالتسموهافي التاسعة والحادية والخامسة * پس طلب کنيد آنرا در بيست و نهم و بيست و هفتم
 و بيست و پنجم از اينجا معلوم ميشود که آن شب که نموده بود تک متردد بود ميان اين سه شب يا ترديد ميان اين سه شب بخليفة
 ظن کرد والله اعلم * رواه البخاري * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان ليلة القدر نزل جبرئيل في
 كيكبة من الملائكة * چون مي باشد شب قلر فرود مي آيد جبرئيل در جماعت از فرشتگان و کيكبة بضم و فتح جماعت * يصلون
 على كل عبد قائم او قاعد يذكر الله * دعا ميکنند و استغفار مي نمايند و درود مي فرستند بر هر بنده که ايستاده است يا نشسته
 که ياد ميکنند و مرخل را عزوجل * فاذا كان يوم عيد هم * پس وقتی که باشد روز عيد مسلمانان * يعني يوم فطر هم * يعني روز
 فطر ايشان * باهي الله بهم ملائكة * مفاخرت ميکنند خداي تعالی و مي نازد به بنده کان خود فرشتگان خود را که طعنه ميزند
 برايشان بعصيان * فيقول * پس ميگويد * يا ملائكتي ما جزاء اجبروني عيله * اي فرشتگان من چيست پاداش مزد وري که
 تمام کنند عمل خود را * قالوا ربنا جزاءه ان يوفى اجرة * کويند فرشتگان اي پروردگار ما اينست پاداش او که تمام داده
 شود اجرت وي * فقال ملائكتي عبيد و امائي قضا فريضي عليهم * پس ميگويد پروردگار تعالی اي فرشتگان من غلامان
 و داهان من کز ازندند طاعت مرا که فرض کرد انهدم برايشان که روزه رمضان است * ثم خرجوا يعجبون الى الدعاء *
 پستر بيرون آمدند در حالی که بر ميک ارنند آواز خود را بدعاء يعجبون بکسر عين و فتح آن * وعزتي وجلالي وکرمي وعلوي
 وارتفاع مکاني * موکنند بخليفه و قدرت و بزرگی وجود و بلند مقام و ربلندي مرتبة من * لا جيتهم * هر آينه اجابت ميکنم
 و قبول ميکنم دعاي ايشان * فيقول ارجعوا لقل غفرت لكم * پس ميگويد خداي تعالی برگرديد بتحقيق آمرزيدم مرشمارا
 * وبلت سبتکم رحمت * و تبتل ميکنم بندي هاي شما را به نيکي هاي يعني بد بهارامي آمرزم و محو ميکنم آثار کناهان
 و انيکي هاي بنديم و ثابت مي گردانم انوار طاعات را يا تبتل ميکنم ملکه معصيت را از نفس بملکه طاعات بلکه
 ميلدم بدل هر معصيت طاعت و ثابت ميگردم بدل عقاب ثواب چنانکه در حد يحد آمده است که روز قيامت مرد را بيارند

فرمان آید که عرض کنی بر وی کناهان صغیر و او را نهان دارند کناهان کبیره او را و گفته می شود مرا ز را کرده تو ز ر
چنین و چنین پس بند اقرار میکند کناهان صغیر را ر منکر می شود و میترسد از کناهان کبیره که مبادا اظهار کنند پس
حکم بود که بد مند نیاید هر بدی که کرد یا سحی نکی را پس کوی بند و مرا کناهان بسیار است که نمی بینم آنها را اینجا
الحمد لله قال فیہ حجرون مغفورا لهم که گفت آنحضرت پس بومی کرد ند بند کان در حالی که آمرزید شد است مرا ایشانرا
* رواد البیهفی می شعب الایمان *
باب الاعتکاف

کردن و لازم بودن بیای و لازم بودن چیز بر او روی آوردن یکی و در شرع و رنگ کردن در مسجد و لزوم روی بوجه
مخصوص و اعتکاف در ظاهر مذمب حنفیه سنت مکرر است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن تا آنکه
گذشت ازین عالم چنانکه در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زمری گفته که عجب دارم از مزدّم که چگونه ترک
کردند اعتکاف را و آنحضرت عمل می کرد بنواذل گاهی و ترک میکرد گاهی و ترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا
با وجود آنکه یک سال نشست در مال دیگر قضا کرد و در عشره بنشست زیرا که داب آنحضرت در واجب با وجود مواظبت
آن بود که امر میکرد بدان و انکار میکرد بر ترک آن و در اعتکاف گفت کسی که دوست میدارد از شما که اعتکاف کند باید
که بگذرد چنانکه در صحیحین آمده است و نشست در سال دیگر و عشره بنشست قضا نمود بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق
و توجهاً و استعلا بوصول درگاه و صواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف نیست کسی که نذر کرده بدان
و واجب کرد انبیه آنرا بر نفس خود و سنت و آن در عشر اخیر رمضان است و جز این دو قسم مستحب است و حنفیه مرزنانرا
در مسجد بیت تقوی ز کرده اند و مراد به مسجد بیت مکان نیست که جل اکرد می شود برای نذر او را حکم مسجد نیست مگر
درین حکم که جواز اعتکاف تساء است در وی و قول قدیم شافعی نیز همین است و نقل کرده اند بعضی از اصحاب ماکه
اعتکاف مرآت در مسجد بازوج خود جائز است و بهمین قائل است امام احمد رحمه الله و اذن آنحضرت صلی الله علیه و سلم از راج
مطهره را دلیل است بر آن و منع بجهت مصلحتی دیگر بود چنانکه بیاید بعد از آن امام ابوحنیفه را امام محمد تخصیص کرده اند
به مسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات تا اعتکاف بهب ترک جماعت که موکد است از آن است نکرد و باعی
بر خروج پنج وقت نشود با امکان احترام از آن و در شرح ابن همام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است
زیرا که جائز است در وی اگر چه اقامت کرده نشود در وی صلوات خمس و در روایتی اربابی یوسف آمده که اعتکاف واجب
جائز نیست مگر در مسجد جماعت اما اعتکاف نفل جائز است در غیر آن و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از
شافعی نیز برینست و در حای که در مذمب شافعی است گفته که جامع اولی است و نزد جمهور شافعیه جائز است در هر مسجد
پس بر آنکه اکثر مذمت اعتکاف را حدی معین نه اگر نیست مذمت عمر کند رواست و اختلاف در اقل مذمت اعتکاف است
که چیست نزد بعض اقل آن ساعت است و از این جهت گفته اند که باید که مرد را چون در مسجد در آید نیت
اعتکاف کند تا ثواب آن بدست آرد و نزد این قائل نشستن نیز شرط نیست و صحیح آن است که عبور معتبر نیست
و نزد بعضی اقل اعتکاف یک روز است و مختار در مذمب ما آنست و بعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف
در اشتراط صوم است و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد در کمتر از یوم پس صائمه
اگر مکث کند یک ساعت یا ساعت حاصل میشود و ثمره اشتراط صوم آنست که چون نیت اعتکاف شب کند جائز نباشد زیرا که
شب مثل صوم نیست و من در این در ضمن شرح احادیث بیاید
* الفصل الاول * من عائشه

رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یعتکف العشر الاخر من رمضان حتی تواته الله که گفت عائشه بود
آنحضرت که اعتکاف میکرد در شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدا را بن بعد از آنکه دره مرارل را وسط نشست
و شب قل در ادنیافت و باری نمودن که شب قاهر در عشر اخر است چنانکه در باب سابق گذشت * ثم اعتکف از واجب

من بعد؛ * بستم معتكف شل نك از راج مطاوعة آنحضرت بعد از آن یعنی در عشره و اخير را بمعتكف بشدليل است و مواظبت آنحضرت
بر اعتكاف و بودن آن سنت موكده چنانكه مذکور شد * متفق عليه * وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال كان رسول الله
صلی الله عليه وسلم اجود الناس بالخير * بود آنحضرت جواد ترين يا جليل ترين مردم به نيكي در جميع اوقات * و كان اجود
ما يكون في رمضان * و بود جواد تر بودن وی حاصل وقتی كه ميبود در رمضان كه اشرف و انصب اوقات است بفعل
خير * كان جبرئيل يلقاه في كل ليلة في رمضان * بود جبرئيل كه ملاقات ميكرد آنحضرت را در هر شب در رمضان * يعرض
عليه النبي صلى الله عليه وسلم القرآن * عرض ميكرد بر جبرئيل آنحضرت قرآن را و می شنوايد و ميكنند را نيد بروی * فاذا القيه
جبرئيل كان اجود بخير من الريح المرسلة * پس وقتی كه ملاقات ميكرد او را جبرئيل بود صلی الله عليه وسلم جواد
تر و جليل تر و تميز تر به نيكي از باد كه رها كرده شده است و فرستاده شده است به بشارت اشارت است بقول حق سبحانه و تعالی
يُرْسِلُ الرِّيحَ بَشْرًا يَنْفِثُ مِنْ رَحْمَتِهِ پس باد برانكيزد صحاب را و فرود می آيد بان امطار و رويد اميشود بوی ارزاق و بركات
همچنين وجود شريف باعث و منشا ي خيرات و مبرات و بركات بود خصوصاً درين اوقات و در حديث اشارت است بآنكه
آمد ميراد را اوقات فاضله و صحبت ابرار بيشتر در فعل خير و كسب خيرات باند كوشيد و آوردن اين حديث در اعتكاف بجهت آنست
كه آنحضرت در رمضان معتكف مي بود * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال كان يعرض علي النبي صلى الله عليه وسلم القرآن
كل عام مرة * بود كه عرض كرده ميشد بر آنحضرت قرآن هر سال يكبار عرض كنند * جبرئيل بود و منافات نبض ميان عرض
كردن آنحضرت قرآن را بر جبرئيل چنانكه مذكور اول حديث اول است و ميان عرض جبرئيل قرآن را بر آنحضرت چنانكه مفهوم
المتكفل است زيرا كه نخست جبرئيل عرض ميكرد بر آن حضرت بعد از وی آنحضرت عرض ميكرد بر جبرئيل چنانكه دز
صماع از شيخ و قراءت بروی می باشد و درين غايت احكام امر و اتقان اوست و وارد شده است كه هر دو می خواندند قرآن را
بطريق مدام است چنانكه حافظان بيكديگر بطريق دور ميخوانند * فعرض عليه مرتين في العام الذي قبض فيه * پس عرض
كرده شد قرآن بر آنحضرت دو بار در سالی كه قبض كرده شد روح مقدس وی * و كان يعتكف كل عام عشرة * و بود آنحضرت كه
اعتكاف ميكرد هر سالی يك عشر * فاعتكف عشريه * يس اعتكاف كرد آنحضرت در عشر و عشرين بمعني بيست نبز خوانده اند
و مآل مردم عبارت يكي است * في العام الذي قبض فيه * در سالی كه قبض كرده شد آنحضرت از جهات كال شوق و تهيم و
استعداد بوصول درگاه (بيت) و عذو و صل چون شود نزيك * آتش شوق تيز تر گردد * رواه البخاري * وعن عائشة
قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اعتكف ادنى الي راسه و هو في المسجد * كفت عائشة بود آنحضرت چون اعتكاف
ميكرد نزيك من ميكرد انيد هر مبارك خود را و حال آنكه وی در مسجد مي بود * فارجله * پس شانه ميكردم من آنحضرت
و اترجيل شانه كردن و موی فرو هشتن از اينجا معلوم شد كه باكي نيست بر آوردن معتكف سر خود را از مسجد * و كان لا يدخل
البيت الا لتاجة الانسان * و بود آنحضرت كه هر نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انساني از بول و غايط و همچنين غسل
چنانچه از جهات وجوب خروج از مسجد نزد جناب است و همچنين برای نماز جمعه اما غسل جمعه روايتي صريح در آن از اصول
لحمي يا بهم جز آنكه در شرح او را د گفته است كه بيرون می آمد برای غسل فرض باشد يا نفل * متفق عليه * وعن ابن عمر
رضي الله عنه ان عمر سال النبي * روايت است از ابن عمر كه عمر پرميل پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم قال كنت نذرت في اليتاهلية
ان اعتكف ليلة في المسجد الحرام * كفت عمر بدم من كه نذركرده بود مد رجاهليت كه اعتكاف كنم بشيبي در مسجد حرام * قال
قاروف بنزرك * كفت آنحضرت پس ايفاك نذرخود را اكون نذركرده بودی * متفق عليه * و باين حديث استدلال
كرده شافعي و احمد در روايتي بر آنكه صوم شرط نيست در اعتكاف مگر بالتزام آن بنزركرا كه اگر صوم شرط بودی امر
نميكرد بوفای اين نذر و جواب از ابن استلال آنست كه در روايت صحيح آمده كه كفت عمر نذركردم كه اعتكاف كنم
ورزى پس روايتي كه در وي ليل واقع شده است شب با روز مراد است چنانكه از يوم روز يا شب مراد است و نزدابي حنيفه

و مالک موم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد بائقل و متمسک ایشان حکایت عائشه است که بیايد لا اعتکاف الا بصوم

و یستحب یوم صریح است در اشتراط صوم در اعتکاف
 الفصل الثانی عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم

و یستحب یوم صریح است در اشتراط صوم در اعتکاف

یعتکف فی العشر الاواخر من رمضان * گفت انس بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر از رمضان * فلم یعتکف عاماً *

پس اعتکاف نکرد یکسال * فلما کمل العام المقبل اعتکف عشرين * پس وقتی که شد حال اینکه اعتکاف کرد در ده شب و قضا کرد این بظاهر

بسلامت و وجوب است ولیکن قضا صحت موکده نیز آمده است چنانکه سنت ظاهر را بعد از نماز عصر قضا کرد چنانکه در کتاب

الصلوة کذا شد * و راہ الترمذی ز راہ ابوداؤد و راہ ابن ماجه عن ابي بن کعب * و عن عائشه رضي الله عنها قال کان

النبي صلی الله علیه و سلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر * بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند میگزارد نماز

فجر را * ثم دخل فی معتکفه * پس ترمی در آمد در جای اعتکاف خود * و راہ ابوداؤد و ابن ماجه * و گفته اند که این عمل را

بشاری و مسلم نیز روایت کرده اند و باقی اصحاب کتب سنه نیز روایت کرده مطولاً و احتیالاً کرده یا این عمل است که

قائل است که ابتدای اعتکاف از اول نهار عشره غیره کند و باین قائل است اوزاعی و ثوری و لیث و دریک قول و ابوحنیفه

و مالک و شافعی و احمد و رحمهم الله بر آنند که در این پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر را یا عشر را و محل

این عمل آن میدانند که آنحضرت شب در مسجد می در آمد و چون نماز صبح میکند ارد در حجره که میساختند برای وی

می در آمد و منقطع میشد از خلق و منفرد میگشت و مراد به اعتکاف آن حجره ایست که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف او

میساختند چنانکه در رحل یث صحیح آمده است پس ابتدا ای اعتکاف از وقت مغرب می بود و تخلی و انفراد و قضا صبح

* و منها قالت کان النبی صلی الله علیه و سلم یعود المريض و هو معتکف * و هم از عائشه رض روایت است که گفت بود آنحضرت

که باز بر من میکرد بیمار را و حال آنکه آنحضرت معتکف بود * فیهما هو * پس میکند شت آنحضرت کف شتنی مثل هشتی که

توی بران بود * فلا یخرج * پس میل نمیکرد و بسوی جانبی دیگر نمی ایستاد و ز همان کف شتن و میرفت و می پرسید

و تعریج اقامت و میل از راه بجانبی * یحال عنه * می پرسید از حال بیمار این بیان عیادت است طبعی گفته که نزد ائمه

اربعه آنست که چون بیرون آمد معتکف برای قضای حاجت و اتفاق افتاد او را عیادت مریض و صلوة بر جنازه پس میل نکند

و منصرف نکرد از طریق و ایستاده نشود زیاده بر وقت نماز باطل نمیشود اعتکاف و اگر انصراف کند زیاده باطل

باطل کرد و وحسن و نفعی گفته که جائز است بر معتکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض و صلوة جنازه

انتهی * و راہ ابوداؤد * و عنها قالت المنکلی المکتف این لا یعود مریضا ولا یشهد جنازة * و هم از عائشه آمده است که

گفت سنت بر معتکف آن است که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را مگر بآن حشمت که گفته شد * و لا یس

المراة ولا یبشرها * و مشام نکند زن را و مباشرت نکند او را مس نمودن بدست و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشره

روی پوست مردم و گفته اند که مراد به مس میجامعت است و روی مبطل است اعتکاف و با اتفاق و مباشرت در غیر فرج بعضی

گفته اند مبطل است و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی میگویند اگر انزال کند مبطل است و اگر انزال نکند مبطل نیست

و در مدایه گفته است اگر جماع کرد در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میگرد و اعتکاف

وی زیرا که این در معنی جماع است تا آنکه فاعل میگرد و در بوی روزه و اگر انزال نکند فاعل نمیگرد و اگر چه حرام است

* و لا یخرج لحاجة الا لاهل بال منه * و بیرون نیاید معتکف برای حاجتی و کاری مگر برای حاجتی که چاره نیست از آن

چنانکه حاجت انسانی * و لا اعتکاف الا بصوم * و و انیست اعتکاف مکرر روزه و روزه شرط است در اعتکاف این دلیل

حنفیه است در اشتراط صوم در اعتکاف * و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع * و و انیست اعتکاف مکرر در مسجد جامع

مراد به مسجد جامع اینجا مسجد جماعت است یا بیان افضل و ازی است و الله اعلم * و راہ ابوداؤد *

الفصل الثالث عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم انه كان اذا اعتکف طرح له

عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم انه كان اذا اعتکف طرح له

عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم انه كان اذا اعتکف طرح له

عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم انه كان اذا اعتکف طرح له

عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم انه كان اذا اعتکف طرح له

عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم انه كان اذا اعتکف طرح له

عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم انه كان اذا اعتکف طرح له

عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم انه كان اذا اعتکف طرح له

پادشاه * ابن عمر روایت میکنند از آنحضرت که بود آنحضرت چون اعتکاف میکرد انداخته میشد بر او و میبساط می داد که در ته
 می انداخت * و بوضع له سریره * و نهاد همیشه برای آنحضرت تختی یعنی چهار پایه و میبساط و چهار پایه را
 نوبان سر بر میگویند و در بعضی نسخ او بوضع بکلمه او * و راء اسطوانة التوبة * انداخته میشد فراش و هر یو پیس یا پیش ستر
 مسجد که آنرا اسطوانة توبه میگویند که ایوب با به انصاری خود را بآن بر بسته بود تا توبه او قبول افتاد و قصه آن در کتب
 سیر و احادیث مسطور و منقول است و اسطوانة بضم همزة و سکون هین بمعنی ستون است * رواه ابن ماجه * و عن ابن
 عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی المعتکف * روایت است از ابن عباس که آنحضرت
 گفت در حق معتکف * هو معتکف الذ توب * معتکف منع کرده میشود و باز داشته میشود از کنایان * و یجیز له من الحسنات
 کما مل الحسنات كلها * و جزا داده میشود موعتکف را از حسنات عبادات که فوت میشود و او را بسبب اعتکاف مثل عبادت
 مریض و نماز جنازه و زیارت اخوان و جز آن مثل عامل حسنة و همه و یجوزی برانیز روا شده اند از اجماع
 * رواه ابن ماجه * تمام شد کتاب صوم بعون خدا و توفیق و تالی میشود از کتاب فضائل القرآن
 * کتاب فضائل القرآن * فضائل جمع تفضیلات مشتق از فضل ضد نقص و قرآن مشتق است از قراءت
 یا ارا قرآن که بمعنی جمع و ضم است و در قرآن قصص و مرویه و وعد و وعید و هور و آیات جمع شده و بیکدیگر منظم شده
 و صاحب صحاح و قاموس او را در قراءت آورده اند نه در قرآن و هو الظاهر * الفقه الاول
 * عن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خيرکم من تعلم القرآن و علمه * بهترین شما گاهی است
 که آموخت قرآن را و آموخت آنرا و گفته اند که مراد آن است که از جمله بهترین است زیرا که خیریت در غیر معلم
 و متعلم نیز وارد شده است و نویسنده رفتارای خود گفته است اگر قدر واجب از قرآن تعلم کرده پس تعلم وی
 و تعلم فقه بر ابراست و در زیاده بر واجب فقه افضل است از آن و پوشیده نماند که این بر تقدیر است که مراد تعلم
 و تعلیم کلمات قرآن باشد و الا تعلم فقه نیز از لوازم و توابع قرآن است و خود در زمان نبوت علم فقه همین قرآن بود و احادیث
 نبوی تفسیر آن میکرد و لهذا در باب امامت اقرأ صحابه را اعلم ایشان داشته اند فتل بر * رواه البخاري * و من عقبه بن عامر *
 صحابی است که احوال او در مواضع نوشته شده است * قال خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم و نحن فی الصفه * گفت
 بیرون آمد آنحضرت و مادر صفه بودیم بضم صاد و تشدید فامراد صفه مسجد است و آن موضعی بود که سقف داشت پیش مسجد
 و بعضی گفته اند که آن مسجد قبل از آن بجای بیت المقدس بود و بعد از نسخ آن قبله او را همانجا کن اشتند و نفرای
 صحابه که ایشان را اصحاب صفه می گفتند در آنجا می بودند * فقال * پس گفت آنحضرت * ایکم یحب ان یغدر و کل یوم الی
 بطحان * کدام یکی از شما دوست میدارد که با عدل دکن هر روز بموی بطحان بضم با و سکون طای مهمله * او لعقیق *
 بیابسوی عقیق شک را و بعث نام و موضع است بمکه یند که آنجا بازار بود و شتران در وی فروخته می شد * فیا تین بنا قاتین
 گو ماوین * پس بیا رد و ناله بزرگ کوهان را بفتح کاف و سکون و ناله بزرگ کوهان * فی غیرا تم و لا قطع رحم *
 بی ارتکاب معصیت مثل سرقه و غصب و بی بریدن قرابت که واجب است پیوند بد آن این تخصیص بعد تعمیم است که از اشد
 انواع معصیت است * فقلنا * پس گفتیم ما * یا رسول الله کلنا نحب ذلک * همه ما دوست داریم آنرا و در روایتی
 بسبب بتختانیه * قال * گفت آنحضرت * فلا یغدر و احدکم الی المسجد * یا پس بامداد نمیکند یکی از شما بموی مسجد
 * فیعلم * پس تعلیم کند و بداند * و یقرء آیتین من کتاب الله * یا بخواند دو آیت از کتاب خدا و در بعضی نسخ فیعلم بتخفیف
 از علم و برین تعلیم کلمه او برای شک یا تنویع است * خیر له من ناقتین * این تعلیم دو آیت و خواندن آن بهتر است مراد را
 از دو ناله * و ثلث خیر له من ثلث * و سه آیت بهتر است مراد را از سه ناله * و اربع خیر له من اربع * و چهار آیت بهتر است
 از چهار ناله * و من اعداد من الابل * و همچنین اینها بهتر اند از اعداد خود از شتران یعنی پنج و شش آیت بهتر است

از پنج و شش و طی هذا القیاس و قابل فهم بجهت است شامل نور و ماد و نور را جعل گویند و ماد را ناقة چنانکه انسان مردم را هم گویند وزن را هم و مرد را رجل و زن را امرأة گویند اگر گویند که آیتی از قرآن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است شتران چه قدر دارند که بر آنها تفضیل دهند و بیان فضل قرآن بآن کنند جوابش آنست که حقیقت مراد آن است که اشتغال با مردین بهتر است از آنچه صنعت و مشقت میکشید در آن از طلب رزق غایت آنکه بیان کرد آنها بمشالی خاص و مخصوص کرد انید بنا قه کومان از جهت بودن آنها از خیار اموال حرف یا مراد آنست که تعلم قرآن و اشتغال با مردین در امر معاش نیز نافع و موجب مزید خیر و برکت است و بیشتر از اشتغال بتحصیل اسباب دنیا است بحکم و من یتق الله یتجمل له مخرجاً یزیده من حیث لا یستب و در امر معاد خود چگویند که تمامه دنیا و ما فیها در حجاب و محو و متلاشی است فافهم و بالله التوفیق و رواه مسلم و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان یحب احدکم اذا رجع الی اهلہ ان یجد فیہ خلقات عظاما سما کفت آنحضرت ایاد و دست میدارد یکی از شما چون باز گردد بسوی اهل خانه خود که بیابد در وی سه نامة آستین بزرگ فربه و حلقات جمع خاف بفتح خاء معجبه و کسر لام نامة آستن قلنا نعم کفتم ما آرم دست میداریم آنها را قال کفت آنحضرت قلب ایات یقرء بهن احدکم فی صلوة خیر له من ثلث خلقات عظام سمان پس سه آیت که بشو اند آنها را یکی از شما در نماز خود بهتر است مرا و را از سه نامة آستن بزرگ فربه و بهمین قیاس این حدیث نیز در معنی حدیث اول است رواه مسلم و عن عائشة رضي الله عنها الماهر بالقرآن مع السفارة الکرام البررة و بزرگ و نیکو داریا بند و او استاد در قرآن یفظ و تجوید با ملائکه و انبیا است که بزرگانند و نیکو کار یعنی در دنیا عامل است بعمل ایشان و در آخرت رفیق ایشان است و سفره جمع مسافر بمعنی کاتب مشتق از سفر بمعنی کتاب یا بمعنی سفیر مشتق از سفارت بمعنی میانجی شدن و مراد ملائکه اند که انتساح میکنند کتب سماویة را از لوح محفوظ و میانجی میشوند میان خدا و رسول وی یا انبیا اند که انتساح مینمایند و حی را و سفیر اند میان خدا و امت یا مراد اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم اند که اول انتساح قرآن ایشان کردند یا فرشتگان که اعمال بندها می نویسند و کرام جمع کریم و پرور جمع بار بمعنی نیکوکار والذي یقرأ القرآن و یتتبع فیه وهو علیه شاق له اجران و آنکسی که میخواند قرآن را و در می ماند در خواندن قرآن و خوب نمیرود زبان او در آن و بزرگوار می جنبان زبان را و خواندن قرآن بروی د شوار است مرا و را و اجر است یلی اجرت قراءت و م اجر مشقت اگر چه ما هو افضل و اکمل است اما از حیثیت تعب و مشقت این را نیز فضیلتی و اجری ثابت است مقصود تسلی و تشبیه طالب است بر مشقت و ریاضت فافهم متفق علیه و عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حمل الا علی اثین نیست جای رشک بردن مگر بر دو کس رجل اتا الله القرآن یکی مردی که داده است او را خدا ای تعالی قرآنرا فهو یقوم به آناء اللیل و آناء النهار پس آمد و بر میخیزد و بقرآن و میخواند آنرا در ساعات شب و ساعات روز و رجل اتا الله مالا فهو ینفق منه آناء اللیل و آناء النهار و در مردی که داده است او را خدا ای تعالی مالی بس آن مرد انفاق میکند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز متفق علیه و در کتاب العلم مثل اینست ین در فضیلت علم گذشت و بقیقت مآل هر دو یکی است چه علم قرآن است و علوم احکام همه مستعد از دوست لیکن اینها این فضیلت تلاوت قرآنرا اثبات کرده و آن نیز مفید علم است فافهم و عن ابی موسی رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل المؤمن الذي یقرأ القرآن مثل الاثرجة قصه و حال مسلمانی که میتواند قرآنرا همچو مال اثرجه است تضم همزه و سکون تا و ضم را و تشدید جیم و اترج بی تا ترنجبه و ترنج نیز میکویند و ترنجبه در روایت نیز آمده میوه معروفی است که جامع است میان طعم و طعم و طعمها طیب و بوی خوش و مزه و می خوش است و همچنین مؤمن که میتواند قرآنرا لذت مکیبرد از آن و منعکس میکند از وی اشعه انوار قدس و وصول می یابد بیکران و مثل المؤمن الذي لا یقرأ القرآن مثل التمرة لا ریح لها و طعمها هالو و حال مسلمانی که

نمیشد اند قرآنرا هیچچیز حلالی نداشت که نیت بوی مرا و را مزه و می شیوینعت * و مثل المناقی الذی لا یقرأ القرآن کمثل الحنظلة لیس لها ریح و طعمها مر * و حال منافقی که نمیشخواند قرآنرا هیچچیز حفظ است که نیت مر او را بوی و مزه و می تلخ است * و مثل المناقی الذی یقرء القرآن مثل الریحانة ریحها طیب و طعمها مر * و حال منافقی که میخواند قرآنرا هیچچیز حال رسان است که بوی و می خوش است و مزه و می تلخ است * متفق علیه و فی رواية * و در روایتی اینچنین آمده است * المؤمن الذی یقرء القرآن و یعمل به کالاترجه المؤمن الذی لا یقرء القرآن و یعمل به کالمتمرة * درین روایت و یعمل به زیادت کرده و در روایت اولی آنکه بعنوان مؤمن نمود که مستلزم عمل است و احتمال دارد که طعم کنایت از اعتقاد و مؤمن در دل دارد داشته باشد * و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یرفع بهذا الكتاب اقواما یرفع به آخرین * بد رستی که خدای تعالی بلند مرتبه میگرداند باین کتاب یعنی قرآن گروهی را که ایمان آوردند بوی و عمل کردند بدان و تلاوت میکنند آنرا و اخلاص می ورزند در آن و پست میگرداند بوی و گروهی دیگر را که برخلاف آن باشند * رواه مسلم * و عن ابی سعید الخدری ان اسید * بضم همزة و فتح سین مهمله * بن حضیر * بضم حاء مهمله و فتح ضاد معجمه صحابی انصار یست از نقیبه انصار کبیر الشان از افاضل ناس بود داشت عمر بن الخطاب جنازه او را و نماز کرد بر وی و دفن کرده شد بقیع مات سنه عشرين و قبل احدی و عشرين * قال * گفت * بینما هو یقرء من اللیل سورة البقرة * و را ئی آنکه وی میخواند در شب هوره بقره را * و فرسده مر بوطه عنده * و او بوی بسته شده بود نزد وی * اذ جالت الفرس * ناکه * بجهد اسب فی الصراح جولان گرد بر آمدن * فسکت * پس خاموش گشت آمید و ترک کرد خواندن را * فسكنت * پس ساکن شد اسب و آرام گرفت از جولان * فقرء * پس باز خه الل اسید * فجالت * پس باز جولان کرد اسب * فسکت فسكنت * پس باز خاموش گشت اسید پس آرامید اسب * ثم قرأ * پسترخواند * فجالت الفرس * پس جولان کرد اسب به بار و همچنین واقع شد * فانصرف * پس برگشت اسید از قرامت و گذاشت قراءت را * و کان ابنه یحیی قریباً منها * و بود پسر اسید که نامش یحیی بود نزدیک با اسب * فاشق ان تصیبه * پس ترهید اسید که برسد اسب پسرش را از آزار رساند او را * و لما احره رفع راسه الى السماء * و چون پس انداخت اسید پسر را و دور را فکند از اسب برداشت سر خود را بجانب آسمان * فان ا مثل الظلة * پس ناکه چیزها بلید مانند هایبان * فیها امثال المصابیح * در آن ظله امثال چیزهاست مانند چراغها * فلما أصبح حدث النبی * پس چون صبح کرد ابن حضیر خبر کرد پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم فقال * پس گفت آنحضرت مکرر و بار * اقرأ یا ابن حضیر اقرأ یا ابن حضیر * بخوان ای پسر حضیر و مراد و ام و استمرار است بر قراءت * قال * گفت اسید بن حضیر بجهت اعتدال از انصراف و گذشتن قراءت * فاشقت * پس ترسیدم من * یا رسول الله * و در نسخه اشفت بی تا * ان طأ یحیی * از آنکه پایمال کند اسب یحیی را * و کان منها قریباً * و بود یحیی از اسب نزدیک * فانصرت الیه * پس برگشتم من بسوی یحیی * و رفعت راسی الى السماء * و برداشتم سر خود را بسوی آسمان * فاذا مثل الظلة بها امثال المصابیح * پس ناکه دیدم مانند هایبان است که در وی مانند چراغها است * فخرجت حتی لا اریها * پس بیرون آمدم من از جای خود تا آنکه نمی بینم من آنها را * قال * گفت آنحضرت * و بعد از ما ذاک * و می دریایی که چیست آنچه می بینی تو مانند ظله و مصابیح * قال لا * گفت اسید در نمی یابم که چه است آن * قال * گفت آنحضرت * تلك الملائكة دنت بصوتك * آن فرشتگانند که نزدیک شدند از جهت آواز تو که قرآن میخواند * و او قرأت لا صحبت ینظر الناس الیه * و اگر میخواند تمام شب هر آینه صبح میگردند آن فرشتگان در حالی که بنظر میگردند مردم بسوی آنها و هم میل یدند * لا تنواری منهم * پوشیده نمیشدند آن فرشتگان از آدمیان * متفق علیه و للبخاری و فی مسلم * و در صحیح مسلم واقع شده است لفظ * عرجت فی الجور * بالا رفت آن ظله در هوا میان آسمان و زمین جو بفتح جیم و تشدید و از میان آسمان و زمین و کشادگی وادی * بدل فخرجت طی صیغه المتکلم * بجای لفظ فخرجت بصیغه متکلم که در روایت اولی واقع شده است * و عن البراء قال کان رجل یقرء هوره الکعبه * و گفت براء

بن هازب که از مشاهیر صحابه است بود مردی که میخواند عورۃ کهنه را و الی جائیه حصان و در پهلوی و باطنی بود
و حصان بکسر حاء مهمله را میل * مربوط بشطنین * بسته شد بود آن اصحاب بد و در من شطن بشین معجمه و طاء مهمله مرد و
مفتوح رسن یا در من دراز را کوفت * فتغشته صحابه * پس پرسید آن اصحاب را و آمد بر بالای وی ابری * فجعلت تدنو و تدنو و پس
گشت آن ابر که نزدیک شد می آید و می آید * و جعل فرجه تنفر * و گشت اصحاب وی که میگریزد و تنفر بتاریا هر دو روایت است و فرس
من گرو و مونت مرد و آید * ناله اصبح اتی النبی * پس چون صبح کرد آمدن آورد نزد بیغمه و رحل * صلی الله علیه و سلم نزل کرد لکله *
پس ذکر کرد آن واقع را برای آنحضرت * فقال تلك السکينة * پس گفت آنحضرت که آن سکینه است * تنزلات بالقرآن * که فرود
آمد * است بسبب قرآن سکینه یعنی آرامش را مسکتی و بمعنی رحمت آید و آنچه حاصل کرد در وی آرام و سکون و صفای قلب و ببرد
ظلمت نفسانیت و فرود آمد ضیای رحمانیت و حضور ذوق و غیبت و کامی صورت کبر بصورت ابر و مانند آن و کلام در وی
در فصل اول از کتاب العلم زیاده برین کتب شده است قتل بر متفق علیه * رحن ابی سعید بن معلی * بضم میم و فتح عین و تشیل یل
لام صحابی انصاری مدنی است * قال کنت اصلي فی المسجد * گفت بودم من که نماز میکردم در مسجد * فد عانی النبی *
پس خواند مرا پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فلم اجبه حتی صلیت * پس جواب ندادم من آنحضرت را تا آنکه نماز گزاردم
* ثم اتیت به پسر آمد نزد آنحضرت بعد از تمام کردن نماز * فنقلت * پس گفتم بقصد اعتدالندادن جواب * یا رسول الله
انی کنت اصلي * بد رستیکه من بودم که نماز میکردم باین صیب جواب ندادم * قال * گفت آنحضرت * الم یقل الله
ایا نعلمه است خدا ای تعالی * استجبر الله و للرسول اذا دعاکم * یا هج دھیل مرخند از او رسول را وقتی که نشو اند رسول خدا
شمارا و طاعت کنی و فرمان او را که خواندن او از جانب حق است و طاعت و طاعت حق * ثم قال * پسر گفت آنحضرت
* الا اعلمک عظم سورة فی القرآن * ایای تعلیم نکنم و ندانم ترا بزرگترین سوره که در قرآن است * تبیل ان نخرج
من المسجد * پیش از آنکه بیرون آئی از مسجد * فاخل بیدي * پس گرفت دھت مرا * فلما اردنا ان نخرج * پس هنگامیکه
خواستیم که بیرون آئیم * قلت * گفتم * یا رسول الله انک قلت لا علمک اعظم سورة من القرآن * بد رستیکه تو گفتی که
مر آنکه بدانم ترا بزرگتر سوره از قرآن * قال * گفت آنحضرت اعظم سورة از قرآن * الکلمه لله رب العالمین
هی السبع المثانی * این سوره سبع مثانی است * والقرآن العظیم الذی اوتیت به * و این سوره قرآن عظیم است که داده شد
است مرا اشارت است بقول حق سبحانه و تعالی و لقد اتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظیم یعنی بتحقیق دادیم
ترا ای محمد هفت آیت که مکرر میشود و نماز قرائت وی یا ثنا کرد شده است بران بقصاحت و اعجاز و توانا گویند است
برخدا چیزی که وی سبحانه اهل آن است که مراد بدان فائده است و دادیم ترا قرآن عظیم مراد بدان نیز فائده است و سبحانه
فرمود که قرآن عظیم همین است و جزو اعظم قرآن است و تحقیقه فی کتب التفسیر و راہ البخاری * زد رحلت تو مدی از
ابی هر بود آمد * است که این قصه نسبت با بی بن کعب است * رحن ابی هریرة قال قال رسول الله علیه و سلم
لا تجعلوا بیوتکم مقابراً * نکردانیل خانهای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبرها که مانند مرد در وی
افتاده باشد بعد آن ذکر کرد چیزی که افضل و انفع است مریوت و اهل آنرا که تلاوت قرآن است و فرمود * ان الشیطان
ینف من البيت الذی یقرء فیہ سورة البقرة * بد رستیکه شیطان میگریزد از خانه که خوانده می شود در وی سوره بقره
* رواه مسلم * رحن ابی امامة قال سمعت رسول الله علیه و سلم یقول اقرأوا القرآن * گفت ابو امامه شنیدم که میگفت
آنحضرت بشنوانید قرآن را * فانه یاتی یوم القیامة شفیعاً لا صحابه * پس بد رستی که قرآن می آید روز قیامت شفاعت کنند
مرتلات کنند کان خود را که ملازم میکنند بر آن * اقرأوا الزمر اذین * بشو انیل دوسو رة روشن و تابان تر و تازه را
* البقرة و سورة آل عمران * ان در سوره کلام اند سوره بقره و سوره آل عمران * بانهما اذیتان یوم القیمة کانهما
شما متان * پس بد رستیکه آن دو سوره می آیند روز قیامت گویا که آن دو سوره دو ابرند غمام ابر و در قاموس گفته غمام

ابرسنیل * ایشیا یبتان * بلویا یفتنانیه مرجه سایه کند با لای مرا بر و جزآن * افرقان من طیر * یاد و جماعت از طیر اند * صواف * صف زده و فرق بکمر فاسکون را در اصل کله کوسهند مراد تشبیه به یکی ازین سه چیز است * تحاجان عن اصحابهما * در حالی که حجت میکنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود باز تخصیص کرد بفعل هوره بقره و فرمود * اقروا سورة البقرة * بشوالید هوره بقره را * فان اخذها بركة * پس بد رستیکه گرفتن این هوره بركت و همب مزید نعمت و سعادت است * و قرکها حشرة * و کذاشتن آن سبب دریغ و پشیمانیست * ولا يستطيعها البطله * و توانائی ندارند اخذ آنرا اهل بطالت و کسالت و گاهی ببطله ها حیران فاجران نیز مراد می افتد * و رواه مسلم * و عن النواص * بفتح نون و تشدید و ناص * بن سمعان * بفتح سین مهمله و کسر آن صحابیست ساکن شام * قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یوتی بالقرآن یوم القیمة و امله * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت آورد میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن * الذین کانوا یعملون به * آنکسانی که بودند که عمل میکردند با حکام قرآن * ثقل مه * بضم دال * سورة البقرة و ال عمران * پیشوای قرآن را سورة بقره و هوره ال عمران * کانهما عما میان * گویا این دو هوره دوا بر اند * و ظلتان سوداوان * یاد و بیان سیاه و سفید سیاهی از جهت ازدحام و تراکم و درهم نشستن بعضی بر بعضی است * بینهما شرق * در میان این دو سورة فرجه و فرق است از جهت فضل و تمیز به تمییز و شرق در اصل شکافتن گوش کوشند و بعضی شرق اینجا بمعنی اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز نور و سجد است * و از کلهما فراقان من طیر صواب تحاجان عن صاحبهما رواه مسلم * و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر * بضم میم و سکون نون و کسر دال معجمه کنیت ابی بن کعب است * اندری ای آیت من کتاب الله معک اعظم * می دریا بی کلام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگتر * قلت * گفتم * الله و رده له اعلم * خدا از رسول خدا داننا تراست * قال * باز گفت آنحضرت * یا ابا المنذر را تدری ای آیه من کتاب الله معک اعظم قلت * این بار گفتیم بزرگتر آیت از کتاب خدا * الله لا اله الا هو الحی المقیوم * یعنی آیت الکرسی * قال * گفت ابی بن کعب * فضرب فی صدری * پس زد آنحضرت دست بر سین من و در بعضی نسخ دیده صریحاً مذکور است * و قال لیهنک العلم * و گفت آنحضرت کوارا باد ترا علم * یا ابا المنذر * مدح کرد آنحضرت ابی بن کعب را بد ریافت آنکه بزرگتر آیه الکرسی است اگر چه آن در ریافت بتصرف و القای آنحضرت بود یهناک بفتح تحتانیه و سکون ها و کسرون و در بعضی نسخ بهنک به مزه و اصل همین است و یهناک تشفیف آنسب * رواه مسلم * و عن ابی هریره قال و کلتی رسول الله * گفت ابو هریره وکیل کرد انیل مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بحفظ زکوة رمضان * هنگامداشتن زکوة رمضان که مراد صلوة فطراست که بوی رضی الله عنه سپردند تا وقت دیگر میان فقر بخش کنند * قاتانی آت * پس آمد مرا آیند یعنی شخص آمد * فجعل یسئو من الطعام * پس شروع کرد آن شخص آیند که میگرفت بهر دو دست از آن طعام که صلوة فطر بود * فاخل ته * پس گرفتم من آن شخص را * و قلت لا رفعنک الی رسول الله * و گفتم مرا آینه بر میدارم ترا می برم بسوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * چنانچه خضر را نزد حاکم می برند * قال * گفت آن شخص * انی محتاج و علی عیال * بد رستی که من فقیرم و بر گردن من بار عیال است * ولی حاجه شدیدة * و مرا حاجتی سخت است * قال * گفت ابو هریره * فخلیت عنه * پس رها کردم او را * فاصبحت * پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم یا ابا هریره ما قبل اسیرک البارحة * چه شد بدی شب تو * قلت * گفتم * یا رسول الله شکلی حاجه شدیدة و عیال * کله کرد حاجت سخت را و عیال را * فرحمته و خلیت عنه * پس مهربانی کردم او را و رها کردم او را * قال اما انه قد کذبک * گفت آنحضرت آگاه باش که در تحقیق دروغ گفته است بتو در قول ار که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم * و سيعود * و نزدیک است که باز آید * فعرفنا انه سيعود * پس دانستیم من که وی باز می آید * لقول رسول الله * از جهت گفتن پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم انه سيعود * که وی باز می آید * فرصد ته * پس منتظر نشستیم او را * فجاء یسئو من الطعام * پس آمد در حالی که

میگوید طعام بهر دو رکعت مشغول * فاخل ته * پس گرفتند او را * فقل لا رفعناک الی رحول الله * پس گفتیم من هر آینه
 نمی برد ارم و می برم ترا بموی رحول خدا * صلی الله علیه و سلم قال د منی فانی محتاج و علی عیال لا اعود * گفت بکن از مرا
 یک رستی که من محتاجم و بر من بار عیال است باز نمی آیم * فرحمته فخلیت سبیله فاصبحت فقال لی رحول الله صلی الله
 علیه و سلم یا ابامریرة ما فعل امیرک المیارحة تلعب یا رحول الله شکى حاجة شديدة و عیال لا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه
 قد کذبک * دروغ گفت در دعوای احتیاج و عیال و باز ماندن * و میگوید فرصت ده بجایه بستمون الطعام فاخل ته فقلت لا رفعناک
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم و هذا آخر ثلث مرات * و این آخر سه بار است که می آئی * ادک تزعم لا تعود ثم تعود *
 بد رستی که تو میگوئی که باز نمی آئی تو بستر باز می آئی * قال * کمت * دعنی * بکن از مرا * اعلما کلمات ینفعک الله بها * تعلیم کنم
 قرا کلماتیکه خود کند ترا خدا صلی الله علیه و سلم * اذا ریت الی قرأ شک ذقرا آیه الکرمی * چون پناه گیری و بیانی تو بموی
 جامه خواب خود پس بشنویان آیت الکرمی که * الله لا اله الا هو حتی نختتم الایة * تا ختم میکنی آیت را تا هو العلی العظیم و این
 را آیت الکرمی از آن گویند که در وقت ذکر حفظ کرسی است * فانک لن يزال علیک من الله حافظ * پس بد رستی که همیشه
 می باشد بر تو از جناب خدا نگاهبانی * ولا یقر بک شیطان * و نزدیک نمی آید ترا شیطان از جن و انس * حتی تصبح * تا آنکه
 صبح میکنی * فخلیت سبیله * پس رها کرد مرا و آنحضرت صلی الله علیه و سلم با بی هریر و او فرموده بود که او را رها نه میکنی
 و البته پیش مامی آری پس رها کرد او را بمیکویا ابو هریر * و اصیبت * پس جمع کردم و نزد آنحضرت آمدم * فقال
 الی رسول الله * پس گفت مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ما فعل اسیرک * چه شد اسیر تو * قلت * کفتم * زعم انه
 یعلمنی کلمات ینفعنی الله بها * کمت که وی تعلیم میکند مرا کلماتی که سود خیر دل مرا دهد ای تعالی بسبب آن کلمات * قال * گفت
 آنحضرت * اما الله قل صدق * آگاه باش که وی بتحقق راحت گفته است البته گفته است از خاصیت آیت الکرمی و همچنین
 ایست خاصیت این آیت که وی خبر داده * و هو کذب * و وی در سایر اعمال خود دروغ گو است * تعلیم من خطاب
 منذ ثلاث لیل * میگوید انی قوا ابو هریر * با که خطاب میکنی و یا که سخن میگوئی درین مدت سه شب * فقلت لا * انعم نمیدانم
 * قال ذاک شیطان * فرمود آن شیطان از شما عین است که برای تنقیص صدقات و اخلاص بستاند خیر آمده بود * و رواه
 البخاری * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال دینما جبرئیل قاضی عند النبی صلی الله علیه و سلم * در اثناى آنکه جبرئیل
 نشسته است نزد آنحضرت * از جمع نقیضات من فوقه * با که شنید جبرئیل عم یا آنحضرت آرا زیر از بالای خود نقیض
 بقاف وضاد معجمه آواز مانند آواز در رحمت و بالان وادل منا بتر است بفتح * فرغ راحه * پس برداشت جبرئیل
 یا آنحضرت سر برافرا * فقال * پس گفت جبرئیل عم * هذا اباب من السماء تنج الیوم * این در رحمت از آسمان کشاد شد
 امروز * و لم یفتح قط الا الیوم * و کشاد نشد آن در هرگز مگر امروز * فنزل منه ملک * پس فرود آمد از آن در و رفته و این
 کلام را و یا است * فقال * پس گفت جبرئیل عم * هذا ملک نزل الی الارض لم یزل قط الا الیوم * این فرشته است که
 فرود آمده بموی زمین فرود نیامده بود هرگز مگر امروز * مسلم * پس سلام گفت آن فرشته * فقال ابشر بنورین اریتهما *
 پس گفت فرشته بآنحضرت شاد شریک و نور که داده شد * بتو آن در نور * لم یوتهما نبی قبلك * داده شد
 آن در نور به هیچ پیغمبری پیش از تو * فانتها الکتاب و خواتیم سورة البقر * و نور که ام است یکی سورة البقره
 دیگر و آیت که در آخر سورة بقره اند از آمن الرحمن تا آخر سورة * لن تقر * بصر منهما الا اعطیه * هرگز نخواهی
 بصری از فائده الکتاب و خواتیم سورة بقره مگر آنکه داده شود ثواب آن ترا یا اجابت کرده شود دعاها که در انست یعنی
 این عمل البته مقبول است و این دعاها البته مستجاب اند و مراد بصرف کلامها است که در آنها واقع اند مثل اهل نازل و نالا
 تراخل باور بنا و لا تحملنا و جزان بر تقدیر معنی اول اگر خوف که اجزای کلمات اند از حروف تمجیدی مراد دارند نیز
 در رحمت است چنانکه آمده است که معروف ترا غرا اجری و ثوابی است * رواه مسلم * و عن ابن مسعود قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم الاثنان من آخر سورة البقرة * وروایت است از ابی مسعود که نام وی عقبه بن عمرو بن ثعلبة انصاری است گفت گفت آنحضرت در آیت است از آخر سورة بقره * من قرء بها فی لیلۃ * که یکبار بخواند این دو آیت در شبی * گفتاه * گفتایست میکنند خواننده را یعنی دفع میکند از وی شر جن را پس را یا بعنه اند او را از باقی او را در شب اگر هیچ ورد دیگر نخواند کفایت است * متفق علیه * و عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حفظ عشر آیات من اول سورة الکہف * کسبک یاد کند و بخواند ده آیت از اول سورة کہف * عصم عن الدجال * نگاه داشته میشود از دجال مراد دجال معهود است که در آخر زمان برای مردم را در رفتن اند از دنیا از هر کجا اب تلبس و دجل در لغت کتب و خیانت و خداع و تلبیس است * رواه مسلم * و در روایت ترمذی هم از ابی الدرداء ده آیت نیز آمده است چنانکه در فصل ثانی بیاید * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العجز احدکم ان یقرء فی لیلۃ ثلث القرآن * یا فاتوانی میکند یکی از شما از آنکه بخواند در شبی ده یک قرآنرا * قالوا * گفتند صحابه * کیف یقرء ثلث القرآن * چگونه خواند یکی از ما ثلث قرآن را در شب که خالی از عمرتی نیست خصوصاً اگر هر شب میفرمائی باز وجود او را دیدی که او را حق نفس و زوجه که امر است بر عایت آن * قال قل مر الله احد یعدل ثلث القرآن * فرمود این سورة برابر است ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت بطریق الحاق ناقص بکامل و وی سبحانه بفضل خود قضا عیاف ثواب آنرا بجز ثبته اصل ثواب قراءه ثلث قرآن میرساند و گفته اند که قرآن را قصص است و احکام و توحید و قل فوالله احد مشتمل است بر توحید * رواه مسلم و رواه البخاری عن ابی سعید * و عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث رجلاً من سریة * روایت است از عائشه که آنحضرت فرستاد مردی را بر لشکری و سریه بفتح سین و تخفیف را رتشدید تحتانیه یاره از لشکر یعنی قوچی که پیشای فرستند نه لشکر عظیم * و کان یقرأ لا صحابه فی صلواتهم فختم بقل هو الله احد * و بود آن مرد که چون امامت میکرد میخواند قرآن مزایران خود را در نماز که با ایشان میکند از پس ختم میکرد قراءه را به قل هو الله احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد گفت اقل الطیبی و ظاهر در آن مینماید که تمام قراءه که فاتحه و سورة است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت را از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود که بعد از فاتحه قل هو الله احد می خواند پس از وی سورة میخواند پس گفتند اصحاب وی باری که قوافق محتاج نمیکنی باین سورة و باز کفایت نمیکنی باین تا آنکه سورة دیگر نیز میخوانی یا همین سورة را بخوان یا این را بیک از سورة دیگر بخوان گفت من این سورة را ترک نمیکم اگر شمارد و من میدارید که امامت کنم شمارا باین یکبار و اگر مکروه میدانید میگذارم شمارا از او افضل قوم میدانستند و مکروه میدانستند که جز وی امامت کند ایشانرا * فلما رجعوا ذکرُوا ذلک للنبی * پس چون باز آمدند از لشکر ذکر کردند آن قصه مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم * فقال * پس گفت آنحضرت * سلوه لای شیء یضع ذلک * پس بعد او را از برای چه میکند آنرا یعنی التزام سورة قل هو الله احد را * فسالوه * پس پرسیدند او را که برای چه میکنی * فقال * پس گفت آن مرد * لانها صفة الرحمن * از برای آن میکنند که این سورة صفت خدای تعالی است * وانا احب ان اقرءها * و من در صفت میدانم که بخوانم او را * فقال النبی صلی الله علیه وسلم اخبروه ان الله سبحانه * خبر دهید او را که خدای تعالی دوست میدارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آنحضرت از وی پرسید که چه منع کرد ترا از آنکه نکنی آنچه امر میکردند ترا یا ران تو وجه داشت بقرای التزام این سورة در هر رکعت گفت بد رستیکه من دوست میدانم این سورة را فرمود آنحضرت دوست داشت ترا و در آورد ترا در هر رکعت * متفق علیه * و عن انس ان رجلاً قال * روایت است از انس که مردی گفت * یا رسول الله انی احب هذه الجورة * بد رستیکه من دوست میدانم این سورة را * قل هو الله احد * بیان سورة است * قال * گفت آنحضرت * ان حبک ایاها ادخلک الجنة * بد رستیکه دوست داشتن تو این سورة را در آورد ترا در بهشت و مستحق آن کرد آنرا * رواه الترمذی و روی البخاری معناه * و در روایت کرد بخاری معنی آنرا بلفظ دیگر چنانکه ذکر کردیم * و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

و برود درجات جنت بر قدر آنچه میخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخوانی باقصی درجات جنت برآید که آملیده کرده شد است برای او و لا ینق احصا بحال او پس امر شامل است جمیع اصحاب قرآن از انبیاء مرسلین و اولیاء و علما و سائر صالحین بر قدر درجات ایشان * و بر قدر کما کنت ترقل فی الدنیا * و بر قدر و تجوید بخوان قرآن چنانکه ترتیل میکردی در دنیا فی الصراح ترتیل هموار و آرامید و ویل اخواندن و قل بفتحتین سخن هموار * فان منزل لك عند آخر آیه تقرءها * پس بدستیکه منزل تو نزد آخر آیتی است که میخوانی آنرا * رواه احمد و الترمذی و ابوداود و النسائی * و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الدين ليس في جوفه شيء من القرآن كالبيت الخرب * بدستیکه آنکسانی که نیست در درون وی چیزی از قرآن هم چو خانه ویرانست که آدمی درون وی نیست و فی الصراح جوف درون شکم ظاهر آنست که مراد حفظ قرآنست زیاده بر ما بتوزیه الصلوة و بعضی تعمیم کرده اند و گفته اند حفظ او نظر او و الله اعلم * رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا احد یث حسن صحیح * و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الرب * میگوید پروردگار تبارک و تعالی * من شغله القرآن عن ذکری و مسئلتی * کسیکه باز میدارد او را قرآن از ذکر من و دعا و سوال من که در غیر قرآن است * اعطيته افضل مما اعطى العالمین * میدهم او را بهتر و زیاده تر از آنچه میدهم موال کنندگان را ظاهر آنست که گفته شود ذکر کنندگان را ولیکن همچنین نگفت و اکما بذکر موال کرده زیرا که ذکر نیز در حقیقت دعا است ولیکن بطریق کنایت و تعریض زیرا که ذکر کزیم و ثناء و زی در معنی موال و طلب است و در حدیث دیگر آمده است کسیکه باز دارد او را ذکر من از موال من میدهم او را بهتر از آنچه میدهم موال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از همه ذکر و دعا جز وی از قرآن است و قرآن کل الکمال است و آنکه بعضی از درویشان مریدان را بدین مکر مشغول میدارند و تلاوت قرآنرا چند گاه موقوف کنند ارند مطلق در وی آنست که ظهور را فر فرزد کرامت و ظاهر است و حصول آن در قرآن بطریق است اما بعد از حصول اتم و اکمل است که زوال بنی یر نیست بلکه اتز و نتیجت ذکر و زود می آید و زود می رود مکر آنکه یسر حد ملکه برسد و بفنای تمام کشد که الفانی لا یرد الی اوصافه و در قرآن دیر آینه و دیر پابنده کن اذ کر الشیخ الشهاب الدین بهر روز در رحمة الله رحمة واسعة و نیز گفته است که طالب قرآن و تلاوت آن در نماز و غیر نماز بهر آری روی که درین راه دارا باشد * و فضل کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه * و فضل کلام خدا بر باقی کلام های خلق بهیچ فضل خدا نیست * و از اسماء بر خلق وی * رواه الترمذی و الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان و قال الترمذی فی هذا الحدیث حسن غریب * و عن ابن مسعود رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ حرفا من کتاب الله له به حسنة و الحسنة بعشر أمثالها * گاهی که بخواند یک حرف از کتاب خدا پس او را نیکي است و مقرر است که هر نیکي جزا داده میشود بدو یا ثلثه و اقل اینست و اکثر را حدی نیست اگر گویند این خود در همه جا همه نیکيها است فضل قرآن چیسخت جوازش آنکه بودن هر حرف از قرآن نیکي از فضل قرآن است که بر هر جزوی تو ای مرتب است و در سائر اعمال بر عمل یک نیکي است نه که هر باره از وی نیکي دیگر باشد نعم عملی هست که مرکب از چند عمل است آنجا هر عمل که جزو عمل است نیز نیکي است فارغهم بعد از آن می فرماید * لا اقول ألم حرف * نعمی گوئیم ألم حرف است و ثلث حرف * اجمع تنها حرف است و همچنین * لام حرف و میم حرف * مراد باین کلام نه تقییم هر قیمت است از آنکه هر مرکب از سه حرف را می گویند و مقفح اسرار است و اثبات مرا سامی حروف را بلکه مراد نفی از اسامی است و اثبات مرسمیات و آنکه بیضا نظیر حروفند پس بر این معنی حسنات ألم که با تاء مورده بقدر است مثلا نه د باشد و آنکه در ألم تر است شی فافهم * رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی فی هذا الحدیث حسن صحیح غریب امثلا * و عن الحارث الاعور قد تابعی کوفیست مشهور بصیبت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضي الله عنه * قال مررت فی ایة مجهول * گفت کن شتم و معیبت ظاهر آنست که مستحلفی گفته مراد است * فاذا الناس

۱. امناد و مجهول * و گفت ترمذی انحل یثی است که اسناد وی مجهول است یعنی بعضی رجال اسناد وی مجهول اند
 * و فی التارک مقال * و در حارت اعر که منتهای اسناد است سخن است نسائی گفته که قوی نیست و در قولی گفته لا باس
 به و شعبی گفته که کذاب است و ابن معین گفته ضعیف است و بعضی گفته اند ثقه است * و عن معاذ الجیهنی * بضم جیم و
 فتح ما از لغات تابعین است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ القرآن و عمل بمافیہ * کمی که بخواند قرآن را
 و عمل کند بچیزی که در قرآن است * ایس و الله * تا جایوم القيمة * پوشانیدن * شود یک رومادر او را انفری روز قیامت
 * ضوءه * احسن من ضوء الشمس فی بیوت اللہ فیما لو کانت بیتم * و روشنایی آن تاج نیک تر و قویتر از روشنایی آفتاب باشد
 در خانه های دنیا اگر می بود آفتاب در خانه های شما یعنی نزدیک شما و درین مبالغه است در نورانیت وی و بعضی گفته اند
 که لباس تاج کنایت است از ملک و سیادت * فما ظنکم بالذی عمل بهن * پس چیست که نهایی شما با بکمی که بخواند و
 عمل کند بقرآن یعنی بد رومادر او را بسمبب وی این درجه و این کرامت خواهد شد قیاس توان کرد که خود ش راجه
 مقدار خواهد بود * رواه احمد و ابوداؤد * و عن عقیة بن عامر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم بقول لوجهل
 القرآن فی اصاب ثم ابقی فی النار ما احرق * اگر کرد انید * میشود قرآن را در ریوستی بستر انداخته میشود و آتش
 نمیخورد یعنی عظمت شان و شرف اوست که اگر بفرض و تقدر یزد آتش اندازند نسوزد ولیکن ظهور این کرامت بر
 دست هر کس نیست و بعضی گفته اند که این معجزه قرآن بود در زمان کرامت نشان آنحضرت صلعم و متحقق بود و بعضی
 گفته اند که مرادنا آخرت است که میراست میان حق و باطل و جز برحق کارگر نیفتد و بعضی گفته اند که مراد آنست که
 هر که قرآن خواند و بد آن عمل کند در دوزخ نرود و مراد با ما بپوست آدمی و بدن او است و اما بکسر هوزة جلد غیر
 مد یوغ را گویند و درین مبالغه دیگر است که نساد و احتراق بپرم غیر مد یوغ زود هرایت میکند * رواه احمد و ابوداؤد
 و الدارمی * و عن علی رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قرأ القرآن * هر که بخواند قرآن را
 * ناستظاهرة * پس یاد کرد آنرا * ناخل حلاله و حرم حرامه * پس حلال کردن اند حلال او و احرام کردن اند حرام او را
 یعنی اعتقاد کند و عمل کند بد آن * ادخله الله الجنة * می درآرد او را خدا ایتعالی در بهشت * و شفعه فی عشرة من اهل
 بیته * و قول میکند شفاعت او را در ده کس از اهل بیت و * کلهم قد وجبت لهم النار * همه اهل بیت دی که بتحقیق واجب
 شد است موازها را آتش یعنی این چنین اهل بیت که فاسق اند و محتق آتش شده اند * رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی
 و قال الترمذی * اهل احدیت غریب و حقص بن سلمان الراوی لیسن هو بالقوی یضعف فی الحدیث * و عن ابی هریره قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا بی من کعب کیف تقرأ فی الصلوة * گفت آنحضرت مرابی بن کعب را که چگونه قراة میکنی
 در نماز یعنی چه میخوانی در نماز * نقرأ ام القرآن * پس خواند ابی بن کعب فاتحه را * فقال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم و الله لی نفسی بیده ما انزلت فی التوریه و لا فی الانجیل و لا فی الزبور * فرمود بخدا سوگند که فرود نرود در توره نشد
 است در توریت و نه در انجیل و نه در زبور * و لا فی القرآن مثلها * و نه در قرآن که از همه فاضلتر است ما نند ام القرآن
 * و انها مع من المتانی و القرآن العظیم الذی اوتيته * و ام القرآن سبع المثانی است و قرآن عظیم که داده شد است صد مواضع
 این در فصل اول در حدیث سعید بن المعلى گذشت * رواه الترمذی و روى الدارمی من قوله * و روایت کرده است
 دارمی از قول وی * ما انزلت و لم یذکر ابی بن کعب * و ذکر کرده است ابی بن کعب را و جواب او را بلکه گفته است
 عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما انزلت فی التوریه و لا فی الانجیل و لا فی الزبور و القرآن مثلها یعنی
 مثل ام القرآن الحدیث * و قال الترمذی * و عن حدیث حسن صحیح * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعلموا القرآن
 فاقروه * یا موزید قرآن را بس بخوانید او را * فان مثل القرآن لمن تعلمه فقرأ و قام به * بد رستی که حال قوآن مومنی را
 که آموخت پس خواند قرآن را و قیام لیل کرد بد آن * کمثل جراب محشومسکا * هم چو حال انبانی است که بر کرده شد *

است از مشك * نفوح * وسته كل مكان * ميکند بوي وي د و هرجا بوق د ميکند بوي خوش * و مثل من تعلمه فرقند و هرفي جوفه *
و حال كميكه آمرخت قرآن را پس خواب کرد و قيام ليل نکرد و حال آنكه قرآن در شك او است * كمثل جواب او كي طي
مشك * همچو حال انبان مشك است كه بسته شد * اعت سروي بوشيد * نمائند كه ظاهر حد يث آنست كه مراد بقيام شب
بر خاستن و خواندن قرآن باشد در نماز شب بقرينه مقابلت و بقرينه كه بمعني خواب است و بعضي از قيام بقرآن عمل
بدان مراد دارند و روقد را كنائيت از غفلت و ترك عمل دارند فافهم * رواه النسائي و ابن ماجه * و عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من قرأ حيم الميم من الی اليه المصير * كميكه بيشو اينك سورة حيم را كه او را سورة مؤمن ميگويند تا قول
وي و اليه المصير قوله تعالى حيم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم فانرا الذنب و قابل التوب شد يد العقاب ذي الطول
لا اله الا هو اليه المصير * و آية الكرسي * و بيشو آية الكرسي را * حين يصبح * هنگامی كه صبح كند * حفظ بهما حتى يمسي * نگاه داشته
ميشود بمرتك اين درآيت از آفات و بلاياي ظاهري و باطن تا آنكه شام كند * و من قراء بهما حين يمسي حفظ بهما حتى يصبح * و كميكه
بيشو اند آن درآيت و هنگامی كه شام كند نگاه داشته شود تا آنكه صبح كند * رواه الترمذي و ابوالارمي و قال الترمذي هذا
حد يث غريب * و عن النعمان بن بشير * ولدت و ي بعد از چارده ماه است از هجرت او و اول مولود يست كه زائيد
بقل انصار و بعد از هجرت او و اول دين او را صحبت است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله كتب كتابا
قبل ان يخلق السموات و الارض بالفي عام تدين به رستنيكه خدای تعالی نوشت كتابي را يعنى امر كرد ملائكه را بنوشتن آن پيش از
آنكه پيچيد اكنند اسماء را و زمين را و بعد و هزار سال * انزل منه آيتين ختم بهما سورة البقرة * و فر فرستاد از ان كتاب و آيت
كه ختم كرد بآن درآيت سورة بقره را تحقيق اين كتاب و كتابت وي باين مدت در شرح كرده شده است * و لا تقرأن في دارك
ليا ل فيقر بها الشيطان * و خوانده و بشو اين درآيت در همچو مروي سه شب پيش اينكه نزيك شود آن سرايرا شيطان * رواه
الترمذي و ابوالارمي و قال الترمذي هذا حد يث غريب * و عن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
قرأ نلت آيات من اول الكهف عصمه من قننة الالجال * كميكه بيشو اند سه آيت را از اول سورة كهف نگاه داشته ميشود و از قننة
و جال چنانكه نگاه داشته شد اعتد ب كهف از شر جبار كه بنام اود قيامت بود و در فصل اول هم از ابي الدرداء از حد يث
حسب كل شئت كه هر كه ياد دارد و ده آيت از اول سورة كهف نگاه داشته شود از شر دجال و تواند كه اول برده آيت اين
خاصيت مرتب ساخته باشند بعد از ان توحيد نموده بر سه آيت ساختند تا در حفظ و قراءت فرقي ننهيند و الله اعلم * رواه
الترمذي و قال هذا حد يث حسن صحيح * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل شى قلب و قلب القرآن يس *
يد رستنيكه مرد و چيز بر ادلست و دل قرآن سورة ياسين است و گفته اند كه دل هر چيزي خلاصه و زبدة او است و اين سورة شريفة
مشمول است بر مقاصد قرآن بر وجه اتم و اكمل با قصر نظم و صغر حجم آن و الله اعلم * و من قرأ يسين كتب الله له بقرآنها قرأة
القرآن عشر مرات * و كميكه بيشو اند يس را بنويسد خدای تعالی بر ابي او بمبب خواندن اين سورة ثوابت بخواندن قرآن ده بار
* رواه الترمذي و ابوالارمي و قال الترمذي هذا حد يث غريب * و عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الله تعالى قرأ طه و ينس قبل ان يخلق السموات و الارض بالفي عام * روايت است از ابي هريرة كه گفت
گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه بد رستنيكه خدای تعالی خواند يعنى اظهار كرد سورة طه و يسين را پيش از آنكه پيدا كند
آسمانها را و زمين را بهر ارسال * فلما سمعت الملائكة القرآن * پس هرگاه كه شنيدند فرشتگان قراءت طه و يسين را و قرآن در
اصل مصله راست بمعني قراءه بعد از ان اطلاق كردند او را بر مقرر و اينجا باين معنى نيز در ستست پس يا تمام قرآن مراد
باشد كه طه و يسين جز اينك باهمين طه و يسين مراد باشد كه قرآن نام جز و كل مراد است * قالت * گفتند فرشتگان * و طوبى لامة
ينزل هذا عليهما خير و خوبي باد مرادى را كه فرو فرستاده شود اين قرآن كه مراد بدان اين د و سورة است بران است
* و طوبى لاجواف تسهل هذا * و خوبي باد مرادى را كه بر دايدي آنرا و حافظ آن كردند * و طوبى لالسة

تکلم بهذا * و خوشی با د مژ با نهارا که نکلم کنند باین و بشو اند این را * رواه الدارمی * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ حم الدخان فی ليلة * کسیکه بخواند حم را که اورا سورة دخان میگویند در شبی * أصبح يستغفر له سبعون الف ملك * صبح میکند در حالتی که آمرزش میخوانند اورا مفتاد مزار فرشته * رواه الترمذی و قال هذا احد یث غریب و عمر بن ابی حشیم * بفتح خاء معجمه و سکون مثله و فتح عین * الراوی * که راوی این حدیث است * یضعف * ضعیف داشته میشود در حدیث * و قال محمد یعنی البخاری هو منکر الحدیث * و گفته است بخاری که عمر مذکور منکر حدیث است * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ حم الدخان فی ليلة الجمعة غفر له * کسیکه بخواند سورة دخان را در شب جمعه آمرزش میشود مواردا در حدیث تخصیص بشب جمعه واقع شده و در حدیث سابق مرشد که خواند شب جمعه با غیر شب جمعه پس خواندن شب جمعه از ایست تا حاصل کرد و فضیلت یقینا * رواه الترمذی و قال هذا احد یث ضعیف * و در بعضی نسخ غریب ضعیف * و هشام ابو القلام الراوی یضعف * و عن ابن عباس بن ساریه * صاحب ایست آنها که نازل شده در ایشان و لا ملی الذین اذا ما تروک لتعلمهم الا یه * ان النبی * روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم یقرء المسبحات قبل ان یرقد * بخواند مسبحات را پیش از آنکه خواب کند و مسبحات یکسری بای موجله سورةهای که که در اول آنها سبحان یا سبح است کذا قال الطیبی * بقول ان فیهن آیه خیر من الف آیه * میگوید آنحضرت که در این سورتها آیتی است که بهتر است از هزار آیت و طیبی گفت که آن آیت مهم است چنانچه شب قدر و ساعت جمعه و الله اعلم و تواند که آخر آیت سورة حشر مراد باشد و روی مذکور و مشهور است در ادعیه ماثوره و اول سورة حدیث تا علم بذات الصدور نیز من کوراست و مشمول این حدیث بقول طیبی علی الاحمال است و الله اعلم * رواه الترمذی و ابوداود و رواه الدارمی عن خالد بن معدان * بفتح ميم و سکون عین مهمله * مرسل * بطریق ارسال زیرا که خالد تابعیست * و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان سورة فی القرآن ثلثون آیه شفاعت لرجل حتی غفر له * گفت آنحضرت که سورة است در قرآن که سی آیت است شفاعت کرد مردی را تا آنکه آمرزش دهد آن مرد را * و هی * و آن سورة * تبارک الذی بید المملک * رواه احمد و الترمذی و ابوداود و النسائی و ابن ماجه * و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی * گفت ابن عباس که زد بعضی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم * خباءه علی قبره * خیمه خود را بر قبری و خباء یکسری معیمه مد وده خیمه و در بعضی نسخ خباءه بقاء در آخر * و هو لا یجب انه قبر * و روی که این پیغمبر که آن قبر است * فاذا فیه انسان یقرأ * پس ناگاه در آن قبر آدمی است که میشود سورة * تبارک الذی بید المملک حتی ختمها * تا آنکه ختم کرد این سورة را * فاتی النبی * پس آمد پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم فاحمده * پس خبر داد آنحضرت را * فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه و سلم فی المانعة * این سورة مانع است یعنی منع کنند و باز دارند است عبد اب را از خواندن خود * هی المنیة * این سورة رستگاری دهند است خواننده خود را * فنجیه من عذاب الله * رستگاری میدهد اورا از عذاب خدا * رواه الترمذی و قال * و گفت ترمذی * هذا حدیث غریب * و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم کان لا ینام حتی یقرأ * روایت است از جابر که آنحضرت بود که خواب نمیداد تا آنکه میخواند * الم تنزل و تبارک الذی بید المملک * رواه احمد و الترمذی و الدارمی و قال الترمذی * و گفت ترمذی * هذا حدیث صحیح و کذا فی شرح السنة * و همچنین گفته می السنة در شرح السنة که این حدیث صحیح است * و فی المصابیح غریب * و در مصابیح گفته که این حدیث غریب است مکرر گفته ام که غریب با صحت منافات ندارد مگر آنکه مواد غریب شاذ باشد * و عن ابن عباس و انس بن مالک قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا زلزلت الارض برأبست نصف قرآن و اذا زلزلت تعدل نصف القرآن * گفت ابن عباس و انس که گفت آنحضرت سورة اذا زلزلت الارض برأبست نصف قرآن و اذا زلزلت تعدل نصف القرآن * و قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن * و قل هو الله احد یروایت ثلث قرآن را * و قل هو الله احد یروایت تعدل و یروایت

خداوند * ناکاه پوشید مارا باد و تاریکی سخت * فجعل رسول الله * پس گشت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بتعوذ * که پناه میجوید * باعوذ برب العلق و اعوذ برب الناس * و در بعضی از روایات فقهیه آمده که ترک قل ازین دو سوره جائز است و اینست سند وی میتواند بود * و يقول * و میگوید آنحضرت * یا عقبه تعوذ بهما * ای عقبه پناه جو باین دو سوره * فما تعوذ متعوذ مثلها * پس پناه نجاته است هیچ پناه جویند * بدانند این دو سوره در تعوذ بی مانند * رواه ابوداؤد * و عن عبد الله بن خبيب * بضم هاء معجمه و فتح موحد * صحابیست مدنی حلیف انصار * قال * گفت * خرجنا فی لیلة مطر و ظلمة شدیدة * پیروان آمدیم در شب باران و تاریکی سخت * طلب رسول الله * در حالیکه میجوئیم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم فادركناه * پس دریافتیم آنحضرت را * فقال * پس گفت آنحضرت * قل * بگو یعنی بخوان * قلت * پس گفتم من * ما اقول * چه گویم یعنی چه خوانم * قال * گفت آنحضرت بخوان * قل هو الله احد و المعوذ تین * و بخوان معوذتین بضم میم و کسروا و مراد قل اعوذ برب العلق و قل اعوذ برب الناس است * حین تصبح و حین تمسی * در هنگامی که صبح کنی و هنگامی که شبانگاه کنی * ثلث مرات * سه بار * تکفیک من کل شیء * یسند کی ممکن تو را از هر چیزی یعنی دفع میکند هر آفت و نذرا * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی * و عن عقبه بن عامر قال قلت * گفت اکتتم * یا رسول الله اقرأ سورة صود او سورة يوسف * آیا بخوانم سوره صود یا سوره یوسف یعنی بقصد تعوذ و دفع بلائی * قال * گفت آنحضرت * لن اقرأ شیئا ابلغ عند الله * هرگز نمی خوانی تو چیز بزرگتر و ما متر در باب تعوذ نزد خدا * من قل اعوذ برب العلق * که در وی تعوذ است از شر تمامه مخلوقات عموماً مخصوصاً * رواه احمد و النسائی و الدارمی * الف * لیس الثالث * عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعربوا القرآن * اعراب کنید قرآنرا یعنی بیان کنید و اظهار کنید معانی آنرا و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظهار آید و حرکات و سکنات را که نحو بیان اعراب میگویند هم بمعنی آن میگویند که ظاهر و مبین میگردد بآن معانی و درین شریک است هر که زبان عرب را میدانند بعد از آن بیان فرمود آنچه مخصوص است باهل شریعت و مسلمانان بقول خود * و اتبعوا غرائبه * و پیروی کنید غرائب قرآنرا و تفسیر کرد غرائب را بفرائض و حمل و د و فرمود * و غرائبه فرائضه و حمل و ده * و غرائب قرآن فرائض است یعنی احکام و اجبه و حمل و د ازست یعنی سنن و آداب و تسمیه اینها بغرائب بمعنی آن باشد که مخصوص است باهل دین و از جهت آنکه ایمان غریب است پس احکام وی نیز غریب باشد و طبعی گفته که مراد بفرائض مقدرات و مواریث است و بتبع و ذ احکام یا مراد بفرائض آنچه واجب است بر مکلف اتباع آن و بتبع و د اسرار و رموز چنانکه لکل آیه ظهور و بطن انتهی * و عن عابشة ان النبی صلی الله علیه و سلم قال قراءه القرآن فی الصلوة افضل من قراءه القرآن فی غیر الصلوة * خواندن قرآن در نماز بهتر است از خواندن آن در غیر نماز و افضل حالات قراءه قرآن خواندن او است در نماز ایستاده بعد از آن نشسته * و قراءه القرآن فی غیر الصلوة افضل من التسبیح و التکبیر * و خواندن قرآن در غیر نماز بهتر است از تسبیح و تکبیر و تحمید اگرچه در نماز باشند زیرا که تسبیح و تکبیر و تحمید و تهلیل همه جزو قرآن اند و لهذا افضل داده اند قیام نماز را از رکوع و سجود بمعنی اشتال قیام بر قراءه قرآن * و التسبیح افضل من الصدقة * و تسبیح و تحمید و ذکر خدا فاضلتر است از صدقه و صرف مال در راه خدا و مشهور آنست که عبادت متعلی که نفع آن بغیر برسد فاضلتر است از عبادت لازم که نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از آن مستثنی بود و ذکر خدا اکبر و بزرگتر است از همه چنانکه در احادیث صحیح آمده که ذکر بهتر و فاضلتر است از انفاق ذهب و فقه در راه خدا و احادیث درین باب بسیار است و اینست که در کتاب مذکور است یکی از آنهاست فتل بر * و الصلوة افضل من الصوم * و صدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن بهتر است از روزه داشتن و امساک کردن در مال و گفته اند که در صوم امساک مال است از نفس بعد از آن صرف کردن مال بران و در صدقه صرف کردن مال است بر غیر چنانچه گفته است (بیت) * و کرنا چه حاجت که زحمت ببری * ز خود باز گیر

وهم خود بخوری * وجهت فضلیت صوم که اشارت کرده شد بان یکتایی که در کتاب صوم گذشت که هر عمل بنی آدم یکی بد است مگر روزه که آن برای من است و من جز امید هم بدان باقی است و شک نیست که اختلاف جهات و حیثیات معتبر است در امثال این مسائل و باین اشارت کرد بقول خرد * والصوم جنة من النار * وروژه داشتن سپهر است از آتش دوزخ و سبب حفظ و نگاه داشتن است از آفات شهوات و کید شیطان که سبب دخول نارند و گفت طیبی که چون نظر کرده شود بدلت عبادت نماز فاضلتر از صدقه باشد و صدقه از صوم و چون نظر کنی بهی یکی بحسب اثر و خاصیت آن صوم افضل بود انتهى * و بن عثمان بن عمر بن عبد الله بن اوس * یفتح همزة و سکون وار * الثقیفی * یفتح مثله و قاف * عن جده * روایت میکند عثمان بن از جده خود که اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی * قال * گفت اوس * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم قراءة الرجل القرآن في غير المصنف الف درجة * ثواب خواندن مرد قرآن را در غیر مصنف یعنی از بر خواندن هزار درجه دارد * و فرائضه فی المصنف تضعیف الی ذلک الی الفی درجة * و ثواب خواندن وی در مصنف زیاده کرده میشود بر ثواب خواندن از بر تا د و هزار درجه از جهت زیادت ثواب نظر کردن در مصنف و مسامح کردن و بر داشتن آن و بتعقیق وارد شده است که نظر کردن در مصنف عبادت است و بسیاری از صحابه و خلف در مصنف میخواندند آوردند که عثمان را راضی الله عنه در مصنف پاره شد از جهت کثرت قراءت وی در آن و نوی گفته که این حکم علی الاطلاق نیست بلکه اگر قاری را یاد بخواندن تدبر و تفکر و جمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصنف حاصل گردد یا در خواندن افضل باشد و اگر مرد و برادر باشد خواندن در مصنف افضل بود و طیبی گفته که تمکن و قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صورت قراة از مصنف بیشتر است و در رکبیت این سخن نظر است * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان هله القلوب تصدأ كما یصدأ الحديد * بد رحمتی که این دلهاى مردم زنگ میگیرد و تیره میگرد و چنانکه زنگ میگیرد آهن * اذا اصابه الماء * وقتی که بر آهن آب * قیل * گفته شد * یا رسول الله ماجلا و ما * چیست بحسب روشنی دل و صقالت وی * قال کثرة ذکر الموت و تلاوة القرآن * گفت آنحضرت هر چه جلای قلوب بسیار یاد کردن هرگز و تلاوت قرآن است * تلاوت بر رفع است و بجز نیز روایت کرده اند و در وجه اول مراد اصل تلاوت باشد قطع نظرا ز کثرت آن * روى البیهقی الا حادیک الاربعة فی شعب الایمان * و من ایفح همزة و سکون تحتانیة و یفا * بن عبد الکلاعی * یفتح کاف و تخفیف لام و عین مهملة منسوب بنی الکلاعی که موضعی است از یمن صحابیست رئیس قوم خود بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را نزد خود طلبید پس صحبت کرد و مسلمان شد * قال * گفت ایفح که * قال رجل * گفت مردی * یا رسول الله ای سورة القرآن اعظم کلام سورة قرآن بزرگتر است * قال * گفت آنحضرت * قل هو الله احد * این سورة بزرگتر است و سابقا گذشت که اعظم سورة قرآن فاتحة الكتاب است و معتبر تعدد جهات و حیثیات است چنانکه گفته * قال * گفت آنمرد * خای آیه اعظم فی القرآن * پس کدام آیه در قرآن بزرگتر است * قال آیه الکرنی * فرمود آیه الکرنی بزرگتر است که * الله لا اله الا هو الحی القيوم * است * قال فای آیه یا نبی الله تحب ان بصیک و امتک * گفت آنمرد پس کدام آیت ای پیغمبر خدا دوست میداری که برسد خیر و برکت و دعای او ترا و امت ترا * قال فاتحة سورة البقرة فانها من بخزان رحمة الله * زیرا که آن از خزینهای رحمت خداى تعالى است * من تحت عرشه * از زیر عرش وى تعالى * اعطاهما هذه الامة * داده است خداى تعالى آنرا باین امت مرحومه * لم تتروک غیرا من خیر الدنیا والاخرة * نکل داشته این خاتمه هیچ خیر را از بخیر دنیا و آخرت * الا شملت علیه * مگر آنکه مشتمل است بر وی و در گرفته و بیان کرده است آنرا پس قول وی آهن الرسول اشارت است بایمان و تصدیق و سمعنا و اطعنا باسلام و احکام ظاهره و الیک المصرت یجازی عمل در آخرت و لا یکاف الله نفسا الی آخره بمنافع دنیویة و اخرویة * و روى عن عبد الملك بن عیمر * بضم عین مهملة و فتح میم * مرسلا * بطریق ارسالی زیرا که وی

تابعی تقه و قاضی کوفه بود بعد از شعبی * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نائحة الكتاب شعاع من كل داء فائحة
شفاست از مرد درد جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بشواید * رواه الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان * وعن عثمان
بن عفان رضي الله عنه قال من قرأ آخر آل عمران * کسی که بخواند آخر سورة آل عمران از قول رب تعالی ان فی خلق
السموات والأرض تأخر * می لیل * در شبی * کتب که قیام لیل * نوشته شود مرآتکس را ثواب بیداری شب و نماز کردن
در روز یعنی ثواب تهجد و خواندن این آیات بعد از برخاستن از خواب برای تهجد مشهور و مذکور است
در احادیث * وعن مکحول * روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین است * قال * گفت * من قرأ سورة آل
عمران يوم الجمعة صلت عليه الملائكة الى الليل * کسی که بخواند سورة آل عمران را روز جمعه در روز می فرستند به آنکس
و استغفار کنند مراد از فرشتگان تا شب * رواه الدارمی * روایت کرد این مرد و حدیث را دارمی * وعن جابر بن
جهم وفتح موحدة و سکون تحتانی * بن نعیر * بضم نون و فتح فاء و سکون یا و را در از ثقات تابعین شام است و از حاضر مبین
است جاہلیت و اسلام مرد و را دریافته * ان رسول الله * روایت می کند که پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفت *
* ان الله ختم سورة البقرة بآيتين * بدو ستمیکه خدای تعالی ختم کرد سور بقره را بدو آیت * اعطيتهما من كنزة التي
تحت العرش * داده شد * اند مرا این دو آیت از زیر کنج خدای که زیر عرش است * فتعلمون * پس بیا موزید آن کلمات را
که در آن دو آیت اند * و علمو من نساءکم * و بیا موزید آنها را زنان خود را و اهل بیت خود را * فابها صلوة * زیرا که آن
کلماتها که در آن دو آیت اند استغفار اند چنانکه در صلوة ملائکه آمده * و قربان * بضم قاف و کمران سبب قرب اند
بچنان صلیت زیرا که ذکر اند * و دعاء * و دعا اند شامل مطالب دنیا و آخرت * رواه الدارمی مرسل * وعن کتب * روایت
است از کعب بن مالک که صحابی مشهور است * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اقرؤا سورة هود يوم الجمعة *
بخوانید سورة هود را روز جمعه ذکر جزا و ثواب آن نکرد از جهت ظهور آن یا اشارت بکثرت و عدم احصای آن
* رواه الدارمی * وعن ابی سعید ان النبی صلى الله عليه وسلم قال من قرأ سورة الكهف في يوم الجمعة اضاء له النور
ما بین الجمعة * روایت است از ابی سعید خدری که آنحضرت گفت کسی که بخواند سورة کهف را در روز جمعه
روشن می گردد برای وی نور ایمان و دل آیت در میان وقتی که میان دو جمعه است * رواه البیهقی فی دعوات
الکبر * وعن خالد بن معدان * بفتح میم و سکون عین از ثقات تابعین شام است که هفاد تن از صحابه را در بافته
* قال * گفت بر روایت از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم * اقرؤا المنجية * بخوانید سورة را که رستگار می داند
است از عذاب دنیا و آخرت * وهي الم تنزیل * و آن سورة الم تنزیل است که در دو آیات مجید است * فانه
* بلغنی ان رجلا کان یقرأها * زیرا که بدرستی مرا رسید است که مردی بود که میخواند آنرا * ما یقرأ شیاً غيرها *
نمیخواند هیچ چیز را جز این سورة یعنی نکرد انید بود برای خود و در این سورة * و کان کثیر الخطا با * و بود
آنمرد بسیار گناهکار * فنشرت جناحها علیه * پس پراکنده کرد این سورة باز وی خود را بران مرد یعنی آمد و بزنی افتاد
و در پناه خود گرفت کنایت از ظهور ثواب نتیجه خواندن آن * قالت رب اغفر له * پس شفاعت کرد این سورة و گفت ای
پروردگار من بیا مرز مرا را * فانه کان یكثر قراءتی * پس بدو زهتیکه آنمرد بود که بهیچلر میکرد خواندن مرا * مشقها
الرب تعالی فیه * پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالی در حق آنمرد * وقال اکتبوا له بكل خطیئة حسنة * و گفته
پروردگار بر فرشتگان بنویسید برای این مرد بهر بدی نیکی یعنی بدیهای او را بیا مرزید و نیکیها را به بدیهای او
بدل هر بدی نیکی و ثوابت کنید بدل عقاب ثواب * و ارفعوا له درجة * و بفرستید گناهان او کتفا نکنید بلکه بدل کرد انید برای
وی درجه * وقال ایضا * و گفت نیز * انها تجادل عن صاحبها فی القبر * بدو ستمیکه این سورت حصومت میکند در قبر از جانب
خواننده خرد که ملازم میگرد خواندن آنرا * تقول * جدال اینچنین میکند که میگوید * اللهم ان کنت من کتابک فشفعنی فیه *
یا

مخداوند اگر مستم من هور از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مراد رحق وی * وان لم اکن من کتابک یا معینی عنه *
 و اگر نیستم من از کتاب تو پس محو کن مرا از کتاب * و آنها تگون کالطیر * و بد رستیکه این هور و میکرد بد بقل رب الهی میجو
 جانور پرند * تجعل جناحها علیه * میکرد اند و می اند از د بازوی خود و ابر خوالت * تقود * فتشفع له * پس شفاعت
 میکند مراد را * فتمنعه من عذاب القبر * پس منع میکند مراد را از عذاب کبر * وقال فی تبارک مثله * و گفت در هور
 تبارک الذی بید الملک مانند این * وکان خالد لا یبیت حتی یقرأ ما * و بود خالد بن معدان که راوی این حدیث
 است شب نمیگردد و بخواب نمیرفت تا آنکه مشغول این در هور را * وقال طاروس * و گفت طاروس یمنانی که از مشاهیر
 تابعین است * قلنا طی کل سورة فی القرآن * تفصیل داده شد * انک این در هور بر هور که در قرآن است * بستین
 حسنة * بشعت لیکی * رواه الدارمی * روایت کرد این را دارمی و این دو حدیث است که دارمی روایت کرد مؤلف
 آنرا جمع کرده و قول طاروس نیز حدیثی دیگر است که دارمی آنرا روایت کرد * و این احادیث مرسل اند و لیکن در حکم
 مرفوع اند زیرا که این اخبار معاو م نمیکرد مکررا از احادیث و عول چنانکه در اول حدیث اشارت کردیم بآن
 * وعن عطاء بن رباح * بفتح را و تخفیف بای مؤلف و تابعی است از اعلام علماء واجله فقهاء و ثقة کثیر الحدیث است امام
 ابو حنیفه گفت ندیدم من از آنها که دریافتیم ایشانرا فاضلتر از عطاء بن رباح و بود روحی الله عنه اسوداعورا فطس
 اخل اخرج و در آخر عمر اعمی شد ششین حدیث از ابن عباس و ابی هریرة و ابی سعید و جابر و ابن عمر و عایشه رضی الله
 عنهم هشتاد و هشت سال عمر یافت در سنه صد و پانزده از عالم رفت * قال یحیی بن یزید * کفیت رسید مرا که پیغمبر خدا
 * صلی الله علیه وسلم قال من قرأ یس فی صلی النهار قضیت حوائجی * گفت کسیکه بخواند هور * یعنی را در اول روز پرداخته
 شود حاجتهای وی * رواه الدارمی مرسل * وعن معقل * بفتح میم و سکون مهمله و کسر قاف * بن یسار * بفتح یسار * تحتانیه * و همین
 مهمله * الیزنی * بضم میم و فتح ز * و بنون تسیم بمزینه که نام قبیلۀ است * یسمی از اهل بیعت الرضوان * روایت کرده
 از وی حسن بصری و غیر وی * ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرأ یس ابتغاء وجه الله تعالی * کسیکه بخواند هور پس
 را از برای طلب رضای خدا تعالی * غفر له ما تقدم من ذنبه * آمرزید * شود مراد را چیزها که پیش رفته است از گناهان وی
 * یا قرأها عند موتکم * یعنی بخوانید آنرا نزد مردهای خود یعنی آنها که مشرف موت اند تا بشو نائند ایشانرا و بیک رانین معانی
 آنرا بود لهای ایشان پس گوید در حکم قراءت و کردد صیب مغفرت ذنوب را احتمال دارد که مرخوانند این هور را خاصیتی
 باشد در غفران ذنوب کسیکه مشرف باشد بر موت و خواند * شود نزد وی * رواه البیهقی فی شعب الایمان * وعن عبد الله
بن مسعود انه قال * روایت است از ابن مسعود که وی گفت * ان لكل شیء هنا ما * بد رستیکه هر چیز را نعمت و بلندی
است * و عنام القرآن سورة البقرة * و بلندی قرآن هور بقره است چنانکه بفتح حین مملو در اصل کوهان شتر است بعد از آن
 استعاره کرده شد مر هر چیز بلندی را و سنم زمین وسطا و است بعد از آن استعاره کرده شد برای رفعت و بلندی * وان لكل شیء لبا
و بد رستیکه هر چیز را خلاصه است * وان لباب القرآن المفصل * و بد رستیکه خلاصه قرآن مفصل است و آن اول از حیرات
 تا آخر قرآن بر قول مشهور و در اینجا اقوال است که در باب القراءه از کتاب الصلوة کن شد * رواه الدارمی * وعن علی
رضی الله عنه انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لکل شیء عروس * و عروس القرآن الرحمن * روایت
است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که وی گفت رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که میگفت مر هر چیز را عروس است
و عروس قرآن هور الرحمن است عروس یا لفتح زن و مرد نوحاسته یکدیگر را و مراد اینجا حسن و جمال است که لازمه
عروس است و آن بتکرار قول او نیست تعالی فباي الاعرکما اکل بان که حسن و جمال خاص می باشد و مراد از شیء چیز است
که مناسب است که اضافت کرده شود به وی و عروس * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ سورة
النبا ففی کل لیله لم تصبه فاقه ابد کسیکه بخواند هور اذا وقعت الواقعة را در هر شب نرسد او را فاقه فی الصراح فاقه

در ویشی و حاجتمند شدن * رکان ابن مسعود یامر بنا تدیقرآن بها فی کل لیلۃ * و بود ابن مسعود که میفرمودد ختران خود را که بشویند این هوره را در هر شب بد آنکه شارع ترغیب کرده ببعضی عبادات که موثر و نافع اند در امر و نیویستند که حصول آنها مل و معین است در دین تا بهر ثقل بر مشغول باشند بعبادت بهر وجه که باشد و این موارث محبت است بآن خدایات و محبت آن مفی است بمحبت کمی که آورد و است آنها را از برای که محبت منع جمعی است و از بیعت است استانتان و مع تعالی بقول خود آمد کم بانعام و بنین و جئات و عین و زروع و مانند آن * رواه ابوالبیهقی * روایت کرد این دو حدیث را بیهقی * فی شعب الایمان * وعن علی رضي الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحب فذ السورة * بود آنحضرت که دوست میداشت این سوره را که * سبح اسم ربك الاطی * است گفته اند که دوست داشت از جهت قول حق سبحانه است ان هذا الفی الصیف الاولی صیف ابراهیم و موسی که شافداست بر حقانیت قرآن و رده است بر مشرکان و اهل کتاب * رواه احمد * وعن عبد الله بن عمرو قال اتی رجل النبی * گفت آمد مردی پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم فقال اقرأ بی * پس گفت آنحضرت * اقرأ قلنا من ذوات الورا * بخوان سه سوره از سورتها که مصدر راست بالورا و آن پنج سوره اند و در نسخه دیگر ذوات الرا یعنی لفظ ثلاثیه است یعنی از آن سورتها که مصدر را ند بر او در اینجا الم را نیز داخل میشود * فقال * پس گفت آن مرد در اعتدال از علم قراءه این سوره * کبرت سنی * بزرگ شد سال هر من * و اشتد قلبی * و سخت شد دلم که نکاه نمیتواند داشت * و غلط لغاتی * و درشت و نظیر شد زبان من * قال فاقرا ثلاثا من ذوات حم * پس گفت آنحضرت بخوان سه سوره از آن که حم است در اول و * فقال مثل مقالته * پس گفت آن مرد مانند سخن خود که گفته بود در اعتدال * قال الرجل * گفت آن مرد * یا رسول الله اقرا فی سوره جامعه * بخوان آن سوره را که فراهم آرند است همه مطالب دنیا و آخرت را و ثواب و عقاب را با اختصار * فاقرا و رسول الله صلعم اذا زلزلت الارض حتی فرغ منها * پس خواند آن مرد را آنحضرت سوره اذا زلزلت الارض تا آنکه فارغ شد از آن یعنی تا آخر وی خواند که من يعمل مثقال ذره خیرا یرحم من يعمل مثقال ذره شرایره و جامعیتی که آن مرد میخواند و در اینجا است * فقال الرجل و الذی ینشک بالحق لا ازید علیه ابدا * پس گفت آن مرد بسو کنند بآن خدای که فرستاده است قرآن را بر من و زیاد و نیکم برین مقرر هیچ چیز را همیشه در الفاظ و نصیحت و عمل * ثم ادبر الرجل * پسترو پشت و ادورفتد آن مرد * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم افانح الرجل مرتین * و شکوید و فیروز می یانست این شخص در بار و در رحل بضم ز و فتح و او را که هر چه تصغیر راجل است بمعنی پیاد و یا تصغیر رجل بمعنی مرد و تصغیر اینجا بر امد تعظیم است یا تعطف * رواه احمد * و عن ابن عمر قال قال رسول الله علیه و سلم الا یستطیع احدکم ان یقرأ الف آیه فی کل یوم * یا نمیتواند یکی از شما که بخواند هزار آیت در هر روز و از آن با وجود موانع و اعمال دیگر یعنی از هر کس نمی آید * قالوا و من یستطیع ان یقرأ الف آیه فی کل یوم * گفتند صحابه کیست که میتواند که بخواند هزار آیت در هر روز * قال * گفت آنحضرت * اما یستطیع احدکم ان یقرأ الهکم الکثیر * گفت آنحضرت آیا نمیتواند یکی از شما که بخواند سوره الهکم الکثیر یعنی اگر این سوره را بخواند ثواب خواندن هزار آیه بیا بد و سر این حد موقوف بر علم شارع است و همچنین بر اعداد که در احکام شرع وارد است حقیقت آنرا جز شارع کسی نداند * رواه ابوالبیهقی فی شعب الایمان * وعن سعید بن المسیب * مویخت از سعید بن المسیب که از کبار تابعین است * مرسل * بطریق ارسال * عن النبی * از پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قال * گفت آنحضرت * من قرأ * کمیکه بخواند * قل هو الله احد عشر مره * حد یار * بنی له تصرفی الجنة * بر آورده شود برای وی که در بهشت * و من قرأ معاشرین مره بنی له قصران فی الجنة * و کمیکه بخواند آنرا بیست بار بر آورده شود برای وی که در بهشت * و من قرأها ثلاثین مره بنی له ثلثه قصور فی الجنة * و کمی که بخواند آنرا سی بار بر آورده شود برای وی که در بهشت * فقال * پس گفت * عمر بن الخطاب و الله یا رسول الله انما الکثرین تصورنا * اکنون چون

ثواب خواندن این سوره اینچنین است هر اینه بخیار میخوانیم این سوره را و بخیار میگردانیم به حسب خواندن آن قصه های
سوره را * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از او مع من ذلك * خدا فرمود ترا صد ازان
یعنی قدرت خدا در رحمت او و فصل او و جمع است پس تعجب مکن و دور بیند آر آنرا کذا اقل الطایبی و ظاهر است
که مقصود هر روزی از آن است که طهارت و رغبت در تکثیر این ثواب جزیل باین عمل ذلیل است نه تعجب و استبعاد چنانکه
ظاهر قول وی اذ اکثرن دلالت دارد بر آن پس معنی جواب آن باشد که ثواب خدا و فضل وی وسیع تر از آن است پس
و غایت کنین و بر او تعجب نرید نعم در ذم آن میزد تعجبی از آن هست و جواب نفی آنرا نیز متضمن است اما اقتضای بر آن
و ضم استبعاد بدان چنانکه طیبی گفته مقرب نیست پوشیده نماید که عبارت مطلق است که یکبار در عمر بخواند یا هر روز
ورد سازد و الله اعلم و فضله اوسع * رواه الدارمی * عن الحسن مرسلان النبی صلی الله علیه و سلم قال * روایت است از
حسن بصری بطریق ارسال که آنحضرت گفت * من قرأ فی لیلة مائة آية لم یتاجه القرآن تلك الیلة * کسی که بخواند در
شبی حد آیت محتاجات نکند و خصم نشود او را قرآن در آن شب یعنی قرآن خصم میشود مرکبی را که بخواند او را و ملازمت
وی نکند پس اینقدر که حد آیت است در دفع خصومت قرآن و ادای حق وی در آن شب بسند است * و من قرأ فی لیلة
مائتی آية کتب له قنوت لیلة * و کسی که بخواند در شبی در صد آیه نه شته شود بر او حد قنوت شب و قنوت بمعنی طاعت
و قیام آورد عار بخشوع بیاید * و من قرأ فی لیلة سبعمائة الی الالب اصبح ولیه قنطار من الاجر * و کسیکه بخواند در شبی
پانصد آیت تا به هزار صبح میکند در حالی که مرا در این صبح قنطار از اجر * و قنطار ما القنطار * گفتند صحابه و چه است قنطار * قال *
کعبه آنحضرت * اثناعشر الفا * قنطار مال کثیر مقلید و از ده هزار در قنطار موصوفه گفته قنطار وزن چهل اوقیه از طلا هزار
و در یست دینار یا پوری خرم کار از طلا یا نقره مقصود میباشد و حد در کثرت ثواب و شک نیست که معنی اخیرا نسب و
ادب نیست و ملین و طیبی گفته است که قنطار هزار و بیست اوقیه و از آنچه میان آسمان و زمین است و تواند که
ضمیمه را بر او ابرای صاحب جبین باشد و قال برای حسن * رواه الدارمی * یا ب آداب التلاوة
در اکثر نسخ باب بی خرافه و عمو لکن واقع شده چنانکه عبادت مولف است در ذکر مقامات و لواحق ما سبق و در بعضی نسخ
باب آداب التلاوة و در ذم القرآن و تکریر قراءه قرآن است بر سبیل تنایع و توالی چنانکه در او را در و وظائف می باشد
و قراءه قرآن را بر مشائخ برای تعلیم تجرید ادای گیرند و قراءه تمام تر و همه را شامل است و در حق نیز بمعنی قراءه است
و خدا در سب میان در کسب یا زیاده می باشد * الفصل الاول * عن ابی موسی الاشعری
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعدلوا القرآن * پیمان دارید و تازه کنید عهد و پیمان را بقرآن و مراد بحد
و نگاه داشتن قرآن است بقراءة و مواظبت بر آن تا از دل نرود و فراموش نکرد و تعادل میان دو کس باشد و ذکر آن اشارت
است بآنکه چون بند عهد قرآن را تازه دارد و بخدمت وی کند قرآن نیز عهد او را نگاه دارد و محفوظ ماند * فواللی
نفسی بیل * پس سر کند عهد ای که بقای ذات من در دست قدرت او است * له و اشد تفصیلا من الابل فی عقلها * هر اینه
قرآن سخت تر است از روی رها شدن و بیرون آمدن و کمر بستن از شتر که بسته شده است پای وی در زمین عقل بستی
جمع عقل بکسر بند شتر * حقیق علیه * و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * یسما احلکم ان یقول
نهیت آية کیمت و کیمت * بد چیز است هر یکی را از شما که گوید فراموش کردم آیت چنین و چنان را * بل نسی * بلکه بگوید
فراموش نکرد انیل * شد * مرا آن آیت و وجه بدی آن قول آنست که این عبارت مشعر است بترک و عدم مبالاة و بی پروائی
بدان و در قول وی فراموش نکرد انیل * شد * طهارت و خلل آن است بر تقصیر در اجراء این معاد و نگاه داشتن این نعمت
یا از جهت احتراز از اجتناب از تصریح با ترک معصیت که متضمن بر بی حیائی و بی باکی و ترک ادب است بقرآن
* و اصل کبر و القرآن مانده است تفصیلا من صد و در الرجال من النعم * و سدا کبره کنین و یاد دارید قرآن را بمواظبت بر قراءه

آن زیرا که بد رستیکه قرآن تحت ترائت ذکر گرفتن و برآمدن از سینهای مردان از چارپایه‌ای که اگر نه بند نل و محافظت نکند بگریزند و بپایند * متفق علیه و زاد مسلم بعقلها * و زیاده کرده است مسلم در روایت خود لفظ بعقلها را از معنی آن معلوم شد * و عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما مثل صاحب القرآن كمثل صاحب الابل المعلقة * نیست حال خداوند قرآن در یاد آمدن و فرا موش شدن مگر مانند حال خداوند ان شیران بسته شده بپای بند * ان عاجل علیها امتیکها * اگر محافظت کند بران نکامد از آنرا * و ان اطلقها ذمیت * و اگر رها کند شیران را میروند آن شیران و میگریزند * متفق علیه * و عن جندب * بضم دال و فتح آن * بن عبد الله * صاحب بیست و گاهی چند بن سقیان نیز میگویند نخبه نجد و بجلی و عقی بفتح عین و لام و بقاء نیز میگویند بکوفه بود پیش از ان انتقال کرده بصره امل روایت می کند از وی حسن و ابن سیرین * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرا و القرآن ما ائتلف علیه تلویکم * بشوایند قرآن را با دامن آلف و جمعیت دارد بر قرآن دلها می شمارد و رق قراة و نشاط و سرور حاصل باشد * فاذا اختلفتم * پس چون مختلف شوید و متغیر گردید یعنی حاصل کردید شام را ملالت و تفرقه قلوب * فقوموا عنه * پس برخیزید از خوابیدن قرآن و ملالت و بی ذوقی نخورائید اما اینجا نکته ایست که مرد را باید که عادت کند وجد و جهد نماید و نفس را ریاضت فرماید تا بکثرت قراة ملال نیارد و نشاط افزاید زیرا که با ملال و آسوده دوان که اعتیاد و ارتیاض ندارد از ملول شوند یکی باشد که در قراة جزوی از قرآن ملول گردد و دیگری در جزو بق رق خود بخواند چنانکه اصلا ملالت را دنیا بد و بالله التوفیق و در معنی این اختلاف و قیام وجود دیگر نیز گفته اند که در شرح میل کوراست * متفق علیه * و عن قتادة قال سئل انسن كيف كانت قراة النبي * رواه احمد است ارقناده که از مشاهیر تابعین است که پرسیدند نشانی را که چگونه بود قراة پیغمبر * صلى الله عليه وسلم قال كانت ملأه * کشف انیس بود قراة آنحضرت خداوند نبله مل ملأه بود و در روایتی کانت ملأه بلفظ مصدر و آن نیز بمعنی است و در صحیح البخاری بان ملأه بود که آنحضرت مل میکرد مل کردنی * ثم قرأ * بستر خواند * بسم الله الرحمن الرحیم * بعد * در حالی که مل میکند * بسم الله * یعنی در لفظ الله * بسم الله * و مل میکند * بالرحمن * یعنی در میم وی * و مل بالرحیم * یعنی در جای وی * رواه البخاری * بل آنکه مراد بمل اینجا ملأه صلی است کما انما ملأه طبعی گویند ارجعت بودن وی لازم ذرات حررف مل و طابع وی چنانکه الف وارد در قاروا یا در قیل و حاصل میشود این مل با تمام حرکات یا چیزی از اشباع مقدر الف یا کمتر از ان زیرا که اگر اینچنین بخواند نشود تمام نمیشود نطق با این حررف و مل متعارف که بحث کرده شود از ان نزد ارباب صناعت مل فرعیست و او را در سبب است سکون و همزه که بعد از این حررف واقع می شود و سکون با بیجهت ادغام باشد چنانچه دابة و الا لاین یا بی ادغام چنانچه در حررف مل واقع است در اول سور مؤلف الف لام میم کاف صاد نون قاف و سکون کاهی بیجهت وقف عارض میگردد مثل نستعین و المفلحون و اولی الالباب و ما همزه یا در یک کلمه مانند السماء و السوء و جی یاد رد و کلمه مانند ما انزل و قالوا آمنا و فی انفسهم و قرارا اختلاف است در مقدر ارباب مل بعضی مقدر الف و بعضی دو الف و نصف تا مه الف و چهار الف و تفصیل آن در کتب تجرید است * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اذن الله لشع * استماع نمی کند و کوش نمیدارد یعنی راضی نمیکرد دود و است نمیدارد خلد احد تعالی مرصع چیز را از مسموعات * ما اذن لنبی یتغنی بالقرآن * چنانکه استماع میکند و کوش مبدارد و مرأوز از بیغمخیزد اگر تغنی میکند و هرود و خوش آوازی مینماید آن پیغمبر بقرآن و مشخو اند کتا بیرا که فوستاده میشود بروی * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اذن الله لشع ما اذن لنبی حسن الصوت بالقرآن یجهر به * در حالی که جهر میکند و بلند میگردد اند آوازی را بقرآن درین حدیث مقید گردانید نبی را بخوش آوازی و در حدیث دیگر آمده است که نغز ستاد خدا ایتالی هیچ پیغمبر را مگر خوش روی و خوش آواز پس مراد آنست که خوش آوازی میکند بقرآن و تغنی میکند بآن * متفق علیه

و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس منا من لم يتغن بالقرآن * فسمعت از ما یعنی از اهل طریق و تابعان ما که می
که تغنی کنند بقرآن * رواه البخاری * بن آنکه در احادیث استحباب تغنی در قرآن واقع شد مخصوصا بمتنبی که بوعید
بر ترک آن ناظر است پس بعضی میگویند که مراد بتغنی اینجا چیزی است چنانکه در حدیث بیهریه واقع شد و است و بعضی
میگویند که مراد بتغنی بقرآن استغناء از مردم است از غنی مقصود یعنی بی نیاز و نه از غنا مملو و بدیعنی سرور یعنی کمیکه
اورا خدا تعالی علم داد و قرآن عطا کرده باینکه از همه مستغنی گردد و توکل بر خدا کند و اعتماد بر مردم نکند و از ایشان
طمع نکند و خود را نزد ایشان بخوار نکند و علم قرآن را وسیله حطام دنیا سازد و بعضی گفته اند که تغنی بتغنی استغناء در لغت
نیامد و این سخن خطاست بحواصی آنست که آمده است و تحقیق آنست که مراد بتغنی تحسین صوت و تطبیق و تزیین
و ترفیق و تزیین از است چنانکه شنیدیم آن در دلهای کارگران و تاثیر کند و موجب خمش و جمع هم و هم زیادت حضور شود
و ذوق و شوق آورد و دل را رقیق گرداند با رعایت قوانین تجوید و رعایت نظم در کلمات و لغز و فغان که در حدیث بیاید
و نیزوا القرآن با صواتکم و اشارت گردان این قول این موهبی اشعری است و تفسیر اکر این بصوت طمعی که عرب دارند و رعایت
طبیعت در تزیین آن بگوشت که آن را الحسن عرب میگویند از آن و احسن باشد و احاطت با لسان موسیقی مکرره است و اگر
مردی بتغنی قرآن کرد و حرام است طبعی گفته تفسیر صوت به تغنی و تزیین باللسان جائز است بهر وجهی که باشد مادام
که خارج نکرد از حد قراءه و عن عبد الله بن مسعود قال قال لی رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو علی المنبر * کففت این
مسعود گفت مرا آنحضرت و حال آنکه وی بر منبر بود * اقرأ علی * قراءت کن و بشوان از قرآن چیزی بر من * قففت *
پس کفتم من * اقرأ علیک و علیک انزل * ایانشوانم قرآن را من بر تو و حال آنکه قرآن بر تو فرستاده شد و است یعنی قرآن
خواندن حق است که آنچنان مستحضرانی که منزل است دیگر بر آنچه میآید که در آنحضرت فرمودند * قال انی احب ان
اسمعه من عمری * گفت آنحضرت من در وقت میل از من که بشنوم قرآنرا از غیر خود که با حکمت و ذرا است که در اجتماع
از غیر من معانی و ملاحظه آن و تدبر در آن اتم و مایه است و کویا از غیب می آید بر مثال ظهور کلام از شجره موهبی
و الله اعلم این مسعود میگوید * فقرأت سورة النساء * پس شروع کردم در خواندن سوره النساء * حتی انیت الی هذه
الآیه * تا آنکه آمدم و رحیم * باین آیت که * فکیف اذ انجثنا من کل امة بشیء و جئناک علی مؤلایه شعیب * معنی آیت
اینست که پروردگار عالم میفرماید پس چگونه باشد حال این کافران وقتی که بیاریم از هر امت گواهی را که گواهی دهد یعنی پیغمبر
ایشان بر ایشان بقساد عقائد و قبح اعمال ایشان و بیاریم ترا ای محمد کوازه بر این پیغمبران که گواهی دهی بر صدق ایشان درین
گواهی یا گواهی دهی بر امت خود که ایشان گواهی خواهند داد بر امتان دیگر مسعود تذکر روز قیامت است که عجب
روزی است که امتان خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان گواهی خواهند داد و این مسعود میگوید چون این
آیت برخوانند * قال * کففت آنحضرت * حمک الان * پس است ترا اکنون یعنی اکنون پس کن و دیگر بخوان
* فالتفت الیه * پس روی کرد انیدم بهوی آنحضرت و دیدم * فاذا عیناه قد رفا * پس ناگاه هر دو چشم آنحضرت
اشک میریزند و اشک روان میرود و بکای آن حضرت از تصور قول قیامت و هشتی احوال مردم بود بجهت غایت رازت
و رحمت و شفقت آنحضرت بر خلق صلی الله علیه و سلم فافهم * متفق علیه * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله علیه و سلم
لابی بن کعب * کففت آنحضرت مرا بی بن کعب را که از اکابر صحابه بود و کاتب وحی بود و یکی از ان شش تن بود که یاد
گرفته بودند قرآن را در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اقرأ صحابه بود و اراشید القراء می گفتند و آنحضرت او را اسید
الا نصار می گفت و هر رضی الله عنه میامید پس آنحضرت بوی گفت که * ان الله امرنی ان اقرأ علیک القرآن *
بد رستیکه خدا تعالی امر کرده است مرا که بشوانم بر تو قرآن * قال * کففت ابی بن کعب * الله سمائی الک * ای اخی انا مرد
مرا برای تو یعنی مرا بشخص نام من یاد کرد و نام من آنجا مذکور شد این را از جهت شکست نفس و کمنا می خود گفت

عَجَبٌ وَاسْتَعْرَابٌ که من کجا لایق این مقام و منزلتیم یا از غایت شوق و لذت گفت که این چه تشریف و اکرام است که میکنی؟ قال نعم * گفت آنحضرت آری نام تو را برد و ترا بنام خواند * قال * باز گفت ای بن کعب بطریق تعجب بر او تقریر و تحقیق حال خود * و قل ذکرک عن رب العالمین * ایا تحقیق ذکر کرده شد من نزد پروردگار جهان نیلن * قال نعم * گفت آنحضرت آری ذکر کرده شد من نزد پروردگار * قل رفعت عیناً * پس اشک ریخت هر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این کریمه شادیمت که نزد لطف محبوب و حصول وصال می آید و تحقیق غم از راه چشم بد می رود * و فی روایه * و در روایتی اینچنین آمده که چون سوره لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت با بنی بن کعب گفت که * ان الله امرني ان اقرأ عليك * بد رحمتی که خدا ای تعالی امر کرد مرا که بخوانم بر تو * لم یکن الذین کفروا قال * گفت ای بنی * و قل سماني * ایا تحقیق نام برد مرا خدا * قال نعم * گفت آنحضرت آری * فیکفی متفق علیه * و در حدیثی استجاب قراءت است بر حدیث ا و اهل علم و فضل اگر چه قاری افضل باشد از مقروء علیه و تحقیق قراءت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی قراءت تعلیم و املا بود که تا یاد گیرد آنرا از ذهن مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بود ای مقدم بر قاری صحابه و فرمود آنحضرت صلعم اقرأکم ابی و بتحقیق اخذ کرده اند از وی قومی از کبرای تابعین و در وجه تخصیص این سوره گفته اند که این سوره با وجازت جامع است مرقعات کثیره از اصول دین و مهمات آنرا در وعده و وعید و اخلاص و تطهیر قلوب کند ا قال الطیبری والله اعلم بالاسرار * و من ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العرب * نهی کرد آنحضرت از آنکه سفر کرده شود و همراه برده شود مصحف بعوی زمین کافران که دشمنان دین اند اگر گفته شود که مصحف نبود در زمان آنحضرت و نوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آنحضرت شد جوابش آنست اگر چه تمام قرآن در مصحف نوشته نشد * بود ولیکن آنچه نازل میشد هر کس برای خود در صحیفه می نوشت و نگه میداشت یا این اخبار بغیب است از آنچه بعد از زمان آنحضرت واقع شد و بعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه مراد بعض قرآن است که هر کس از صحابه یاد داشت و نهی از رفتن آنجماعت است که نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بر زمین عد و تناکسته نشوند و ضائع نکرد د آن قبل از قرآن که نزد اوست اگر گفته شود که بتحقیق ثابت شد است که حفاظ قرآن بغزوات میرفتند و با وجود نهی چه صورت ندارد رفتن ایشان جوابش آنست که شایک نهی از تغزب ایشان بسفر باشد و بهماهی عسکر متعین نیست هلاک ایشان والله اعلم * متفق علیه و فی روایه مسلم * و در روایتی مرسل را اینچنین آمده که * لا تسافر و اباً لقرآن * سفر نکنید با قرآن * فابی لا آمن ان یناله العدو * پس بد رستی که من ایمن نیستم از آنکه بیابند و بگیرند آنرا دشمنان و امانت کنند بدان وضائع سازند آنرا *
 فی عصابة من ضعفاء المهاجرین * گفت ابو سعید خدری نشستم من در جماعت از ضعفاء و فقیران مهاجران و عصابه بکسر و عصبه بضم از مردم مابین عشره تا چهل * و ان بعضهم لیستتر ببعض من العربی * و بد رستی که بعضی از ایشان فرآینه پوشیده میشد بعضی از جهت برهنگی و بی جامگی و عریاض غین و هکون برهنگی مقصود بیان فقر و احتیاج ایشان است که بجامه درست برتن نداشتند و باین جهت چمپید و بیکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل میشد * و قاری یقرأ علينا * و قاری میخواند قرآن را بر ما * اذ جاء رسول الله * تا که آمد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم نقام علينا * پس ایستاد آنحضرت بر سر ما * فلما قام رسول الله * پس هرگاه که ایستاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم سکت القارئ * خاموش گشت قاری که قرآن میخواند * فسلم * پس چون خاموش گشت قاری سلام داد آنحضرت بر ما از اینجا مفهوم میشد که سلام بر قاری قرآن مکروه است چنانکه در فقه مذکور است و گفته اند اگر کسی سلام داد جواب آن لازم نیست * قال ما کنتم تصنعون * گفت آنحضرت و پرسمان چه میکرد بد شما اگر آنحضرت قراءت قاری ایشان نشیند استفهام بر حقیقت خود است و الا مقصود توطئه و تمهیل بشارت است که با ایشان داد * قلنا * گفتیم ما * کنا نستمع الی کتاب الله تعالی * پر دیم ما که

کوش میل اشتیم بعرض کتاب خدا فی تعالیٰ فقال * پس گفت آنحضرت * الحمد لله الذی جعل من امتی من اُمّوات ان
 احسن نفسی معهم * حمد خدا ایراست که پدید اگر داز امت من کمی را که امر کرده شب ام من که صبر فرمایم نفس خود را با ایشان
 و نشینم در ایشان اشارت است بقول خداوند تعالیٰ وَاَصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ الآیه گفت ابو سعید خدری
 * فیکس وسطنا * پس نشست آنحضرت میان ما وسط بسکون سین میان و بتجریک میانه * لتعمل بنفسه قینا * تا برانگر داند
 ذات شریف خود را در میان ما و مجاز نمود از ما * ثم قال بینه هکذا * یعنی اشارت کرد بدست مبارک خود که همچنین
 نشیند یعنی حلقه زده نشیند * فقیلوا * پس حلقه زده نشینند صحابه * و برزت و جوییم له * و بیرون آمد از صف و
 ظاهر کشت روی های ایشان من آنحضرت را * فقال ابشروا یا معاشر ضعیفک الاما چیزین * پس گفت آنحضرت شاد و خوش
 باشید ای گروه فقرای مهاجرین ضعیف جمع ضعیف که معنی فقیر که همانند آنرا چنانکه مما لیک جمیع مملوک * بالنور التام
 یوم القیمه * بشارت باد مر شما را بر و شنائی تمام روز قیامت تلخیص است بقول حق سبحانه نور هم یسعی بین اید بهم
 و یا یما نهم یقولون ربنا انکم لنا نورنا * قد خلون الجنة قبل اغنیاء الناس بصفیوم * می در آید شما بهشت را پیش از مردم
 قیامت که به نیم روز * و ذلک خمس مائة عام * و نیم روز آن عالم با نصل سال در تیار است چنانکه در قرآن * فیکم میفرماید و ان یوما
 عند ربک کألف سنة ما تعدون و مراد اغنیاء یا بشارت فقرای و یعنی اغنیاء فرضا اگر چه فاضلتر و بیشتر باشند
 در ثواب چنانکه حدیث دیگر بر آن دلالت دارد ولیکن با وجود آن این سبقت فقرای را حاصل است و ظاهر این
 حدیث در آنست که این فضیلت و سبقت مخصوص فقرای مهاجرین باشد ولیکن چون علت فقر است و آن مشترک است
 میان سایر فقرای حکم همه یکی باشد و در حدیثی بلفظ اطلاق نیز آمده است که یدخل الفقراء قبل الاغنیاء و کلام در وی
 در باب فضل فقرایان شاهان تعالیٰ * رواه ابوداود * و عن ابن عباس بن عازب * صحابی مشهور است ببول مشاهیر
 خندق است و پیش از وی صغیر بود وی از تابعان امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما حاضر شد با وی در جمل و صفین و نهروان
 و مات فی ز من مصعب بن الزبیر * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یزینوا القرآن باصواتکم * بیار آید قرائت
 قرآن را بخوش آوازهای خود زیرا که اینجاست که گفتند قرآن است در دل و سخت تر است از روی تأثیر در زبان و رفته
 پدید آکنند تر است شنوندگان را بعضی مشائخ گفته اند که غنادی حدیث است خود باطل است ولیکن می آراید حق را چون
 در نفس مریدان در یک حال حق بفرنگی و بزروری می آید با غنا مزج میکند تا با سانی و بر غایت در آید بر مثال داروی
 تلخ نافع که آنرا باقند در هم کرد غنیده در باطن در آرد و تقسیم صورت در قرآن بغایت مطلوب است و بعضی گفته
 اند که این عبارت محمول بر قلب است و اصل این است که زینوا اصواتکم بالقرآن و کویا قائل این سخن ادب
 نگاهداشت از آنکه اصوات بتدکرا من قرآن کویا بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل است
 مزین شیء تابع شیء می باشد چنانکه حلی نسبت بعروض کویا قرآن صاحب جمال است که تخمین ذاتی دارد آواز
 خوب زیور است که حسن دیگر بران می افزاید و در فصل ثالث از حدیث بر آید که صریح است در این معنی و مراد
 اینجاست قرائت قرآن است که فعل بدل است نه ذات قرآن که صفت با وی تعالی است جل شانده چنانکه در ترجمه
 اشارت بد آن گردید * رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و الدارمی * و عن یحیی بن عباد * بضم عین و تخفیف موحده
 از نقبای دوازده انصار است و مهتر قوم خود درایت مصطفی صلی الله علیه و سلم روز فتح در دست او بود او را مناقبا
 بسیار است رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من امرأ یقرأ القرآن ثم ینسا * نیست هیچ مردی
 که بخواند قرآن را بجز فراموش میگرداند آنرا * الا لقی الله یوم القیمه اجله * مگر آنکه پیش می آید جناب کبریای حق را
 روز قیامت مقطوع الاعضای جنم بمعنی قطع واجد مردی که بیفتد اعضا او بعلت جدام که علتی مشهور است و بعضی
 گفته اند مقطوع الید یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند

زبان افتاد بصورت یا بمعنی یعنی بی حجت و بی زبان و فراموش کردن قرآن را بعل از حفظ از کلماتش شمرده اند و روایت
درین باب بسیار واقع است و بعضی میگویند مراد بنسبانی اینجا ترک عمل و قرائت اوست و الله اعلم * رواه ابو داود و ابی حنبله
و عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لم يبق من قرأ القرآن في اقل من ثلث * غیر مورد فقیه نشد و
قد انست معانی قرآن را و تامل و تدبر نکرد در آن کسیکه خواند قرآن را در کمتر از سه شب * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابی حنبله
بدانکه عادت سلف مختلف بود در قدری از زمان که ختم میکردند و آن قرآن را از ختم کردن در دو ماه تا هشت ختم
کردن در روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز کم نماید و برچهل روز زیاد دینی و بعضی در هفته یک ختم میکردند و اقوال دیگر
نیز هست و مختار آن است که این مختلف میکرد و باختلاف اشخاص پس کسیکه ظاهر میکرد مراد را و اند قیق فکر لطائف
و معارف اقتضای کند بر آن قدر که حاصل کرد و کمال فهم آنچه بخواند و هر که مشغول است بشعر علم بد رس و تصنیف یا بفصل
خصوصیات و وقایع و مهمات مسلمان اقتضا میکند بر آن قدر که مانع نیاید از آن و تعلم علم و کسب فقه اهل و عیال نیز
همین حکم دارد * و عن عقیبة بن عامر * صحابیت و الی مضرب بود برای معاویه بعد از بردن حقیقة بن ابی سفیان
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجاهل بالقرآن كالجاهل بالصلوة * جهر کنند بقرآن و با زبان بلند خوانند
با نراهم چو اشک را دهند و است صدقه را بفقرا که فضیلت و ثواب دارد * و المسلم بالقرآن كالصالح * و اسرار کنند
بقرآن و با و از است خوانند قرآن را مانند پنهان دهند صدقه است که افضل و کامل است در ثواب که از جمع و ریاضات
است و این در صدقه نقل است و در جای که بلند خوانند قرآن واجب نیست * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی
و قال الترمذی هذا حديث حسن غریب * و عن صهیب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * كفت صهیب رومی که
از فقرای صحابه و عظمای ایشانست و مناقب او بسیار است که گفت آنحضرت * ما آمن بالقرآن من استحل محارمه * ایمان
نیارود بقرآن ایمان کامل که میکند حلال کرد انیدل حرامهای قرآن را یعنی از تکالیف محرمات و مناهی آن نکرد حق ایمان
آوردن آنست که عمل کند چنانکه حق میباید آنست که متابعت کند * رواه الترمذی و قال فلان حدیث بیس اسناد با لقوی *
و روایت کرد ابنخلیط را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست اسناد آن قوی از جهت ضعف بعضی روایات وی * و عن ابی
بن سعد * روایت میکند از ثعلب بن سعد که فقیه تابعیست و امام اهل مصر * عن ابن ابی ملبکه * بضم میم و فتح لام و سکون
اقتدایه که تابعی ثقة است و از مشایر علمای تابعین است و سی صحابه را و ریافته و قاضی فکه بود در عهد عبد الله بن
الزبیر * عن یعلی * بفتح تحتانیه و سکون مهمله و فتح لام * بن مملک * بفتح میم اولی و سکون ثانیه و فتح لام و کاف در آخر وی
نیز تابعی ثقة است * انه سأل ام سلمة عن قراءة النبی * که وی پرسید ام سلمه را از قراءت پیغمبر * صلى الله عليه وسلم *
که بچه کیفیت میخواند * فاذا می تحت قرائة مقصورة * پس ناگاه ام سلمه صفت میکند و بیان میکند بقول یا بفعل قراءت
پید او کشاده و روشن * حرف آخر فاء حرف بعد از حرف جاد * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی * و عن ابن جریر
بضم جیم اولی و فتح رانا م او عبد الملك بن عبد العزيز بن جریر از ابی بن و اعلام علما است و از تبع تابعین است
روایتش از تابعین و وی اعلام را وثق از بد راست * عن ابن ابی ملیکه عن ام سلمة قال استبان رسول الله * کشف ام سلمه
بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم یقطع قرائته * تقطیع میکرد قراءت خود را و تقطیع پاره پاره کردن مراد اینجا جاد اجد
خواندن حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکه معنی ترتیل است و وقف کردن بر هر آیات اگر چه تعلقی بها قبل داشته باشد
* یقول * میگوید و میخواند آنحضرت * الحمد لله رب العالمین ثم یقف * پسترو وقف میکرد و می ایستاد * ثم یقول * پسترو میگفت
* الرحمن الرحیم ثم یقف * پسترو وقف میکرد و میگفت * مالک یوم الدین * تا آخر سوره و بقوا علی مقررۃ ارباب قراءت
در امثال این آیات که متعلق اند بیکدیگر و صل از جیم است ولیکن اگر بر سر آیتی باشد وقف و ابتداء بما بعد سنت است
* رواه الترمذی و قال اسناده لیس بم متصل * روایت کرد ابنخلیط را ترمذی و گفت اسناد این حدیث نیست متصل * لان

کتاب فضائل القرآن
الملیث وروی المحدث عن ابن ابی ملیث عن یحیی بن مملک عن ام حلتة * چنانکه در اثنا بی حدیث سابق گذشت قراین این
ملیکه از جمله پیوسته صاع نه ارد * و حدیث الملیث اخرج * و حدیث لیث که متصل است صحیح تراست * الفصل
الثالث * عن جابر رضي الله عنه قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نقرأ القرآن * کفت جابر بیرون آمد
بر ما آنحضرت و حال آنکه ما میخواندیم قرآنرا * و فینا لاعرابی و العجمی * و در میان ما بدویان صحرائشین و عجمیان
غیر عربی نیز بودند و لابد قراءه ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبه قراءه عربیان فصیح نبود و با وجود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم تجویز کرده و تقریر و تحمین نموده * فقال * پس کفت * اقرؤا فکل حصن * بخوانید قرآنرا پس همه نیکو
است یعنی بهر نوع که یکی از شما بخواند خواه عرب و عجم و مقصود وی صلی الله علیه و سلم رفع حرج و مشقت و تکلف
در استقصای رعایت تجوید بمرتبه غایت است و تنبیه بر تقریری حسب و اخلاص در عمل بوجه الله و تفکر در امعانی و شدت
استقامت بآن اگر چه در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نه باقصی الغایه کوشند زیرا که استقصا و اهتمام بثنائین با مسامله و تقصیر
در اول چنان نفع نکند و با اهتمام و اعتنا بثنائی با مسامله در اول ضرر تیار چنانکه فرمود * و سبجی اقوام یقیمونه * و زود
باشد که بیایند که ما از مردم که بر اساس و درست گردانند قرآنرا بر رعایت تجوید کلمات و تحسین اصوات * کما یقام القلح *
چنانکه راست ساخته میشود تیر و دج کسوف و مکون دال تیر نا تراشیده و پرها و پیکانها نانهاده * یعنی جلوه * زود می طلبند
اجرت آنرا در این جهان * و لا یتاجلونه * و بهجت نمی طلبند ثواب آنرا در آن حیات یعنی دنیا را بر آخرت اختیار
میکند و دین را بدنیای می فروشد * رواه ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان * و عن حدیث یحیی رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرؤوا القرآن بلحون العرب و اصواتها * روایت است از حدیث یحیی بن الیمان که از کبار
صحابه و صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و سلم است و نزد او علم منافقان است کفت کفت آنحضرت بخوانید قرآنرا بلحنهای عرب
و خوش آوازی ایشان فی الصراح لکن آواز را از زکردانیدن و لحن در قراءت طرب کردن بدان فلان لحن است
نیکو تر است از روی خواندن بد آن و مراد بلحون عرب تحمین صوت و تطریب است و است نمی تکلف در رعایت قوانین
موسیقیه با علامت طبیعت چنانکه از قراءت ایشان مشاهد می افتد * و ایا کم و لحن اهل العشق و لحن اهل الکتابین *
و در رداری خود را از لحنهای اهل عشق و لحنهای اهل در کتاب که تو ریت و لحن اهل است و مراد بلحون اهل عشق آنچه
میکنند مردم در مغازله نساء محتادئه ایشان در اشعار از رعایت قواعد موسیقی و تکلف در آن و خواندنند یهود و نصاری کتابین
خود را مانند این و تکلف میگردند در آن و بعضی اهل العشق را اهل الفسق خوانند و این تصحیف و تحریف است و صحیح
نیست * و سبجی یعلی قوم یرجعون بالقرآن ترجیع الغناء و النوح * و زود باشد که بیایند پس از من گروهی که ترجیع کنند
بقرآن مانند ترجیع هرود و نوحه و ترجیع آواز زکردانیدن در حلق و نوح بفتح نوحه در ماتم کردن * لا یشجاوز هنا جرم *
نمیکنند ارد قرآن نای گلوهای ایشان را یعنی بالا نمیروند و بمصدا قبول نمیروند * مفتونه قلوبهم * و رفتنه و بلانداخته
شده است دلها و ایشان به صحبت دنیا و تحمین مردم مرایشانرا * و قلوب الذین یتعجبهم شأنهم * مفتون و مبتلاست دلها
آن کسانی که خوش می آید ایشانرا حال ایشان * رواه البیهقی فی شعب الایمان و رزین فی کتابه * و عن البراء بن عازب
قال سمعت رسول الله * کفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * میکفت * حمنوا القرآن باهوائکم * نیک
کرد انیل قرآنرا با آوازهای خود * فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا * زیرا که آواز خوب زیاده میگرداند قرآنرا
حسن * رواه الدارمی * و عن طاؤس مرسلا * و روایت است از طاؤس یمانی که از مشاهیر تابعین است و در صحبت ابن عباس
می بود بطریق ارسال * قال * کفت * سئل النبی * پرسیده شد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم ای الناس احسن صوتا بالقرآن
نکدام یکی آواز میان خورش آواز تراست بقرآن * قال * کفت آنحضرت * من اذا سمعته یقرأ * خوش آوازترین مردم
بقرآن کمنی است که چون بشنوی او را که میخواند قرآنرا * اریتم انه یشی الله * پنداری و کان بری تو که وی میترسد

میست دارد از خدا * قال طار من وکان طلق کذلک * گفت طار من و بود طلق بفتح طاء مهمله و سکون لام که یکی از تاجیهین است همچنین یعنی در خواندن وی از خوف و خشیت و هیبت پید ا بود * رواه الدارمی * وعن عیبه * بفتح عین و کسر مو حده * الیابی * بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه و املوکی بضم همزه و ضم لام نیز آمده شامی است * و کان له صحبه مع رسول الله * و بود مرا و را صحبت با پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * در اصابه گفته یقال له صحبه گفته میشود که مرا و را صحبت است و بعضی نسخ بجای کلمه مع * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم * و برین نسخه این حدیث مرفوع است و بر نسخه اول موقوف و انجلید را بهر دو طریق رفع و رقف روایه کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابه گفته * یا اهل القرآن لا تتوملوا القرآن * ای اهل قرآن نکرد انید قرآن را بالین که تکیه کنین بدان و خواب کنین بران کنایت است از نکاس از تلاوت قرآن و تغافل از قیام بحقوق آن * و انلوه حق تلاوته من آناه اللیل والنهار * و بخوانید قرآن را در روز و شب و در ساعات شب و روز * و افشوه * و آشکارا کنید و بخوانید قرآن را با سماع و تعلیم و درین و تفصیل و کما بت تا شایع گردد میان مردم * و تغنوه * و تغنی کنید بقرآن بمعنی که گذشت * و قد بر او ما فیہ لعلکم تفلحون * و تا مل کنید در معانی آن و بروید در نبال آنچه در و است از معانی و احکام بتامل و تعمل با مبد آنکه رستگار شوید و فیروز یابید * ولا تعجلوا ثوابه * و شتاب نه طلبید در نیاداش آنرا و نکرد انید او را از حظوظ این جهان * فان له ثوابا * زیرا که بد رستی هر قرآن را ثوابی عظیم است دران جهان * رواه البیهقی فی شعب الایمان * و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده در قاریخ خود و رفع نکرده و روایت کرده طبرانی بفتح

* باب *

و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن و جمع القرآن و ظاهر امر این با اختلاف قرآن اختلاف قراءت و لغات اوست و مراد بجمع نوشتن او در مصحف واحد * الفصل الاول * عن عمر ابن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت هشام بن حکیم بن حزام * بکسر خای مهمله و تخفیف زای صحابیست اسلام آورد در روز فتح و از فضله صحابه است چنانکه پدر او حکیم بن حزام و پدر روی را در زاد نام المؤمنین خدا بجه است رضی الله عنها گفت عمر بن الخطاب شنیدم هشام بن حکیم را * یقرأ سورة الفرقان * میخواند سورة فرقان را * طی غیر ما اقرأها * بوجه مغایر آنچه میخواندیم من آن سورة را * و کان رسول الله * و بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اقرأها * خوانانیده بود مرا آن سورة را * فکنت ان اعجل علیه * پس چون آنچه من میخواندم آنحضرت خوانانیده بود روی مخالف آن میخواند نزدیک بودم من که شتابی کنم بروی و در افتم در روی و غضب کنم بروی * ثم اقبلته * بستر تو کردادم و گذاشتم او را و شتابی نکردم * حتی انصرف * تا آنکه بر کشت و ای از قراءت تمام کرد * ثم لبثته بر دانه * بستر انداختم ردای او را در گردن او و کشیدم او را فی الصراح تلبیس کریبان گرفتن و کشیدن در خصوصت لب و لبه تحریر بمعنی پیش سینته که انجاذب میکند * فجئت به رسول الله * پس آوردم من او را نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقلت * پس گفتم * یا رسول الله انی سمعت هذا یقرأ سورة الفرقان طی غیر ما اقرأ بنیها * بد رستیکه من شنیدم این را که میخواند سورة فرقان را بر غیر وجهی که خوانانیدی تو مرا آن سورة را * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم * پس گفت آنحضرت * ارسله بهل او را باز بهشام فرمود * اقرأ * بخوان * فقرأ القراءة التي سمعته یقرأ * پس خواند هشام آن قراءت را که شنیده بودم من او را که میخواند * فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم فکذا انزلت * پس گفت آنحضرت همچنین فر فرستاده شد * اه * فی سورة * تم قال لی اقرأ * بستر گفت آنحضرت مرا بخوان * فقرأت * پس خواندم من چنانکه یاد داشتم * فقال من * پس اینچنین نیز گفت همچنین فر فرستاده شد * است این سورة پس چون فرمود که فکذا انزلت کف * ان هذا من انزلت طی سبعة احرف * بد رستیکه این قرآن فر فرستاده شد است بر هفت حرف مراد هفت قراءت یا هفت لغات است و تحقیق این در کتاب العلم کتبت فتلک * فاقر و اما تیسرمنه * پس بخوانید هر چه آسان باشد از قرآن و هر چه خواش آید شمارا * متفق علیه

واللفظ لیسلم وعین ابن مسعود قال سمعت رجلاً قرأ * کنت عبد الله ابن مسعود شلیل مژدیرا که خواند یعنی بیک قرائت
 وسمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ خلافاً * وشیئکم انحضرت را که میخواند مخالف آن قرائت را که خواند آن مرد
 فیما بین النبی * پس آوردیم آن مرد را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا خبر ده * پس خبر دادیم آنحضرت را
 بحقیقت حال * حضرت فی وجهه الکراهة * پس شناختم من در روزی مبارک آنحضرت تا خوشی را از جهت جلالت و خلان
 * فقال * پس گفت آنحضرت * کلاً کما تحسن * مرد و شما بیک خواننده این * فلا تختلفوا * پس مختلف نشوید * فان من
 کان قبلکم اختلفوا فلهکوا * پس بد رستی که کسانیکه بودند پیش از شما اختلاف کردند پس هلاک شدند مراد باختلاف اینجا
 انکار یکی از وجوه قرائت است که قزوین ستاده شد است قرآن بر آن قرائت همه حق اند هیچ یکی را انکار نباید کرد و اگر یکی
 از آنها انکار کند انکار از قرآن کرده باشد ولیکن قرائت بعضی متواتر اند و بعضی احادیث متواتر بر این هفت
 قرائت است اما بعضی که بخوانند و بعضی در قرائت ادعای توانا تر کنند و تحمیل هر قرائتی بقاری مخصوص بجهت اختیار
 و امتیاز است آنرا و الا همه راست * و رواة البخاری * وعن ابي بن کعب قال کنت فی المسجد فلدخل رجل یصلي * کنت
 ابي بن کعب بودم من در مسجد پس در آمد مردی در حالی که نماز میکند * فقرأ قراءۃ انکارها علیه * پس خواند آن مرد
 قرائتی را که انکار کردم من آن قرائت را بر آن مرد * ثم دخل آخر فقرأ قراءۃ صوحیه * پسترد آمد مردی
 دیگر پس خواند قرائتی را جز قرائت آن یار خود ظاهر این قرائت نزد ابي منکر نبود و لهذا ذکر نکرد انکار را بروی * قلنا
 قضینا الصلوة دخلنا جیمعاً علی رسول الله * پس وقتی که تمام کردیم نماز را در آمدیم همه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 بود و بعضی نسخ قلنا قضینا بلفظ تنهیه یعنی وقتی که تمام کردند آن دو مرد نماز را * فقلت ان فلان قرأ قراءۃ انکارها علیه *
 پس گفتیم من که این مرد خواند قرائتی را که انکار کردیم * و دخل آخر فقرأ صوحیه * و در آمد مردی
 دیگر پس خواند جز قرائت یار خود * فامرهما النبی * پس فرمود آن دو مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم * که باز بخوانند
 * پس خواندند آن دو مرد * فحسن شاهما * پس تحسین کرد آنحضرت حال آن مرد و مرد را مقرر داشت قرائت
 هر دو را * فسطف فی قلبی من الکمل یب * پس افتاد در دل من از تکلیف و انکار از جهت تحسین و تقریر آنحضرت هر دو قرائت را
 بیکمان آنکه کلام حق یکی باید که بزرگ وجه شایسته هر کس موطور بیکه خواند چون روا باشد * و الا * کنت فی الجاهلیة *
 و نبود این تکلیف و انکار وقتی که بودم در جاهلیت و این میافیه است از جهت آنکه در جاهلیت جاهل بودم و قبح
 آنکه میسازد انحالت چند ان مستبعد نبود و عظیم نمی نمود و بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود * فلما راى رسول الله *
 پس متکامی که دید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما قد غشینی * چیزی که پوشید و در گرفت مرا از وسوسه شیطان
 مکه بحر خل تکلیف و انکار آورد * ضرب فی صدری * زد آنحضرت دست مبارک خود را در عینه من بجهت تصرف کردن
 در ازاله وسوسه و انکار * فقصت عرقاً * پس روان شد از من غم و فیضان کثرت آب چنانکه روان گردید و نفس
 بیکسر و مکنون خاد * و کما نسا خطراً لی الله فرقا * و چنان شد که می بینم بصورتی غدا از خوف بفرق بفتح فاء را
 تر شیدن * فقال لبي * پس گفت آنحضرت مرا * یا ابي ارسل الی ان اقرأ القرآن لی حرف * فرستاد شد یا فرستاد الله
 کمالی و حی بسوی من که نتوانم تا که بخوان قرآن را بیک حرف ارسل بلفظ مجهول و معلوم مرد و روايت است و اعراضاً
 بلفظ متکلم و امر و چون
 مراجعت کردم بد را که * نه که آسمان کرد این کار قرائت را بر امت من و تو سعه کن بر ایشان * فود * پس
 زد کرد دل یار کرد حق * جواب داد و رسمی فرستاد * الی الثانية * بسوی من باز دهم که * اقرأ علی جردین *
 بخوان قرآن را بیک حرف * نزد دت الیه * پس مراجعت کردم بسوی وی تعالی دیگر بار * ان هون علی امتی * که آسان
 کرد این بر امت من و هنوز توسعه کن * فرد الی الثالثة * پس زد کرد و رجوع نمود حق * میماند تعالی بسوی من بجواب

و زهی فرستاد بموی من بیوم بار * اقرأ علی سبعة احرف * ایشان قرآن را بر هفت حرف و سا بقامعلوم شد که مراد بحروف
 قراءت است یا لغات و چون سوال و جواب و مراجعت که ناظر در توقف و تاخیر مطلوب و مسترسل است میان حق جل و علا
 نور هرل و بی که محبوب و مقبول حضرت اوست سه بار واقع شد برکت کرد و کرم نمود و بی سخنانه بزیادت برکات و تکریمات
 متعلق با مر آخرت مراعت مزجومه او را بعد از انجام مرام و اسعاف مسترسل وی صلی الله علیه و سلم در حق ایشان
 در امر دنیا تا جمع کرد و تجمیل و تمهید را مورد تیا و آخرت پس امر کرد که سه هوال کند بعد د هر ذ و مرا جعتی که واقع
 شد پس فرمود * و لك بكل ردة ردة تكها ممثلة تسألنيها * و مرتراست ای محبت و ای محبوب من و ای مقبول درگاه من بهر روزی
 و مرا جعتی که کردم آنرا با تو قبولی و عطای و سوالی که بکنی آنرا ایغنی سه چیز بخواره رسول کن که بد من بتو آنرا پس
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر سه سوال را بمغفرت یاد آورد و اشارت بآنکه اصل همین مغفرت است که اگر مغفرت
 نباشد هیچکس را خلاصی ممکن نیست چنانکه قول وی سبحانه و ان لم تغفر لنا و رحمتنا لكونن من الخاسرين بدان اشارت میکند
 لیکن مغفرت سه قسم ساخت در برای امت خود در آ مرزین کبائر و صغائر سیوم بتمامه خلائی از اولین و آخرین چنانکه
 فرمود * نقلت * پس گفت * اللهم اغفر لا متي اللهم اغفر لا متي و آخرت الثالثة لیوم یرغب الی الخاق * و تاخیر کردم
 و نگاهل اشته مغفرت ثالثه را برای روزی که رغبت کنند و خواش نمایند و توجیه آرند بموی من و شفاعت طلبند از من
 خالق * کلهم * همه خالق * حتی ابراهیم * تا آنکه ابراهیم خلیل در خاصه بنفس خود چنانکه قول اوست علیه السلام و ان لی
 طمطمع ان یغفر لی خطیئتی يوم الذین یادرجی امت برای مغفرت و شفاعت ایشان و تخصیص ابراهیم بآن که از جهت بودن وی
 افضل انبیاء و زمل بعد از حضرت وی صلی الله علیه و سلم چنانکه تصریح کرده اند باین علما و واقع نشد تصریحی از جمهور
 در غیر وی علیه السلام و بعضی گفته اند که بعد از ابراهیم مومنی افضل انبیاء است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
 * رواه مسلم * و عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * گفت ابن عباس که آنحضرت گفت * اقرأنی
 جبرئیل علی حرف * خوانا نیل مرا جبرئیل یعنی قرآن بوحی الهی نخست بر یک حرف یعنی بر یک لغت که لغت حجاز است
 و عرب را هفت لغت بود معروف بقصاحت چنانکه در اول کتاب در کتاب العلم کند شش * فر ابعثه * پس مراجعت کردم
 جبرئیل را که عرض کند بد رگاه حق تو معه را * نام ازل استرید * پس همیشه بودم که طلب زیاده میکردم یعنی مکرر
 طلب زیادت کردم * و یزید نی * و زیاده میکردم جبرئیل برای من * ختی انتهی الی سبعة احرف * تا آنکه بآخر رسید تا هفت
 حرف این استزادت و زیادت در همین وقت و در یک مجلس واقع شد بآمد و رفت کردن جبرئیل و عرض حال بد رگاه
 صمدیت یاد زارات متعده بود * قال ابن شهاب * گفت ابن شهاب که بزمی مشهور است و از اعلام علمای تابعین بود
 * بلغنی ان تلك السبعة الاحرف انما هی فی الامم تكون واحدا * رسید مرا که آن هفت حرف نیشنند آنها در یک مردین
 مکرکی یعنی متحد و متفق اند * لا یختلف فی حلال و لا حرام * مختلف میشوند در حلال و نه در حرام یعنی مرجع کل
 بمعنی واحد است اگر چه لفظ مختلف باشد چه قرأت مع متناقض نمیشد و هم چنین لغات هبع که مراد بحروف اند
 * متفق علیه * الفصل الثانی * عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال لقی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 جبرئیل فقال * گفت ابی بن کعب ملاقی شد آنحضرت جبرئیل را پس گفت * یا جبرئیل انی بعثت الی امه امین * بد رستیکه
 من فرستاده شد ام بموی امتی که ناخواند کاند و خواندن و نوشتن نیا موخته اند * منهم العجوز الکبیر * بعضیه
 از ایشان پیروزی کلان سال است عجوزن منسه را کویند و در قاموس گفته عجوز مرد پیروز و پیرو عجزه بتا نیامد و او کو
 آمد لغت ردی غیر فصیح است * و الشیخ الکبیر * و بعضی از ایشان پیرو مردی کلان سال است * و الغلام و انجاریه * و بعضی
 از ایشان کود کاند و دختر اند غلام و جاریه در اصل بمعنی کودک و دختر است و بر غلامان و داهان که اطلاق میکنند
 بجهت حقارت ایشان است چنانکه فتر فتره میگویند زیرا که با ایشان معامله پیران نمیکند و توقیر و تعظیم نمی نمایند

والمرجل الذي لم يقرأ كتابا قط * و بعضي ازايشان مودعت كه لشواله * است كتاب را و ر كز اگر چه آمرخته باشد و
علم آن داشته باشد * قال * گفت جبرئيل * يا محمد ان القرآن انزل في مائة احدى * بدر بختيكه قرآن نور و ترميده شده است
برصفت كفت و هفت قرات * رواه الترمذي في رواية لا حمد ولا يبي داود * و در روايتي مزاحم را بي داود را اين زيادت
آمد كه * قال * گفت جبرئيل * ليس منها الا شاف كاف * نيسبت حرفي ازان حروف مكرآ كه وي شافيت مهر عيني را كه در سينها
است از كفر و جهل و كافي است در اعتنا و خيبت بر صديق نبي و حقانيت دين و الزام متكرران و معاندان * وفي رواية للنعماني * و در
روايتي مرسلتي را همچنين آمده * قال * گفت آنحضرت * ان جبرائيل و ميكائيل اتياني * آمدند مرا * ففعل جبرئيل عن
يمني * پس نشست جبرئيل جانب راست من * و ميكائيل من يماري * و نشست ميكائيل از چپا من * فقال جبرئيل اقرأ
القرآن في حرف * پس كفت جبرئيل از من انخوان قرآن را در حالي كه بود قرات جبرئيل بريك حرف * قال ميكائيل * كفت ميكائيل
من آنحضرت را استرده * طلب زيادتي بكن جبرئيل را يعني بگوياي كه بر حرف ديگر هم بخواند * حتى بلغ مائة احدى *
تا رسيد قرآن يا جبرئيل هفت حرف را * و كل حرف شاف و كاف * و هر حرف شافي و كافي است و چون توسيع شد و تنكي
رفت و امر قرات تعجيل و تمثيل و قضاي از امت كه مذكور شد ندمي قرا نند خواند بخلاف آنكه اگر تنك ميشد
و بريك حرف ميخاند فافهم * و عن عمران بن حصين * صياني مشهور است كه ملائكة را ميديد و بروي سلام ميكرد و مي
حال صاحب فراش بود * انه مرطى قاض يقرأ ثم يمال * روايت ميكند كه وي كند شب بر قصه خواني كه قرآن ميشود و بستر
از مردم موال ميكرد و قصه بعني اعلام را اخبار است و قاص كمي كه اخبار و قصص مي آورد و قصاص بزر و عاظ اين اطلاق ميكند
فاسترجع * پس استرجاع كرد عمران و كفت إِنَّ اللَّهَ وَنَائِيهِ رَاجِعُونَ چنانكه در مصيبت ميكويند گويان اين قرآن خواندن را
سوال كردن بران مصيبت است كه بدان قاص رعيه و بدان مبتلا كشته يا ابتلا عمران بمشاهدة اين حالت شنيعه مصيبت
است بدان كه يوف رعيه * ثم قال سمعت رسول الله * پسر كفت عمران شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه و سلم يقول *
ميكفت * من قرأ القرآن فليست له علة به * كمي كه بشنوا نند قرا نرا پس بايد كه حوال كنند خدا را بخواند و بشنوا خدا را چنانچه
و ديوي خود را از وي تعالى چنانكه اگر بايت و همت بر خدا يا بلكه جنت اين بطليل از وي تعالى آيند را اگر بايت عاقل و ذكي را
و خدا پناه بخويذ بخل نازان يار اديان است كه دعا كنند بعد از فراغ قرات بن عوات ما ثوره * يا نه هيجي اقوام يقرؤن
القرآن ويسألون به لنا من * پس بد رستي كه شان اين است زود باشد كه بيايند بگر و مهاف كه بخوانند قرا نرا و سوال
كنند بان از مردم و كذائي كنند ازايشان * رواه احمد و الترمذي
و رسول الله صلى الله عليه و سلم * روايت است از بريد اعلمي بضم مو حله كه از مشاهير صحابه و ائمه معاني جليله است و در حديث
بيوت و خلفاي راشدين كه كفت كفت آنحضرت * من قرأ القرآن يتأكل به النائم * كسي كه بخواند قرآن را در حالي
كه طلب اكل ميكند بقرآن از مردم يعني قرا نرا و سيلة خطا م دنيا ميكرد اند * جاء يوم القيمة و وجهه عظم ليس عليه كسم *
بيايد آنكس روز قيامت و حال آنكه روي وي استخوان است كه فيصت بروي كوست يعني زار و زار و خوار و بي عزت باشد
* رواه البيهقي في شعب الايمان * و عن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه و سلم لا يعرف فصل العورة *
بود آنحضرت نمي شناخت جدا كردن و فرق نهادن ميان د و هوره * حتى ينزل عليه * تا آنكه فرو مي آمد بروي
* به * اسم الله الرحمن الرحيم * و ظاهر اين حديث دلالت دارد بر آنكه بسم الله آيتي است از قرآن نازل براي
فصل ميان دو سورة چنانكه مد هب ما است * رواه ابوداود * و عن علقمة قال كنا بتمص * روايت است از علقمة كه از كبرياي تبين
و اصحاب عبد الله بن مسعود است كفت بوديم ما بتمص بكسر جا و سكون ميم كه از بلاد شام است * فقرأ عبد الله بن مسعود
سورة يوسف * پس خواند عبد الله بن مسعود سورة يوسف را * فقال رجل ما هكذا انزلت * پس كفت مرد ي نه اينچنين
قرآن فرستاده شده است * فقال عبد الله و الله لقد قرأته على عهد رسول الله * پس كفت ابن مسعود بيشا سو كند بتمص

خواند نام من آنرا در زمان پیغمبر خدا و از حضرت وی * صلی الله علیه وسلم فقال احسنه * پس گفت آنحضرت لیک خواندی
 * فبینما هو یخطه * پس در اثناى آنکه آنمرد سخن میگوید این مسعود را * از رجل منه ریح الخمر * یا فته شل یا یا فت ابن
 مسعود از آن مرد بوی می رود و معلوم هرد و روایت است * فقال * پس گفت ابن مسعود
 اشرب الخمر و تکلذب بالکتاب * ایامی نوشی شراب را و تکلذب می کنی بکتاب خدا * فضر به الجح * پس زد ابن مسعود
 او را حد اگر آنچه ابن مسعود خواند از قراءت مشهوره بود و یقینا از کتاب الله بود تکلذب و انکار او کفر است قطعا و اگر
 نه این چنین بود و قراءت مذکور بود اطلاق تکلذب کتاب بطریق تغلیظ و تشدید باشد و ظاهر همین است و لعل احکم نکرد
 بارتداد وی را کتفا کرد بعد شرب خمر * متفق علیه * و عن زید بن ثابت * از اجله فقهای صحابه و کاتب وحی است و علم
 بود بفرائض * قال ارسل الی ابو بکر مقتل اهل الیمامة * گفت زید بن ثابت که فرستاد کسی را بموی من یا بکر صدیق
 و طلبید مرا پیش خود در وقت قتل اهل یمامه و این مقتل بنی حنیفه بود که کشته شد در موی مسلمة کنی اب لعنة الله علیه در
 خلافت صدیق چنانکه در کتاب الزکوة کتبت و در موی بسیاری از قوای قرآن کشته شدند پس رفتیم من نزد ابی بکر * فاذا
 عمر بن الخطاب عند * پس ناکاه و نزد ابی بکر بود رضي الله عنهما * قال ابو بکر ان عمر اتاني فقال * گفت ابوبکر که عمر
 آمد نزد من پس گفت * ان القتل قد استخبر يوم الیمامة بقراء القرآن * بد رستیکه کشتن به تحقیق سخت و بسیار شد و کرم
 شد روز یمامه بخواند کان قرآن و حافظان وی و عرب کار سخت را حار کویند و گفته اند عدد کما فیکه کشته شدند در موی
 از قراء مفصل بود * وانی اخشي ان استخرا القتل بالقرآن بالمواطن * و بد رستی که من می ترسم که اگر سخت شود قتل بقراء
 و رجای جنگ * فیلذع کثیر من القرآن * پس برود بسیاری از قرآن که هر کس هر چیزی از آن یاد داند * وانی اری
 ان تامر بجمع القرآن * و بد رستیکه من مصلحتی می بینم که تو امر کنی بجمع کردن قرآن در مصحف * قلت لعمر کیف تفعل
 شیأ لم یفعله رسول الله * ابوبکر می گوید که من بعد چگونگی میکنی تو در روایتی کیف تفعل چگونگی می کنیم ما چیزی را که
 نگرد است آنرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فقال عمر هل اوالله خیر * پس گفت عمر این جمع کردن قرآن بشما سوکنند
 بهتر است و بدعت حسنه است و بعضی بدعت ها است که واجب است کردن آن مثل تعلم صرف و نحو و بعضی مستحب چنانکه
 بیان آن در باب الاعتصام با لکتاب والسنة کتبت * فلم یزل عمر یراجعني * پس همیشه بود عمر که مراجعت می کرد
 و مکرر می گفت که میباید کرد * حتی شرح الله صدری لن لك * تا آنکه کشاد خداى تعالی سینه مرا برای آن یعنی جمع کردن
 و پسند افتاد مرا راى عمر * ورائت فی ذلك الذی رای عمر * و دیدم خیر و مصلحت در آن باب آنچه خیر و مصلحت دیدم
 عمر راى زدم من در باب آنچه راى زدم عمر * قال زید قال ابو بکر انک رجل شاب عاقل * گفت زید بن ثابت گفت ابوبکر
 که تو مرد جوان عاقلی * لانتهمک * متهم نمیدارم ترا بسوء و غفلت و خیانت * و قد کنت تکتب الوحي لرسول الله * و
 به تحقیق بودى تو که می نوشتی و حی برای پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فتتبع القرآن و جمعه * پس طلب کن قرآن
 را از هر جا که یابی و جمع کن او را و تتبع طلب چیزی و بر رفتن در بی و گفت زید بن ثابت * فوالله لو کلفوني نقل جبل
 من الجبال * پس بشما سوکنند اگر می فرمودند و تکلیف میکردند مرا مردم از جاد بیای بردن کوهی را از کوهها
 * ما کان اثقل عالمی ما امرنی به من جمع القرآن * نمی بود این تکلیف کران تربیر من از آنچه امر کرد مرا ابوبکر از جمع کردن
 قرآن و تکلیف نه باند از طاقت کار فرمودن کسی را و امر کردن بچیزی که مشقت است در آن * قال * گفت زید بن ثابت
 * قلت لابی بکر * گفتیم من مرا بى بکر را * کیف تفعلون شیأ لم یفعله رسول الله * چگونگی می کنید شما چیزی را که نکرد آنرا
 پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قال هو والله خیر * گفت ابوبکر این یعنی جمع کردن قرآن را امر خیر است * فلم یزل
 ابوبکر یراجعني حتی شرح الله صدری لن لك * شرح له صدر ابی بکر و عمر * پس همیشه بود ابوبکر که مراجعت می کرد
 مرا و باز میکرد این سخن را تا آنکه کشاد خداى تعالی سینه مرا بچیزی که کشاد خداى تعالی برای آن سینه ابوبکر

و من جملة من اجتمع من العسب * پس طلیل م من قرآن را در حالی که فراغم می آرم از آن عسب بضم هاء
و من جملة من اجتمع من العسب * خرمای که برک نیاورد و باشد یا شاخ و می که برک از وی جل آورد و باشد و بعضی بمرک خرمای
تعمیر کرده اند * و التثانی * و تتبع کردم قرآن را از لحن بکسر لام و تخفیف خای معجمه جمع لشغه بفتح شین مک سقیل تنک و در
روایتی و الرقاق از زرقعاریها از پوهت یا کفند و در روایتی و قطع الادیهم از پوست پارغا و در روایتی و الاکناف و ارشانه های
شتر و کرمفند و در روایتی و الاخلاص و استخوان های پهل و مانند آن که هر کسی که پاره از قرآن درینها نوشته میل داشت * و صل در
الرجال * و از سینه های مرد این که یاد داشتند از صحابه اصل و معتدل همین است و یافتن آن از عسب و لحن و جزآن بقریر بر تقریر
است و قرآن متواتر است و یقینی است تا همه صحابه اتفاق نمیکردند و اجماع نمی نمودند نوشتن صورت نداشت و آنکه گفت
* حتی وجدت آخر سورة التوبة مع أبي خزيمة الأنصاري * تا آنکه یافتم آخر سورة توبه را بابی خزيمة بضم خای معجمه و فتح زای
* لم اجد هاسع احد غيره * نیافتم آنرا نزد هیچ یکی غیر او و آخر سورة توبه اینست * لقل جاءكم رسول من انفسكم حتى
مخاطبة براءة * تلافة سورة که در راول ابراءة من الله و رسوله است و آنرا سورة توبه میگویند معنیش آنست که نوشته نزد وی
یافتم نه محفوظ و همچنین آنکه در بعضی روایات آمده است که سوکت میلاد دغل کسی را که نزد وی می یافتند که این
قرآنست یا میکند بروید و کوا و مراد بآن تاکید و تحقیق و مبالغه در احتیاط است و شیخ این خبر گفته که مراد بآن
گواهی حفظ و کتابت است و سخاوتی در جمال القراء گفته که مراد اینست که گواهی میباید داد که این مکتوب نزد
رسول الله صلی الله علیه و سلم نوشته شد است و بجز در حفظ اکتفا نمی نمودند گفت بند مسکین عبد الحق بن سبغ الدین
صاحبه الله شک نیست که قرآن معلوم بود بالقطع و یقین و معروف بود نزد ایشان متمیز از ما سوا خود و مجمع علیه میان
همه نه آنکه مشبه بود و چیزی را زان نزد بعضی بود که مردم دیگر آنرا نمی شناختند یا منکر بود قرآنیت آنرا و اثبات میکردند
آنرا با ائمه و شهادت حاشا و کلاهی دانستند آنرا و بتالیف معجز و نظم معروف و به تحقیق مشاهد میکردند تلاوت آنرا از
آنحضرت صلی الله علیه و سلم میل فنیست و سلم مال وینا و داشتند مجموع آنرا جمعی از صحابه پس از غلط چیزی که نه از
قرآنست مامون بودند و این تحقیقات و تثبیهات برای تقریر و تاکید بود که اصل و معتدل آن بود و سیوطی از عمارت
محماسی نقل کرده که فرمود که کتابت قرآن مستحل نیست و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که امر میکرد بکتابت آن و لیکن
مستغرق بود در رزق و جز آن و صدیق رضی الله عنه امر کرد بآنتساخ آن از جای بیجا و مجتمع کنایند و این بمنزله آن بود که
گویی ابرار حق مستغرق در خانه آنحضرت یا غفلت که در قرآن نوشته بود و لیکن منتشر بود مجتمع ساختند و در رشته انتظام و التیام
گشیدند تا چیزی از آن گم نشود و خطابی گفته که سبب آن که آنحضرت جمع نکرد قرآن را در مصحف احدی آن بود که انتظار
و ترتیب نسخ بعضی احکام و تلاوت داشت پس چون منقضی گشت نزول قرآن بر حلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم الهام
کرد حق تعالی خلفای راشدین را بجمع آن بجهت وفای عهد و مادق خود که در حفظ نگاهداشت آن کرده بود و باین
آن بردست صدیق اکبر بود بمشاررت عمر فاروق رضی الله عنهما و باینکه آنست که ترتیب هر ورور وضع آیات همه برهی
بود و جبرئیل عم چون آیتی از قرآن بر حسب واقعه می آورد می گفت که این را در فلان سوره بعد از فلان آیت بنهند
و احادیث درین باب بسیار آمده و در تحقیق حاصل شد یقین بد آن بنقل متواتر بهمین ترتیب از تلاوت رسول و اجماع
صحابه بی طریق شک و شبهه و در لوح محفوظ نیز بهمین ترتیب نوشته اند و از انجا جبرئیل عم بآسمان دنیا فرستاده و از انجا
جبرئیل بسبب و قانع سر و آیات می آورد و ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوت است و جبرئیل هر سال در رمضان یکبار تمام
قرآن بهمین ترتیب می آورد و بتأحضرت بطریق ملامت میخواند و در سالی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بین
عالم رحلت خواهد نمود و بار آورد آنکه لکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حیل
و چون جمع کرد آنرا زین بن ثابت با اتفاق صحابه در مصحف معتدل و مکتوب شد و هنوز جمع وی در یک مصحف اتفاق نیفتاد

* ذکانت الصحف عند ابی بکر * پس بودند این صحیفه‌ها نزد ابی بکر صدیق رضی الله عنه * حتی توفاه الله * تا آنکه میرانید
 ابو بکر را خدای تعالی * ثم عند عمر * پسترو بودند آن * کفها نزد عمر فاروق رضی الله عنه * فی حیوته * در حیات عمر
 * ثم عند حفصة بنت عمر * پسترو بودند آن صحیفه‌ها نزد امیر المؤمنین حفصة دختر عمر رضی الله عنهما پس عثمان رضی الله
 عنه جمع کرد آنرا در یک مصحف و استکتاب فرمود در مصحف و فرستاد انها را ببل یا را سلام چنانکه در حدیث آیند *
 بیاید * رواه البخاری * و عن انس بن مالک ان حدیقه بن الیمان قدم علی عثمان * روایت است از انس که حدیقه
 قدوم آورد بر عثمان رضی الله عنهم * رکان یغازی اهل الشام فی فتح ارمینیه * و بود حدیقه که غزای میگرد اهل شام را
 و فتح ارمینیه بفتح همزه و سکون را و کسرون و خفت تختانیة ثانیة کذا فی کتاب المغنی و در
 قاموس بکسر همزه گفته و از جامع الاصول بتثلیث همزه نیز نقل کرده اند و بتشدید یا یا ثانیة نیز گفته اند * و از ربیعان مع اهل
 العراق * و غزای میگرد از ربیعان را نا اهل عراق و از ربیعان بعد همزه و فتح ذال معجمه و سکون را و کسرون و سکون
 تختانیة و جیم و فتح موحک و لیز آمده * فانزع حدیقه اختلافهم فی القراءة * پس در تروم آورد حدیقه را اختلاف مردم در خواندن
 قرآن بلغات مختلفه که در آن توسعه رفته بود * فقال حدیقه لعثمان * پس گفت حدیقه مر عثمان را * یا امیر المؤمنین
 ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب * و یا باین است را و دستگیری کن پیش از آنکه اختلاف کنند در
 کتاب الله * اختلاف الیهود و النصارى * مانند اختلاف کردن یهود و نصاری در کتاب خود که هر کدام تغییرها دادند و تحریفها
 بکردند گفته اند که سبب آن بود که حق تعالی محافظت و نگاهبانی کتاب ایشان را با ایشان کند چنانکه فرمود بما استعظوا
 من کتاب الله لا یجزم تغییرها و تحریفها باین راه یافت و در شان قرآن مجید فرمود و انالکما فظنون خود حافظ و نگهبان این
 شد و بالنگه بانی و تعالی خلل و تغییر و تبدیل محال باشد * فامر عثمان اریلی الینا بالمصحف * پس فرستاد
 امیر المؤمنین عثمان کمی را بسوی ام المؤمنین حفصة که بغرمت بسوی ما آن صحیفه‌ها را که پیش تست * ننسجها فی المصاحف *
 بنویسانیم ما آنها را در مصحفهای متعدده * ثم نردھا الیک * پسترو باز میفرستیم آنها را بسوی تو * فامر عثمان بالمصحف *
 عثمان * پس فرستاد آن صحیفه‌ها را حفصة بسوی عثمان * فامر زید بن ثابت * پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را * و عمل الله
 بن الزبیر و سعید بن العاص و عبد الله بن الحارث بن هشام * این صحابه را امر کرد و درین میان زید بن ثابت انصاری
 است و باقی سه کس قریشی اند * فتسخروا فی المصاحف * پس نوشتند آنها را در مصحفها * وقال عثمان للرمط القریشیین
 الثلاث * و گفت عثمان مرکب قریشیا نرا که سه تن بودند * اذا اختلفتم انتم و زید بن ثابت فی شیء من القرآن * چون
 اختلفت شریک شما که قریشیانید و زید بن ثابت که از انصار است در چیزی از لغات قرآن * فاکتبهوا بلسان قریش * پس
 بنویسند آنرا بزبان قریش * فانما نزل بلسانهم * زیرا که فو و نیامده است قرآن مکرر باین ایشان و لغت ایشان سابقا
 معلوم شد که قرآن در اصل بلغات قریش فرود آمده و بالتامس آنحضرت صلی الله علیه و سلم توسیع یافت و رخصت آن شد که
 هر کس بلغات خود بخواند الا ان امیر المؤمنین عثمان با اتفاق صحابه بشوف اختلاف مردم باسقاط آن لغات امر کرد و همه
 را قراءت بلغات قریش فرمود این است معنی قول وی که بنویسید آنرا بلغات قریش * ففعلوا * پس کردند این صحابه
 مذکورین آنچه امر کرد عثمان رضی الله عنه * حتی اذا انسخوا الصحف فی المصاحف * عثمان رضی الله عنه الصحف الی حفصة
 تا آنکه وقتی که نسخه برداشتند مصحف را در مصاحف باز کرد و انید عثمان آن مصحف را بسوی حفصة * و ارسل الی کل اذق
 بمصحف مما نسخوا * و فرستاد عثمان رضی الله عنه بسوی هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را از آن مصاحف که انتساخت نمودند
 و اذق بضممتین و بضم و سکون نیز آمده و ناحیه و کرانه یا آنچه ظاهر است از کرانه آسمان که گویا کب از آن طلوع و غروب کنند
 و چون مر ببلد را انقی دیگر است آفاق میگویند و بلاد میخوانند * و امر بما سواه من القرآن فی کل صحیفه ارمصنف ان
 یحرق * و امر کرد عثمان رضی الله عنه با آنچه بود جز آن مصاحف از قرآن در هر صحیفه یا مصحف تا که سوخته شود یا پاره پاره گردد

شود و ظاهر امر از صحیفه آن بود که ذریع قاع و لثاف و جز آن بود و بهر مصحف آنچه نزد حفصه بود و تواند که شک را روی
 باشد یحرق بسای مهمله و خای معجمه در روایت است و از آن است و ظاهر حدیث آنست که آنچه نزد حفصه بود بعد از
 وفای عدل کرد و نیز سوختند و اختلاف است در حدیث مصاحف که استاد عثمان رضی الله عنه با فاق مشهور آنست که پنج بود
 و ابوداؤد گفته شنیدم ابی حاتم هجستانی را که گفت هفت مصحف بود که فرستاد آنها را بکله و شام و یمن و بحرین و بصره و
 کوفه و نکاهل اشقی یکی را بحد یمنه * قال ابن شهاب فاجبرني خارجة بن زيد بن ثابت * گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد
 مرا خارجة که پس زید بن ثابت است و از اعلام علماء تابعین و یکی از فقهای سبعة من دینة مطهرة است * انه مع زید
 بن ثابت * که وی شنید زید بن ثابت را که یثرا و است * قال * که گفت زید بن ثابت * فقد ت آیه من الاحزاب * کم کردم
 آیتی را از سوره احزاب * حين سئنا المصنف * در وقتی که نوشتیم ما مصحف را ظاهر آنست که این در وقت انتساخ مصحف
 در زمان ابوبکر بود و معلوم می شود که آن نیز با اتفاق صحابه بود اگر چه متصدی نوشتن آن زید بن ثابت بود * قد كنت
 اسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بها * بتحقيق بودم من که می شنیدم آنحضرت را که میخواند آن آیت را * فالتسنا ما
 فوجدناها مع خزيمه بن ثابت الانصاري * پس طلب کردم ما آن آیت را پس یافتیم آنرا با خزيمه بن الانصاري صاحب
 شهادتین آن آیت این است * من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فالتسنا ما فوجدناها مع خزيمه بن ثابت الانصاري *
 پس لاحق گردانیدیم ما آن آیت را در سوره که سوره احزاب است در مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز
 گفته است چنانکه کذشت و مقصود آن است که نوشته نزد وی یافتیم چنانکه معلوم شد * رواه البخاري * نبيه * گفته اند که جمع
 قرآن سه بار واقع شده یکی در حضور پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لیکن نه در مصحف واحد و مرتبه ثانی در حضور ابی بکر
 رضی الله عنه و از عمل خیر که یکی از تابعان ملی مرتضی است رضی الله عنه آمد * است که شنیدم علی را رضی الله عنه که
 می گفت عظیم ترین مردم در مصحف از روی اجور و ثواب ابوبکر است رحمت کند خدا بر او تعالی ابوبکر را روی اول کسی است که
 جمع کرد کتاب خدا را عز وجل و ثالث جمع عثمان است بجمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصحف بلغت قریش و فرستاد در
 هراتقی مصطفی و بود آن در سنه خمس و عشرين و از بنی رضی الله عنه بسند صحیح آمد * که فرمود نکوئید عثمان جز
 غیر بشد اموکنند بکر دوی آنچه کرد مکر در حضور جماعت صحابه و اتفاق ایشان گفت چه میگویند در شان این قراء بتحقيق
 رسید * است بمن که بعضی میگویند قراءت من بهتر از قراءت عثمان و این نزدیک است که کفر باشد گفتیم ما پس چه رای میزی
 و مصلحت چه می بینی گفت آن می بینم که جمع کرده شوند مردم بر مصحف واحد پس نباشد روی افتراقی و اختلافی
 گفتیم ما بیکو است آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر تمیگرد عثمان آنچه کرد میگردم من آنرا انتهی و گفته اند
 که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنه آنست که جمع ابی بکر از بیم آن بود که مباد از قرآن چیزی برود و
 جمع عثمان برای آن بود که اختلافی واقع نشود در آن * بخارث محاسبی گفته مشهور در مردم آنست که جامع قرآن عثمان
 است رضی الله عنه و نه چنین است کاری که وی رضی الله عنه کرد آن بود که مردم را جمع کرد بر لغت قریش چون ترسیل
 وقوع فتنه را میان اهل عراق و اهل شام در حروف قراءت و پیش از آن بود مصاحف بر حروف سبعة که نازل شده بران
 قرآن بجهت تسهیل و چون بدان حاجت نمالید و بر همه آسان شد آورد همه را بربیک لغت که اصل نزول بران بود
 و اما سابق بر جمع حدیث ابوبکر صلی الله علیه و سلم بود و آنتهی و آورده اند که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز جمع کرد قرآن را
 بر ترتیب نزول و گفته اند که اگر آن مصحف مجهول شدی و مشهور کشتی عام کثیر از آن حاصل شدی که معرفت ناسخ
 و منسوخ است و آنرا که وی رضی الله عنه بترس اختلاف آنرا بروی کار نیاورد و تا همه عالم بربیک وجه و بربیک نسق باشند
 و الله اعلم * عن ابن عباس قال قلت لعثمان ما همکم علی ان عملتم الی الانفال * چه چیز بود اشت شمارا برین که
 قصص کردید بسوی سوره انفال * و هی من المثانی * و حال آنکه این سوره از مثانی است نزد شما یعنی از سبع مثانی بقولی که

مرا د بآن سبع موره طولی است که در اول قرآن است * و اعلی براءة * و قصه کردید بموی موره براءة * و هی من المثنی * و حال آنکه این سوره از مثنی است نزد شمار مثنی جمع مائة است بمعنی صد نام آن عورت ها است که بعد از مثنی اند زیرا که هر سوره از آن زیاده بر حد آیت است یا نزدیک بآن و بعد از مثنی توالی است و آن سوره که کم از حد آیت باشد کوپا که توالی و توابع مثنی اند و مثنی اوائل اینها اند و با از جهت آنکه اینها مثنی و مکرر ساخته می شوند بیشتر از مثنی بعد از آن مفصل است این چنین تقسیم و تسمیه کرده اند سور قرآنی را کذا ذکره العیوطی فی الاثقال پس ابن عباس بعثمان گفت شما اثقال را داخل مثنی نمی که نام هر سبع طوال است و براءة را از مثنی ساختید با وجود آنکه اثقال کوته تر از براءة است و بر ثقل یونی که همچنین کرد انیدید تسمیه عیان آنها ننوشتید چنانکه گفت * فقرتم بینهما * پس نزد یکی کردید میان این دو سوره * ولم تکتبوا مطر * و ننوشتید مطر * بسم الله الرحمن الرحیم * را * و وضعتموهما فی السبع الطول * و نهادید آنها در سوره یعنی سوره اثقال را یا براءة را در سبع موره دراز * ما حملکم علی ذلک * چه حامل و باعث شد شمارا بران و در بعضی نسخ ذلکم پس کو یا ابن عباس در سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان با آنچه حاصلش آن است که در این دو سوره اشتباه است بوجهی که مرد و یکسوره اند و با بن حیثیت نهادن آنها در سبع طول و ننوشتن بسمله در میان آنها در حدت شد و بوجه دیگر در سوره اند بنا بر این وجه فاصله در میان آنها کذا اشتیم چنانکه گفت * قال عثمان * گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس * کان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ما یاتی علیه الزمان * از آن جمله که می آمد بروی زمان * و هو یزول علیه المورذ و ات العبد * و حال آنکه آنحضرت فرود می آمد یا فرو فرستاده می شد بروی سورت های متعدده یا سورت های که در وی آیات متعدده است * و کان اذ انزل علیه شیء * و بود آنحضرت که چون فرود می آمد بروی چیزی از آیات * دعا بعض من کان یتکتب * میخواند و می طلبید بعضی کسان را که می نوشت و هی را و سورت ها را چنانکه زید بن ثابت و غیره * فیقول * پس میگفت آنحضرت * ضو اهل الایات فی السوره التي یذکر فیها کذا و کذا * بنهید و بنویسید این آیتها را در سوره که ذکر کرده میشود در وی چنین و چنین * فاذا انزلت علیه الاية فيقول ضوا هذه الاية في السوره التي یذکر فیها کذا و کذا * پس چون فرود می آمد بروی این آیت پس میخواند آن کسان را و میگفت بنهید این آیت را در سوره که ذکر کرده میشود در آن سوره چنین و چنین این در فقره بظا هر مکرر می نماید و فرق نیست میان هود و مکرر چنین که در اولی آیات مذکور است و در ثانی آیت مقصود تقریر و تکریر است * و کان الاثقال من اوائل ما نزلت بالکینه * و بود سوره اثقال از جمله اوائل سورتها که نازل شدند بحد بنه که در وی ذکر قصه بد راست * ذکانت براءة من آخر القرآن نزولا * و بود سوره براءة از آخر قرآن در نزول که در وی ذکر تفضیح منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد حرام است * و کان قصتها شبهة بقصتها * و بود قصه اثقال مانند بقصه براءة در اعلا کلمه دین و تکرر ساری اعدا از مشرکین و منافقین * فقبض رسول الله * پس قبض کرده شد و برداشته شد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم و لم یبین لنا انها منها * و بیان نکرد آنحضرت برای ما که این سوره جزوی از آن سوره است و هود و یک سوره است یا هر یک ام سوره علاحد * فمن اجل ذلک قرئت بینهما * پس ازین جهت نزدیکی کرد میان هود و سوره * ولم اکتب مطر * و ننوشتیم مطر * بسم الله الرحمن الرحیم * و وضعتموهما فی السبع الطول * و نهادیم مجموع هود و سوره را در سبع طول و لیکن فاصله در میان گذاشتیم بجهت احتمال و اشتباه در اثقال و بعد در سورتین را این را ذکر نکرد زیرا که مذکور صریحا در سوال ابن عباس قرآن سورتین و نه نوشتن تسمیه اسم و تواند که مقصود ابن عباس همین یک سوال باشد و ذکر قول وی و هی من المثنی و هی من المثنی تقریر یا بیان واقع باشد نه سوال از تقدیم و تاخیر فتامل * رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد * تمام شد کتاب فضائل القرآن بعون الله و توفیقه و تالی است و را * کتاب الدعوات * باید دانست که در قرآن و حدیث امر بد عمل واقع است و ظاهر آن است که این امر برای ایاحت یا استحباب است نه وجوب و دعا نزد نزول بلا یا نزد خوف مسنون و ماثور است از انبیاء صلوات الله علیهم و اتباع ایشان رحمة الله علیهم اجمعین و سکوت

از دعا را کفایع علم و تقوی را بر یاری تعالی و تقوی من نیز آمده است مثل قول خلیل صلوات الله و سلامه علیه حمیدی عن مؤالی علیه السلام
 بیانی شیخ ابن مطا الله احکام دعا در کتاب الحکم میگوید بجا که راه می نماید ایشان را ادب بترک طلب بجهت اعتماد
 بر رحمت و اشتغال بدعا که از مسئلت و امام ابو القاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند مردم که دعا افضل است یا سکوت
 و رضا بعضی گویند که دعا در حد ذات خود عبادت است قال النبی صلی الله علیه و سلم الدعاء مع العبادۃ و اتیان بعبادت
 اولی است از ترک آن پس آن حق خدا است اگر اجابت نشد و بنده ببطانفس نرسید قیام بقیق پروردگار خود نمود
 زیرا که اظهار فاقه عبودیت است و ابو حازم اعرج گفته است محروم شدن از دعا شصت ترامت بر من از محروم شدن من
 از اجابت و طاعت بر آن رفته اند که سکوت و خمود بجهت جریان حکم اتم را کمال است و رضا بسابقه تقدیر حق عز و علا اولی
 و افضل و واسطی گفته که اختیار آنچه رفته است درازل بهتر است از معارضه وقت و در حدیث آمده است که هر کس با خدا دارد
 ذکر من از مؤال از من بد هم را بهتر و بیشتر از آنچه دهم مانند آن را و قومی گفته اند بنده را باید که صاحب دعا باشد بزیان
 و صاحب رضا بدل تاجامع هر دو حال باشد و امام قشیری میگوید اولی آنست که گفته شود اوقات و احوال مختلف است
 و بعضی اوقات دعا بهتر از سکوت است و ادب همان است و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا است و ادب
 همان است و این شناخته نمی شود مگر در وقت زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل خود اشارتی
 بدعا یا بد سکوت یا بد سکوت یا بد سکوت اولی و گفته است که صحیح آن است که گفته شود بنده را
 باید که ساهی و غافل نباشد از شهود و پروردگار تعالی در حال دعا یا بخود پس باید که رعایت کند حال خود را پس اگر
 بیابد از دعا زیادت بسط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود و بیابد در وقت دعا مثل زجر
 و قبض پس اولی ترک دعا است درین وقت و اگر نه ببط یا بد و نه قبض دعا و ترک دعا هر دو برابر است و نیز اگر
 غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جهت بودن در عبادت و اگر غالب در وقت معرفت و حال است سکوت اولی
 است و نیز صحیح است که گفته شود آنچه معلما ناخراد و این حق است یا مرحق معجانه را حق است دعا اولی است و
 آنچه در روی نفس تراحت است سکوت اتم است و در خبر آمده است که بنده دعا میکند و خدا ای تعالی او را در وقت میدارد
 پس میگوید ری تعالی یا جبرئیل تاخیر کن و در توقف دار حاجت بنده مرا که من در وقت میدارم که بشنوم آواز او را
 و گاهی دعا میکند و الله تعالی دشمن میدارد او را پس میگوید یا جبرئیل بر آسمان حاجت او را که من مکروه می دارم آواز
 او را انتهی کلام القشیری و در رساله تعلیم المصاب کلام درین باب ببط و طویل و حاوی و شامل واقع شده است فلینظر له
 و دیگر شرائط ادب و اوقات و احوال اجابت در ضمن شرح احادیث معلوم گردد ان شاء الله تعالی

الفصل الاول * عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لكل نبي دعوة مستجابة * من رغب عن ربه رغب عن ربه
 دعائی است مستجاب یعنی سنت الهی بر آن جاریست که اذن میکند هر پیغمبر بر ابد دعا در حق امت خود خواسته برای
 ایشان یا بر ایشان و استجاب است میکند آن دعا را و جواب * فتعجل کل نبي دعوته * پس شتابی کرد درین جهان هر پیغمبر
 دعای خود را دریافت در دنیا اجابت آنرا * وانی اختبأت دعوتی شفاعه لا متی يوم القيمة * ویدر متیکه من پوشید و پنهان
 داشتم دعا خود را از برای شفاعت کردن مرا مع خود را بر روز قیامت * فیهی نائلة ان شاء الله تعالی من مات من امتی
 لا یشک باله شیء * پس آن دعوت دریا بنده است اگر خواسته است خدا کسی را که مرد از امت من در حالی که شریک نمیکرد اند
 بشکلی چیزی را یعنی بایمان از عالم دنیا رفت اگر چه کثرت کار بود و ما سائر دعوات انبیا علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب
 اند و این محل توقف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود دعا را بخواستم از خدا سه چیز برای امت خود
 پس عطا کرد و چیز و منع کرد از یکی چنانکه در حدیث آمده است و الله اعلم * و رواه مسلم و البخاری و احمد * و روایت کرد
 این حدیث را باین عبارت مسلم و هر بشاری را که تواتر ازین عبارات است * و عنه قال قال رسول الله صلی الله

علیه وعلیه * و هم از ابی هریره امت که گفت گفت آنحضرت * اللهم انی اتخذت عهدا لن تخلفنی *
 خداوند اید رستیکه من گرفتم نزد تو پیمان که هرگز خلاف نکنی مر آن پیمان را مقصود مبالغه در طلب و قبول
 بامت و تحقیق رجاء است که بویاعهد بمت که هرگز شکسته نشود و وعده بمت که خلاف کرده نشود * فلما اناب بشر *
 پس نیستم من مکر آدمی که خشم میگیرم که اگر کسی بکفر بشریت که نگاه داشته شد است حصه از آن در من بر ای
 مصلحتی که تقاضا میکند آنرا * فای المؤمنین اذ یته شتمه لعنة جلدته * پس هر کد ام از مسلمانان که بر نجانم او را
 دشنام کنم او را لعنت کنم او را بزنم او را جلد در اصل تا زیانه زدن بر او صد * فاجعل له صلوة و زکوة و قرابة *
 پس بگرد آن آن مذکور است را بر او آن مؤمن رحمت و طهارت و عیب قویست بخود * تقربه بها الیک یوم القیمة *
 که نزدیک گردانی تو او را باین مذکور است بسوی خود روز قیامت راین گال شفقت و مهربانی امت از آن حضرت صلی الله
 علیه و سلم در باب امت مرحومه خود بدکاران چه جای نیکوکاران پس مراد مستحقان اذ یب و غیر مستحقان آن همه
 باشند و این اتم و بالغ است در باب رحمت و رافت و احتمال دارد که این حکم مخصوص بغیر مستحقان اذیت باشد و الله اعلم
 * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ ادعاه احدکم فلا یقل اللهم اغفر لی ان شئت * و هم از ابی هریره
 امت که گفت گفت آنحضرت چون دعا کند یکی از شما پس باید که نکویید خداوند ایها مرزما اگر خواهی * ارحمنی ان شئت *
 خداوند امهر بانی کن مرا اگر خواهی * ارزقنی ان شئت * خداوند از روزی ده مرا اگر خواهی یعنی درد عا طلب بطریق
 شک و تردید نکند و معلق بمشیئت نکرد اند * و لی عزم مسئلت * و باید که عزم کند طلب و هوال خود رانی الصراح عزم و
 عزیمت آنک کردن و دل نهادن بر چیزی و فی القاموس عزم ارادة فعل و قطع کردن بدان * انه یفعل ما یشاء لا مکره له *
 بد رستیکه خدای تعالی میکند هر چه میخواهد نیست اگر او کند * مر او را و اگر او بنا خواست کسی را بر کاری داشتن یعنی شما
 از جانب خود عزم کنید و تعالی هر چه میخواهد میکند چه حاجت که شما آنرا بگوئید و ذکر آن عیب امت و تعالی بفضل
 و کرم خود وعده استجاب کرده است پس بنده را باید که بدان یقین کند و بنور یقین منشرج میشود صلور و منور
 میگردد قلب و شک و ریب ظلم است * رواه البخاری * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ ادعاه
 احدکم فلا یقل اللهم اغفر لی ان شئت ولكن لی عزم و لی عظم الرغبة * و باید که بزرگ و قوی دارد خواهش و همت خود را
 * فان الله لا یتعاطاه شیء اعطاه * زیرا که بد رعتی خدای تعالی بزرگ نمی نماید او را چیزی که بد مدی تعالی آن چیز را
 پس باید که رغبت زیاده بود و مطلوب و عظیم بود و قاصرند ارد مصد را در طلب مطالب عظیمه * رواه مسلم * و عنه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یتعاطی للعبد مالم یدع باثم قبول کرده میشود و ما مر بنده را مادام که دعا نکند به بزه و چیزی که
 بدان بزه کار شود * اوقطیعه رحم * یاد دعا کند به بریدن خویشی چنانکه دعا کند که خداوند مرا از وی بیزاز کن و پیوند بهر یا
 چیزی دعا کند که از آن قطع رحم لازم آید و در غیر این البته دعا مستجاب است * مالم یتعجل * مادام که شتابی نکند اجابت
 دعا و حصول مدعای * قیل * گفته شد * یا رسول الله ما الاستعجال * چه چیز است صورت استعجال * قال * گفت آنحضرت
 استعجال اینست که * یقول * بگوید داعی * قد دعوت و قد دعوت * بتحقیق دعا کردم و بتحقیق دعا کردم یعنی مکرر کردم
 و بسیار کردم دعا * نلم ار یتعجل لی * پس ندیدم که استجاب کرده شد مرا * فیستحسر عند ذلک * پس منتقطع شود و ملول گردد
 نزد آن * و یدع الی ماء * و ترک کند دعا را استحسار و تحسر مانده شدن از کاری * رواه مسلم * و شیخ ابن عطاء الله اسکندر ری
 شاذلی در کتاب الحکم کلامی میگوید که ترجمه اش این است تاخیر وقت عطا بالاحاح درد عا باید که موجب یاس و نومیدی
 تو نگردد زیرا که وی عز و علاضا من شده است اجابت را در چیزی که اختیار کرد وی بوی تونه و چیزی که اختیار کنی تو
 بزمای خود در قبول شیخ بالاحاح درد عا ناظر بهر در جانب است یکی آنکه کوئی چندین دعا کردم را لاجاح نمودم هیچ مستجاب
 نشد باز شیخ میگوید چون الاحاح درد عا در ارم بران حاصل است دیگر غم استجاب مخور که مقصود حاصل است مقصود

همین دعا و تضرع و زاری است و استجاب حظ نفس است بعضی از عارفان گفته اند که فائده دعا اظهار فائده و احتیاج است
 در درگاه حق و الارض و معانی می کند هر چه میخواهد و میل می آید بن زرق و شرح کتاب الحکم میگوید که دعا همودیتی
 است مقترن بسببی که نزول بلاها خوف نزول اراست همچو اقترا ن نماز بوقتش و ترس وجود اجابت بود و اما مثل ترقیب
 وجود ثواب است بر نمازی تعیین و تقیید جزا و وقت و در حدیث آمده است که نیست هیچ عملی مگر آنکه میرا اراست
 شان از میان یکی از این سه چیز یاز و ده میل دل مطلوب او را درین جهان یا ذخیره می سازد برای او در آن عالم یا باز میگرداند
 از وی بدی یا مانده آن پس اجابت حاصل است و منحصر نیست در عین مطلوب و نه محیل بوقت و وجهی که فرموده است استجاب
 کم با اجابت مطلقه است نه تعیین آنچه بند و میخواهد و نه در آن وقت که وی میخواهد و نکرد انبیا الله تعالی اجابت را در
 مختار خود نه مختار عمل عین لطف به بند و رعایت صلاح حال او است زیرا که بند و جامل است گاهی کان می برد شر را
 و از خیر خیال میکند (فرد) پس دعا ما کان زیانست و بال از کرم می نشنود شان ذوالجلال و نیز آن برای ابقای
 مطورات ربوبیت و استیفاء احکام همودیت است تا این نکرده بند از خواست ادب پس خلق نور زد در وجود طلب و
 از برای تحقیق اضطرار عمل است یعنی اختیار روی تا همیشه در بساط طهرت و ملازم قمع باب باشد که فی الحقیقه فائده دعا
 همان است (مشنوی) هیچ نمود از دعا مطلوب شان جز سخن گفتن با آن شیرین دهان دل زحرف مد غلغالی شد
 ذوق حیرت بندگی حالی شد که کوا جابت کرد شان فهو المراد و زنه بادین از نقد آیند شاد و زکند و دلالت آن بیشتر
 بهر تقریب سخن باز کرد و عن ابی الدرداء رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوة المؤمن لا یخیه بظهور الغیب
 مستجابة دعاي مرد مسلمان غایبانه مربرا در خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجاب است عند راسه ملک مؤکل نزد
 هر دعا کنند فرشته است کاشته شده کلاما بالاخیه بنسیر قال الملك المولک به آمین هر که دعا میکند مربرا در خود را به نیکی
 میگوید فرشته که کاشته شده است بر آن آمین و ملک بمثل و مرتر است مانند آن و یا زائده است و مثل بکرم و فتح مثل
 نیز روایت است و بهر تقدیر حاصل در حدیث به تنوین است و بمثل بیاد یا و هاء ضمیر بلفظ تشبیه نیز آمده است رواه مسلم
 و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تدعوا علی انفسکم دعاي بد نکنین بزوات های خود و لا تدعوا علی اولادکم
 و دعاي بد نکنین بر فرزندان خود و لا تدعوا علی امواتکم و دعاي بد نکنین بر اهل های خود لا تدعوا علی من الله
 ساعة یسأل فیها عطاء فیستجیب لکم تا موافق نیفتد از خدا حاجتی را که مراد کرده شود از خدا در این ساعت و هفت
 پس اجابت کند و تعالی برای شما یعنی یک ساعت است که هر چه در آن ساعت بخواهند بیایند پس شما دعاي بد بر خود
 و بر اولاد خود و اموال خود نکنید مبادیان ساعت موافق افتد و قبول گردد پس بشیمان شویید این نهی است هر جماعت
 از نادانان را که در وقت غفتم و مانند آن بخواهند بد خود یا خواهند این خوب نیست و احتمال زیان دارد رواه مسلم
 و ذکر حدیث ابن عباس و ذکر کرد و شد حدیث ابن عباس که در اول او این لفظ است اتق دعوة المظلوم و هرگز
 کین دعا مظلوم را فی کتاب الزکوة و در مصابیح الانبیاء کور است القصه الثانی من النعمان
 بضم نون و سکون عین بن بشر بفتح موحد و کسر معجمه از صغار صحابه است و در وقت رحلت آنحضرت هشت ساله بود
 قال گفت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا دعاء هو العباد و دعا کردن عبادتست بلکه مبالغه
 فرمود که عبادت همین دعا است که او را عبادت توان نام کرد زیرا که بند و روی روی آورنده است بجناب حق
 و روی کرد اند و است از هوای و تعالی و امیدند از عود نمی توسل مگر از وی و دعا اخلاص حمل و شکر است و مراد
 و توحید و رحمت و مناجات و تضرع و قتل و استجانت و استغاثه ثم قرأ و پست بخواند آنحضرت از برای استدلال بر بودن
 دعا عبادت این آیت را که و قال ربکم ادعونی استجیب لکم و گفت پروردگار شما دعا بکنید مرا قبول کنم برای شما پس
 معلوم شد که دعا ما مورد است و مترتب میگردد بر روی اجر و ثواب و هر چه این چنین باشد عبادت است و در آخر این آیت

نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت که فرمود * ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين * پس رستی که انکمانی که بزرگی می نمایند از خود و کردن کثی می کنند از عبادت من هر انجام است که در آید دوزخ را خوا روزگار و توبه و عبادت ایجاد عاصی و لیس و عید ناظر در وجوب است ولیکن دعا واجب نیست یا مباح است یا مستحب و الحوق و عید بر استقامت فافهم * رواه احمد و الترمذی را بود آورد و النسائی و ابن ماجه * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الدعاء مع العباد * دعا مغز و خلاصه عبادت و خلاصه وی خضوع و تذلل و خواری است و این گردد حاصل است با کامل رجوع و اتم آن و مع بضم میم مغزا مستخوان و دماغ و پیه چشم و خالص هر چیز رواه الترمذی * و در بعضی نسخ رواه ابو داود * و عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس شيء اكرم على الله من الدعاء * نیست هیچ چیز گرامی تر بر خدا از دعا جهت اشتغال او بر معانی و احوال که مغز و خلاصه عبادت است * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث حسن قريب * و عن سلمان الفارسي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد القضاء الا الدعاء * رد نمیکنند قضا را مگر دعا کویا این مبالغه است در تأثیر دعا در دفع بلا یعنی تأثیر دعا در دفع بلا بعد است که اگر ممکن می بود رد قضا حاصل میشد پس دعا و بعضی گفته اند مرا در برد قضا قهوه و تسمیرا و ارو است در دعا کویا که قضا نازل نشده است و بعضی گفته اند که مراد بقضا چیزی که میسر شد و از این از نزول مکروه و پرهیز می کنند از آن و چون توفیق داده شد پس دعا برداشته شد ای تعالی از وی آنرا و این همه تکلف است و تحقیق معنی آنست که مراد بقضا قضائی است که مغلق است رد این بلا بدان و کرد انبیه شده است سبب آن زیرا که قضا منافات ندارد معیب و معیب را و همه قضا است و در قضا رفته است که این چیز بآن سبب خواهد شد و بآن سبب متدفع خواهد گشت اگر بگویند پس چه فائده است مراد این کلام را و آنچه رفته است بدان قضا البته شدنی است جوابش گویم که شاید مراد وفاء و کلام بیان مبالغه است در آن چنانکه ذکر کردیم و الله اعلم بحقیقه الحال * ولا يزيد في العمر الا الوتر * و زیاده نمی کرد اندک و مکر نیکو مراد علم فیتاء و حصول برکت است در عمر به نیکو و تحقیق همانست که در قضا ذکر کرده شد است که عمر از چندین است اگر نیکو کند و چندین است اگر نکند و محروا ثبات در مقام قدر و تسمیم واقع است و در حقیقت نه تغییر است و نه تبدل پس ما شاء الله کان و ما لم يشأ لم يكن * رواه الترمذی * و عن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان المؤمن اذا نفع مما نزل به و ما لم ينزل به رحتي كد دعا حود میکند از آنچه فرود آمد است از بلا بدفع آن و از آنچه فرود نیامد است برد کردن آن * فاعلمكم عباد الله بالدعاء * پس پر شما بادای بندگان خدا که دعا کنید اشارت است بآنکه دعا ما مهربه است طریقه بندگی آن است که امثال امر بایں کرد و مقصدا تسلیم بایں نمود * رواه الترمذی و رواه احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی هذا حديث غريب * و عن جابر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد من عبدي الا اتاه الله ما هال * نیست هیچ یکی که دعا کند بدعائی مگر آنکه بدهد او از خدا ای چیزی که سوال میکند * او كف عنه من العوء مثله * یا باز در از وی بدی و آنکه و مانند آنچه سوال کرده است و این لطف است از خدا در حق بند خود زیرا که دفع ضرر اهم است از جلب نفع * ما لم يدع باثم ارقطیعة رحم * مادام که دعا نکند به بزه یا ببردن خویشی * رواه الترمذی * و عن ابي مسعود رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سلوا الله من فضله * سوال کنید خدا ای تعالی را از نزر و نیکو کرمی * فان الله يحب ان يسأل * زیرا که خدا ای تعالی دوست میدارد که سوال کرده شود * و افضل العباد انظار الفرج * و افزون ترین عبادتها از روی ثواب چشم داشتن کشایش از غم و اندوه و بلا است اشارت است بصبر و ترک شکایت و بیشک جزای صبر و ثواب آن بی حد و اندازه است در قرآن مجید میفرماید انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب و بعضی گفته اند که اشارت بترک استعجال است در طلب اجابت دعا * رواه الترمذی و قال هذا حديث غريب * و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يسأل الله يغضب علیه * کسی که سوال نکند و نخواهد از خدا خشم میگیرد و وی تعالی بروی از چه متا

کمال جود و رزاق حق بدینک بیان گفته اند که رحمن کسیکه اگر از روی طلب کند بدین دعا و رحیم آنکه اگر هوال نکند خشم گیرد و مراد ترک هوال بطریق استکبار و استکفاف است و الا علم سوال بر وجه استعلا و رضا بقضا می عالی است یا مقصود مبالغه است در میان جود و رزاق الهی چنانچه اشارت کردیم * رواه الترمذی * وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فتح له منکم باب الاله عافت فی ابواب الرحمة * کسیکه گشاده شود برای وی در بهایم دعا بشمارد میشود بروی درهای رحمت و اجابت * و ما مثل الله شیاً * سوال کرده نشد از خدا ای چیزی * یعنی احب الیه * یعنی چیزی که دوست داشته شد * تراست نزد وی تعالی * من ان یسأل العافیة * از سوال کردن عافیت بمعنی صحت خلل مرض آید و در خلل نیست بمعنی سلامت از جمیع آفات و حال و بلا و مکر و مافات ظاهر و باطنه درد نیاید آخرت است و این شامل همه چیز است و در قرآن الطاریفة گفته که العافیة سکون القلب مع الله در هر چه دل باشد آرام گیرد اگر چه بلا بود عافیت است و این عافیت اهل کمال و شامل جمیع احوال است نعم الله العافیة * رواه الترمذی * وعن ابی هريرة رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یتستجیب الله له عند الشدائد * کسیکه شاد گردد اندا و را که استجابت کند خدا ای تعالی و های او را نزد بلامای سخت * فلیکثر له عافی الرخاء * پس باید که بهیاری کند دعا را در نرمی و این بر عکس حال مصرفان است که چون سختی و زیان برسد دعا کنند و چون در شود احوال و روزی * رواه الترمذی و قال هذا حدیث ضریب * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة * دعا کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کنید که بخداست باجابت * و اعلموا ان الله لا یتستجیب دعا من قلب غافل لا * و بدین اثبات که خدا ای تعالی قبول نمیکند دعا را از دل بی خبر باز می کند مشغول بغير حق * رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * وعن مالک بن یسار رضی الله عنه * یفتانیه و یتجیف من مهمله و در آخر راء * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سألت الله فاسألوه ببطون الکفکم * چون سوال کنید از خدا پس هوال کنید او را بباطن کفهای دست خود * ولا تسألوه بظهورها * و هوال مکانیک او را به پشتهای کف دست زیرا که هوال به بطون کف صورت طلب و یقین داشتن باجابت است و جمع بین مؤذن بکثرت عطیه است و پشت دست صورت درود را استقامت اهل استقامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم به پشتهای دست اشارت میسازد و بر بعضی گفته اند که چون دعا بخوانی طلب چیزی را باشد از جهت جنس نعم مستجاب است که بطون کف بجانب آسمان کند و اگر برای دفع ننگ کند پشتهای دست بجانب آسمان کند و کلام درین باب در استسقا کند شت * و فی رواية ابن عباس رضی الله عنهما قال سلوا ببطون الکفکم ولا تسألوه بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم * پس چون فارغ شوید از دعا پس بمالید بکفهای دست خود و رویهای خود را از جهت تبرک بانوار اجابت که نافض شده اند و رسانیدن آن بر وی که اشرف اعضا و اقراب آنها اولی است * رواه ابوداود * و عن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یتستجی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یرد ما صغرا * بدین رستیکه پروردگار شما شر مناک و جواد است شرم دارد از بدین که خود چون بر دارد بدین و دست خود را بسوی وی که باز کرد اند دستهای بند و را خالی صغر بکسر صاد مهمل و سکون فاخالی و اصغرت بهی دست و در و بیش شدن باید دانست که اطلاق حیا و مهر بانمی و امثال آن از مغایر بحق سبحانه باعتبار آثار و افعال است نه مبلدی که از قبیل تاثیر و انفعال است * رواه الترمذی و ابوداود و البیهقی فی الدعوات الکبیر * و عن عمرو رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع یدیه فی الدعاء * بود آنحضرت که چون بر میداشت هر دو دست خود را در دعا * لم یسطعها حتی یسبح بها وجهه * فرود نمی آورد هر دو دست خود را تا آنکه مسح میکرد با آنها روی مبارک نفوذ را * رواه الترمذی * و عن عائشة رضی الله عنها قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتستجیب الجوامع من الدعاء * بود آنحضرت که دعاها را که جامع مطالب و خیر است نیاید از حضرت می بود * و لدع ما هو ذلک * ترک می داد دعاها را که نه جوامع بودند * رواه ابوداود * و عن عبد

الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امرع الدعاء اجابة دعوة غائب لغائب * بل في هتيكه شتاب
 قرين دعاها از روی اجابت دعای غائب مرغائب راست از جهت وجود صدق و اخلاص و محبت دران بی شوب تکلف و ریا
 و رواه الترمذي و ابوداؤد * وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال استأذنت النبي * كفت امير المؤمنين عمر طلب
 اذن کرد که بياي بغيره * صلى الله عليه وسلم في العمرة * از برای برآوردن عمرة * فاذن لي * پس اذن کرد آنحضرت
 من اورخصت داد * وقال * وكفت * اشركنا يا اخي في دعائك * شريك کردن ما را اي برادر در دعای خود تصغير
 در انبیا برای تعطف و تلبف است * ولا تنسنا * و فراموش مکن ما را در وقت دعا * فقال كلمة مايسرني ان لي بها الدنيا *
 پس گفت آنحضرت سخنی را که شاد نمیکردند مزاد بر دل آن کلمه اگر تمام دنیا باشد برای من شاید که همین هفتن باشد که من کور شد
 یا سخنی دیگر عنایت امیر زیاد برین سخن گفته باشد رواه ابوداؤد و الترمذي و انتبهت روايته عند قوله ولا تنسنا * و تمام شد
 روایت ترمذي نیز قول آنحضرت ولا تنسنا و این عبارت فقال كلمة آلتج در روایت او نیست * وعن ابي هريرة رضي قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة لا ترد دعوتهم * سه کس اند که رد کرده نمیشود دعای ایشان * الصائم حين يفطر * یکی
 از ان سه کس روزه دار است در هنگامی که افطار میکند * والامام العادل * دوم بادشاه داد کستر * و دعوة المظلوم *
 سوم از ان دعاها که رد کرده نمیشود دعای مستمادیده است ظاهر عبارت آن بود که کوی و المظلوم یعنی سوم از انها که رد
 کرده نمیشود دعای آنها مظلوم است و لیکن باین عبارت فرمود از برای اهتمام بشان دعای مظلوم فافهم * یرنصها الله فوق
 الغمام * بزمین آرد دعوت مظلوم را خدا ای تعالی بالا ابرکنایت است از رها نیدن از بجانب فوق و مصعب قبول و اجابت
 و در بعضی روایات آمده است که حق تعالی پنداکرد است تمام فوق سماء چنانکه فرمود و يوم تشقق السماء بالغمام
 * و یفتح لها ابواب السماء * و کشاده میشود برای دعوت مظلوم درهای آسمان و یفتح یفترج یا و ابواب یفتح و یفترج و یفترج
 یعنی میکشاید خدای تعالی برای دعوت مظلوم درهای آسمان را * و يقول الرب * و میگوید پروردگار تعالی * و عزتی لا یصورنك *
 ببزدگی من سوگند هر آینه یاری میدهم تو را * ولو بعد حين * و اگرچه باشد پس از روزگاری خطاب بمظلوم است و بکسر
 کاف تصحیح کرده اند خطاب بدعوة مظلوم و اصل فتح است * رواه الترمذي * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث
 دعوات مستجابات * سه دعا مستجاب اند * لا شك فیهن * نیست شك در استجابات این سه دعا * دعوة الوالد * یکی دعا کردن
 پدر و فرزندان را خواه دعای نیک یا دعای بد و دعای والد بطریق اولی از جهت رفور شفقت و مهربانی * و دعوة
 المسافر * دوم دعای مسافر برای خود یا برای غیر * و دعوة المظلوم * سوم دعای مظلوم * رواه الترمذي و ابوداؤد
 و ابن ماجه * الفصل الثالث * عن انس رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليسأل احدكم
 ربه حاجته كلها * باید که بخواند یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را همه * حتی يسأله شفع نعله اذا انقطع * تا آنکه
 بخواند از وی و ال نعل خود را چون کسسته کرد و شمع بکمرشین و سکون و همله و ال نعل * زاد في رواية عن ثابت البناني
 مرسل * زیاد کرده است راوی در روایتی از ثابت بنانی بضم موحد که از تابعین است بطریق ارسال * حتی يسأله الملح *
 تا آنکه سوال کند از خدا نمک و يك را * و حتی يسأله شمع اذا انقطع * ابو علي دقاق گفته که از نشانیهای معرفت آنست که سوال
 کنی حوائج خود را کم یا بیش مکرر از خدا چنانکه موسی علیه السلام چون مشتاق بر اویت شد گفت رب انظر اليك و
 چون محتاج بنانی شد گفت رب اني لما انزلت الي من خیر فقير * رواه الترمذي * و عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يرفع بل يه في الدعاء * بود آنحضرت که بر می داشت هر دو دست خود را در دعا * حتی يري بياض ابطيه * تا آنکه دیده
 می شد سفید می شد و بغل و ي یعنی در بعضی احوال و در بعضی کمتر از ان بر می داشت ابط بکسر همزه و سکون با و بکسر نیز
 آمده * وعن سهل بن سعد عن النبي صلى الله عليه وسلم * روایت است از سهل بن سعد ناعدي که صحابی مشهور است
 و آخر صحابه است در موت بملینه * قال كان يجعل اصبعه حذاء منكبیه و يلعجو * گفت بود آنحضرت که میکرد انبیل انگشتان

مردود است خود را مقابل دوشها می خورد و نه میگرد و این مرتبه توبه را اقتضای است و زرفع یلین * و عن السائب بن یزید
عن ابیه * سائب بن یزید که صحابی مشهور و صحیحات و در سال دوم از هجرت زائید شد و حاضر شد حجة البرداع و امیرا
پدش روایت میکند از پدر خود * ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا دعا فرفع یدیه مسح وجهه بیدیه * بود آنحضرت
که چون دعا میکرد پس بر می داشت و خود را مسح میکرد روی مبارک خود را بهر دو دست خود پس مسح وجه
و دست در صورتی بود که دستها را بر می داشت و چون بر نمی داشت مسح نمیکرد و اینک بر داشتین دستها را از آید دعا
* روی البیهقی الا حدیث الثالثة * روایت کرد بیهقی این سه حدیث را که یکی از انس بود و دیگری از جلال و سوم از سائب
فی الک حوات الکبیر * و عن عکرمه عن ابن عباس رضی قال المسئلة ان ترفع یدیک و یدیک و تنکبک * گفت این صحابا ادب سوال و دعا
این است که هر دای هر دو دست خود را بر هر دو دوش خود * و او هر دو * یا نزد یک بجانب آنها زیرا که هادت در شان
کسیکه سوال کند چیز را و بطلاند انفس که فرائخ کند کفهای دو دست بجانب مذاب * و الا ستغفاران تشریف باصبع
و احدى * و ادب استغفار و طلب آمرزش آن است که اشارت کنی بیک انگشت که سبابة است مقصود سبب نفس اماره و
شیطان و رجیم است و بناه جستن از شر ایشان بشوی خد اکتا قالوا لا یتهال ان یمسک یدیک جمیعاً * و ادب ایتهال آنست
که دراز کنی هر دو دست را تمام در قائم و مومن گفته که ایتهال اجتهاد دارد و ما و خالص کرد انیدن آن و در صلاح آورده
ایتهال تصرع قوله تعالی ثم یتهل ای یتخلص فی الدعا و یدر جمع البجار گفته ایتهال دراز کردن هر دو دست و اصل وی
تضرع است و مبالغه در دعا و سوال و طبعی گفته شاید که مراد از ایتهال در حلیه پند فح چیز است که متصور است از مبالغه
عند اب پس میگرد اند هر دو دست را مانند مهر را را صابیت میگرد * و فی روایة قال * و در روایتی این چنین آمده که گفت
* و الا یتهال مکن * ایتهال این چنین است * و در رفع یدیه * و بر داشت هر دو دست را * و جعل ظهورهما مایلی وجهه * و
کرد انیدن پشتهای دست را در جای که متصل است روی او را * و رواه بردارد * و عن ابن عمر رضی انه یقول * و روایت است
از ابن عمر که وی می گفت * ان رفیکم اید یکم بدعة * بد رستی که برداشتن شما دستهای خود را یعنی بر وجهی که بر می دارند
بدست است و ایشان تا بالای سینه بر می داشتند * ما زاد رسول الله صلی الله علیه و سلم علی هذا * زیاده نکرد * است آن
حضرت برداشتن دستها را برین مقلد یعنی الی الصد * یعنی تا سینه این تفسیر است از راوی مرآتچیز را که کرد ابن عمر
اشارت کرد بان بقول خود هذا یعنی سبب برداشتن دستها است تا سینه نه بالای سینه غیبی گفت که انکار ابن عمر بر قوم در غالب
احوال ایشان است در دعا و سوال و فرق ناکردن ایشان در حالات که برای امری تا سینه بردارند و بالای سینه تا دوشها برای امری
دیگر * بالای دوشها برای امری دیگر فافهم * رواه احمد * و عن ابی بن کعب رضی قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کرا احدا
فدعا له لایء بنفسه * بعد آنحضرت چون یاد میکرد یکی را پس دعا میکرد او را آغاز میکرد دعا برای خود چنانکه می گفت اللهم
اشغری و لفلان و لفلان و ظاهر حدیث ذان است که بتدا بنفس منجصوص بدعا می مغفرت نیست بلکه در هر دعا انشت برای خود
میکرد پس از آن برای وی * رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب صحیح * و عن ابی سعید الکندی رضی ان النبی
صلی الله علیه و سلم قال ما من مسلم یدعو بدعوة لیس فیها اثم ولا قطیعة رحم * نیست هیچ مسلمانی که دعا کند بدعا که
نیست در آن دعا بزه و نه بریدن خویشی * الا اعطاها الله بها احدی ثلث * مگر آنکه بدعا در اخذ ای تعالی بان دعا یکی
از سه خصلت * اما ان یسجل له دعوت * یا آنکه شتابی میکند برای وی اجابت دعا او را یعنی درین جهان میل * و اما
ان یدخرها له فی الآخرة * و یا آنکه نگاه میدارد دعوت او را و ذخیره میکند برای وی تا ده در آخرت * و اما ان یصرف
هذه من السوء مثلها * و یا آنکه بر میگرداند از وی از بدی مانند دعا که کرده است * قالوا اذا انکثر * گفتند صیبا به اکنون
که دانستیم که دعا البته مستجاب است بیکی ازین سه طریق اکثرا مینمائیم و بسیار میکنیم دعا را * قال * گفت آنحضرت
ایله تعالی اکثر فضل خلد او ثواب زی بیشتر است به بسیاری دعا می شما تنگی کمی نمی آرد در ثواب وی و در خزانه فضل وی بکنید

چنانکه میخواهد * رواه احمد * وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس دعوات يستجاب
لهن * گفت پنج دعا است که قبول کرده میشود مر آنها را * دعوة المظلوم * یکی دعای مظلوم * حتی ینتصر * تا آنکه
انتقام بگیرد حق تعالی از ستم کننده * و دعوة الحاج حتی یصدر * دوم دعای قصد کننده حج * تا آنکه رجوع کند و باز آید
بمنزل خود * و دعوة المجاهد * سوم دعای کارزار کننده بگافران و برآیند * از خانه برای آن * حتی یقتل * بفا و قاف تا
آنکه کرم میکند اسباب و آلات آنرا یعنی فارغ میگردد از جهاد و در بعضی نسخ یقتل بغاف و عین تا آنکه می نشیند از کارزار
و در بعضی یقتل بغاف و تا آنکه باز می آید بخانه و بقول بمعنی رجوع است * و دعوة المريض حتی یرأ * و رجوع بیمار
تا آنکه به میگردد * و دعوة الاخ لایخيه بظهر الغیب * و نیت دعای برادر مسلمان برای مسلمان دیگر غایبانه * ثم قال *
یسترکفت آنحضرت * و اسرع هذه الدعوات اجابة * و شتاب ترین این دعاها از روی اجابت * و دعوة الاخ بظهر الغیب
رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر *

* باب ذکر الله عز وجل والتقرب الیه * بدانکه ذکر بدل می باشد
و بزبان و افضل آنست که بزبان و بدل هر دو باشد و اگر یکی باشد پس بدل تنها فاضل تر است این چنین گفت نوری در
شرح معلم و نیز گفته که ذکر حق سبحانه در نوع است ذکر قلب و ذکر لسان باز ذکر قلب در نوع است که یکی از دیگران ارفع
و اجل و آن تکرر و عظمت خداست و جلالت وی در جبروت و ملکوت و آیات وی در ارض و سموات و این را ذکر خفی
گویند و در حدیث آمده که خیر الذاکر الخفی دوم ذکر وی بقلب نزد ما و نهی وی تعالی و تقدس انتهی و بعضی فقها گویند که
ذکر نمی باشد مکرر بزبان و ادنی مرتبه وی آنست که بشنوند خود را بر قول مختار و بی آن معتبر نیست چنانکه در قراءت
و طلاق و عتاق و آنچه بدل است آن فعل قلب است از قسم علم و تصور و ذکر نیست چنانکه قراءت نیست و ذکر نام
چیزی است که فعل لسان است و معلوم نیست که مقصود ایشان چیست اگر مراد آنست که فعل قلب را ذکر در لغت نام نیمه
پس این خلاف چیزی است که در کتب لغت است در صحاح و قاموس گفته است که ذکر فعل لسان است و این خود فعل
قلب است نعم آنچه فعل لسان است آنرا نیز ذکر میگویند پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن
مجید می فرماید و اذ کر ربک اذا نسیت پس ذکر بمعنی قول و کلام نیست و اگر بمعنی کلام باشد کلام نیز نفسی و لفظی است پس
چرا ذکر نیز قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آن است که فضائل و خواص که وارد شده است در شان ذکر و مترتب میگردد بر فعل
لسان ثابت نیست مرچیزو که فعل قلب است و مترتب نیست بر آن این نیز قوی بی دلیل است و چرا نباشد بعد از آن که ذکر
نام وی باشد و اگر مراد آنست که افضل آنست که بزبان باشد با هر اطا قلب آن سخن دیگر است و نزاع در آن نیست
و نزد مشائخ طریقت قدس الله اسرار هم ذکر در نوع است قلبی و لسانی و اثر قلبی اقوی و اعظم و اکثر از ذکر لسانی است بلکه
به حقیقت ذکر قلبی است و حقیقت ذکر نزد ایشان بسیار ما هوی الله و قیاس بر قراءت و عتاق فاضل است زیرا که در شرح
صریحا ثابت شده است که اینها فعل لسانند و مترتب نمیشود احکام بر آن بدون فعل لسان و ذکر این چنین نیست و شاید که
مقصود ایشان آنست که معتبر در اذکار و اوراد که در شرح وارد شده اند چنانکه تسبیح و تحمید و تکبیر در نماز بعد از نماز و
امثال آن فعل لسان است و مترتب نمیکرد ثواب بر آن مگر بفعل لسان چنانکه در قراءت در نماز و دلالت می کنند برین معنی
کلام جزری در اول حصن حصین بنظر در حیا کلام اما آنکه یاد کردن بدل اصلا ذکر نکویند و یاد خداوند و ثواب و تبتیه
بر آن مرتب نیست محل نظرهاست و الله اعلم و دیگر بدانکه جهر ملکوز مشروع است بی شبهه چنانکه در حدیث آمده است که
من ذکرنی فی ملاء مقابل من ذکرنی فی نفسه و از ادله آنست قول حق سبحانه و تعالی کذکرکم آباءکم این عیان میگوید نمی
شناختن مردم را از نماز در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم مکرر کرد و رواه البخاری و غیره و جهر ذکر در تکبیرات
عید و در ادبار صلو و در رنور و اسفار و جز آن نیز دلیل آن است تا آنکه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در وقتی که بلند
گردد و صحابه آوازهای خود را بلند کردند و فریاد برآوردند ما یها الناس اربع املی انتمکم فانکم لاتعینون اصم و لا غایبا فرمود

ای مردم مان نر می و آسانی گنید بر نفسهای خود زیرا که شما نمی خوانید کرم و غائب را مضمون ارتعوا دلالت دارد که منع هر
 جهت سفت است نه از جهت عدم جواز و تحقیق چه و کرده است آنحضرت با ذکر و اید عید در موطن کثیره چنانکه در حفر
 خندق و حمل سنگ و خشت بر او مسجد و جز آن و هم چنین آنچه آمد است از سلف صحابه و من بعد هم و همه ایتهاد دلالت
 دارد بر جواز چهار اجتماع برای ذکر و لیکن اینها در قضایای مخصوصه است احتمال اختصاص بآن مواضع که واقع اند در آن موارد
 پس آنکه نظر کرد بجانب معنی و حلت اجازت کرد آنرا طی العموم و آنکه نظر بر خصوص کرد قصر کرد آنرا را بر مواردش
 و طریق اول موافق است بمقاصد شرع و مطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه مذکور شد صحت آنچه استعما ن کرده اند بعضی
 مشائخ صوفیه آنرا از اجتماع برای ذکر و عزب و احد و حلقه بستن برای آن و حلق اند که در حلیت واقع شده است حجت
 آنست اما نه هب مالک کراهت است از جهت عدم عمل سلف از صحابه و تابعین بدان و از جهت سلف ذرائع تارفته رفته
 زیاده بر آن نگند و تیار و زاهد ننگ و بعضی از متأخرین از مشائخ شاذ لیه قدس الله ارواحهم گفته اند که این اجتماع و
 تخلق از برای اذکار و احزاب از روی ایچ دین است که متعین است تمسک بدان از جهت ذهاب حقائق دینا بعد درین از من
 و اگر بدعت است مختلف فیه است و نهایت آن قول بکراهت است پس صحیح است عمل بدان بقول کمی که قائل است
 بدان و شاید که شارع ترغیب کرده باشد در این برای جماعتی که بعد از صلوات اول پیدایش از جهت احتیاج ایشان بدان
 و گاهی مختلف میکرد حکم با بحت و ندب باختلاف از من و امکان بلکه باختلاف اشخاص پس متعین شد قول بجواز آن بار هایت
 شرط را آداب و آن مذکور است در مواضع خود و الله اعلم و منه التوفیق

والله اعلم بالصواب * الاول * عن ابی هریره

و ابی سعید رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقبل قوم یلکون الله * نه نشینند هیچ گروهی در حالی
 که ذکر میکنند خدا را * الا حقهم الملائکه * مگر آنکه کرد اگر میگرد و احاطه می کنند ایشانرا فرشتگان * و غشیتهم الرحمة *
 و می پوشد ایشانرا انوار و آثار رحمت * و نزلت علیهم الحکیمه * و غرود می آید بر ایشان آرام و حضور و آنچه حاصل
 میشود در آن وقت از نور انیت و طمأنینت و حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق اثر آنست و سخن در این معنی در فصل اول
 از کتاب علم و فضائل قرآن گذشت فتنه کم * و ذکر هم الله فیمین عذ * و یاد می کنند این قوم را خدا ای تعالی در آن جماعت
 که نزد اویند و مقرران جنت بکس اند از جهت مباحات و مفاخرت کردن با ایشان را اظهار فضل و کرامت آدم میان ملائکه
 زیرا که دعوی میکردند تسبیح و تفلیس برای خود و فساد و فساد دما برای آدم میان * و رواه مسلم * و عن ابی هریره قال کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یسیر فی طریق مکه * بود آنحضرت که میر میگرد و میرفت در راه مکه که از مکه بمکه می آمد
 * فمرلی جبل یقال له جمل ان * پس گذشت آنحضرت بر کوهی که گفته میشود مر از اجداد ان بضم جیم و سکون میهم و دال مهمله
 نام کوهی است نزد یک مدینه بر مسافت یکشب * فقال * پس گفت آنحضرت * میر و اهل انجمل ان * سیر کنیک و تیز بروید
 اینصفت جمل ان و نزدیک است مدینه * سبق المفردون * بفتح فاء و تشدید را بکسر و فتح و بسکون فاء و تشدید را بکسر
 و فتح یعنی پیشی کردند آنها را و بندگان وجد اکند کان خود را از مردم آنحضرت با صحتا به از سفر مدینه می آمدند
 چون نزد یک رسیدند جماعت از ایشان مشتاق شدند بوطن و با اهل و عیال خود وجد اشک و بشوق و ولع تمام بسوی
 منازل خود درآمدند و جماعه دیگر بی شوق و نشاط بمجال خود ماندند پس آنحضرت بآن جماعت گفت شما نیز سیر کنید
 و تیز بروید که منازل نزد یک رسیده و مقرران پیشی کردند * قالوا * گفتند این جماعت * و ما المفردون * و چه هستند
 مفردان * یا رسول الله ظاهران بود که می گفتند کی هستند مفردان و چه کسانی ایشان را لیکن سوال از حقیقت مفردان
 و ما هیئت ایشان کردند که یا که ایشان در یا بتند که مقصود آنحضرت همین اشخاص که پیشتر تیز تر رفتند نیستند آنها
 خود معلوم اند که چه کسانند پس آنحضرت بجایاب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد * قال الله اکرون الله کثیرا
 و ال اکرات * فرمود مفردان آن مردانند که ذکر کنند اند خدا را بسیار در آن زمانند که ذکر کنند اند خدا را

بخیار یعنی آنها که خالص و جل اکرد اند خود را یا خالص کرد و شد اند برای عبادت خدا و خلوت کزید و اندل بن گزید
سببانه از مردم و گوشه گرفته اند از خلق و منقطع شد اند از ماسوا و حق و ترک داده اند صحبت دوستان و ترک کرده
اند اسباب و شپورات را و مشغول شد اند بن گزید و کروی تعالی و این مقام تفرید است که اشارت میکند بوی قوله تبارک
و تبتل الیه تبتیلاً و بعضی گفته اند که مقرون مؤحد اند که غیر خدا را نمیدانند و جزوی را بدید و شود نمی بینند
و یکی میگویند و یکی میدانند و یکی می بینند و خالص شد اند از برای ذکر حق بکلیت خود و در مشارق میگویند که فرد
الرجل میگویند وقتی که تفقه کند و پس از آن که شده کیرد از مردم و خلوت کزید بعد از آن مراعات امور و نهی کند
و اشتغال بن گزید و سبحانه و در قاموس نیز مثل این گفته * رواه مسلم و در روایت ترمذی این چنین آمده است المستهترون
و در بعضی اندکین اهترافی ذکر الله آنکسانی که شیفته و ذریفته شد اند و ریاد دخل او مهتر و مهتر کسی را گویند که
مورع شده است بکسی و چیزی که سخن نمیکند جز بوی ریاد نمیکند جز آنرا یضع اللز کر عنهم اثقالهم فرود می نهد ذکر
از ایشان پاره ای کناه ایشان را فیتا تون یوم القیمة خفا فایس می آیند روز قیامت سبک و بی تعلقی انتهی و در حدیث آمده
است که فقرار و زیارت در محشر با اسلحه خود بود و زانو بنشینند و بگویند ما را برای چه اینجا نگاه داشته ای و چه چیز
میشود اهل از حساب و کتاب ما را مرا کنید که برویم و در بهشت در آئیم و آنجا یا ما نمیم چنانکه در باب فضل الفقر انباید
و عن ابی موسی رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مثل الذی ین کرب و والدی لایذ کر ربه مثل الذی و المیت
و رایتست از ابی موسی اشعری که گفت گفت آنحضرت حال و قصه آنکسی که یاد میکند پروردگار خود را و آنکسی که یاد نمیکند
پروردگار خود را همچو حال زن و مرده است ذکر اگر بمنزله حی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت و ذوق
و شوق صحبت مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت در حی و غیر ذاکر بر عکس آن (بیت) زند کانی نتوان گفت
حیاتی که مرا است زن و آنست که باد و هست و صالی دارد متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم یقول الله تعالی انا عند ظن عبدی بی * کمت آن حضرت می گوید خدا ای تعالی من نزدیکان بند خودم که
بمن دارد یعنی می آموزم کناه او را چون طلب آمرزش کند و قبول میکنم توبه او را چون توبه کند و باز آید از کناها و
اجابت میکنم و تقبیه دعا کند و کفایت میکنم حاجتش را و تقبیه طلب کند کفایت او را و آنست که مراد باین رجاست و
امید و آری عفو و کرم پس اگر عفو امید دارد عفو میکنم و اگر عقوبت کما ن میبرد عقوبت میکنم اشارتست بتوجیه جانب
رجا و گفته اند که حقیقت رجاست آنست که عمل کند و خد متی بجا آرد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان و
تمر و در زدن و استغفار نیاورد و توبه نکند و چشم نمبکی دارد آن آرزوی محض است و آمن مرد گرفتن است بر هر تقدیر
از لطف و کرم خدا انا امید نیاید بود (بیت) نا امید از دلطف تو کجا باید رفت تو چنان است که در رکاه ترا
ثانی نیست و بعض گفته اند که مراد بظن اینجا علم یقینی است یعنی من نزدیکان بند ام و علم وی آنکه باز گشت وی
بسوی من است و حساب وی بر من و آنچه تقل بر کرده ام من برای وی از خیر و شر اینده بشنوی و رسید نی است یعنی
چون ممکن گردد بند در مقام توحید قریب گردد بمن چنانکه هر چه دعا کند اجابت میکنم یا مراد علم او است بآنکه من
بایم چون یاد میکند مرا یا آنکه من جزا میدهم او را بر عمل او پنهان یا آشکار و باین معنی ما بعد وی تفصیل و تفسیر میشود
مرا و چنانکه فرمود و انامعه اذا ذکرنی و من باند ام و قرب او بهم بنزدیق مؤنت و در آوردن نور حضور و شهود در دل
وی وقتی که یاد میکند مرا فان ذکرنی فی نفسه پس اگر یاد کند وی مراد ذات خود یعنی پنهان ذکرته فی نفسی
یاد میکنم من او را در ذات خود یعنی پنهان میدهم ثواب او را و متولی می شوم بذات خود ابلات آنرا چنانکه نمیداند آنرا
میپسند نه فرشته و نه جزوی کند اقالوا و ان ذکرنی فی ملائمتهم ذکرته فی ملائخیر منهم و اگر یاد کند مرا در جماعتی
از آدمیان ذکر کنم او را در جماعتی بهتر از آن جماعت که جماعت ملائکه مقربین باشند و ملائخیر من و لام اشراف قوم

و در مانی ایشان را گویند و شك نیست که هر حق سبحانه را کلام است نفسی و لفظی چنانکه در جای خود تحقیق کرد و
 شده است پس ذکر میکند بنده خود را بهر دو کلام و لا محذور و نه و ثواب لازم ذکر اوست و سبب آنکه بر اثر آن
 است و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول بر ظاهر بجهت اکرام و تشریف و سبب آنکه مریض خود را
 و درین حدیث دلیل است بر جواز ذکر چنانکه کلمات مانده اند باین حدیث است لال میکنند بر فضیلت ملائکه
 از بشر طیبی گفته که مراد از ملائکه مقربین و ارواح مرسلین اند نه ملائکه فقط پوشیده نمائند که هنوز اشکال
 باقی است بدو در مجلس شریف صلی الله علیه و هلم مکر آنکه گویند که روح مقدس آنحضرت در ملائکه در اوقات بوده است
 و بهمین سبب آن ملائکه خیر شد و آنرا حیرت آمیزه اند و لازم نیست که در وقت ذکر آنجا باشد فافهم و احسن آنست که گفته
 شود که خیریت از جهت نزاع و تقرب و علو ثبات است مراد اطلاق را بر این منافات ندارد فضیلت بشر را از جهت
 کثرت ثواب بجهت تعبد با وجود موانع و عوارض جسمانی و قریب باین است آنچه بعضی گفته اند که خیریت بجهت بودن
 ایشان است نزد خدا عز و جل و بودن و تعالی با ایشان چنانکه قول و تعالی ان الدین عند ربك لا يستکبرون و قول
 و سبب آنکه انی معکم عندیت و معیت اگر چه شامل و ثابت است بر بشر را لیکن ملائکه را اقدم و سابق است و ظهور سلطان
 ربوبیت و انوار قدس در عالم ملکوت اکثر و ابراست اگر چه بشرا فضل و اشرف از وجه دیگر است و تصریح کرده اند باختلاف
 جهتین بسیاری از علماء و الله اعلم * متفق علیه * و عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول الله من جاء
 بالحسنه فله عشر مثاها * گفت ابوذر گفت آنحضرت که میگوید خدا ای تعالی کسیکه بیاید نیکی را و عمل نیک کند پس مراد
 راست ده چنانکه ان ثواب که کم ازین نیست * و ازید * و بیشتر هم میدهم هر که را خواهم براند زاده صدق و اخلاص در عمل
 تا که مفضل هم واقع شده است * و من جاء بالسیئه فجزاء سیئه مثله * و کسیکه بیاید بدی را پس پاداش بدی مانند او است
 یعنی یک بدی * و اغفر * یا می آمرزم و اصلا جزای بد نمیدهم مقصود بیان فضل و کرم اوست تعالی شانه و فضل دیگر آنکه
 میفرماید * و من تقرب حنی شبرا * و کسیکه نزدیک جوی از من مقبل را یکشور * تقربت منه ذراعا * نزدیک جوی من بسوی من
 مقبل از ذراع * و من تقرب منی ذراعا تقربت منه باعا * و کسیکه نزدیک جوی من یکدل را از یکدیگر جوی من
 بسوی من مقبل از باع یعنی اندک عمل کند که فی الجمله موجب قرب و زکاة میشود جزای آن زیاده از آن دهم و زیاده
 کرد انم قرب او را بدو داده و از ان چه مستحق و مستوجب آن است شکر بکوشین و سکون بایک بدست و ذراع یک ارش
 دست و باع قولاً کذا فی الصراح و در قاموس گفته که شبر مابین اطمینان و اطمینان خنصر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع
 و مبطی و باع قد ریلین * و من اتانی یمشی اتیه هرولة * و کسی که بیاید مرا روان می آیم من او را روان و هروله بفتح ما
 و سکون را رفتح را و نوعی از رفتار و ردیدن کذا فی الصراح و فی القاموس هروله میان رفتن و دویدن و این کنایه است از
 محقق رحمت خداوند تعالی و قرب و پی از بندگان و زیادت ثواب و عطا و فضل و تعالی بر طاعات و اعمال ایشان * و من
 لقینی یقرب الی الارض خطیئة لا یشک بی شیا * و کسی که پیش آید مرا بمقدار زمین و پیری آن از روی کناهان در حال
 که انبار نمیکرد اندک بمن چیز را * لقیته بمنله مغفرة * پیش می آیم او را بمانند آن از روی آمرزیدن و قرب شعی بضم و کسر
 چیزی که قریب مقبل از روی باشد * رواه مسلم * و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله
 تعالی قال * کنت آنحضرت که خدا ایتها می گفت * من عادی لئ و لیا فکان ذننه بالحرب * کسی که دشمن دارد دوستی از
 دوستان مرا پس بتحقیق می آگاهانم و خبر میکنم او را بچنگ دشمن و ولی از ولایت است بمعنی محبت و نصرت یا از تولیت
 امور * و ما تقرب لی عبدی بشیء احب الی من صلاته علیه * و نزدیک یکی بجهت بسوی من بنده من هیچ چیزی که محبوب
 تر است بسوی من تقرب و از چیزی که فرض کرد انده ام بروری یعنی تقرب با دای فرائض محبوب تر است نزد من
 از تقرب بنوائل چه دای فرائض محبوب تر و مرضی تر و مطلوب تر است نزد من سبب آنکه باز تقرب بنقل نیز نتیجه عالی و

رجه عظیم دارد از جهت بودن ثواب مکتوم و مکمل فرائض * و ما يزال عملی بتقرب الی بالنوازل * و همیشه است بند
 من که نزدیکی میجوید بسوی من بنوازل یعنی بعد اتی که واجب نیستند * حتی احببت * تا آنکه دوست میل ارم من آن
 بنده را * فاذا احببت کنت سمعه الذی یسمع به * پس چون دوست میل ارم او را می باشم من شنوای وی که میشتود
 بآن * و بصرة الذی یبصر به * و می باشم بینائی وی که می بیند بآن * وید * الذی یبطش بها * و می باشم دست آن بنده که
 میگیرد بآن بطش در اصل حمله کردن و محبت گرفتن است و مراد این جامطلق گرفتن است * و رجله الذی یمشی بها * و
 می باشم پای وی که راه میرود بآن و در بعضی روایات و فوائد الذی یعقل به * و می باشم دل وی که ادراک میکند بآن و لسانه
 الذی یتکلم به * و زبان وی که سخن میکند بآن و در آخر این حلاکت در بعضی روایات این نیز زیاده میکند که فبی یسمع پس
 بمن می شنود بی بصیرت بمن می بیند بی بطش و بمن میگوید یمشی و بمن میورد یعنی نمی شنود و نمی بیند و نمی گیرد
 و نمی رود بسوی چیزی مگر آنکه ملحوظ و مقصود و برضای حق و طاعت او است و منظور و مشهود و صادق است مقلد من است و اول
 این مرتبه عمل است از جهت امتثال امر و رعایت تقرب بسوی وی سبحانه تعالی و آخری فنادی تو حید و مراد این کلام را بیانیه
 است که در شرح فتوح الغیب آورده شده است و در شرح نیز چیزی در آن مذکور است و چون بنده باین مودت رسید مستجاب
 میشود علی وی البته از جهت فنائی و از ارادت و تحسین عهودیت چنانکه فرمود * ان سألنی لا طینه * اگر سوالی کنی و بطالبه
 این بنده از من هر آینه میل دم او را مطلوب و مسؤل او را * و لئن استعاذنی * بنون و اگر پناه جوید آن بنده مرا از شر و زکرها و هات
 و در روایتی استعاذ بی بیا و این اظهار است از روی معنی اگر چه اول اشهر است از جهت روایت * لا عیله * هر آینه پناه
 میدهم او را و چون پناه و افتتاح کلام بر ذکر ولایت و محبت بود ختم کرد با نیچه نیز ناظر درین معنی است و گفته * و ما ترددت
 عن شیء انا فاعله * و متردد نمی شوم و توقف نمیکنم از چیزی که من گفتم * ترددی عن نفس المؤمن * همچو تردد من
 از قبض کردن جان مؤمن * یکره الموت * که ناخوش می آید در مؤمن مرگ را بحکم طبیعت * و انا اکره مصاعده * و من ناخوش
 می دارم اندوختن کردن او را در بعضی نسخ و لا بد له منه و چاره نیست او را از مرگ یعنی من بجهت محبتی که به بنده
 خود دارم تردد نمیکنم در میرانیدن او و بسبب آنکه ناخوش می آید او را از مرگ چاره نیست و البته باید مرگ و آن نیز موصول
 است بکرامات و درجات عالی که حضور جناب قرب و رضوان است * راده البخاری * بدانکه اطلاق تردد در شان پروردگار تعالی
 و تقلد من جائز نیست زیرا که آن عبارت است از تعارض و واحد و توافد و دو خاطر متعلق بفعل و ترک و اطلاق آن بر وی تعالی
 باعتبار رغایت و منتها است که توقف و تانی است و همچنین سایر صفات مخلوقین که اسباب آن بدو کاره عزت میکنند مثل غضب
 و حیا و مکر و جزآن و معنی آنست که من تاخیر نمیکنم و توقف نمی نمایم در امر وی مثل درنگ و توقف شخص متردد در کاری مگر
 در قبض روح بنده مؤمن که توقف نمیکنم در آن تا آسان گردد موت بروی و مانع گردد دل وی بآن و مشتاق گردد بدان پس
 منصرف گردد بدان در سلك مقربین و جای گیرد در اعلی علین و توفیق پستی گفته که مراد بتردد از اله کرامت موت است
 بآن بنده مؤمن بطائف که پیل می کنند وی تعالی و ظاهر میگرداند بران بنده تا برود کرامتی که در نفس او است بجهت آنکه
 متحقق میگردد نزد وی از بشارت برضوان حق و کرامت وی و متقدم میشود این حال را احوال کثیره از مرض و هرم و فاقه
 و جفا مانندی و شدت بزد که آمان میگرداند بروی مقارقت دنیا را و قطع میکند از دنیا علاقه او را تا آنکه ناامید میشود از وی
 و امیدوار میگردد آنچه نزد خداست و مشتاق میگردد بدار کرامت و نعيم باقی بتدریج با سیاب مذکور پس وی تعالی
 تعبیر کرد ازین فعل خود بتردد و فافهم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله ملائکة یطوفون فی الطرق
 بل رستمیکه مرخل ای تعالی را فرشتگان اند که میگرداند در راهها کرد خانها * یلتمسون اهل الدار * و میجویند خدایان و آن
 ذکر را * فاذا رجعوا و اقموا یدکون الله تنادوا * پس چون می یابند کرمی را که ذکر میکنند خدا را او را می شنود و میخوانند
 یکن یکر را و میگویند * هلموا الی حاجتکم * بیا ئیل بسوی حاجت خود که می جستید * قال * کانت آنحضرت * فنجده نعيم

باجنهتھم الی السماء الدنیا * پس گویا اگر در میگرداند ذکر را ایها الخوفا آسمان که پایان ترو نزدیک تراست * قال *
 گفت آنحضرت که چون میروند فرشتگان بدرگاه عزت * فیسماء لهم ربهم وهو اعلم بهم * پس می پرسد فرشتگان را پروردگار
 ایشان و حال آنکه وی تعالی و انا تراست بحال ایشان و فائده سوال اظهار شرف بنی آدم و صلاح و تسبیح و تقدس ایشانست
 و تعویض بملائکه که بمقام و فسق ایشان کواهی میدادند و تسبیح و تقدیس را بشود نسبت میکردند می پرسد پروردگار
 تعالی * ما یقول عبادی * چه میگویند و چه میکنند بندگان من * قال * گفت آنحضرت * یقولون * میگویند فرشتگان در
 جرات موال رب العزة * یحبونک و یکبرونک و یحسدونک و یحسبونک * بما کی و بزرگی و ثناء و عظمت یاد میکنند ترا * قل *
 گفت آنحضرت * فیقول * پس میگویند پروردگار تعالی * هل رأونی * آیا دیده اند ایشان مرا * قال * گفت آنحضرت
 * یقولون * پس میگویند فرشتگان * لا والله مارأوک * ندیده اند امو کند ترا * قال فیقول * گفت آنحضرت پس
 میگویند ای تعالی * کیف لورأونی * چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند مرا * قال فیقولون * گفت آنحضرت صلم
 پس میگویند فرشتگان * لورأوک کانوا اشد لك عبادة * اگر میدیدند ترا می بودند هشت تدر عبادت کردن مورترا
 * و اشد لك تعجیبا * و هشت تدر تعظیم کردن و بزرگ داشتن مورترا * و اکثر لك تسبیحا * و اکثر و بیشتر در تسبیح
 کردن مورترا * قال * گفت آنحضرت * فیقول * پس میگویند الله تعالی * فما یسألون * پس چه چیز میخواستند * قالوا *
 میگویند فرشتگان * یسألونك الجنة * میخواستند از تو بهشت را * قال یقول * گفت آنحضرت میگویند حق تعالی * و هل رأوها *
 آیا دیده اند بهشت را * فیقولون لا والله یارب مارأوها * پس میگویند فرشتگان نه مو کند است ای پروردگار ندیده اند بهشت را
 یعنی ایمان ایشان بجنة بغیب است و با وجود آن بریقین ثابت اند بتلاف ملائکه که ایمان ایشان عیان است * قال یقول *
 گفت آنحضرت میگویند وی تعالی * کیف لورأوها * پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را * قال یقولون
 لورأوها کانوا اشد علیها حرصا * گفت آنحضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت را می بودند هشت تدر از روی
 حرص کردن بر آن * و اشد لها طلبا * و می بودند هشت تدر از روی طلب مر آنرا * و اعظم فیها عیة * و می بودند بزرگتر از روی
 بر عیة کردن در آن * قال * گفت آنحضرت پس از چه چیز پناه میجویند * قال یقولون من النار * گفت آنحضرت
 میگویند فرشتگان پناه میجویند از آتش دوزخ * قال یقول فهل رأوها * گفت آنحضرت میگویند حق تعالی ایا دیده اند آتش را
 * قال یقولون * گفت آنحضرت میگویند فرشتگان * لا والله یارب مارأوها * ندیده اند آتش را * قال یقول * گفت آنحضرت
 آنحضرت میگویند وی تعالی * پس چگونه بود حال ایشان اگر می بودند که میدیدند آتش را * قال یقولون لورأوها * گفت میگویند
 تعالی اگر می بودند که میدیدند آتش را * کانوا اشد منیاء فرارا * می بودند هشت تدر از روی گریختن از آتش * و اشد لها مخافة *
 و می بودند هشت تدر از روی ترسیدن مر آتش را * قال * گفت آنحضرت * فیقول * پس میگویند پروردگار تعالی * فاشهدکم
 انی قد غفرت لهم * پس گویا مر شمارا که بد رستی که من بتحقیق امر زیدم ایشانرا * قال فیقول ملک من الملائكة *
 گفت آنحضرت پس میگویند فرشته از فرشتگان * فیهم فلان لیس منهم * در ایشان فلان است که نیست از ایشان و نیست ذکر
 کننده * انما جاء لیساجة * لیساجة آن فلان مکر از جهت کاری که احتیاج بد آن داشت * قال هم الیسماء لایسقی جلیسهم *
 میگویند حق سبحان تعالی ایشانرا که این قوم هم نشینانند که بد نیست هم نشین ایشان اگر چه برای کار دیگر بیایند و هم کار ایشان
 نباشد یعنی بشیلم را مر زیدم آنرا نیز (بیت) * هم نشینی لولیا چون کیه میاست * کیه میائی خود با این خوبی کجاست * و را
 المیشاری رخی روا به مسلم قال ان لله ملائكة سیارة * گفت آنحضرت بد رستی که مرخل آنرا فرشتگانند و میگردند
 در زمین * فصل * بسم فاعلم ان غاد و غم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلاء بر وزن فصحاء و دماء گفته اند که اگر چه در حلاوت
 در دین لفظ فصیح است اینجا هم است * یمتخون حبال السالک * طلب میکنند میسایان ذکر را * فاذا وجدوا میلاما
 فیه ذکر قبل و معهم * پس چون مریدان میلامی را که در روی ذکر است می نشینند با ذکر کنندگان * و حلف بعضهم بعضا

را چنانچه میکنند بعضی فرشتگان بعضی را بپاهای خود * حتی بملا و اما بینهم و بین السماء الدنيا * تا آنکه
بیکدیگر میکنند فضا برا که میان ایشان و میان آسمان با یان تراست * فاذلقوا * پس وقتی که پایشان می شوند و جدا میشوند
 ذاکران * و رجوا * بالامی و ایند فرشتگان * وصعدوا الى السماء * و میروند تا آسمان * قال * گفت آنحضرت * فیسلّم الله *
 پس می رسد فرشتگان را خدا ای تعالی * وهو اعلم بهم * و حال آنکه وی تعالی دانای تراست بفرشتگان و در بعضی نسخ باحوالهم
 * من این جستم * از کجایم آنید * فیقولون * پس میگویند فرشتگان * جئنا من عند عبادک فی الارض * می آئیم ما از نزد
 بندگان تری که در زمین اند * یسبحونک و یکبرونک و یهللونک و یحیدونک * و در بعضی نسخ یتحدونک ذکر میکنند ترا با انواع
 از کار * و یسألونک * و دعا و سوال میکنند ترا * قال * میگوید پروردگار تعالی و تقد من * ماذا یسألوننی * چه چیز
 سوال میکنند مرا * قالوا یسألونک لجنّک * میگویند فرشتگان سوال میکنند ترا بهشت تو * قال * میگوید وی تعالی
 * و هل از اجنتی * ایادیده اند بهشت مرا * قالوا لای رب * میگویند فرشتگان ندیدند ای پروردگار من * قال و کیف
لورا و اجنتی * میگوید پروردگار و چگونه می بود حال ایشان اگر می دیدند بهشت مرا * قالوا و یستجیرونک * میگویند فرشتگان
 و طلب امن میکنند از تو و پناه میجویند بتو * قال * میگوید پروردگار * و ما یستجیروننی * و از چه چیز طلب امن و پناه میکنند
 بنون مشدده و در بعضی نسخ بدون نون است * قالوا من ناری * میگویند فرشتگان طلب امن و پناه میکنند از آتش تو و عذاب
 تو * قال * میگوید پروردگار * و هل رأوا ناری * ایادیده اند آتش مرا * قالوا لا * گویند فرشتگان ندیدند ایادیده اند
 * قال و کیف لورا و ناری * میگوید حق سبحانه تعالی چگونه می بود حال ایشان اگر می دیدند آتش مرا * قالوا و یستغفرونک *
 میگویند فرشتگان و طلب آمرزش میکنند از تو * قال * گفت آنحضرت * فیقول * پس میگوید پروردگار تعالی
 * فقد غفرت لهم * پس بتحقیق آمرزیدم مرا بشانرا * فاعطیتهم ما سألوا * پس دادم ایشان را چیزی که سوال کردند
 ایشان یعنی بهشت * و اجرتهم ما استجاروا * و امان دادم ایشانرا از چیزی که امان جستند ایشان یعنی آتش * قال *
 گفت آنحضرت * یقولون * میگوید فرشتگان * رب فیهم فلان عیب خطاء * ای پروردگار در میان ایشان فلان بندة است
 گناهکار و کار * انما مر فیما یسبهم * نبود آن بندة مگر آنکه میگفت از آن راه پس نسبت داد ایشان بی آنکه ذکر کرد
 * قال * گفت آنحضرت * فیقول * پس میگوید پروردگار * وله غفرت * و مرا و اراهم آمرزیدم * هم القوم لا یسقی بهم
 جلیسهم * ایشان آن قوم اند که بد بخت نمیشود و بی نصب نمی باشد بسبب ایشان و صاحب ایشان هم نشین ایشان
 و قال غوث النفلین الشیخ محی الدین عبد القادر ررضی الله عنه (شعر) * انا من رجال لا یشاف جلیسهم *
 ریب الزمان و لا یری ما یریب * زمن حنظلة بن الربیع * بضم را و فتح موحدة و کسر تثنیة مشددة * الاسید * بضم هوزة
 و فتح سین مهمله و کسر تثنیة مشددة و بسکون یا نیز گفته اند منسوب باسید بن عمرو بن تمیم صاحب کاتب و حی بود و از زهاد
 عرب و عقلای ایشان بود عمر طویل یافته بود را و ائدا مارت معاویه رض از عالم رفته * قال * گفت حنظلة * لقینی
 ابو بکر فقال کیف انت یا حنظلة * پیش آمد مرا ابو بکر صدیق رض گفت ابو بکر چگونه تو و چیست حال تو و یقین ایمانی
 از حنظلة * قلت نافق حنظلة * گفتم منافق شد حنظلة * قال سبحان الله ما تقول * گفت ابو بکر چه میگوئی و این خلوص ایمانی
 که تو داری چگونه نسبت نفاق بخود میکنی * قلت * گفتم * نکون عند رسول الله * می باشیم مانند پیغمبر خدا * صلی الله
علیه وسلم یند کرنا با لئارا را گیند * تذکیر میکند و وعظ میگوید آنحضرت ما را با آتش دوزخ و بهشت * کانارای عین *
 گویا که ما می بینیم بهشت بد و زخ را دیدن چشم * فاذا خرجنا من عند رسول الله * پس چون بیرون می آئیم از نزد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم عانسانا ازواج والا ولاد و الاضیعات * مخالفت میکنیم زنانرا و فرزندانرا و زمینها را و باغها را
 * نمینا کتیرا * فراموش میکنیم بسیاری از آن چیزها که یاد داشتیم نزد آنحضرت یعنی غفلتی طاری میکرد که آن حال
 که داشتیم نمی ماند معافست معالجت و مما رست و مخالطت و ضیعت مرد چیزهای که معاش و ریوی بود چنانکه تجارت

وزراعت و جزان و معنی حرفت نیز آید و در تائید موس گفته که ضیعت زمینی که حاصل داشته باشد * قال ابو بکر فوالله انقلبي مثل هذا * گفت ابو بکر پیش نیک او کند بد و ستم که ما هر آینه پیش می آئیم مانند این حالت را که تو میگوئی بگویم ما را نیز همچنين حال است که بیهوش غیبت و حضور تفاوتی در حال پیدا می شود اگر چه یقین ایمانی بر حال خود است حنظله میگوید * فانطلقت افرا ابو بکر حتی دخلنا على رسول الله * پس رفتیم و ابو بکر تا که در آمدیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نقلت تافق حنظلة * پس گفتیم من یا رسول الله منافق شد حنظله یعنی من که ظاهر و باطن در همه احوال موافق بودم * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما ذاک * چیست این سخن که نسبت نفاق میکنی * قلت * گفتم من یا رسول الله * نگویند عندک بتل کرنا بالنار و الجنة * کارای عین غاذا اخر جنا من عندک عافنا بالزواج والاولاد و الصیفات فحینما کثیرا * ترجمه این عبارت سابق ظاهر شد جز آنکه آنجا بافظ غائب بود اینجا بافظ حاضر * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و انی انعمی بیده * پس گفت آنحضرت * و کند با نکسی که بقای ذات من در مدت قدرت اوست * لو قد و منی علی ما کنون عندی * اگر و انتم باشد شما بران حال که می باشد نزد من * و فی الذکر * و یاشین همیشه بران حال که می باشد نزد من در حالت ذکر * لما خجتمک بالملکة علی فرسکم * هر آینه مصافحه کنند شما را فرشتگان بر جامهای خرد بھائی شما * و فی طرقکم * و پیش آید و مصافحه کنند در راههای شما یعنی دایم در اوقات متفاد و در احوال متباینه ملائکه وادینا فیل و رکن یا حنظلة ما عیة و حاة * و در مصافحه ساعه فساعة یعنی ساعتی در حضور که اد اکید حقوق پروردگار خود را وساعتی در غیبت که قضا کنید حقوق نفسهای خود و ظهور و بروز آدمی و قبالت و فی بحق صرف رجاء محض دشوار است (بیت) * اگر در پیش هر حالی ایمان می آورد سنت از د و عالم بر خشانندی * کھی بو طارم علی نشینم * کھی بر پشت پای خود نه بینم * ثلاث مرات * سه بار فرمود و ظاهر آنست که مقصود تکرار این عبارت است که یا حنظله ساعه و ساعه و تواند که مراد تکرار ساعت باشد یعنی ساعتی در ذکر و ادای حق پروردگار و ساعتی در قضای حاجت نفس و ساعتی در ادای حق اهل و عیال و الله اعلم * رواه مسلم الفصل الثانی * عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا انیکم انتم اعمالکم * گفت آنحضرت آری نه آگاهانم و خبرند هم شمارا به بهترین عملهای شما * و انکها عند ملیکم * و بیا کیزه تر و کو اتر بن عملهای شما نزد باد شاد شما * و ارفعهای درجاتکم * و بلند ترین عملهای شما در پائینها و مرتبهای شما * و خیر لکم من انفاق الذمب و الورق * و عملی که بهتر است شمارا از خرج کردن زر و سیم فی القاموس ورق مثلثة و بروزن کتف و رجل در اهرم مضروب * و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا ارجلهم و یضربوا اعناقکم * و بهتر است شمارا از آنکه پیش آیند دشمنان خود را یعنی کافر انرا پس بزنید شما اگر دلهای ایشانرا بزنند ایشان گرد نهای شمارا یعنی قتل کردن با کفار * قالوا بلی * گفتند صیاب به بلی بیاکاهان ما و خورده با یفینین عملی که وصف کردی * قال ذکر الله * گفت آنحضرت اینچنین عمل ذکر حل است اینچنین معلوم میشود که افضل اعمال ذکر داخل است و از صلوات و جهاد و قتال در داخل است و غایتراست پس آنکه کریمت عبادت متعلی خاضعتر از لازم است کلیه نیست و مخصوص است بغیر ذکر * رواه مالک و احمد و الترمذی و ابن حبان مالک و قفهلی ابی الدرداء * لیکن اینقدر هست که مالک وقف کرده این را بر ابی الدرداء و رفع نکرد آنحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و موقوف قول صیابی را گویند چنانکه در سقده کشت * و عن عبد الله بن بسر * بضم موحد و سکون * صیاب صیابست پدر برادر وی که عطیه نام دارد و خواهر او را که سما نام است صیبت است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیارت ایشان آمد و نزد ایشان طعام خورد و ایشان را دعا کرد در وی آخر صیابی است که در شام وفات یافت بر قول مشهور * قال * گفت عبد الله * جاء اعرابی الی رسول الله * آمد بادیه نشینی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال ای الناس خیر * پس بر سید آن اعرابی که کلام از مردمان بهتر است * قال * و در بعضی نسخ فقال پس گفت آنحضرت * طوبی لمن طال عمره * خوشی باد مرکسی را که دراز مدت

زکریا * و حسن * و نیک شد کردار از یعنی بهترین مردمان این چنین مردیست * قال * گفت آن ابراهیم * یا رسول الله
 ای اعیان افضل * کدام از عملها فاضلتر و زیاده تر است تو اب آن * قال * ان تعارقی الدنیا و لسانک رطب من ذکر الله *
 گفت آنحضرت فاضلترین چه عملها آنست که چنانکه کنی دنیا را بر میری در حالی که زبان تو تر بود از ذکر خدا و ترز بانی کنایت
 است از مهولت و آسانی و روانی زبان چنانکه خشکی زبان عبارت از خدا ناست یا کنایت است از مهولت بر ذکر تا قریب
 میوت که از ذکر متورز زبان خشک نشود یا شد که میمرد * رواه احمد و الترمذی * وعن انس قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اذا مررت بریاض الجنة فارتعوا * چون بگذری در باغهای بهشت ایستایید * قالوا و ما ریاض الجنة *
 گفتند صیابه چیست و کدام است ریاض جنت * قال خلق الله کرم * گفت ریاض جنت حلقه های ذکر است که مردم مجتمع
 شده ذکر بخوانند امیگویند که مومل بر ریاض جنت یا ذوق و حضور می که درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعیم چنانچه
 و نمونتها و است بعضی مشابه گفته اند که نمونتملکات بهشت دود نیا خرقی است که از تملق مناجات و وقت بیکر حاصل میگردد
 و حایق بکسر حاء و فتح لام جمع حلقه است بفتح حاء و سکون لام مثل بی رویه و رقص و رقصه و رقص و رقصه و رقص
 گفته اند و جریبی گفته که حلقه و حلقه هر دو بسکون اند مثل تومر و تومر و درین حدیث دلیل است بر آنکه تملیق برای ذکر مشروع
 است * رواه الترمذی * و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قبل مقعد لم یذکر الله فیه * کسیکه
 پیشیند در مجلس که ذکر نکند خدا یا در وی * کانت علیه من الله ترة * باشد بر وی از خدا احسوت و نقصان * و من اضطح
 * بیجا لا یذکر الله فیه * و کمیکه بویهلوی باشد در خوا بگذا که ذکر نکند خدا یا در وی * کانت علیه من الله ترة * باشد
 روی از خدا احسوت و نقصان یعنی در هر حال در نشسته و برخاسته و در خواب و بیداری و شب و روز بگذرد که مشغول باشد
 در هر وقت که خالی از ذکر و در موجب حسرت و ندامت خواهد بود در قیامت (بیت) چو اول شب آهنگ خواب آورم *
 به تسبیح نامت شتاب آورم * و اگر نیم شب بر آورم خواب * ترا خوانم و ریزم از پد آه * و اگر بدمداد است واهم به تمت
 همه روز تا شب پناه هم به تمت * رواه ابوداؤد * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من قوم یقرءون من
 مجلس لا یذکر الله فیه * نیست هیچ گروهی که برخیزند از مجلس و ذکر نکند خدا را در آن مجلس * الا قاموا عن مثل
 جمعة حبار * مگر آنکه برخیزند از مانند مردار خور * و کان علیه ترة * و باشد آن مجلس برایشان موجب حسرت و ندامت
 * رواه احمد و ابوداؤد * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من قوم یجلسون و لم یصلوا فیه * نه نشینند
 هیچ قومی مجلسی و آنکه ذکر نکنند خدا را در آن مجلس * و لم یصلوا فیه * و درود نغز ستند بر پیغمبر خدا * صلی الله
 علیه و سلم الا بان علیه ترة * مگر آنکه باشد برایشان حسرت * فان شاء غفر لهم * و ان شاء عذبهم * پس اگر خواهد خدا ای تهالی
 عذاب کند ایشان را بر ترک ذکر و صلوات یا بر آنچه کند بشه است در مجلس از آنچه موجب ترة است و اگر خواهد بیا مرزد نقصان
 ایشان را * رواه الترمذی * و عن ام حبة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل کلام بن آدم علیه لاله *
 هر سخن آدمی زبان است بر وی نه سود مر او را * الا ما معروف از نهی * من منکر * مگر امر کردن کسی را با امر مشروع
 یا با زداشتن از با مشروع * از ذکر الله * یا ذکر خدا * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی عن احمد یسخر فرب
 و از این حدیث معلوم میشود که در مباح نیز زبان است و این باشد بد و مبالغه است و ضرور مباح آنست که در وی خسارت
 است و موجب قسارت قلب * و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تکرر الکلام بغیر ذکر الله * بسیار
 نکنید سخن را بی ذکر خدا * فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله فسوة للقلب * زیرا که بد و رستی بسیاری سخن بی ذکر خدا سبب
 سختی است مرد را قسارت کنایت است از عدم قبول ذکر خدا و خوف و رجاء و جزآن از صفات حمید * و ان ابعده
 الناس من الله القلب القاسی * بد و رستی که در ترن مردم از خدا صاحب دل سخت است * رواه الترمذی * و عن ثوبان
 رض مولای آنحضرت است در حضور و حضر ملازم درگاه بود * قال * گفت * لما نزلت * هرگاه فرود آمد این آیت * و الذین

کنت کان در راه کمال انوار فاضلتر و باطل پایه ترا اند * قال * کنت آنحضرت * لوضرب بسيفه فی الکفا روا المشرکین * غازی
 اگر بزرگوار شد شیر خود در کافران و مشرکان * حتی ینکمر و یختضب دما * تا آنکه شکسته گردد ورنه کبر و بشون شه شیر را
 غازی * فان الملك اکثر الله افضل منه درجه * پس بد رستی که ذکر کنند و مرشد ار افاضلتر است از وعا از روی درجه یعنی واکر غزاة
 کارزار با کفار باین صرح در سبک باز ذکر اکر فاضلتر است چه جاف میرد جها در کارزار * رواه احمد و الترمذی
 و قال من احل یضغض یب * و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشيطان جائم
 من قلب ابن آدم * شیطان نشینت و چسبند و آهنگ بر دل آدمی * فاذا ذکر الله خنس * پس چون ذکر میکند آدمی
 خدا را هم پس میروند و جدا میگردند شیطان * و اذا اغفل و همز * و چون غافل و بیخبر میگردد از ذکر خدا و مواس میدهد
 جعوم سینت بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جز آن از آنچه بر زمین می جنبه از جا نوران و خنوس هم
 ماندن و سپس چیزی بنیان شدن و مواس اندیشه بد در دل انگندن * رواه البخاری تعلیقا * روایت کرده است
 اختلاص و اختاری بطریق تعلیق که بمعنی حذف کردن است از اول و بنحوی این نعم احادیث در تراجم ابواب
 آورده است چنانکه در مقدمه گذشت * و عن مالك قال بلغني ان رسول الله * روایت کرد امام مالک گفت که رسید مرا
 که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم کان يقول * بود که میگوید * ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل خلف الغارین * ذکر کنند
 خدا در میان غافلان مانند قتال کنند * است از پس گریزند کان یعنی جماعت گریخته از جنگ که بعد از ایشان شخصی
 قتال میکند و قتال با کافران همیشه فضل دارد خصوصاً بعد از گریختن جماعت * ذاکر الله فی الغافلین کفخص اخضر فی
 شجریا پس * همچو شاخ سبز است در درخت خشک * و فی رواية * و در روایتی گفته * مثل الشجرة الخضراء فی وسط الشجر *
 مانند درخت سبز است در میان درختان * ذاکر الله فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم * مانند چراغی است در
 خانه تاریک * ذاکر الله فی الغافلین * ذکر کنند خدا در میان غافلان * یرويه الله مقعدة من الجنة و هو حی * می نماید
 او را خدا ای تعالی جای نشست او را در بهشت در خواب یا در بیداری یا یقینی می باشد چنانکه گویا می بیند * ذاکر الله
 فی الغافلین یغفر له بعد کل فصیح * و اعجم * آموزند و میشود او را کتمان بشمار و کو بار ناگوار * و الفصح بنو آدم * و مراد
 بفصح آدم می مانند * و الاعجم الیهائم * و مراد باعجم چاربايان اند * رواه زرین * و عن معاذ بن جبل رضي الله عنه قال
 ما عمل العبد عملاً انجی له من عمل اب الله من ذکر الله * گفت معاذ بن جبل رضی عمل نکرد بنده هیچ عملی و ستکاری و بندگی
 تر مر او را از عمل اب خدا از ذکر خدا که از همه عملها نجات دهنده و از عذاب و عذوبه و عذاب و الترمذی و ابن
 ماجه * و عن اب هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالی يقول انما مع هدی اذ ذکر لی * بد رستی که
 خدا ای تعالی میگوید من باینده شوم بر رحمت و اعانت و توفیق وقتی که ذکر میکند مرا * و تترکت بی شهادت * و می جنبه
 بنکر من مرد و لب ری مراد اجتماع ذکر قلب و ل * ان است و ان افضل است نه آنکه تفسیر ذکر کنی است چنانکه بعضی نقل میگویند
 که ذکر منحصر است در ذکر لسان * رواه البخاری * و عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم انه کان یقول *
 آنحضرت بود که میگوید * لکل شیء مقالة و مقالة القلوب ذکر الله * هر چه جزو از آنچه زنگ میگردد و در آن است و زدودن دلها
 ذکر خدا است صافیت زدودن و شمشیر و آینه و جز آن و صیقل زد اینند * شش و صیقله جمع آن و مقوله بکرم مهم آلت زدودن
 کمال فی التصراح * و ما من شیء انجی من عمل اب الله من ذکر الله * و نیست هیچ چیز و از اعمال نجات دهنده و تر از اعدال
 از عذاب خدا از ذکر خدا * قالوا لا اله الا الله * گفتند صفا بگونه کار را کردند در یاد خدا با وجود آن محنت
 زمشقت که در آن است * قال * کنت آنحضرت * و لا ان یضرب بسيفه حتی ینقطع * و نه آنکه بزند بسشیر خود تا آنکه بشکند
 شمشیر یعنی اگر جهاد باین مرتبه برود نیز ذکر فاضلتر از آن است چنانکه در حدیث ابی سعید گذشت و در حدیث حذیفه
 و لا ان یضرب بسيفه حتی ینقطع * و لا ان یضرب بسيفه حتی ینقطع * و لا ان یضرب بسيفه حتی ینقطع * و لا ان یضرب بسيفه حتی ینقطع *
 و لا ان یضرب بسيفه حتی ینقطع * و لا ان یضرب بسيفه حتی ینقطع * و لا ان یضرب بسيفه حتی ینقطع * و لا ان یضرب بسيفه حتی ینقطع *

مخالف احادیث دیگر است پس چاره نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگران قبول بنویسم را و از آن روایاتی که کذب است شرح مراد را
نشد حتی جا گویند که مراد نجهاد مغضول جهاد نیست که جالی است از ذکر غل و اکر در جهاد نیز ذکر باشد شک نیست که در
کتاب اسماء الله تعالی بل آنکه اسماء
افضل خواهد بود و الله اعلم * و راد الیه فی الرد عن ابی الکیون

الله تعالی توفیقی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارع هر اسمی که در شرح اخلاق وی بر بار حق تعالی آمده
همانرا اخلاق بایلیا کرد و از پیش خود بحکم عقل نامی نیاید نهاده اگر چه مرد و اعم بیک معنی باشد مثلاً الله تعالی را عالم
گویند نه عاقل و جواد گویند نه مخفی و شافی گویند نه طیب و مستطاب و اما میباید غزالی آنست که اخلاق احوال عقل و عین
توصیفها را است اما بطریق تسمیه را از نبودن این معنی پیاپی دارد که در شرح آورد و شد است و آنچه میگویند که بند
عین صفات حق و متخلق با خلق وی تعالی میگوید و معنی این معنی نه آنست که بند و بعضی صفات حق متصف گردد و حاکم
یا صفات بند و مثل صفات حق سبحانه میشود چه مثل آنرا گویند که بیجمیع وجود مشارک بود و در حق تعالی نیست که شکی نیست
بلکه مراد آنست که بوجهی از وجود بر تری از صفات حق مناسب حال بند و بران می اقتبل چنانکه این اسم غزالی را اخلاق
عنوان کرد و در حقیقت اصلاً مشارک نیست جز اخلاق لفظاً مثلاً رحمت و قدرت و عزت که صفات حق تعالی اند جمیع
دیگر دارند و آنچه در بند پیدا میشود نه مثل آنست تعالی الله عن ذلک و تحقیق در عجم اسم الله است از اسمای صفات
و آنچه تعلق در جمیع اسماء است که اعتقاد و توانی آن کرد و بدقت همت متوجه بان باشند و حق عموماً در آن ادانند
و بار وجود آن متحقق بدان شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یابند و احادیث اسم الله تعالی تعلق است نه تعلق

[illegible]

باب الثاني في بيان ما قاله رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تسميته وتعيين اسماء اهل بيته

خلقی تعالی را نود و نه نام است * من احصاها دخل الجنة هو الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم * ظاهر ادای عبارت آن بود
 که اسماء بطریق تعادد کر میگردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردند از جهت وصف کردن مرحق نسبتاً نه از جهت ایت و اخبار
 کردن از وی بصفات کامل و تعلیم کردن طریق احصا را و ذکر کردند اسماء را تا افاده کنند تیعظ و شوق و ذوق و لذت بتوحید خدا
 و صفات ویرا و اشعار با آنکه الله اسم ذات است و اینها صفات اویند ثابت مر او را و در ضمن این تعداد نیز حاصل میگردد و کلمه
 هو اشارت است بذات مجرده و هویت مطلقه و الله اشارت است بمرتبه جامعه و صفات را بمجمله و الرحمن الرحيم بتفصیل
 صفات و اتصاف ذات بآن مفصلاً پس هو برای اتصال و راست و الله برای مشاهده روح و الرحمن الرحيم برای مکاشفه
 قلب و مر این قوم را در شرح کلمه هو کلمات عجیب و اشارات غریب است که نطق ایمان از آن تزلزل است اکثرین شروع کنین
 بتزئیع الله و کریمه الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت متفرد بوجود حقیقی است و هر موجودی که جزا و است استفاده
 وجود از وی کرده و در حد ذات خود معلوم است و وجود وی از انچه است که نسبت بوی دارد و در وی بآنجا نب داند
 و باین معنی راست است آیه که کل شیء مالک الا وجهه و در هست بود که لا موجود فی الحقیقه و بالذات الا الله و الله علم است مر ذات
 واجب الوجود را که معبود بحق است و اله بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و در مفهوم ری جامعیت جمیع صفات ماخوذ
 است و باقی اسماء لا لت نمیکنند مگر برای احاد صفات و این اسم بر غیر وی تعالی اطلاق نمیکنند نه بحدیقت نه بحجاز و اسماء
 دیگر اطلاق میکنند اگرچه بسیار بود پس وی اعظم آنها باشد و اسمای دیگر را اسماء الله میگویند نه عکس و معانی هائرا اسماء
 متصور است که متصف شود بنده بان و متخلق گردد بوجهی که مذکور شد و این اسم برای تعالی است نه تخلق و نصیب بنده ازین
 اسم تا له است که بتمام دل خود مستغرق یا ذری گردد و التفات به اسمای وی نکند و امید بغیر وی نلارد و از غیر وی نترسد
 و در دله شهود غیر او را نه بیند (بیت) رفت او زمین همین خدا ماند خدا * الفقر اذا تم هو الله اینست * الرحمن الرحيم
 این هر دو اسم مشتق از رحمت اند برای مبالغه و رحمت ابلغ است که شامل رحمت دنیا و آخرت است و مخصوص است بذات
 مقدس وی تعالی و رحمت افاضه خیر است بر محتاجان و ارادت آن برای ایشان و رحمت حق عام است متناول نعم دنیا
 و آخرت و شامل ضرر و زیارت و حاجات و مزایا و خواص بعضی جز و و عنایه بی شائبه غرض و عوض و نصیب بنده ازین در اسم آن
 است که چون شناخت که منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق است باید که توکل بروی کند و همه کارهای خود را بوی سپارد و بکلیت خود
 محتو به بجناب رحمت او باشد و از غیر وی مدد نجوید و بغیر او روی نیارد و این وجه تعلق باین دو اسم است و تعلق آنست که رحمت
 کند بندگان خدا را و بهمه نظر بعین رحمت کند و در ازاله منکر سعی کند و تا تواند حاجت محتاجان بر آرد بطریق عنایت
 و ارادت خیر بی غرض و عوض اگرچه حقیقت رحمت از آدمی وجود نول یرد و بی غرض و عوض نباشد * الملك * بادشاهی
 که ملک در عالم در حیطه قدرت و تصرف از اسماء و بادشاه حقیقی او است و بر همه اشیاء غالب است و در همه چیز تصرف یا ایجاد
 و اعدام و احیاء و اماتت و منع و عطا مر او را است و مستغنی است از ذات و صفات خود از هر موجود و محتاج است بوی
 هر موجود در ذات و صفات و وجود و بقاء و افعال و آثار پس هر چیز که ماسوای او است مملوک و منقاد از است و وی مستغنی
 است از هر چیز متفرد است بتقدیر و ترک بر خود و هیچکس نیست رد کنند حکم او را و سرکشند از ارادت وی پس او است
 بادشاه و حاکم طی الاطلاق و ملک اخص و ابلغ است از مالک و هر ملک مالک است و هر مالک ملک نه و چون بنده شناخت که
 بادشاه طی الاطلاق او است بنده درگاه و کدای کوی او باشد و طلب عزت از آستان خدمت و طاعت وی کند و چون
 دانست که مرچه ماسوای حق است محتاج است بوی و منقاد و مستخراست حکم او را و رضای او را واجب است که تعلق کند
 بجناب قدرت و تصرف وی و بی نیاز گردد از مردم با لکنیه و ظاهر نکردند احتیاج خود را با ایشان و بیم و امید نلارد از
 ایشان و تعلق باین اسم آنست که تصرف کند در مملکت نفس و قلب و قالب خود و مالک گردد در جوارح و قوای خود و
 مستخر کرد اند ایشان را بر طاعت حق و حکم شرع تا با دشا عالم وجود خود باشد و در طلبان و مرشدان نیز تصرف کند

از بعضی مشایخ روایت خواستند فرمود باد شاه دنیا و آخرت باش یعنی قطع کن حاجت و شهوت خود را از دنیا
 زیرا که باد قحطی و ملک رانی در ازادی و بی نیازی است * البذل من بغایت پاک و منزله از سمات نقصان و لوازم حد و تنگی
 امکان بلکه منزله از هر وجهی که دریا بد آنرا حس و تصور کنی خیال و بودن بان و هم یا احاطه کند بدان عقل چنانکه گفته
 اند کل ما نحن بآلک او خطر فی خیالک فالفه و راءه (بیت) عرچه اندیشی بدل برائی فثامت * و آنچه
 در اندیشه ناید آن خداست * و نصیب بند ازین اسم آن است که بداند که ممکن نیست وصول بجناب قدس
 و مکر بعد از خروج از عالم حس و خروج از حظوظ جسمانی و تصفیه لوح قلب از نقوش اغیار و تنزیه باطن
 از هر چه از ماضی حق است کشف امام غزالی قدس عبد ظهیر است عالم خود را از تعلیق بمتخیلات و مشغولات
 و موهومات و ارادات خود را از حظوظ بشریت که راجع اند به شهوت و غضب تا باقی نماید مزاج را حظی مکرر
 و صاحب خدایند شوقی مکرر به لقاء وی و نه شادی مکرر بقرب و بتعالی * السلام * اصل بمعنی علامت است و مراد اینجا بمعنی
 عالم است کسی که عالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان و افعال وی از شر که نه در ضمن وی خیزی باشد
 و حکمتی بود و افعال وی تعالی همه خیر اند بالذات و شر نیست و مکر بعارض و طبیعی فرق در میان قدس و علم کننده که
 علم در حد دلالت میکند بر پاک بودن از نقصی که مقتضای ذات بود و سلام برتر است از نقصی که عارض کرد و بعد از آن
 و بعضی گفته اند که قدس در اصل است و سلامت در لایزال و این قریب با اول است و علامت بمعنی علامت بخشش مومنان
 از آفت کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قولاً من رب رحیم بر آن دلالت دارد
 و امام غزالی گفت هر عبدی که سلامت مانند از غل و غش و حقد و حسد و اراده شد دل وی سلامت مانند از عاصی
 و آثار تن وی و علامت باشد از اراد کونی صفات و اخلاق وی و از صفت سلام از بندگان حق مشرف بقرب از جناب السلام تعالی
 و تفقد من و مراد بوار کونی در صفات آنست که عقل وی اسیر شهوت و غضب گردد در صواب آنست که شهوت و غضب اخیر
 عقل و مطیع وی باشند و وصف کرده نمیشود بسلام و اسلام مگر کسی که علامت مانند مومنان از دست زبان
 وی و بیاید خدای را بقلب سالم * المؤمن * امان در فعله خلق را به پیداکردن اسباب امان و آلات آن چنانکه اعمار
 حواس و اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار و در دنیا و امان در فعله از آفات آخرت بلکه
 قوتیست چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عدای بلکه این کلمه حصن است از آفات دنیا و آخرت
 و همچنین در جنان امان است و در غیر ایشان مر بوط ساخته یا سبایی که موجب امان است از هلاک و عدم و غم و غم
 آفات و مشغولات و هلاک و فساد اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق پس او است مومن مطلق و از جمله
 ائمه الهی است که تلقین کرده است مومنان را از حجج و براهین بصدق دین و اقامه نمودن آن نوار عظیم برای حفظ ایمان
 و تأیید نموده است و توفیق داده است برای حفظ عصمت از معاصی و مومن بمعنی مصدق رسول بکلام خود و خلق معجزات
 و تصدیق کنند که خود با ایجاد موجودات و اظهار مکنونات نیز گفته اند و حق بند است اینست که چون دانست که او است تعالی
 شانه امان در فعله از شر نفس و مکر شیطان و امتیاز آورد بجناب وی و امن طلب از وی از جمیع آفات و مشغولات ظاهره و باطنه
 و تخلیق باین اسم آنست که ایمن دارد خلق را از شر خود و سبب دفع خوف و ملاک ایشان گردد در دین و دنیا و ایشان و سزاران
 قرین بندگان با هم مومن کمی است که صیب امن خلق گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و هدایت
 فیض و این حرفت انبیا است و غیر و کثرین ایشان سید انبیا است صلوات الله علیه اجمعین و تابعان و پیروان
 ایشان از علماء دین و بند آنکه چنانکه وی تعالی مومن است بتخلیق اسباب امن و صمیمین مشرف است بتخلیق اسباب خوف
 و بودن او تعالی مشرف منافات ندارد بیودن او مومن چنانکه بودن او معز منافات ندارد بیودن او و ملکی و قابض و باسط
 و رزاق و نافع و لیکن اطلاق مشرف در شرع نیامده و اما الله توفیقی است چنانکه سابقاً معلوم شد * المؤمن * در لغت کراهه

و نکته آن و آنکه ایمن کند دیگر بر از خوف که معنی رقیب است باز یاد ت مبالغه در حفظ و مراقبه امام عزالی گفته که معنی
 این در حق باری تعالی آنست که وی عیبها را قائم است بر خلق با اعمال و ارزاق و آجال ایشان و قیام وی تعالی با اطلاع
 و استیلا و حفظ است و هر که مشرف و مطلع است بر نکته چیزی و مستولی است بر آن و حافظ است بر آنرا مهیمن است و جمع
 نمیکرد در این معانی بر وجه اطلاق و کمال مکر و بر اعز و جل و بنده را باید که چون بشناسد که خدا ای تعالی مهیمن و رقیب
 است بر احوال ظاهر و باطن او مراقبت کند این معنی را در احوال خود و شرم دارد از وی که ناشایسته کند و در زبان قوم
 این را مراقبه گویند و تخلق باین اسم آنست که مراقب و محاسب باشد بود و مشرف و مطلع بود بر احوال و احوال و احوال
 و غالب و مستولی گردد بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس مهیمن گردد در نظر بنفس خود و چون قیام نماید
 بحفظ احوال بندگان بر نهج هدایت و رشاد حظری ازین صفت او تر و اتم باشد * العزیز * بمعنی غالب و قوی و بی مانند آید
 و بر آنکه وصول با و با مانعی دست نداند عزیز گویند و این صفات بر وجه تمام و کمال جز حضرت پروردگار را تعالی شایسته
 ثابت نباشد مگر آنکه وی تعالی از فیض عزت خود نصیبی بخشیده قوله تعالی من کان یرید العزۃ فلیک العزۃ و لیسوله و للمؤمنین
 و کسیکه شناخت که ارست تعالی عزیز عزت از وی خواهد عزت و عزت جز در طاعت و خلد مع وی نجوید و بهیچ مخلوقی بنظر
 عزت و جلال ننکود مگر کسی را که وی عزت بخشیده و عزیز گردانیده (بیت) عزیز و خوار و تو نبشی و بس *
 * عزیز تو خوارید نه بیند و کس * و وجه تخلق آنکه بر نفس و هوای خود غالب بود و قوت و صولت و بی بوندس و شیطان
 سخت بود و آبروی خود را بطمع و هوال و مذلت بود در اهل دنیا نریزد و اظهار احتیاج بغیر وی تعالی نکند و در علم و عمل
 علیهم المثل و معصب الوصول گردد و چنانکه کمی را به معرفت کند حال وی راه نبود * الجبار * جبر و شکسته پست و نیکو کردن
 حال کسی را و بزر و ورشله بر کاری داشتن کمی را بر معنی علو و ارتفاع نیز آید نخله جبار میگویند درخت خرما را که از بلندی
 دست یان نرسد و جبار به بالغه در جبر است و تمامه این معنی ثابت است مردات پاک خداوند تعالی را و بحقیقت و کمال
 منحصراست در روی او است جبر کننده شکستها و صلاح آرند و نیکو گردانند کار خراب و روزگار اثر او جمع موجودات
 در تحت غلبه و فرمان مشیت آریند و هیچکس و امیالی خلاف وی نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شانه شکسته
 دل و نیاز مند و ملتجی بجانب وی باشد تا شکستی او را بندگی حاصل شود و حال وی روی صلاح آورد و دائم در او امر و احکام
 تشریعی و ارادی امتثال و استیلام نماید و از حول و قوت خود متبری باشد و قد بیر و اختیار ترک کند تا بصفه هبات
 و عبودیت متصف گردد و وجه تخلق باین اسم آنست که نقائص نفس خود را بتحصیل کمال و استکمال فضائل جبر نماید و در
 مقام اصلاح بوده و احاطه حال را از فساد پاک گرداند و بر نفس سرکش مسلط و غالب بوده او را بر ملازمت تقوی و مواظبت
 طاعات حامل گرداند و بهمین قیاس نسبت بخلاق خدا اجابر کسور و مصلح احوال و دسکیر شکستگان باشد و در اجرای امور
 شریعت بامر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بود و جبر کند و همت بلند دارد * المتکبر * تکبر و استکبار بزرگی نمودن و کردن
 کثی کردن و کبر یا بزرگی و مراد مبالغه و کمال در کبر یا همت و هیچکس مستحق کبر یا ولائق آن جز وی تعالی نیست و کبر
 علی الاطلاق از اوست و هر که کبریائی حق را ر علوقد را و را شناسد باید که دل مستغرق کبریای او گردد و طریق تواضع و
 تذلل لازم گیرد و کردن در بندگی وی نرم گرداند و در او امر و احکام هر باز نرند و تخلق باین اسم آنست که همه چیز را جز
 وصول بجانب قدس وی تعالی و آنچه اسباب وصول است از شهوات دنیا بلکه مستلذات آخرت را نیز خرد و حقیر داند و بدینا
 و امل دنیا و بزخارف و شهوات آن هر فرد نیاز دارد و قد می نهد از جهت علوشان انسانیت و رفعت مکان دین نه از جهت
 تعظیم نفس و تکبر ذات خود * الخالق البارئ المصور * این سه اسم در افاده معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن
 یکی اند اما هر یک معنی خاص دارد خلق بمعنی انداز کردنست پیش از پیدا آوردن و برآ بمعنی ایجاد و پیدا کردن و
 برآ بمعنی صورت کردن و هیئت بخشیدن و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اولاً باذن از خود کردن پس از آن با فریدن

فرزند در او کبر داریم دل در ویست و خلق با آن است که می کند در بر روی طالبان خیر از مال و علم بکشاید و فصل خبر است
 میان مردم بکند و مظلومان و در میان کسان را نصرت دهد و العالم مباغنه عالم است و در اینجا عالم است با شکار و لایان
 و بطورات دل و آنچه هنوز در دل مغلور نگردد و علم بری میست است بکلیات و جزئیات ظهور اهرایشان و باطن آن و کینه حق بر حق
 آن و غیر متناهی است معلومات وی و چون دانسته شد که در تعالی عالم است بطور اهر و هر اهر ظاهر و باطن از هر چه نهای
 و نیاید پاک باید کرد و ملاحظه علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و خط عمل ازین اهم است که تحصیل سکون دینیه
 و تکمیل آن و حقایق و معارف که موجب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نام
 عبارت از آنست که باطن را وند ارب و دنی هاما مشغول و مشغوف باشد و القابض الباسط قبض کردن فکری و تنگی و بسط فراخی
 و کمتر اندیدن ضد بیکدیگر اند و وی تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ میکند را که میخواهد رزق جسم
 یا شد یا معنوی و قبض میکند از روح را از اشباح نزد امانت و بسط میکند از روح را در آن نزد احمیا یا قبض میکند در لوم
 و بسط میکند در استیقا یا تنگ میکند را در گاه را بسز و خلالت بتجلی صفات قهریه جلالت و فراخ میکند بفرج و معرفت بظهور
 صفات لطیفه جمالیه و گفته اند که قبض میکند در اوقات را از اغنیاء و بسط میکند آنرا بفقرا و این قوم را در معنی قبض و بسط
 و آداب آنها کلام است که در شرح فتوح الغیب آنرا بتمتیل از کلام بعضی مشایخ عظام نقل کرده شده است و چون بنده
 و آنست که قابض و باسط اوست تعالی شانه بر قبض صبر می کند و امد و ارمی باشد و بر بسط شکر می ورزد و تو سگرمی باشد
 و هر جا قبض و بسط می بیند از انجا امید اند و احاطه غزالی گفته که قابض و باسط از بند کون آنست که قبض میکند در لایهای بند کون
 را بخت و یغ و اند از بجلال خد او کبر یا ثی او بعنوان عذاب و بلا و از بسط میکند به بشارت دادن بطف و عطای او بصورت
 آلاء و نعمای او و یا قبض میکند و تنگی می آورد و بسط میورزد بر حقایق اهرار الهیه از غیر اهل آن و انانیت و نشر میکند بر
 اهل الخیبه و بعضی گفته اند که تخلق با این دو اسم آن است که با نفس بد فرمائی و باهر که در تحت ضبها و هیاست از اسم
 باین در تحت مغاله میکند تا تربیع بکمال باشد هر گاه بهیار ملالت و شایست بدیشان رحمت بسط دفع کند و هر گاه بهیار
 جهرات کنند و دلیر شوند بقبض و بسط آن نماید و گفته اند که هیاست نفس اگر بر طاعت و بندگی آرام دارد از حال تجاوز
 نباید کرد تا بر مرده و مهلول کار نکند که طاعت یا نسیاط و نشاط بقول نزد بیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت
شیطان کند تا بهیر بهیاست بلیغ نماید (بیت) کر کنی یک آرزوئی خود تمام در توصل ایامین زاید و السلام
و الخافض الرفع خفیف فرود داشتن و رفیع بود داشتن فرود می آورد کافران را بیک سختی و بر میدارد جو منافع را به نیک بختی و بر
 سید آورد و بهیتر اینز دیک کرد اندین و فرود می آورد دشمنان را بیک و بر گردانیدن و فرود می آورد کسی را که میخواهد با اهل
 با فایان طبعیت و بر میدارد بعضی را با ملی علین و فرود می آورد یکی را بیک و کات بختیم و بر میدارد دیگر را بختان
 نفیم و این دو صنعت را امر آتب و درجات بهیاست و بند چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع است باید که پناه بر وی
 برد از فرود و مرتبه و مجاوزت اشقیاء و در خواهد بلند و درجه و مصائب و حمد اعدا و در هر دو وجه آن و تخلق با این دو اسم آنست که
 بصمت گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفیف کند اعدای دین را و دشمنی دارند بایشان و رفیع کنند و متان حق را و در حق
 آورد بایشان که افضل الا اعمال الحب لله و البغض لله است و مرتبه نفس را که اعلی الاعادی است خفیف کند و مقام دل را
 و روح را رفیع کند و مرتبه برادران دین و مشایخ اهل یقین را بلند و بالا بوند و مقام خود را از همه پست داند و خود را
 ذقه بپند را اگر بیند و نوا کس بیند (بیت) هنرمندی که ده را یا مهر دید ز خود عیب و زیاده نبرد و یل
 حکیمانیکه در اندیش بود نک و دوا ثی خلق و در دغوش بود نک المعز المنل اعزاز عزیز کردن اندین اذلال خوار
 کردن عزیز میگرداند آنرا که میخواهد در دنیا بتوفیق طاعت و عبادت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و درود
 معنی معلوم نیست در نفیم خست و ریت ذات پاک خود را خوار میگرداند کسی را که میخواهد با خدا داین صفات

امام غزالی گفته است که میداند ملک را بهر که بخرد و میبشد ملک را از هر که بخرد و غزالی هم و ملک حقیقی در
 خلاص از دل حاجت و عبودیت نفس و غلبه شهرت و وصیت جاهل است پس کسی که برداشته شد حجاب از دل وی مشاهد
 کرد جمال حضرت عزت را و روزی کرده شده و در ملک قناعت و بی نیازمندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تائید
 و غالب شد بر صفات نفس پس تحقیق عزت داد او را و داد او را ملک دین و دنیا و کسی که در او کرد چشم او را
 بسوی خلق محتاج کرد او را با ایشان و مسلط کرد او را بر وی حرص و محروم کرد او را از قناعت و مغرور کرد او را بخلق
 و مانند راج و مانند در تاریکی جهل بتحقیق خواست کرد او را و کشید از وی ملک انتهی این اعزاز از دلال حقیقی
 و روحانیت که امام ذکر کرد و اعزاز از دلال حسی جسمانی نیز از صفات و افعال او عزت است چنانکه قوت و کمال و جاه
 و جلال و مال و منال و شرف و تعالی و باجماع و انصار را داد آن اگر ظاهر کرد نفع و ضرر آن در دین و باقی ماند
 اثر آن در اهل دین و بنده چون دانست معز و مدد او است تعالی عزت و دنیا و آخرت از وی خواست و از خواری و مدد
 پناه بد رکاء عزت و مدد او در بداند که عزت در طاعت است و خواری در معصیت و بجز من و طمع و شهرت نفس خود را
 خوار نکند و اندک حکایت آورده اند که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگری نان خورش آن
 کودک باین کودک دیگر گفت مرا هم نان خورش بده گفت بیا حک من یا ش تا ترا ناخورش دهم آن کودک راضی شد
 و بمان در کردن او کرد و میکشید فتح موصیای دین فرمود اگر این کودک بنان خشک قناعت کردی حک یار خود و نکستی
 (بیت) * بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلق * که با و مست خود به نه بار منب خلق و تخلق آنست که مزبزد او را
 که خدا تعالی عزیز گردانیده بعلم و معرفت و مخالفت هوا و طبیعت و خوار دارد آنرا که خوار گردانیده بکفر و ضلالت
 و مخالفت و موافقت نفس و جهالت و شهوات * السمع البصیر * این دو صفت است موحق تعالی را که منکشف میکرد
 با نهامسموعات و مبصرات الکشاف نام بی احتیاج بآلت و حاحه و وی تعالی شنواعت نه بکوش و بینا اعتد نه بچشم و ازین
 اکمل است زیرا که جوایز و آلات محل تغییر و آفات اند و در روزی که نزد وی بر او است و شنیدن و دیدن چیزی
 او را از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحمت و اثبات این دو صفت محل حد را از تشبیه است و چون ثابت
 شده است تنزیه وی تعالی از صفات چشم ثابت شد تنزیه وی از ان و قرآن مجید ناظم است بشبوت این دو صفت و تاروی
 آن بعلم خلاف حق ظاهر است و هر که دانست که حق تعالی سمیع و بصیر است تکلم نمیکند مگر با آنچه راضی است و وی تعالی
 از ان و هر چه گوید بادب گوید و از غیبت و بختان و لاف و کزاف و مدح نفس و لعن و طعن بپرهیزد و بیند و نه نشود مگر
 کلام خدا و مومل خدا و تابان او را آنچه راضی است حق تعالی بدان و از نظر حرام و داز کردن چشم بزهت دنیا و زینت
 آن پرهیزد و نظر کند بصنائع و بدائع الهی و عبرت گیرد از ان و لازم کمورد دوام مراقبه و مطالبه نفس بحساسیه و اشارت
 بی یسمع و بی بصیر و بپرهیزد * احکم * بمعنی حاکم اعم و وی تعالی حاکم ملی الاطلاق است بتکم تشریعی و ارادی و حکم
 کننده است میان خلایق برفع قاعده ظلم و دفع طریق جفا و انصاف ستاننده مظلومان است از ظالمان در روز جزا و حکم کننده
 بشقاوت و معادیت بر بندگان و در قاموس گفته است که حکم بمعنی قضا است و امام غزالی گفته که از حکم متشعب میشود
 قضا و قدر پس تدبیر و تعالی اصل وضع اسباب را حکم است که عبارت از امر است و کلمه بالبصیر است و خلق اسباب
 کلیه مانند زمین و آسمان و کواکب قضا است و ترتیب مسببات بر اسباب لفظه بلخطه نقل بر او است و این را بیان نیست که امام
 در شرح اسماء حسنی گفته و جمله از ان در شرح آورده ایم و چون وی تعالی حاکم است باید که بنده استسلام کند
 حکم او را و انقیاد آورد مر او را و راضی باشد بقضای او را برای ذمه خود کند از حقوق و از خصوصیات خلق بر حد باشد
 و اگر کسی را با او خصومتی افتد انصاف نکند او را تا در مزه ظالمان مشغور نگردد و وی روزی که وی تعالی حکم کرد
 و انشود و از سابقه حکم از لی مراسان و اندو مکن باشد و تخلق آنست که در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف

ورزد و بر نفس خود حاکم باشد بمجاهدات و ریاضات و تقویات و صلوات و دنیا و دین است * العدل * عدل را
در اصل بمعنی داد و داد دهنده است و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی را
بچیزی نیز می آید و روی تعالی منزله است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک او است و همه
افعال حق مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح لا تعد ولا تحصى چنانکه باید و شاید همچنان است قوله تعالی ما توفی
فی خلقی الا حق من تفاوت و روی تعالی با هر یکی معامله برابر عمل و بی کد و سزاوارست و نعمت کرد اند و این از عدل
باشد و در حق غفور کند بلکه میثاق محسنات مبدل کرد اند و این فضل او است و چون بندگی دانست که حاکم مطلق او است
و همه بقضای او را است و در همه افعال از او حکمتها است یا این که در افعال او در بی حکمت است و احتیاض نکنند بلکه همه حق
و عدل دانند و بتخلیق آنکه در مردم عدالت و در خصوص او آنکه رحمت او است و در مملکت و جود او است و شهرت و غضب او
در تحت سیاست عقل و دین است و کرد اند و افعال و بی برحد استقامت و توسط اعتدال بود (بیت) * عدل یا رحمت
و در آن کلماتی سعادت بودند * راستی کن که بمنزل نرود کین قمار * اللطیف * لطف نرمی و نازکی در کار و کردار و نیکی کردن
عکس و لطیف خدا آیه بندگی و توفیق طاعت و خدمت از معصیت است و از جمله لطف او بیندگان اعطای و عبادت فوق تکلیف
و تکلیف آوردن طاقت و توانیدن بعبادت ابدیشنی خفیف در مدت قصیر که عمر است بلکه در یک ساعت چنانکه کسی ایمان آورد
و گاهی صفت مجاهدات کلفت و ریاضات بلطف و نرمی آسان میکرد اند و اگر خواهد بی رحمت و ریاضت در مجاهدات بمنزل
مقصود میرساند و بقرب و قبول درگاه خود مخصوص و محسوف میکرد اند و لطف و رحمت او با خلق مصالح و خفیات امور
و رسانیدن آن بمصلحت بر سهیل رفتی و نرمی نیز تفسیر کرده اند و این هر دو را هر دو بمعنی احاطه حق بمجاهدانه بل قابض
و مطلقا و برفق در افعال و لطیف و بی دران از احاطه حضور و محیطه بیان بیرون است و تشبیه کرده است امام غزالی در بعضی
امثله آن و گفته چنانکه لطف او در خلاق چنین تا آخر عمر و برسانیدن غلچه در شکم و چه در خالت و رضاع و بعد از آن در
اخراج شیر و صافی شیرین از میان خون و مرکب و غیر آوردن جوهر نفیس از میان اجتناب و بیرون آوردن عمل از مکس
و ابریشم از کرم و دراز صدف و عجبتر از همه پیدا کردن آدمی که مستودع معرفت و حامل امانت و مشاهد ملکوت میباشد
و ارض و عارف ذات اسرار صفات ابراهیم و امثال این بیرون از حد حضور احصاء است و هر که دانست که وی تعالی لطیف
است و عالم بمکونات ضمائر است و موصی جلایل نعم باید که ظاهر و باطن را از مکر و تلبیس و ترک ادب و اخلاق ذمیه
نگاه دارد و شکر نعمت و یکرید و توفیق خیر و طاعت از وی جوید و بتقصیر خود معترف آید و تائب و معتدل گردد و بتخلیق
آنست که به بندگان خلایق و لطف و رزق و نرمی کند چه در فاق محسوسه و غیره و چه در منافع روحانیة دینیة و دعوت الی الله را ارشاد
بطریق حق برفق و لطیف و حکمت و موعظه و موعظه و علم حقایق و فهم دقایق پوشیده باریق و سهولت و نرمی بتخلیق برساند
و افادات نماید * الخیر * خیر آگاهی و خیر آگاه بود و دانستن هیچ شی در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمیشود در زمین
و آسمان و ذره مضطرب و مطمئن نمیکرد و در کون و مکان نفسی نمیزند مگر آنکه نزد او است تعالی شانه از آن خبر و باین
معنی خیر راجع بمعنی علیم کرد مگر آنکه خیر مخصوص باخبار دارند و بمعنی عالم باخبار گویند امام غزالی گفته که خیر
بمعنی علیم است لیکن علم چون اضافت کرده شود بتفایای باطنه خبرت گویند و صاحب آنرا خیر نامند انتبهی و گاهی خیر
بمعنی خیر نیز دارند یعنی خبر دهنده از مکنون علم خود و روی تعالی خیر دهنده است از کل شته و آینه بکلام خود و باین معنی
راجع بصفت کلام کرد و خیریت و اختیار بمعنی آزمودن نیز آید و روی تعالی آزماینده است بندگان را با مر و نهی و تکلیف
شرعیه چنانکه فرمود لیبلولم ایکم احسن عملا و بندگی چون دانست که حق تعالی خیر است مراقبه علم او را از دست نهد
و تصدیق نماید انبیاء را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا آورد و تخلیق آنکه بکارهای دین دانا و باریک بین باشد و از
آنچه در عالم قلب و قلوب او میریزد داخل او را بصیرت و خبر دهد و از مگاید نفس و مکر و رخنه آن بر دل ریزد و خبر

زنده باشد مردم را از آن ومنذ روز اعیان ایشان بود بطریق نیابت از آن و آن زمانیکه بود ایشان را بدین اسم **السلیم** چنانچه
 آنست که و بر داری و حلیم آنکه او را خشم از جای نبرد و باعث بن استعجال عقوبت بنده و مسارع است انتقام نکرد و با وجود
 اقبال او که بتوبه دل آرک کتب عفو نماید و اگر خوار آمد به توبه نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است و بنده
 گاهی استعجال نمیکند در عقوبت و لیکن بوعزم آن می باشد و کینه نگاه میدارد تا نزد فرصت کینه را میکشد و روی سبحانه خود
 را با انتقام نیز وصف کرده است پس حق عمل آنست که از انتقام روی خائف باشد و از جهت حلم وی امیدوار عفو باشد که چون
 در حال حلم کرده است در مال نیز مغفرت کند و باید که این چنین ذاتی را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد
 و عفو میکند و نعمت داده است باز می مانند شکر گوید و شرم دارد که در نظر چنین کریمی بیقرمانی کند و تخلق آنست که
 بهر نا پسندی که بیند از جان و دوتمکین و قرار و زرد و بعقوبت زیر دستان تعجیل ننماید و صلیح و عفو شیهه خرد سازد مگر در
 اجرای حد و شریعت **العظیم** **العظام** **والعظمة** بزرگ شدن و عظمت گاهی در اجسام که مدركات بصائر اند اطلاق یابد و
 گویند که این جسم عظیم اسم و آن جسم عظیم ترازوست و قتی که امتداد مساحت وی در طول و عرض و عمق آن بیشتر
 زین باشد باز این دو قسم است یکی آنکه پر میکند چشم را و محیط میگردد با صوره بدن چنانکه فیل و امثال آن و یکی دیگر است که
 محیط نمیکردد بصیر باطراف وی چنانکه زمین و آسمان و این اعظم است از اول و گاهی در مدركات بصائر استعمال کنند و آنها
 نیز اقسام اند قسمی است که محیط میشود با ذراک کینه حقیقت آن عقل و قسمی اسم که قاصر است از آن اکثر عقول یا بعضی
 و قسمی است که متصور نیست اذراک عقل و احاطه وی بکنه حقیقت آن و عظیم مطلق او است که عظیمتر از همه است و
 متجاوز است از حد عقول و بیرون از دایره ادراک که هیچ عقلی بکنه ذات و صفات وی نرسد و آن ذات حق است تعالی
 و تقدس و کسی که بشناخت عظمت حق را مستحق و غوار داند نفس خود را در جنب عظمت او را قبال کند با متعال او امر
 و نوای و احکام وی تعالی شانه و غظم برهانه و بنده را باید که از عظمت و جلال حق چنان و چندان در دل فرود آورد که هیچکس
 و هیچ چیز را در جنب وجود وی سبحانه محبتی نباند و تخلف آنست که همه بلند دارد و از برای دنیا و دنیا دار در سر فرود نیارد
 و ملک کوین را در جنب عظمت الهی در نظر هست و بی جای نماند و تحصیل کند از کالات و صفات شریفه آنچه عظیم کردد بوی
 قل روی تا بر تبه رسد که اکثر عقول بکنه قل روی نرسند و در حال یس و ارد شده اسم که عالم عامل که تعلیم میکند مردمان را خیر نام
 کرده میشود او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان انبیاء و علما اند که چون عادل صفات ایشان تصور کنند پر شود عقل وی بهیمت
 و عظمت و اعظم مخلوقات سید المرسلین محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است که عظیمتر از وی مخلوقی بوجود نیامده و در
 عالم اجسام عظیمتر از عرش آفریده نشد و در عالم معانی از روح انسانی که آن فیض راجع بعظمت روح محمد صلی الله علیه
 و سلم **الغفور** بمعنی غفار است و هر دو صیغه برای مبالغه و غفور مبالغه تراز غفار است یعنی غفار بسیار بخشاینده که مغفرت
 از وی بسیار وجود آید و کنایه از بسیار بخشش و غفور آنکه بخشش وی تمام و کامل باشد و کنایه از عظیم بخشش و مغفرت از بانسی
 مراتب و درجات رسد بعضی گفته اند که غفور آنست که چون از بند نوعی از گناهان بخشیده از همه بندگان آن نوع گناهان را
 بخشش و چون غفر بمعنی پوشیدن است غافر آنکه پوشد گناهان را در دیوان اعمال بندگان و غفور آنکه از ضمیر فرشتگان نیز
 محو بر شیده گرداند تا ذلت آن مستور ماند بلکه بر کنایه فراموش میگرداند تا از خجالت و شرم مسخاری در برده تشویر
 نماند (بیت) **سرخیال** درویش زان بود در پیش **که** کرکنا **بیشند** شرمساری هست **و** وجه تعلق در اسم
 غفار مذکور شد **الشکور** **شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن** منعم را بحسب نعمت و این معنی شکر گفتن بند است مرخل را
 و شکر را اسناد به خدای تعالی نیز کنند و شاکر و شکور نام وی تعالی دارند و معنی وی ثواب جزیل دهنده بر عمل قابل و کلام
 ثواب جزیلتر و عظیمتر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام معدود و دنیا و بعضی گفته اند معنی شکر ثنا گوینده
 بر بندگان مطیع شاکر و این معنی قریب تر است بمعنی شکر و بعضی گفته اند که جزای شاکر را شکر نام کردند بطریق مشاکلت

و چون روی تعالی مدعی ثواب جز اول است ثنا گویند : است بند و این مقام است و او بیند : را با یل که در ثنا و شکر و طاعت
 و تعالی بیغیر از مدق و اخلاص نماید و رجه تشاق آنست که شاکر بود و مرشد از این نعمت وی و شاکر بود و مر کسی را که
 احسان کند بر وی بحق و عاقل و مکافات کند و اگر مکافات از دستش نیاید دعا کند و قلش اینست که گویند جزا که الله
 عز و جل العالی ملو بلند و بلند شدن جای و بر بلند بر آمدن و برز بر چیزی شدن و آن در رقم احدی حمی چنانچه
 جسمی برز بر جسمی دیگر باشد و عاقل چنانکه رتبه چیزی فوق رتبه چیزی باشد و روی تعالی رتبه من در مرتبه بالاتر است
 از همه و هیچ رتبه فوق رتبه و نیست و همه مراتب پایان نواز مرتبه و راست زیرا که هیچ و عاقل فوق مسبب و معلول می
 باشد و روی تعالی مسبب و علت جمیع محبات و معلولات است رتبات وی منتهی میگردد در مراتب علویت و فاعلیت پس
 هیچ چیزی فوق وی نباشد و وی فوق همه باشد و نیز موجودات منقسم اند به میت و حی و منقسم است به چیزی که از او جز
 اندر یک جسم نیست و آن بهیسه است و چیزی که با وجود ادراک جسمی ادراک عقلی نیز دارد و آنکه ادراک عقلی است
 متقیب است به چیزی که معارض است در معلومات او شهرت و غضب و آن انسان است و چیزی که سالم است ادراک از معارف
 یکد رات و آنکه عالم است یا ممکن است که مبتلی و مزوج باشد بدان و لیکن سلامت نصیب وی شد و آن ملائکه
 اند و چیزی که محال است در حق او بتلازام مزاج بدان و آن حق سبحانه و تعالی است پس وی در مرتبه فوق کل باشد
 که عالیه و کماله از ان رتبه نباشد و در فهم و عوام که در رتبه بها هم اند جز علو جسمی نیاید و خواص که متعبد شد و الله
 با دراک بهاء و علم معنوی بر او مراتب آنرا بر وفق مراتب علو جسمی نهند و از اینجا معلوم شد معنی بودن وی سبحانه
 فوق العرش زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است و موجودی که منزله است از تعدیل و تقلیل و یوحی و اجسام و مقادیر آن
 فوق تمامه اجسام باشد و مرتبه و تخصیص بعرض بیجه فوقیت او است از جمیع اجسام که چون فوق او شد فوق همه شد
 و علو بمعنی غلبه کردن بر کسی نیز آید و وی تعالی غالب است بر همه چنانکه فرمود و الله غالب علی امره پس بند
 باید که قیاس عقل و ترتیب فکر را در رکنه ذات و صفات او را نداند و چون و چگونه از راه معرفت بردارد و بعجز معنون
 آید که کمال معرفت اینست و خود را در جنب علیه امر و حکم وی تعالی نیست و نا بود و نا بود و با مثال و تعلیم پیش آید
 و تشاق آنست که بنیال عیبهود در تحصیل علم و عمل چند آن کند که از بنی نوع خود فایق گردد و کالات و عالی گردد
 در مراتب بمقامات و لیکن علوم مطلق ممکن نیست از این کفایت وی در درجات انبیا است با تفاوتی که در اینجا است و اهل درجات
 که فوق آن درجه نیست درجه سید الانبیا صلی الله علیه و سلم است و اهل مطلق خدا است جل جلاله و تعالی شانه و نیز
 از درجه تشاق آنست که بر نفس و هواز بردست باشد و از صحبت اهل دنیا است و از درجه صفت بغیر امر حق فرود نیارد و مشائخ
 گفته اند که هر که صادق کشت در توجه بد رکاء حق اهل آسمان و زمین را هیبت او در دل نشیند و همه از وی بترسد
لکبیر بزرگ و صاحب کبریا و کبریا عبارت است از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود است و کمال وجود وی تعالی راجع بد و چیزی
 است یکی دوام وجود و چون مدت وجود آدمی را از کرد و گویند که وی کبیر الرحمن است و چون طویل الوجود کبیر شد پس دانم
 الوجود ازل و ابدی ازل و ابدی باشد که از کبیر خوا نند دوم آنکه وجود وی تع وجودیست که صادر است از وی هر موجود پس کبیر
 بمعنی کمال ذات تام الوجود باشد و عظیم بمعنی کمال الصفات رفیع القدر و عالی مرتبه بود و روجه تعلق و تشاق قریب باسم العالی
 است الحفیظ محافظ و نگاهدارنده هر که و هر چه در عالم است از آفت و ضیاع او است تعالی شانه با بقا و حیانت
 چیزها که در دشمن یکدیگر اند چنانکه عناصر را در موالید نگاه میدارد و بترکیب و مزاج و تعدیل قوای آن و نگاه میدارد حیوانات
 را به پیداکردن آلات و جوارح در ذرات آنها چنانکه شاخها و رانها و چنگها و خارج از ان چنانکه اسلحه و به پیداکردن
 معرفت و هدایت بر است کردن آن و استعمال آن و به پیداکردن حواس که در رنگ جاها و سامان اند که می آگاهند بقرب اعدا
 و آفات چنانکه چشم و گوش و جز آن و هم چنین در حفظ اوست تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین است حتی کیهانیه

که از زمین میروید نگاه میدارد لبها را بر او را بر طوطی و بخارها که میروید از وی رخا و مرسلح نبات است چنانکه شاخ و ناب و چنگل سلاح حیوان و بار قطره از آب حافظی است که نگاه میدارد او را از آنکه مبدل یهوا گردد و در خور آمدن است که فرود نمی آید قطره از باران مگر آنکه بارش فرشته است که نگاه میدارد آنرا تا میرسد به معتقد خود از زمین امام عزالی گفته که این حق است و مبادله باطن ارباب بصورت بران دال است و ایشان ایمان می آرند بدان بصیرت نه بتقلید را براب حفظ الهی تعالی کثیر است لا یعد ولا یحصی و از جمله حفظ اوست القای ایمان هر مؤمنانرا و حفظ عقاید ایشان از زین و زلل و صیانت عقود ایشان در توحید با قاست دلائل و برامین بر صدق دین و اتوا بیدلیل و برهان نور یقین است که در دل انداخته که کسب و اختیار بنده را در آن قطعه خللی نیست بزرگی گفته است که شکر این نعمت چگونه گویم که یا چندین اختلافات ادیان و مذهب که در عالم است اجملا مخطوط رخا طرما نیست و موجب اشکال و اختلال عقد ایمانی نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا مقلب القلوب ثبت قلبی عالی الا ایمان و حفظ بمعنی از بر داشتن چیزی که ضد آن نسیان و فراموش کردن نیست نیز آید و باین معنی نیز اطلاق آن بر پروردگار تعالی صحیح است که همه اشیا محفوظ است در علم وی و ممکن نیست زوال آن از وی به هو و نسیان نقل است که یکی از صلحا را مال بسیار میراث رسید گفت آلهی مرا باین دراهم محتاج آنفیده اما محافظ این حضور قلب مرا تفرقه میرساند خداوندان تو حافظی از برای من نگاهدار و هر چه بود همه را بدو بستان داد پس هرگاه که او را بچیزی احتیاج می افتاد حق تعالی آنرا از غیب بوی میرساند و چون بنده دانست که پروردگار او حافظ است باید که از همه آفات و مخاطرات و از غلبه نفس و هوا پناه بخدا و حمایت او برد (بیت) هر کس بخدا پناه آورد* او را از بلا نگاهدارد* و تخلف آنست که بحدود و احکام شرع را نگاهدارد و جوارح را از معاصی و دل را از ذکر ما سوی و سر را از ملاحظه اغیار محفوظ دارد و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فروماندگان را عاجزان را دست کینزد و محافظت نماید و به نظر قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاهدارد* المقیم* خالق اقوات و رساننده آن با بدن و قوت خویش آن چیز است که بوی پر یا ایستادن انسان از اطعمه و اوقات خویش دادن و این قوت بدن است و قوت ارواح معرفت و ایمان است و مقیم بمعنی توانا و نگاهدارنده و کوا و حاضر نیز آید قوله تعالی و کان الله علی کل شیء مقیما ای مطلع قاد را پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان از وی خواهد و بیعلم وی اکتفا کند از سهل تستری پرسیدند ما القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت و بعضی اینچنین حکایت کنند که از وی پرسیدند که قوت تو چیست گفت الله گفتند مقل اری که از آن چاره نیست گفت از الله چاره نیست گفتند از چیزی می پرسم که قوام جسد ما بآن است گفت قوام جسد ما با الله است اگر شما الله را می شناسید و تخلق آنست که کوسنگانرا طعام دهد و غافلان را ارشاد کند و احوال نفس خود مطلع باشد و بر صلاح حال خود اکتفا نماید* الحسیب* کافی و بسنده از جمیع کارها و احباب بسند آمدن چیزی احسبني الشیء میگویند بمعنی کافی یعنی بسنده شد مرا این چیز پس حسیب بمعنی محسب است و این وصفی است که متصور نیست ثبوت وی حقیقه مر غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت از جهت وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی باشد چیزی را مگر الله تعالی زیرا که با او است وجود اشیاء و دوام وجود و کمال وجود آنها را و با بی که آنها را داخل اعتبار وجود اشیاء و کمال آن همه بشاق آورند پس اوست حسب مطلق و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی مستاسب است چنانکه جلیس و ندیم بمعنی مجالس و منادم است و وی تعالی حساب میگوید از خلایق روز قیامت و می شمارد برایشان انفس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی شریف است از حسب بمعنی فضائل و مناقب شرف و چون بنده دانست که وی تعالی کافیهست باید که اکتفا کند بوی و بجهنم تن بیروی توکل کند در جمیع امور بر وی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و چون دانست که انفس از راضی شمرد بران حساب خواهد کرد

غافل کرد که کار خود را بکنند و گیس خود بکشند پیش همیشه بر خلد بود از ایشان و فضا بود از مکر و تلبیس ایشان و بودند از آنها ای در آمد ایشان معنی مراقبه اینست * الاحیاء * اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن اراست جواب دهند و هر که او را خواند و اجابت کنند و فرد عار و قضا کنند و هر سوال را او است اجابت کنند و دعا مضطربین بر زبان قال و حال بلکه اجابت کرده است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه می طلبند و از جمله اجابت اراست دعوت خلق و کفایت و اجابت ایشان که تدبیر کرده است کار ایشان را پیش از آنکه پدید آید ایشان را به پدید آمدن اسباب از آرزوئی و آلات و آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امور دینی و اجابت کند بندگان او را با تبحر و آمل و در آمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بطرف و سخن نرم و با اجابت دعوت ایشان و قبول هدیه ایشان چنانکه رسول خدا میگوید صلی الله علیه و سلم * الراحم * معیت فراخی و فواخی کردن و همه را فرا رسیدن و الغفار * اغماضت اعلم میبخشد و میگوید که علم بی و هیچ و محیط است بمعلومات و با حسان میکنند و میگویند احسان و الکریم * کریم است و بقررت و ملک و غنا میکنند و واسع مطلق در جمیع این صفات الله تعالی است و آنکه گویند معیت بمعنی توانگری و توانائی و دست و رس است بهمین علاقه است و حق است هر کسی را که شناخت خدا را و فراخی علم و قدرت و الملك و غنی امور که باقی نماند در مضیق جمل و عجز فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد از همه و از همه کار ملک المتعالی و الکبر و در تنگی ها پناه یابد و در تخلق آنست که سعی کند در رعایت علوم و معارف و اخلاق وجود و سخاوت و ورزد و عین و انکشاف دارد و دل و دست را فراخ گرداند و از آنچه وارد گردد بی روی از حوادث و ایل و آفات جاهلان تبرک لنگردد و هیچ چیز از هیچکس دریغ ندارد و با همه کسی بهر نوع کشاده باشد (بیت) * بندها بردار کر خواهمی کشاده دوست دل بکشا اگر نخواهی مراد * الحکیم * حکمت عبارت است از کمال علم و حسن عمل و ایقان و احکام علم و عقل و حکمت علم محکم را نیز گویند بعمل بمعنی علم باشد بزیادت احکام بعضی گویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم می گویند کسی را که عالم باشد بحقائق اشیاء و نیک دانند و قائل صناعات و ارا و متقن و حکم کند صنع آنرا و کامل بدین معانی چیزی است از نفع و مصلحت را انباشت و روی تعالی هر چه کند بمقتضای حکمت و از روی دانش و بینش کند و کارهای و عیال و زوهر و سستی منزله و مهور است و ذات است بحقائق و ذائق اسرار و کسیکه شناخت که بود و کرد کار ز تعالی حکیم است بروی لازم بود که راغبی گوید حکم او و بداند که زیرا از آن حکمت بالغه خواهد بود اگر چه ظاهر نگردد بروی پس اعتراض نکند و مخطئ نگردد بروی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم ملی الاطلاق است - بعمل مایشت و محکم ما یزید و بایانیکه در تفهیم حقائق متوجه بغیض اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کنند در تکمیل قوت نظریه و تحسین قوت عملیه و نیک دانند قائل و علوم و صناعات را از آنچه متعلق بتکمیل نفس خود بود و باینکه از صفات و لغو و پو هیز و هیچ کاری بی با عتیه حقایق و داعیه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد نقل است از ذوالنون مصری قدس الله بصره که گفت شنیدم در زمین مغرب مردی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت و می شد مچهل روز بر در خانه وی افتاده بودم وقت نماز بمسجد آمدی و همچنان و الله و حیران باز گشتی و بمن هیچ التفات نکردی ازین حال تنک آمدم گفتم ای جوان من مرا چهل روز است که اینجا ایستادم هیچ التفات بمن نمیکنی و سختی نمیکنی آخر مرا پند ده و حکمتی و نصیحتی بیا موز تا یاد گیرم گفت بآن عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد گفت دنیا را دوست مدار و تقوا را غنا شمر و بلا را نعمت دان و تمنع را عطا کبر و با غیر حق انس مگیر و صحبت مدار و خوار و ابر عزت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاش خود ساز (بیت) * از سینه مگر کن همه نام و نشان غیر * الا کسیکه میل دل از وی نشان ترا * الودود * بضم و فتح و کسر هم چون و دایب کسر و مودت و دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی را کمال و دوستی تعالی دوست میدارد مومنان را و دوست میدارد ایشان او را چنانکه فرمود بهم و بهم و بهم یعنی رحمت میکند

و صلاته ملائکه گرامی میدهند بر وحل اثبت ذات و کمال صفات و اکر چه از ادراک کنه ذات و صفات عاجز و قاصر اند
 (نقص) * خطابه بر نام تراخوانند این همه * از تو جز نامی ندانند این همه * کوجه توحید تو مشغولیم ما * هم تو میل انبی
 که انانیت ما * بنده را باید که از مراقبه حضور اطلاع حق و از شهادت وی بر اعمال غافل نباشد و شهادت وی بر معنی و عمل
 و خلوق وی مضیق بود و احکام دین اسلام را جامع ویرگال ذات و صفات وی معتبر و تخلق بمعنی اول را جامع بمعنی
 علم و اختیار است و بمعنی ثانی سعی کند که بتحصیل علم و تزکیه و تصفیه از اهل شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت
 بر وحل اثبت حق و بر میثاق انبیا گردد تا از خیر امت عباد الله باشد * الحق بمعنی ثابت و هست و در مقابل او است یا ظل
 بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و صحت مطلق الله تعالی است و سایر موجودات از حیثیت امکان معدوم و ناچیز و نیستند
 که در حد ذات ایشان وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته است * الاکل شی ما خلا الله باطل * و تفصیل کلام آن است که اینجا
 سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجهی و باطل بوجهی پس متمنع بالذات باطل مطلق است و ممکن لذاته حق است
 و باطل است بوجهی و از ازل جهت ذات خودش وجودی نیست اما پس باطل است بذات و مستفید است وجود را
 از غیر خود و از بوجهی که بجانب مقید وجود دارد موجود است پس ری یا بن وجه حق است و اثبت معنی قول ری سمعانه
 کلش مایه لا وجهه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که بذات خود موجود است و هر چیز وجود
 از وی میگیرد و آن حد است عز و جل و تعالی و تقدس حق بمعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقاد است و مذاهب
 و ایدان وصف میکنند نیز نمیتوانی وجود حق را در با اعتبار ثبوت ازین جهت او را حق میگویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید
 و اوست تعالی سزاوار الوهیت و اقوال و افعال و از شایده بطلان و کذب منز و میرا است و تخلق آنست که مستحق گردد
 بنده و بتابعیت حق که شریعت نبوی است صلی الله علیه و سلم تا از ان نوری و حضور وی بر دل مستولی گردد که بدان مستغرق
 گردد در وجود حق و ذکر و محو و حضور وی تا متصف گردد بمعنی حقانیت امام غزالی گفت رحمه الله علیه رحمه الله علیه
 اکر چه حق است و لیکن حق بذات خود نیست بلکه حق است بخدا و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود باطل است
 اکر موجود ساختن حق مرا و را نمی بود پس خطا کرد کسی که گفت انا الحق مگر یکی از دو تا ویل یکی آنکه این مراد دارد
 که ری بحق است و میگویند این تا ویل بعید است زیرا که لفظ دلالت ندارد بر آن دیگر آنکه این مخصوص بری نیست بلکه
 هر چه ماسوا ی اوست بحق است تا ویل دوم آنکه مستغرق گردد در وجود حق تا آنکه در باطن وی بحسب شهود کنجایش
 هیر نماید و هر چه کلیه چیز بر او تمامه او را فرو گیرد و در وی مستغرق گردد میگویند و مخالفه میکنند که او است و از اینجا
 گفته است انا من اهو و من اهو انا مراد استغراق و استهلاک داشته است انتهی کلام الامام ای موجود
 بحق را نور مطلق افاضه کن بر ما از حقانیت و نورانیت وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان نور شهود
 نور منور گردان بنور اسم خود دل بند و خود را تا چنانکه اسم را صورت و قیام الحق است و حقیقه و معنی نیز که در
 و با وجود آن آگاهی و روشنی پیدا آرد از مستی و بخود ری نکا می آید تا گوید انا عبد الحق بجای آنکه بگری
 انا الحق گفته است انا کل شی قدیر * الوکیل * وکیل آنکه کار را با وی گذارند و زمام تصرف در دست وی
 دهند و ری تعالی خود بخود کارهای بندگان را بر خود گرفته و قائم شده تا امور عباد در مبد با وعاد بتحصیل هر چه
 بدان محتاج اند و کفایت میکند بعنایت و کرم خود مهمات همه را بی آنکه کسی توکیل و تفویض کند و وکیل گاهی و نا
 نمیکند قدرت وی بامری که وکیل است و آن وکیل مطلق آنست که امور موکول باشد بوی و ری کافی باشد بقیام آن و
 وافی بود باتمام آن و آن کرم و عنایت باری تعالی است پس بنده باید که همه کارهای خود را بضررت وی سپارد و بتدبیر
 وی بازگردد و بیکست خود متوکل گردد بر وی و بسند کی کند یا استعانت و استمداد وی از غیر وی (بیت) * کار خود را
 بخدا باز گذار * کت نمی بینم ازین بهتر کار * و حقیقت توکل بقه است بضماین حق و اکثر استعمال توکل در امر رزق

است رفته و ام و امام است و تخلق است که در کارهای طاعت و عبادت و در کفایت نعمت ایشان کوشش نماید
 و در اینجا مازب و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گویا وکیل ایشان است و وکیل خدا کرد و بر نفس خود و خط
 نفس کرد و در احتیفاء حقوق الهی و اقتضای امور و مواهبی بوی تعالی و القوی المبین قوی توانا متین است و از امام عز ال
 کفایت قوت دلالت میکند بر قوت و تعلق کامله بالله و متانت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی ازین جهت که قدرت بالقد
 و کامله از قویست و ازین حیثیت که مثل این القوت است متین است که در قرآن مجید وصف کرده است خود را بیک و القوه المبین
 و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاورد و تعالی از عجز و مانع کنی و ضعف و رماندگی منزله و مجرب است و بعضی گویند قوی
 متین بمعنی خالق قوت و متانت است تعالی باین معنی عقل پس در همه کار قوت و تصرفات از خواها و خود را در همه کس را همه
 چیز را مستر و متقاد از اندود و رقت جرات و بی ادبی از قوت و قدرت او فراسان باشد و تخلق است که بر هوای نفس
 قوی و چیره باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجرای احکام شرع و هر و محسبی را بخود
 و از اندول (بیت) نفس کافر کیش را بر خویش من سلطان مکن و دشمن است او هر چه فرماید که آن کن آن مکن و الهی مکن
 و ناصح و سبب مومنان و متحیان است و تصرف میکند ایشان را و تعالی در وقت میدارد مومنان را الله ولی الدین
 آمنا و ولی بمعنی متولی امور زنده را خدا و بی حق سبحانه متولی امور صالحان است بطف و صلاح که توکل کرده اند بر وی
 و تفریق کرده اند امور خود را بوی و متولی امور نامه خلایق است از آنچه محتاج اند بان از امور معاش و معاد و بمعنی
 قریب نیز آمده و رحمت و تعالی قریب است بحسبان و از آنکه عباد فی غنی قانی قریب پس یکل یا یکل که بتکمیل
 شعب ایشان خود را شایسته نماید و سستی حق نیست نه کرد و اندود و همه کارها میداد و تصرفات از وی جویید و بر قوت و محبت
 و بی شکر گوید و از قرب وی تعالی آگاه بود و التفات دل بخیر و نکند و تخلق است که دوست دارد از سخنان و از درستان
 او را و کوشش کند در تصرف دین او و تصرف در دین او و معنی کند در قضاء خواج خلق او و نظم مصالح ایشان قاضی
 گردد باین اسم و نامیده شود از اولی الله و یکی از نشان ولایت آنست که وی تعالی دائم از قدرت او را از
 محنت و دل و مطرود نگرداند از انا اگر فصل معصیت و بدی کند نگاه دارد از و از ان و اگر نگاه دارد از بیقتل بتوبه و انابت
 زود باز آرد و در آن نکل آرد اینست معنی انا احب الله عبدا لم یضرب ذنبا و از نشان ولایت آنست که از رادر دل در میان
 خود جای دهد زیرا که دل ایشان محل نظر حق است و چون از رادر اینجا بدلا بد بپوزن از آن بوی کثیر افتد (بیت)
 دل بدست آرد کرد لی داری در ز فقر خالصی داری اللهم ارزقنا الحمید حمد و محبت ستودن و ستودن و ستودن
 و او است ستایش ذات خود و ستایش کنند صفات خود بکلام خود درازل و به بی آیات و بیانات و لا یزال لا احصى ثناء
 علیک انت کما انیت علی نفسك دلیل آنست و متا یکنه انبیاء و اولیاء و مقرران است به نصیحت ایمان و احسان و عرفان و ستوده
 شده است ستایش خود و ستایش جمیع آفرینش خود که از آن من شیء الا یسبح بحمده یا حمیل بمعنی مستحق جمیع محامل است
 که موصوف بکل کمال و عطا کنند و هر توال است و هر حمد و ثناء را جمع بذات اقدس از او است و تخلق باین اسم آنست که دائم
 حامل حق بود در جمیع اوقات و احوال و معنی کند که متصف گردد در تفصیل کمال اعطای توال قاصد و در ممد و روح گردد نزد
 خلق و نزد بندگان وی و متمدن از بندگان کسی است که ستوده است صفات وی و اخلاق وی و شمایل وی را اعمال وی و اقبال
 وی را احوال وی بی شوب نقصان و طغیان و آن مجید رحل است که نام پاک وی محبت است صلی الله علیه و سلم و هر که قریب
 است بد رجب و مقام از بر قدر تفاوت خواتب درجات قرب از انبیاء و اولیاء و علماء و صلحا هر یک حمید است بر قدر کمال و
 اذن از توال خود و درین مطلق الله است جل جلاله و هم تواله الحمی احصا شمردن و دانستن در شمیل استقصاء و
 احاطه و امام عزالی محصی را بعالم تفسیر کرده و گفته که علم را چون اضافت کنند بمعلومات از حیثیت عدل و احاطت بدان احصا
 گویند و محصی مطلق کسی است که منکشف گردد در علم و در علم هر معلوم و معلوم و مباح و فایده و اگر چه ممکن است

که محضاً کند بعلوم خود بعضی معلومات را ولیکن عاجز است از احصای اکثر معلومات و ما اوتینم من العلم الا قليلا پس
محضی مطلق نیست مگر خدا عز و جل را و معنی آنست که انا احب بدقائق و حقائق اشیا و محیط است علم او بل رات کائنات را عدد
آن و صفت کمال او اینست که احاط بکل شیء علماً و احصی کل شیء عدداً و بدینکه علم الهی را بجزئیات اعمال و احوال
مراقب باشد و از حساب روز قیامت غافل نباشد و در معاش حساب معاد برکیزد و بداند که هم چنانکه بر ترک نیکوئی قاسف
خواهد بود بر ترک نیکوئی نیز تجر خواهد بود (بیت) * غافل مشو که غموری زین تازه تریابی * دادش بد
که چون شد غموری دگر نیابی * و تخلق عبد یابن امیر یوقد رکال او هست چنانکه در اصل صفت علم و از جمله تخلق اینست که
احصا کند از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه نفس کند پیش از آنکه حساب کرده شود و در محاسبه مصافحه
نکند و جهل کند تا بدد قانق اعمال و احوال ظاهر و باطن خود را اطلاع یابد و راقب گردد * الما ت المعین * ابداء بتد اکون
و نیکو کردن و اعدا نیکو کردن و بعد از عدم ایجاد کردن و نویسیرون آرند و صنایع و بدایع بقبض و باز گردانند و
اعمالی را که در دست تعالی شانه و قد رت او و در شامل انست و خود هر که از علم بوجود آورد بعد از امانت امانت
تواند کرد (بیت) * آنکه مارا اول از خاک آفرید * اینچنین شایسته و پاک آفرید * گویند ما را پس از مردن درست
نبود از قدرت مجتبر از تحسین * و کامی معید را بر اعاده و پروردگار تعالی عوائد و قواید و لطائف و افضال خود را که
بر بنده افاضه میکند و بسبب بعضی اعدا و رقتصیرات وی بعد از انقطاع طمی نهی و بعقور و کرم و احسان خود باز اعاده
میفرماید نیز حمل میکنند اینچنین جاری شد و است سنت الهی تعالی که می دهد و می ستاند و باز میدهد تا قدر نعمت
بشناهد و شکر میکند و بر نعمتی مبدی بمعنی منشی انعامات بود از وجود و لوازم و هوامید و النعم قبل استحقاقها و بر
هر تقدیر بداند و ربابی که شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضای او را جوید و شکر نعمت معاش که حیات اینچنانی است
سازگاری معاد که حیات آنجا نیست بکند و تخلق آنست که معنی کند و را بدای خیرات و تاسیس حسنات و اعاده آنچه منقطع
شد از ان بتقصیرات و تقصیرات * المحیی الممیت * پیدا کرد آنکه حیات در جسم و در گردانند و آن از وی که احیا
و امانت صوری و جسمانی است و زنده گردانند و دایها بایمان و معرفت و میرانند و آنها بکفر و غفلت که احیاء و امانت معنوی
و روحانیست او است تعالی شانه و عظم برهانه بنده و باید که بشکرا نه نعمت حیات مشغول باشد و زنده گانی فانی را در تحصیل
حیات الهی صرف نماید و هیچ سبب راد و حیات و موت مؤثر حقیقی نداند و تخلق آنست که در زنده گردانیدن ذل
بدعارف الهیه و میرانیدن نفس از قوت غضبیه و شهویه سعی کند (بیت) * حیات القلب علم ناخفته * و موت
القلب جهل فاجتنبه * و زنده گردانیدن در لهاء طایمان و مزینان با نواردها ایت و میرانیدن نفوس ایشان از ظلمات
غوایت که الشیخ نجیب و بهیت نیز ازین باب است و اعطای غذای بکر سنگان که سبب بقاء ابدان است و گردن غذا بکفران
که سبب نیستی ناپاکان است نیز داخل تخلق باین درواشم عظیم الشان است * الحی * زنده و ازلی و ابدی او است تعالی
شانه که هرگز نمیرد و زوال و ملامت نهی بود و حیات صفتی است که موجب علم و فعل را در حیات و هوکرا در اک و فعل را در
نبود میت است و حی کامل معالقی آنکس است که مندرج است جمیع ملزکات تحت ادراک و در جمیع موجودات است
فعل و بی تا بیرون نبود هیچ ملزکاتی از ملزکات وی و نه هیچ مفعولی از فعل وی و آن مفدا است پس او است حی مطلق و هر حی
که سواي او است حیات او بقلزاد و اک و فعل او است و کسیکه شناخت که وی تعالی حی است که هرگز نمیرد و توکل کند بر وی
و توکل علی الحی الذی لا یموت و هر که اعتماد بخدا و توکی کند احتمال آنست که وقت حاجت بمیرد و ضائع گردد اما وی
و تخلق باین اسم آنست که زنده باشد بوی و بیا در وی تعالی تا هرگز نمیرد بل احیاء عند ربهم یرزقون فرخنده (بیت)
* هرگز نمیرد آنکه دلش زنده و دلش بحق * ثبت است بر جزین عالم دوام ما (غ) قد مات قوم و هم فی الناس نجباء * القیوم *
قلبها تات خود و قائم دارنده و زنده کننده و مرعز خود را که ممکن و متصور نیست اشیا از خود و در بقا جز نبوی و وجود و بقای چه

موجودات بقیومیت اوست و گفته اند که قیوم معالنه قیوم و مصلح امور را گویند و صلاح آرند و ملک بر امور و عباد و باریز تسلیت
 طریق صلاح و سعادت معاش و معاد اوست و هر که دانست که قائم یا شایا و مصلح امور اوست فارغ کرد از تعب و کد و کد اشتغال
 و زندگانی براحت کند در سایه توکل و تفریض و نصیب بند ازین صفت بقدر استغنائی اوست از ماضی و آتی و آمدن و دردمر
 اصلاح ارا موید الله را و گفته اند که الهی القیوم اهم اعظم است و هر که در سبک بگوید یا حی یا قیوم برحمتک استغنیست حاجت
 آرد و اید * الواجل * وجود هستی و بافتن مطلوب و وجب و جلد و تواتر شدن هوی و حنا نه واجب الوجود نیست که هیچ
 کمال و مراد و مقصود از وی مفقود نیست و هیچ چیز بوجود او موجود نه و غنی است علی الاطلاق که به هیچ چیز و هیچکس محتاج
 و نیازمند نیست و هر که غیر او است بوجهی واجل است و بوجهی دیگر فاقد و از بعضی چیزها بی نیاز است و بچیزهای دیگر نیازمند
 و بعضی گفته اند و جل بمعنی علم نیز آمده و همه اشیا بهر صفت که هست در علم او ثابت و وجود است و غرق عیان و اجل
 و غنی و علیم بدان تواند بود که در غنی و بچیز است و جل این آنچه مضو اند و علم احتیاج بغير باعتبار اول و اجل و علیم
 ثانی غنی و همچنین در علیم انکشاف است و حصول از حیثیت اول علیم است از حیثیت ثانی و اجل و الله اعلم و علیم
 بیلید که مراد حق باشد و احتیاج بوی دارد و از علم وی آگاه باشد و تخیل آنست که معنی کند در تحصیل آنچه لایست از کالات
 اقرار اجل مراد و مقصود شود و مستغنی گردد بفضیل خدا از ماضی و آتی (ع) چون تو دارم بمعنی همه دارم همه * المجلد *
 بمعنی مجید است چنانکه عالم بمعنی علیم و لیکن در صفت مجید معالنه و تا کمال است و همه صفات الهی تعالی بالغ و کامل است
 لیکن گاهی در لفظ اشعار و اعلام بان میکنند و گاهی باقیات اصل بمعنی اکتفا می نمایند که در نفس خود کامل است احتیاج
 بل لایلت لفظ اند ارد و بیان معنی تعلق و تخلق همه در شرح اهم المجید کل شت * الواجل * یکی است و الوسعده یگانه شدن
 و وی ستمانه یکی است بدات خود و یگانه است بکمال صفات خود و این نه آن احد است که مبدأ احد است که محدود و
 منتهی است آنحضرت ستمانه را حد و نهایت نیست و جامع اضداد است و واحد در مقابل و بمعنی است یکی آنکه متجزی
 و حقیقت نباشد مانند جوهر فرد دیگر آنکه بی مثل و مانند بود چنانکه آفتاب که نظیر ندارد و لیکن ممکن است که او را نظیر
 پیدا شود و هر جودی که متعزذ است بخصوص وجود خود و قابل انقضاء نیست و وجود نظیر وی ممکن نیست واحد مطلق
 او است از لایزال و از بنده گاهی واحد میشود و وقتی که پیدا نشود مراد او را بنای جنس وی نظیر در خصلتی از خصال در وقتی
 از اوقات با وجود آنکه در خصلت دیگر در وقت دیگر موجود است پس واحد بی الاطلاق نباشد و کسیکه شناخت که خدا ای تعالی
 و احد است در صفات کمال که شریک ندارد باید که متوجه نگردد مگر بوی و شریک نکرد اند و او را در و تخلق بدان اهم آید
 است که معنی کند که متوحد و یگانه گردد در فضل و کمال نسبت بکمی که ممکن است توحد نسبت بوی و باید که متوحد باشد
 و هر جودی چنانکه متوحد است و یگانه در الوهیت و یکجهت و یکووی و یکدل متوجه حضرت واحد گردد تا بقیض وحدت
 مشرف شود و مستغرق گردد در رتبه توحید یکی گوید و یکی دانند و یکی بیند و یکی جوید و هر چه بیند از بیند و از داند
 (بیت) از بهر آن یکی در جهان دامه ام بیاد * عیبم کن که حاصل هود و جهان یکی است * نقل است که شبلی قدس الله
 عودت از یزد و گاهی فقاهی کند شمس غریبا میگرد که یکی بیش نمایند در رقص آمد و فریاد زد که کی بود جز یکی بد آنکه
 تکرار است ای هر چه در جامع تر می رود عوات بی همتی و شرح السنة اهم الاخذ نیامده است و لیکن در جامع الاصول الواحد
 الاجل هود و اوله و فرق می نهند میان این هود و دیگر که احد یا اعتبار ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این
 گفته اند و گاهی میگویند واحد بمعنی علیم التجزیه که اجزایند ارد واحد علم بهم الشیء که نظیر ندارد * الصمد * صمدی
 است که قصص کرده میشود و بد زکاة و در جمیع مطالب درخاست آرزو از صمد بمعنی قصد و منزله است از جمیع
 بقا و نقص و آفات و جامع تمامه کالات از صمد بمعنی مصلد که میان تهی نباشد و نعت است در مصمت پس بنده باید که همیشه
 بتقید در زکاة و تعالی و یزد و جمیع مقاصد و در آرزو و جوی و در آرزو از جمیع نقائص و آفات منزله آید و از وی استمداد و

استکمال خواهد و روی از روی بجانب دیگر نکرده اند و تخلق باین اسم آنکه در گاو سازی نیازمند آن و بر آوردن حاجات طالبان سعی نمایند و از رد اهل اخلاق و از احتیاج بذات و شهودات لغوی باشد تا مقصد و موجه بندگان خدا شود در جمیع حاجات و محفوظ و معصوم گردد از تمامه آفات و زاسخ و صلب بود در رعایت احکام دین و متمکن و مستقیم گردد در طریق علم و یقین **القادر** مقتدر **القادر** ر **القادر** و قدرت و اقتدار و مقتدرت توانستن و توانائی و قادر و مقتدر بمعنی خداوند قدرت و در مقتدر و مبالغه است و قادر آنکسی است که اگر خواهد بکند و اگر نخواهد نکند و قدرت عبارت است از این معنی که موجود میشود بوسیله ممکن بوفق ارادت و قادر حقیقی آنکسی است که اختراع کند هر موجود را اختراعی که یگانه باشد بوی و مستغنی باشد در آن از معارف غیر و آن خداست جل جلاله و اما هیدر اقتدرتی صفت بقادر کرد انیدن حق مراد را فی الجمله جز بعضی اشتیاد و بعضی احوال قدرتی ناقص و مختصرات بنده تابع است بقدرت خدا پس سزاوار است که گفته نشود او را قادر مکر بصورت مجاز مقول پس نیست قادر علی الاطلاق مکر و سبحانه پس کسی که شناخت که اوست علی الاطلاق قادر بر کمال بر هر چه خواهد **الاکبر** اگر خواهد نیست و اوست کرد اند و اگر خواهد صفت را نیست کرد اند همیشه خائف باشد از قهر وی را مید و از بود بملطف وی و تسلیم بود احکام و ارادت وی و نیز چون دانست که مولى قادر است بر انتقام ترک کند انتقام کشیدن از هر که ظلم کرد دنیا را نجات دهد او را با اعتقاد آنکه قدرت حق و انتقام وی باشد و اوست از انتقام کشیدن وی بر وی نفس و تخلق باین اسم آنست که قادر باشد بر کف نفس از مخالقات و بر منع شیطان از غوايات و بازداشتن طبع و هوا از میل به شهوات و لذات **المقدم** **المؤخر** **بکسر دال** و کسر خا تقدیم در پیش کردن و تاخیر از پیش افکندن اوست هر و علا که پیش کرده دوستان خود را به نزدیک گردانیدن از درگاه عزت خود و راه نمودن بجناب قرب خویش و پس افکندن دشمنان دین را بدور افکندن از لطف خود و پزده افکندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسی را که نزدیک گردانید پیش کرد از او کسی را که دور گردانید پس افکند از شرف و مرتبه و تقدیم و تاخیر گاهی نیز ممکن میباشد و گاهی در زمان و گاهی بشرف و مرتبه می باشد و مرتبه همه از خدا است آدم علیه السلام را درین جهان تقدیم کرد محمد و اصلی الله علیه و سلم تاخیر و در این جهان برعکس و همچنین حال اسم سابقه نسبت بامت محمد به چنانکه فرمود نحن الآخرون السابقون و در قرآن مجید فرمود السابقون السابقون اولئك المقربون و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود متوسل گردد و بوسیله خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق مقتصر گرداند و تخلق باین اسم آنست که تقدیم کند خود را به مسا بقت و مسارعیت بخت و قربانیت و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمیان را که مناع خیر اند و نیز مقدم و معظم دارند هر که را خدای تعالی مقدم کرد و مقرب کرد انید و موخر و محقر دارند هر که را وی سبحانه تاخیر کرد و در آنکه **الاول** **الاخر** **اولیست** ازلی که وجود از او ابتدا ی و هستی از او افتتاحی نیست و آخریست و ایمنی ابدی که بقای او را نهایتی نمی رود و او را انقضای نبی یا سابق است بر اشیا و وجود کان الله و لم یکن معه شیء و آخری است باقی بعد ثنائی خلق کل من علیها فان و یبقی وجه ربك یا ازل است بوجود و آخر است بسلوک و از او است مبدأ اول و بسوی او است مرجع آخر یا اول است باحسان و آخر است بغفران یا اول است که بیدار است و احسان هار فائز را بیکانگی خود شتاب همتا سازد و اند و آخریست که با کمال لطف و امتنان کارایشان تمام ساخت پس اولیست یا ابتدا ی عرف و آخر است با کمال لطافت پس کسیکه هدایت کرد در ابتدا یست که کفایت میکند در انتها **الظاهر** **الباطن** **ظاهر** **بسمه** که پدید است وجود و هستی او را یا باطن باطنی است که محتجب است بکشف ذات مقتدر او **بشیب** جل جلاله و کبر یا ظاهر است ببعثت و باطن است بر رحمت ظاهر است بقدرت باطن است از فکر ظاهر است بر بصیرت باطن است از ابصار ظاهر است بر اقترب باطن است بر حجاب چنانچه از جهت شدت ظهور او است و ظهور او و هب بطون او و نور او و حجاب نور او است نسبت به ان من خفی لشد و ظهوره و احتجبی توره بتور و پس از این ظاهر است که نیست ظاهر ترازی و باطنی است که نیست باطن ترازی و حظ بندگی ازین اسم آن است که اهتمام کند

بشأن خود و فکر کند در او دل خود و دل بزرگش را آفریند و اصلاح کند ظاهر و باطن خود را و دل و تن و عالم و دنیا و آخرت
 بداند و دل بران نه نهد و بنظرند بران ظاهر اشیا بشناختن صانع بی برود و کار دین مایق را اول باشد و در کار دنیا پسین و آخر
 بود و با حکام شریعت ظاهر بود و با هران حقیقت باطن و ظاهر با خلق و باطن با خدا چنانکه گفته اند الصوفی کائنات را بین امت
 (بیت) * هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن * بقیم از امور دین من بود که چیزی نمیکند انم * المولی * ولایت با نکر
 تصرف کردن و دین یافتن و ولایت با لفتح یاری کردن و باد شامی را ندن و خیمه بید گفته که ولایت بفتح مضی راهت و بکسر
 اسم و زالی گیتی است که متولی شود امور را و مالک بود چه و روز را و ولایت مشعراست بتدبیر و قدر و تصرف و تالیف و تجمیع
 نشوند انم و الی الاطلاق نکنند و الی امور علی الاطلاق نیست مگر الله سبحانه که متصرف است بتدبیر آن و اول و منقول احکام
 است در آن ثانیاً قائم است بوی باد است و باقیاتا ثانیاً و باید که اطاعت امر و فرمان برداری باری تعالی لازم دانند
 و مملکت وجود خود را بطن تدبیر و تقدیر احکام شریعت مضبوط در او از غار نگران شیاطین جن و انس محفوظ گردانند
 و یا مزالهی و بحکم و الی مملکت وجود خود شود و خاکم در آن باشد * المتعالی * بلند قد بر جمع ولایت و الی را و
 سایر نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی ابلغ از اعلی است و معنی تعالی و تخلق آنچه آنجا آمد کورش * البر * بکسر یا نیکویی
 کردن و بفتح یا نیکوی کننده و بضمیمت نیکویی کننده و احسان نایبند و اوست جل جلاله و هم نواله و هم نیکویی و احسان
 غنیمت مگر آنکه اوست سبحانه متولی آن و تقدیر بر خدا و احسان و بی بر خلق از حد حصر و بیان بیرون است و آن تدبیر و انعمه
 و مصلحت و سایر اهل حقوق و مستحقان بلکه بغیر مستحقان نیز و از زود دانند که شخصی بضررت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر
 جیلانی مالی آورد از غیر مال زکوة و گفت مستحق از آن مستحق تین دانم و تمیز میان اینها نمیتوانم هر که خیر مانی بد هم فرمود
 بد و مستحق را از غیر مستحق را تا بداند خدا تعالی ترا نیز آنچه مستحق آنی و مستحق آن ثمة التراب * توبه بازگشتی از
 گناه و اصل معنی توبه رجوع است چون نسبت به بندگی کنند و رجوع از عصیت مراد دارند و اگر به پروردگار نسبت کنند
 رجوع بر رحمت و توفیق اراده نمایند و ویتعالی نیز بیدار میکند اعماب توبه را و توفیق میل دل بندگی را بآن و بیدار
 میگرداند از خواب غفلت بتنبیها و توفیق ابرار و تنبیها و بر خاستن و اوقاف معاصی پس رجوع میکند بندگی توبه
 و بد است و رجوع میکند وی سبحانه بفضل و کرامت پس بقیقت توبه حق سابق است بر توبه بندگی چنانکه فرمود ثم تاب
 علیهم لیتوبوا (ع) توبه کنیم و بشکنیم توبه دهی و نشکنیم و بندگی باید که دایم در امد زند و در نومیل بی بر بند در از چنان حق
 توبه طلبد از دوازده گانه ان پشیمان کرد و کوش عبرت باز دارد و توبه تاخیر نکند و امر عجل را بالتوبه قبل الموت
 را امتثال کند * حکایت عیسی ابن عیسی و زکریا که هر دو از ان میران خلق را چنانکه عادت است اسمع میسریدند این کیست زالی
 بر مکن بی نشسته بود گفت چند کوئیل این کیست این بندگی است از چشم عنایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن
 عیسی بشنید و منزل خود بازگشت و ترک وزارت کرد و بد و لذت توبه مشرف شد و بمکه مبارک مجاز گشت و تخلق آنست که
 از زلات بندگان اعراض کند و اگر احتیاج نمایند و توبه کنند قبول کند بگرم و انعام برایشان رجوع نماید و هر که بعد
 از نماز چاشت صلوات بگوید اللهم اغفر لی و تب علی انک انت التواب الرحیم کنان او آفریند و شهنشاه کجا بی کتب
 المتخلین * المنتقم * انتقام بقربت یاد اش کردن و یکی از صفات حق سبحانه انتقام است ان الله عز و جل و انتقام را این
 بعد از ان از راه اهل اشک و غلظ است از معاشرت و معاشرت و عیب و عقوبت میکند که از انرا
 مقرر دان را بسبب کفر و گردن کشی و عاصیان و فاسقان را اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد به بخشش پس بندگی را
 باید که از انتقام حق بزرگان را باطن و از معاصی میبستد و متعاشی و تخلق آنست که در حفظ حد و شروع و احکام آن معاصی را
 بداند و بیدار نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمنان دین و دشمنان نفس اماره است و عیسی از اینست که چون از این

کتاب احسان الله تعالى
 بحق است تعالى و تقدس يا ايها الناس انتم الفقراء الى الله راحت هو الغني التي وبتلك الاحوال دانست که حق سبحانه و
 بپااست نیاز را بنصرت او بود و چون دانست که بی نیاز کرد انند راحت طبع از همه قطع کند و موال نکند مگر از موری
 نیاز نیارد مگر موری و از خلق بی نیاز کرد و متعلق با هم نمی کرد و باز چون نیاز مند انرا دانست که می تواند رفع
 احتیاج ایشان کند و آنچه از فضل نعمت حق نژد را از احد بر فقراء و مساکین افاضه کند و از موال بی نیاز کرد اند حظی از ارم
 الممنی نیز باید المعطي المانع هرگز امر چه خرد اهل بد اهل و مکر را خواهد داد لا مانع لا اعطي ولا معطي لا منع و بند چون
 دانست که حق تعالی معطي و مانع احدی عطا را بر او را بود و از منع وی خائف و تشقق آنکه صالحان و مستحقان را عطا کند
 و قاضیان و ظالمان را منع نماید یا قلب و روح را از انوار حضور طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از هوا و شهوات مانع
 آید و درین روایت این موریه که در کتاب مذکور است ذکر اعطی نیست و منع را بر این روایت تفسیر میکنند بر اسباب
 فلاح و نقصان و را بدین را در بیان تعلق حق و وضع شرع و باین معنی راجع و آید بمعنی الحفیظ میشود چه منع از اسباب
 فلاح از ضروریات حفظ و لوازم اراست و حاصل نمیشود حفظ بی اولیکن منع را اضافت بسبب مهلك میکنند و حفظ را امانی
 بسد و رس از فلاح مینمایند و مقصود از منع و غایت وی حفظ است پس هر چه در اهل الحفیظ از مانی و وجه تعلق تعلق مذکور
 باشد و از اهل المانع نیز ملحوظ خواهد بود و تفرق میان این دو معنی آنست که منع بمعنی اول منع از عطا است و بمعنی ثانی
 منع از بلا لطیف ظاهر است از خلق اگر کسی منع از عطا نیز لطیف میباشد ولیکن اخفی و منع میکند وی سبحانه از زوهای و شهوات
 از نفس کسی که محتوای مخصوص میگرداند بقدر و کرامت خود و از اهل خصوص کرد اند و منع از اوقات و اختیارات را
 از قلب کسی که محتوای خاص کرد اند و از برای خود و مقام اهل ظاهر از مرتبه اهل خصوص بلند تر است و بند چون
 دانست که موانع تعالی اسباب و فلاح و نقصان از وی منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد شکر گوید حق را برین نعمت و تعلق
 آنکه مانع آید و در باشد از تطریق فساد و علاح بشود و بپا اهل صلاح نگاه دارد و بند را و اهل بدین را اوقات و محانات
القهار المانع عالق خیر و شر و منع و ضرا و است تعالی و آخر نیزه در دود و آ و رنج و شفا و کرمی و معدی و خشکی
 و قوی از است تعالی گمان نه برید که در مانع بدات خود است و زهر مهلك بنفس خود و طعام بنفس خود سیر میکند
 و آب بدات خود میرا بخشنان در اینها همه اسباب عادی اند بمعنی آنکه عادت بر آن جاری شده که وی سبحانه اینها را
 اسباب ساخته است و بواسطه اینها خلق میکند اگر خواهد بی اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود اینها بکند و همچنین کل
 اجزای عالم از علویات و سفلیات و مایطرات اسباب مستخرقند رت کامله قاعه باری تعالی اند و همه اینها تسبیح بقدرت ازلیه
 همانند قلم در دست کاتب اند بی توقف و قدرت صفتی است شامل اکثر صفات خصوصاً صفات فعلیه و غرق بعموم و خصوص
 وجهات و حیثیات است و بند باید که ضرر و رفع همه از حق تعالی دالک و عالم اسباب را مغلوب قدرت ارشاد و حکم قضای
 الهی را مستسلم کرد و تقویض امور بوی کند و زندگانی کند و از خالق در راحت و خلق از وی در راحت حکایت
 آورده اند که موهبی علیه السلام از در دند ان بنصرت حق بتأیید حکم شد که فلان گیاه را بردند ان بنه تا آرام گیرد که
 بزدند ان مبارک نهاد و آرام گرفت بعد از مدتی باز دند ان در کرد هم از ان گیاه بردند ان نهاد و در زیاده
 نکشت گفت الهی این همان گیاه است که تو تعلیم فرمودی خطاب با عتاب و زرعید که آن کرت توجه بجناب ما کردی شفا دادیم
 بر این کرت توجه بکیا کردی در دند ان زیاد کردی تا بدانی که شفا دهنده مائیم نه گیاه و تعلق آنست که بامر الهی و حکم
 شریعت ضرر رساند و زجر کند دشمنان دین را و نفع رساند و یاری دهد دشمنان را تا بمقتضای ارادت و امر و در عمل
 کند که جمع میان حقیقت و شریعت اینست النور نور در عرف عام بمعنی روشنی است و نور در اسم الهی تعالی
 بمعنی منور و روی تعالی روشن گردانند و حموات است بگو اکبر و سیارات و روشن گردانند زمین یا نبیاریا و علماء و منین
 و در حنات و بساطین و ریاحین و روشن گردانند و دلیلی مرئیان و عارفان است بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف

و حقایق نورانی نوریهی الله تعالی من یشاء و نزد خواص نور عبارت است از چیزی که ظاهر تر بود بر خود و ظاهر تر نبود بر غیر
 بخود را و چون مقابله کرده شود وجود را بعد از ظهور و وجود را باشد و خدا مرید را و هیچ چیز تاریکتر از علم نیست
 پس کسیکه بری باشد از علم بلکه از امکان علم و نیز آنکه باشد با مایات را از ظلمت علم سزاوارتر است از غیر خود
 که نامیده شود از نور و وجود نور است که فایض است بر جملة اشیا و وجود همه از نور ذات اوست الله نور السموات و الارض
 و بین متکام رساله در تفسیر این کرمه بظهور آمده است که متفکل ابراز اضرار و اظهار انوار شده است و یا الله التوفیق و
 بند باید که از ظلمات طبیعت و رک و رات نفس بر آمد و راقیاس انوار از مشکات مایات و مصباح شریعت نموده بنور
 علم و عمل نیک از بد تمیز نماید و خواطر شیطانی و غممانی را از ملکاتی و رحمانی جدا کند بزرگان گفته اند که هر حالی که
 نتیجه علم نباشد اگر چند آن حال عظیم باشد ضرر را بیشتر از نفع بود و هر که رعایت ظاهر علم و ادب شریعت نور و رک باشد
 منتهی حقیقت نور بدل او فرو نیاید و تخلق آنست که منور باشد بنور ایمان و عرفان و مظهر باشد احکام دین را و بر ریاضت
 و مجاهد و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح و بقا در نور الانوار فانی ظلمات بشریت نموده و بقا بنور الانوار حاصل
 کرده عین نور گردد اللهم اعطنی نوراً و اعظم لی نوراً و ارجع لی نوراً * الهادی * هدایت را نموده و بسنن مقصود
 رحمانین راه نمایی همه را در این اوست هر که راه دنیا میرود راه نماند ارشد و آنکه راه عقبی میرود رهبر ارشد
 و آنکه راه وصول بجانب قرب و عدم ورود هادی جدی بات عنایت اوست (بیت) * کر نه چراغ لطف تورا نماید از کرم *
 * قافلهای شب روان پی نبرد بسوزی * و انواع هدایت پروردگار تعالی را محصور نیست الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی
 چنانکه طفل را بحجرت بر آمدن از شکم بمکیدن بختان هدایت کرد جوجه را بحجرت بر آمدن از بیضه بچیدن دانه راه نمود
 و مکتب شهد را به بنام نمودن خانه بر شکل مسدس که موافق ترین اشکال اسماء بوی هدایت فرمود و شرح این در ورد را از
 است و افضل و اعظم هدایت راه نموده است بطریقی که موصل بین نفع و نعم و ریت وجه کرم اوست و بد اع کردن و دو باطن
 خواص عما د از انوار توفیق را سر از تحقیق که سبب مایات است بطاعت و معرفت و بهره مند توین بندگان بتعلق و تخلق
 باین اسم انبیا و اولیا و علما اند که فادی خلائی اند بصراط مستقیم و طریق قویم خصوصاً سید انبیا و ختم رسل الله علیه
 و علم و علی اله و صحابه و اتباع هدایت طریق الحق و محیی علوم الدین اللهم وفقنا و هدنا الصراط المستقیم صراط الذین
 انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و ذوالنون موصی گفت قلب من سرده همه چیز از اخلاق عارفان اسم تنگدلی
 غمزدگان را بکشد باز آوردن و نعمتهای حق تعالی را بغافلان بیاد دادن و بزبان توحید مسلمانرا بحق راه نمودن یعنی روی
 دل ایشان از دنیا بدین و از بعباش و معاد آوردن * البدیع * بمثل و مانند و هر که ذات و صفات و افعال بمثل
 و مانند است آن بدیع مطابق است و آن جز باری تعالی کسی نیست و بدیع بمعنی مبدع یعنی نو بیرون آرند
 نیز دارند بر بهر دو تفسیر کرده شده است قول و سمحانه تعالی بدیع السموات و الارض و بند را با بدی که
 در هر چه از بدائع و صنائع نظر کنند دل بخشای بمثل و مانند که مبدع اوست بر د و از حوادث حوادث بر وجود قلب
 استدلال نمایند و قول رسول صلی الله علیه و سلم در وقت دیدن نوازه من اقرب العهد من ربی اثر آن معرفت است و هر
 بند که مخصوص است بشخصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم و وجه بمثل و بی نظیری یا نو بدی آرند است چیزی را
 از امور را جمیع اوقات یاد رخص خود از ابد بدیع گویند و ابد اع مخلوقات محمد رسول الله است صلی الله
 علیه و سلم را و است فرد کامل و احد در اوصاف صفات حق و تخلق با اسماء و تعالی طی الاطلاق که هیچکس او را مثل
 و نظیر نیست اللهم صل وسلم علی محمد بعد دکل ذرة * (شعر) * منزله عن شریک فی مسانه * فیقره و احسن فیه
 غیر منقسم * علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اتمها و اکملها * الباقی * دایم الوجود که مرکز فنانه پذیرد و بند با و
 که در بر توفیق حق از خود فانی شود در دل از تعلق بخواص او نگاه دارد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل کمالاتی که باقی

خواستہ شود بان نام میں اللہ تعالیٰ آن خواسته شد و رفته و زاد غی به اجاب * و چون دعا کرده شود بان نام قبول
میکنند عار او اینجا فرق نهادند در سوال و دعا سوال طلبیدن و خواستین است چنانکه کوبد اللهم اعطني واعطاه
آن رد عاخواندن رند اکردن است چنانکه کوبد یا الله و اجابت قبول آن چنانکه فرماید لیسک عبدی و سوال و دعا بمعنی
یکدیگر نیز می آید * رواه الترمذی و ابوداؤد * و بدانکه بتحقیق وارد شده است اقوال مختلفه از علماء در اسم اعظم و
ذکر کرده است میوطی در رساله مسمی بالدر المنظم فی بیان الاسم الاعظم که بعضی بر آنند که اسماء الهی همه اعظم اند
و را نیست تفضیل بعضی از آنها بر بعضی و نسبت کرده میشود این قول را بشیخ ابوالحسن اشعری و قاضی ابوبکر باقلانی و جماعت
غیر ایشان و ایشان میگویند آنجا که ذکر اسم اعظم واقع شده است مراد با اسم اعظم عظیم است و طبرانی گفته است که اختلاف
کرده شده است در تعیین اسم اعظم و نزد من آنست که همه اقوال صحیح اند زیرا که در هیچ خبری واقع نشده است که این
اسم اعظم است و اسمی دیگر از وی اعظم نیست و گویا که وی قائل است که همه اسماء را اعظم توان گفت پس اعظم را جمع
بمعنی عظیم کرد و این جناب گفته که اعظمیتی که وارد شده است در اخبار مراد بان مزید ثواب است مردای را بدان
و مثل این معنی در آیات قرآنی نیز جاریست که قراءت بعضی از آیات موجب مزید ثواب است اگر چه در حد ذات همه عظیم
اند که لام خداوند و بعضی گفته اند که تعیین آن در علم الهی است جزوی کسی نداند چنانکه در لیلۃ القدر و ساعه
الجهنم گفته اند و بعضی تعیین نیز کرده اند نظر بظاهر احادیثی که وارد شده است در آن حدیث بریده است
که مذکور شد که اسم اعظم لا اله الا انت الاحد الصمد القدیم یلد و لم یولد و لم یکن له کفرا احد و میوطی از شیخ ابن حجر نقل کرده
که وی گفته است که این قول ارجح است از حیثیت صند از هر چه وارد شده است درین باب و دیگر حدیث اینست که
مولف گفته * و عن انس قال كنت جالسا مع النبي * گفت انس بودم من نشسته بایمغمبر * صلی الله علیه و سلم فی المسجد
در مسجد * و رجلا یصلی * و حال آنکه مردی نماز میکرد اورد * فقال * پس گفت آن مرد * اللهم انی انا لک بان لک الحمد *
خداوند اسوال میکنم من بوعیلة آنکه مو قرأ است همه هتاینها * لا اله الا انت * نیست هیچ معبود بحق مگر تو * سبحان
المنان * مهربان نعمت دهند * بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام یا حی یا قیوم * و معانی اینها در ذکر
اسماء گذشت * اسألك * سوال میکنم ترا * فقال النبي صلی الله علیه و سلم دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی به اجاب
و اذا سئل به اعطى رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه * دیگر حدیث اسما که مؤلف گفته * و عن اسماء
بنات یزید * صحابیة جلیلة انصاریة از خداوند ان عقل و دین حاضر شد تمویک را و کشت نه کافرا را پیوب خیمه رضی الله
عنهما * ان النبي صلی الله علیه و سلم قال اسم الله الاعظم فی هاتین الآتین * گفت آنحضرت اسم اعظم درین دو آیت
است * و الهکم الله و احد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و فاتحة آل عمران * و در اول سوره آل عمران که این است
* ا لم الله لا اله الا هو الحي القيوم رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و الذی ابرفی * پس اسم اعظم باین روایت الرحمن
الرحیم و البی القیوم باشد * و عن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم دعا ذی النون اذا عاریه و هو فی بطن
الحوت * دعا ی یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که دعا کرد و حال آنکه در شکم ماهی بود که دعا نیست * لا اله الا انت
سبحانک انی كنت من الظالمین لم یبع بهارجل مسلم فی شیء * دعا نکرد بوی هیچ مردی مسلمان در هیچ چیزی * الا استجاب له *
اگر آنکه قبول کرد خدا ای تعالی دعا ی او را * رواه احمد و الترمذی * پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانک
انی كنت من الظالمین است اگر چه صریح درین حدیث نفی نموده این اسم اعظم است ولیکن استیجاب دعا ختماتشانی
از خواص اسم اعظم است با رعایت ادب و شروط که قرار یافته است و در بعضی روایات صریح نیز آمده
* الفصل الثالث * عن بريدة رضي الله عنه قال دخلت مع رسول الله * گفت بريدة در آمدم بایمغمبر خدا * صلی الله
علیه و سلم المسجد عشاء * مسجد را در وقت عشا * فاذا رجل یقرأ ویرفع صوته * پس ناگاه مردی می خواند و بلند میکند

آواز خود را * فقلت * پس گفتیم من * یا رسول الله اتقول هذا امر * آیا میگویی تو که این مورد ریاضی است * قال بل
 مؤمن متیب * گفت آنحضرت بلکه مسلمان رجوع کننده بشعری و روی آرنده با و است * قال * گفت بریده * و ابو موسی
 الاشعری یقراً و برقع صوته * ابو موسی اشعری میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آنمرد که در صد رحلت مذکور بود
 ابو موسی بود * فجعل رسول الله * پس گشت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یسمع لقراءته * می شنید قراءت او را و گوش
 می نهاد آنرا * ثم جلس ابو موسی یک عو * پستر نشست ابو موسی اشعری در حالیکه دعا میکند * فقال * پس گفت
 اللهم انی اشهدک انک انت الله * خداوند من کراه میگیرم ترا که توئی خدا * لا اله الا انت * نیست معبود بحق مگر تو
 احد اصلا * بنصب و در روایت برفع آمده * لم یلک ولم یولد ولم یکن له کفوا احد فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم لعل سال الله یا محمد الله ی اذا سئل به اصلى و اذا دعی به اجاب قنت * گفت بریده گفتیم من * یا رسول الله
 اخبرنا بما سمعت منك * یا خبر دهم من ابو موسی را آنچه می شنیدم از تو * قال نعم * گفت آنحضرت آری خبر ده او را
 فاخبرته بقول رسول الله * پس خبر دادم من او را بقول پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق *
 پس گفت ابو موسی مرا تو امروز مرا برادر دینی * حب لثتی یحس رسول الله * حدیث کردی تو مرا حدیث پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم * یعنی این حدیث که در وی بشارت است اما مطلق حدیث آورد اشارت کرد که موجب اخوت
 و صداقت مجرد حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم است * روافه رزین * آنچه مولف آورده از احادیث اینست و در اینجا
 اقوال دیگر است بعضی بسم الله الرحمن الرحیم گفته و بعضی الله گفته اند و روایت کرد ابن ابی حاتم از جابر بن زید بعضی هر گفته
 و بعضی الی الیوم و بعضی مالک الملك و بعضی کلمه توحید و بعضی الله لا اله الا هو رب العرش العظيم و فخر رازی
 نقل کرد از امام زین العابدین رضی الله عنه که وی سوال کرد از حضرت عزت که تعلیم کند او را اسم اعظم پس نمود او را
 و جواب که اسم اعظم لا اله الا الله است و بعضی گفته اند که اسم اعظم مخفی است و اسمای حسنی و مویده است این قول
 را حدیث عایشه که وی چون دعا کرد ببعضی اسمای حسنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم اسم اعظم درین اسماست
 که دعا کردی بان و بعضی اللهم گفته اند ز رکشی در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف نقل کرده که گفته اند که هر کس که اللهم
 گفت دعا کرد خدا را بجمع اسماء مثل این از حمن بصری نیز نقل کرده اند و بعضی الم گفته اند نقل کرده اند است
 این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند فراسمی از اسمای الهی که بخواند او را بدان بنده بطریق حضور و استغراق
 چنانکه در مایطین آوردن حالت غیر حق تعالی نباشد هر گوا این حالت دیت داد مستجاب شد دعا یا اواله و این قول
 از امام جعفر سلام الله علیه و علی ابائه الکرام و از شیخ جنید و غیر وی رضی الله عنهم منقول است و ابن نعیم در حلیه از ابی یزید
 بسطامی آورده که شخصی از وی از اسم اعظم سوال کرد فرمود آنرا احدی میداند نیست آن فراغ قلب تست بوحدا نیست
 حق و چون باینحال باشی صد کن بهر اسمی که باشد میروی بوی بشرق و مغرب و از ابی سلیمان دارانی آورده که
 گفت بر سیدم بعضی مشائخ را از اسم اعظم گفت دل خود را می شناسی گفتیم نعم گفت وقتی که بینی دل خود را که اقبال
 نموده باشد و رفیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم است و از ابی الربیع سابع آورده که پرسید از وی مودی
 که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کند ترا و گفته اند
 بحکم الله الرحمن الرحیم از عارف صوفی که است از پروردگار تعالی و تقدس و الله عالم * باب ثواب
 التسمیع و التسمیل و التهلل و التکبیر * تسبیح بها کی تنزیه کردن و بها کی یاد نمودن و تحمیل حمل گفتن بسیار مکرر
 و یا بمعنی است اشتقاق است که محمود است مکرر و تکبیر بزرگ گردانیدن و تهلیل لا اله الا الله گفتن و مراد بیان
 احادیث است که در این باب است و در ثواب سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و الله أكبر و تهلیل مشتق از لا اله الا الله
 است و عرب چون بسیار کرد و استعمال ایشان در کلام را ضم میکنند بعضی حروف یک کلمه را ببعض حروف که دیگر مثل

عمل له وحواله وبعمله ویکوینک فیما للرجل وفاق رقتی که کوید لا اله الا الله وبعمله وحتی که کوید حی علی الفلاح
 * الف - من الاول * عن سورة * بفتح مین وضم میم * بن جندب * بضم دال وفتح آن صحابی مشهور را است که کثیرا کثیرا یست
 * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الکلام اربع * فاضلتر و زیاده تراز روی ثواب چهار رکعه اند * سبحان الله
 والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و فی روایة احب الکلام الى الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
 لا یضرک بایهین بدعات * زیان نمیکند ترا بهر کلام ازین کلمات که آغاز کنی زیرا که هر کلام ازین کلمات مستقل است
 در افاده مقصود که جلال حق و کمال اوصاف و تقدیم و تاخیر در آن تفاوت نمیکند ولیکن این ترتیب را معانی متناهی است زیرا که
 ناچار در معرفت خلل است حسب تنزیه و می یابد بعد از آن منحصر می یابد نعم و کالات در ذات تعالی بعد از آن
 منکشف می شود و بروی تو حید بعد از آن عاجز می یابد خود را از ثناء و توحید پس میگوید الله اکبر کن قال الغزالی
 و مراد احبیت است بعد از کلام خدا و خود این کلمات نیز از قرآنند جز کلمه رابع و ذکر روایتی آمده است افضل الذکر
 بعد کتاب الله * رواه مسلم * و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان اقول سبحان الله
 والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر احب الي مما طلعت علیه الشمس * مراینه گفتن من این چهار رکعه را در وضو و استه
 شد ترا است بموی من از هر چیزی که بر آمده است بروی آفتاب یعنی دنیا و مافیها گویا که این کثایت است از همه مخلوقات
 و مخصوص نیست احبیت نسبت بسفلیات زیرا که ذکر خدا افضل و احب است از تمامه عالم * رواه مسلم * و عنه * و هم از
 از ابی هريرة است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال * کسی که بگوید * سبحان الله و الحمد لله في يوم مائة مرة *
 در روزی صد بار * خطا خطایه * افکند شود و کم کرده شود گناهان او * و انکانت مثل زبد البحر * اگر چه باشد کثافت
 او مانند کف در یادر کثرت * متفق علیه * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حين یصبح وحين یمسي *
 کسی که بگوید در هنگامی که صبح کند و در هنگامی که شام کند یعنی در صبح و شام بگوید * سبحان الله و الحمد لله مائة مرة *
 صد بار * لم یأت احد یوم القیمة بافضل مما جاء به * نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر و از آنچه آورده است و
 آن عمل را * الا احمل قتل مثل ما قل * و زاد علیه * مکر یکی که گفته است مانند آنچه گفته است و بیار زیاده کرده است و
 آنچه وی گفته است * متفق علیه * اینجا دو اشکال می آرند یکی آنکه از ظاهر عبارت این مفهوم میشود که هر که گفت مانند آنچه
 وی گفت و آورد مثل آنچه وی آورده باشد نه افضل از آن و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تعدید است شرع
 در اعداد جایز نیست چنانکه در چهار رکعت ظهر پنج رکعت کزارد مثلا پس زیاده آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنکه
 تعدید کلام و معنی وی آنست که نیارد نهاری آنچه وی آورده و نه افضل از آنچه وی آورده مکر کسی که گفت وی آنچه گفت
 پس وی مساوی آورد یا کسی که زیادت گفت از آنچه وی گفت پس وی افضل از آن آورده جواب از اشکال ثانی آنکه زیادت
 بر تعدید جایز نیست که از شارع اجازت و تجویز در زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح زیادت کرد جواب آن
 معلوم شد پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت ظاهر نباشد بلکه مثل آن که در نماز نهجید یا در ضعیفست رکعت
 آمده است و اگر تا میزد و دوازده بگذارد نیز جایز است بلکه افضل است و تواند که مراد بما زاد اعمال خیر دیگر باشد
 نه نفس تسبیح فافهم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلماتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی
 الرحمن * دو کلمه اند سبک بر زبان کران در میزان اعمال دوست داشته شد بموی رحمان آن دو کلمه کدام است
 * سبحان الله و الحمد لله سبحان الله العظیم متفق علیه * و عن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فقال * روایت است از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آنحضرت پس گفت آنحضرت * ای عزیز احدکم
 ان یکسب کل یوم الف حسنة * ایا عاجز می آید یکی از شما از آنکه کسب کند هر روز هزار نیکی * فساله سائل من جلسائه کیف
 یکسب احدنا الف حسنة * پس پرسید آنحضرت را هر روز از هر صد نیکیان وی صلی الله علیه وسلم چگونه کسب

حدیث سعد بن ابی وقاص است وخطاب برای الف است * وکانت له خزائن القبطان يومه ذلك * وباشند این کتاب از هر روز
پناه از شیطان و شر و دزدان و زنی که گفته است این کتاب را * حتی یمنی * تا آنکه شبانگاه کند خورز بکسر حاکم
افتوان و تفرین * و لم یات احد با عقل مما جاء به الا رجل عمل اكثر من ذلك * و نیاز و هیچ یکی عملی فلعلنا را از آنچه
آورده است * و مکر مودی که عمل کرد به بیشتر از آنچه او کرده از جنس معین تسبیح یاد یکر از اعمال و این خلدت از اشکان
اول که در حدیث ابی هریر و علی آید سالم است * متفق علیه * و عن ابی موسی الاشعری قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله
عجله و سلم فی سفر * کنت ابو موسی اشعری یومیم ما یا آنحضرت دیعوض * فجعل الناس یجهرون بالیکبیر * پس در ایستادن و در
که آواز بلند میکنند بیکبیر * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یا ایها الناس ان یعزوا علی انفسکم *
ای مردم نترسید که بزرگواران خود را تعب و تکلیف به یکناد کردن آواز و درین اشارت است که منع از چهار برای آسانی و نرمی
است نه از جهت نامشروعیت و تعب و تکلیف به یکناد کردن آواز و درین اشارت است که منع از چهار برای آسانی و نرمی
آوراد اثبات نمودیم پس از آن فاکید کرد منع از انحراف خود * انکم لا تدعون اصم ولا غائبا * بد و صحتیکه شما فحشو اینند
گور و نه غایب را * انکم قد دعون سمیعا بصیرا * بد و صحتیکه شما فحشو اینند
و حضور و زیادت بصیر را آنکه حاجت بد گور و نیست بمناسبت تسبیح است که هر روز را اکثر مواضع معارف گوراند و با وجود
آن اشارت است بآنکه وی می بیند شمار او میداند از آن شمار را از حیث شمار و صورت شما و طبیعی گفته که بصیر از جهت آن
زیاده کرد که منبع بصیر از آن کتب و قرآن است از جمیع اعمی فافهم * و الله یحب قلبه اقرب الی احد کم من عنق را خلقه *
و آنکمی که میخواند شما را و از آن بیکبار است یکی از شما از کربن شتر و ی * قال ابو موسی و النخلة * کنت ابو موسی
اشعری و من پس آنصوت بودم بوشتر یا پاده * اقول * میگویم * لا حول ولا قوة الا بالله فی نفسی * در نفس خود آهسته
* فقال * پس گفت آنحضرت * یا عیسی بن مریم * اسم ابو موسی اشعری است * الا ادلک عامد کثر من کنوز الجنة * ایتراد
نه نعمت ترا بر کنیزی از کنیهای بهشت * فقلت بلی * پس گفت من آری شما * یا رسول الله قال * گفت آنحضرت * لا حول
ولا قوة الا بالله * آن کنج از کنیهای بهشت این کلمه است یا یمنعنی که گفتن این کلمه موقوف بر خود را ثوابی می باشد
که مثل کنیهای دنیا است بلکه کنیهای دنیا در جنب آن لایقی است و مشایخ گفته اند که هیچ ذکر معین و ممد تر بر عمل ازین
کلمه نیست که معنی آن تیر عمل از حول و قوة خود و عدم اعتماد و اتکال بر نفس است و در وقتی که این فقیر را بحدیث پیش
حضرت شیخ عبد الوهاب مشخوذه از کیفیت و حقیقت این کنج پرسید فرمودند همانجا معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی
حاجت به حدیث نیست * متفق علیه

صلی الله علیه و سلم من قال * کسیکه گوید * سبحان الله العظيم و الحمد لله غرست له نخلة فی الجنة * نشانده شود برای
او درخت خرما در بهشت * و رواة الترمذی * و عن ابو یزید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من صباح
یصبح العباد فیهِ * نیست هیچ صبحی که هیچ میکنند در وی بندگان * الا مفاد ینادی * مگو آنکه آواز کند آواز کند یعنی
قرضه آواز میکند * سبحوا الملك القل و س * تسبیح و تنزیه کنند خدا را که بادشاه ما لك الملك پاک از جمیع نقایص است و بگوید
سبحان الملك القل و س * رواة الترمذی * و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم افضل الذکر لاله
الا لله * فاضلترین ذکر لاله الا الله است * گرچه اذکار بسیار است و هر چه بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال
ذکر است ولیکن این کلمه توحید است و ایمان بی آن صحیح نه و اشتغال و مداومت این کلمه را خواص عجیب و اسرار
غریب است در تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور و سوری که مودع است در دل و لعل اختیار کرده اند مشایخ آنرا در تربیت
مربیان * و افضل الیاء الحمد لله * و فاضلترین دعاها الحمد لله است تسمیه حمد بد جا بجهت آنست که ثواب کریم در معنی
دعا و موال است و افضل از جهت آن شد زیرا که حمد خله که منبع حقیقی است در معنی شکر است بلکه حمد را شکر است و شکر

موجب مزید نعمت است. رواه الترمذی و ابن حبان و من عبد الله بن محمد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما أحب من راس المشكر حمل سر شکر آید زیرا که شکر تعظیم منعم است و عمل لسان اظهار و عمل اعضا بر آن احسان عمل قلب شکر است
در دلالت افعال جوارح زیرا که شکر تعظیم منعم است یا بصحبت یا بشتن بدل یا شکر کردن بر زبان یا خلد بیت کردن یا عمل
بود دلالت افعال جوارح تصور و اشتباه است ما شکر الله همل لم يحمله و شکر کامل نکفت خلد را ببدن که حمل نکفت از را
درین کلام اشارت است بآنکه آدمی نباید که با وجود تصنیف باطن حفظ ظاهر نیز بکند و یا بتنویز قلب نکمیل آن بفعل زبان
نیز باید تا ظاهر و باطن کمال و تمام یابد و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أول من
يدعى إلى الجنة يوم القيمة الذین یحسدون الله فی السراء والمضراء نفسه تنفسین آنکسایکه خوانده و برده شود بسوی بهشت
روز قیامت آنکسائی اند که حمل و شکر میکردند بخل اراد رزق شی و تلافی خوشی کنایه است از جمیع احوال رواه مسلم البیهقی
فی شعب الایمان و عن ابی سعید الخدیجی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال موسی علیه السلام یارب علمنی
شیرا اذ کرک به کفت آنحضرت کفت مرسى هم ای پروردگار من بیاموز مرا چیزی که ذکر کنیم قزاید آن چیز اراد محوک به
یا بتواضع قزاید آن چیز شک را نیست که اذ کرک به کفت یا اذ کرک به کفت و در بعضی نسخ را د محوک به است یا او پس
مطلوب ذکر کرد عاصف بود و نقال پس کفت پروردگار تعالی یا موسی تقل ای موسی بگو لا اله الا الله فقال پس کفت
موسی یارب کل عبادک يقول هنا ای پروردگار من هر یک که تو میگردانی این را انما ارید شئا شخصی به لست اخرج
من ملکی چیزی را که منصوص و ممتاز از دانی تو سراید این چیز یعنی ذکر می و در کتب خاصه فرماید که دیگر آن بمن شریک در این
نباشد نقال کفت پروردگار تعالی یا موسی طوبی السموات الجمع و احرار من غیره اگر ثابت شود که قدرت آسمان
و ابدارند کان آنها جز من یعنی تمام اهل آسمانها از ملائکه و استثنای حق تعالی از حاکم هر صاحب بطریق مجاز و انقطاع
است و عامر یعنی اصلاح و هدایت و خدایانند از خلال و اختلال نیز آمد و در بعضی استثنای روی تعالی بر حقیقت است
و احرار رضی الجمع و قدرت زمین و ظاهر زمینها را اگر نکرد از جهت قلت یا اکتفا کرد بدگر حاکم سموات و وضع علی کف
تشیع تشیع این آسمانها را زمینها را دریک یل ترا و لا اله الا الله فی کف من و نهاده شود لا اله الا الله در پهلوی
از قزاید مال بن مرا بجمله می کند لا اله الا الله و راجع می آید از اسمانها و زمینها را اهل آنها رواه فی شرح التفسیر
و عن ابی سعید و ابی هريرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال کسیکه بگوید لا اله الا الله و الله اکبر
صلی الله علیه و آله تصلیق میکنند و راحت کو میکردند او را و در دعا و قال و میگوید پروردگار لا اله الا الله و انما
اکبر نیست اله مکر من و من یزکرم و اذ قال و چون میگوید بند لا اله الا الله و الله لا شریک له يقول الله
میگوید خدا ای تعالی لا اله الا الله و احدی لا شریک لی و اذ قال و چون میگوید بند لا اله الا الله و الله لا اله الا الله و الله
الحمد قال میگوید خدا ای تعالی لا اله الا الله و انما لا حول و لا قوة الا بالله قال میگوید خدا ای تعالی لا اله الا الله و انما لا حول و لا قوة الا بالله قال
این اقوال مثله را میگوید مواثق آفتاب میگوید بند و قبول میکنند از وی درین تضمینات است مواثق کلمات را و کان يقول
و بود آنحضرت که مکفت من قالهاشی معرضه کسیکه بگوید این کلمات را در عیما و میخورد ثم مات پس متوین و در آن بیماری
نعم طعمه النار نمیخورد او را آتش دوزخ رواه الترمذی و ابن حبان و من عبد الله بن محمد قال ابی وقاص رضی الله عنه دخل
مع البی صلى الله عليه وسلم عانی امرأة و را بست از سعد بن ابی وقاص که وی در آمد با آنحضرت بر زنی در بعضی روایات
آمد است که آن زن ازا مها مات مومنین بود جو بریه یا غیروی و الله اعلم و بین ید یها نوی و پیش آن زن خسته های مرا
بود او حصی یا مکر یزها بود شک را یست تسبیح به تسبیح میگرد آن زن بان خسته ایا بان مکر یزها تسبیح با ین وضع که
آن مبارک است در زمان شریف نمود در بعضی خسته ایا مکر یزها نکا میل اشتن و بان شمار میگرد ند و بعضی در رشته ما

در آن روز که امتی بجهنم و مانند آن کند تحقیقه السیوطی فی رساله * فقال الا اخبرک بما هو ایسر علیک من عمل الا و افضل *
 شک را زوی است پس گفت آنحضرت ایها خیرند هم ترا ازین به تسبیحی که آن آمان تر یا فاضلتر است بر تو ازین تسبیح کردن
 بیست و نه ای بسیار باعتبار کمیت و فاضلتر است از زوی که نیست و آن تسبیح که ا م است * سبحان الله عدد ما خلق فی السماء *
 و پاکست خدا را عزوجل بشمار چیزی که پند کرده است در آسمان * و سبحان الله عدد ما خلق فی الارض * و پاکست خدا را بشمار
 چیزی که پند کرده است در زمین * و سبحان الله عدد ما بین ذلك * و پاکست خدا را بشمار چیزی که میان آسمان و زمین است
 * و سبحان الله عدد ما هو خالق * و پاکست خدا را بشمار هر چیزی که پند آکنده است و زی تعالی تا ابد * و الله اکبر مثل ذلك *
 یعنی گفت عدد ما خلق فی السماء الی آخره و احتیال دارد که لفظ مثل ذلك را گفته باشد بجای عدد ما خلق فی السماء الی
 آخره و الله اعلم * و الحمد لله مثل ذلك و لا اله الا الله مثل ذلك و لا حول و لا قوة الا بالله مثل ذلك و رواه الترمذی و ابو
 داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب * و عن عمر و بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 من سبح الله مائة مرة بالغداة * کسی که بپاکی یا دکنند خدا را و بگویند سبحان الله صد بار در بامداد * و مائة بالعشی *
 و صد بار در شبانگاه * کان کمن حج مائة حجة * باشد هم چو کسی که هزار بار است صد حج این را از باب الحاق ناقص
 یکا مل میدانند از برای مبالغه در بیان فضل این عمل و بعضی گویند شاید که تعریف این یا محل ثواب آن بر حد و با وجود آن
 ذلالت دارد بر فضل ذکر خدا را کمال آن و فضل الله و اسمع * و من حمد الله مائة بالغداة و مائة بالعشی * و کسی که حمد بگوید
 خدا را و بگوید الحمد لله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه * کان کمن حج مائة حجة * و من سبح الله مائة فی حبل طی مائة دروس فی حبل الله * باشد همچون
 کسی که سوار کرده است مردم را بر صد اسب در راه خدا * و من قل الله مائة بالغداة و مائة بالعشی * و کسی که تهلیل کند
 و بگوید لا اله الا الله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه * کان کمن اعتق مائة رقبة من ولد اسمعيل * باشد مانند کسی که
 آزاد کرد صد بنده را از اولاد اسمعیل هم اختلاف است علمای ادر استرقاق عرب بعض میگویند در مشرکان ایشان یاقتل
 است یا ایمان و این حدیث مثبت قول اول است یا توالت که کسی بظلم یا زیاد لعنه الله علیه و استرقاق کرد باشد و بعضی گفته
 اند که این مبالغه است * و من کبر الله مائة بالغداة و مائة بالعشی * و کسی که بیز و کی یا دکنند خدا را و بگویند الله اکبر
 صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه * لم یأت فی ذلك الیوم احد با کثر من اتی به الا من قال مثل ذلك * تیار دارد ران
 روز هیچ یکی عملی بیشتر از آنکه آورده است آنکس آنرا مکر کسی که گفته است مثل آن * و زاد علی ما قال * یا زیاد کرد
 است بران و در این حدیث مثل آنچه گذشت در فصل اول در حدیث ابی هریره سخن است * و رواه الترمذی و قال هذا
 حدیث حسن غریب * و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للتسبیح نصف الخیر ان * سبحان الله
 گفتن تیسر از اجمال است یعنی تسبیح یکطرف و تمامه اعمال طرف دیگر * و الحمد لله یملأه * و الحمد لله گفتن پر میکند
 میزان را یعنی حمد تمام میزان را پر میکند و فاضلتر است از سبحان الله زیرا که الحمد لله شکر است بنعمتهای خدا و شکر
 مستجاب مزید است پس ثواب وی اکثر و از فر باشد و تواند که مراد بان آن باشد که وی معادل و مساوی سبحان الله
 است نصف آن و نصف این و هر دو میزان پر می شود و الله اعلم * و لا اله الا الله لیس لها حجاب درون الله * نیست مگر این
 کلمه را پرده غرور و دخا ای تعالی * حتی فخلص الیه * تا آنکه میرود بسوی خدا و در راه مستجاب و موقوف نمی ماند زیرا که
 این توحید حق است و توحید حق یاق است * و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و لیس اسناد به بالقوی * و عن ابی
 هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما قال عبد * نکفت هیچ بنده * لا اله الا الله مثلاً * و بوجه اخلاص
 در توحید * تط * هرگز * الا فتحت له ابواب السماء * مگر آنکه کشاده میشود مرآن بنده را درهای آسمان * حتی یفشی الی العرش *
 تا آنکه میرود بر عرش که مقام کبریا و عظمت حق است کنایت است از رسیدن او بسوی خدا چنانکه در حدیث ما بق
 گذشت * ما یجتنب الکبائر * مادام که پر میزند کناهان کبیره را ریکسو شود از آن تقیید او با جتناب کبائر از برای هر صفت

لی رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله * روایت کرد مکحول شامی که از مشاهیر تابعین است
 از ابی هریره که گفت مرا آنحضرت بسیار کولاحول ولا قوة الا بالله را زیرا که ذرین براءت است از حیل نفس و توانائی
 وی که مانع است از سلوک طریق فنا و توکل شیخ امام قطب ابوالحسن شاذلی ره گفت صحبت داشتم در سیاحت خود با مردی
 پس نصیت کرد مرا رکنت نیست در اقوال چیزی معین تر و مد تر بر افعال از قول لا حول ولا قوة الا بالله و نصیحت در
 افعال چیزی مد تر و معین تر از گزشتن بعوی خدا و اعتصام بفضل وی و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم انتهى
 * فانها من کثر الجنة * پس بدو هشتم این کلمه کنجی از کنجها ی بهشت است * قال مکحول فمن قال * گفت مکحول پس
 کسیکه گوید * لا حول ولا قوة الا بالله * نیمیست حیل و باز گشتن از معصیت و رت و توانائی بر طاعت مکر بتوفیق خدا
 * و لا منجی من الله الا الله * و نیمصد رهنما ری و گریز از خدا مگر بعوی او و در بعضی روایات و لا حیل فی روادع کرد و انلیه
 و منجیا مقصور است و ملیا مهوز * کشف الله عنه سبعین بابا من الضرادنا ما الفقر * کشاده کند و در کرد اند خدا ای تعالی
 از آنکس هفتاد و راز کند که کمترین آن هفتاد در فقر است * رواه الترمذی قال هذا احد یخالیس اسنادا متصل و گفته
 است ترمذی این حدیثی است که نیست اسناد و متصل * و مکحول لم یجمع من ابی هریره * زیرا که مکحول نشینده است
 از ابی هریره در کاشف ذهبی گفته که مکحول روایت میکند از عایشه رضی الله عنها و از ابی هریره بطریق ارحال * و عن ابی هریره
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حول ولا قوة الا بالله در اعم من تعة و تسعین داع ایشرفا اللهم *
 این کلمه در اوست از نود و نه درد که آمان ترین آن در دها اند و است مواد درد های باطنی است از گرفتاری نفس و
 بند خود بینی و خود پرستی و شرک خفی یا عا مترا از باطنی و ظاهری و هذا اظهر * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم الا لا لك ملی کلمه من تحت العرش من کثر الجنة * و هم از ابی هریره است که گفته آنحضرت ای ابراهه بنمایم تو ای کلمه که
 نازل شده است از زیر عرش که مقام کبریا و عظمت و قدرت حق سبحانه است که آن کلمه از کنج بهشت است و آن کلمه
 کلام است * لا حول ولا قوة الا بالله يقول الله تعالی * میگوید بند خدا ای تعالی یعنی در وقتی که میگوید بند این کلمه را
 * احلم عیدی * اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بند * من یعتقد و اخلاص * و استسلم * و تفویض کرد امر خود را یا
 امور کائنات را بسوی من و بعضی گفته اند اعلم و استسلم بیک معنی است و مقصود از تکریر تا کمال و تکریر است * و اما البیهقی
 فی ال عوات اکبر * روایت کرد این در حدیث رابیهی در دعوات کبیر * و عن ابن عمر رضی الله عنهما انه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعان الله فی صلوة الخلاق * این کلمه صلوة تمامه خلق و عبادت ایشان است زیرا که خلایق همه
 به تسبیح و تنزیه الهی قائل و ناطق اند چنانکه فرمود و ان من شیء الا یسبح بحمده رجاء فی یکر فرمود کل قن علم صلواته
 و تسبیحه خواه بلسان حال یا قال * و الحمد لله کلمه الشکر * و الحمد لله کلمه شکر است که هر چیز و هر کس شکر نعمه الهی
 میگوید * و لا اله الا الله کلمه الاخلاص * و لا اله الا الله کلمه اخلاص و تو حید است * و الله اکبر تلاء ما بین السماء
 و الارض * و الله اکبر پر میکند چیزی را که میان آسمان و زمین است زیرا که کبریا و عظمت الهی را محیط و شامل است
 و تواند که ما بین السماء و الارض کائنات از تمامه عالم باشد * و اذا قال العبد * و وقتی که میگوید بند * لا حول
 ولا قوة الا بالله قال الله تعالی * میگوید خدا ای تعالی * اسلام و استسلم * اسلام آورد و استسلام کرد بند * من * رواه رزین
 * باب الاستغفار و التوبه * استغفار و رغت طلب غفر بمعنی سترود شرع طلب پوشیدن کناه و بخشیدن آن و توبه در لغت
 بمعنی رجوع و در شرع رجوع از معصیت و پشیمان شدن از ان با صدق عزم بر آنکه باز نکود و توبه را کاهی
 احنا دکنند بسق تعالی و گویند تاب الله علیه بمعنی رجوع بر رحمت و توفیق توبه یا رجوع از تشدید بتخفیف یا از
 حذر با باحت * و از سید الطائفة جنید بغدادی بر سبیل بند که توبه چیست فرمود فراموش کردن کناه یعنی چنان حلاوت
 کناه از دل براید که بمنزله آن شود که نمی شناسد کناه را و از سهل تستری بر سبیل دل که توبه چیست گفت توبه آنست که

ترا موش نکنی کناه را کذا فی التعریف و در شویج تعریف گفته که سهل اشارت کرد باحوال مریدان از جهات خوف عقرب
و فرط محاسنات ایشان و جلیل اشارت بتوبه مستحقین کرد که ذکر ذنوب نمیکند بجهت غلبه عظمت خدا بر ذل ایشان و
در ام ذکر ایشان مرا و ترا چه ذکر جفا در حال وفا قبیح است و بعضی گفته اند مراد بتسبیح ترک عود است

الفصل الاول عن ابی هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والله انى لا استغفرا لله واتوب اليه فى اليوم
اكثر من سبعين مرة * فرمود آنحضرت بعد از آنکه هر آینه بد رحمتی که من استغفرا و میکنم خدا را و توبه میکنم بسوی خدا ایستاد
در روزی بیشتر از هفتاد بار * رواه البخاری * و عن الاغر * بفتح همزة و غین مجتمة مفتوحة و تشدید را * الذی فی * بضم میم
و فتح زای منسوب بمنزله که قبیل مشهور است از عرب صحابی است و بعد از او در اهل کوفه و بعضی گفته اند در اهل
بصرة * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لیغان علی قلبی * بد رحمتی که هر آینه پرده کرده همیشه در بدل من و غین
نقیص است بمعنی ابروی الصراح غین ابرو و تیرگی و بعضی گفته اند غین ابرو رفیق را گویند * و اتی لا استغفر الله فی اليوم
مائة مرة * و بد رحمتی که هر آینه استغفار میکنم خدا را در روز صد بار * رواه مسلم * بد آنکه علما و عرفا در بیان معنی این
تحدیث و در دریافت این سرچینا اند و سزاوار است مرایشانرا که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال نیست هیچ یکی
را که بداند حقیقت قلب مصطفوی را و احوالیکه که عارض میگردد بر آن و هر چه در وی گفته اند و بگویند همه بظن و تخمین
است اگر چه دعوی کشف و یقین کنند مگر آنکه در بواطن بعضی از محققین جارفین از نور و بین آنحضرت پیر تر است و الله اعلم
پس بعضی علما گفته اند که این از جهات نعم و انوار است بود در مبدأ و معاد و از آنچه مطلع شده بود و فی ضلی الله علیه و
سلم از احوال ایشان بعد از وفات و استغفار هم بر ایشان بود اما لفظ اتوب الیه که در حدیث سابق کتب است یا گویند ازین معنی
دارد و هم چنین حدیث آینه که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الیه فی اليوم مائة مرة فاعلموا انکم طلب توبه
و رفیق آن باشد مرایشانرا و بعضی میگویند که آنچیزی بود که مشتغل بود آنحضرت بد آن از نظر کردن در کار و بار است
و مصالح ایشان در شد و ارشاد و هدایت و محتاطات از واج و اکمل و شرب و میثاق به با خدا ای دین تا چنان مینمود که گرفتار
است از کمال جمعیت و حضور اگر چه اعظم طاعت و اشرف عبادت بود از جهت علم مقام و رفعت در رجعت و بوقوع در
صلی الله علیه و سلم بیرون در کار و غلبه قلب و همت وی از هر چه مایه ای او است و این را کناهی میدانست و از این
استغفار میکرد چنانکه گفته اند همنات الا برار حیثات المقرین و بعضی از صوفیه گفته اند که این عین انوار بود نه عین
اعتبار و لکن اعتبار است با آنچه بعضی از عرفا گفته اند که کشف کرده میشد بر قلب شریف و علی الله علیه و سلم در جماعت
از انوار صفات حق و تعالی میگردید و هر آن درین تجلیات و می شمرد مرتبه تحت را بعد از ترقی بد رحمتی که بشارت و ب
که استغفار میکرد از این و هم چنین بود حال قلب شریف و بی دایم و انوار صفات همه حجاب داشتند غایتش آنکه حجاب
غورانی اند و باین احسان و عفت بقول و فی ضلی الله علیه و سلم ان الله سبحانه و تعالی الف حجاب من نور و ظلمة و ارفع کلام
در این مقام بقول و بعضی است و در وقتی که بر صید و شد از معنی الف حجاب گفت ای عاقل اگر از قلب دیگری می پرسید
هیچ گفتم در بیان میکردم آنچیز که میدانستم اما از حال قلب مصطفی صلی الله علیه و سلم دم فتراهم زد که نیست و حال وی
از جمله متشابهاست که در اینجا دم نتوان زد و شمع نوریشنی میگوید رحمة الله علیه که خدا را در حدیثی را
در رفتن وی بر قبیح ادب و جلالت و اعظام و ایشان را که موقع رحمتی و منزل فرود آمدن قرآن است بعد از آن میگوید
که خدا درین محفل بد و درش میرودیم یکی آنکه گویند هرگاه قلب مصطفوی صلی الله علیه و سلم تمامترین و کاملترین و روشن ترین
و خالصترین خدا بود و احتیاج و احتیاج داشت با وجود آن بتشریع ملت و تاسیس سنت ناچار بود او را از فرود آمدن
بموقع رحمت و التفات بعضی حظوظ نفس و محتج بود با حکام بشریت و چون از تکاب میکرد و میکرد و در میل دل چیزی
از اینها گذرد ما بر وی از جهت کمال رفعت و نورانی که در وی چند آنکه رفیق تر و محترم تر و تاثیرات بر وی ظاهر

توریدند آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم درگاه چیزی از آن میدید آنرا از جمله کناهان می شمرد و از آن احتشار میکرد و ازین باب بود استغفار روی نزد بیرون آمدن از متوضا و میکت و میصلی الله علیه و سلم غفرانک از جهت نقل آن ذکر همان دوم آنکه گوئیم که خدای تعالی چنانکه برگزید او را از عالمیان و فرستاد برایشان خراست که باقی دارد در جهان ایشان تا منتفع میشوند بوی تا آن زمان که بتمام رکاتی رسد مهم ارشاد و هدایت و تکمیل و آنحضرت اگر کمال اغتیه میشد بر آنچه بود در آنچه بود از حضور و تجلیات الهیه فراغ و فرصت نمی یافت برای تعریف جاحل و تعلیم جاهل پس تقاضا کرد حکمت الهیه که برگشت نوعی از احتیاج و استتار بر قلب شریف وی تا متغول گردد باین عالم تمامتر گردد حظ و انتفاع مردم از وی و ما روی صلی الله علیه و سلم نجست بحال خود این را کنایه می پنداشت و اعتقار میکرد این حاصل کلام توریشتی است و وجه اول راجع بوجهی است که ما بقا مذکور شد و وجه ثانی آن نیز موجه است و طبیعی نیز دو وجه از افادت شیخ الرقعت شهادیه بلدین که بروردی نقل کرده که ثانی آن قریب ثانی در وجهی است که توریشتی ذکر کرده و در وجهی که مرجع البصرین این وجه و مقرون بسم تقریر بیان و تقریر نموده شد است و نزد این ضعیف سخن اصمعی از همه خوش تر است و الله اعلم

و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ایها الناس توبوا الی الله ای آد میان توبه کنید و رجوع آرید بحوری

خدا ای فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة پس بد رستیکه من توبه میکنم بحوری و بی تعالی در روز صلی باره رواه مسلم

و عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فیما یروون عن الله فی روایت است از ابی ذر که گفت

آنحضرت در آنچه روایت میکند از خدای تبارک و تعالی ای که قال که وی تعالی گفت یا عباد خدا نی حومت الظلم علی نفسی ای بندگان من بد رستیکه من حرام گردانیدم ام ظلم را بر نفس خود یعنی طلب کرده ام آنرا از ذات خود کنایت است از تنزه و تقدس وی تعالی از آن و ذکر توبه از جهت مشاکلت است بقول او که فرمود و جعلته بیکم سرما و کرد ایله ام ظلم را در میان شما حرام کرده شد و لا تظلموا پس ظلم نکنید بر یکدیگر و تجاوز نکنید از حد اعتدال و انصاف

یا عبادي کلکم خال الامن من بدینه ای بندگان من همه شما کمر امید مگردانید که راه نمودم من او را فاعملوا فی الله کم

پس طلب خدا ایت کنید از من تا خدا ایت کنم شمارا یا عبادي کلکم جائع الا من اطعمته ای بندگان من همه شما گرسنه

اید مگر کسیکه طعام بخوراند من او را فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام کنید از من تا اطعام کنم شمارا یا عبادي

کلکم عار الا من کسبه فاکسبونی اکسکم ای بندگان من همه شما برهنه اید مگر کسیکه جامه بپوشاند من او را پس طلبه کسوت کنید از من تا کسوت دهم شمارا یعنی بپوشانم از من است چه نعمت دینی که خدا ایت است و چه نعمت دنیا که طعام و جامه است لیکن اول مخصوص است ببعضی و ثانی عام است بعد از این متوجه نشود هوال که چیست معنی امتثال و الا من اطعمته و الا من کسبه و حال آنکه آن همه را ثابف است و میپسکس محروم نیست از آن و طبیعی گفته است که مراد اطعام و کسوت بسط در رزق و اغنا است فافهم یا عبادي انکم تخطون بسم تا و مکنون خا و کسر طایه بل لیل و النهار و انا اغفر

الذنوب جیما ای بندگان من بد رستیکه شما کثرت میکنید شب و روز من می آفرزم کناهان را همه فاستغفرونی

اعز لکم پس طلب آمرزش کنید از من بیا فرم من شمارا یا عبادي انکم لن تبلغوا ضری نقصونی ای بندگان من بد رستیکه شما هرگز نمیرسید گزند مرا تا که گزند را ندانید مرا یعنی بمعصیت و فساد و رسانیدن بضم ضاد و فتح آن خدا نفع یا بفتح

مصلحت است و بضم هم گزانی القا موس و در مشارق گفته که ضرر چون مقرر و نفع شود گفته نشود مگر بضم و لن تبالغوا

نفعی فتنفرونی و هرگز نمیرسید مود مرا تا سود و هانیدن مرا یعنی بطاعت یعنی از معصیت بندگان زیانی نقصانی بد و

مصلحت حق نصیرم را از طاعت مودی و گالی نه بلکه سود و زیان ایشان است یا عبادي لرا انکم و آخرکم را بنسب و چنانکه ای بندگان من اگر نداشت این که اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان شما کائوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم

باشد بر هر یک از ترس دل یکمرد از شما یعنی اگر فرض کرده شود دل یک کسی از شما که متقی ترین دله باشد و شما همه برین

صدت بائید * ما زادك في ملكي شيئا * زیاد * بیکند آن در ملک بادشاهی من چیز را * یا عبادي لوان اولکم و آخرکم و انکم
و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلك من ملكي شيئا * ای بدک آن من اگر باشد این که اول شما و آخر شما
و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر بیفزائی کنند * و کناه کنند و ترین دل یکم و از شما کم نکنند آن از ملک من چیز را * یا عبادي
لوان اولکم و آخرکم و انکم و جنکم قاعوا لی ضعيف واحد * ای بدک آن من اگر باشد این که اول شما و آخر شما و آدمیان شما
بایستند در یک روز زمین * فما لولي * پس هوال کنند مرا بشو اشد هر چه بشو اشد * فاعطيت کل انسان مسئلة * پس بدکم
هر آدمی را خواست ار را * ما نقص ذلك مما عندی * کم نکرد اند آن دادن از آنچه نزد من است از نعمت * الا كما ينقص الخبيث
اذا ادخل الجنة * مگر چنانچه کم میکرد اند هر روزن یعنی از آب دریا چون در آورد * شود در دریا * یا عبادي انما هي
اعمالکم احصوها علیکم * ای بدک آن نیست آن عملهای نیک و بد مکر عملهای شما که میثاق منم می شمارم بر شما * ثم اوفیکم
ایا ما * پستمر تمام میثاق هم شمار اجزای آن اعمال را * فمن وجعل غیرا فليحمد الله * پس کسی که بیا بد نیک یا نیک دور عملهای
شود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بران مترتب کرد داخل * ومن وجعل غیر ذلك فلا
يلومن الا نفسه * و کسی که بیا بد غیر نیک را در عملهای شود پس باید که نکوهش نکند مکر نه پس خود را که بشو می آن
بیترای بد رسید * و رواه مسلم * و عن ابی سعید الخدری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم کان فی بنی اسرائیل
رجل قتل تسعة وتسعين انسانا * بود در بنی اسرائیل مردی که کشت نود و نه آدمی * ثم خرج یسأل * پستمر بیرون آمد
در حالی که می پرسید مردم را از قبول توبه خود یا سوال میکند مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انصب والحق
است بقول و ی * فاتی را با دعا که اله توبه * پس آمد را میی را پس پرسید او را از اصمت مرا و توبه و قبول می افتد از وی
توبه و در بعضی نسخ الی توبه یا مرا هست توبه و این اگر چه بجهت معنی ظاهر است اما اول از حیثیت روایت صحیح تر است
* قال لا * گفت را صفت نیست توبه * فقتله * پس کشت آن مرد را صواب را * وجعل یسأل * و در ایستاد که سوال میکند مردم را
* فقال له رجل انت قرية کذا و کذا * پس گفت مرا و مرا و ی بیا توبه چنین و چنین را که میل رحمت است و در بعضی
روایات آمده که در وی عالمی هست یعنی پروری کمی است که حل مشکل تو خواهد کرد * قادر که الموت * پس دریافت او را
امارات و علامات مرکب یعنی مرکب در رسید * فناء بصدرة نحوها * پس میل کرد آمد به عینه خود بجا نب آن قرية یعنی در
همان حالت در رسیدن مرکب سینه را بر زمین کشید و با نیل لب رفت نوع میل کردن و بکرانی برخاستن * فاغتصمت فيه ملائكة
الرحمة و ملائكة العذاب * پس بیکار کردند و نزاع نمودند در شأن آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت
بران شدند که وی مرحوم و مغفورا است و فرشتگان عذاب بران آمدند که وی مغضوب و معذبا است * فارحی الله الی هذا ان
تقر بی * پس روحی فرستاد خدای تعالی بسوی این قرية که متوجه شد * بود بجا نب آن نزد * یک شو بهیست * و الی هذا ان
تبا علی * و روحی فرستاد بسوی این قرية ظالمه که و غایبان هجرت کرده بود که دوزخ را زمیت * فقال قیه و ما بینهما * پس
گفت خدای تعالی فرشتگان را این از کثیف و به پیمانیک مصافقی را که میان در قرية است نعمت بهیست که کدام ازین دوزخ دیگر
است بهیست * فوجد الی هذا اقرب بشور * پس یافته شد میت بسوی این قرية رحمت که نزد دیگر است بیک بدست
* تغفر له * پس آمرزید * شد مرا و او درین حل به کمال مبالغه است بصفت رحمت الهی و میت واری بمغفرت وی تعالی و
آن بصل قر نیت او بود در توبه و استغفار * متفق علیه * و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
و الی فی نفسی یبک * لو لم تدنوا لذهب الله بکم * سو کند بشن ای که بقای ذات من بدست قدرت رحمت اگر کناه نمیکند
شما مرا ید بمرود خدای تعالی شمارا * و لیباء بقرم یل نبون * و مرا بینه می آرد قومی را که کناه کنند * فیستغفرون الله *
پس طلب آمرزش کنند از خدا * فیخفر لهم * پس بیا مرز در ایشان را مقصود بیان عفو و مغفرت الهی میباشد است
کناها را از برای اظهار مقتضای هم عفو و غفور (بیت) * کر جرم زینل کان نیاید * هیر توجعال کی نیاید * و نار غیبت

بگفتند در توبه را ستغفاره است هرگز توبه و غلام قبالات بد آن زیرا که خدا می توبد و غلام از توبه و غلام را ستغفاره است
 پیغمبر انرا تا باز دارند از آن فافهم و بالله التوفیق * رواه مسلم * وعن ابي موسى رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و
 سلم ان الله يبسط يده بالليل ليتوب مسيء النهار * و يبسط يده بالليل ليتوب مسيء الليل * و فراح ميكند و صبح خود بروز تا توبه کند بدی
 کند در روز * و يبسط يده بالنهار ليتوب مسيء الليل * و فراح ميكند و صبح خود بروز تا توبه کند بدی کند شب و بسط يدي كفايت
 است از توسعه در غفران و اظهار كرم * حتى تطلع الشمس من مغربها * تا آنكه براي يك آفتاب از جايان مغرب خود
 كه در آن وقت در مای توبه بسته گردد و بيان اين در آخر كتاب در بيان علامات ماعته بيان * رواه مسلم
 * و عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا اعترب * بدو حثيكة بند * و حثيكة اقرار ميكند
 يعني بگناه خود * ثم تاب * پسترتوبه ميكند و رجوع می نماید بدرگاه رحمت حق * تاب الله عليه * قبول ميكند خداي تعالى
 توبه او را و رجوع ميكند بر رحمت بروي * متفق عليه * و عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
 و سلم من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله عليه * كميكه توبه کند پيش از آنكه طلوع كند آفتاب از مغرب خود
 توبه کند خداي تعالى بروي و قبول توبه او را و اجب است بفضل الهي و كرم وي * رواه مسلم * و عن انس رضي الله عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه اذا فرح بتوبة عبده حين يتوب اليه * هر آينه خداي تعالى شست تراست از روي
 شاد مانی بتوبه بند خود و رضای وي تعالى از بندگان كه ميكند توبه ميكند بندگان و رجوع ميكند بسوي خداي تعالى
 من احدكم كانت راحلته يارض نلابة * يكي از شما كه بود شتر سوارى و بار كش روي بر زمين دشت * فانتقلت منه * پس
 بر مي آمد و كر نشيبت راحله از روي * و عليها طعنه و شرابه * و بران راحله بر د خورش وى و آب وي * فائس منها * پس
 نا اميد شد آنكس از آن راحله * فاني شجرة * پس آمد آنكس درختي را * فاضطجع في ظلها * پس پهلو نهاد در سایه
 آن درخت بسبب كوفت و ملالت و دي * فدايس من راحلته * در حالتي كه بتحقيق نا اميد شده است از راحله خود * فبينما هو
 كذلك از موبها فايحة عند * پس در انجا آنكه آنكس هم چنين بر پهلو افتاده بود ناگاه آنكس متلبس و حاضر است بر راحله
 در حالتي كه ايستاده است راحله نژدوي * فاخل بخطامها * پس كوفته مهر راحله را * ثم قال من شدة الفرح * پس
 گفت آنكس از شستى شاد ماني * اللهم انت عبي وانا ربك * خداوند او ندي بنده من و منم خداوند تو * اخطا من شدة
 الفرح * خطا كرد آنكس از شستى فرح و گفت توبه من و منم پروردگار تو بجای آنكه بايد گفت توبه پروردگار مني
 و منم بنده تو مقصود بيان شد رضاي حق و تشبيه آنست كه بفرح شخصيكه كم شده و كويشته خود درايابيل و بنده كذاها كه ربنده
 گويشته از پروردگار تعالى است و توبه حكم باز آوردن رايافتن دارد فافهم * رواه مسلم * و عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عبدا ذنبا * بد رستي كه بدني * از بندگان كود گناهي * فقال رب اذنبت فاغفره * پس
 گفت آن بنده اي پروردگار من گناهي كودم پس بيا مرزاين كناه را * فقال ربه * پس گفت پروردگار مني بيا مرزاين كناه را و ميكرد بگناه
 ان له ربا يغفر الذنوب ويأخذ به * ايله اذنبت بنده من كه مرا پروردگار رست كه مي آموزد گناهان را و ميكرد بگناه
 غفرت لعبدي * آموزيدم مر بنده خود را بهمين علم * ثم مكث ما شاء الله * پسترد و نك كرد آن بنده در كناه كردن مدتي
 كه خواسته بود خدا * ثم اذنب ذنبا * بستر كناه كرد يارديكر * فقال رب اذنبت فاغفره * پس گفت آن بنده درين
 بار نيز اي پروردگار من كناه كردم پس بيا مرزاين كناه را * فقال * پس گفت پروردگار مني بار نيز * اعلم عبي ان له ربا
 يغفر الذنوب و يأخذ به غفرت لعبدي ثم مكث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب اذنبت فاغفره لي * و زين مرتبه لفظ
 آخرولي زياده است و در بعضي نسخ در اول لي و در دوم آخرولي نيز موجود است و در نسخ صحيحه ميم مقرر است كه ذكر
 كرد يم * فقال اعلم عبي ان له ربا يغفر الذنوب و يأخذ به غفرت لعبدي فليقل ما شاء * پس كويكند بنده هر چه مضو اهل از
 گناهان مادام كه استغفار آورد مقصود بيان فضيلت استغفار است و تاثير وي در غفران نه امر بگناه * متفق عليه * و عن جنيد * و عن جنيد

بعض جیم و سکون ثون و ضم و آل و فتح آن نام ابوذر غفاری است که از کاتبان صحابه روزی با ایشان آمد و چند نام بعضی را نوشت
 و دیگر هم جمع و ظاهر آنست که مراد از اینجا ابوذر باشد و الله اعلم * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حدث ان رجلا قال
 و الله لا يغفر الله لفلان * و روایت است از چندین که آنحضرت حکایت کرد که مردی گفت بشنیدم که نمی آفرزد
 خدا را و تعالی مر فلا ترا ظاهر آنست که سابق مصروع و این مرد مخن فضول گفت و شیو کند خورده که خدا را تعالی و و باطنی
 آفرزد * و ان الله تعالی قال * و بد و سستی که خدا را تعالی گفت * من ذا الذی یتالی علی انی لا اغفر لفلان * کیست آنکه سو کند
 می شود بوم که نمی آفرزد فلا ترا یا مراد این عمل است که سو کند خورده یعنی دروغ گو یا ما ختم ترا باطل گردانیدم
 سو کند ترا آفرزدیم از انا تعالی بهمه و کسر لام مشدده ایلا سو کند خورده * فانی قد غفرت له لفلان * پس بد و سستی
 بتحقیق آفرزدیم مر فلا ترا * و احطت عملک * و باطل گردانیدم عمل ترا خطاب یا نبرد است که گفت خدا را تعالی نمی
 آفرزد فلا ترا یا مراد این عمل است که سو کند خورده یعنی دروغ گو گردانیدم ترا باطل گردانیدم سو کند خورده ترا
 و یا مرزدیم او را * او کا قال * یا چنانچه که گفت راوی با آنحضرت این عبارت را در جای میگویند که راوی را لفظه بلاء یعنی
 مسفوفه ثمانده است * رواه مسلم * و درین حدیث زجر است هر کسی را که شخصی حکم کند بعد م مغفرت اگر چه فاسق و
 بد کار باشد شاید که مولی تعالی او را ببخشد و این را بگوید و از اینجا گفته است (بیت) * نا امیدم مکن از ما بقدر روزگار
 * تو چقدر دانی که پس پرده که خوب است و که زشت * و عن شداد * بشین منجمه و تشدید ال اولی * بن اوس * بن
 دمه و سکون و اوصافی انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او را و بد و در اصحاب است * قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم سيد الاستغفار ان تقول * اقلل استغفارا ينسب اليك يوكفي * اللهم انت ربي * خداوند انبوتی پروردگار من
 * لا اله الا انت * نیست معبودی بحق مگر تو * خلقتنی * پدید آردی تیر مرا * و انا عبدک * و من بندة تو ام * و انا
 عبدک و و عبدک * و من ثابت و دایم بر عهد عبودیت که با تو بسته ام و وعده که با تو کرده ام اگر چه وفای آن از من
 نمی آید یا عهدی و وعده که تو بفضل و کرم خود برای اهل ایمان و طاعت کرده پس من معتمد بر عهد تو و مصلحت
 بر وعده تو و دل بسته برادر امید شسته ام اگر چه هیچ طاعتی چنانکه باید از من نمی آید * ما استطعت * آنقدر که استطاعت
 دارم و میتوانم نه آنچنانکه که لائق درگاه تو باشد و ادای حق تو توانم کرد که آن مقوله و بشر نیست و از طاعت آدمی بیرون
 است * اهو ذک من شر ما صنعت * پناه منجویم بتو از بدی آنچه کرده ام از گناهان بلکه از این طاعت صوری که میکنم که از منی
 بعضی و احسان بخالی است و متضمن دعوی محول و قوت است نعوذ بالله من ذاک * ابره لك بنعمتك هلی * اعتراف میکنم
 بر اوست تو بتو اتر فیضان نعمت تو ترسم * و ابره بن بنی * و اعتراف میکنم بدوام و استمرار وجود گناه خود و تقصیر از شکر نعمتها
 تو و این معنی دایم است بی انقطاع و وجود نعمت از جانب مولی و صل و رکنه از جمله و در اعتبار مده است که پروردگار
 تعالی میگوید که ای بندة تا کی خیر و نعمت من بر تو نازل باشد و شرک و کفر ان از تو بسوی من صادر کرد و من
 محبت و تودد می کنم بسوی تو با آنکه بی نیازم از تو و تو دشمنی کنی بمن بمعصیت و بیغرمانی یا آنکه محتاجی بمن
 * فاعف عني * یعنی بیا مرز مرا * فانه لا يغفر الله ذنوب الا انت * پس بد و سستی که نمی آفرزد گناهان را هیچکس مگر تو و در این
 ضایعیت عزیز و جلیل از و نهایت ذلت و افتقار و انکسار است و لهذا امید الاستغفار نام گرداند از جهت اجتماع
 معانی آن در وی و هیل قوم رگینس و مقدم را گویند که همه را در خواجیه امور رجوع بوی باشد و حامل معنی ازین
 استغفار اینست که بنده یا بد که همیشه نظر بر گناهان و تقصیرات خود دارد و فقیر صرف و محتاج محض باشد زیرا که
 تا گرفتارش کند عیوب نفس خود را معالومیت عمل خود دانند که صلاحیت قربت درگاه و قابلیت قبول وی ندارد
 و لکن معاتل (بیت) * طاعت ناکس ما موجب غفران نشود * راضی کرم دل عیوب عصیان نشود *
 و قال آخر (بیت) * اگر طاعت خود نقش کنم بر نانایی * و آن نان بنهم پیش منی بر خورانی *

وَأَنْ هَكَ سَالِي كَسَنَهُ دَرْ زَنَدِ اَلِهِي * اَزْ لَنَكْ ذَرْ اَن لَنان. تَزَنَدِ دَلَكْ اَنِي * رَحْمَ اللّٰهْ قَائِلُهُ وَكَرْفُوْهُ اَعْمَلِي خَالِصْ كَرْدُوْ
 اَوْ كَالِي صَحِيحْ نَشُرُوْ دَرْ رَوْتِي كَهْ صَافِي كَرْدُوْ دَرْ مَنَتْ وَفَضْلِ اَلِهِي رَا مَشَاهِدَهْ كَنَدِ وَاَزْ خُودْ دَلَكْ اَلَكْ وَبَدِ اَنْ مَغْرُورْ نَكْرَدُوْ
 خُودْ رَا اَهْلْ وَمُسْتَقِي نَدِ اَنْدِ پَسْ بِنْدَهْ دَا تَمْ دَرْ دِيْدَنِ عِيُوْبْ نَفْسْ خُودْ وَوَعْلِ خُودْ وَزَوِيَّتْ مَنَتْ وَفَضْلِ خَلِ اَهْلِ رَا اَيْنِ
 اَزْ اَجَلْ مَعَارِفْ وَانْفَعْ رَا اَعْلَمْ اَهْوَالِ اَهْتِ بَرَايْ بِنْدَهْ وَبَا وَجُودْ اَنْ مَتَمَسِكْ بُوْعِدَهْ حَقْ وَمَعْتَوِقْ بَعْدِ رِي بَاشْ وَعِلَامَتِ
 اَنْ ثَبَاتِ وَاعْتِقَادَاتِ اَهْتِ بَرَوْنِ اَعْمَلِ عِبُوْدِيَّتْ وَاَدَايْ حَقْ رُوِيَّتْ رَزَقْنَا اللّٰهْ تَعَالٰی بَعْدِ اَزْ اَنْ فَضِيْلِيَّتْ اَيْنِ سَيِّدِ اَلَا سَتَغْفَارُ
 وَرَبِّ اَيَّانْ مِي كَنَدِ وَمِي كُوِيْدِ * قَالَ * كَفْتُ اَنْتَضَرْتُ * وَ مِنْ قَالِيْهَا مِنْ اَلنَّهْلِ * وَ كَمِي كَهْ يَكُوِيْدِ اَيْنِ كَلِمَاتِ رَا دَرْ جُزُوْیْ اَزْ رُزُوْیْ مَوْقِنَا بَهَا *
 دَرْ حَالِي كَهْ يَقِيْنْ دَارِنْدَهْ وَاعْتِقَادْ اَرِنْدَهْ اَهْتِ بَا تَن * فَمَاتِ مِنْ يَوْمِهِ * پَسْ مَرْدُ فَضْلِ رَا نِ رُزُوْیْ * قَبْلِ اَنْ يَمُوتَ * پِيَشْ اَزْ اَنَكْ
 كِشَامْ كَنَدِ * فَهِيَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ * پَسْ اَنَكْسْ اَزْ كَسَانِ بَهْشْتِ اَهْتِ * وَ مِنْ قَالِيْهَا مِنْ اَللَّيْلِ وَهُوَ مَوْقِنٌ بِهَا فَمَاتِ قَبْلِ اَنْ يَصْبِحَ فَهُوَ
 مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ * وَ كَمِي كَهْ يَكُوِيْدِ اَنْرَادِ رُجُزُوْیْ اَزْ شَبْرِ حَالِ اَنَكْ وَ يَقِيْنْ دَارِنْدَهْ اَهْتِ بَدَانِ پَسْ بَمِيْرِدِ پِيَشْ اَزْ اَنْ كَهْ صَحِيحْ كِنْدِ
 پِيَشْ رِي اَزْ اَهْلِ بَهْشْتِ اَهْتِ * رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ * الفصل الثاني * عن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال الله تعالى يا ابن آدم انك ما دعوتني ورجوتني غفرت لك على ما كان منك * كَفْتُ اَنْتَضَرْتُ كَهْ كَفْتُ اَيْتَعَالٰی
 اِيْ فَرْزَنْدِ اَدَمْ بِلِ زَمَتِي كَهْ تُوْمَا دَامْ كَهْ دَا كُنِي مَرَا بَرَزِيْدَنِ وَامِيْدِ اَوْرِيْ مِيْ اَمْرُزْمْ تَرَا بَرُوْ اَعْمَلِي كَهْ بَاشْدِ دَرْ تُو
 اَزْ كَنَاهَانِ * وَ لَا اِيْلٰی * وَ بَا كْ نَدِ اَرْمْ اَزْ اَيْنَكْ كَرِيْنْدِ چَرَا كَنَا مَكَارِيْ وَ اَكَهْ سَزَا وَ اَرْعَابْ كَنَا بُوْدِ اِنْشِيْدِ * يَا اِبْنِ
 اَدَمْ لَوْ بَلِغْتَ ذُنُوبَكَ عَنَّا اَلسَّمَاءُ اسْتَغْفَرْتَنِيْ غَفَرْتُ لَكَ وَ لَا اِيْلٰی * اِيْ فَرْزَنْدِ اَدَمْ اَكْرَمِيْرْ هِنْدِ كَنَاهَانِ تُو بَرَا اَسْمَانِ
 وَ لَوْ اَحْيَا اَنْرَا پَسْتَرْ طَلَبِ اَمْرُزْمْ مِي كَرْدِيْ تُو مَرَامِيْ اَمْرُزْمْ تَرَا بَا كْ نَدِ اَرْمْ وَ عَنَّا بَغْتَمِ عَيْنِ اِدْرُوْ ضَا فِتْ اِبْرَا سَمَانِ بَرَا
 نَبَا لَقَهْ دَرْ غُلُوْ وَ اَرْتَفَاعِ اَوَا سَعِ وَ عَنَّا بَكْسَرِ عَيْنِ لِيْزِ رَوَا يَتِ اَهْتِ بَمَعْنِيْ اَنْ چِهْ ظَا مَرُ شُوْدِ تَرَا اَزْ اَسْمَانِ چُوْنِ بَرْدَارِيْ سَرِ خُودِ
 زَا وَ بِنَكْرِيْ بِيْجَانِبِ اَنْ وَ اِعْنَانِ بَمَعْنِيْ نُوَا حِيْ جَمْعِ عَنَّا نِيْزِ رَوَا يَتِ اَهْتِ * يَا اِبْنِ اَدَمْ اَنَكْ لَوْ لَقِيْتَنِيْ بِقَرَابِ الْاَرْضِ خَطِيْآ * اِيْ
 فَرْزَنْدِ اَدَمْ بَدَرْ هَتِي كَهْ تُوَا كَرِيْشْ اَنِّيْ مَرَا نَزْدِ يَكْ بَهْ پُرِيْ زَمِيْنِ اَزْ رُوْیْ كَنَاهَانِ * ثُمَّ لَقِيْتَنِيْ لَا تَشْرِكْ بِيْ شَيْئًا * پَسْتَرْ پِيَشْ
 مِيْ اَنِّيْ مَرَا دَرْ حَالِي كَهْ شَرِيْكْ نَكْرَدَانِيْ بَمِنْ چِيْزِ اِرُوْ كَرْدِ نَمِيْرُزِيْ بَمِنْ * لَا تَيْتَنَكْ بَقْرَا بَهَا مَغْفَرَهْ * مَرَا اَيْنَهْ مِيْ اَيْمْ مَرَا نَزْدِ يَكْ
 بَهْ پُرِيْ زَمِيْنِ اَزْ رُوْیْ اَمْرُزْمْ يَعْنِيْ مَرْمَقْلْ اَكَهْ كَنَا كَنِيْ تُو بِيَا مَوْزْمْ مِنْ يَشْرَطِ اِيْمَانِ بَمِنْ وَ قَرَابِ بَضْمْ وَ كَسَرْ چِيْزِي كَهْ قَرِيْبِ
 مَقْلْ اَرْ چِيْزِي بَاشْدِ پَسْ قَرَابِ اَرْضِ قَرِيْبِ پُرِيْ زَمِيْنِ وَ دَرْ مَشَارِقْ كَفْتَهْ كَهْ قَرَابِ بَكْمَرْ وَ رَفِيْسْتِ مَتْلِ اِنْيَانِ دَرْ اَزْ كَهْ دَرْ رُوِيْ
 شَمَشِ بَرَا نِيَا مَوْ كَارْدِ وَ تَا زِيَانَهْ وَ مَانْدِ اَنْ نَكَا اَرْ نَدِ وَ تَوْشَهْ سَوَا اَكَهْ هَبْ كَاشْدِ نَبَزْ بُوْدِ اَرْ نَدِ وَ بَضْمْ بَمَعْنِيْ قَرَبِ وَ دَرْ حَالِ يَكْ بَضْمْ
 اَهْتِ وَ بَكْمَرْ نِيْزِ اَمْدَهْ اَهْتِ اَنْتَهِيْ * رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَ اَلدَّارِمِيُّ عَنْ اَبِيْ ذَرٍّ قَالَ التِّرْمِذِيُّ هَذَا اَحَدُ يَتِّحَمِنِ
 غَرِيْبِ * وَ عَنْ اَبْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَهَلَامْ قَالَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی مِنْ عِلْمِ اِنِّيْ ذُوْ قُدْرَةٍ عَلِيْ
 مَغْفَرَةٍ اَلَّذِيْ نُوْبْ غَفَرْتُ لَهْ وَ لَا اِيْلٰی * رَوَا يَتِ مِي كَنَدِ اِبْنِ عَبَّاسٍ اَزْ اَنْتَضَرْتُ كَهْ كَفْتُ كَفْتُ خَلَايْ تَعَالٰی كَهِي كَهْ دَا نَهْتِ كَهْ بَدِ رَسْتِي كَهْ
 مِنْ خَلَا اَرْ نَدِ قَدَرْ تَمْ بَرَا مَرْزِيْدَنِ كَنَاهَانِ مِيْ اَمْرُزْمْ مَرَا نَكْسْ رَا وَ بَا كْ نَدِ اَرْمْ * مَا لَمْ يَشْرِكْ بِيْ شَيْئًا * مَا دَامْ كَهْ شَرِيْكْ
 نَكْرَدِ اَنْدِ بَمِنْ چِيْزِ اِرُوْ اِيْرَا كَهْ چُوْنِ مِيْلْدِ اَنْدِ كَهْ وِيْتَعَالٰی قَادِرْ اَهْتِ بَرَا مَرْزِيْدَنِ كَنَاهَانِ اَمِيْدِ مِيْلْدِ اَرْ دَا وِرَا اَرْ هَكْ اَمِيْدِ دَارِدِ
 كَرِيْمْ رَا مَحْرُومْ نَكْرَدِ اَنْدِ اَوْرَا يَا اَنَكْ دَرْ قُدْرَتِ اِيْمَانِيْ بِجَوَا زِ تَعْلِيْبِ نِيْزِ مَهْمَتِ پَسْ خُوفِ نِيْزِ دَارِدِ وَ هَرَكْ بَتَرْ سَدِ قَادِرْ
 رَحْمْ مِي كَنَدِ اَوْرَا نِيْزِ اَيْنِ شَخْصْ مَوْ مِنْ اَهْتِ لَحْدِ اَرْ صِفَاتِ رُوْیْ مَوْ مِنْ مَغْفُورِ اَهْتِ پَسْ ذِكْرِ مَالِ يَشْرِكْ دَرْ حَكْمِ تَا كِيْدِ اَهْتِ
 * رَوَاهُ فِيْ شَرْحِ السَّنَةِ * وَ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَهَلَامْ مِنْ اَزْمِ اَلَا سَتَغْفَارُ جَعَلَ اللّٰهُ لَهْ مِنْ كُلِّ نَفْسٍ مَخْرَجًا
 * كَمِي كَهْ لَازِمْ كِيْمُوْدِ اَسْتَغْفَارِ رَا مِي كَرْدِ اَنْدِ خَلَايْ تَعَالٰی مَرَا رَا اَزْ مَرْتَنَكِيْ بِيْرُوْنِ شَدْنِ يَا جَايْ بِيْرُوْنِ شَدْنِ * وَ مِنْ كُلِّ نَفْسٍ
 فَرْجًا * وَ مِي كَرْدِ اَنْدِ اَوْرَا اَزْ مَرَا نَدِ وَ كَشَادَكِيْ * وَ رَزَقَهْ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبْ * وَ رُوْزِيْ مِيْرَسَانْدِ اَوْرَا اَزْ اِنْجَا كَهْ كَانِ نَدِ اَرْ دِ
 وَ اَمِيْلْدِ اَرْ دِ زِيْرَا كَهْ كَسِي كَهْ مَلَا زِمَتِ كَنَدِ اَسْتَغْفَارِ رَا اَمْرُزْمْ مِي شُوْدِ مَرَا وِرَا كَنَاهَانِ اَوْ پَسْ دَرْ حَكْمِ مَتَقِيْ مِيْ يَاشْدِ كَهْ

میکنند اندارد و حال متقی آنست که ذکر کرده شد و رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و عن ابی بکر الصديق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما اصر من استغفر اصرار نکرد که استغفار کرد و ان عاد فی اليوم سبعین مرة و اگر چه باز کردد بر معصیت و روزی هفتاد بار اصرار داشت بر بدی و عقیق شدن بر چیزی و اصرار بر گناه مذموم است و اصرار بر صغیره کبیره است پس میفرماید هر که استغفار میکند از اصرار می براید و بی استغفار مصراحت و بعضی گفته اند حد اصرار تکرار و تپ است چنانکه در ذیل خود بی باکی یا بدی پس با استغفار اصرار نبود و رواه الترمذی و ابوداود و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل بنی آدم خطاء و اکثرهم فرزندان آدم که در حکم کل اند خطا کنند و اند و صیغه مبالغه با غلبه بر وجود کثرت است فی الجملة یا برای مبالغه و خطا ضل صواب و اثم و گناه و هر که صفت از آدمیان جز انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم که معصوم اند از خطا خالی نباشند و اگر خطا را شامل صغائر و کبائر بر قول کسی که صد و صغیره را از ایشان جائز میدانند انبیاء نیز داخل این حکم باشند و خیر الطایین التوابین و بهترین خطا کنندگان توبه کنند کنند و رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان المؤمن اذا اذنب كانت نكته مودعة فی قلبه بد رستیکه مؤمن چون گناه میکند پیک امیه شود نقطه سیاه در دل وی و نکته سوداء بنصب نیز روایت است یعنی میگردد آن گناه و سبب پیدایش آن نقطه سیاه و نکته بمعنی نقطه می آید و در اصل اثر چوبی که بدن از زمین بکارند و فان تاب واستغفر من قبله پس اگر توبه کند و استغفار نماید زدوده میشود دل وی و میرود سیاهی آن و از زادات و اگر بیشتر میکند گناه بیشتر میشود آن نقطه و حتی تعلو قلبه تا آنکه بالامی آید دل را و از او رمیکرد تمامه دل را و سیاه میگردد دل و قل لکم ان الله ذکرت الله تعالی و پس آن زن گن است که ذکر کرده است خدا بیتی تعالی و فرموده است لا یل ران طی قلوبهم ما كانوا یکسبون و نک گرفته و غالب آمده است بر دلها بی ایشان کاروی که میگردند و رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یقبل توبه العبد ما لم یغفر و بد رستیکه خدا بیتی تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غفره نکند یعنی غفره روح در حلقوم و غفره آمل شدن کردن آواز و دگر و جان در خلق و غفره در اصل تردد آید در خلق و وقت مردن در خلق آوازی مثل غفره پیدا میشود و ظاهر اینست که توبه توبه حضور و موت خیره از کفر یا معصیت قبول نمیشود و ظاهر هر کریمه انما التوبه آلایه نیز همین است ولیکن بعضی علما بر آن رفته اند که توبه از معصیت مجیم است نه از کفر پس نزد ایشان ایمان با ص غیر مقبول است و توبه با ص مقبول و رواه الترمذی و ابن ماجه و عن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان قال و عزتک یا رب لا یخرج اغوی صبا دک بد رستیکه شیطان گفت هو کنک بعزت تو ای پروردگار من تمیز و م از جای خود که کمر او حکیم بنده کان ترا و مادامت ارواحهم فی اجسادهم و مادام که جانهای ایشان در بدن آنها ایشان است و نقال الرب پس گفت پروردگار بجز رجل و عزتی و جلالت و ارتفاع مکانی هو کنک مختورم بعزت خود و بزرگی و بلند ی مرتبه خود و لا زال اغفر لهم ما استغفرونی همیشه ام که می آموزم بنده را تا مادام که طلب آمرزش میکنند از من و رواه احمد و عن صفوان بن عمار و یفتح عین و تشک یک عین مهملتین صایب است ما کن کوفه مرا و را در از و غر و است و گویند عبد الله بن مسعود روایت از ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی جعل بالمغرب بابا عرضة منسوبة بمعین ما ما للتوبه بلعینستی که خدا بیتی تعالی کرد و اندید است در جانب مغرب در ی که بهنای وی مسافت هفتاد سال است مرتبه را و لا یناق ما لم یطلع الشمس من قبله بسته نمیشود آن در مادام که نمی بر آید آفتاب از جانب مغرب و ذلک قول الله تعالی و لا یستعصم مراد بقول الله تعالی که فرموده است یوم یاتی بعض آیات ربک لا یتفغنفسا ایمانها لم تکن امنتم من قبل و لیکن ظاهر این آیه در علم قبول ایمان است که توبه از کفر است و خدا بیتی تعالی لا یتد اورد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد و رواه

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقطع الشجرة بريدك ولا تحكروا دوابكم
 حتى تنقطع التوبة * تأانكه بريدك * لا تنقطع التوبة حتى تقطع الشجر من مغربها * ويريد
 تحكروا دوابكم بريدك * تأانكه مي بريدك * تأانابه از جانب مغرب خود مراد * بجرت انجيا بجرت متعارف که از مکة بمکه نيه باشد نيمست
 زيرا که منقطع شدن بلکه مراد بجرت از د توب و خطاياست چنانکه در حدیث آمده است * اجبت المهاجر من مهاجر الذنوب والخطايا
 يا بجرت از مقامی که در وقت د توب بر او مغرب و نهی منکر نباشد و این منقطع میگردد با نقطاع حکم الهی و شریعت و بی
 عیبانه و تعالی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد * رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی * وعن أبي هريرة رضي الله عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجلين كانا في بني اسرائيل محتارين * بد و ستمیکه و مرد بودند در بنی اسرائیل
 در وقت کبر بند * یکدیگر را * احد صما مجتهد فی العباد * یکی از آن دو مرد کوشش کننده بود در عبادت * و الاخر
 یقول مذنب * مرد دیگر میگفت آنحضرت که آن مرد کنا فکر اجبت یا می گفت آن مرد من کته کارم و معنی ثانی اظهار است بسباق
 بهت * یقول اقص صما انت فيه * پس در ایستاد آن مرد که عبادت میکرد میگوید آن مرد دیگر را که کنا فکر بود
 یا زای از آنچه تو در آن هستی از کناه کردن * فیقول خلی وری * پس میگوید وری بکند از ورا پور وری کار من * حتی رجده یرما
 علی ذنب استعظمه * تأانکه یا قضا آن مرد عابد او را زوزی بر کنا می که عظیم بند اشیا آنرا * فقال اقص * پس گفت با زای
 * فقال * پس گفت * خلی وری * بکند از ورا با پروردگار من * ابعث علی رقیبا * ایا فرستاده شد * تو بر من نکیهان و موکل
 گویا آن مرد استغفار میکرد و اعتقاد می نمود با این اعتبار * ابعث علی رقیبا * استغفار آورد و وظایف از میاق حدیث آنست
 که بعضی فضل و رحمت خود در بهشتش در آرزویش مناسب آن بود که آنجا بشت بر او و با ب عفة و رحمة الله که خواهد
 آمد می آورد * فقال * پس گفت * والله لا یغفر الله لك ابدا * بخت او هرگز نمی آفرزد خدا او را همیشه * ولاید خلك الجنة *
 و در نمی آرد ترا بهشت را * فبعث الله اليهما فلکا * پس ترهتا در خلی وری تعالی ببعثی آن مرد و فرشته را * فقبض ارواحهما *
 پس میرانید آن فرشته مرد و مرد را * فاجتمعا عند * پس جمع شدند آن مرد و مرد نزد خدا * فقال للذنب اذ خل الجنة
 برحمتی * پس گفت خدای تعالی مرگناه کار را در آید در بهشت بر رحمت من و فضل من * وقال للآخر اذ تستطیع ان تضطرطی
 بهیادی رحمتی * و گفت وی تعالی مرد دیگر را که متعبد بود یا می توانی که حرام کردانی بر بند * من رحمت من * فقال لا
 یارب * پس گفت نمی توانم ای پروردگار من * قال اذهبوا به الى النار * گفت پروردگار تعالی بملائکه ببرید او را بسوی
 آتش از جهت عیب و اعتماد وی بر عمل خود و حکم وی بر قادر گویم مشتار بعد م مغفرت وی آن کناه کار را و شاید آخر
 او را نیز بخشید و در بهشت آورده باشد * (بیت) * غافل مشو که مرکب مردان مرد را * در سنگ لایخ بادیه پنهان
 بریده اند * یعنی بما بقه شقارت ازلی را نده و در اشد آخته اند * (بیت) * تو میل هم میباش که رند ان باده نوش *
 تا که یکشروش بمنزل رسیده اند * یعنی توبه کرده و قبول درگاه شده اند آخر همه امین و ابرو و حسی حق اند و رحمت اوعام
 است وری قادر مشتار است * (بیت) * ای سوخته سوخته سوخته * وی آتش و زخ ز تو را فرختمی * تا کی کوی که
 کز او عمر رحمت کن * حق را تو کئی که رحمت آموختنی * رواه احمد * وعن اسماء بنت یزید * صحابیة اقصا به جلیله است از
 خداوند ان عقل و دین و شجاعت حاضر شد مرتبک را و کشت نه تن را از قمار بچوب خیمه * قالت * گفت * سمعت رسول الله
 شیلیم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقرأ * میخواند این آیت را * یا عبادي الذین امنوا طی انفسهم لا تقنطوا
 من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی * و باک نداند ظاهر اینست که این قول رسول الله است صلی الله علیه و
 سلم یعنی خدای آمرز د کنا هان را باک ندارد چنانکه در فضل اول کد شد غفرت لك و لا ابالی و احتمال دارد که قول
 را وی باشد یعنی آنحضرت میخواند این آیت را باک نگیرد از پنهان نمیکرد و در فضل ثالث بیان این در حدیث
 ثوبان بیاید * رواه احمد و الترمذی و قال * و گفت ترمذی * هذا اجل یث حسن غریب و فی شرح السنة یقول بدل یقرأ *

و هیچ فرضی و عاقبتی در عطا و انعام ندارد و هرگز و کریم و تفصیل این معانی و شرح الله اکل شت * افعل ما ارید *
 میکنم هر چه میخواهم یعنی این همه جوهر و گوشت و یاراده و اختیار من است اراده بند و خرامش او را داخل نیست
 بنده عطا می کند و عطا می کند و عطا می کند و عطا می کند و عطا می کند و عطا می کند و عطا می کند و عطا می کند و عطا می کند و عطا می کند
 و موقوف باسباب نیست و این توطئه است موقوف و یاد که گفت * انما امری لشیء اذا اردت ان اقول له کن فیکون * نیست امر من
 هر چه میزاید و وقتی که خواهم مگر آنکه بگویم من آن چیز را شویس میشود آن چیزی در تک این تمثیل است بعد برای سرعت ایجاد وجود
 و توالت که هفت آلهی بر آن جاری شده باشد که در وقت ایجاد این لفظ میگوید پس موجود میگرد در الله اعلم * رواه احمد
 و الترمذی و ابن ماجه * و عن انس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه و سلم انه قرأ * و ایت است از انس که آنحضرت
 خواند این آیت را * هو اهل التقوى و اهل المغفرة * و اهل تقوى و اهل تقوى و اهل تقوى * قال * گفت آنحضرت
 در تفسیر این کریمه * قال رکنم * گفت پروردگار شما * انا اهل ان اتقى * من سزاوار آنم که بپرهیز کرده شوم و بترجیح
 بپرهیز از عتاب من * فمن اتقانی فانما اهل ان اغفر له * پس کسی که تقوی کند و بترغیب از من سزاوار آنم که بپرهیز کرده شوم
 آنکس را * رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و الدارمی * و عن ابن عمر رضي الله عنهما قال ان کنال نعل لرسول الله *
 گفت این عمر به تحقیق بودیم ما که می شمریم موی بخت خدایا * صلى الله عليه و سلم فی المجلس * در یک مجلسی که با جمعی
 نشست * يقول * می گفت * رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الغفور ما تفر * صد بار * رواه احمد و الترمذی
 و ابوداود و ابن ماجه * و عن بلال بن یسار * بفتح تختانی و تخفیف مهمله * بن زید رضی مولى النبي صلى الله عليه و سلم *
 این صفت زید است و این غیر زید بن خاریث است و وی زید بن ابی ذر * بفتح * و مقصور بنده نوبی بود
 صاحبی است و این بلال و پدرش یسار از تابعین اند بلال روایت میکند از پدرش از جد * قال * گفت بلال * حدیثی است
 نه حدیثی که مراد من که یسار است * عن جدی * از جد من که زید است * و ان سمع رسول الله * که و این حدیثی است که یسار
 * صلى الله عليه و سلم يقول * می گفت * من قال استغفر الله الذي لا اله الا هو الى اليوم و اتوب اليه غفر له * هر که بگوید
 این استغفار را هر روز * و ان كان قد فر من الزحف * و اگر چه گریخته باشد از جنگ کافران که کناه کیبوره است
 * رواه الترمذی و ابوداود و لکنه عن ابی داود و ملال بن یسار * و در قاموس نیز ملال بن یسار گفته و مشهور بلال بن یسار
 است و در اکثر کتب مثل جامع الاصول و الکشف و غیره ما می بینیم است * و قال الترمذی هذا حدیث غریب
 الفصل الثالث * عن ابی هريره رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الله عز وجل ليرفع الراجة للعالم
 الصالح في الجنة * بد رستیکه * حدیث ایتعال هرینه بلند میگرد اند پایه مر بند * صالح راجه بهشت * فیقول یا رب انی بنی هذ * پس
 میگوید آن بند * صالح ای پروردگار من از کجاست مرا این درجه * فیقول باستغفار و لک * پس میگوید پروردگار تعالی این درجه
 درجه بسبب استغفار فرزند تبت متواضع یکی از منافع نکاح و اعظم فوائد آنجهت و یکی از ان مه چیز است که لاحق میشود
 مؤمن را از عمل او و حسنات وی بعد از موت چنانکه در اول کتاب گذشت * رواه احمد * و عن عبد الله بن عباس رضي الله
 عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ما الميت في القبر الا لا لفریق المتخوف * نیجت مرده در گور مگر مانند کسی که آب از
 سر وی کنشته است و فریاد میکند که کسی دست و پا نکند * ينتظر عوة تلحقه من اب اوام * چشم میزد آردد عائی را که بوسه
 از او از یاد مادر * و اح * یا از یاد پدر * و اح * یا از دوستی * فاذا لحقته کان احب اليه من الدنیا و ما فیها * پس چون
 میرسد میت را دعامی باشد آن دعامی وی دوست داشته شده ترا از دنیا و چیزی که در دنیا است از متاع دنیا * و ان
 الله تعالى ليدخل علی اهل القبور من دعامه الارض امثال الجمال * و بد رستیکه که حدیث ایتعال هرینه می در آرد
 بر مرده ها از دعامی اهل زمین مانند کوهها یعنی از ثواب * و ان هذ یة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم * و بد رستیکه
 که تفتن زندگان بمرده ها طلب آمرزش کردن است مرایشانرا * رواه البيهقي في شعبه الايمان * و عن عبد الله

بن یسریه یضم موحده و مگون مهمله صحا بیست یک و و باد و و براد و و خواهر و و صحا بی آنکه و آنحضرت بویازند
ایشان آمده و طعام با ایشان خورده و ایشان را دهاغیر کرده تزلزل کرد بسلام و وفات یافت کحصر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم طوبی لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا خوشی و خوبی با دهر کسی را که یافت در صحیفه خود استغفار
بسیار را مقصود مدح استغفار و بشا ریت اهل استغفار است و رواه ابن ماجه و روى المنسا فی عمل یوم وليلة
و عن عایشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول و روایت است از عایشه که آنحضرت بودند که میگفت و میخواند این
دعا را اللهم اجعلنی من الذین اذا اعصوا استبشروا و اذا اصابوا استغفروا و روایت است از عایشه که آنحضرت بودند که میگفت و میخواند این
نیکو کنند خوش و شادمان شوند از جهت شکر توفیق الهی و روایت فضل و رحمت وی و چون بدی کنند استغفار کنند
آنحضرت روایت قصیر را را سه نشود در عمل ایشان در نظر ایشان گفته اند که نشان زند دلی اینست که چون عمل نیک
موجود آید شاد گردد و چون کار زشت صادر گردد غمگین شود و رواه ابن ماجه و المیهقی فی الدعوات الکبیر
و عن الصادق بن سید یسریه یضم حین و فتح و اوسکون یا از کبایر تابعین کوفه و وفات ایشان است امام احمد را از کبایر
و ی یوسیل دل گفت وی از آنها نیست که از حال وی پرسید یعنی حال روح بیرون از حیطه بیان است قال گفت عارف
و حل نما عمل الله ابن مسعود بعد یثین و حل بیت کرد ما را ابن مسعود و وحل بیت احمد صما عن رسول الله یکی از این
و وحل بیت از نبی و صلی الله علیه وسلم و الاخر عن نفعه و وحل بیت دیگر از خودش و وحل یثی که از خودش است این
است که قال ان المؤمن یرى ذنوبه کانه قاعل تحت جبل گفت این مستودع دل هستی که مو من می بیند و می بیند
کنایه از خود را خواهر کبیره یا ثعلب یا صغیر و مانند کوهها و من عین خود را اگر یاری نشسته است زیر کوهی و بخلاف آن یقع عظیم
میتواند که بیفتد بوی از جهات نفوف و استعظام وی کنایه را و ان الفاجر یرى ذنوبه کانه باب صرطی الله و یلزم منی که
فاسق که مبالات تدار و بنی نسب می بیند کنایه از خود را مانند مکس که کثرت بر عین وی و فقال یه عکس و بعض اشارت
کرد بان مکس اینچنین و اما یبیل و یعنی اشارت کرد بدین معنی و فل بدعنه پس براند او را از بیستی خود یا از خود بی آنکه
بتوبه از گناه و وقوع در هلاک بجزای آن و آن حل یثی که از آنحضرت نقل می کرد این است که ثم قال سمعت رسول الله یسری
گفت این مسعود شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت الله افرح بتوبه عبد المؤمن و هر این سخن است
خوش و شادمان شوند توبه است بتوبه بند خود که مو من است من رجل نزل فی ارض و یتوبه از مردی که فرود آمد در زمین
همه بان و مهلکه که جای هلاک است بفتح میم و کسر لام نیز آمده و مهلکه بضم میم و کسر لام نیز روایت است بمعنی هلاک
گنبد و دوزخ بفتح دال و کسر و ا و مشدده و تشرید یا بمعنی بیا بان و زمین خالی که در وی گیاه فروید و دوزخ بزیارت
خالف نیز روایت است و اصل و تشرید و او بمعنی بیا بان ارض را بوی نسبت کردند و الف و نسبت زیاده میکنند چنانکه
نعمت بطی طائی میگوید و مع را حلت و بان مرد ستر سوار را او بود و علیها طعامه و شرابه بران را خله خوراک و آب
او بود که با خود برداشته بود و فوضع را حلت پس نهاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین و فنام نومه پس خواب کرد خواب کردی
و فاستيقظ و قد ذهبت را حلت و پس بیدار شد آن مرد و حال آنکه تحقیق رفته و گریخته بود را حلت و فطابها پس جست
و اخله را حتی اذا اشد علیه الحر و العطش تا آنکه وقتی که سخت شد بروی گرمی و تشنگی او ما شاء الله یا سخت شد
بلا و سخت و بیکر که خوراسته بود دخل و قال ارجع الی مکانی الذی كنت فیه فاما گفت آن مرد باز برگردم بجای خود که
بفرمردان پس خواب گفتم حتی اموت تا آنکه بفرمرد و فوضع را حلت علی ساعده الیموت پس نهاد سر خود را بر بازوی خود چنانکه
معاد تمت تا ببرد و فاستيقظ فاذا حلت عله و پس بیدار شد و ناکه شتر او حاضر است نزد او و علیها زاده و شرابه و بر او است
توشه او و آب او و الله اشد نوحا بتوبه العبد المؤمن من مثل ابنا حلت و زاده و پس دخل است سخت توبه است از روی خوشی و شادمانی
از این مرد که خوش و شادمان شد بیا فتن را حلت خود در توبه خود که گریخته بود و رگم شد و بود و همه چنین بند و کنایه

کبریا و قدرت از مولای تعالی و توبه باز یافتن اوست. روى المعالم المرفوع الى رسول الله صلى الله عليه وسلم منه فخطب
 روایت کرد معلم از این در حدیث همین که مرفوع است بحرف پیغمبر خدا که در وی قصه کریمش را حله است و باز یافتن
 ان پس حدیث موقوف بر این معهود که درین مو من است کثا و اما بن کوه و دین منافی مثل ذباب روایت نکرد.
 * روى البخاري الموقوف على الحسن مسعود ايضا * وروایت کرد بخاری حدیث موقوف را نیز * و عن علي رضي الله عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يحب العبد المؤمن الملقن التواب * بد رستی که خدا ای دوست من آرد
 بند * معلمان مبتلی و متحن به معاصی را که توبه میکند و رجوع می آرد بجناب رحمت و مغفرت حق و محبت از جهت توبه
 است نه معصیت و بهمین جهت بعضی تفصیل داده اند تا یب را که لذت شهوت و معصیت چشید و خورد را از آن کشید * است
 بخلاف آنکه از اول بر نشاء و غفرت و ملاح پیدا شده * و عن ثوبان رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 ما احب ان لي الدنيا بهذه الآية * گفت ثوبان که مولای آنحضرت بودند و در حضور ملازم درگاه بود شنیدم آنحضرت را
 بکلامی که در وقت قدرم من که مرا تمام متاع دنیا باشد در بدل این آیت که بشارت بمغفرت تمام کنایان می دهد
 * يا عماه يا الله يا من افاض انعمهم لا تقنطوا من رحمة الله الآية فقال رجل * پس گفت مردی و پرمید * شن اشرك
 پس کسیکه شرک آرد و کفر و روزه چه حال دارد او را هم می آمرزد * فصكت النبي * پس خاموش ماند پیغمبر * صلى الله
 عليه وسلم ثم قال * يستوكفتم * الا من اشرك * اگاه باشید و بشنوید و می آمرزد کسی را که شرک آورد و نیز لیکن
 بتوبه و جزو شرک بی توبه هم می آمرزد اگر خواهد فكل المذنب * ثلث مرارة * سه بار رگفت آنحضرت این کلام را
 * و عن ابي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى ليغفر لعبد * بد رستی که خدا ای تعالی
 هر آینه می آمرزد هر بنده را * ما لم يقع الحجاب * مادام که بر او قع نشود پرده میان بند و رحمت حق * قالوا
 كيف تصاب به يا رسول الله ما الحجاب * چیست پرده * قال ان تموت النفس زمني مشركه * گفت آنحضرت پرده
 نیست که بپوشد نفس و خال آنکه وی شرک ارنده است * روى الاحاديث الثلاثة احمد * روایت کرده است این
 حدیث چهار امام احمد * روى البيهقي الاخير في كتاب البعث * وروایت کرد بیهقی حدیثی را که از این
 در است در کتاب ببعث و نشر که نام کتابها در است * و عنه قال قال رسول الله * و هم از این در است رضی که گفت
 گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من لقي الله تعالى لا يعدل به شيئا في الدنيا * کسی که بیش آید خدا ای تعالی زاد را
 آخرت در حالی که برابر نمی سارد یعنی شریک نمیکرد اند بوی تعالی چیزی را در دنیا * ثم كان عليه مثل جبال ذنوب *
 پشتر باشد بر وی مانند کوهها کنایان * و غفر الله له * می آمرزد خدا ای تعالی مرا و را اگر می خواهد * رواه البيهقي في
 كتاب البعث والنشور * و عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التائب من الذنب
 من لا ذنب له * توبه کننده از کنایان مثل کسی است که نیست کناه مرا و را و چنانی است که گویا ذکر کرده است آن کناه را
 در و نارسیدن زیان کناه و گفته اند که این از باب الحائق نذ قص بکامل است والله اعلم * رواه ابن ماجه و البيهقي في
 شعب الایمان و قال تورد به النهرانى وهو مجهول * و گفت بیهقی منفرد است با بنی نهرانى و نهرانى مجهول است
 * وفى شرح السنة روى عنه موقرنا * و در شرح السنة روایت کرد * است از ابن مسعود بطریق موقوف * قال * گفت
 این مسعود * اندم توبه * پشیمان شدن از کناه توبه است و عزم بر عدم رجوع را نیز در مفهوم ندیم داخل
 ساخته اند * و التائب كمن لا ذنب له * و توبه کننده همچو کسی است که نیست کناه مرا و را هرگز
 * تاب در متهومات و لواحق ابواب سابقه و در بعضی نسخ باب فی حق رحمة الله و این ترجمه مناسب احادیث است
 * بعض الاول * عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما قضى الله الخلق كتب كتابا
 و قتی که پیدا کرد خدا ای تعالی خلق را و قتی بر نمود و حکم کرد با حکام خرد نوشت کتابی را * فهو عند ذنوب عرشه *

باید بداند الله می کلی شی قل یر و عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجنة اقرب الى احدكم من
شراک تعلقه بهشت نزد یکتا است یکی از شما از دروازه نعل و النار مثل ذلك و آتش مانند آنست یعنی و نیز نزد یکتا
است از شراک نعل را بن تمایل و تشبیه است برای قرب حنة و نار از مردم زیرا که بسبب دخول جنة و نار سعی بذل و حکم
خدا است و این هر دو بالفعل موجود اند و حاصل اند رواذا البخاري و عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم قبل ان يزل لم يعمل خيرا قط گفت آنحضرت که گفت مردی که نکرد بود هیچ عمل خیر را هرگز لامله
مرکسان خود را و فی روایة و در روایتی اینچنین آمده است که اسرب رجل على نفسه ظلم کرد مردی بر نفس
خود و از حد در گذرانی که گناهان را ولما حصر الموت ارضى بنه بس تنگامی که حاضر شد و رسید او را مرگ اندر زکود
مر آن خود را اذا مات فخرقوه و تیکه بهیرو می پس بسوزید او را ثم اذروا نصفه في النهر نصفه را در پستو پراکنید
پسند از پند نیمه او را در دشت و نیمه او را در دریا و اصل در روایت این معجمه پرا نیدن باد خرمن و جز آنرا و ذوات
دریای پرا ننده و از دریا بوصل حمزه و قطع آن هر دو روایت است و ذرونی بفتح ذال و ضم آن و تشدید را نیز روایت
رده اند از ذریعنی نشرو تفریق کو یا اینمردگان می برد که عذاب مخصوص یکسی است که و را کور کنند و با وجود
ن گفت فوالله لان قد را لله عليه پس بشک او کند و کز قادر شود خدا تعالی بروی لعل بنه عذابا لا یعد به
انسان من العالمین هر آینه عذاب میکند او را عذابی که نکند آن عذاب هیچ یکی از جهانیا نرا لما مات فعلموا ما مرهم
پس هنگامی که مرد آن مرد کردند کسان او و پسران او آنچه که مر کرده بود ایشانرا فاما الله البحر فجمع ما فيه پس
امر کرد خدا تعالی دریا را پس فراهم آوردند دریا هر چیزی که در روی بود از اجزای خاکستر که در روی بود
و اما لبر فجمع مانیه و امر کرد بر روی جمع کرد آنچه در روی بود از اجزاء ثم قال له لم فعلت هذا پستر گفت خدا تعالی
مر آن مرد را بعد از زنده کردن او انین بر ای چه کرده بودی این رحمت ربك حال من خشیتك یارب گفت از ترس
عذاب تو ای پروردگار من وانت اعلم و تو داناتر از من فغفر له پس بپام زید خدا تعالی مر او را
متهق علیه مانند آنکه در قول اولین خدا را الله اشکال کرده اند که این شک است در قدرت باری تعالی و آن کفر است
و ازین ترجیحات و تازیلات بسیار کرده اند بعضی گفته اند و انجا از قدرت نیست بلکه از قدرت است بمعنی قضا
و قدر و در روایتی قدر آمده به تشدید ال و آن صریح است در معنی تقدیر و این ترجیه در قول یونس پیغمبر
عليه السلام نظر ان لن نقدر نه زکوده اند و بعضی گفته اند که قدر بمعنی ضیق است چنانکه در قول وی تعالی فمن قدر
هالیه رزقه آمده است و بعضی گفته اند که این مجاز است از کلام عرب که او را تجاهل العارف و مزج الشک بالیقین
میکویند اگر چه در صورت شک است ولیکن مراد بوی یقین است و بعضی گفته اند که اینمردی است که جاهل است
بصفتی از صفات حق سبحانه و متکلمین خلاف دارند در آنکه جهل ببعضی از صفات کفر است یا نه یا و در زمان قدرت
نبوت بود که میرد توحید در آن زمان کافی و نافع است و بعضی گفته اند که این کلامی است که واقع شده است در غلبه
حیرت و دشت و خوف و خشیت که مرد در وی حکم مجنون و مغلوب العقل دارد و بران مآخوذ نیست چنانکه قول آن کس
که در وقت وجود ان را حله و غایت فرح و مروریشود ی گفت انما عملی و النار بك و الله اعلم و عن عمر ابن الخطاب
رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم سبی قدرم آورد و آمد بر آنحضرت برد و بنده و امیران از بعضی
غنائیم فاذا امرأة من السبی قد تحلب ثديها پس تا که زنی از ان بندیان بتحقیق پر شد پستان او بشیر چنانکه
سیلان کردن گرفت تسعی و حالی که میل و دآن زن و در روایتی مر مسلم تبغی یعنی می طلبد فرزند خود را اذا وجدت
صبیا فی السبی اخذته چون می یابد کودکی را در بندیان میگرد و او را بر محبت فرزند خود فالصبة بطنها و رصته
پس می چسباند او را بشکم خود و شیر میدهد فقال لنا النبی پس گفت پیغمبر خدا ما را صلى الله عليه وسلم اترون هذه

طارحة ولد هانی النار ایگان می بوید شما و میل آیند این زن را اند از اند که فرزند خود و آتش و توحش و توحش
 است و بفتح نیز روایت است * فقل لا یس کفتم ما که کان نمی بویم آرا * و هی تقد رملی ان لا نظر حه * رجال آنکه آن
 زن توانا باشد بر آنکه نیندازد او را * فقال الله ارحم بعباد من هذه یولد لها * پس گفت آنحضرت مرا ینه خدای تعالی
 مهربان تر است به بندگان خود ازین زن که مهربان است بفرزند خود و وی تعالی خود قادر است بر آنکه نیندازد او را
 از او را تش پس اگر کویند پس چون می اندازد خدای تعالی کافر انرا مویک و عاصیان را نا و نبی که خواهد جوابش
 ایست که کافران با نکار و استکبار و عاصیان بعد م ابقیاد و ترک اطاعت از بندگی بر آمدند و بعد نمائندند چنانکه
 در فصل ثالث از حدیث محمد بن عبدالله بن عمر بن الخطاب علیه السلام و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 علیه وسلم ان یجی احدکم جملة * فکفر منکاري تعدد هج یکی از شما را عمل او بلکه نجات بفضل و رحمت الهی
 است * قالوا * کتند صحابه بطریق استفهام * ولا انت * و نه تو منکاري می یابی بعمل تو با وجود عمل عظیم کامل
 که تود اری * یا رسول الله قال ولا لنا * گفت آنحضرت و نه من * الا ان یتغی فی الله منه بر حمت * مکر آنکه بهوش
 مرا خدای تعالی از جانب خود بر حمت خود ما خود است از عمل یکسر غین معجمه غلاف شمشیر و چون این کلام مشعر بود
 یا لغاف عمل در عیلت نجات را این معنا فی نیست بمبینه عمل را و مداخلیت او را در نجات پس بحکم تعالی بوضع وی اشارت
 کرد و جاثبات آن و فرمود * فسل دوا * پس راضی و در حقت کنیند عمل را بی از اطراد و تقریط چنانچه تیر را می رود فی الصراح
 حداد بفتح درستی و راستی کرد و رکعتار * و قروا * و میانده و ری کنیند در عمل بی افراط و تقریط این در معنی تفسیر
 و تاکید است و است * را غن و ارو حوا * و سیر کنیند در باطن و در شیانگاه * و شی من الی لجة * بضم دال و سکون لام و بکنیند
 چیزی را از سیر در شب کنایت است از نماز و سجده و شی و بر و رفع هر دو روایت است * و القصص القصص * و لا نرم کیرید میانده
 و و را * تملخوا * قابر سید بمنزل مقصود این جزو لب هر چه است از هر عمل و و روحه و دلجه یا متعلق است بالتزام قصص
 زیرا که افراط و تقریط هر دو متعلق بمقتضی است * متفق علیه * و من جا بوزی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 علیه وسلم لا یلد خل احدکم عمله الجنة * در نمی آورد هیچ یکی از شما عمل او در بهشت * ولا بجنة من النار * و نمیرانند
 عمل او را از آتش دوزخ * و لا نا * و نه من می در آیم و می دم * الا بوجه الله * مکر بر حمت خدا * رواه مسلم * و عن ابی سعید
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم اذا احلمت لعل فحسن اسلامه * و قد که اعلام آورد مرد پس نیک
 شد اسلام وی یعنی صحیح بود و یقین و اخلاص بی شایبه شک و تفاق چنانکه با ید * یفر الله عنه کل شیء کان زلفها *
 می پوشد و می بخشد خدای تعالی از وی هر یک که بود آنکس که پس گذرانید و ما بق کرد است و زلفها بخشید
 لام است و بتحقیق لام نیز روایت کرده شد * و زلف و زلف و زلف همه بیک معنی است و اصل او از زلف است و معنی
 قریب * و کان حد القصص * می باشد بعد از ان قصاص یعنی مجازات و مائدت در عیلت در جزای آن مشتق از قصص بمعنی
 در بی اثر رفتن و باز کشتن مرد بانجای که از آنجا آمده است و چون جزاد رپی عمل می آید آنرا قصاص نام کردند و جزای
 عمل چیست * الحسنة بعشر امثالها * نیکمی بد ده چند مانند وی * الی سبع مائة ضعف * تا هفتصد مثل یعنی یکی بد ده
 بلکه یکی بد هفتصد * الی اضعاف كثيرة * تا امثال بمیار و بیشتر از هفتصد نیز بر حسب مشتق و صلح اخلاص * و الحسنة
 بمنزله * و بدی بیک مانند وی * الا ان یتجاوز الله عنها * مکر آنکه بگذرد خدای تعالی از ان و یک بدی هم نداند
 این فضل و کرم و رحمت الهی است که جزای نیک را با ان مرتبه میرواند و او بدی می کند و او کو جزا هم بدی می کند
 و لعل * رواه البخاری * و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم ان الله كتب الحسنات
 و السيئات * و بدی نیکه خدای تعالی نوشت نیلها را بدی بهار * فمن هم بمسنة * پس کسیکه قصص کند نیکمی را * فلم یعملها *
 پس عدلی نکند آنرا و فعل نیارد * تبها الله عنه حسنة کامله * می نویسد آنرا خدای تعالی نزد خود نیکمی کامل کامله برای تاکید

است و عند ذلک فاده تا کمال و اتمام میکند * فان هم بها فعلمها * پس اگر قصد کند حسنه است پس در عمل در آورد * کتبها الله
 له عند عشر حسنه * می نویسد آنرا خدا ایتعالی برای وی نزد خود ده نیکی * الی میبمانه ضعف * تا فصل مثل * الی ان عاف
 کثیره * تا مثلها بیچاره * و من هم بسیمه فلم یعلمها کتبها الله عند حسنه کامله * و کعبه که قصد کرد بدی پس نکرد آنرا می نویسد
 آنرا خدا ای تعالی نیکی کامل * فان هم به فعلها کتبها الله له سیمه واحد * پس وی اگر قصد کرد بدی پس نکرد آنرا
 می نویسد آنرا یک بدی حقیر قلیل درین حالت مبالغه است در فضل خدا و کرم و عفو و رحمت چنانکه ظاهر است * متفق علیه *
 * الفصل الثاني * عن عقبه بن عامر رضي الله عنه * صحابی مشهور است * قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ان مثل الذی يعمل السمات ثم يعمل الحسنات * بد وستی حال و قصه آنکسی که میکند بدیها را بهتر
 میکند نیکیها را * کمثل رجل کانت علیه درع ضيقه قد خنقه * هم چو حال مردیست که مسمی بر وی زره تنگ که بتحقیق خفه
 کرده است او را * ثم عمل حسنه فانفكت خنقه * پستتر کرد نیکی را پس جدا شد خنقه او * و کثاده شد حلقه او * ثم عمل اخرى *
 پستتر کرد نیکی دیگر را * فانفكت اخرى * پس جدا شد حلقه دیگر * حتی تخرج الی الارض * تا آنکه بیرون می آید در
 زمین از وی اقتد بر زمین حاصل آنکه نیکی کردن عیب کشا دهنده و فرح است و بدی کردن موجب ضیق و ناراحتی است
 است و تشبیه کرد آنرا بپوشیدن زره تنگ که سبب خفه شدن است و کشوده شدن و عیب تراشی و خوشی است * روایتی
 شرح السنه * و عن ابی الدرداء رضي الله عنه انه سمع النبي صلی الله علیه و سلم یقول * روایت است
 از ابی الدرداء که وی شنید آنحضرت را که بچند نفر میفرمود و وعظ میگفت بر منبر و حال آنکه وی میگفت * و ان خاف
 مقام ربه جنتان * و مرکبی را که برآمد برورد کار خود را با ایستادن برای حساب در درگاه و در بهشت است * قلت و ان
 زنی و ان سرق * گفتم من بطریق موال و اهتمام را اگر چه زنا کند و دزدی کند * یا رسول الله فقال الثانية * پس
 گفت آنحضرت باردوم * و ان خاف مقام ربه جنتان ثلثه * پس گفتم من باردوم * و ان زنی و ان سرق یا رسول الله
 فقال الثالثة و ان خاف مقام ربه جنتان ثلثه * پس گفتم من باردوم * و ان زنی و ان سرق یا رسول الله قال *
 گفت آنحضرت * و ان رغم ان ابی الدرداء * اگر چه بخاک بچسبید بینی ابی الدرداء کنایت است از کراهت و خوارگی
 چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کرده است بعد از آنحضرت بر عهد و خلاف قول وی مکرر فرمود و درین میان خواری
 بشال ابی الدرداء را یافت و آنکه در عرف میگوید بر عهد و چنین کردم و چنین گفتم این معنی دارد و این گفتن مستلزم
 آن نیست که خلاف نفس الا مر باشد چنانکه در عرف مردم این معنی مترجم میکرد * رواه احمد * و عن عامر الرام *
 صحابی بیعت و رام مخفف و امی است بمعنی تیر انداز و بعضی عامر بن الرام گفته اند و اول صحیح تراست * قال بینا نحن
 عند * گفتم عامر و راثنای آنکه ما نزد وی بودیم * یعنی عند النبي * یعنی نزد پیغمبر * صلی الله علیه و سلم اذ اقبل
 علیه رجل علیه کساء * تاگاه روی آورد و پیش آمد بر آنحضرت مردی که بر وی کلبه می است * و فی یده شیء قد التفت علیه *
 و در دست آن مرد چیزی بود که بتحقیق بچسبیده است کلبه را بران چیز * فقال * پس گفت آن مرد * یا رسول الله مروت
 بغضه شجر * کل شتم به بیشه درختان و غصه بفتح غن معجمه و مگون تحتانیه و ضاد معجمه بیشه و جنگل که در وی درختان
 باشند * فسمعت فیها اصوات فراح طائر * پس شنیدم در آن بیشه اوازه ها و جویهای پرندگان فراح بکسر جمع فروخ بفتح
 جوجه * قاخلتهم * پس گرفتم آن جویها را * فوضعتم فی کفائی * پس نهادم آن جویها را در کفیم خود * فیهات
 امهن * پس آمد ماد و این جویها * فاستدارت علی رأی * پس گرد بر کرد کشت مادر ایشان بر من * فکشیت لهما
 هین * پس کشادم و در گردم برای مادر ایشان پرده از روی این جویها * فوقع علیهن * پس افتاد مادر بران
 جویها * فللقتهن بکساء * پس بچسبیدم من آن جویها را بکلبه خود * فهن اولاء معی * پس این جویها اینها اند با من * قال
 فمعن * گفتم آنحضرت بنه این جویها را * فوضعتم من انهارا * رایت امهن الا انهم من * و با کرد و امتناع

آورد مادر ایشان مکرراً زم نبودن و چپیدن ایشانرا مردم از مشاهده این حال تعجب کردند * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم تعجبون از من ام الا فراخ فراخها * یا شکفت داریں شما مهر و گردن مادر خوجها چورده مارا در بعضی نسخ بقراخها و رحم بضم را و سکون حا و ضم آن بمعنی رحمت و مهربانی * فوالک ین بعثنی بالحق * پس هرکند با نکمی که فرستاده است مرا ابراهیمی * الله ارحم بعباده من ام الا فراخ بغراخها * هر آینه خدا ای تعالی مهربان تر است به بندگان خود از مادر و جوجها که چندین نعمتها را کرامتها را نشان کرده است و میخواهد که بمعوی و بی بیاید و توبه کنند و در درگاه قبول عی حاجت با شند * ارجع یهن * باز کردان این جوجها را * حتی تضعهن من حیث اذن تهن * تا آنکه بنهی ایشانرا از آنجا که گرفته ایشانرا و امهن معهن * و مادر ایشان با ایشان بود * فارجع یهن * پس باز کردان این آنرا و ایشانرا * رواه ابوداود * الفصل الثالث * عن عبد الله بن عمر

رضی الله عنهما قال کنا مع النبی صلی الله علیه و سلم فی بعضی غزاة * کفبت این عمر بودیم ما با آنحضرت در بعضی جنگهای ارباکافران * فمر بقوم * پس گفت آنحضرت بکرمی * فقال * پس گفت آنحضرت * من القوم * کیستند این گروه * قال * نحن المسلمون * گفتند این قوم ماعصه مجلما نان ایم * و امرأة تحضب بقل راه * و زنی آتش می افروخت زبرد یک خود حصب بکای مهمله و ضار معجبه آتش افروختن و چیزی که بوی آتش افروختن مثل حصب بصاد مهمله و حصب جهنم را این همان حصب جهنم نیز خوانند * و معها ابن لها * و بود با آن زن پیری مران زن را * فاذا ارتفع دھج * پس چون بالا می شد گرمی آتش * فتمت به * یکسو میکرد آن زن بر خود را تا از گرمی آتش بوی آزاری نرسد و فی الصراح و هم یشتتین سوزانی آتش * فانت النبی صلی الله علیه و سلم * پس آمد آن زن نزد آنحضرت * قالت انی رسول الله * پس پرسید آن زن توئی پیغمبر خدا * قال نعم * گفت آنحضرت آری منم پیغمبر خدا * فقالت با بی انعدوا می * پس گفت آن زن مادر و پدر من فدای تو باد * ایس الله ارحم الراحمین * آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان * قال بلی * گفت آنحضرت آری * قالت ایس الله ارحم بعباده من الام بولک ها قال بلی * گفت آن زن آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان خرد از مادر بقر زن خود گفت آنحضرت آری * قالت این الام لا تلقي ولد هانی النار * گفت آن زن که مادر منی اند از دوزخ خود را در آتش یعنی پس خدا چون اند از دوزخ خود را در آتش * فاکب رسول الله صلی الله علیه و سلم بلی * پس شروع کرد و لازم گرفت پیغمبر خدا که کریه می کند اصل اکباب بمعنی پیروی افتادن است و اینجا بمعنی لزوم و اقبال و باین معنی نیز استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمده است و بعضی گویند بمعنی سرفروا فکندن است کذا قالوا و الله اعلم * ثم رفع رأسه الیها * پست بر داشت آنحضرت سر مبارک خود را بصری آن زن * فقال ان الله تعالی لا یعدل من عباده الا المارد و المتورد * پس گفت آنحضرت در جواب آن زن که خدا ایتعالی عز اب غی کند از بندگان خود مکرار و متورد را * الذی ینمذ علی الله * آنکه نمود و سر کشی کند بر خدا * و ابی ان یقول لا اله الا الله * و سر کشی میکند از اقرار بتوحید الهی مارد و مرید از شیاطین جن و انس آنکه مجرد و عاریست از خیرات و پیروان آمده است از حکمی که واجب است

بر نوعی و ممتد مبلغه است دران و اصل ماده مرد بر ای تجرد و تعریست امر و میگویند جوان بی ریش ترا و شیوا مردی درختی را که برگ نندارد * رواه ابن ماجه * و عن توبان رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان العبد یلتبس مرضاة الله * گفت آنحضرت بد رستی که بنده مرا بینه طلب میکند رضای خدا را بطاعات و مواضات یسکون را بمعنی برضا است و لفظ مخرد است * فلا یزال بک * پس همیشه است متلبس و متعلق با بمعنی یعنی بطالب رضای حق * فیقول الله عز وجل لیبرئیل * پس میگوید خدا ای تعالی مرا جبرئیل را * ان خلانا عبدی یلتبس ان یرضینی * بد رستی که فلان بنده من طلب میکند و میخواهد که راضی میگرداند مرا * الا وان رحمته علیهم * دانا و آگاه باش و بد رستی که رحمت من بر اوست * فیقول جبرئیل رحمة الله علی فلان * پس میگوید جبرئیل رحمت خدا است بر فلان * و یقول لها رحمة

واممى الملك لله * وفى رواية * وروايتى آمله است كه ميگفت * رب اني اعوذ بك من عذاب النار وهذا في القبر
رواه معلم * ومن حديث بقه رضي الله عنه قال كان ابني صلي الله عليه وسلم اذا اخل مضجعه من الليل * بود آنحضرت
كه چون ميگرفت خوابيكاه خود را بشيپ ضجع پهلونها دن بر زمين ومضجع بفتح ميم ورجيم جاي پهلونها دن ومضجع نيز ميگويند
* وضع يده تحت خلد * هي نهاد آنحضرت دهن خود را زير خمار خود مراد دهن تراست است چنانكه در حديث آمده
اصحابي شقه الايمن * ثم يقول * يهتر ميگفت * اللهم يا حيا يا قيوتم ويا حيي * خداوند اينام توهي ميم وميزم
يعني خواب ميكنم وييل ارميشوم وتواند كه مراد حقيقت موت وحيات باشد * واذا استيقظ قال * وچون بيد ارميش
ميكش * الحمد لله الذي احيانا بعد ما ماتنا * شكر مراد ايرا كه زنده كرد انيل ما را ايل از انكه مير انيل ما را ظاهرا و
عبارة ومعنى اول است * واليه النشور * وبمروي او هست پراكنده شدن به بيد ارشدن مادر روز رختنيز * رواه
البخاري * روايت كود اين حديث را از حد يقه بخاري * ورواه مسلم من البراء * وروايت كرد مسلم از براء بن عازب كه كوييند
چون اين حديث را بخاري ومسلم هر دو روايت كرده اند چنانچه متفق عليه ثلث تجوايش آنست كه در حديث متفق
عليه * صياح مطلق شرط است از يك صحابي روايت باشد وچون بخاري از حد يقه كرد ومسلم از براء اين حديث متفق عليه
نبود كذا قال الشيخ * وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اوى احدكم الى فراشه *
چون پناه آورد وباشش كند يكي از شما بسوي بساط خود كه انگذ * است بزمان خواب * او يعقصر بمعني پناه آورد و او يبعد
بمعني پناه داد و كما هي بمعنى يكل يكر نيز ايند و اول اكثر وافصح است پس اينجا بقصر باشد و بعد نيز روايت است و او انكه
در حديث انس بيابيد بعد است ميقر مايد چون بيابيد يكي از شما بخانه خواب خود * فلينفذ فرائضه بل اسخلة ازاره *
پس بايد كه بيشانند فرائض خود را بخانه خود روني لئلا خود را از اطراف ازار كه متصل كن است * فانه لا يدري ما خلفه
عليه * زيرا كه وي در زمين يابيد كه چه چيز پس از وي آمده است و افتاده است بر فراش يعني نتيجه يابيد كه بيشانند بخانه
خود فراش را پس از آن بيشانند شايد كه كرمي و خشي و خاشاكي بروي افتاده باشد * ثم يقول * يستتر بكوني بعد از پهلونها دن
اين دهارا * باصك ربي وضعت جنبي * بنام تو اى پروردگار من نهادم پهلوي خود را * ربك ارفعه * وبنام تو بر ميل ارم آنرا
ان امسكها نفسي فارحها * اگر باز دارم و قبض كني نفس مرا يعني روح مرا پس رحم كن او را * وان ارمها فاحفظها *
و اگر باز فرستي نفس مرا پس نگاهدار آنرا * بما تحفظ به عبادك الصالحين * بچيزي كه نگاه ميكند اري بآن چيز بنده گان خود را
كه صالح اند آدمي چون بخواب ميرود حكم موده دارد كه حق تعالى روح او را ميستاند پس از آن پاكاه ميل ارم در روح
او را و مي ميراند و با زميني فرستد و مي يابيد پس دعا ميكنند خلد اوند اگر نگاه داشتى و مير انيل يي پهلوي او را و اگر باز فرستادى
و زنده داشتى محفوظ دار چنانكه بنده گان صالح خود را مى داري * وفى رواية * وروايتى اينچنين آمده است كه چون
بيابيد يكي از شما فرائش نمود را بيشانند * ثم ليضطجع على شقه الايمن * يستتر بايد كه پهلونها دن مرجا نسب را ستاي خود * ثم
ليقل * يستتر بايد كه بگويد * يا صديقه * تا آخر * متفق عليه وفى رواية * وروايتى باين لفظ آمده است * فلينفذ بصلته
توبه ثلث مره * يستتر بايد كه بيشانند فرائش خود را بكتا و جامه خود كه ازار باشد به با وضغه بفتح صاد همزه وكمر نون و غا طرف
از ازار را بجايب كه طره او است و درين روايت وان امسكها نفسي فاعفها واقع شد بجاى فارحها و گفته اند كه حكم
در خواب بر پهلوي است آنست كه دل در پهلوي چپ است پس چون خواب كند بر پهلوي راست دل معلق مي ماند و حاصل
نميشود زيادت استراحت كردن و گران نمى آيد خواب و امان نميكرد دليل اري براى نماز شب و خواب كردن بر پهلوي
چپ دل قرار مي يابد روايت بقرار حاصل ميشود و خواب كوان ميشود و در شرح صغرا السعادت اين سخن را بيان زياده
ميرودن است انجا بايد نكوهت * وعن البراء بن عازب رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اوى الى فراشه
فنام على شقه الايمن * بود آنحضرت كه چون پناه مي آورد بسوي فرائش خود خواب نمكرد بر جانب راست خود * ثم قال *

پس می گفت: اللهم اسلمت نفسي اليك * بذل از نكاهم دردم نفس خود را بموی تو * ووجهت وجهي اليك * وازدم روی خود را بسوی تو * ووضعت امری اليك * وپسردم کار خود را بتو * والجايت ظهري اليك * ونگاه دادم پشت خود را بسوی تو یعنی اعتماد کردم بر تو و پناه آوردم بتو و همه کارها * رغبة ورهبة اليك * از جهت میل و خواهش نمودن بسوی تو و بجهت ترسیدن از تو لا ملجأ ولا منجا منك الا اليك * لینمت پناه و نهرمانی از تو مگر بسوی تو یعنی از صفات قهریه تو بصفات لطیفه تو ملجأ بهمة است و منجا بالف * آمنت بکتابی که از تو * کوریدم بکتاب تو که فرود فرستاده * وبتوبتي الذي ارسلت * و به پیغمبر تو که فرستاده یعنی هر کتاب و هر پیغمبر یا قرآن و ذات شریف خود را اراده نموده و بر آنحضرت واجب بود ایمان آوردن بشود و قرآن خود از آن مومنان ارادت و هم چنین هر پیغمبر و صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین * قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من قالهن * کسیکه بگوید این کلمات را * ثم مات تحت ليلته * بمتر بمود زیر عادت شب خود یعنی همین شب که در روی این کلمات گفته است * مات على الفطرة * بمرد بدین اسلام * و فی رواية قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لرجل * گفت گفت آنحضرت مر مردی را * یا فلان اذا ویت الی فرا شک فتوضأ وضوءک للصلوة * ای فلان وقتی که خواهی که پناه آری و باشش کنی بعمود فراش خود پس وضو کن هم چو وضوی که برای نماز میکنی * ثم اضطجع على شقک الا یمن * بستر بهارینه بر جانب راست خود * ثم قل * بمتر بگو * اللهم اسلمت نفسي اليك الی قوله * تا قول وی * ارسلت * یعنی تمام آن ذکر که گذشت * و قال * وگفت آنحضرت * فان مت من لیلتک مت على الفطرة * پس اگر بمیری در همین شب بمیری بدین اسلام * وان اصحبت اصحبت خیرا * و اگر صبح کنی می یابی تو خیر کنی و در روایتی این اصحبت اصحبت خیرا * متفق علیه * و عن انس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه و سلم کان اذا اوی الی فراشه قال * بود آنحضرت چون می آمد بفراش خود می گفت * الحمد لله الذي اطعمنا و سقانا و کفانا * حمد مر خدا را که خور را نیک مارا و نوشانید ما را و کفایت کرد تمام مهمات ما را و دفع کرد دشمنان ما را * و اوانا * و پناه و جای یا شش داد ما را و اوانا اینجا بمعنی است و بقصر نیز روایت است * فکم ممن لا کافی له لا مودی له * پس بسیار مردم از آنکس است که نیچند هیچ کفایت کننده مهمات مرایشان را بلکه کفایت کننده است ایشان را با شرایشان و نه بجای دهند مرایشان را بلکه کفایت کننده است ایشان را و ما نیز در مقارن و بودی یا مراد کفایت و نصرا و متصرف بمومنان است چنانکه در قرآن مجید فرموده است ذلك بان الله موالی الذین آمنوا و ان الکافورین لا موالی لهم * و رواد مسلم * و عن علی رضي الله عنه ان فاطمة رضي الله عنها اتت النبی صلی الله علیه و سلم و رایت میکند امیرالمومنین علی که فاطمه زهراء رضي الله عنها آمد نزد آنحضرت * تشکوا الیه ما تلقی فی یدها من الریحی * در حالتی که کلاه میکند مشققی را که می یابد بر دشت خود از آسنا کرد انکسین * و بلغها انه جاءه رقیق * و رسید به بود فاطمه را که بتحقیق آمده است آنحضرت را بنده ما از غنایم * فلم تصادفه * پس نیافت فاطمه زهرا رضي الله عنها آنحضرت در ادراجانه تا بشو و کشف این حال کند * فذکر ذلک لعایشه * پس ذکر کرد و حال خود را بعایشه که چون آنحضرت بیاید بگوید * فلما جاءه خبرته عایشه * پس هنگامی که آمد آنحضرت حاضر کرد عایشه آنحضرت را بانچه ذکر کرده بود فاطمه رضي الله عنها * قال * گفت علی رضي الله عنه * فجاءنا * پس چون شد آنحضرت این خبر از عایشه آمد نزد ما * و قد اقبل نامضا جعنا * و حال آنکه بتحقیق گرفته بودیم ما خواربکاهای خود را * فلن نمنا نقوم * پس در ایستادیم و فصل کردیم تا با پیغمبر برای آنحضرت و بر خیزیم از خوابگاه * فقال * پس گفت آنحضرت * علی مکا نکما * بر جای خود یا شید و بحال خود یا شید * فبما فعل بینی و بینها * پس آمد آنحضرت و نشست میان من و میان فاطمه و این غایت تعطف و شفقت و بی تکلفی است از آنحضرت نسبت به ایشان چنانکه گفته اند از اجاعات الالفه رفعت النکاة * حتی وجدت بود قد مه علی بطنی * تا آنکه یافتیم من سردی قدم آنحضرت را بر شکم خود و تواند و الله اعلم که مراد بدو مومنین باشد که از یای مبارک آنحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بهما طین شریف مرتضی سرایت کرد * فقال الا ادلکما علی خیر مما هالکما * پس گفت آنحضرت ای اراة ننماید شما را بوی بهتر از آنچه هوالی

است که بر جای ماند کی آرد آن هفت شدن یکی از دوشق بدن است به سبب ریختن خلط بلغمی که سل مسالك روح میکند
 * فتعمل الرجل ينظر إليه * بمرور در ایستادن مردی که زاریت حل یت میکند از وی که می نکرد بسوی ابان یعنی شمار وایت
 میگردید که هر که این دعا هر روز بخواند هیچ آفتی بوی نرسد و شما میخواهند آنرا اکنون چون بشما آفت فالج رسید
 * فقال له ابان ما تنظروني * پس گفت مر آن مرد را ابان چه نگاه میکنی بسوی من * اما ان الحلیت کا حل تنك * آگاه باش
 بد رستی که حل یت همچنان است که حل یت کردم من ترا یعنی صحیح است * ولكني لم اقله يومئذ * ولیکن من نگفتم و نشو و ند
 آنرا امر روز و توفیق نداد خدا ای تعالی مرا بد آن * ليمضي الله غلي قدرة * تا بگذراند و ناذ کرد اند خدا ای تعالی بر من
 تقدیر خود را * رواه الترمذي رابن ماجة و ابوداؤد و في رواية * و در روایت ابی داؤد اینچنین آمده است که هر که
 بگوید این را هر ماه سه بار * لم تصبه فجاءة بلا حتى يصبح * نرسد او را ناگهانی بلا تا آنکه صبح کند و فجاءة بفتح فاء و مکنون
 جیم و فتح هوز و بضم فار فتح جیم و مود جاز است * و من قالها حين يصبح لم تصبه فجاءة بلا حتى يمسي * و کسی که بگوید
 آنرا در وقتی که صبح میکند نرسد او را بلا ای ناگهان تا وقتی که شام کند * و عن عبد الله رضي الله عنه ان النبي صلى الله
 عليه و سلم كان يقول اذا امسى * روايت است از عبد الله بن مسعود که بد رستیکه آنحضرت بود که میگفت چون شب میگرد
 * امسينا و امسى الملك لله * شبانگاه کردیم و شبانگاه کرد تمام ملک خدا بر ای خدا * و الحمد لله ولا اله الا الله و الحمد لله لا شريك له
 له الملك وله الحمد و هو على كل شيء قدير رب املك خير ما في هذه الليلة * ای پروردگار من سوال میکنم ترا بیکي آنچه درین شب
 واقع شود * و خير ما بعد ما * و بیکي آنچه واقع شود بعد ازین شب * و اعوذ بك من شر ما في هذه الليلة و شر ما بعد ما رب
 اعوذ بك من الكسل و من سوء الكبر و الكفر * بجا ای لکبر بمعنی عدم ایمان یا بمعنی کفران نعمت * و فی روایة *
 و در یک روایت * من سوء الکبر * و الکبر کسر کاف و فتح با و کسر کاف و سکون با و در روایت اولی نیز بهر دو وجه روایت است
 * رب اعوذ بك من عذاب في النار و عذاب في القبر و اذا أصبح قال ذلک ايضا * و چون صبح میگرد میگفت
 آنرا میگفت * اصبحنا و اصبح الملك لله رواه ابوداؤد و الترمذي و فی روایتی که درین کرم من سوء الکفر * و عن بعض بنات
 النبی * روایت است از بعضی دختران پیغمبر * صلى الله عليه و سلم ان النبي * که بد رستی پیغمبر * صلى الله عليه و سلم
 کان يعلمها * بود که تعلیم میگرد پیغمبر خدا را * فيقول * پس میگفت آنحضرت * قولی حين تصبحين * بگو هنگامی که صبح کنی
 * سبحان الله و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله * و در روایتی * و لا حول و لا قوة الا بالله ما شاء الله کان و ما لم يشأ لم يكن اعلم
 ان الله على كل شيء قدير و ان الله قد احاط بكل شيء علما فانه من قالها حين يصبح * پس بد رستی کسی که بگوید این کلمات
 را هنگامی که صبح میکند * حفظه حتى يمسي * نگاه داشته شود از آفات انغمی و افاق تا آنکه شب کند * و من قالها حين يمسي
 حفظه حتى يصبح * و کسی که بگوید آنرا هنگامی که شب کند نگاه داشته شود تا آنکه صبح کند * رواه ابوداؤد * و عن ابن عباس
 رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من قال حين يصبح * کسی که بگوید هنگامی که صبح کند این آیت را که
 * فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون * پس بپاکی یاد کنید خدا را هنگامی که شام می کنید و هنگامی که صبح میکنید
 * و له الحمد في السموات و الارض * و مر خدا را صمد حمید را همانها از من * و عشيا و حين تظهرون * و در وقت شبانگاه
 از وقت مغرب تا عشاء و در هنگام پیش از زوال * الى قوله * تا قول و يتعالي * و كذ لك تخزجون * درین آیت اشارت بصلوة
 خمس واقع شده چنانکه در مجلس بیان کرده شده است و کسی که بخواند این آیت را در وقت صبح * ادرك ما فاته في
 يومه ذلک * در یابد چیزی را که در گذشته است و را از او را در روز * و من قالهن حين يمسي ادرك ما فاته في ليلته *
 و کسی که بگوید این را هنگامی که شام کند در یابد چیزی را که فوت شده است در آن شب * رواه ابوداؤد * و عن ابی عیاش * لا تشك يله
 تحتها ينفوسه و حين يمسي * و ابی عیاش تابعی نیز همت و وعزید بن عیاش مشهور می است
 روایت میکند ابو عیاش * و ان رسول الله * بد رستی که پیغمبر خدا * صلى الله عليه و سلم قال * گفت * من قال اذا أصبح

ودر چهار چیز تردید واقع شد تا مبالغه در کدام یکی از این ها بیشتر است * رواه الترمذی و قال هذا أحد مضطرب
 ضریب * وعن شداد بن اوس * مما بیست برادر زاد قحسان بن ثابت * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من
 مسلم یاخذ مضجعه بقراءة مودة من کتاب الله لیحت فیج مسامی که بگیرد خوابگاه خود را بخواند ن سوره از کتاب خدا
 الا وکل الله به ملک * مکر آنکه وکیل میکرد اند خدا ای تعالی بروی فرشته را توکیل کن اشتن کار یکی * فلا یغرب شیء
 یؤذیه * پس نزد يك نمیشود و در چیزی که این آنگند او را * حتی یهب متی هب * تا آنکه بیدار شود هرگاه که
 بیدار شود * رواه الترمذی * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلطان لا یصحیبا
 رجل مسلم الا دخل الجنة * وخصلت اند که محاصرت نکند و بجای نیاورد آنها را مردی مسلمان مکر آنکه در آید بهشت
 را * الا وهما یسیر * وانا واکا با شید که آن دو خصلت اندک را * و من یعمل بهما قلیل * و کسی که عمل
 کند بان دو خصلت اندک است یکی خصلت اینست که * یسبح الله فی دبر کل صلوۃ عشا * تسبیح کند خدا ص تعالی را
 یعنی * بحان الله کوید و پس هر نماز ده بار * و یحمد عشا * و حمد کوید او را یعنی والحمد لله کوید ده بار
 و یکبره عشا * و تکبیر کوید او را یعنی والله اکبر کوید ده بار * قال * گفت عبد الله بن عمرو * فانما رایعت رسول الله * پس
 من دینم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یعقد ما بینة * میبشورد این کلمات را و عقد می کرد آنها را بدست خود * قال *
 گفت آنحضرت * فتلك خمسون ومائة باللسان * پس آن صد و پنجاه است در شب و روز بزبان * والف وخمسمائة فی
 المیزان * و هزار و پانصد است در ترازوی اعمال * استجاب یکی بده و خصلت دوم اینست * و اذا اخذ مضجعه یسبحه و یکبره
 و یحمد مائة * و وقتی که بگیرد و بیدار خوابگاه خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر کوید و حمد کوید او را و حمد و تسبیح و
 یا تسبیح و سی و سه بار و حمد و سی و چهار بار و تکبیر چنانکه کشت * فتلك مائة فی اللسان والف فی المیزان * پس آن
 صد است در زبان و هزار است در میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد شد * فایم یعمل فی الیوم واللیلة الفین
 و خمسمائة هیئة * پس کل ام یکی از شما میکنند در روز و شب دو هزار و پانصد بدی تا مگر کرد بدان پس لایله با نیچه باقی ماند
 بعد از تکبیر رفع درجات شود * قالوا کیف لا تصحبها * گفتند چگونه احصا نکنیم این کلمات را یا این مذکور است را یعنی
 هرگاه که احصای این کلمات را اینچنین ثواب است چرا نکنیم آنرا و در بعضی نسخ لا تصحبها است بضمیر تثنیه راجع
 لتلین * قال * گفت آنحضرت * یا ای احدکم الشیطان وهو فی الصلوة * می آید یکی از شما را شیطان و حال آنکه آن یکی
 در نماز خود است * فبقول اذ کرکن اذ کرکذا * پس میگوید شیطان یاد کن چنین را یاد کن چنین را کنایت اسم از خطرات
 و وسوس که شیطان در دل مصلی می اندازد * حتی یقتل فلعله ان لا یفعل * تا آنکه باز می گردد یکی از شما از نماز
 بهمان خراطر پس شاید که نکند و نکوید آن از کار و کلمات را یعنی چون در نماز حضور را از دست رخت و اضطراب گرفتار شد
 شاید که یاد نیاورد و گفتن میسر نکرد این بیان عدم احصا را بیان خصلت اولی باشد که ذکر این کلمات است بعد از نماز و اما
 بیان عدم احصای خصلت ثانیة که ذکر است در وقت اشواب رقتن اینست که فرمود * و یا تیه فی مضجعه * و می آید یکی از
 شما را شیطان در خوابگاه وی * فلا یزال ینومه * پس همیشه است شیطان که می خواباند او را * حتی ینام * تا آنکه خواب
 می کند پس فرصت ذکر نمی یابد * رواه الترمذی و ابوداود والنسائی و فی رواية ابی داود * و در روایت ابی داود
 اختلا فی ذریع فی الفاظ دست یکی آنکه در روایت وی اینچنین آمده است * خصلتان او خلطان * شك در لفظ که خصلتان
 گفته یا خلطان دیگر اختلاف اینست که گفته * لا یحافظ علیهما عبد مسلم * بجای لا یصحبهما رجل مسلم * و کذا فی روایت
 بعد قوله * و همچنین است در روایت ابی داود بعد از قول وی که گفته * والف وخمسمائة فی المیزان * اینچنین واقع
 شده است که * قال و یکبر اربع و ثلاثین اذا اخذ مضجعه و یحمد ثلاثا و ثلاثین * بتقلیم یکبار از بعد و ثلاثین بر
 قول وی اذا اخذ مضجعه و بعد ذکر حمد و تسبیح و بیان علی ذ هر يك و در روایت دیگر آن اذا اخذ مضجعه مؤلف است و ایضا

ذکر تسبیح و حمد مقدم است بر ذکر تکبیر و بیان عدل و نبوت فافهم * و فی اکثر نسخ المصاحف عن عبد الله بن عمر * این بیان
 فائده دیگر است که مولف روایت این حدیث را از عبد الله بن عمرو بن العاص و در اکثر نسخ مصاحف از عبد الله بن عمر
 بن الخطاب کرده * و عن عبد الله بن غنم * بفتح غین معجمه و تشدید نون صحابیت انصاری معنی و است در اهل حجاز
 * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال حين یصبح * کفی که بگوید هنگامیکه صبح کند * اللهم ما اصبحت بی من نعمة
 اربا احد من خلقك فمک و حبک * خدا یا آنچه صبح کرده است بمن از نعمت یا صبح کرده است یکی از خلق تو از نعمت پس
 از نعمت تنها * لا شریک لک * نیست انباز مرتراد از آن نعمت اگر چه سبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه هم از نعمت
 و بقدرت و ارادت تست * فک الحمد وک الشکر * پس مرتراست ستایش و مرتراست سپاس و مخصوص است بشکر و غیر تو
 در آن شریک نباشد پس کسی که در وقت صبح این دعا بخواند * فقل ادی شکر یوم * پس بتحقیق ادا کرد شکر و روز خود را
 * و من قال مثل ذلک حين یحیی فک ادی شکر لیلته * و کسی که بگوید مانند این هنگامی که شب کند پس تحقیق ادا کرد شکر
 شب خود را در اخبار وارد شده است که داود علیه السلام گفت پروردگار نعمتهای تو نزد من بسیار شد شکر آن چگونه گویم
 فرمان آمد یا داود چون دانهتی که آنچه نزدیک تست از نعمت همه از من است بتحقیق شکر گفتی تو آنرا * رواه ابو داود
 * و عن ابی هریره رضی الله عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان یقول اذا اوی الی فراشه * روایت میکند ابو هریره از آنحضرت
 که می گفت که چون می آمد بسوی فراش خود * اللهم رب السموات و رب الارض * ای خدا پروردگار آسمانها
 و پروردگار زمین اشارت است باصول اسباب کلیه بقای عالم * و رب کل شیء * و پروردگار هر چیز تعمیم و بویست است نعمت
 بهر چیز را آنچه در میان آسمان و زمین است از عناصر و موالی و افراد و جزئیات آن * فالحق الحب والنوی * شکافنده دانه و خسته
 اشارت است با رزاق جسمانی که بآن بقای اجسام است و حب و طعام استعمال یا بدر نوری و نور و مانند آن * منزل التوریه
 و الانجیل و القرآن * و فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل الشان اشارت است با رزاق روحانی و متعلق بتدبیر و احوال
 آخرت و ذکر زبور نکرد از جهت عدم اشتغال آن بر احکام و شرایع چه اکثر آنچه در وی مذکور است از کار و غوات و مناجات
 است و تحقیق و جزوی از تورات است کذا قالوا * اعوذ بک من شر کل ذی شر انت آخذ بناصبته * پناه میجویم بتو
 از بدی هر خداوند بدی که تو گیرنده موی پیشانی او را و مسترداری او را بقدرت خود * انت الاول فلیس قبلک شیء * توئی
 اول پس نیست پیش از تو چیزی * و انت الاخر فلیس بعدک شیء * توئی آخر پس نیست پس از تو چیزی * و انت الظاهر
 فلیس فوقک شیء * و توئی ظاهر و پدید پس نیست بالای تو چیزی * و انت الباطن فلیس دونک شیء * و توئی باطن و پنهان پس
 نیست زیر تو چیزی هر چه بالا است ظاهر می باشد و هر چه پائین است باطن پس نفی فوقانیت مذاهب ظهور باشد و نفی
 دونیت مذاهب بطون و دون اینجا بمعنی ضفوق است * اقض عني الدين * بگذران من وام را یعنی بوی گردان مرا از ان
 و توفیق ده که قضا کنیم آنرا با عطای اسباب و قضا و امکن دادن و رسانیدن و روا کردن حاجت * و اغنی من العقر * و غنا
 ده مرا از فقر و من بمعنی بعد است * رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و رواه مسلم مع اختلاف بسیر * و روایت کرد
 آن را مسلم باندک اختلافی و الباقی * و عن ابی الازهر الانباری * بفتح همزه و سکون نون صحابیت که ساکن شام بود
 * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا اخذ مصیحه من اللیل * بود آنحضرت چون بخوابد بکا میبرد و بعدد شب * قال *
 می گفت * بسم الله و وضعت جنبی * بنام خدا نهادم پهلو می خود را * اللهم اغفر لی ذنبی و احسن شیطانی * و بران و در
 کن شیطان مرا مراد قرین اوست یا هر که قصد اغوای او کند و احسن را ندان سکاست * و ذک رمانی * و برهان و بیرون آوردن
 مرا مراد خلاص کردن نفس است که بجزای عمل خود در گرومی باشد چنانکه در رقبان میگوید مفر ما کل نفس بما
 کسبت رهنه و ذک خلاص کردن و بیرون آوردن از گرو و برهان بکسر و اگر * واجعلنی فی الذی الاطی * و بگردان مرا
 در مجلس اطی که ملائکه کرام مقربین اند و ندی بفتح نون و کسر دال و تشدید یاء بمعنی مجلس است و اهل مجلس را نیز

نخوانند و آنحضرت اگرچه در مرتبه عزت و فضیلت و کرامت اعلا و اکمل از ملائکه است اما شوق لغای قرب درگاه
 علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران میدارد که همیشه در انجامی باشد و از مباشرت و مخالطت ناسوت که بحکم بشریت
 در اینجا است میرا و معلای باشد فانهم وبالله التوفیق * رواه ابوداود * وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی و الذی اطعمنی و معانی * شکر مرخص ایرا که کفایت کرد
 مرا و جای پناه داد مرا و خورانی مرا و نوشانی مرا * و الذی من ملى فاضل * و آن کسیکه نعمت داد مرا پس زیاده و افزون
 داد مرا * و الذی اعطانی فاجزل * و آن کسی که عطا کرد مرا پس بسیار کرد * قریب بقرة اولی است آن باعتبار کیفیت است
 و این باعتبار کمیت * الحمد لله على كل حال * حمد مرخص ایرا است بر هر حال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا که در هر دو
 نعمت و اصف و فی ظاهری یا صغری شامل حال بنده است * اللهم رب كل شیء و مالیکه و اله کل شیء اعوذ بك من النار رواه ابوداود
 * و عن بريدة * بضم باحصابی مشهور است * قال شکي خالك بن الوليد الى النبي صلی الله علیه و سلم فقال * کله که در خال
 بن الولید بسوی آنحضرت پس گفت * یا رسول الله ما انا من اللیل من الارق * خواب نمیتوانم کرد در شب از بیداری و ارق
 و یفتیح فذره و را و بقاف علتی است که خواب می برد * فقال نبی الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم اذا اریت
 الى فراشك فقل * و قتی که بیانی تو بفراش خود پس بگو این کلمات را * اللهم رب السموات السبع و ما اظلت * ای خدا
 پروردگار و سقف آسمان و پروردگار هر چیزی که سایه افکنند آسمانها بران چیز * و رب الارضین و ما اقلت * و پروردگار زمینها
 و بارها که برداشته اند زمینها آنرا از زمین را کاهی مفرد می آرند باعتبار آنکه طبقات و صممه حکم یک طبقه دارند و کاهی جمع
 نیز می آرند که متغذ دارند و کاهی تاویل میکنند لفظ جمع را بافاق و قالیم و الله اعلم * و رب الشیاطین و ما اهلست *
 و پروردگار شیطانان و کسی که کمره میکنند شیاطین مراد جنود شیطانند تا شامل جن و انس باشند * کن لی جارا من شریکک
 یا ش من احمسیه و پناه از شر خلق خود * کلیم جمیعاً همه * ان یفرط علی احد منهم * ازین که پیش دستی کند و بگذرد
 و بشتابد بر من یکی از ایشان * اوان یبغی * یا این که هتم کند بر من و از حد درگذرد و یبغی بفتح غین معجمه * عز جارك *
 مخالف و قویست همسایه تو و زنها و داد تو که در پناه عزت و قدرت تو آمده و جای گرفته است * و جل ثناءک * و بزرگ است
 هتایش تو که هیچکس جز تو نتواند که بجا آرد * و لا اله غیرک لا اله الا انت * تاکید و تقزیر توحید است و از اینجا معلوم
 میشود که ارق از تصرفات شیطان و جن است * رواه الترمذی و قال هذا احد یثلیض اسناد به بالقوی و السکیم * بفتح
 یثلیض * بضم ظای معجمه و فتح هاء * الراوی * که راوی الجنید یثلیض است * قد ترک حدیثه بعض اهل الحدیث * بتحقیق
 ترک داده اند حدیث او را بعضی از اهل حدیث اینچنین گفته است بخاری و ابوداود و نسائی و ابن ابی حاتم
 و گفته است ابن معین که وی چیزی نیست و ابن عدی گفته که اکثر احادیث وی غیر محفوظ است و در بعضی نسخ الحکم
 بیاض است و در حاشیه نوشته که صواب حکم است بی یا چنانکه در تقریب و کاشف و جز آن مذکور است

الفصل الثالث * عن ابی مالک * روايت است از ابی مالک اشعری و بعضی گفته اند اشعری صحابی است

که در نام وی اختلاف است اشهر آنست که نام وی کعب بن مالک است * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال
 اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا و اصبح الملك لله رب العالمین اللهم انی اسألك خیر هذا الیوم * حدیثی من حوال میکم
 ترا نیکی این روز را و بیان کرد خیر را بقول خود * فتنه * کشایش او را که ابواب خیرات در روزی گشاده گردد * و نصرة *
 یاری دادن تو مراد ازین روز که بر نفس و شیطان و خلق ماریاری دهی و نصرت بخشی و من دل نگر دانی * و نوره *
 نور و شنائی دل که بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد * و برکته * و فزونی لطاف و کرم و فضل تو که برسد مراد برین
 برتر * و عمل او * رواه است که در عمل و اعتقاد برحق و ثواب باشد و اصل همه برکات و شامل همه خیرات این است
 و این چیز بتوفیق و تائید الهی میسر نگردد و زقنا الله * و اعوذ بك من شر ما فیة * و پناه میجویم بتو از بدی چیزی که

درین روز است ذکر این مبالغه و تاکید است از اهل اداین خصال مذکور * و شر ما بعد * و بنیاد منجیوم بتواضع و تضرع
بعد ازین روز است ذکر این مبالغه و تاکید است در استعاذه از شر که متوالی و متواتر نکرد دعوت با الله من ذلك * تم اذا مضی
فایقل مثل ذلك * پست چون شب کند بس باید که بگوید مانند این * رواه ابو داود * وعن عبد الرحمن بن ابی بکر * ابو بکر
بفتح با در آخر تا صحابی مشهور است که خود را در روز طائف از درون حصن بخرخ چاه پایان افکند و در خلعت آنحضرت
آمده اسلام آورد آنحضرت او را بایستی بکرة کتبت کرد و بکرة الجبر چرخ چاه و عبد الرحمن بن ابی بکر * تابعی کنیز السیدیت
است * قابل * گفت * قلت لابی * گفتیم مرید خود را که ابی بکر است * یا ابت اسمعک تقول کل غلاة * ای بد رمن می شنوم
ترا که میگوئی مرید آمد مراد بخدا اینچایم است شامل صبح و عشا * اللهم عافنی فی بدنی * خداوند اعافیت و سلامت
ده مرا در تن من * اللهم عافنی فی سمعی * خداوند اعافیت بخشش مرا در شنوائی من * اللهم عافنی فی بصری * خداوند
اعافیت و سلامت ده مرا در بینائی من * تخصیص سمع و بصر از جمله اعضا و اجزای بدن بجهت شرف آنها است و تقدیم طلب
ما بخت سمع تلویح است با شرفیت وی از بصر چنانکه اکثر علما بر آنند و اکثر ذکر این در صفت بهمین ترتیب است * لا اله الا
انت تکررها ثلاثا حين یصبح و ثلاثا حين یمسی * مکرر میگردانی این کلمات را سه کورت هنگامی که صبح میکنی و سه کورت هنگامی
که شب میکنی * فقال یا بنی سمعت رسول الله * پس گفت پدر من ای پسرک شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم
یک صوبه * دعا میکرد باین کلمات و میخواند این دعا * فانما احب ان اهتم بسنن * پس من دوست میدارم که عمل کنم
و اتباع کنم بطریقه آنحضرت اشارت کرد بانکه در عمل از دعا و جز آن منظور اصلی باید که امتثال امر و اتباع سنت باشد
نه جزای عمل و استجابت دعا * رواه ابو داود * و عن عبد الله بن ابی اوفی * صحابی مشهور است * قال کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا أصبح قال * بود آنحضرت که چون صبح میکرد میگفت * اصبحنا و اصبح الملك لله و الحمد لله و الکبرياء
و العظمة لله و الخلق و الامر و الليل و النهار و ما سکن فیهما لله * و همه مرید اراست و ملک ارحم و صفات اوست و مخلوق
و آفرینش و حکم اوست * اللهم اجعل اول هذا النهار صلاحا * خداوند اول این روز را نیکی و صلاح ضد فساد
و ارسطه نجاها * و بگردان میان این روز را پیروزی و برآمد حاجت * و آخره فلاحا * و بگردان پایان این روز را رستگاری
* یا ارحم الراحمین * ای مهربان ترین مهربانان که مهر تو شامل تمامه اوقات و احوال است * ذکره النووي فی کتاب
الاذکار بر روایت ابن السنی * بضم سین و تشدید نون * و عن عبد الرحمن بن ابی * بفتح مزه و سکون موحد و بزای مقصوره
آنحضرت را در یافته و پس وی صلی الله علیه و سلم نماز گزارده و حامل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود بشرایان و اکثر
روایات وی از امیر المؤمنین حمزه و ابی بن کعب است * قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اذا أصبح * میگفت
آنحضرت که چون صبح میکرد * اصبحنا علی فطرة الاسلام * صبح کردیم بر دین اسلام * و کلمة الاخلاص * و هر کلمه اخلاص که
لا اله الا الله است * و علی دین نبینا محمد * و بر دین پیغمبر ما که محمد است صلی الله علیه و سلم ظاهر آنست که این لفظ آنحضرت
است و آنحضرت مبعوث بود بصوفی خلق و بسوی خود * و علی ملة ابراهیم * و بر دین پدر ما که ابراهیم علیه السلام
است * حنیفا * مایل از باطل بسق و از شرک بتوحید * و ما کان من المشرکین * و بنود ابراهیم عم از مشرکان * رواه
احمد و الدارمی * باب الدعوات فی الاوقات * باب در ذکر دعاهای که خواندن آن در اوقات مخصوص
آمده است و وقت زمانی را گویند که برای چیزی مخصوص گردانیده شده است چنانکه و تمیز نماز و وقت روزه و وقت
هم و همچنین که دعا در اوقات مخصوص آمده در احوال مخصوص نیز آمده چنانکه در حال غضب و حال صف بستن در جنگ
کاfran و مانند آن و چون آن مستلزم اوقات است مؤلف همه را در احوال و بعضی اوقات را جدا کرده اند
و احوال را جدا کرده اند که معتبر در آن همان حال است نه وقت فانهم * الفص * الاول * عن ابن عباس
رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لوان احلکم اذا اراد ان یاتی امه قال * اگر ثابت شود این که

یکی از شما وقتی که خواهد بیازد زن خود را جمع کند بگوید بسم الله اللهم جنبنا الشیطان * مخل اولد ایکموز اورد و زدار
مرا از شیطان * و جنب الشیطان ما از قتنا * و یکموز اورد و در دوشیطان را از چیزی که روزی کنی ما را از اولد * فانه
ان یقل ربینهم اولد فی ذلک * پس بد رستیکه شان اینست که اگر تقدیر کرده شود میان زن و مرد داده شود نزدی
در آن جماع * لم یضره شیطان ابد * زبان نمیکند او را شیطان هرگز * محقق علیه * و از اینجا مفهوم میشود که اگر نگوید
این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر کرد عا که می یابد نکند شیطان در آن راه می یابد و زبان نمیکند و کینه
که در آن وقت توفیق ذکر کرد عامی یابد و از اینجا احدی احوال اولاد و تباها را ایشان * و عنه ان رسول الله
و هم از ابن عباس است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان یقول عند اللزب * بود که میگفت نزد اند و فی الصراح
کرب اند و که دم باز گیرد از وی یعنی اند و سخت * لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله
الا الله رب السموات رب الارض رب العرش الکرم * عظیم و کریم صفت عرض است یا صفت الله اگر گفته شود که
این ذکر است نه و عا جوابش آنکه ذکر در حکم دعا است زیرا که ثنای گویند در معنی سوال است و نیز وارد شده است
که حق تعالی میگوید اگر کسی که یازد او را ذکر من از مرال من بد هم او را زیاده ترا از آنچه میدهم مائلانرا * محقق
علیه * و عن حلیمان بن صرد * بضم صا دو فتح را صحابی بود هم فاضل عابد بن عالی داشت و شریف قوم خود بود و میر
بود بر لشکری که یکینه کشی خون امام شهید حسن بن علی این ابی طالب بر آمدند و له قصه * قال * گفت حلیمان * است
و جلان عند النبی * دشنام یکد یکر کردند و مرد نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نحن عند جلوس * و ما صحابه نزد
آنحضرت نشسته بودیم * وا دخل صایسب صاحبہ مغضبا قل احمر وجهه * و یکی از آن ذومرد دشنام میداد یا خود را
در حالی که در غضب آورده شده است که بتحقیق سرخ شده است روی وی * فقال النبی * پس گفت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم انی لاعلم کلمة لو قالها * بل رستیکه من هر آنچه میدانم کلمه را که اگر میگفت وی آن کلمه را و ان من عنه ما یجی
هر آینه میرفت از وی آنچه می یابد از غضب آن کلمه اینست * اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فقالوا لایرجل * پس گفتند
صاحبہ مر آمد را * الا تجمع ما یقول النبی * ایانمی شنوی چیزی که میگوید پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال * گفت * ای
است بچنون * بل رستیکه من نیستم دیوانه و این کلمه کسی را گویند که بچنون است و گفته اند که این کلام کسی است که
آراسته نیست با نواری شریعت و تفقه نکرده در دین پس تو هم کرد که استعاذه مخصوص بچنون می باشد و اند نیست که غضب
از نغات شیطان است و گفته اند که احتمال دارد که آن مرد منافق باشد یا از درشت خویان حرب باشد و الله اعلم
محقق علیه * و عن ابی هریر قرض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سمعتم صیاح المدیة * و وقتی که بشنوید با تک
خروسان و دیة یکمزدال و فتح یا ی تستانیه جمع دیک یکم و سکون تستانیه مثل قرده و قد * فاسألوا الله من فضله *
پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم وی * فانها رأیت ملکا * پس بد رستیکه مرغ دیة است فرشته را و وی یانک میکند بدین
فرشته پس دعا کنیک با میل آمین فرشته بد آنکه احادیث در فضایل خروس بسیار آمده است و محدثان را در اکثر آنها
سبحن است و در حدیث خروس سفید که در زیر عرش است که چون وی آواز کند همه خروسان آواز کنند نیز سخن است
و این حدیث بتفصیل در شرح سفر السعادة مذکور و معظور است * و اذا سمعتم نعیق الحمار فتعوزوا یا الله من الشیطان * و وقتی
که بشنوید آواز خر را پس پناه جوئید بخدا از شیطان و بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم * فانه رای شیطانا *
پس بد رستی که وی دیة است شیطان را از شیاطین * محقق علیه * و عن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
و سلم کان اذا استوی علی بعیرة * بود آنحضرت چون بر می آمد و قرار میکرد بر پشت شتر خود * خارجا الی سفر *
بیرون آیند بسوی سفر * کبر قلنا * تکبیر می بر آوردند بار * ثم قال * بستم میگفت * و حیطان اللذی * شتر لنا مد * باکی
آنخل ای را که فرمان برده را کرد این برای ما این را یعنی شتر را و مانند آن از مرکب * و ما کناله مفرین * و نه ویم

همارا در اطاعت آورده و در واقع این جهوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تعجب از این بهاء آید میان کجا طاقت
 هوار و رام کردن آنها دارند محض قدرت و اقتدار است که اینهارا رام آید میان شد الهی فی الصراح مقرر با کسر
 آنکه در ایاری کر نباشد و دستور را ندان و کشاورزی * وانا الی ربنا ملقبون * و بدیهه که ما بصورتی پروردگار خود
 هر آینه باز کرده ایم رجوع کنیم به ایم و وجه اتصال این کلام بکلام سابق آن است که رکوب از برای انقلاب و انتقال
 از مکانی به مکانی است و انتقال عظمی انقلاب بهوای خداست جل جلاله و نیز هوار و مثل خطر و فلاک است پس هوار
 را باید که غافل نباشد از این و مستعد باشد از برای لغای خدا که مرگ است * اللهم انا نسالک فی سفرنا هذا البر وال تقوی *
 خداوند امانت میبخشد تو را درین سفر نیکی و پرهیزگاری * و من العمل ما ترضی * و سوال میکنیم از عمل آنچه خوشنود
 باشی تو * اللهم هون علينا سفرنا * خداوند آسان و سبک کردن بر ما این سفر ما را تا تعب و رنج نکشیم در وی
 * و طولنا بعد * و در نوردد برای ما دوری این سفر را * اللهم ائت صاحب فی السفر * خداوند اتوئی یار و
 همراه در سفر * و الخلیفة فی الامل * و نکامیان و متولی امور پس از ما در اهل خانه * اللهم انی اعوذ بک من
 و عناء السفر * خداوند اینها را پیچیده و متوازش مشقت سفر که در دریم در آن با هائی و وعص جایی نوم که پای فرورد
 در وی و با هائی نتوان رفتن بروی که پای بلغزد * و من کأفة المنظار * و از شکستگی نفس که جاف نکند است
 و کأفة بفتح کاف بر وزن رافت و بعد همزه شکستگی و بد حالی از غم و اندوه * و سوء المنقلب * بفتح لام * فی المال
 و الامل * و از بدی باز برگشتن در مال و کمان خانه یعنی غم و اندوه کشم بمسبب آنکه در ایشان مکاره بینم از نقل
 و نقصان یا بگردم بحالت بد بی قضا حاجت و حصول مقصود * و اذ ارجع قالین و زاد فیهن * و چون برگشت از سفر
 میبکشد این کلمات مذکور را و زیاده میکرد در اینها این کلمات را که * آمین و تائبون غافلین * رجوع کنند کانیم توبه کنند کانیم
 بپندگی کنند کانیم * اینها را مدون * برای پروردگار خود جمله گویند کانیم و در بعضی الفاظ ائین تائبین عابدین لربنا حامدین
 نیز آمده * رواه مسلم * و عن عبد الله بن سرجس * بفتح سین مهملین و سکون را و کسر جیم صیابی بصری است * قال
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سافر یتعوذ من و عناء السفر و کأفة المنقلب و الحزن و یعد الکوز * و پناه می جفت از
 نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از فساد امور بعد از صلاح آن و از وحشت بعد از جماعت و بعد از انکون اینگونه
 نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت معتدسینه بعد از بودن و از تغییر بعد از اثبات و قبل کور پیچیدن در ستار
 است و حور و تیکستن آن * و دعوی المظلوم * و پناه میجست از دغای مظلوم و پناه میجستن از دعوت مظلوم در حقیقت
 پناه میجستن از ظلم است که ظلم نکنم بر کسی تا مظلوم دماغ نکند بر من * و سوء المنظر فی الامل و المال رواه مسلم
 * و عن حمید * بفتح حاء معجمة و سکون و اذ * بشت حکیم * صیابیه است از صیابیات فاضلات * قالت سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یقول من نزل منزلا فقال * کف خوله شئیم آنحضرت را که میبکشد کسی که فرود آمد منزلی را پس
 بگوید * اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق * پناه میجویم بکلمات خدا که تام و کامل اند و نقصان را بدین راه نمیسپند
 مراد کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اسماء و صفات حق از هر چیزی که پید کرده است خدا * لم یضره شیء حتی یرتسل
 من منزله ذلک * زبان ننگد آن کس را چیزی از مودیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل * رواه مسلم * و عن ابی هریره
 رض قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه و سلم * آمد یهودی بصورتی آنحضرت * فقال * پس گفت آنمرد
 * یا رسول الله ما لقیتم من عقرب لدغتمنی البارحة * چه عجب و محنت یافتیم من از ازم و تشویش از کردم که کزید مرادی
 شب * قال * گفت آنحضرت * اما لوما قلت حین امسیت * آگاه باش اگر میبکشتی تو هنگامی که شبانگاه کردی تو این دعا را
 * اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم یضرک * زبان نمیکرد عقرب ترا و نمیکزد * رواه مسلم * و عنه * ان
 النبی صلی الله علیه و سلم اذا کان فی سفر را سحر یقول * و هم ابی هریره است که آنحضرت چون می بود در سفر و سحر

میکرد یعنی چون وقت حجر میشد یا میریزد و وقت حجر میکرد میگفت * مع سامع حمد الله وحسن بلائنا * مع رابل و وجه روایت کرده اند یکی یکسر میم و تنقیف آن از سماع بمعنی شنیدن و م بفتح و تشدید از تصمیع بمعنی شنوا بدین مرغیر را بر هر تقدیر خبر است بمعنی امر بر تقدیر ازل معنی آنست باید که بشنود شنوند و حمد گفتن ما را خدا را و خوبی نعمت و بی بر ما تا اتباع کند و کوا شود بران و بلا بمعنی نعمت نیز آید و حقیقت وی ابتلا و امتحان خداست بر بند و بر او و بتعالی بند و را گاهی امتحان بمضرت میکند تا صبر کند و گاهی بمسرت تا شکر گوید و هر دو نعمت است باعتبار حصول نعرف و تربیب اجر و کمال ایمان و معنی بر تقدیر نانی آنست باید که بشنوند مرغیر را و برساند بد یکران حمد گفتن ما را تا اتباع کنند و رحمت گفتن در این وقت چنانکه امر تبلیغ شامل مر غایب را آید است و بعضی بر خبر نیز حمد کرده اند بمعنی آنکه هر کرا سماع است شنید و است حمد گفتن ما را و شنو انیکه است و این امر بصورت مشهور و مستفیض است که بر هیچ احد مخفی نیست * و بنا صاحبنا * پروردگار ما صاحب شومار اربعین است و کلاعات و رعایت * و افضل علینا * و احسان کن بفرزنی کرم و عنایت طلب است مزید عنایت و اداست نعمت و حصول برکت را و درین اشارت است بآنکه بند و با وجود اغاضت نعم و توالی آن مستغنی نیست از طلب مزید (مصرع) انا انکه غنی تر اند محتاج تر اند * عا نل الله من المار * میکریم این را در حالتیکه پناه جویند ام سخت از آتش یا معنی آنست که میگفت ان حضرت این قول را در حالی که عائد بود بر تقدیر ازل قول رسول الله است بر تقدیر نانی قول راوی ما فهم * رواه مسلم * و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قفل من غز و ارجع او عده * بود آنحضرت چون باز میگشت از غز یا از حج یا از عده * یکبر می کل شرف من الارض ثلاث تکبیرات * تکبیر می بر آورد بر هر جای بلند از زمین سه تکبیر و این حادث مستمره و می بود صلی الله علیه و سلم در جمیع احوال که چون بر جای بلند می بر آمد تکبیر می بر آورد و توراتی گفته است که بسبب استحباب ذکر است نزد تجد احوال و تقلب دران و رعایت میکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صبح و مسا و یقظه و منام ذکر میکرد اشارت بآنکه آدمی را باید که در تقلب احوال از مغلب احوال غافل نباشد بعضی گفته اند تواند که وجه در تشریع تکبیر آن باشد که چون بر آمدن بر جای بلند صلوات و ارتفاع حسی حاصل میگردد شاید که در نفس وی چیزی از ان را در پا بد پس رفع کرد آنرا بشود کبریا ی حق و عظمت و می و میباید ان گفت که بر آمدن ب مکان عالی منکر میگردد عارف را بکبریا ی حق عز و علا و شهود عظمت و می بآی آنکه در نفس وی چیزی از ان حاصل گردد و این معنی احسن و ارفق است بحال شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در آخر فصل تالیه بیا یل که وی تمسبیع میکرد نزد نزول و در بعضی اخبار آمده است که تهلیل میکرد نزد هبوط و آن بجهت آنچه حاصل میشد از ذلت و انکسار و تنزل پس تنزیه میکرد حق تعالی را از ان چنانچه ظاهر میشود از قول وی * تم بقول * یا ایها الذین آمنوا لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر قدیر آئین عابدون عابدون ساجدون لربنا حامدون و صل فی الله وحده * راست کرد خدا و احد و خود را در تقویت و تأیید بین اسلام * و نصر عبده * و یاری داد بند و خود را که عبارت از ذات شریف خودش است * و هزم الا حزاب وحده * و شکست داد گروههای کفر را تنها اگر چه مسلمانان بجهت دیگرند و شکست دادند ولیکن بحقیقت همه بقل رت اوست تعالی و احتمال دارد که مراد با حزاب گروههای است از طوائف مشرکین و قبائل یهود که در غزوه خندق که آنرا غزوه اخرا ب نیز میگویند جمع شده و لشکرها ساخته و در مبارزه رسول خدا صلی الله علیه و سلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی با دعا فرستاد و لشکرها ی ملائکه بر کاشته و ما را از روزگار آنها بر آورد و قول وی وحده لا شریک له تأمین است بقول سمیع الله المؤمنین القتال و کان الله قویا عزیزا متفق علیه * و عن عبد الله بن ابی اوفی * بفتح حمزة و سکون و ا و یفا صحابی مشهور است و آخر کسی است که مرد در کوفه از صحابه رضی الله عنهم * قال * کفتم * دعا رسول الله * دعا کبره پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یوم الاخراب

علی المشورین فقال * دعای بلد گرد آید حضرت روز هزروا اجواب که غزوه خندق است بر مشرکان پس گفت * اللهم منزل الكتاب *
 ای خدا ای فرستنده کتاب یعنی قرآن یا جنس کتاب سماری * مریع الحساب * بشتاب گیرند * حساب از بندگان بجهت علم و احاطه
 تمامه اعمال بندگان قلیل و کثیر * اللهم اقزم الاحزاب * خدا از بند اشکست ده این گروههای کافران * اللهم اهزمهم
 وزلزلهم * خدا از بند اشکست ده ایشانرا و بجنبان ایشانرا بلغزان پای ثبات ایشانرا * متفق علیه * و عن عبد الله بن بسر *
 فیهم موحده و سکون مملکه صحابی مشهور است که او را پدر رمدار او را برادر خواهر او را صحبت است و آنحضرت در
 طائفه ایشان آمد و طعام خورد و دعا کرد ایشانرا چنانکه در بخت پناه آمد که * قال نزل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابی *
 که گفت نزل کرد آنحضرت و آمد بر پدر من * فقر بنی الیه طعاما * پس نزدیک گردانیدیم و پیش آوردیم بجموع آنحضرت
 طعامی را * و وطیة فاکل منها * و پیش آوردیم و طبعه را پس خورد آنحضرت از وطیة این لفظا بر وجوه متعدده روایت
 کرده اند و اختلاف کرده اند که اصح کدام است قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرف را و گفته که وطیة بکسر طاء و همزه
 اصل و ده بعد و ی تورات که خمر آنرا بر آورند و شیر خمیر کنند و این درین گفته که وطیة عصیرة تورات و اختلاف
 زوهم درین لفظ بیماری است و صحیح اینست و در حرف را گفته است که هر قدری بضم را و فتح طاء را جلد رطیب بمعنی خرما می
 گویند روایت کرده و وطیة بکسور الطاء بعلوی بای مرحله انتهی و نقل کرده اند از نووی که روایت اکثر بوار و مکان طاب و بای
 موهله است و موجود در نسخ مشکوٰه همین است و معنی وی مشک شیر و الله اعلم * ثم اتی بتمر * پسترا آورده شد خرما می
 خشک * فكان یا کله و بلقی النوی بین اصبعیه * پس بود آنحضرت که میخورد خرما را و می انداخت خمره را میان دو انگشت
 خود * و یجمع السبابة و الوطی * و جمع میگردان در انگشت را * و فی روایة * و در روایتی اینچنین آمده است که * فعمل
 یلقى النوی علی ظهر اصبعیه الی الی و الوطی * پس گردانید که می انداخت خمره را بر پشت این دو انگشت خود * ثم اتی
 بشراب نشوبه * پسترا آورده شد آب خوردن پس نوشید او را * فقال ابی * پس گفت پدر من یا آنحضرت * و اخذ بلجام
 د ابته * و گرفت بکام چار پاه او را که بروی سوار بود * ادع الله لنا * دعا کن خدا را بر ما * فقال * پس گفت آنحضرت
 اللهم بارک لهم فیما رزقتم * خداوند ابرکت ده مرا ایشانرا در چیزی که رزق دادی ایشانرا * و اغفر لهم زارحهم *
 و بما مرزایشانرا و رحمت کن ایشانرا * رواه مسلم

الفصل الثانی * عن طلحة بن عبيد الله * روایت است از طلحة رضی الله عنه که از عسیره مبشوره است * ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا رای الهلال
 قال * بود آنحضرت چون میل ماه نور میگذشت * اللهم امله علينا بالامن و الايمان * خدا از بند اطالع گردان فلان را
 و بسلام * احکام الهی یعنی مقرون گردان رؤیت آنرا بر ای ما باین اشیا که اصول عطا و عظام نعم است بلکه شامل است
 قیامه نعمتها را در هلال مشهور آنست که ناسه شب از اول ماه اسب و بعد از وی قمر گویند و در قمر می گفتند که هلال شره قمر
 تاد و شب یا ناسه شب یا تادفت زد و شب که از آخر ماه بیست و شش و بیست و هفت و در جهان قمر گویند انتهی و ظاهر
 آنست که معتبر در دعا اول شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال و الله اعلم * ربی و ربک الله * پروردگار من
 و پروردگار تو ای هلال خداست درین تمیزه است مرا آنرا که خالق است از شریک و در هر یک و در حدیث
 تنبیه است بر استحباب دعا تا در ظهور آیت و تغلب احوال و عبور بمشاهدات صانع بنظر و مصنوعات * رواه
 الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب * و عن عمر بن الخطاب را بی فریرة رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ما من رجل رأى منلی فقال * نیست هیچ مودی که دلیل شخصی را که بجای گرفتار است پس گفت * الحمد لله
 الذی عافانی مما ابتلاک به * شکر مر خدا را که عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانید * است تو ابدان * و فصل فی
 کثیر من حلقی تفضیلا * در فضیلت داد و زیادتی ششید مرا بر بیماری ارکسانی که بیدار کرده است فضیلت داد دنی * الا لم یصبه

وذلك البلاء * مكره * نكته فرسد او را آن بلا * كائنا ما كان * هر بلائي كه باشد وليكن گفته اند كه اين گفتن و خطاب كردن و بدين
 كسي است كه مبتلا است بفسق و معصيت و مجامرات بان تا متاثر و منزجر گردد اما اگر بيماري و ناقص التخلي را بيند
 و ناسق مستورا ليال را به بيند خطاب كنند و بلند نگويد بكنه در دل بگويد و بس تا متاذي و متذكر نگردد * و رواه الترمذي
 و رواه ابن ماجة عن ابن عمر قال الترمذي هذا حديث غريب و حسن و عيون دينار الراوي ليس بالقوي * و عن عمر رضي الله
 عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من دخل الحرق يقال * كمى * كه در آيد در بازاري پس بگويد * لا اله الا الله وحده
 لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيد الخبير و هو على كل شيء قدير كتب الله له الف الف حسنة *
 و ترويه خذ الله تعالى مرورا هزاز نيكوي * و معنى منه الف الف حسنة * و بستر و پا ك كنند از وي هزاز هزاز نيكوي
 و يرفع له الف الف درجة * و بلند ميكرد اند براى آن شخص هزاز هزاز پايه * و بنى له بيتا في الجنة * و برآورد براى وي
 خانه در بهشت طيبي در تقرب براى اين حديث اطنا ب و بيان و اخي كرد و خاصا ش اينست كه اين همه ثواب از جهة
 آنست كه دوزخ ميكنند از اهل بازاركه محل زور و سوكند ماي دروغ است ظلمت شغل را و چون در ظلمت اطنا ب غلظت
 روشن شد است اجرد را ن نيز كثير و عظيم شد نجات وجود او و ايت كه ا على مرتبة كمال است * و رواه
 الترمذي و ابن ماجة و قال الترمذي هذا حديث غريب و في شرح السنة * اين عبارت آورده كه * من قال في حرق
 بيا مع يباع فيه * كمي كه بگويد و بيا زاريكه جمع كنند است مردم را كه خريد و خر و خت كرده ميشود دروي * و بدين
 دخل الحرق * بجا ي امن عبارت يكدر رزائيت اولي * من كور است * و عن معاذ بن جبل رض قال سمع النبي * كفت معاذ
 كه شنيد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم رجلا يدعي يقول * مرد يوا كه دعا ميكند ميگويد * اللهم اني اسالك تمام النعمة *
 فقال او قد احسن ميطلبم ارفعوا ما في نعمتي * فقال اي شيء تمام النعمة * پس كفت آنحضرت و پرسيد از اين مرد ذاعي چه
 بگويد است تمامي نعمت كه تو مني طلبي * قال دعوة ارجوها خيرا * پس كفت آن مرد اين دعاييست كه اميد ميدارم بان
 نيكوي را و هيلا ميدانم كه تر دخل اندستي تام است و من ميطلبم آنرا و حقيقت آنرا بتفصيل نميدانم پس آنحضرت تعليم
 كرد آنرا * فقال * پس كفت آنحضرت * ان من تمام النعمة دخول الجنة و الفوز من النار * و رويست كه از جمله تمام نعمت در
 آمدن در بهشت است و مستكاري يافتن از آتش دوزخ كه در دنيا بنعمتهاى حق تعالى مستغف و مسرور شد و در آخرت از
 آتش دوزخ امان يافته در بهشت در آيد و دروي بدين ا و و عجل جلاله مشرف گردد و زياده برين چه نعمت باشد
 و ومع رجلا يقول * و شنيد آنحضرت مرد يوا كه ميگفت * يا ذا الجلال والاكرام فقال * كفت آنحضرت * قد استجيب لك
 تحمل * بتحقيق قبول كرده شد و اماده كرد و شد اجابت دعا براى تو پس سوال كن و نشو و هواي * و حسن الترمذي
 صلى الله عليه وسلم رجلا و هو يقول * و شنيد آنحضرت مرد يوا حال آنكه آن مرد ميگويد * اللهم اني اسالك الصبر * خدا و خدا من
 ميطلبم از تو صبر * فقال حسنت الله البلاء * پس كفت آنحضرت صبر كه ميطلبي از خدا اجل ميطلبي چه صبر بر بلايى باشد * فاحسن
 العاقبة * پس بطلب از خدا اخلاصيت و اكه از جميع آفات و بلايان كه ا در كه تحمل بلا حسنت است بلايى نيايد طلبيد و اگر بلا
 نازل گردد صبر ناييد كود طريقه اينست و ادب و صلاح حال هزين است * رواه الترمذي * و عن ابي هريرة رضي الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جلس مجلسا كثيرا فيه لظمة * كسي كه بنشيند نشستگاهى را پس بيمار گردد دران
 مجلس ياذك و خروشن وى و در قاموس گفته لظمة بغيض * و عجمه مفتوحة و سكون نيز آمده و طام مهله او از يا آزارها كه فهميد
 نشود معني آن و مراد اينست كلام لا طائل ولا يعني است * فقال قبل ان يقرؤم * پس بگويد بيش از آنكه بایستد * سمعناك اللهم
 و بسمك اشهد ان لا اله الا انت اعترف بك واتوب اليك الا غفر له ما كان في مجلسه ذاك * نگويد اين كلمات را مكر آنكه
 آمرزيد و شود مرورا هر چه بود كشته دران مجلس * رواه الترمذي و البيهقي في الدعوات الكبير * و عن علي رضي الله
 عنه انه نبي بلا ية ليركبها * رايحه امير از امير المؤمنين علي رضي الله عنه كه آورده شد نزد وي چارواى تا سوار شود بر او

* فلما وضع رجله في الركاب قال * پس هنگامی که نهاد وی رضی الله عنه پاهای خود را در رکاب گفت * بسم الله فلما استوى على ظهره قال * پس سرگاه که برآمد و نشست بر پشت دابه گفت * الحمد لله ثم قال * پستر گفت * سبحان الذي صخر لنا هذا وما كنا له مقرنين واننا الى ربنا لمنقلبون * ترجمه این در فصل اول گذشت * ثم قال * پستر گفت * الحمد لله ثلثا * سه کرب * والله اكبر ثلثا * سه کرب * سبحانك اني ظلمت نفسي * بپاکی یاد میکنم خدا را بد رستیکه من ظلم کرده ام نفس خود را * فاغفر لي * پس بیا موز مرا * فانه لا يغفر الذنوب الا انك * پس بد رستیکه شان اینست که نمی آفرزد کنا هانرا هیچ کس مکر تو * ثم ضحك * پستر خندید وی رضی الله عنه * نقیل من ای شیء ضحك * پس گفته شد از چه چیز خند کردی * یا امیر المؤمنین قال رأيت رسول الله * گفت دیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم صنع كصنعت * کرد چنانکه من کردم از ذکر و تسبیح * ثم ضحك * پستر خندد * كود آنحضرت * فقلت من ای شیء ضحك * پس گفتم از کدام چیز خند کردی * یا رسول الله قال ان ربك لعجيب من عبده * گفت آنحضرت از اینکه خند کردم که پروردگار تو هر آینه عجیب دارد و خوش و راضی میکرد از بندۀ خود * اذا قال * ورتبیکه میگوید بندۀ * رب اغفر لي ذنوبي يقول الله يعلم انه لا يغفر الا الذنوب غيري * میگوید خدا یتعالی میداند بندۀ که نمی آفرزد کنا هانرا کسی مکر من پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم از قول رب العزت جل شانۀ خندد * كود و حضرت امیر بقصص اتباع آنحضرت یا از همان قول * رواه احمد والترمذي و ابو داود * وعن ابن مسعود رضي الله عنهما قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا ودع رجلا اخذ بيده * بود آنحضرت چون بدرود میکرد مردی را میگرفت دست او را * فلا يدعها * پس نمیگذاشت آنحضرت دست او را و این از غایت تواضع آنحضرت و رفیق او است با امت * حتی يكون الرجل مويدح في النبي * تا آنکه می بود آنمرد که وی میگرداشت دست پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم * عجيب ازان مرد که میکند دست آنحضرت را بعد ازان که دهیم داده باشد (مصرع) خوش دولتی است اینکه تواضع داد * است * ويقول استودع الله دينك * و میگفت و ذیعت می نهیم و نگاه میدارم نزد خدا یتعالی دین ترا * و اما ننتك * و اما ننت ترا یعنی اموال که معامله کنی آنرا بمردم دعا میکرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بحفظ امور دین و دنیا ی وی بسبب آنچه میرسد آدمی را در سفر از هشیقتی که عیب افعال طاعات و او را در معامله و معاشرت با مردم می شود و بعضی میگویند که مراد بامانت اهل و اولاد است * و آخره ملك * و آخر عمل تو * وفي رواية و خواتيم عملك * و در روایتی بجای و آخر عملك خواتيم عملك واقع شده و تخصیص بآخر عمل بجهد آنست که اعتبار خاتمه را است * رواه الترمذي و ابو داود * و ابن ماجه و في روايتهما * و در روایت ابی داود و ابن ماجه * لم يزل كرم * ذکر کرده نشد * است * و آخره ملك لا جرم و خواتيم عملك که بدل او است نیز نخواهد بود * وعن عبد الله الخطمي * بفتح خاء * معجبه و سكون طاء معمله صحابي انصار يست هقله هاله بود که در غزوه حدیبیه جاضر شد * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد ان يستودع البشير قال * بود آنحضرت چون میخواست که بشد امپارد در وقت وداع لشکر را میگفت * استودع الله دينكم و اما ننتكم و خواتيم اعمالكم رواه ابو داود * وعن انس رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم قال * گفت انس آمد مردی نزد آنحضرت گفت * یا رسول الله اني اريد سفرا نزل و دني * بد رستیکه من میخواهم سفر را پس توشه ده مرا یعنی دعا کن که برکت آن با من در سفر مانند توشه باشد و احتمال دارد که مراد آن مرد توشه متعارفه باشد * فقال * پس گفت آنحضرت * زدك الله التقوى * توشه دهد ترا خدا یتعالی تقوی را که توشه راه آخرت است * فقال زدني * پس گفت آنمرد زیاده دعا کن مرا * قال * گفت آنحضرت * وغفر ذنبك * و بیا مرا نزد خدا یتعالی کنایان ترا * قال زدني بأبي انت وامي * گفت زیاده کن بد رو ما در من * قل اي تو باد * یا رسول الله قال و يسر لك الخير * گفت و آمان گرداند خدا یتعالی مرا تو را و توفیق دهد خیر را * حیثما كنت * هر جا که باشی * رواه الترمذي و قال فلما

وابن ماجه و در روایت این در کس اینستین آمد که ما عت که قالت ام سلمة که ما خرج رسول الله بیرون
 نیامد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من بیته قط از خانه من مرکز الارفع طرفه الى السماء مگر آنکه برداشت نظر خود
 را بحرف آسمان طرف بسكون چشم و فکر بستن فقال پس گفت اللهم اني اعز بك من ان اضل پناه میجویم بتو از آنکه
 گمراه شوم من اراضل یا گمراه گردانم کسی را یا گمراه گردانید شوم یعنی گمراه گرداند مرا کسی اراضل یا گمراه گردانم
 اراجهل او بیجهل علی درین روایت ازل بزیای نیست و اضل بصیغه مجهول زیاده است و دعا بلفظ مفرد است وعن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ اخرج الرجل من بيته فقال چون بیرون آید مرد از خانه خود
 پس بگوید بسم الله توكلت على الله لا حول ولا قوة الا بالله یقال له حينئذ گفته میشود مرآن مرد را درین هنگام که این
کلمات گفت هدیت راه راست نموده شد تو یعنی بعد از برآمدن که راه روی و کار کنی بروقی صواب و سداد
یا مراد آنست که این نام خدا را گرفت و توکل بروی کردی و از حول و قوت خود برآمدی هدایت یافتی براه راست
وراه راست اینست که بنده در یاد خدا باشد و کارهای خود را بوی سبازد (بیت) کار خود را بخدا بازگذازد
کت نمیکنیم از این بهتر کار و کفایت و وقیت و کفایت کرده شد در جمیع مهمات و نگاهداشته شدی از جمیع شرور
فنتجی له الشيطان پس یکسو میشود شیطان برای وی و باز ایستد اراضلال و اغوا را بدی وی و یقول له الشيطان آخر
و میگوید شیطان دیگر بآن شیطان که یکسوسد و خاسر و خائب شد از اغوا و اضلال وی آیس و متحسر گشت از برای تسلیه وی
کیف لك برجل قد هدی و کفی و رقی چگونگی میسر میشود ترا تعرض و تسلط بر وی که بتحقق هدایت و کفایت و روقایت
 کرده شد است تقریر طبیعی اینست و میتوان گفت که شاید آن شیطان بعد از تنجی و تحسر و خبیت و خسران باز خیال اغوا
و اضلال میکرد با شد و در فکر و مکر و دیگر و حیل و دیگر شد باشد که برانگیزد و کار خود بکند این شیطان بوی میگوید از این
خیال برکرد و در بند آن مباش که بی فائده است فافهم رواه ابو داود و ترمذی الی قوله له الشيطان و روایت
کرده ترمذی تا قول فنتجی له الشيطان و قول شیطان دیکر با وی روایت کرده وعن ابي مالك الاشعري رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا ولج الرجل بيته فليقل و نیکه و آید مرد خانه خود را پس باید که بگوید اللهم اني اسألك خير
المولج خداوند امن سوال میکنم ترا نیکی در آمدن درین خانه و خیر المخرج و نیکی برآمدن از این خانه که برآمدن
برآمدن همه نیک باشد و متضمن نیکی گردد و مولج بکسر لام است و مخرج بفتح را بسم الله و لجنا بنام خدا در آمدیم و طی الله
یما ترکنا و برود که پروردگار ما است کار و بار کند اشتیم ثم ليسلم على اهله پس تر باید که سلام کند کسان خانه خود و گفته اند
بکسر خا خانه کس نباشد نیز سلام گوید باین عبارت السلام على عبد الله الصالحين بنيت ملائكة که در آنجا اند رواه
ابوداود وعن ابي هريرة رض ان النبي صلی الله علیه و سلم كان اذا رافا الانسان اذ تزوج قال بود آنحضرت چون
دعا میکرد مردی را رقتی که تزوج کرده و زنی خواسته میگفت بارک الله لك برکت دهد خداى تعالى مرترا خطاب
بمرد میکرد باز خطاب بمرد و زن مرد میکرد و میفرمود بارک علیکما و برکت کند بر هر دو و شمار برکت در لغت کوا لیدن
و افزون شدن و تبریک دعا کردن به برکت و جمع بینکما فی خیر و جمع کند و التیام و اتفاق دهد میان شما در خیر و رفاه
بتشديد قار و حمزه در آخر از ترفیه و رفود و لغت پیوستن و نیکو کردن برید کی و د رید کی جامه و درجا هلیت دعا
متزوج باین لفظ میکردند که یا لرفاء و لبنین یعنی اتفاق و التیام باد میان شما و پسران زائید با د باین جهت ترفیه نام
دعاى متزوج شد و در شرع از این لفظی کردند از جهت شعار آن کرامت بنات و آنحضرت چون ترفیه میکرد میگفت بارک
الله لك الخ رواه الترمذی را بود او وابن ماجه وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جد عن النبی صلی الله علیه و سلم
قال اذ تزوج احدکم امرأة او اشتري خادما فليقل چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمتکار را خادما بود
و غلام مرد و اطلاق میکنند پس باید که بگوید اللهم اني اسألك خیرها و خیر ما جبلتها علیه خداوند امن سوال میکنم

شرابه نیکی این زن یا خادِم را و نیکی خدمتگاه و عملها که پید ا کرد و توار و ابران * و اعوذ بك من شر ما جبلتها
 عليه * و پناه میجویم بتو از بدی آن و بدی چیزی که پید ا کرد و توار و ابران * و اذا اشتري بغيره * و چون بخرد یکی از شما
 شتر یا * فليأخذ بذر و سنامه * پس باید که بگیرد بلند ی کومان او را * و ليقبل مثل ذلك * و باید که بگیرد مانند آن که
 در تزوج امرأه و شراء خادم میگفت و ذر و سنامه و انكسر بالاي هر چیز و بالای کومان و کوه و سنام بالفتح کومان * و في رواية
 في المرأة والخادم * و در روایتی در زن و خادم این آمد که * ثم ليأخذ بذا صيتها وليكع بالبركة * پستو باید که بگیرد
 موی پیشانی زن یا خادم را باید که دعا کند ببرکت * و اذا ابوداد و ابن ماجة * و عن ابی بكرة * بفتح با و سکون کاف و
 ذر آخر صحابی مشهور است چنانکه کذشت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوات المكروب * دعا ما في کسی که
 اندوهگین است یعنی دعا که اگر بشنوند هیچ اندوه نماند و چون این دعا مشتمل بر معانی کثیره و دعا های متعدد
 بود لفظ جمع آورده و دعوات گفت دعاء ایست * اللهم رحمتك ارجو * خداوند ارحمت ترا امید میدارم * فلا تظني
 ألى نفسي طرفة عين * پس مکن ارم را بنفیس من یک چشم زدن * و اصلح لي شاني كله * و نيك کردن مرا کار مرا و حال
 مرا همه * لا اله الا انت و اذا بوداد * و عن ابی سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رجل * كفت ابو سعيد که کثرت مردی
 هموم لزممتي و دیون * اندوهها چسبید است مرا و اوها * یا رسول الله * ای پیغمبر خدا هم اندوه و کد اختن بیماری
 قن را * قال * کفت آنحضرت * ان لا اعلمك الا ما اذا قلته اذهب الله همك * یا پس نیاموزانم ترا الا می که چون بگویی
 آنرا بر د خدا یتعالی اندوه ترا * و قضی عنک ذینک * و بگذارد از تو خدا و ام ترا یعنی صبی صاذ که زام تو کند ارده شود
 * قال * کفت آنمرد * قلت بلی * کفتم پیاموزان مرا آن کلام را * قال قل * کفت آنحضرت بگو * اذا اصممت و اذا اصميت *
 چون صبح کنی و چون شبانگاه کنی * اللهم اني أعوذ بك من الهم والحزن * خداوند پناه میجویم من بتو از هم و حزن
 فرد و بمعنی اندوهست و لیکن هم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع * و اعوذ بك من العجز والكسل * و پناه میجویم بتو
 از ناتوانی و کاهلی * و اعوذ بك من الغل والغش * و پناه میجویم بتو از چیره شدن و ام و چیره شدن مردان بمسبب دین و حزن
 * قال ففعلت ذلك * کفت آنمرد پس کردم من آنرا که فرمود آنحضرت و کفتم در صباح و معاین کلمات را * فاذن
 الله مني * پس بر د خدا یتعالی اندوه مرا * و قضی عني دینی * و گزاردوی تعالی از من و ام مرا * و اذا ابوداد
 * و عن علي رضي الله عنه انه جاءه مكاتب * و رایت است از امیرالمومنین علی که آمد او را مکاتبی و مکاتب پند که بهای خرد
 و ابر خود نوشته که اگر ادای آن کند آزاد شود * فقال اني عجزت عن كتابتي * پس کفت آن مکاتب که بد رحمتی مرا عجز
 آمد ام از وجه کتابت خود * فاعنی * پس یاری کن مرا یعنی چیزی بده که بدل کتابت من شود و یکی از مصارف زکوة
 مکاتب است که در بدل کتابت او را اعانت کنند یا چیزی پیاموزان مرا از دعا که بشوایم و بدان از بدل کتابت خلاص
 شوم * قال الا اعلمك کلمات علمنهن رسول الله * کفت علی رضي الله عنه یا نیا موزانم ترا چند کلمه که آموزانیک است
 بزرگ اروام بگزارد آن و ام را خدا یتعالی از تو * قل * بگو * اللهم اكفني بسلاک عن حرامك * خداوند ا کفایت کن
 مرا بسلاک خود از حرام خود یعنی رزق حلال بر همان که بآن از حرام بی نیاز شوم * و اغنني بفطرك عن هواك * و
 بی نیاز گردان مرا بفزونی کرم خود از هر کسی که جز تست * و رواه الترمذي و البيهقي فی الدعوات الكبير و سنن کریم
 جابر * و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث جابر را که در اول او این است * اذا سمعتم نباح الكلاب في باب تغطية الا
 واني * در باب پوشیدن آن و اندام رشب ان شاء الله تعالی * الفصل الثالث * عن عائشة
 رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا جلس مجلسا اوصلي تكلم بكلمات * کفتم عایشه که بود

رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اكره امر يقول * بود آنحضرت چون اند و حکمن میکرد آید و را غاری میگفت
 * یا حی یا قیوم بر حمتک استعینت * ای زنده استیجات حقیقی ای پادارند که خلق را بر حمت و مهر بانی بتوفیر یاد میکنم
 * رواه الترمذی و قال هذا احد یث غریب و لیس بحقیق و عن ابی سعید الخدری رضی قال قلنا یوم الخندق * گفت
 ابوسعید خدری گفتیم ما روز خندق * یا رسول الله دل من شیء بقوله * هست چیزی یعنی ذکر و دعائی که بگوئیم ما آنرا
 و بشیرانیم تا کشادی در کار ما پیدا آید * فقد بلغت القلوب الحناجر * پس بتحقق رسیده دلها را ما کلمه های ما را کنایت است
 از اندوه و تنگدلی و بیضای گفته یعنی از ترس شش می اما سد از سختی ترس پس بلند میکرد و میبرد تا را من خنجره
 و آن منتهای حلقوم است که مدخل طعام و شراب است و در قول او مدخل طعام و شراب نظر است و صواب آنست
 که آن مجرای نفس است و مدخل طعام و شراب مری است و آن زیر حلقوم است * قال نعم * گفت آن حضرت
 آنرا هست چیزی که بگوئید آن را اللهم استرعو را تنه * خد او خدا پرورش عیب های ما را و عورت هر چه از
 نمودن و بدین آن شرم آید * و امن رو عاتنا * و امن کرد آن و امن ده ترسهای ما را روع بفتح را ترسیدن و ریم
 و اجمعنی دل می آید * قال خضرب الله وجوه اعدائه بالریح * گفت ابوسعید پس بزد خدا ایتالی رویها را دشمنان
 خود را ببادی که فرستاد * فھزم بالریح * پس شکست داد لشکر دشمنان را بباد و این معنی منطوق قرآن است و قصه غزوه
 خندق که آنرا غزوه احزاب نیز گویند در کتب میر مستور است * رواه احمد * و عن یزید رضی قال کان النبی صلی الله علیه
 و سلم اذا دخل السوق قال * بود آنحضرت چون می در آمد بازار را میگفت * بسم الله * بنام خدا در آمدم * اللهم
 انی اسألك خیر هذه السوق و خیر ما فیها * خد او خدا امن موال می کنم نیکی این بازار را و نیکی چیزها که درین بازار است
 * و اعوذ بك من شر ما و شر ما فیها * و پناه میجویم از شر این بازار را و شر چیزها که درین بازار است * اللهم انی اعوذ بك ان
 اصیب فیها صفة خاسرة * خد او خدا من پناه میجویم بتواضع که در رسم درویش و شر از یا نکار را صق دست بر هم زدن که
 آزار آید و دست برد دست کس دیگر زدن در ربیع و ربیع * رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر * باب الاستعاذه *
 هود و عیاذ و معاذ استعاذه اند چنانکه عذت به و استعذت به پناه یدم بوی و هو عیاذی و اوست پناه من و اختلاف کرده اند
 که اخضل اعوذ بالله است با استعین بالله اکثر بر قول ثانی اند که مدلول ظاهر قرآن مجید است قوله تعالی فاذا قرأت
 القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار و اول نیز وارد شده اند و این در قراءت قرآن است و در
 ادعیه ماثوره بلفظ اعوذ واقع شده و معنی یکی است معنی در لفظ است * الفصل الاول *
 * عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذ بالله من جهل البلاء * پناه جوئید از آید
 از مشقت بلا و غایت آن بلا حالی که امتحان کرده شود و در رفتن انداخته شود آدمی در آن و دشوار آید بروی و جهل بغم
 و وسع و طاقت و بفتح مشقت و غایت و اینجا بفتح مناسبت است بعضی گفته اند مراد بآن حالتی است که اختیار کند موت را بر
 سحیات و بعضی گفته که قلب مال و کثرت عیال مراد است و واجب آنست که ما متر از آن است * و درک الشقاء * و پناه
 جوئید از لاحق شدن و در یافتن سختی و دشواری شقاء بفتح و مل شدت و عسرت * و سوء القضاء * و نفاذ جوئید از قضا
 بد و مراد بقضای بد آنچه بد آید انما نرا و مکر و دزدانرا و بدی راجع بفضی است نه قضا بر عکس آنچه میگویند که رضا
 واجب است بقضای مقضی و شمایة الاعدا * و پناه جوئید از شاد شدن دشمنان دین و دنیا که متعاقب به دین و دنیا باشد
 * اما اگر شخصی باشد که بقوت دنیا اسراف میکند و فسق و فجور و ظلم میکند و دشمنان بزرگ آن شاد میشدند از آن استعاذه
 نیست و استعاذه از آن در معنی طلب و فسق و ظلم است و دعا بد آن تجارزی * متفق علیه * و عن انس قال کان النبی صلی
 الله علیه و سلم یقول اللهم انی اعوذ بك من الهم والحزن والعجز والكسل والجبن والبخل والذل و غایة الحال *
 و معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شده است و ضلع بمعجمه و فتح لام بار کران * متفق علیه * و عن عایسه رضی الله

عنهما قال كان النبي ﷺ بود بیغمور ﷺ صلی الله علیه وسلم یقول ﷺ می گفت ﷺ اللهم انی اعوذ بك من الکسل والهول والمعرم والمائم اللهم انی اعوذ بك من حداب النار وفتنة النار یعنی فتنه که بر ما بد بعد ابنا ووسب و در آمدن در ری شود
 و نسیمة القبر و حداب القبر و من شرفنة الغنى و من شرفنة الفقر زیادت شرکویا اشارت بان است که در غنی و فقر ابتلا
 البته هست و بی مد غلبت آن نیست استعاضه از شر آن است که بسبب غنی در فسق و اهراف و بسبب فقر در جزع و فزع
 فیفتد ﷺ و من شرفنة المسیح الدجال ﷺ بیان این نیز در ایل کتاب کرد شد است و در علامات ساعت نیز بیاید ان شاء
 الله تعالى ﷺ اللهم اغسل خطایای بماء الثلج والبرد ﷺ خداوند ابروی کنامان مرا بآب برف و زاله و در بعضی روایات
 بماء الزلال و الثلج والبرد بآب و برف و زاله و رقی قلبی کا یقنی الثوب الابيض من الدنس ﷺ و پاکیزه کردن دل مرا چنانکه
 پاکیزه کرد انیل و میشود جامه سفید از چرک و تخصیص بجامه سفید بجهت آنست که نظا و نزهت و زوی بیشتر ظاهر
 میشود و در زوی اشارت است بصفا فطرت و ظهارت آن و د نسی عارض است بر آن ﷺ و با عد بیني و بین خطایای کا
 و عدت بین المشرق والمغرب ﷺ و در زوی اند از میان من و میان کنان من چنانکه دوری افکند میان مشرق و مغرب
 و نیز در کتاب الصلوة در باب ما یقرأ بعد التکبیر واقع شده است ﷺ متفق علیه ﷺ و عن زید بن ارقم ﷺ صحابی
 انصارى است با حضرت صلی الله علیه وسلم در هفده غزوه حاضر بود و از خواص امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما
 قال کان رسول الله ﷺ صلی الله علیه وسلم یقول ﷺ بود آنحضرت که میگفت ﷺ اللهم انی اعوذ بك من العجز والکسل والجبن
 والخل والهول والمعرم و حداب القبر اللهم آت نفسي تقویا ﷺ خداوند ابروی ابد نفس مرا تقوی و پرهیزکاری که حاصل شود و را
 و زکها انت خیر من زکاکها ﷺ و پاکیزه کردن او را توئی بهترین کسی که پاکیزه کرد او را ﷺ انبت ولیها و مولها ﷺ
 توئی متولی امر و صاحب تصرف و خداوند یاری کردن ﷺ اللهم انی اعوذ بك من علم لا ینفع ﷺ خداوند ابروی من پناه میجویم
 بتو از دانشی که سود نکند چنانکه علمهای که تعلق بدین اند اردیاد ارد و عمل بدان نکنم ﷺ و من قلب لا یخشع ﷺ و از دل که
 ترسد و فروتنی نکند ﷺ و من نفس لا تشبع ﷺ و از نفس که سیر نشود از دنیا ﷺ و من دعو لا یتستجاب لها ﷺ و از دعا که اجابت
 کرده نشود آنرا ﷺ و رواه مسلم ﷺ و عن عبد الله بن عمر قال کان من دعاء رسول الله ﷺ صلی الله علیه وسلم ﷺ بود از جمله دعای
 آنحضرت ﷺ اللهم انی اعوذ بك من زوال نعمتك ﷺ خداوند ابروی ابناء میجویم بتو از دور شدن نعمت تو که عطا کرده ﷺ و تحویل جافیتك
 و از بر کشتن عافیت تو که روزی کرده ﷺ و رجاء نعمتك ﷺ و ناکهان عتاب کردن تو بجا بضم فاء و مل میزد و بفتح فار سکون جیم بی
 مد نیز ضبط کرده اند ناکاه گرفتار و نعمت بفتح نون و کسر آن ﷺ و جمیع سختك ﷺ و پناه میجویم بتو از همه بی رضائی و خشم
 گرفتن تو ﷺ و رواه مسلم ﷺ و عن عائشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله ﷺ صلی الله علیه وسلم یقول ﷺ گفت عایشه بود
 آنحضرت که میگفت ﷺ اللهم انی اعوذ بك من شر ما عملت و من شر ما لم اعمل ﷺ خداوند ابروی پناه میجویم از بدکاری که کرده ام
 و از بدکاری که نکرده ام یعنی در مستقبل کاری میکنم که راضی نباشی توازان یابند اگر کنم بترک قبیایم با وجود عد مت ترک آنها
 رواه مسلم ﷺ و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله ﷺ صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم لك اسلمت
 خداوند امر تو اسلام آوردم و انقیاد و اطاعت کردم ﷺ و بك امنت ﷺ و بتو ایمان آوردم و بتو بکرویدم ﷺ و عليك
 توکلت ﷺ و بر تو توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم ﷺ و اليك ایتیت ﷺ و بعوض تو باز گشتم و روى آوردم ﷺ و بك خاصمت ﷺ
 و بقلبت نورانی دادن تو بکار کردم ﷺ اللهم انی اعوذ بعزتك ﷺ خداوند ابروی من پناه میجویم بعلیه قوت تو ﷺ لا اله الا انت
 نیست الا مکر تو ﷺ ان تضلني ﷺ از اینکه گمراه کنی تو مرا ﷺ انت الحی الذی لا یموت ﷺ توئی زنده که نمیرد ﷺ و الجن
 والانس یمیتون ﷺ و یریان و آدم میان همه میمیرند ﷺ متفق علیه ﷺ
 و رواه رضی الله عنه قال کان رسول الله ﷺ صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بك من الاربع ﷺ خداوند ابروی پناه میجویم
 بنوا چهار چیز ﷺ من علم لا ینفع و من قلب لا یخشع و من نفس لا تشبع و من دعاء لا یسمع ﷺ آن چهار را اینها از علمیکه

بكره اللهم اني اعوذ بك من شر سمعي * خذ اولك ابناء ميجويم بتوازيدي شنواي من كه سخن بد را نشنويم * و شر بصري * و از بد مع
بينام من كه چيز بد را نه بينم * و شر لسانی * و از بد ي زبان من كه سخن بد را نگويم * و شر قلبي * و از بد ي دل من كه خاطر
بد را نه انديشم * و شر مني * و پناه ميجويم از بد ي آب مني خود كه در زنا نيفتد و نظر بعمارم بشهوت نكند كه آن نيز از
نشاء مني است * رواه ابو داود و الترمذي و النسائي * و عن ابي اليسر * بفتح تحتانيه و فتح مهمله و راصحابي مشهور است
از انصار حاضر شد عقبه را بد را * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يدعو * بود آنحضرت كه دعا ميكرد باین دعا * اللهم اني
اعوذ بك من الهدم * بفتح هاء سكون دال مهمله انكندن و ويران كردن بنا يعني از مردن زيود يوازي كه افتد و هدم بفتح
دال نام آتخانه كه بيفتد و بكسر دال آن شخص كه بميرد در زير آن و مشهور در روايت حدیث بسكون دال است چنانچه
در قرآن ارامت و بفتح آن نيز روايت است * و اعوذ بك من التزدي * و پناه ميجويم بتوازي افتادن از جای بلند * و اعوذ بك
من الغرق و الحرق * و پناه ميجويم بتوازي غرق شدن در آب و سوختن در آتش و غرق و حرق هردو بفتح كسر و ارسكون مرويه است
و توربشتي گفته كه اسكان در حرق خطا است * و الهزم * و پناه ميجويم بتوازي پيري همت * و اعوذ بك من ان يتخبطني الشيطان
بجذباته * و پناه ميجويم بتوازي اين كه معاصي كند بر ايشان نزد مردن يعني در وسوسه ايكند و ايكند و تباه كردانند
بفتح الصادح تخبط بد يوازي كه داشتن ديوردم و او منته قوله تعالى كالدّي يتخبطه الشيطان من المس اي يفسد * و اعوذ
بك من ان اموت في سبيلك مدبرا * و پناه ميجويم بتوازي اين كه بميرم در راه تو پشت دهند * مراد كرنختن از جنگ كه قرآن
راست و تواند كه كرنختن از لشكر شيطان و ترك طلب حق و سلوك طريق آن و توحش بعد از انس و سرد ي طلب پس
از كرمي نعوذ بالله من ذلك * و اعوذ بك من ان اموت لدنيا * و پناه ميجويم بتوازي اينكه بميرم كننده مار و كردم و جزان
* رواه ابو داود و النسائي و زاذني روايه اخري * و زياده کرده است نمائی در روايت ديگر لفظ * و النعم * و پناه
ميجويم بتوازي غم و اندوه * و عن معاذ رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال استعجل و ابا الله من طمع بهدي الي
طمع * پناه جوئند بجل از طمعی كه راه نمايد يعيب و زشتي در دين و نقصان در مروت و مردانكي طمع متحرك اميد
داشتن مال از مردم و طمع بفتح در اصل زنك گرفتن شمشير و جزان و ريمناك شدن و مراد اينجا عيب و شين است و در
جمع البخار گفته كه طمع بسكون مهر كردن و تركت دمس و شمع رحمه الله ميفرمود كه طمع اميد داشتن مالي كه مشكوك
باشد رسيدن آن را كريفين بود چنانكه مشامره وادار يا و حله صادق يا محبت راجع بود طمع نبا شد و ميفرمود چون كشتي
ما بجزيره مكران رسيد و سه عرب در كموت صوفيه نزد ما آمدند و گفتند كه چون موم كشتي در رسد در باطن ما
اميد پيدا آيد كه مردم خواهند و ما چيزي خواهند ادا يا اين از باب طمع و اشراف كه نزد اين طايفه موم
است باشد يا نباشد ما در جواب ايشان گفتيم كه موم كشتي در حق شما حكم موم باران دارد اگر كمي در موسم باران اميد
باران دارد موم نمود و اشراف نباشد * رواه احمد و البيهقي في الدعوات الكبير * و عن عايشه رضي الله عنها
ان النبي صلى الله عليه وسلم نظر الي القمر فقال * روايت ميكند عايشه كه آنحضرت نگاه ميكرد بموی ماه پس گفت * يا عايشه
استعيلي بالله من شرمي * اي عايشه پناه جوئي از شر اين اشارت بقر كرد * فان هذا هو الغاق اذا رقب * پس بد و متيكة
اينست غاق وقتی كه غروب كند و در قرآن مجيد در سورة فلق واقع شده است و من شر غاسق اذا وقب و غاق را تفسير
كرده اند بشب چون تاريك كردد بغيوبت غفق و بقر و قتيكه گرفته شود و بالت مرد وقتی كه غائب گردد و فرج زن يا
قائم گردد و رقب بمعني فرو شدن آفتاب و جزان است و در آمدن تاريخي رگرفتن ماه و آفتاب و در بخت يفتد و تفسير كرده بقر و
و قتيكه خسوف كند و سبب استعاذه از ان آن است كه خسوف و كسوف از آيات خذ اولك ابناء ميجويم است كه مندر است بوجود حوادث
و نزول نوايب چنانچه در حديث آمده است كه چون گرفته شد آفتاب ايستاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ترسان و
هزلناك و نيست مراد باین حوادث و نوايب كه منجمان از احكام كهسوف و خسوف را ثبات كنند زيرا كه آن نزد اهلمايان

معتبر علیه نیست بلکه مراد آیات خدا که مندرج است بدان مثل آن که میفرماید و یترکونکم و یترکونکم که چون قمر باین نورانیت
در ساعت منخسف شد و نور از وی مسلوب گشت مبادا نور ایمان و عمل از وی زایل گردد و امثال آن * رواه الترمذی
* و عن عمران بن حصین * بضم حاء و فتح صاد رضی الله عنه صحابی مشهور است و یک را و نیز صحابی است * قال قال
النبي صلى الله عليه وسلم لا بی * گفت عمران بن حصین که گفت آنحضرت مرید مرا پیش از آنکه اسلام آورد * یا حصین کم
تعبد الیوم الیها * چند خدا را عبادت میکنی امروز * قال ابی سبحة * گفت یک رمن مفت خدا را عبادت میکنم * ستانی الارض
و واحد فی السماء * شش خدا در زمین و آن یغوث و یعوق و نهر و لات و منات و عزرا و این شش در قرآن مجید مذکور
اند و یکی در آسمان که خالق همه اشیاء است * قال * گفت آنحضرت * فایهم تعد لرعبتک و رمیتک * پس کدام یکی از ایشان
را منی شماري و همها میل از ی برای امید و بیم خود * قال الذی فی السماء * گفت حصین آنرا که در آسمان است * قال * گفت
آنحضرت * یا حصین اما انک لو اسلمت علمتک کلمتین تنفعانک * ای حصین آگاه باش یک رحمتی که تو را کز مسلمانان
میشد ی دانایم ترا و کلمه که سود میگرداند ترا * قال * گفت عمران * فلما اسلم حصین * پس هنگامی که مسلمان شد
حصین پدر من * قال * گفت حصین * یا رسول الله علمنی الکلمتین اللتین وعدتنی * بدانان مرا آن دو کلمه را که وعده
کردی بودی مرا * فقال قل * پس گفت آنحضرت بگو * اللهم الهی رشدي * خدا ابرو را در دل من افکن رشد مرا و رشد
بضم ر از سکون شین بر آه شدن * و اعذنی من شر نفسی * و پناه ده مرا از بدی نفس من * رواه الترمذی * و عن عمرو
بن شعيب عن ابيه عن جده عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا فرغ احدکم فی النوم فليقل * گفت آنحضرت چون
پتو شد یکی از شما در خواب بس بگوید * اعوذ بکلمات الله التامات * پناه میجویم بکلمات خدا که تمام و کامل و مبرا
از نقصاند * من غضبه * از خشم وی * و عقابه * و از عتاب کردن وی بر کناهان * و شر عباده * و از شر بندگان وی
* و من همزات الشیاطین * و پناه ده میجویم از وسوسه های شیطانان و خطرات ایشان که در دل اندازند * و ان یضررونی
و از حاضر شدن شیاطین مرا * فانه ان تضره * پس بد رستی که شیاطین زیان نمیرسانند گویند * این کلمات را از اینجا
معلوم میشود که ترس در خواب از تصرف شیطان است * و کان عبد الله بن عمر و یعلها من بلغ من ولده * و نود عبد الله
بن عمر و که بعل شعیب مذکور است و راوی این حدیث است تعلیم میکرد این کلمات را یکسی که بالغ بود از اولاد وی
* و من لم يبلغ منهم * و کسی که بحد بلوغ نرسیده بود از اولاد وی * کتبه فی مک ثم علقها فی عنقه * می نوشت این کلمات
و او در مک یعنی در کاغذ پاره پستری آن کلمات را در گردن او را از اینجا جو از آویختن تعویذات در گردن
معلوم میشود و بعضی علماء را اینجا اختلاف است مختار آن است که تعلیق حرزات زمانند آن حرام و مکروه است اما
اگر قرآن یا اسمای الهی تعالی بنویسند با کسی نیست چنانکه در زقیه این تفصیل کرده اند * رواه ابو داود و الترمذی و هذا
لفظه * و آنچه مذکور شد عبارت ترمذی است و عبارت ابی داود دیگر است * و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من سال الله الجنة ثلث مرات * کسی که بخواند از خدا بهشت را سه بار یعنی سه بار بگوید * اللهم
ادخلنی الجنة قالت الجنة * می گوید بهشت ینا طق کرد انیدن حق تعالی او را * اللهم ادخله الجنة * خداوند او را در
آورد در بهشت * و من ابینا من النار ثلث مرات * و کسی که امان جوید از آتش و زخ و بگوید * اللهم اجزنی من النار
عنه بار * قالت النار اللهم اجره من النار * بگوید آتش خداوند امان ده او را از آتش * رواه الترمذی و النسائی
الفصل الثالث * عن القعاء * بفتح قاف و سکون عین جمله تابعی است * ان کعب
الاحبار قال * و نیز تابعی است از دانشمندان یهود زمان نبوت را در بافته اما آنحضرت را اندیشه و در زمان عمر
بن الخطاب امان آورده گفت کعب * لو لا کلمات اقول لهن لیعلنی یهود حمارا * اگر نمیداد چند کلمه که میگویم من آنها را
هوانینه میکرد انیدن مرا یهود خنجر بهیمر که ایمان من بر ایشان دشوار آید و مراد بشر ساختن یا ذلیل و بلیل و مسلوب العقل

ما ختن است یا انقلاب حقیقت گل اذ کر الطیبی * نقبل له ما من * پس گفته شد مرکب و آنچه چو نند و گل ام اند آن
 کلمات * قال * گفت کعب آن کلمات اینست که * اعوذ بحججه الله العظمی التي ليس شرح اعظم منه * پناه میجویم بدات خدا
 بزرگ که نیست هیچ چیز بزرگتر از آن * ربکلمات الله التامات التي لا یبأ وزمن بولاق آخر * و پناه میجویم بکلمات خدا که تمام
 اند و نسب کند رد از آن هیچ کس نه نیکو کار و نه بدکار اگر مراد بکلمات اوصاء و صفاتند پس همه اشیاء و احاطه آیند و آن
 کلمات قرآنی اسم از و عد و وعید قرآن بثنای و عذاب نیز میبکس خارج نیست * و با اسماء الله الحسنى * و پناه میجویم
 با اسمای خدا که نیکوتراند از همه اسماء و اشیاء * ما علمت منها و ما لم اعلم * آنچه میدانم از آن اسماء و آنچه نمیدانم * من شر
 ما خلق * از شر چیزی که پیدا کرده * و ذر * و پراکنده کرده * و برأ * و تراشیده و پید آورد از کتم عالم این همه
 لفظ از ذیک انداد معنی باندک تفاوت و در حواشی در تفسیر برآ نوشته و بری گردانید مخلوقات را از نقصان و
 تفاوت در آنچه تفاضرا ذکر حکمت * رواه مالک * و عن مسلم بن ابی بکر * تابعی ثقة است * قال * گفت * کان ابی یقول
 انی دبر الصلوة * گفت بود پدر من که میگفت در پس نماز اللهم انی اعوذ بك من الکفر و الفقر و عذاب القبر و کذا اقولن *
 پس بودیم من میگفتم این کلمات را * فقال ابی بنی عن اهل ت مذ * ای پسرک من از که گرفته ترا این را * قلت منك * گفتی
 چگونه ام از تو و از اینجا معلوم میشود که در او را و از کار اخذ از معانی مختص است * قال ان رسول الله *
 گفت پدر من بد رستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کان یقولن فی دبر الصلوة * بود که میگفت این کلمات را در پس
 نماز * رواه النسائی و الترمذی الا انه لم یذكر * مکرر نیست که ترمذی مذکر نکرده است این لفظ را که * فی دبر الصلوة و رعد
 احمد لفظ الحدیث * و روایت کرده است احمد لفظ حدیث را بی ذکر قصه پدر و پسر * و عند * و نزد احمد ابن حنبل
 است که * فی دبر کل صلوة * بز یادت لفظ کل و ظاهر آنست که در روایع ثقاتی نیز همین مراد است * و عن ابی سعید
 رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول * کنت ابرهیم خذ فی شئکم ان حضرت را که میگفت
 * اعوذ بالله من الکفر و الفقر * پناه میجویم بخدا از کفر و وام * قال رجل * پس گفت مردی * یا رسول الله اتعدل الکفر
 ببالدین * آیا برابر میکنی و ذکر میکنی کفر را با وام * قال نعم * گفت آنحضرت آری برابر می نهم این مرد در او وجه
 آن را ذکر نفرمود و وجهش آنست که مردم بتقریب وام دروغ میگویند و خلاف وعده میکنند و این از صفات
 کافران و منافقان است چنانچه در احادیث آمده است * و فی روایة * و در روایتی اینچنین آمده است * اللهم انی اعوذ بك
 من الکفر و الفقر * که در کفر و فقر برابری نهاده و معادله کرده * قال رجل و بعد لان * گفت مردی بطریق استهزام و بر این
 بگوید و بکنند که معتلزم کفر است * رواه النسائی *
 کنیشت مخصوص بود با متفان یا با متعاده و مخصوص اند باوقات و احوال و این باب در ذکر جامع اند مقامیل و
 مطالب و مخصوص نیستند بوقتی و حالی یا مراد ادعیه است که جامع اند معانی کثیره را در الفاظ مثل جوامع الکلم
 * الف * ل الاول * عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان یلعن عوبه *
 ال دعاء * روایت است از ابی موسی اشعری که آنحضرت ع م دعا میکرد باین دعا اللهم اغفر لی خطیئتي * خداوند
 بیامرز مرا گناهان مرا * و بیلهی * و نادانی مرا یعنی بحکم نادانی اگر کاری کرده باشم * و اهرافی * و بیامرز اهراف
 مرا و از حد در گذشتن مرا اهراف ضد قصه که بمعنی میانه روی کردنست و هر چیزی * فی امری * چهل کردن و اهراف
 کردن من در کار من * و ما انت اعلم به منی * و بیامرز مرا چیزی یعنی گناهان که تو دانائی بدانی از من * اللهم اغفر لی
 جلی و زلی و خطائی و عملی * جد بلس درستی و کوشیدن بکار ضد منزل و منزل بیهوده گفتن و خطایی قصه و یاد انست
 کاری کردن و عمل ضد است * و کل ذلك عندی * و همه این اقسام نزد من است این تواضع و مضی نفس و تضرع اسبوح

از آن حضرت بحدیث عزت و کبریا حق و در حقیقت این تعلیم است که اینچنین استغفار کنید و توبهات دیگر که در قول و فعل تعالی بگذرد الله گفته اند نیز جاریست **اللهم اغفر لی ما تقدمت و ما تأخرت** * خداوند ایها مرزوم چیزهای که پیش کرد ام از گناهان و چیزی که پس کرد ام کتایت است از جمیع گناهان یا قطع نظرا از معنی پیش و پس حضرت پیش از توبه و بعد از است یا اعتبار کرده شود نسبت بعضی از گناهان به بعضی که گناهان که واقع میشود بعضی بعد از بعضی واقع میشود و بعضی بستر یا مراد بها آخرت گناهان که هنوز وقوع نیامده و مراد غفران آنها است بر توبه و وقوع و ما امرت و ما غفلت * و چیزی که پنهان کرد ام از گناهان و چیزی که آشکارا کرد ام * و ما انت اعلم بما حینی * و چیزی که بود آن اثری بآن آری من * انت المقدّم و انت المؤخر * توبی پیش کنند موعظی را که خواهی بتوفیق و قرب و درگاه مقرب و توبی پس بخلعت که هر گاه خواهی تحقیق این معنی در باب اسماء الله معلوم شد * و انت علی کل شیء قدیر * و توبه هر چیزی بخادری * متفق علیه * و من این مرزوم رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم اصلح لی دینی الّی امرت به امری * خداوند انیک کرد آن برای من دین مرا که آن نگاه داشت کار من است زیرا که همیشه در نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان کامل است * و اصلح لی الدّی الّی تمایها معاشی * و نیک کرد آن برای من دینی مرا که در دین و دنیا زیست و زندگانی من است * و اصلح لی آخرت الّی تمایها معادی * و نیک کرد آن برای من آخرت مرا که در روی بازگشت و جای قرار من است و صلاح نیکی عمل فاعل و اصلاح دنیا حصول کفاف است از وجه حلال تا تمام گردد بدان امر عیشت و حاصل کرد دعوت بر طاعت و سلامه از آفات که مورت خال و تشویش در وقت کرد و اصلاح آخرت توفیق چیزی که سبب نجات از عذاب و فوز سعادت آنجهان بود * و ناجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر * و بگردان حیات را سبب زیادتی برای من در هر نیکی که بسیار بزم و کارهای خیر بسیار کنم و خود کار من سبب زیادتی حیات و برکت در آن است * و اجعل الموت راحة لی من کل شر * و بگردان موت را سبب آسایش و رفاهی مرا از هر بدی یعنی اگر فتنه پیدا کرد که باعث برار نگذرد و بیزدن آمدن از دین را حکام ایمان گردد بود امر وایش از آنکه در بلا نیستم اشارت بقول وی صلی الله علیه و سلم : اذ اردت بقوم فتنة فتوفني غیر مخنون * و رواه مسلم * و من عمل الله بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم ان الله کان یقول اللهم انی املك المهدی * خداوند امنتو ام از تورا راست و التقی * و بر میزگاری * و العفاف * و بازداشتن از آنچه حلال نیست و محمود که چنانکه سوال کردن و خواری شدن فی الصلح عفت پارسان و باز ایستادن از حرام و از سوال * و لغنی * و توانگری بمال و بدل و اصل توانگری بدل است و بی نیازی از ما عوای حق * و رواه مسلم * و من عملی و رضی الله عنه قال قال فی رسول الله صلی الله علیه و سلم قل * گفت امیر المؤمنین علی رضی که گفت مرا آنچه حضرت غم بگو * اللهم اهد لی * خداوند اولیا راه راست خدا * و هدای * و راست گردان مرا فی الصراح سداد و رستنی گردان و گفتار * و اذ کن بالهدی * و یاد کن و تصور کن در معنی هدایت * هدایتك الطريق * راست رفتن و نمودن تورا راست و چنانکه راهی می باشد راست و میانه و راههای دیگر که یعنی چون بگوئی اللهم اهدنی ایمنعنی را در دل بگردان این تشبیه و تفهیم معقول است بتمسک * و با سداد هدایت السهم * و یاد کن در طلب راستی راستی تیر را یعنی همپو تیر راست کن مرا * و رواه مسلم * و من ابی مالک الاشجعی عن ابيه * و روایت میکند از پدر خود رضی الله عنه * قال کان الرجل اذا سلم علیه النبی * گفت بود مرد چون احلام می آورد تعلیم میکرد او را پیغمبر * صلی الله علیه و سلم الصلوة * نماز را * ثم امره ان یدعو بهو لاء الکلمات * بستر امر میکرد او را که دعا کند باین کلمات * اللهم اغفر لی و ارحمینی و اهد لی و عافنی و ارزقنی * و رواه مسلم * و من انس قال کان اکثر دعاء النبی * گفت انس بود بیشتر دعای پیغمبر * صلی الله علیه و سلم اللهم اتفانی الهدیة حسنة و فی الآخرة حسنة و قناعا لاجب النار * این دعا جامع خیرات و حسنات است طالب صادق

آنکه در وقت حضور و مناجات و خلوت و دعا و باطن هر یکی از افراد محسنات دنیا و آخرت ظاهر و باطن را تصور نمود
در سواد دل داد اند که چه ذوق و جمعیت و نورانیت و معادات در کار وی کند و اشرف و اجل افراد آن است که مراد بسم الله
و دنیا اتباع و تحصیل کمال آنحضرت عم باشد و بسم الله اخوت مستول رویت جمال وی صلی الله علیه و سلم و رویت حق سبحانه
و تعالی در آنجا اتم و اکمل است اللهم ارزقنا متقی علیه * الفصل الثانی عن ابن عباس
رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یقول بود آنحضرت که دعا میکرد و میگفت رب اعنی * پروردگار
یاریده مرا برد شیمان من دادین و دنیا از نفس و شیطان و جن و انس * ولا تعن علی * و یاری میده ایشانرا بر من
* و انصرنی و لا تقصر علی * و فتح و ظفرد مرا بر ایشان و مده بر من ایشانرا و نصر نیز بمعنی یاری دادن است و حمل بر اثر
و نتیجه آن کردیم تا معاذ شود باعانت و در صراح نصر را بمعنی عطا نیز گفته * و امکنی و لا تمکن علی * و مکرکن باعدا
در ای من و اجهت یاری دادن من و مکر مکن بس مکر بمعنی خلاص است و مراد بکمر خدا فرستادن بلا بر اعدای دین از
نجا که کان بدارند چنانکه در معنی استند راج گفته اند فی الصراح مکر حیل و بد سگالیدن و فریفتن * و اهدنی و یسر
و اهدنی * و راه راحت نما مرا آسان گردان بود راست رفتن مرا * و انصرنی ملی من بغی علی * و نصرت ده مرا بر کسیکه
بکرم کرد و بر آملد بر من * رب اجعلنی لک شاکرا * ای پروردگار من بگردان مرا شکر گوینده ترا بر تمامه نعمتهای خود
لک ذاکرا * بگردان مرا ذکر کننده مر ترا در همه احوال * لک را عبا * بگردان مرا ترسند مر ترا ایمن توس محبت و تعظیم
است که باعث بر انقیاد را مثال امر است نه و حش و نفرت که باعث بر فرار و فراق بود و در روایات دیگر شکار و ذکار را
و زیبا با بصیغه مباهله واقع شد * لک مطروعا * بعبارت اطاعت و فرمان برداری کننده مر ترا * لک مخبئا * تواضع
و فروتنی کننده مر ترا و خجسته در اصل زمین پست نرم یکناک * ایک ارا و امانیبا * آه و ناله کننده و توبه کننده و رجوع
آرند بسوی تو و ارا و بشکل بد را و کثیر التاره از ذنوب و ملامتی که دلالت بر حزن کند انرا تا و گویند را و ا و یقین کنند
در دعا و مهربان و نرم دل و فقیه و مومن و فروتنی کننده و الیز کویند * رب تقبل توبتی * خدا اوند ایین پر توبه مرا
* و اعمل صوبتی * بفتح حاء بضم آن و بشوی کنایه و بوز * مرا * واجب دعوتی * و قبول کن دعای مرا * و ثبت حجتی * و برجای
دارد لیل و بهرمان مرا * و رسد لسانی * و راست و درست گردان زبان مرا * و اهد قلبی * و راه راست نما دل مرا
* و اسئل مخیمه صبری * و کش میامی دل مرا تا از دغل و حقل و حمل و سائر صفات ذمیمه سفید و پاک کردد * رواه الترمذی
و ابودرد و ابن ماجه * و عن ابی بکر رضی قال قال رسول الله * گفت ابو بکر رضی الله عنه که استاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه
و سلم علی المنبر * و ثم بکی * بستر بگریست * فقال * پس گفت * سلوا الله العفو و العافیة * بخواهید از خدا عفو و گناهان
و سلامت از دین و بلا * فان احدکم یعط بعد البقیین خیرا من العافیة * زبوا چه هیچ یکی داداده نشده است بعد از بقیین
و اما ای نعمتی بهتر از عافیت و گویا که گریه آنحضرت بسبب وقوع فتن و ابتلا در امت بود از حر و ب و قتال و شهوات
و حرص و غفلت و تقصیرات و سائر خصائل ذمیمه و الله اعلم * رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی فلما احل یسته
من غریب اشناد و عن انس رضی ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال * روایت است از انس که مردی
آمد نزد آنحضرت پس گفت * یا رسول الله ای الداء افضل * کدام دعا فاضلتر و افراست در منفعت * قال * گفت
آنحضرت * سل ربک العافیة * سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلیات ظاهر و باطن * و المعافیة * و آنکه
عافیت دست ترا خدا ای تعالی از مردم و بر کرد اند از تو از ایشانرا و از ایشان آزار ترا تا همه از شریکد یک سلامت
باشند * فی الد نیار و الآخرة * دو دنیا و آخرت * تم انا فی الیوم الثانی * بستر آمد آنحضرت و در روز دوم * فقال
یا رسول الله ای الداء افضل فقال له مثل ذلک * پس گفت آنحضرت مرا در اجواب مانند آنکه در روز اول گفته بود
* ثم انا فی الیوم الثانی فقال له مثل ذلک * بستر آمد آنحضرت و در روز سوم و همان سوال کرد و این گفت آنحضرت

مرا و مانند آن **قال** * گفت آنحضرت **قال** اعطيت العافية و المعافاة فی الدنیا و الآخرة * پس چون داده شود تو
 دانیست و معافان را در دنیا و آخرت **قال** فذلک انما یستقیق و یستکاری و غیر روزی یافتی تو * **رواه الترمذی** و ابن
 ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن عریب اسناداً * و من هذا الله بن یزید النظمی * یفتح خای معجبه و سکون طایفه
 نسبت بشطه قبیله است از ارم صحابست صفه ساله بود که در حلبیه حاضر شد **عن** رسول الله صلی الله علیه و سلم انه
 کان یقول فی دماثة * **روایه** میکان از آنحضرت که عیقت در دعا بخورد * **اللهم** ارزقنی حبک * خداوند! دل و دله از روزی
 کن مرا در دوستی خود را * **و** حب من ینفعنی به عندک * و روزی کن دوستی کسی را که من را بکنند برادر دوستی او نزد تو * **اللهم**
 مارزقنی ما احب * خداوند! چیزی که دوستی از آنچه دوست میدارم من * **قال** جعله قوه لی فیما تفتب * پس
 بگردان آنرا صیب توانائی مراد از آنچه دوست میداری تو یعنی نعمتها که داده از عالم و عافیت و سائر نعم دنیا باعث شکر
 و طاعت خود ساز * **اللهم** ما زویت عنی ما احب فاجعله فراغاً لی فیما تفتب * خداوند! چیزی که دوست میداری توانا بخواه بال بی
 از آنچه دوست میدارم از اشیای مذکور پس بگردان او را صیب فراغ در چیزی که دوست میداری توانا بخواه بال بی
 موانع و صوارف مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکه اگر چیزی از دنیا دهمی توفیق شکر آن بدو تا از اغنیای شاگرد باشم اگر منع
 کنی و ندهمی مرا از آن فارغ دارم مرا از آن غیر متعلق بآن تا از فقرای صابر باشم * **رواه الترمذی** و **عن** ابن عمر رضی الله
 عنهما قال قلما کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقوم من مجلس حتی یدعوه لاء الحمد عوات لا صحابه * کم بود آنحضرت
 که می استاد از مجلس تا آنکه دعا میکرد باین دعاها مر باران خود را زیر آگه ایشان داخل اند در آن یا برای تعلیم ایشان
 * **اللهم** اقم لنا من خشیتک ما نحتاج به بیننا و بین معاصیک * خداوند! انداختن و بهره ده ما را از ترس خود چیزی که حاصل
 شری بآن قسم از خشیت میان ما و میان کناهان تو یعنی چون قصد کناه کنیم ترس تو در میان آید و نگذار که کناه کنیم * و من
 طاعتک ما تبتغنا به جنتک * و بخش ده از طاعت و فرمان برداری خود چیزی که در هاتمی ما را بسبب آن طاعت بهشت
 خود را * **و** من الخلقین ما نؤمن به علینا مصیبات الدنیا * و بدو از یقین چیزی که آسان کرد انی بآن یقین بر ما مصیبتهای
 دنیا را و مصیبت تعزیت و سختی و اندر و در سبیل یکمی * **و** عمتنا باعنا و بصارنا و تقوتنا * و بهره ده من و کودکان ما را بشنوا نیهای
 ما و بینا نیهای ما و عتوت و توانائی ما و در بعضی روایات و قرآنا بضم قاف جمع قرب که آنرا احواص خوانند * ما احببتنا *
 تا آنکه زنده داری ما را * **و** اجعله الوارث منا * و بگردان آن بهره ده من و شدن را و ارث از ما یعنی باقی و موجود بعد
 از رفتن ما از عالم زیر آگه وارث مرده کمی می باشد که بعد از روزی باقی بود مرا و بقای حسن صیت بخیرات است
 یا بگردان من کور را که اسمع و ابصار و قوی باشد وارث ما یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس
 ما را سلامت دار * **و** اجعل قارنا من ظلمات و بگردان این کینه کشی ما را بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان
 ما را که از ظلمات کینه کشیم یا از بنان ما تو کینه کشی بی آنکه ما کشیم و گفته اند که معنی این عبارت اینست که کینه کشی
 ما را مقصور بر ظالم سازد که تعدی و تجاوز نکنیم در کینه کشی بغیر ظالم چنانکه در جاهلیت میکردند که از متعلقان ظالم نیز
 کینه می کشیدند و هرگز از قبیله و خویشان و بی می یافتند می کشند و میزدند * **و** انصرنا علی من هادانا * و یاری و وفورده
 ما را بر کسی که دشمن دارد ما را از اعدای دین و دنیا * **و** لا تجعل مصیبتنا فی دیننا * و نکرد آن مصیبت ما را در دین
 ما * **و** لا تجعل الدنیا اکبر مننا ولا مبلغ علمنا * و نکردان دنیا را بجزو گرفتار اندر و اندیشه ما و نه مثل و میدان علم ما که تمام
 نوزل در فکر دنیا و اهتمام جهات آن باشیم **و** اکبر از جهت آن گفت که هیچکس بی اندیشه دنیا که ضروری باشد از طعام
 و شراب و لباس خالی نیست * **و** لا تسلط علينا من لا برحمتنا * و بر مکار بر ما قهر و محنت کسی را که مهر بانی نکند بر ما
 * **رواه الترمذی** و قال من احدث حسن غریبا * **و** عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول
 اللهم انفعنی بما علمتني * خداوند! من اهورد من این مرا بچیزی که تعلیم کردی ما را و روزی کن عمل بد آن * **و** عالمی

و وسیله استجابات ساخت چنانکه میفرماید: قال: کفت عثمان بن حنیف: فامرته ان يتوضأ فمستسن الوضوء: پس آمر کرد
آنحضرت آنمرد را که وضو کند پس نیک کند وضو را بر عایت شرائط و ادب و اهماغ و اکمال: و بد عوبه بن الداء:
و دعا کند باین دعا: اللهم انی اسالک و اتوجه الیک: خذ اوند ابد رستیکه من سوال میکنم و ر ویموی توفی آرم
بنیبتک: بوسيله پیغمبر تو که نام پاک و یسند است: نبی الرحمة: که پیغمبر رحمت است و اورا رحمة للعالمین
فرستاد: و نبی الرحمة یکی از نامهای آنحضرت است: انی توجهت بک الی ربی: بد رستیکه من ر ویموی آوردیم بوسيله
تربسوی پروردگار خود خطاب با آنحضرت است و در بعضی روایات صریح آمده که یا محمد انی توجهت بک الی ربی
لیقضی لی فی حاجتی: فله: تا حکم کند بر ای من در حاجت من که اینست و زیاده کلمه فی چنانکه در قول وی صحابه
است و اصلح لی فی ذریتی: اللهم فشعه فی: خذ اوند ابد پس قبول کن شفاعت او را در حق من: رواه الترمذی و قال
هذا حدیث حسن صحیح غریب: و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان من دعاء داود یقول:
یود از جمله دعای داود پیغمبر علیه السلام این که میگفت: اللهم انی اسالک حبک و حب من یحبک: خذ اوند ابد
میخواهم دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا: و العمل الذی یبلغنی حبک: و میخواهم کاری را که بپس سازد
مرا دوستی ترا: اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و مالی و اهلی: خذ اوند ابد کرد ان دوستی ترا و دوستی من
از دوستی نفس من و از مال من و کمان من: و من الماء البارد: و از آب سرد و در بعضی روایات الی العطشان زیاده کرده
یعنی: و از آب سرد نزد تشنه: قال و کان رسول الله: کفایت ابودرداء و بود پیغمبر خذ: صلی الله علیه و سلم اذا ذکر
دارد شهادت عنه یقول: چون ذکر میکرد دارد علیه السلام را در حالی که حکایت میکرد از وی میگفت: کان اعبدا لبشر:
بود داود بند کسی کننده قرین آدمیان یعنی در زمان خود: رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب: و عن عطاء
بن السائب عن ابيه قال: عطاء: که از ثقات تابعین است روایت میکند از پدر خود عائب که صحابیست که گفت: صلی
بناعمار بن باسروا: یکنز ارد جا ما عمار بن یاهر نماز بر اینی امامت میکرد ما را: و فاجز فیها: پس کوتاهی کرد در آن
نماز یعنی نرات در آن نشاند یا ما بهیا و نکرد چنانکه عیاق حدیث ناظر در آن است: فقال له بعض القوم: پس گفتند
هم ارا بعضی از این گروه که با وی نماز کند اردند: لقد خففت و اجزت الصلوة: و اینده تحقیق عیب کند اردی و کوتاه
کردی نماز را: فقال اما علی ذلک: پس گفت عمار ای فلان نیست: و من موجب زبان این تخفیف و ایجاز: لقد
د عوت قیما بد عوات: بنسقیق دعا کردم درین نماز بد عاهای که: سمعتهم من رسول الله: شنیدم آن دعا را از
پیغمبر خذ: صلی الله علیه و سلم: ظاهر آنست که این دعا ها را در تشهد خوانند: و باشد در دعای فاراز
باشد و این جواب بر تغذیری که مراد ایجاز در قراءت باشد بآن معنی است که گفت اگر چه ایجاز در قراءت کرد اما ولیکن
یتطویل عاجز نقصان آن نموده ام: اگر ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعا ئیکه از حضرت شنیدم خواندم و دیگر
عش چیسب فافهم: فلما قام تبعه رجل من القوم: پس هنگامی که برخاست عمار پیروی کرد او را مردی از قوم و در پی
ا و رفت: هوایی: میگوید عطاء آن مرد پدر من بود سائب: غیرا نه گفتم عن نفسه: جز آنکه وی کنایت کرد از نفس خود
و صریح گفت که من در پی او رستم: فساله عن الدعاء: پس پرسید آنمرد که پدر من باشد عمار را از آن دعا: ثم جاءنا خبر به
القوم: پست آمده است پس خبر داد بان دعا قوم را دعا اینست: اللهم بعلک الغیب: خذ اوند ابد سوال میکنم ترا انتقد انعمت
تو غیب را که یوشیل: است بر جز تو: و قد رتک ملی الشلق: و بقدرت و توانائی تو بر خلقی که هر چه خواهی پید کنی و هر گاهی
که خواهی برائی: احینما ما علمت الحیوة خیر الی: زند و دارم تا آنکه دانی زندگی را بهتر و لایق تر برای من: و توفنی
اذا علمت الوفاة خیر الی: و بمیران مرا وقتی که دانی مردن مرا بهتر و مصلحت تر برای من: اللهم اسألك خشیتک فی
الغیب و الشهادة: خذ اوند ابد سوال میکنم از ترس ترا در نهان و آشکار: و اسألك کلمة الحق فی الرضاء و الخصب: و سوال

میکنم ترا سخن راحت در حالت زلزل و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق گویم خوا
 اتفاق راضی باشند خواه ناراض چنانکه گفته اند قل الحق وان کان مرا یا مراد آنست که در حالتی راضی باشم
 از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نه چنانکه ثنا گویم و بتایم ایشان اگر راضی باشم از ایشان و بد گویم و نکوشم کنم اگر
 ناراض باشم چنانکه عادت عوام خلق است * و اسالك القصد فی الفقر والغنی * و سوال میکنم از تو میان روی در
 فقری و تو نگر می که نه بسیار فقیر باشم و محنت و اضطراب را کشم و نه بغایت تو نگر که اسراف و اتلاف کنم و گفته اند که کفاف افضل
 است از فقر و غنا * و اما لك نعیما لا یفقد * و سوال میکنم از تو نعمتی که دوری نشود که نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آثار
 خیر اترت اید باقی ماند * و اسالك قرۃ عین لا تنقطع * و سوال میکنم ترا قرۃ عینی که کسسته و فانی نگردد مراد بقای اولاد است
 بعد از وی چنانکه در قرآن مجید میفرماید و من لئامن از را چنان و زیاده نافرۃ عین یا نماز اداست ثواب آن چنانکه فرموده
 است وجعلت قرۃ عینی فی الصلوة و قرۃ عین بمعنی خنکی چشم و قرار وی ردید بدین محبوب خنک کرد و قرار یابد
 و چپ و راست نه بیند * و اما لك الرضا بعد القضاء * و سوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضا * و اسالك بود العیش بعد الموت *
 و سوال میکنم ترا سودای زندگانی و آسایش بعد از مردن * و اسالك لذة النظر الی وجهك * و سوال میکنم ترا لذت دیدن
 تری تو اگر دیدن بچشم مراد است آن در آخرت خواهد بود و اگر بد بدست هم در دنیا است * و الصوق الی لقاءك *
 و سوال میکنم آرزو مندی بسوی لقای تو که کنایت از موت است * فی غیر ضراء مضرة * در غیر حالت سخت که زیان کنند
 این یا متعلق است بشوق لقای و مراد آنست که شرقی میشود که زیان نکند در مسیر سلوک من و اشتغاف من بر طریق
 ادب و رعایت احکام زیرا که کاهی شوق بدان میکشد که زیان میکند نزد غلبه حال * و طغی حکم و همین است مراد بقول و
 که فرموده ولا فتنة مضلة و و نه از مایس و ابتلاء که راه کنند و یا متعلق است با حینی که در بالا مذکور است تا همه را شامل
 باشد یعنی زندی در امر باین نعمتهای مذکور در حال بودن من در غربتی که در آن صبر نکنم و شکو نکویم * اللهم زینا بزینة
الایمان * خداوند آراسته کردان ما را به آراستگی ایمان * و اجعلنا مائة مذهب * و بگردان ما را را مائة مذهب که
 راه راست و زندگان یعنی چنانکه دیگران را راه نام خود دیز برای است رویم و از قبیل لم تقبلون ما لا تفعلون نباشیم
 * رواه النعمانی * و عن ام سلمه رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول فی دبر الفجر * و در بعضی نسخ دبر
 صلوۃ الفجر بود آنحضرت که میگفت در بس نماز با مداد * اللهم انی اعا لك علما نافعاً * خداوند امن سوال میکنم تو
 علم خود کننده * و عملاً متقبلاً * و عملی قبول کرده شده * و رزقاً طیباً * و روزی پاک بمعنی حلال ذکر و صلوات الفجر
 اتقایی است یا را و درینوقت شنید که منشو اندند یا تخصیص بصلوات فجر بجهت آنست که ابتدای آنهار وقت ظهور آثار
 علم و عمل و وصول رزق است و الله اعلم * رواه احمد و ابن ماجه و البیهقی فی الدعوات الکبیر * و عن ابی هریره رضی الله
 عنہ تلک دعاء حفظته من رسول الله صلی الله علیه و سلم لا ادعه * گفت ابو هریره که دعائی است که یاد گرفته ام از آنحضرت
 که ترک نمیکنم آنرا * اللهم اجعلنی اعظم شکر * خداوند ای بگردان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتهای
 ترا اعظم را از اعظام و تعظیم هر دو ضبط کرده اند * و اکثر ذکرک * و بسیار گویم ذکر تو را و اکثر را نیز بهمان دو وجه
 تصبیح نموده اند * و اتبع نشیك * و پیروی کنم نصیحت تو را * و احفظ وصیك * و نگاهدارم اندرز ترا نصیحت
 در اصل خاص شدن عمل ناصح میگویند شهن خالص را یعنی براه صدق و خلوص تو رویم در ادای حقی که تراست بر من
 و نگاهداشت و صیغی که تو کرده در حفظ حقوق طبعی گفته که نصیحت و وصیت در حدیث قریب اند در معنی * رواه الترمذی
 * و عن عبد الله بن عمرو قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اللهم ابی اسالك الصحة * ظاهر آنست که مراد صحت
 بدنست * و العفة * و پارسای و باز ایستادن از حرام و سوال * و الا مائة * در اموال مردم میاید و جمیع حقوق شرعی
 * و حسن الخلق * و خوش خلقی * و الرضا بالقدیر * و خشنودی به تقدیر * و عن ام مفضل رضی الله عنها * نام وزن است

توبه است چه بعد از مجرت است و آنکه از حج گزاردن آنحضرت پیش از مجرت و رویت بنا بر عادت توبه است که در جاهلیت
 حج میکردند و جمیع مردم قبل که در سال ششم از مجرت است و طایفه میگویند که در سال نهم است و بعد ازین سال حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بتجهیز اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن سبب اشتغال با مرعزوات و تشدید احکام شریعت و تعلیم
 و ترویج میسر نشد پس ابابکر صدیق را اختیار ساخت و باخته بیکه فرستاد تا حج با مردم بگذارد و از عقب ابی بکر مدتی
 علی مرتضی رضی و فرستاد چون علی آنجا رسید ابوبکر گفت امیرا ما موری گفت بل مامور و علی مرتضی را بر امر
 مصلحت و بیک فرستاد و بودند که خواستند سوره توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و نقض آن باهل بیت
مرد مقصود می باشد الفصل الاول عن ابی مرثد رضی الله عنه قال خطبنا رسول الله صلی الله
علیه و سلم فقال یا ایها الناس قد فرض علیکم الحج ای مردم ما بتجقیق فرض کرد ایمان شده است بر شما حج فنبجوا پس
کنید حج را فقال رجل اکل عام پس گفت مردی که نام وی اقوع بن حابس بود ایها هو مال حج کنیم یا رسول الله
 او یا این مرد قیاس کرد بفرائض دیگر که مکرر اند نسکت حتی قالها لثلاث پس خاموش ماند آنحضرت تا آنکه گفت آنمرد
 این کلمه را سه بار فقال پس گفت آنحضرت لو تلت نعم لو حجت اگر می گفتیم من آری فرآینده واجب میشد حج هر سال
و لا استطعتم و هر آینه نمی توانستید کرد ظاهر اینست و بدان است که احکام مقوض اند یا آنحضرت چنانکه مذکور
 بعضی است و بعضی روایات آمده است که بآن مرد فرمودند که تو از دین و بار جواب میدانی که قول عام نیست
 بوی باشد یا از پیش خود فاهیم ثم قال ذرونی ما ترککم پس گفت آنحضرت بکارید و ما و مهرمید از من که چند است
 چون است که ما دامیکه ترک دهم شمارا و بیان نکنیم که چند است و چون است یعنی هر چه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنیم
 بی قید بعد از عمل باطلاق آن کنید و اگر بیان کنیم که چندین بار کنید همچنان چند بار کنید زیرا که ما بر او بیان
 شرائع و رسانیدن احکام فرستاده اند هر چه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت به حوال شما ندارد فانما هلك من
کان من قبلکم بکثرة موالهم پس هلاک نشدند آنکهانی که پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پریدن ایشان و اختلافهم
فی انبیائهم و بسبب اختلاف نکردن ایشان بر پیغمبران ایشان چنانکه از قوم بنی اسرائیل میقول است فاذا موتکم
بشیء فاتوا عنه ما استطعتم پس چون امر کنیم من شما را چیزی پس بیاورین از آن و بکنید آنچه می توانید و در طاقت شما است
 و این تاکید و مبالغه صاف در اتیان مامور به و بذل طاقت مجهود دران و یا اشعار است بتقصیر و رفع حرج چنانکه در نصایح
 و ارکان و شرائط و جز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آورد آنرا که تواند از این در امر است اما در نهی
 باید که احتیاط کرد و شود در ترک آن و بذل مجهود نماید چنانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود و اذا
نهیتم عن شیء فادعوه چون نهی کنیم و باز دارم شمارا از چیزی پس بکارید آنرا بقیام و کمال رواه مسلم و چه قال سئل
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم بر حیل و شل پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ای العمل افضل کدام کار از فزون تر است
 در ثواب فقال ایمان بالله و رسوله گفت آنحضرت فاخیرین من ایمان آوردن خدا و رسول خدا است فقیل ثم ماذا
گفته شد پس بگو بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است قال الجهاد فی سبیل الله گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن
 است در راه خدا که فرض باشد فقیل ثم ماذا گفته شد پس بگو کدام قال فرمود حج میروم حج مقبول متفق علیه بنی انکم
حج میروم کدام است گفته اند آنکه در وی ارتکاب منافی نکند و ستمه و ریا نباشد و این صحیح است و اصح آنست که
مزد بدان حج است که بدر کاف حق مقبول افتد و اگر چه سبب قبول همانست که گفته اند ولیکن فضل خدا و اصح است کامی
قبول میکند از بند در می گذارد از تقصیرات و عار عفو میکند و گفته اند نشان حج میروم آنست که بهتر از آنکه رفته است
بر گردد و بیاورد و رغب در آخرت و زاهد در دنیا و معاصی مود نکند تنبیه احادیث مختلفه در بیان افضل اعمال آمده
و رجه توفیق اختلاف جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائین و مجتاهمین است چنانکه در اول کتاب اصله بدان

آیات کردیم نازل کرد. و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حج لله فلم يرفث ولم يفسق رجع كيوم ولدته أمه
 مگر چه کند بر ای خداوند را و زیاده را و بیکس رفت نکند و فسق نوزد باز کرد و بیک از کتابان هم بخوابد
 بودن او از کتابان در روزی که و انبیا است او را و او را در خود بقیه را و جامع و بخش و بخش کردن با زبان
 در جامع است و در نهایی گفته رفت مندی عنه آنست که خطاب کرد فرمود یان زن را و اگر بی شکی بن زن کویت رفت نبود
 و عزاد بضموتی خرمی و از دل و شرع است بار تکاب برام و در قرآن مجید نفی از جدال نیز کرده و مراد بدان جمله
 و جدال بار خفتان و خاد مان و دشنام کردن یکدیگر است و در حدیثی که آن نکرده که یان را در اصل فسق و اثم
 متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحمره فی العمرة کفار و لا یسهما عمره و تاعمره و یکر کفارت
 است مرگنا هرگاه و واقع شد ندیمان و و حیره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شد است و علمای و انجاء مخصوص
 بعضی عذر داشته اند و ظاهر آنست که احتیاجی نه همین مراد خواهد بود و کفارت از کیا تر منضم من حج است فذلک بر و الحج المبرور
 بر من له جزاء لا اله الا الله و حج مبرور نیست مراد را جزا مکر بهشت متفق علیه و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العمرة فی رمضان تعدل حجة و بدستیکه عمره بجا آوردن در رمضان بر او حج کند و در آن
 است در کتاب و در بعضی روایات آمده بر این معنی که عمره و آن حضرت صلی الله علیه و سلم کز اردند و این معالجه است بطریق
 احتیاطی تا نفس بکامل چنانکه در امثال این واقع شد و است متفق علیه و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم لقی رکیبا فابا و رجاء
 و هم از این عباس است که آنحضرت پیش آمد سواری چند را و خواستیم را و سکون را و و حاجی میانه بد قام جانی است بر سر
 مرحله از مدینه عظمه و فقال من القوم پس گفت آنحضرت ایستند این گروه فقالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم فقالوا
 من انت پس گفتند ابریکستی و قال رسول الله گفت پیغمبر خدا امم فرجعت الیه امرأه صبیحا پس برداشت بصورت
 آنحضرت پیش آورد زنی کودک را و نقالت الیه حج پس گفت آن زن ایام را این کودک را اگر حج کنی شوینی
 و اجور است یا نبود آنکه بالغ نیست و حج بر وی فرض نه قال نعم و لك اجر گفت آنحضرت آری مرا و اگر ثوابی هست
 بصورتی که او را از حیره آری و می آری و شتمواری میکنی اجری و ثوابی هست و منی اگر در حالت صبا حج کند و واجب است
 بروی حج چون بالغ کرد و در همین چنین بود و چون آزاد گردد اطلاق اگر حج کرد از واجب واقع شود و بعد از عادت عاده
 واجب نبود و در راه معلوم و عنه قال ان امرأه من خثیم قالت و هم از ابن عباس است گفت که زنی از قبیله خثیم بدفع
 معجده و مکنون مثلثه و خثیم حمله گفت یا رسول الله ان خریفة الله فی عباد فی السج بدستیکه عرض شد ما بر بندگان
 نثار می کنی گفت آری است و در کت ای شمشیر کبریا در یافته است و رسیده بدین مراد در حالی که وی کینه است و ضعیف است
 نمیدی که لا یثبت علی المرأه و نمیتواند بر جای ماندن بر شتر و افاج عنه ایبا پس حج کن من از جانب وی قال نعم
 گفت آری یکن و حج کن اردن از جانب غیر اگر فرض باشد جایز است از حج اگر فرض و کبر و عجز عا و وقت حرکت و امر کنل آن
 غیر را و نفعه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر فعل است جایز است با وجود نذر و خطا و در بعضی روایات آمده
 که اگر نذر کند و بعد از آن حج واجب است و وصیت و تفصیل این در کتب فقه است و ذلك فی حجة الوداع و این گفتن
 زن خثیمه حال بد و غم و در عیالیت حسن و جمال و رجوانی بود پس این زن بمشافه جمال او و اله و نکران او شد و این زن نیز
 صاحب حسن بود و اکثر زنان خثیمه صاحب حسن می باشند و در چشم و ریکد یکدیگر و خثیم آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 چون اینحال مشاهده کرد دست بر چشمان فضل بن عباس نهاد و کردن او را بر نافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر می
 نایی کردن بر سر من خود را فرمود ای عم شیطان مسلط است بر بنی آدم و در آینه است در رک و پوست ایشان کمال متفق
 علیه و عنه قال اتی رجل النبی صلی الله علیه و سلم فقال ان اخیت نذر ان تسج و اتها حائضه و هم از ابن عباس است

که گفت آمد مردی نزد آنحضرت پس گفت من زنی را ز کرده که حج نکند و زنی مرده است فقال النبی ﷺ پس گفت پیغمبر ﷺ صلی الله علیه و سلم لو کان علیها دین اکنث فاضیه * اگر می بود برخواهر تو و ما می ایامی بودی تو که میکل اردی و ام و در آن قال نعم * گفت آن مرد آری میکل اردم * قال فاقض دین الله * گفت آنحضرت پس بگذارد و ام خد ارا * فهو احق بالقضاء

بر آنکه و ام خد اسرار ارتواء است بگزاردن و درینصورت نیز جایز نیست مکر بوسیلت و اتفاق و این مذهب ما است و نزد شافعی هر که مرد و زن و دین وی حق خدا است حج یا غیر حج واجب است قضای آن از راس مال و می مقدّم بر وصیایه و میراث * متفق علیه * و منه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یتخلون رجل بامرأة * باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی زن بیکانه خواسته جوان باشد یا پسر و خلوت تنهایی ساختن * ولا تسافرن امرأة الا ومعها محرم * و باید که سفر نکند زنی مکر آنکه باشد با زنی محرمی و محرم کسی است که نکاح با وی جائز نباشد ابد اخوان جوان باشد یا پسر و در بعضی روایات تنقییه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بروی و ثبوت و اعتماد و صلاح است جایز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و با یک زن روانیست و بعضی گفته اند که در مجرت از در حجب و محبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در آن حرام است * فقال رجل یا رسول الله اکتبمت * بضم همزة و سکون کاف و ضم نای اولی و کسر تاء ثانیه و سکون با و نوشته شد و ام وثابت کرده شد است نام من در دیوان * فی غزوة کذا و کذا در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا با جماعه که بچند کافران در غزوات روند نوشته اند که همواره ایشان بجزایم * و خرجت امراتی حاجه * و بیرون آمده است زن من قصد کنند خانه کعبه را چکاو کنم بجهاد و زن را تنها بگذارم که بجهاد رود یا همراه زن روم * قال اذهب فاحجج مع امرأتک * گفت آنحضرت برو پس حج کن بازن خود زیرا که غازیان بسیار اند و بازن توجز تو کنی نیست که برود * متفق علیه * و عن عائشة رضی الله عنها قالت استأذنت النبی صلی الله علیه و سلم فی الجهاد * گفت عایشه طاعت دستور کردم آنحضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرمائید بجهاد روم * فقال جهاد کن الحج * پس گفت آنحضرت جهاد شما ای طائفة زبان حج است یعنی پس است مرزنان را که حج بیرون می آیند و حاجت نیست که بجهد برایت * متفق علیه * و عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تسافر امرأة مسيرة يوم وليلة الا ومعها ذم محرم * سفر نکند زنی در سیر یکروز و شب مکر آنکه باشد با وی محرم و لمعظ ذم و زاید است و در بعضی روایات مسیره سه روز واقع شد و گفته اند بر هر تقدیر مراد تعدیل نیست بلکه مطابق سفر است طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام وی حدی معین از شارع ثابت نشده است و تحقیق این در باب صاوة سفر کنندگان * متفق علیه * و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم لاهل المدينة ذوالحلیفه * میقات گردانیده است آنحضرت برای اهل مدینه ذوالحلیفه را که نام جای است قریب بملینه پنج شش میل و وقت هنگام کار و جاهی آن و غالب آمده این اسم بر جای احرام بستن که از انبیا بی احرام نکند رفتن و مردم اخاق را مواضع معین ساخته اند که از انبیا احرام به بندند پس اهل مدینه را ذوالحلیفه میقات ساخته اند * و لاهل الشام الحلیفه * و مرا اهل شام را حلیفه بضم جیم و سکون حای مهمله و فانی نام موضع است میان مدینه و مکه * و لاهل نجد قرن المنازل * و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است و نجد در اصل بمعنی زمین بلند است ضد غور که بمعنی زمین پست است و الآن نام بلاد عرب است که از یمن تا زمین عراق است و قرن بفتح قاف و سکون را که از قرن المنازل هم گویند نام موضعی است نزدیک طائف و ما قرن که او پس رضی الله عنه را بوی نسبت کنند بفتح را است از بلاد یمن کنانی القاموس * و لاهل البین یلملم * و برای اهل یمن یلملم بفتح تین تانیه و فتح لام و سکون میم مرد و مکرر نام موضعی است * یمن لهن و لمن اتی علیهن من غیر اهلین * پس این مواضع مذکور میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شد و مکرر آنرا که بیابند و بر سنگ برین مواضع و بگذرند از آن چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام برسند از حلیفه احرام بندند و اهل مدینستان بر راه یمن برسند از سمت یلملم احرام بندند مثلاً * لمن کان یومئذ الحجة و الحرة

موقوفیت است مرکبانی را که اراده میکنند حج و عمره را از این حدیث معلوم می شود که هر که از میقات بگذرد بی اراده
حج و عمره لازم نیست و اگر احرام بر او بی دخول مکه و صحیح از منسوب شافعی همین است و نزد ما و انیسیت در آمدن
مکه بی احرام اگر چه اراده حج و عمره کند از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا یجا و زاحل المیقات الا عمر ما
و این حدیث مطلق است مقید با اراده حج و عمره نه بلکه وجوب احرام بر او تعظیم این بقعه است پس چرا بر او حج
و عمره واجب ایشان و اما هر که داخل میقات است از اینجا است دخول مکه بی احرام از برای حاجت ضروری را که
در آمدن او مکه را بسیار میسر شود و در اینجا احرام بر او جاری است پس حکم این حکم اهل مکه است که اتی الیه ایة
فمن کان من دونهن غیلة فبضم میم و فتح هاء و تشدید لام من الله فی این کلمه باشد و رای این موضع داخل آن پس
احلال و احرام بی اراده ای است که ذکر اینجا کن است و اطلاق در اصل یعنی آرازی بلند کردن و اینجا احرام مراد است
بلکه در روی به تلبیه آرازی بلند میکنند و کذاک و کذاک و هم چنین و هم چنین یعنی هر که آن طرف تر موضع احرام و حد
هم اینجا است که ساکن است در آن حتی اهل مکه یهلون منها تا آنکه ساکنان مکه احرام می بندند از مکه و این مخصوص
است بسطح را از برای عمره اهل مکه از زمین داخل احرام می بندند و الا آن متعارف موضعی است که نام او تنعیم است و این موضع
قریبترین مواضع حل است و مکه ها و یثرب و یقه رضی الله عنهما همین جابر است عمره احرام بست با مرآت حضرت صلی الله علیه
و سلم و در اینجا موضعی است که او را مسجد یا یثرب میگویند یعنی موضعی که اینجا بقعه نماز گزارد و احرام بست چنانچه در باب
حجۃ الوداع بیان شد متفق علیه و در جابر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یهل اهل البیت من ذی الحلیفه و الطریق
الاخر جسد و مهمل اهل الطریق من ذات عرق و مهمل اهل غیل قرین و مهمل اهل الحنین یسلم رواه مسلم ترجمه این حدیث
از شرح حل است سابق مفهوم شد و مراد بقول و اهل الطریق الاخر جسد است که گفته شد که اهل حل یثرب چون بر سر راه
شام بیایند جسد حقیقت ایشان میگرد و دور است که از اینجا احرام ببندند و ذات عرق که میقات اهل عراق گفته در آن
حدیث مذکور نیست و عراق بگذر معروف است طول آن از میدان قاصد و عرض آن از قاصد سیه تا حلوان و تسمیه او عراق
شبهت آنست که عین بلاد و عراق دجله و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند و ذات عرق نام موضعیست از شرقی
مکه بر دوزخ حله هم از یثرب و عرق یکسوی عین کوفه خود را گویند و عن انس رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلی الله
علیه و سلم از اربع عمره گفت انس عمره بر آورد آنحضرت چهار عمره * کلهن فی ذی القعدة * همه این چهار عمره در ماه
ذی القعدة بود و الا التي كانت مع حجة * مکر آن عمره که بود عمره حج آنحضرت که آن را در ذی الحجة در ایام حج
بر آورد * عمره * برقع و نصب * من الحل بیة فی ذی القعدة * اول عمره از اینجا عمره که آنحضرت کرده از حل بییه است
است بضم هاء و فتح دال مهملین و کسر موحد و تخفیف تستالیه و تشدید نیز آمده و تشفیف اشهر و اکثر است نام تریه است
پس که حیل از مکه که اکثر آن در حریم است باقی حل و بعضی گویند نام چامی است و بعضی گویند نام درختیست که آن بقعه را
عربی نام کردند و بیمة الموضعین که تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن میگویند لقد رضي الله عن المؤمنین اذ
بیایموا تحت الشجرة آنجا بود بر آمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از مدینه روز دوشنبه غرة ذی القعدة و در حال ششم
از شجرات بقصد عمره در یک روز و چهار صل یا بیشتر نفر و جمع شد و قریش و یازد اشند او را از آمدن مکه پس صلح
کرده باز گشت و مهمل کردند که سال آیند و بیاید و عمره بگذارد پس بحقیقت اینجا عمره نبود و لیکن آنرا از عمره شمرده اند
و حکم احصا را از اینجا مشروح شد و این را فتح نیز گفته اند که مهمل ا فتوحات بود و بعد از وی فتح غیبه بود و بجزان و نامه
قصه حل بییه در کتب سیر مذکور است و در کتاب الجهاد جمله از ان مذکور شد و عمره من العام المقبل فی ذی القعدة *
دوم عمره بود از سال آیند و غیبه در ذی القعدة که در وقت صلح قرار یافته بود و آنحضرت بمکه در آمد و عمره بگذارد و سه
روز را آنجا بود و روز چهارم بر آمد و این عمره را عمره قضای گویند و اطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شد و این

مؤید منسوب حنفیه است میگوید که محرم با حاضرا از احرام برآید و واجب است قضای ما نای و نیز شافعی بزوی قضای نیست
 و لفظ قضای که در احادیث واقع شده است بمعنی صلح است و قضای بمعنی صلح می آید و عموم قضای نزد ایشان با بمعنی است که
 که بمقتضات و مضائق قریش در سال آیند کردند و در عذر من التجراة حيث قسم غنائم حنین فی ذی القعدة * سوم
 غمزه ایست که از جهرانه مکه رفت برآورد آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم غنیمتهای فتح حنین را جهرانه
 یکسر جیم و جیم میده و تشدید را موضعیت بریکم حله از مکه که در سنه ثامنیه بعد از فتح مکه غزوه حنین بضم حاء و فتح نون
 کرده و غنائم بیست و پنج هزار دینار و در جهرانه یا نزد شاهزاده روزا قامت فرموده آن غنائم را آنجا قسمت نمود که بوند که
 آنحضرت شب بعد از گزاردن نماز عشاء و ارشد به مکه آمد و عمره کد ارد و بعد از آن شب باز کشت و نماز صبح ایستاد
 کند آمد * و عمره مع حجه * و عمره چهارم که با حج روی بعد از فرضیت حج کرده و لابد این در ذی الحجه بود و این چهار
 ضمره ایست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم کرده و اما حج اسلام جز یکی نبود در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آن حضرت
 نیز میکردند و تعیین عید آن در ضبط علمای در آمد * است و الله اعلم * متفق علیه * و عن البراء بن عازب رضی قال
 اعتمر رسول الله صلی الله علیه و سلم فی ذی القعدة قبل ان یحج مرتین * گفت براء عمره کرد آن حضرت در ذی القعدة پیش
 از حج گزاردن و بار کویله براء بن عازب عمره حدیسه را نشود زیرا که تحقیقت در روی عمره نبود چنانکه معلوم شد پس
 عمره آنحضرت سه باشد و پیش از حج یکی عمره تضاد بکرا از جهرانه و یکی بعد از حج که همراهِ حجه الوداع کرد
 * رواه البخاری * بیان کیفیت حج و ضمره خواهد آمد مجملش آنست که حج و قرب بعرفه و طواف بیت و سعی میان صفا
 و مرانه است و جهره طواف و سعی است و احرام در هر دو شرط است و حج فرض می باشد و نفل و عمره نفل است مگر آنکه
 آیهی نذر کنند

* الفصل الثانی * عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم * گفت آنحضرت بعد از نزول فرضیت حج * یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج * ۱
 مردمان بدو ستم که خدا تعالی نوشته یعنی فرض کرد انید بر شما حج * نقام الاقرع بن حابس * پس ایستاد اقرع بن
 حابس که در رفتن مکه در وفد بنی تمیم اسلام آورد و از مؤلفه القلوب بود و در آنجا قدم و جاهلیت شریف بود و رشایی داشت
 * فقال افي كل عام * پس گفت ایاد هر سال فرض است حج * یا رسول الله قال لو قلته انهم لو حجت * گفت آنحضرت اگر
 بگویم من آن حجه را یعنی بوا و رجوب بری آری هر سال فرض است هر آنکه را چپ میکرد در هر سال * و لو حجت لم تعملوا
 به اولم تستطعوا * را اگر را چپ گردد هر سال عمل نمیکند بدین نوعی توانید کرد بجهت غایت مشقتی که در است ببدل
 اموال و هجران اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصاً اهل بلاد بعید * فالجمره * پس حج در عمر یکبار فرض است
 * فمن زاد فطوع * پس کسیکه زیاده بر یکبار کند نفل است * رواه احمد والنسائی والدارمی * و عن علی رضی الله
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ملك زاد او راحله تبلغه الى بيت الله * کسیکه مالک شتر قومه را و شتر
 سوار بر او که برساند او را تا خانه خدا * و لم یحج * و حج بکارد * فلا علیه ان یموت یهودیا و نصرانیا * پس نیست
 تفاوت بر روی که بمیرد کافر بودین یهود یا دین نصاری و درین غایت تغلیظ و تشدید است بر تبارک حج و یهود و نصاری
 گفت زیرا که صاحب کتاب و ملت اند اگر چه کافرانند از مشرکان از مجوسی و غیرهم که از ایمان و ملت میجو و محروم
 اند * و ذلك ان الله تبارک و تعالی یقول * و ان وعید بجهت آنست که خدا تعالی میگوید * و الله علی الناس حج بالیه
 من استطاع الیه سبیلا * و حق است بر خدا ایراد مردم قصه خانه کعبه هر که میتواند را در وقت بعوی و در آخر آنجا میگویند
 و من کفر فان الله غنی عن العالمین و کسیکه کفر ورزد و کفران نعمت خدا کند پس خدا انبی گناه است از ایمان بکافران بکنند
 او را از آن مردی رزائی نیست بود و زبان ایشان را است و تغلیظ در اینجا موافق آنچه در حدیث واقع شد و کویله
 تمام این است * رواه الترمذی و قال هذا اخبر به عن ابن عباس و قال لا یستطیعون ان یحجوا * و الله اعلم

فی الحدیث * و این مرد در آفرینش یکتا می‌باشد و ذکر او در کتب معتبره * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لا ضرر فی الاسلام * ضرورت بنیاد مهمله بر وزن ضرورت بمعنی ترک نکاح و حج و فی الصراح آنکه حج نکردن باطل
و نکردن زن نکردن * و ضرورت و ضرورت نیز گویند و اصل کلمه از صراحت بمعنی حدیس و منع یعنی باین مسلمان را که ترک
توزیع و حج نکند * و رواه ابو ذر * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من اراد الحج فلیعجل * کسی که خواهد
حج را و قادر باشد بر ادای او بوجود استطاعت پس باین که شتابی کند و فرصت غنیمت دادند و تاخیر نکنند (ع)
* که آنها معاف و تاخیر طالب را زیان ندارد * و رواه ابو ذر و ابی ارمی * و عن ابن مسعود رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تابعوا این الحج و العمرة * متابعت کنید میان حج و عمره یعنی بکنید هر یکی را بعد
از دیگری * فانه ما بینهما الفقر و الذل * پس بدو معنی که حج و عمره دور میکنند فقر را و کناها نرا * کما یبقی الکثیر
ذبت الحدیث و الذل و الفقر * چنانکه دور میکنند دمه آنکه کسی ریم و چرک آهن و سیم و زرا کبر بکسر کاف و تحتانیه
مشک که در می دم در روی آنکه کور بصر آن خانه که آنکه از کل میسازد که انی القاموس و بعضی که در آن نیز باین معنی
گفته اند و ذبت بفتح حین چرک که بیرون می اندازد آنرا تش از جواهر معدنیه و بضم خا سکون بالمرز وایت کرده
بمعنی شیء خبیث و از آن شهر و ظاهر اعف و مانا که سبب در نفی حج و عمره فقر و کناها نرا آن باشد که در آن صرفا اعمال
کرده میشود پس جزای آن اضافامضا عله می یابد و تعب و مشقت بسیار میکشید و موجب عفو و مغفرت میگردد * و پس
للحجة المبرورة ثواب الا الجنة * و نیست مرجم مهر و رزق ثواب مکر بهشت * و رواه الترمذی و النسائی و رواه احمد و ابن
ماجه عن حمیرانی قوله ذبت الحدیث * و عن ابن مسعود رضی الله عنهما قال جاء رجل الى النبی صلی الله علیه و سلم فقال * آمل
مرد بهیوی پیغمبر پس گفت * یا رسول الله ما یوجب الحج * چه چیز واجب میکند اندک حج را بعد از بلوغ بهر ثبوت تکلیف
* قال الزاد و الراحلة * گفت آنحضرت واجب میکند اندک حج را ملک توشه آنقدر که در رفتن و آمدن او را و عیال او را
گافی باشد و راحله که بران سوار شود و و آید و از امام مالک آمده است که اگر قوت پایی داشته باشد و راحله شرط نیست
* و رواه الترمذی و ابن ماجه * و عنه قال سأل رجل رسول الله * و هم از ابن عمر است که گفت پیغمبر مردی پیغمبر
خطا را * صلی الله علیه و سلم فقال * پس گفت آنمرد * ما الحاج * چیست حج گفتند و چیست صفت آن * قال الضم
بفتح شین و کسر عین و رلیه موی کرد آلوده سر * و التل * بفتح فو قاتیه و کسر غای بی ثاک از عرق و چرکین و چون
این دو صفت ابلغ بودند در صفت مجرم و ریاضت و مشقت ری تصحیص کرده شد * الحدیث که * تقام آخر فقال * پس
ایستاد مردی دیگر پس گفت * یا رسول الله ای الحج افضل * کدام از اعمال حج فاضلتر و افروزتر است در حصول
ثواب * قال * گفت آنحضرت * الحج * بفتح عین مهمله و تشدید جیم آواز برداشتن بتخلیه * و الحج * بفتح هاء مثلیه
و جیم مشدده روان کردن خون قربانی * تقام آخر فقال * پس ایستاد مردی دیگر پس گفت * یا رسول الله ما الممیل *
چیمت ممیل که در آیت قرآنی مذکور است * من استطاع الیه سبیلا قال زاد و راحله * گفت توشه و سواروی * رواه
فی شرح السنة و روی ابن ماجه فی سننه الا انه لم یذكر الفضل الا خیر * لیکن آنست که ابن ماجه ذکر نکرده است فصل
اخیر را که در روی بیان ممیل است * و عن ابی زرین * بفتح زار و کسر زای * العقلمی * بضم عین و فتح قاف نام ارقیط
صنایی مشهور است آمد از مدیة رامل طائف است * انه اتی النبی * و ایستاد از وی که وی آمد پیغمبر را * صلی الله
صلیه و سلم فقال * پس گفت * یا رسول الله ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع الحج و العمرة * و درستی که پدر من پیر کبیر المن است
که توانایی ندارد حج را و نه عمره را بسبب سفا و زاده و راحله * و لا الاطعم * و نه طاقت سوار شدن ندارد
و طعم بفتح طای معجمه و سکون عین مهمله و فتح زی سیر و مقرونی الصراح طعن بسکون و حرکت رفتن و کوچ کردن * قاله
حج عن ابیک و اعتمر * گفت آنحضرت که از جانب پدر خود و عمره کن اگر حج فرض است چنانچه ظاهر آنست

و تفقه ری خواهل بود و اگر نفل است ثواب آن بوی می بخشد و آن در معاصی است با اختلافی که در روایات است لیکن آنست که بگوید بعضی از اولادین در معاصی مطلقا و بتحدیث و جزان حجت است مراد و الله اعلم * رواه الترمذی و ابوداؤد و النعائی و قال الترمذی هذا احد یحسن صحیح * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم سمع رجلا یقول * کففت آنحضرت شکیک مردی را که تلبیه میکند و میگوید * لبیک عن شبرمة * بضم شین معجمه و يكون موحدة و ضم را نام مردی که این مرد تلبیه از جانب او میگفت و می خواست که هیچ بگزارد از روی * قال * کففت آنحضرت * من شبرمة * کیست شبرمة * قال * اخ لی * کففت بر دار شبرمة مرا * و اقرب لی * یا کففت خویش است مرا شک را و یست * قال * احببت عن نفسك * کففت آنحضرت ایامی که کوفه توارز داشت خود * قال لا * کففت آنمرد نکرد * ام * قال هیچ عن نفسك ثم هیچ عن شبرمة * کففت هیچ کن از خود بعد ازان هیچ کن از شبرمة این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادای فرض هیچ از خود و باین رفته اند جماعت از ائمه و شافعی و احمد از ایشان است و جماعت دیگر میگویند جائز است و مذنب ما و مذنب ما لك اینست * رواه الشافعی و ابوداؤد و ابن ماجه * و عنه قال وقت رسول الله * توقیت کرد * یعنی میقات کرد انبیا است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم * لا اهل المشرق العقیق * مر اهل مشرق را عقیق بفتح عین و کسر قاف موضعیست قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از عقیق است پس امام شافعی میگوید که باید از عقیق احرام بست احتیاطا و جمعی بین الحد یغنی و عقیق نام وادی مدینه مطهره است بر سه میل از ری و ظاهر آن است که آنمرد نیت مکر آنکه از جانبی باین موضع رسیده باشد و الله اعلم و طبعی گفته است که اصح آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان نکرد * مر اهل مشرق را * میقاتی بلکه امیرا المؤمنین عمر حد بست وقتی که فتح کرد عراق را * رواه الترمذی و ابوداؤد * و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم وقت لاهل العراق ذات عرق * اهل مشرق و اهل عراق یکی اند و ذات عرق و عقیق نیز یکی اند باعتبار قرب یکی از دیگری چنانکه گفته شد * رواه ابوداؤد و النعائی * و عن ام سلمة رضی الله عنها سمعت رسول الله * کففت ام سلمة شکیکم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یقول * میگفت * من اهل الحجة از عمره من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام * کففت که احرام بست در سجده یا عمره از مسجد اقصی که نام بیت المقدس است در شام بسوی مسجد حرام که نام کعبه است در مکه * غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر * آمرزیده شود مرا و اچیزی که پیش رفته است از گناهان او و چیزی که پس می آید یعنی همه گناهان او از ازل و آخر * و وجبت له الجنة * شک را و یست و چون از مسجد اقصی بمکه بیاید بوقت مظهره در راه نیز باید رسید پس مشرف میشود بافضل مقامات در ازل و اوسط و آخر و لا بد آنرا این ثواب عظیم روزی گردد فافهم * رواه ابوداؤد و ابن ماجه * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان اهل البیت یحجون * کففت ابن عباس بود که اهل بیت می برآمدند بحج * فلا یزورون * پس توشه بر نمیداشتند * و یقولون نحن المتوکلون * و میگویند ما متوکلانیم * فاذا قد مواکمة سالوا الناس * پس وقتی که قدم می آرند و میرسند بمکه سوال میکردند از مردم و کذا انی میکردند * فانزل الله تعالی * پس فرو فرستاد خدا را که ای کسانی که این آیت را * و تزودوا فان خیر الزاد لتقوی * یعنی توشه بردارید و تقوی کنید و پرهیز نمائید از سوال زیرا که تقوی بهترین توشه است برای سفر آخرت و کویا که ایشان توکل را توشه خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بهترین توشه ازان است که او را توشه گیرند و آن در حقیقت توکل منه نبود و وفا بقیمت آن نکردند فافهم * رواه البخاری * و عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت * روایت است از عایشه گفت کفتم * یا رسول الله علی النساء جهاد * یا بر زنان جهاد هست * قال نعم علیهن جهاد لا قتال فیہ * کففت آنحضرت آری بوزنان جهادی هست که نیست قتال در رویان جهاد که نیست قتال در روی که ام است * الحج و العمره * یعنی حج و عمره از زنان بمنزله جهاد است از مردان * رواه ابن ماجه * و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من لم یمنعه من الحج حاجه ظاهرة

کمی که باز نماند از آنچه از حاجتی ظاهر که قبل از آن در راه است * و سلطان نجاشی * یا قهرمان هتکرم سلطان در اقل
 بمبئی سلطان قهرمان است و الان استعمال می یابد در ذات صاحب سلطنت * این مرض خا بس * یا بیماری باز در اقل
 یعنی بیماری که نتواند با آن سفر کرد * فمات ولم یحج * پس بمرد آنکس و حج نکرد که این موانع ندارد * فمات ان شاء
 یهود یا بران شاء نصرانیا * پس کوی میبرد آنکس اگر خواهد یهودی را اگر خواهد نصرانی شرح این در محل بیضا روضه
 الله جنبه در فصل ثانی کتب و مرثی و بعضی از او بیان آن حدیث طعن کرد اما در این حدیث دارمی طبعی
 من کور نیست والله اعلم * و روایت از ابی حمزه الثمالی * عن ابی ذر عن ابي ذر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال * روایت
 است از ابی حمزه از آنحضرت که گفت * الحاج والعمارة * حج کنندگان و عمره برآرندگان یعنی آنها که هیچ وعمره
 برآوردند یا آنها که حج وعمره کردند و از ایشان است و آنچه در اصل یعنی قصد است * و فی الله * قبل ورم آردل کاتب
 و در سنن ترمذی که در بی راکه * وی وفات ما نکسر برهوتی و آمل من نوافل بر سولی و آمل و غل بفتح الباء و سکون غا و خود بضم
 و از وفای جماعت آن * ان دعوة اجابکم * اگر دعا میکنند خدا را حاجت میکند ایشان را قبول میکند و عای ایشان را
 * و ان استغفروه غفر لهم * و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند از خدا عی آمرزش ایشان را * رواه ابن ماجه * و عنه قال
 سمعت رسول الله * و هم از ابی حمزه * است گفت شنبلم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم يقول یوقد الله ثلثة * و ان الله ان
 خب را هم که اینند * الغازی و الحاج * و المعتمر و رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان * و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا القیت الحاج المسلم علیه و صافته * چون به بینی حاج و ایس سلام بکن بر وی و دست
 و غیر اینک صافته دست یکدیگر را اگر فتن و حاج اسم بفرم است و بر جفا عت نیز اطلاق میکنند * و مره * ان یستغفر لک *
 و یفر ما و را که طلب آمرزش کند ترا * قبل ان یدخل بیته * پیش از آنکه در آید خانه خود را * فانه مغفور له * و از آنکه
 وی آمرزیده شد * است مرا و را استغفار او مغفور و دجای او مستجاب است و قبل قبل ان یدخل بیته بواجب است که وی
 هنوز در راه خل است و یا هل و عیال مشغول نشد * پس ازین وقت خاص و خالتی مخصوص است که دعای وی
 اقرب با حاجت است و حقیقت مرا دانست که قواب حاج و بودن از او و فی الله ثابت است از زبان عمر بن الخطاب و جابر بن عبد الله
 مخالفه و منقطع نیست بر جوع از حج * رواه احمد * و عن ابی حمزه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 من خرج حاجا او معتمرا او غزیا * کمی که بیرون آید بجهت یا بجهت یا بجهت فی طریق * ثم مات فی طریق * یا بجهت مرد در راه * کتب
 الله له اجر الغازی و الحاج و المعتمر * مینویسد خدا بعتالی مرا و را اگر غزا کند و حج کند از آنکه عمره برآورد * و در
 حکم او است هر که بتعلیم علم و احکام دین برآمد * رواه البیهقی فی شعب الایمان * باب الاحرام و التلبیه *
 احرام و تحریم حرام کرد از بدن چیز برادر حج و عمره چندی حرام میگردد که بیان آن خواص آمد و تشریحه نمازین
 ازین باب است یا احرام یعنی در حرم در آمدن است و چون احرام سبب است باحت دخول حرام است نام کرد * و
 بدان و تلبیه لبیک گفتن چنانکه بیايد * الفصل الاول * عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله صلی الله
 علیه و سلم لاحرامه قبل ان یحرم * گفت عایشه بودم من که خوشبو میکردم آنحضرت را و می مالیدم طیب را بر او احرام
 وی پیش از آنکه احرام بدن دهد * و تلبیه قبل ان یطوف بالبيت * و بر ای جل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه
 طواف کند ببيت که به معلوم خوانند شد که روزی که از مزدلفه بمنای آید بدین از می جمره عقبه از احرام دوری آید
 و همه چیز حلال میشود از آن پس بلکه می آید و طواف میکنند بدین از آن پس رجوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند
 * بطیب فیه مساک * بطیب میگردم بطیبی که در می مشک می بود و مستحب است که در احرام مشک و کلاب استعمال کنند
 * کانی انظر الی و یص الطیب فی حلق رسول الله * عایشه میگوید کویا من می ایتم در حشیدن طیب را در رتار کبر
 در منبر رسول الله صلی الله علیه و سلم * و یص بصاد مهمله و در حشیدن برق و جز آن و مفرق بکسر و از آنکه هر و مفرق بلفظ

جمع نیز میگویند کویا در موضع از نارک و امغرق نام نهادند و هو محرم و حال آنکه آنحضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در ممبرک باقی می ماند و متفق علیه و درینجند دلیل است بر آنکه بقای اثر طیب بعد از احرام مفصل احرام نیست مفصل استعمال طیب است بعد از احرام و آنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی می ماند زیان ندارد و مشهور در مذنب ما را حمد اینست مهتک با ینجند و نزد يك مالک و شافعی و بروایتی از احمد مکرره است طیب چیزی که باقی ماند اثر آن بعد از احرام و طیبی باحت قول شافعی و کراهت قول مالک و اینجا بدفدیه قول ابی حنیفه ساخته و آنچه مذکور کردیم مذکور است در فله ایه و شروح آن و در شرح کتاب خرقی که در مذنب امام احمد است ذکر کرده که از عبد الله بن عمرو سیدند از مردی که شب احرام بست و تطیب کرد و برخاست صبح که بوی طیب می آید از وی گفت اگر من طلا کنم بقطران و دستردارم که آنرا کنه و این خبر بعایشه رسید پس انکار کرد بر این عمرو و روایت کرد اینجند یثنا و عبد الله بن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود و در هر وریش وی طیب بود و الله اعلم و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یهل ملبد و ابکسرای مشدده گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که اهلل میکرد در حالتی که ملبد است اهلل بلند کردن و آواز در تلبیه و تلمید کرد انیل ن محرم در هر خود چیزی از جنس صمغ و خطمی تا بهم بچسبند و وی و ولیده و عمار آلوده نکرد و از موام محفوظ ماند و یقول می گفت آنحضرت و لیک اللهم لیک لا شریک لک لیک و می ایستم برای خدمت و طاعت توای یا رخل یا نیست شریک مرتداد را استحقاق خدمت و طاعت و ان الحمد و بکسر همزه و یفتح نیز روایتی است و النعمه لک و بد رهنیکه ستایش و نیکنوی و منت مرتداست و الملك و بضم میم بمعنی با دهاهی و لا شریک لک لا یزید لی هؤلاء الکلمات و زیاده نیکرد آنحضرت در تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیاده هم آمده و این عمر میگوید آنچه من شنیدم همین کلمات است زیاده بران نی و همین مقلد ارکانیست فانی و متفق علیه و عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل رجله فی الغرزة و هم از ابن عمر است گفت بود آنحضرت چون می در آورد پای مبارک خود را در رکاب غرزه بفتح معجمه و سکون را و ازی در آخر رکاب که از جرم باشد و چون از چوب و یا از آهن باشد آنرا رکاب می خوانند و استوت به نافته قایمه و بر می داشت آنحضرت را بر پشت خود نافته و استاد و اهل من عند مسجد ذی الحلیفه و با نك می آورد آنحضرت بتلبیه از مسجدی که در ذی الحلیفه است که میقات اهل مدینه است و مسجد را بجلال از زمان آنحضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبود و زاری هین موافق این زمان کرده آنحضرت نماز ظهر و کزاده از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گذارد و شب آنجا گذارد و صیاح احرام بست و چون بر پشت نافته برآمد و با استاد تلبیه گفت و متفق علیه و از اینجند یثنا معلوم می شود که آنحضرت بعد از برآمدن بر پشت شتر را استاد ن شتر تلبیه گفت و با ین اخذ کرد شافعی و نزد ما تلبیه بعد از نماز مهنون است و قول مالک نیز همین است و در فله میگوید که تلبیه کن عقیقه صلو که مروی از ان حضرت است و اگر بعد از استوا بر پشت را حله کند نیز درست است و لیکن بعد از نماز افضلست و مشهور در مذنب امام احمد بعد از نماز صبح و مختار نزد بعضی از اصحاب وی بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته که سعد بن جبیر گفت با بن عباس عجب از صواب رسول صلی الله علیه و سلم که اختلاف کرده اند در اهلل رسول الله صلی الله علیه و سلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت نافته پس گفت ابن عباس بد رهنیکه من دانایم بحقیقه حال اهلل کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از ان سوار شد آنحضرت و اهلل کرد پس شنیدند آنرا قومی و گفتند اهلل آنحضرت همان رین حال بود بتلبه از ان روان شد و نیز بعد از آنکه موضعی بلند است برآمد و اهلل کرد و شنیدند قومی و کان بردند که الان ابتداء اهلل کرد و انهم البته ابتداء اهلل و صلی الله علیه و سلم در مصلا و بود و از اینجا حاصل شد توفیق میان روایات و از دحام و اجتماع صحابه در حج بسیار بود تا بقیه این که از شما بر بیرون بودند از صاحب هزار کسی بیشتر را از طریق آنجا که چشم کار میکرد آمدند

بود * وعن ابي سعيد الخدري قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يصرخ بالتحج صراخا * فيزبون آملهم ما
 بالانحضرت در حالتی که فریاد می آورد به تحج فریاد برآورد نمی یعنی نیت حج کرده بودندیم تنهاراین موضع اختلاف است
 در شرح احادیث آیند * مبین کردد صراخ بضم صاد و خای معجمه در آخر آواز و فریاد * رواه مسلم * * عن ابي قال
 كنت ردیف ابي طالب * كفت انس بودم من در پس ابي طالب انصاري که وی بود هوار شوند * * و انهم لیخبرون
 بهما حمیعا التحج والعمرة * بد رستی که ایشان یعنی صحابه هر آینه آوازمی برآوردند تحج و عمره * رواه البخاری
 * وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع * بیرون آملیم ما بالانحضرت
 برای حجة الوداع که آنحضرت تحج برآمد * بود و وجه تسمیه تحجة الوداع معلوم خواهد شد * * و انما من اهل بعرة * پس بعضی از
 ما کسانى بود ند که بانك می برآوردند بعرة تنها * و منامن اهل تحج و عمره * و بعضی از ما کسانى بود ند که تلجیه میگفتند تحج و عمره
 مرد و * و منامن اهل بالتحج * و بعضی از ما کسانى بود ند که تلجیه میگردد ند تحج تنها * و اهل رسول الله * و اهل ل کرد پیغمبر خدا
 * صلى الله عليه وسلم بالتحج * تحج تنها * فاما من اهل بعرة فخل * اما کسیکه اهل ل کرد بعرة پس حلال شد یعنی بیرون
 برآمد از احرام بعد از اداى عمره پیش از ایام حج * و اما من اهل بالتحج او جمع التحج والعمرة فلم یخل * و اما کسی که اهل ل
 کرد تحج تنها یا جمع کرد تحج و عمره پس حلال نشد و نه برآمد از احرام و در بعضی نسخ فلم یخلو بضمیر جمع * حتی کن یوم
 النحر * تا آنکه شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج و برآمدن از احرام است اگر چه طواف باقیست * متفق علیه
 * وعن ابن عمر قال تمتع رسول الله صلى الله عليه وسلم فی حجة الوداع بالعمرة الى التحج * تمتع کرد آنحضرت در حجة الوداع
 بعمره بسوی حج تفسیرش آنست که گفت * بد ا فاهل بالعمرة * آغاز کرد بعمره * ثم اهل بالتحج * بستر اهل ل کرد تحج * متفق
 علیه * تنبیه ناسکان مناسک حج بر سه نوع اند یکی مفرد بضم میم و سکون فا و کسر را یعنی افراد کنند * که احرام ری برای
 حج تنها بسمت یا برای عمره تنها در م قارن یعنی قران کنند * که احرام برای حج و عمره مرد و بسمت سوم متمتع و صورت
 تمتع آن است که اول عمره میکند اگر شوق هدی کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نکرد است از احرام می برآید
 بعد از آن در حله می نشیند و چون ایام حج می درآید احرام حج می بندد و حج میکند چنانچه در بیان این احکام بیاید
 و فضیلت تمتع آن است که این مرد و زنك در يك حال بدست آمده و احادیث را بخوار مضاعف آمد * که صحابه مفرد
 تحج بودند یا قارن یا متمتع و هم چنین در فعل آنحضرت اکثر احادیث مستحبه در آن آمده که آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 قارن بود و هدفه صحابه آنرا روایت کرده اند و در افراد تحج نیز احادیث بسیار آمده و در تمتع نیز احادیث مروی
 شده و در توفیق و تطبیق این احادیث و روایات علما تکلم کرده اند و قرانرا ترجیح داده اند و در شرح سفر السعادات انرا ذکر
 کرده شده است آنجا باید بگویم بعضی از ملاحده را بر اهل اسلام در اینجا راه طعن کشاده شده و گفته اند چه شد شمارا
 ای معاشر مسلمانان که ضبط نتوانستید کرد حال پیغمبر خود را صلى الله عليه وسلم که قارن بود یا مفرد یا و بچو د این همه
 کثرت و اجتماع که شمارا در آن موطن بودند انبستند این کرده نادانان که همین کثرت و اجتماع و ازدحام مانع
 تشخیص تعیین شد و با وجود آنکه نزد تحقیق و تطبیق مشخص است که حال چه بود شما ئید که بی تشخیص زبان طعن
 میکشائید * (ع) نفوی بد را بهانه بسیار است *
 * الفصل الثاني * عن زيد بن ثابت
 رضي الله عنهما انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یجرد لاخلاله و اغتسل * روایتی است از زید بن ثابت که از نقهای
 صحابه و کبار ایشان و کاتب و حبی و جامع قران و قائم بغرائض بود که وی دید آنحضرت را که برهنه شد برای احرام خود
 و غسل کرد اهلال بمعنی آواز بلند کردن است برای تلجیه و مراد اینجا احرام است که موجب اهلال است و در نعتیه
 مصابیح لا حرامه واقع شده و غسل کردن برای احرام افضل و اکمل است و اگر وضو کنند نیز کفایتی است * رواه
 الترمذی و الدارمی * * وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم لبس راسه بالخل * و روایتی است از ابن عمر که آنحضرت

چهارم موی مبارک خود را بفصل یکسویین معجمه هر شستن چنانکه خطمی و گل و جزآن و تلبیل برای آن بود تا منتشر نکرد و موی زواید نشود چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی غسل را غسل خوانند بمعنی شستن و این تصحیف و خطا است * رواه ابوداؤد * و عن خلاد * بفتح خای معجمه و تشدید لام * ابن السائب از ثقات تابعین است * عن ابیه * روایت میکند از پدر خود که سائب است * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تا نی جبرئیل * آمد مرا جبرئیل * فامرني ان آمرأ صبا بي ان يرفعوا أصواتهم بالاهلال * پس امر کرد مرا جبرئیل که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازه های خود را با هلال * او التلبیه * یا لفظ تلبیه گفت بجای اهلال و مراد یکی است اگر چه اخفاد رد کردن افضل است اما اینجا اخفاد رفع صوت است * رواه مالک و الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه و الدارمی * و عن سهل بن سعد * روایت است از سهل بن سعد ساعی که از کبار صحابه است و آخر صحابه است که مرد بدینده * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من معلم یلمی الابی من عن یمینه و شماله * نیمه هیچ معلمانی که تلبیه کند مگر آنکه تلبیه کند کسی که از جانب دست راست و دست چپ او است * من حجار و شجر و مدبر * از سنگ یا درخت یا گل و خود در روایتی ما عن یمینه و شماله * حتی تنقطع الارض من ههنا و ههنا * تا آنکه منقطع و منتهی میگردد زمین از اینجا و از اینجا عبارت است از منتهای ارض از جانب یمین و شمال * رواه الترمذی و ابن ماجه * و عن ابن عمر رضي الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یروی الی الخلیفه رکعتین * بود آنحضرت که میگزارد برای احرام بنی الخلیفه دو رکعت * ثم اذا استوت به الناقه قائمه عند معجل ذی الخلیفه * پستروقتی که بر می داشت او را ناقه ایستاده نزد مسجد ذی الخلیفه که در جای نزول آنحضرت بنا کرده اند * اهل بهو لاء الکلمات و یقول * بلند میگردد آواز را با این کلمات و می گفت * لبیک اللهم لبیک لبیک و بعد یک * معنی لبیک معلوم شد و معنی سعد یک یا ری میگرد هم تو یا ری داد نی بعد از یا ری دادنی یعنی مکرر و دایم در نصرت و تقویت دین و امتثال امر توام * و الخیر فی یل یک لبیک * و نیکی در دودست تو و قدرت و تصرف تست * و الرغباء الیک * و میل و رغبت و طلب نیز بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و رغبت بفتح را و سکون معجمه و بعد و ضم را و بقصر هزد و روایت است * و العمل * و عمل نیز منتهی بسوی تست هم تو مقصودی از عمل و بسوی تو صعود میکند آن * متفق علیه * و لفظه اسلام * و عن عماره * بضم عین و تخفیف میم و تادیر آخر * ابن خزيمة * بضم خای معجمه و بفتح زای * بن ثابت * از ثقات تابعین است * عن ابیه * روایت میکند از پدر خود که خزيمة بن ثابت است که او را و الشهادتین گویند * عن النبی * از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم آنکه کان اذا فرغ من تلبیته مال الله رضوانه و الجنة * روایت میکند که آنحضرت بود چون می پرداخت از تلبیه خود سوال میگرد از خدا تعالی رضای او را که ابن حجر و عمره مرضی و مقبول و میگردد در سوال میگرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر فرمود الحج المبرور ثوابه الجنة * و استعفا بهرحمته من النار * و طلب عفو میگردد بر رحمت وی تعالی از آتش دوزخ و سنت آنست که هر بار که تلبیه کند این دعا بکند * رواه الشافعی * الفصل الثالث * عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم لما اراد الحج از فی الناس * روایت است از جابر که آنحضرت هنگامی که خواست که بجه بر آید ندا در داد در مردم و خبر کرد که بر آید * فاجتمعوا * پس فرام آمدند مردم * فلما اتی البیاء احرم * پس هنگامی که رسید آنحضرت به بید آنکه نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید احرام بسمت و تلبیه کرد احرام خود را در مسجد ذی الخلیفه بسته بود تلبیه اینجا کرد و بر روایتی تلبیه هم در مسجد کرد و بر روایتی بعد از بر آمدن بر پشت ناقه چنانکه گذشت و وجه تطبیق میان روایات نیز معلوم شد * رواه البخاری * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان المشرکون یقولون * بودند مشرکان در وقتی که تلبیه میگردند می گفتند * لبیک لا شریک لک فیقول رسول الله صلی الله علیه و سلم و یکم * وای بر شما * قد قل * پس بس بفتح فاء و سکون دال و به تنوین آن هزد و ر و را میماست * لا شریکا هکذا و لک تمکله و ما ملک * مگر شریکی که او مر تر است مالک هستی

نام يك ناته اصحاب که آنحضرت را آورد چلی الله علیه وسلم و گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده اند جلد عاصت و اگر بر ربع رسید
تصواء و اگر زیاد بر ربع عصبهاست و اگر از ربع بریده اند صلوات بر او باد و بیهوده این الفاظ روایات واقع شده است
و گفته اند که طرف گوش ناته آنحضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت هم چنین واقع شده است حتی اذا امتوت به فانت
على الصلوات و انزل علیک تحویل * تا آنکه چه ن برداشت آنحضرت را باقیه وی برید آواز بلند کرد بتو حمید مراد تلبیه است
چنانکه بیان کرد * لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمه لک والملك لا شریک لک قال جا برلسند فتوحه
لا اله الا الله * گفت جا بر نبودیم ما که نیست میکردیم مکزح را * لسانا نعرب العمره * نبودیم ما که می شناختیم عمره را یعنی در شهز
همچ * حتی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن * تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت بوسه داد آنحضرت حجر
امود را رکن کرانه خانه مراد آن کرانه است که در وی حجر اهود مرکوز است و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجه
که مطلق واقع شود همین رکن مراد گردد مراد باستلام بوسه دادن از است یا خودن بدست انتعال است از سلام بمعنی
تسبیح و سلام بر وی همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محبتا گویند بضم میم و تشله یک یا که او را
تسبیح میکنند یعنی سلام میکنند و بعضی گویند از سلام است بکسر سین بمعنی حجاره واحد وی سامه بکسر لام بس استلام
از راست چنانکه اکتحال از کحل استلم استلج بمعنی مسته و وجوه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم * فرماید
ثالثا و مشی اربعه * پس رمل کرد آنحضرت در طواف در سه کشتن و مشی کرد در چهار و ذکر طواف نکرد از جهت ظهور
و شهورت و در بعضی نسخ نوشته اند طواف سبعا فرمل الی آخره و رمل بفتح تین جهیدن در مشی که سخت نبود یا جنبه تین
در شها چنانکه پهلوانان و مبارزان در میان دو صف قتال کنند و باید که در رمل کامها نزدیک هم زنند و اصل در تشویع این
مفعول است که چون آنحضرت در عمره القضاء بکه آمد مشرکان گفتند که ایشا ترا تپ یثرب لا غرو سمعت سلخته است پس آنحضرت
مسلمانان را فرمود که باین نوع مشی و حرکت و اظهار جلالت و قوت کنند و بعد از رنع علت حکم باقی ماند و در حجه الموداع
نیز کردند که هر چه کاهی بزوال علت حکم نیز زایل میگردد و چنانکه نصیب مولفه الملقوب امه التجانی مانی و رمل مستور
است در هر طوافی که بعد از وی معی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضا نه طواف اوداع کند اقل و در آخر
باب خطبه بوم النحر از این عباس بیاید که آنحضرت در طواف افاضا رمل نکرد و بعد از این الفاظ در شرح
الحج و عمره معلوم گردان شاء الله تعالی و در بعضی یثرب لا غرو سمعت سلخته است و بای موحده نیست یا آنکه این نیز مستور
است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اضطباع و از زویر بغل را بعد بر کتف چپ انداختن و وضع بمعنی
بازو است و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تجلد است چنانکه در رمل * تم تقلم الی مقام ابراهیم * پستر
بعد از طواف پیش آمد بموی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در ری نشان پایهای ابراهیم است علیه السلام و الآن
در پیش خانه در حجره نهادند * فقرأ * پس خواند آنحضرت این آیت را * واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی *
و بگرد مقام ابراهیم را جای نماز اتخذوا و بفتح خاء و کسر آن در قرآن مورد قراءت است و روایت در حدیث بکسر آمده
* فصلی رکعتین * پس گزار داد آنحضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف از جهه ورود
امر بل ان و نزد شافعی منته است * فبجعل الی مقام بمنه و بینه البیت * پس گریبانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه
کعبه یعنی حلف مقام ایستاد و این افضل مواضع است برای گزاردن این دو رکعت و جائز است هر جا که گنارند
* فی روایه انه قرأ فی الرکعتین * و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند درین دو رکعت * قل هو الله احد
و قل یا ایها الکافرون * و تقلیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون واقع است در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح
الحج و عمره میگویند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس
تقلیم کردیم شایسته اهتمام بحال اثبات توحید و در بعضی روایات تقلیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است

و اینست پس دلالت کرد بر آنکه تلك يوم متاخر بر صوره محتمل است چنانچه ما ترون را ما ترون است و راجع است به يوم تم رجوع الی الركن فاستلمه * پست بر کشت آنحضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آنرا * ثم خرج من الباب الی الصفا * پست بر بیرون آمدن از در صفا بود و صفا در لغت مذک سطر صلب است و صفا نام کوهی است متصل بآبای قبیس * فلما دعا من الصفا قرا * پس عتکامی که نزد یک شاه آنحضرت بصفا می‌رفت آنرا از این آیت را * ان الصفا والمررة من شعائر الله * بدستیکه صفا و مرره از نشانه‌ها اند که ساخته‌اند حق تعالی برای هر حج و فرمود آنحضرت * ابدأ بما بدأ الله به * آغاز کنیم بچیزی که آغاز کرد خدا ای تعالی بآن * ثم ابدأ بالصفا * پس آغاز کرد آنحضرت بصفا چنانچه خدا تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده * فرقی علیه * پس بر آمد آنحضرت بصفا * حتی رأى البیت * تا آنکه دید خانه را و در آن زمان کعبه از صفا و درامیش و حجابی در میان نبود و الا آن بنای حرم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود از بعضی درهای حرم که متناهی او است می‌افتد * فاستقبل القبلة * پس روی آورد آنحضرت قبله را * فوحد الله وکبره * پس بیکانگی باد کرد داخل و بیرون کرد او را * و قال * وکف * لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله وحده لا شریک له * و روا کرد و راست گردانید و عدو خود را که بفتح مکه و حصول فتوحات عظیم کرد و بود صه بوجود آورد * و قصر عبد * و یاری داد بدو * خود را که ذات شریف و متجلی باشد * و ثم اخرج من الصفا * و شکست داد کوزه‌های کافران و دشمنان دین را تنها * ثم دعا بین ذلك * پست و دعا کرد میان این اذکار * قال مثل هذا اثلث مرات * گفت ما نزل این سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر و دعا کرد فاستلمه * پست نزل * پست فرود آمد از صفا * و مشی الی المررة * و رفت بسوی مرره که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفا * حتی اخصبت قد ما فی بطن الراد * تم سعی * تا آنکه یک پستی فرود آمد هر دو پای آنحضرت در مفاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد و دیک و شتاب رفت انصبا و در اصل ریخته شدن آب است و صیب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی به پستی زیران می‌آمد تعبیر با نصباب گردید و بطن شکم و مفاک زمین * حتی اذ الصلح تلحشی * بفتح همزه و سکون صاد تا آنکه چون شروع در بالا بر آمدن کرد هر دو قدم آنحضرت یعنی از پستی وادی به بلندی بر آمدن مشی کرد و آهسته رفت و سعی بکمال داشت و اصحاب در اصل در رفتن در زمین خوراه در بلندی باشد یا در پستی و اینجا ارتفاع مراد است کذا اقل و قاضی هیاض در معنی آن گفته صعود و اصعاد یکمعنی است و اصل درین باید آنست که حاجر بفتح جیم ام اصیل دم در وقتی که اسمعیل طفل بود و روزی بطالب آب رفت و چون درون وادی می‌رفت برآمد اسمعیل از نظری پوشیده می‌گشت پس بر صفا و مرره می‌رفت و تا بوری نگاه کرد پس این سنت از وی ماند و آنحضرت نیز کرد و الا آن چون زمین بلند را ساک بر کرد و خاک بکمال افتاده و بعد از نزول از صفا انزال او را نصباب خوانده تکلف باید کرد در سعی بیعت بپای آوردن سنت * حتی اقی المررة * تا آنکه آمد آنحضرت بر مرره که کوهی دیگر است مقابل صفا و مرره در اصل مذک سفیل براق را کویت که از صفا نشیب است * نفعل علی المررة ما فعل علی الصفا * پس کرد بر مرره آنچه کرد بر صفا مکرر تکرار تو حیث و تکبیر و دعا و سعی بین الصفا و المررة را جب مقت با راست از صفا به مرره یکی و از مرره بصفا و پس ایستاد از صفا است و ختم بر مرره چنانکه فرمود * حتی اذا کان اخر طواف المررة * تا آنکه چون یافته شد آخر طواف به مرره * فقال * پس گفت آنحضرت * لو انی استقبلت من امری ما استبرأت * اگر میشد که من پیشتر میدانستم از امر خود چیزی که از پس دانستم * لم اسق النبی * نمی‌راندیم هدی را و نمی‌آوردیم با خود و هدی بفتح هاء و سکون دال قربانی که بسم فرستاد * و جعلتها حصرة * و میکرد اینم حج را عمره و بیرون می‌آمدیم از امراتم * و من کان منکم لیس معه هدی فلیعل * پس که نیت که می‌کند از شما که نیست یاری هدی پس باید که جلالت شود و بر آید از احرام * و لیجلبها عمره * و بگرداند آنرا عمره * و یخرج این

فصلی بها الظهور والعصر والمغرب والشاء والفجر و هو ارشد آنحضرت بهو می منی و زمیلم بمی پس بکل آن روز و منی آن
 پنج شمار شب در منی بیتوقت کرد * ثم مکث قليلا * پست درنگ کرد اندکی بعد از گذاردن نماز فجر * حتی طلعت الشمس *
 تا آنکه برآمد آفتاب * و امر بقمة من شعر تضرب له بتمرة * و امر که بشیعه از موی که زده شود برای وی صلی الله علیه و سلم
 در وادف نمره بفتح نون و کسر میم که قریب وادف عرفات است و منتهای زمین حرم است و آنجا کوهی است که پیغمبر
 مبارک است که امیرالمومنین عمر رضی الله عنه از برای ایشان مرم بنا کرده و عرفات از محل است و سرنام حیران
 مشهور است که او را بطنک گویند این کوه را که کتبه بنای حیا و سفید دارد بان تشبیه کردند * فصار رسول الله * پس رفتند
 و راند پیغمبر صلی الله علیه و سلم * بیتاب عرفات * و لا تشك قريش الا انه واقف عند المشعر الحرام * و کان منی
 بر دند قریش مکر آنکه آنحضرت و قوف کنند * است نزد مشعر حرام که نام کرهی است بمزدلفه که آنرا قرح میگویند * تا کانت
 قریش تصنع فی الجاهلیة * چنانکه بود دند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان رقوق بمزدلفه میکردند و آنرا
 موقوف حرم و اهل حرم الله میکنند و عرفات نمیرفتند بشلاب سایر عرب که رقوق عرفات میکردند پس کان بر دند که
 آنحضرت نیز وقوف بمزدلفه خواجل کرد * فاجاز رسول الله * پس قیام از کرد و در گزشت پیغمبر صلی الله علیه و سلم *
 از مزدلفه * حتی اتی عرفة * تا آنکه آمد عرفه را و عرفه بفتح رای مغرد بمعنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع
 مخصوص بمکان است و وجه تسمیه عرفه بیاید * فوجد القبة قد ضربت له بتمرة * پس یافت خیمه را که بتدقیق زده شده است
 برای وی بنمود * فنزل بها * پس فرود آمد بتمرة * حتی اذا غابت الشمس امر بالقصواء * تا آنکه وقتی کشت آفتاب و رفته
 و اوال شد امر کرد که بالان کرد * و شد قصواء را که بالان کرد * پس بالان کرده شد قصواء را برای آنحضرت
 * فاتی بطن الرادي * پس آمد آنحضرت درون وادف نمره و مغاک آنرا * فخطب الناس * پس بخطبه بخواند و خطاب کرد مردم
 را * و قال * و کفیت * این دعا که را و اهل حرم علیکم * بدرستی که خونهای شما و مالهای شما بناحق حرام است بر شما * کرمه
 برکم هذا * هم جو حرام بودن این روز شما که عوفه است * فی شهرکم هذا * درین ماه شما یعنی ذی الحجه * فی بلدکم هذا *
 درین شهر شما یعنی مکه و این تاکید و تقریر حاجت حرم و دعا و اموال را و عرب همه قابل بودند بحرمات این روز و دعا و شهر
 گنا بایستی ادروی حرام است * الا کلی شیء من امر الجاهلیة تحت قدمی موضوع * آنگاه باشد که هر چیز زهر و سم از جاهلیت
 زیر هر دو پای من نهاده شد و پست و پایمال است یعنی بقوار و باطل و مترک است * و دعا الجاهلیة موضوعة * و سخنهای زکات
 جاهلیت موضوع و مترک و هبل و احص یعنی رجم اهل جاهلیت آن بود که کینه نگاه میداشتند بر کس از قبیله که خون
 گرده هر چند که مدتها بران میگذشت کینه میکشیدند و می کشتند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنهمه را باطل کرد البتة و
 فرمود * و ان اول دم اضع من دمائنا دم ابن ربيعة بن الحارث * و بد رستی نخت خون که می نهیم و هنر میکنم از خونهای
 قبیله بنادم پسر ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب است حارث عم رسول الله است صلی الله علیه و سلم و ربيعة پسر وی صحابی
 است در خلافت امیرالمومنین عمر رضی الله عنه وفات یافت و او را پیری بود نامش آدم یا تمام یا ایاس در جنگی که میان
 حنظل و ذیل بود متکی بر وی رحیل * و کشته شد * و کان حنظل ضحافی بنی سعد * و بود پسر ربيعة شیر دانه شد و در قبیله بنی
 سعد * نقله ذیل * پس کشتند او را خنظل بضم ما و فتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد و ذیل شد و از اینجا معلوم
 شد که صحیح دم این ربيعة است بزیادت لفظ این چنانکه در عبارت مشکوة از روایت مسلم واقع شده است و در نسخ مصابیح
 که دم ربيعة واقع شده بی ذکر لفظ این و جمعی از اهل علم گفته که را و یان اینست خطا کرده اند که دم ربيعة نقل کرده
 اند و جواب دم این ربيعة است پس بعضی لفظ این را در نسخ مصابیح الحاق کرده اند و توراتی میگویند که ما تسلیم نمیکیم
 این تشطیه را با وجود امکان تقریر معنی اهل بیت بر وجه صواب و حال آنکه این روایت بخاری است و جماعه از علماء معتبرین
 کرده و حافظ روایت کرده اند که دم ربيعة و وجه صحیح آنست که اضافت دم ربيعة بجهت آنست که وی زلی دم است

و دم را چنانکه ضایع بمقتول توان گرد بولی وی نیز توان کرد و ضعیف در کان معترضاً راجع بمقتول است فانهم باز فرموده
 آنحضرت در باب الحائضه موضوع و در باران جاهلیت نهاد شده و ساقط گردانیده شده است و اول ربا اضع من ربانا
 و ربا عما من بن عبد المطلب و نخست ربایک می نهی از ربای قبیله ما ربای عباس بن عبد المطلب است و فانه موضوع کله
 پس بد رستیکه ربای عباس موضوع و باطل است و عباس بن عبد المطلب غم رسول الله صلی الله علیه و سلم در جاهلیت ربای
 خود را میگوید و بحکم ربای بر ذمه مردم بود آنهمه را از ذمه ایشان نهاد و باطل کرد انید و باز فرمود ما تقوا الله فی النساء
 پس تقوی و پر میز کنید از حد اب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان و فاکم اخذ تموهن با مان الله پس بد رستیکه شما گرفته
 اید زنان را با مان خدا و عهدی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان و استحللتم فروجهن
 بکلمه الله و حلال کرده اید فرجهای زنان را بکلمه خدا که امر فالتکوا است یا بتیجاب و قبول که بد ان امر کرده یا بکلمه
 نوحید زیرا که حلال نیست زن معلمان جز مرد مسلمانان و وکم علیهن ان لا یوطئن فرشکم احد انکر موهه و مرشما را حق
 است بر زنان اینکه پایمال نکرد اندک فراشهای شما را هیچ یکی را که با خواست می آید شما و ایاطه از طی است بمعنی
 بی سپردن کنایت است از قادر کرد انید غیر مرد آمدن بر ایشان و اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود
 و فان فحان ذلك فاضربوهن ضربا غیر مبرح و پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنیب ایشان را زدن غیر مؤثر و مؤلم و بر ح
 ابعاء مصله سختی و کزنک و مشقت را از اینجا معلوم میشود که ایطای فرش کنایه از زنا نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا میبود
 و لکن علمایم رزقه و کسوتهن یا معروف و موزن را است بر شمار و زی ایشان و جامه ایشان بروجه مشروط و اعتدال
 و رزق روزی و روزی دادن و کسوت جامه و جامه پوشانیدن کمی را و وقل قرکت فیکم ما لن تظلو ابعه ان اعتصمت به
 و تحقیق کند آشته ام در شما چیزی را که هرگز گواه نمیشوید بعد از وجود وی و کذاشتن وی با اختیار و قبول وی و عمل بری
 اگر چنانکه در زین و پناه کبریا بآن چیز و کلام است آنچه و کتاب الله کتاب خدا است که قرآن مجید است و همت در حکیم
 وی و محتمل است یا آنچه نوشته است خدا و نرض کرد انید و است بر شما و فرموده و انتم تعالون عنی و شما پر میید و
 میشود روز قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن احکام دین و ادای امانت و نصیحت و فاما انتم قائلون
 پس چه خواهی گفت شما و قالوا نشهد انک قد بلغت و ادیت و نصحت و گفتند صیبا به گواهی میدهم ما یعنی پیش خدا که تو
 بر حق و راستی رسانیدی و رسالت را و ادای کردی امانت را و نصیحت کردی و امر را و نصیحت خالص شد و و خیر خواهی نمودن
 و انکال با صفة السبابة و پس اشارت کرد آنحضرت با نکشت شهادت خود و یرفه الی السماء در حالی که پر میید ارد آن
 انکشت را و صوی آسمان و ینکها الی الناس و مایل میکرد انید و می خمید آن را و صوی مردم و فی المصراع الذکبة کالتقطه
 یعنی خجک اللهم اشهد اللهم اشهد و نداد اکوا باش و ثلث مرات و ملاحظه بار گفت این کلامه را یا سه بار کرد اشارت و
 نکت و استشهاد را و بعضی گفته اند که ینکها صواب آنست که بباای موحده باشد بیای تا فی فوقانیة و در متناهی گفته که برایت یا
 بتاب و نقطه فزق درست و بعضی متقین گفته که صوابش بهایک نقطه و معنی تنکیم برگردانیدن و یکس کردن یعنی رد و قلب
 وی بیایب مردم اشارت کنند و بیایب ایشان زیرا که آنحضرت سر او بود انتهی و نظر با نصاب معنی نکست و فوقانیة غیر ظاهر
 است اگر چه بقرینه کلامه الی میا از اشارت تواند بود و در مجمع السعاده روایت آورده و گفته بقرینه بیب المعنی و تم
 از ان بلال و پسترنانک نماز گفت بلال و تم اقام و پستراقامت گفت و تکبیر بر آورد و فصلی الظهر و پس کزارد آنحضرت نماز
 کبشین را و تم اقام و پستراقامت گفت بلال و فصلی العصر و پس کزارد آنحضرت نماز دیگر را و لم یصل بینهما شیئا
 و بکار در میان نماز ظهر و عصر چیزی را از سنن رواتب و نوافل و درین استعجال و توقف است اینجایی بر مندرج جایی
 و بعضی گفته اند که پستراقامت نفل ترک در هکذا جواب میگویند در عرفات است که فرض وقت نماز عصر است بجهت استعجال
 و توقف و است ترک میبندید و تم رکب ختی اتی المرقب و پستراقامت نماز است تا آنکه از جای ایستادن در

در عرفات و فجل بطن نافته القصور الی الخیرات پس کرد الیل شکم بافته خود را که تصوا بود بحوری صخرات جمع صخر
 منك بزرگ و در وایتی صخورات بلفظ تصغیر سنگهای خرد و میاه نزدیک بجل رحمت که در آنجا موقوف آنحضرت بود
 صلی الله علیه وسلم و جبل حمل المشاة بین یدیه و احتقبل القبلة و کرد انید جبل المشاة را که نام موضعی است هم در اینجا
 پیش درود است بخود یعنی پیش بخود و روی آورد بجانب قبله جبل بفتح حای مصله و سکون بای موجده ریک که در از افتاده
 باشد و گفته اند توده ریک سطر و جمع وی حبال است و بعضی گفته اند حبال بتاد ریک مانند حبال کبریا و بعضی گفته اند حبال
 و مشاة بضم میم جمع ماشی و اضافت جبل بيشاة از جهت اجتماع ایشان است در وی و قاضی عیاض گفته که مراد بجل المشاة
 صف مشاة و متصل اجتماع ایشان است تشبیه کرد صف ایشانرا بجل و حمل و موقوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عرفات
 در اینجا بود و اگر چه موقوف شریف بشخصه متعین نشد است اما باید که در کرد همین موضع می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آنجا
 نزدیک به بنای قدیم که اینجا است که عامه مردم آنرا مطبخ آدم علیه السلام میگویند شایسته که بموقوف شریفنا نیز کرد و باین
 نعمت مشرف شود و فام بزل و اتفاحتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه فرو رفت آفتاب
 و ذهب الصفرة قلیلا و رفت زردی اندکی و حتی غاب القرص تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تا کیل و بیان غروب
 است تا کمی گمان نبود که مراد قریب غروب است و اردف اسامة و پس بخود حوار کرد اسامة بن زید را و دفع
 و برگشت و بیرون آمد از عرفات و هر وقت کرد در هر چه و حتی اتی المزدلفة تا آنکه آمدن مزدلفه را که موضعی است در میان
 عرفات و منی و بیترتد روی نزد ما را حباب است و همچنین نزد امام احمد و بعضی شافعی و نزد بعضی از ایشان فرض است و رجوع
 قسبه ری بمزدلفه بجهت آنست که مشتق از زلف بمعنی قرب است و مردم در زی قریب یعنی که متصل چنانست است می آیند و نیز
 زلف بمعنی زمین هموار چاروب داده را گویند و زمین این موضع اینچنین واقع شده است و مزدلفه را جمع بفتح جیم و سکون
 هم نیز گویند و مروی است از ابن عباس که میان آدم و حواد زمین موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تعارف در عرفات
 شد و بود در آنکه اعلم بالصواب فصلی بها المغرب والعشاء پس گزارد آنحضرت در مزدلفه مغرب و عشاء را باذان
 واحد و اقامتین بیک اذان و در اقامت چنانکه ظفر و حضرا بعرفات گزارده بود و این من مذهب شافعی و زفر و بعضی
 دیگر از ایضا است و نزد امام ابو حنیفه بر روایتی از امام احمد و بیسار از علمای یک اذان و یک اقامت نیز است که هش
 اینجا در وقت مفود است پس احتیاج با قامت جلاد اعلام نباشد و عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام و در
 صحیح مسلم این را از ابن عمر روایت کرده و ترجمانی نیز این را تحسین و تصحیح نموده و ولم یسبح بینهما شاة و نگذاشت
 نماز نفل در میان مغرب و عشاء چیزی و هیچوقت بضم سین نماز نفل را گویند ثم اضطجع و پستر پهلوانها در آنحضرت
 و انشرب رفت و حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح و درین شب نه سجده بختیست با وجود آنکه سنت دانی و
 صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر حین تمین له الصبح پس بگزارد نماز فجر را در هنگامی که ظاهر شد مرا و فجر را ازین
 کلام مفهوم میگردد که برد بیکران طلوع صبح ظاهر نشد تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گزارد نماز صبح را در غیر وقتش
 و در روایتی گزارد در تاریکی و صواب آنست که در وقت کند آرد و لیکن مردم شك داشتند که صبح طلوع کرده
 یا نکرد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بوحی یا بجهت کمال علم وی ظاهر شد که طلوع کرده است و مراد با آنکه در غیر وقت
 گزارد یعنی در غیر وقت معهود بگزارد و سخن درین باب در مواقیف ملوکه گشته است فلیتمن کر باذان و اقامة
 پس گزارد نماز فجر باذان و اقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نمود و بیکه ترک گزارد اما اذان و اقامت که
 هست مستوره بوده ترک نداد و ثم رکب القصور حتی اتی المشعر الحرام پس سوار شد باقه را تا آنکه آمدن بر مشعر حرام که نام
 موضعی است در مزدلفه که آنرا قرح میگویند بضم قاف و فتح زای و حاء همزه در آخر که قریش در جاهلیت مشرف
 میگردید چنانکه کن شمس بد آنکه در باب حج مشعر حرام و مشاعر حج و شعائر حج مذکور میگردد و عشاء و جمع مشعر است و بر جمع

شعبه مراد امور حج و مناسک و علامات آنست و اصل از شعور بمعنی علم است فاستقبل القبلة پس روی آورد آنحضرت به قبله فدعا و کبره و ملله و وحده پس دعا کرد حق سبحانه را و بتکبیر و تهلیل و تهویل یاد کرد او را فلم یزل واقفا حتی اسرع جلا پس همیشه بود آنحضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جل کوشیدن در کار و این وقوف بمزد لافه واجب است زیرا ما فدفع قبله ان تطالع الشمس پس براند و بیرون آمد از مزد لافه پیش از آنکه برای آفتاب وارد الفاضل بنجام و زردیف کرد انیل فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن محسر تا آنکه آمد بطن وادی محسر و ایضم میم و فتح حار کرمین مشدده که میان مزد لافه و مناسک است و بر زخامت میانه هر دو پاره از آن است و پاره از این و مشتق است از محصور بمعنی مانده شدن و تحسیر مانده کردن و این وادی مانده میگرداند که گنزدند کانیای مانده کردند است اصحاب فیل را چنانکه در بیان حکمت آن معلوم کرد فحکرت قلیلا پس جنبانید نایقه را اندکی و تیزراند و از بعضی احادیث مفهومی میشود که سخت تر راند و شاید که ثلث باعتبار زمان باشد که مقلد مسافت افرادی است و محتجب است شتاب رفتن از این وادی و اگر پیاده است تیز رود و اگر موار است تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاف کرده اند در سبب و حکمت تیز راندن آنحضرت صلی الله علیه و سلم نایقه را درین وادی و مشهور آنست که این مکان نزول عد اب بود بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله زاده الله تعظیما و تکریما آمد و بودند پس محتجب داشت شتاب رفتن و کشتن از آن و ثابت شد است در صحیح امر کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم گنزدند کان از دیار لوط و دیار رشود را به تیز گنشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن از آن و هم چنین بود عادت شریف در مواضع که نازل شد و در وقت هذاب غل آورد در مواضع که از اسنوی که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب وی آنست که نصاری می ایستادند و روی چنانکه راغی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند چنانکه در محیط گفته پس امر کرده شدیم بحضرت ایشان و امام شافعی در املا گفته که جائز است که این تیز گنشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته از جهت اینکه این جای بودن شیاطین است و نشاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را در اینجا متمسکی متوهم گردد که چون تیز گنشتن از مکان نزول هذاب مشروع است این نیز ازین باب است و این از نادانی و عدم فهم و غلط محض است زیرا که امر حضرت گنزدند کانیای به تیز گنشتن بجهت خوف حق و گشود قهر و جلال اراست تعالی و نیز از شومی آن موضع له آنکه اینجا ایستادن نازل شد تا آنکه اگر می ایستد نازل میکرد عد اب این بان اصلانمی ماند و با وجود آن چون صریح نمی و منع و وعید در گنشتن از طاعون وارد شد این قیام در مقابل نص است و فائده اند و گنشتن در بعضی مواضع دیگر آمده است چنانکه کمی در خانه نشسته و زلزله آمد چنانکه غالب ظن با فتادن خانه است یا خانه را آتش گرفت و اگر می ایستد می سوزد از اینجا باید برآمد و اگر این را بران قیاس کنند نیز صحیح نیست چه اینجا غالب ظن و اینجا توهم محض است و فرق است میان اسباب ظنی و فهمیه و مباشرت این منافق توکل نیست و در فهمیه منافی است و اینجا جز منع و نهی واقع نشد و برابر کتاب آن و عیله و ترک مواعیل واقع شد و دیگر چه جای سخن است اعاننا الله من موجبات سخطه و اسباب عد ابه فم سلك الطريق الوسطی بهتر رفت آنحضرت همانند راه را و این غیر راهی است که از آن رفته بود آن راه نخست را طریق ضب میگویند بضاد معیبه و نشد یک موحده و این را طریق ما زمین که نام دو کوه است بکسر زای و فتح میم و لهند ادر رفتن رفتن بروادی محسر فکشته بود التي تخرج علی الجمره الکبری آن راهی که بیرون می آید برجمره اولی که در جانب مزد لافه قریب مسجد خیف است مقصود تعیین طریق است اما امروز از آن جمره میگذرند و بجره می آیند که در جانب مکه است و از جمره عقبه میگویند و عقبه بنام عین و قاف راه در کوه و این جمره در ته اوست و بعبه العقبه که انصار کردند بر مقصد آنست و احکام رمی جمار بتفصیل در باب خود بیاید حتی اتی الجمره التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت جمره را که زیر درخت است مراد همین جمره عقبه است که مذکور شد فرما ما یسمع حصیات پس انداخت

خور و هفت سنکریزه را * یکبر مع کل حصاة منها * در حالی که تکبیر میکند با هر سنکریزه از آن سنکریزه ها * مثل حصی
 التل ف * مانند سنکریزه های خد ف بفتح خاء و سکون ذال معجمتین سنکریزه انداختن با نکشتن مثل نه بکسر میم و سکون
 خا نلاخن و صورت خد ف آنست که سنکریزه یا خه دارد و نکشت سیاه میگرداند تا میان نوا نکشت و سیاه نهاده می اندازند
 یا خند نه می سازند از چوب و بوی می اندازند و در حالتی که خد ف بفتحی واقع شده است و این مقصود بیان مقلد
 سنکریزه ها است در صغر و کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خد ف را بفتح ارد آنه با قلا و بعضی گفته اند کلان قرار نشود و سبب
 ترازی بند ق و بعضی مثل بشتک کو سفند * رمی من بطن الوادی * انداختن آنحضرت سنکریزه ها را از میان وادی که چمر
 در آنجا است * ثم انصرف الى المنبر * پستری باز بر کشت آنحضرت بسوی قریبان جای که در منابود * فنحرت لثا و ستین
 یک نه بید * پس نحر کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک نمود نحر شتر کشتن و بر میینه زدن نیزه و بیان نحر
 و ذبح و آنکه سنت در شتر نحر است و در غیر و صذیح در باب اخصیه کند شت * ثم اعطی علیا رضی الله عنه فنحرت ما غیر *
 بسترداد آنحضرت یعنی شتران را یا کار را بعلی پس نحر کرد طی چیز را که باقی ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران
 و ساقا معلوم شد که همه صد شتر بودند پس باقی سی و هفت باشد * و اشرکه فی هدیه * و شریک کرد انیل آنحضرت علی را
 رضی الله عنه در قربانی خود * ثم امر من کل بل نه بیضه * پستری امر کرد آنحضرت بکر فتن گوشت پاره از هر شتر یک نه
 بفتیات واحد بدن بضم و سکون * فجعلت فی قنبر * پس گردانید شش این گوشت پاره هارد یکی * فطعت * پس پخته شد
 آن گوشت پاره ها * فاکلامن لهما * پس خوردند هر دو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و حضرت علی رضی الله عنه
 از گوشت هدایا از گوشت قدر و قدر و مونت می آید * و شربا من مرقها * و نوشیدند از شور با آن مرق بفتح میم و را
 شور یا بیست آنکه مستحب است که از قربانی خود چیزی بخورند و باقی گوشتها بخشش کردند و در زمانی آمد که نثار
 کردند و فرمودند که هر که خواهد بکشد و نثار را بکند * ثم رکب رسول الله * بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم فافاض الی البیت * پس شنایی را ند بسوی خانه کعبه و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این
 رکن دیگر است از حج بعد از بوقوف بعرفه و باین تمام میشود حج و این با فضل است روز نحر و بعد از وی نیز جایز است * فضلی
 یسکه الظاهر * پس گزارد در مکه نماز پیشین را این روایت جابر است و عایشه نیز بهین بجانب است و در روایت ابن عمر
 آمده که نماز گزار پیشین را بمنابعد از بر کشتن از مکه هر دو روایت صحیح است و چنین در اینجا بسیار است و در شریک
 شد و الله اعلم * ناتی طی بنی عبد المطلب * پس آمد آنحضرت بر پهران عبد المطلب که عباس و ولاد وی بودند و عبد
 المطلب نام جد آنحضرت است و منصب سقایه زمزم بدست ایشان بود * یسقون طی زمزم * در حالی که آب میدادند مردم
 را بر زمزم * فقال * پس گفت آنحضرت * انزعوا بنی عبد المطلب * یکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب * فاولان
 یغلبکم الناس علی سقایه * پس اگر نمیبود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم و اجتماع و ازدحام
 ایشان بر آن از جهت اتباع فعل من و بیرون آید این منصب از دست شما * لنزع معکم * هو آینه میکشیدم من آب
 از زمزم از جهت فضل و شرف این فعل * فاولوه دلوفا شرب منه * پس دادند آنحضرت را دلوئی از آب زمزم پس نوشید
 آنحضرت از آن آب این احکام در حالتی که بر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر بعد از طواف همت که در ایام منی
 انرا میکنند هم در مثل خود مذکور کرد ان شاء الله تعالی * رواد مسلم * وعن عایشه رضی الله عنها قالت خرجنا مع
 النبی صلی الله علیه و سلم فی حجة الوداع * گفت عایشه بیرون آمدیم ما با آنحضرت در حجة الوداع * فنما من اهل
 بعمرة و منا من اهل بیت * پس بعضی از ما کسی بود که احرام بست و تلبیه کرد بعمرة و بعضی از ما کسی بود که احرام
 بست و تلبیه کرد بیت * فلما قد مناکم * پس فدا می که قدم آوردیم بکعبه * فقال * پس گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 صلی الله علیه و سلم من اهل بعمرة زلم یهل فلیهل * کسی که احرام کرد بعمرة و دلوئی نفرستاد پس باید که غسل کند و در

بر آید از احرام یعنی احرام بذل و حج ذی یام حج * ومن اجرم بعمره واحد ی فلیهل بالحج مع العمره * وکسی که احرام
بصت بعمره و مدی فرستاد پس باید که اهل کند بحج با عمره * ثم لا یحل حتی یحل منهما * بعد ازان حلال نشود تا آنکه
حلال شود از مرد و * فی روایة فلا یحل حتی یحل بعمره به * ودر روایتی اینچنین آمده که پس حلال نشود تا آنکه حلال شود
با عمره * پس اهل کند بحج با عمره * ومن اهل بحج فلیتم حجه * وکسی که احرام بصت بحج پس باید که تمام
کند حج خود را * قالت * گفت عایشه * فغضت * پس حیض کردم من * ولم اطف باللبیت * و طواف نکردم بخانه کعبه
برای عمره * و لا بین الصفا والمروة * و نه طواف کردم میان صفا و مروه * مراد بطواف اینجا سعی است و بر سعی نیز
اطلاق طواف آمده است * فلم ازل حایضا * پس همیشه بودم من حایض * حتی کان یوم عرفه * تا آنکه شد روز عرفه
* ولم اهل الا بعمره * و احرام نه بسته بودم من مکر برای عمره * فامرني النبي صلى الله عليه وسلم ان انقض راسي
وامتشط * پس امر کرد مرا آنحضرت که بکشایم سر خود را و شانه کنیم یعنی برای احرام و مباح کردن آنم آنچه حرام
شد بود با احرام * و اهل بالحج * و احرام بندم بعد ازان بحج * و ترک العمره * و ترک کنیم عمره را * ففعلت * پس
کردم من آنچه فرمود آنحضرت * حتی قضیت حجی * تا آنکه تمام کردم حج خود را * بعث معی عبد الرحمن بن ابی بکر *
فرستاد با من برادر مرا که عبد الرحمن بن ابی بکر باشد و این عبد الرحمن برادر عایشه بود از یک مادر
* و امرني ان اعتمر مكان عمرتي * و امر کرد مرا که عمره کنم در بدل عمره من که فوت شده بود از من بجهت حیض و بر آمده
بودم از احرام آن * من التنعيم * احرام بندم این عمره را از تنعیم که بجای است بیرون مکه بد و سه میل نزدیکترین
زمین حل بترم و در اینجا جای است که آنرا مسجد عایشه میگویند یعنی جای احرام بستن و اینجا دعوا مالناس
این تنعیم را عمره گویند چون از برای عمره احرام از اینجا میبندند * قالت * گفت عایشه * فطاف بالذین كانوا اهلوا
بالعمره باللبیت * پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند برای عمره بخانه کعبه * و بین الصفا والمروة *
و سعی کردند میان صفا و مروه * ثم حلوا * پستر حلال شدند و بر آمدند از احرام * ثم طافوا فابعد ان رجعوا
من منی * بعد ازان طواف کردند بعد ازان که باز گشتند و آمدند از مناز و زهر طواف زیارت * و اما الذین جمعوا
الحج والعمره فانما طافوا فواحداه * و اما آن کسانی که جمع کردند حج و عمره را و قرآن کردند پس طواف
کردند مکرر طواف روز نحر برای حج و عمره معا * متفق علیه * و من عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلى الله
عليه وسلم فی حجة الوداع بالعمره الى الحج * تمتع کرد آنحضرت بعمره بسوی حج * فحاق مع الهدی من ذی
التلیفة * پس راند و برد با خود مدی را از ذی التلیفة که آنجا احرام است * و بدأ فاهل بالعمره * و آغاز کرد پس
اهل کرد بعمره * ثم اهل بالحج * پستر اهل کرد بحج * فتمتع الناس مع النبي * پس تمتع کردند مردم با پیغمبر
* صلى الله عليه وسلم بالعمره الى الحج * بعمره بسوی حج * فکان من الناس من اهل من اهل من الله
من لم یهل * پس بود از مردم کسیکه مدی برد با خود و بعضی از ایشان کسی بود که مدی نبرد * فلما قدم النبي صلى الله
عليه وسلم مكة قال للناس * پس هنگامی که قدم آورد آنحضرت بکه گفت مردم را * من کان منکم اهلی فانه لا یحل من
شیء حرم منه * کسیکه هست از شما که اهل کرده پس بک رستی که حلال نشود از هیچ چیزی که حرام شده از وی یعنی از
احرام نبراید و هم بر آن حال که بوده باشد * حتی یقضی حجه * تا آنکه بگذارد حج خود را * و من لم یکن منکم اهلی فلیطف
باللبیت وبالصفا والمروة * و کسیکه نباشد از شما که اهل کرده پس باید که طواف کند بخانه کعبه و صفا و مروه * ولیقصر *
و باید که قصر کند موی خود را و ادنی اینست و الا حلق افضل است * و باید که حلال شود و آنچه از مناسک
و احکام آن عمره است بجا آورد چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن در اینجا آنست که از بنده یث معلوم میشود که رسول
خدا صلی الله علیه وسلم تمتع بود و اصح آنست که آنحضرت قارن بود و تاویل اینست که آنست که مراد بتمتع معنی لغوی

امت که انتفاع والتل اذ امت وشک نیست که این معنی در قرآن موجود است ارجعت اکنفا ارد و لیسک ینسک واحد یا مراد آن است که امر کرده اصحاب را بنسج و اسناد تمتع حضرت و بطریق اسناد بجماعت چنانکه میگویند بنا کرد باد شاه شهری را زیر که چون بنا با مراد امت کو یا خود بنا کرده اما روایت آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم منفرد بود پس وجه آنست که نخست احرام حج بست پس ازان نیت عمره کرد و تارن شد هر که لفظ اول را شنید خیال کند که تلبیس ای حج احرام بست و افراد کرد و الاکن تا ولایت بجهت تطبیق میان روایات کرده الی و کلام درین مقام بسیار است در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است و الله اعلم بالصواب بعد ازان حال تمتع را که هدی نکرد بیان نمود که چون از احرام برآمد و طواف رسی نمود و عمره تمام کرد * ثم لبس بالیسی * پسترباید که چون ایام حج برسد احرام بندد برای حج * ولیعهد و باید که اهل اکتد که هدی کردن و اراقتدم نمودن واجب است مومتمتع را برای شکرگزاری این نعمت که توفیق ادای فرد و نسک یافت * فمن لم یجد هدی یا * پس کسیکه نیابد هدی را * فلیصم ثلثة ایام فی الیسی * پس باین که روزه دارد سه روز در حج هر سه روز که باشد و افضل آنست که سابع و ثامن و ناسع بدارد و بعضی گفته اند که پیش از تا مع دارد * و سبعة اذ ارحم الی اهله * و روزه دارد هفت روز و قبکه برگردد بسوی خانه خود که مجموع ده روز باشد در قرآن مجید مطابق رجوع واقع شده است زیرا که فرمود وَسَبْعَةَ اِذَا رَجَعْتُمْ پس بعضی تفسیر کرده اند آنرا رجوع بآهل و بعضی بفراغ از احوال حج و برآمدن از منا و رجوع بمکه بیضاوی گفته که منسوب الی تنقیف این است و طیبی نیز مرافق آن گفته اما در محل این گفته که اذ ارحم الی اهله و ظاهر اینست می موی این منسوب است و چون آن حضرت قدم آورد بمکه و امر کرد اصحاب را بلبس آنچه کردند * فطاف حین قدم مکه * پس طواف کرد هنگامی که رسید بمکه * و استلم الزکون اول شی * و بوسه داد حج را سو در نخست از هر چیز * ثم غب تلنه اطواف * پستربوده کرد و درمل کرد چنانکه کف شد و سه طواف که آنرا شوط میگویند که یکبار کرد کعبه کشتن است * و مشی اربعه * و مشی کرد بطریق معتاد آهسته چهار مجموع هفت طواف و شوط شد که آنرا طواف گویند * فرک حین قضی طوافه بالیسی عند السقام رکعتین * پسترگزارد هنگامی که تمام کرد طواف بیت الزد مقام ابراهیم در رکعت نماز را * ثم سلم * پسترسلام داد * فانصرف * پس برکشت از نماز * فاتی الصفا * پس آمد کو صفا را * فطاف بالصفا و المروه سبعة اطواف * پس طواف کرد بصفا و مروه هفت طواف مراد بطواف اینجا کشن است میان این دو کوه هفت بار که آنرا بعضی بین الصفا و المروه گویند * ثم لم یصل من شیء حرم منه * پسترحلال نشد آنحضرت از هیچ چیز که حرام شد از وی و از احوال نبرآمد زیرا که قارن بود اگر تمتع هم بود هدی با خود داشت * حتی قضی حجه و نسج و هدی یوم النحر * تا آنکه گزارده حج خود را و نحر کرد هدی خود را روز نحر * و افاض * و ریخت بسوی مکه یعنی از منی بمکه آمد * فطاف بالیسی * پس طواف کرد بخانه کعبه طواف زیارت * ثم حل من کل شیء حرم منه * پسترحلال شد از هر چیزی که حرام شده بود از وی حنی نساء و پیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غیر نساء و اینجا حج تمام شد و مطلق از احرام برآمد * و فعل مثل فعل رسول الله * و کرد مانند آنکه کرد پیغمبر خلی الله علیه و سلم من ساق الالهی من الناس * کسیکه سوق هدی کرد از مردم * منفق علیه * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من هدی عمره استمتعنا بها * این عمره است که منفعت گرفتیم ما بدان * فمن لم یکن عنده الالهی فلیصل التلک * پس کسیکه نباشد نزد وی هدی پس باید که حلال شود حلال شدنی همه * فان العمره قلدت فی الیسی الی یوم القیمه * زیرا که عمره بتحقیق در آمد در حج تا روز قیامت شرح این معنی گذشت * رواه مسلم و هذا الباب خال عن الفصل الاثنی عشر * و این باب تهی است از فصل ثانی

عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله فی ما س معی * روایت است از عطاء گفت شنیدم جابر را در میان مردم که گفت بود ندیدم در شنیدن * قال * گفت جابر * املنا اصحاب یس * احرام بستیم ما که اصحاب یسیم * صلی الله علیه و سلم بالیسی

ما ده و بی آمیزش عمره تنها * قال عطاء قال جابر * گفت عطاء که گفت جابر * نقل م *
 النبی * پس قدم آورد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم صبح را بعه مضت من ذی الحجۃ * در صبح شب چهارم که گذشته بود
 از ماه ذی الحجۃ * فامرونا نحل * پس امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم و از احرام برائیم * قال عطاء * گفت عطاء
 ذکر تفسیر قول جابر که امر کرد آنحضرت ما را که حلال شویم * قال * گفت آنحضرت * حلوا واصبوا النساء * از احرام
 برائید و بر سید زنا نرا * قال عطاء ولم یعزم علیهم * و واجب نکرد انید بر ایشان رسیدن بزنان * و لکن احلن لهم *
 ولیکن حلال کرد انید زنان را با ایشان و مباح کرد انید و طی ایشان را * فقلنا لئلا یکن بیننا و بین عرفة الا خمس * پس
 گفتیم ما که هنگامیکه نباشد میان ما و میان عرفه مکر پنج شب * فامرونا ان نقضي الی ناسئنا * امر کرد ما را که بوسیم بصوی زنان
 خود و مباشرت کنیم ایشان را * ففاتی عرفة تقطرمذ اکیرنا المنی * پس یائیم عرفه را در حالی که می چکاند آلتها ی مرد می
 ما آب منی قطر چکیدن و چکانیدن و مذ اکیر جمع ذکر است بفتحتین برخلاف قیاس * قال * گفت عطاء * يقول جابر
 بیده * در حالی که اشارت میکند جابر بدست از برای تمهیل چکانیدن مذ اکیر منی را * کان ی انظر الی قوله بیده
 یجرها * عظامیکوید کویا که من نگاه میکنم الآن بصوی اشارت جابر بدست خود که می جنباند دست خود را از برای نمودن
 صورت ذکر * قال * گفت جابر * فقام النبی * پس ایستاد و خطبه خواند پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فینما * در میان ما
 * فقال قد علمتم انی اتقاکم الله * بتحقیق دانسته اید شما که بد رستی که من پر میز کار ترین شما ام مرخص ارا و در بعضی
 نسخ طی الله یعنی کرامی ترین شما برخدا * و اصل کلم * و راست کوترین شما ام * و ابهرکم * و نیکو کار ترین شما ام * و لولا
 هدیی لتللت کانتلون * و اگر نمی بود هدی من مراینه حلال میشدم من چنانچه شما حلال میشوید * و لو استقبلت من امری
 ما استبرت لم اسق الهمی * و اگر پیش میدانستم از کار خود چیز را که پس دانستم یعنی اگر میل انستم که بر آمدن از
 احرام اینچنین بر شما شاق خواهد آمد نمیراندم هدی را و من نیز از احرام می برآمدم * فحلوا * پس حلال شوید و
 رائیل از احرام که حکم الهی عز شانه چنین است * فحللنا و سعننا و طعننا * پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آنحضرت را
 سمع رضا و اطاعت و فرمان برداری کردیم * قال عطاء قال جابر * گفت عطاء که گفت جابر * فقد م علی رضی الله عنه من
 ما یتم * پس قدم آورد امیر المؤمنین علی رض ازین که برای گرفتن صدقات رفته بود سعی و سعایت خراج و باج ساعی
 ج سنان * فقال به املت * پس گفت آنحضرت علی را بچه چیز و بچه نوع احرام بستی تو * قال بما امل به النبی * گفت علی
 رضی الله عنه احرام بستم بچیزی و نوعی که احرام بستم بآن پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله * پس گفت مر
 ی را پیغمبر و خدا * صلی الله علیه وسلم فاهد و امکت حرما * پس اهدا کن یعنی بران هدی یا خود و در ناک کن و بایست
 در حالی که متر می چنانکه من کرده ام * قال و اهدی له علی هدی * گفت جابر پس گرفت هدی برای خود علی رضی الله عنه
 * فقال سراقه بن مالک بن جعشم * پس گفت سراقه * یا رسول الله العا مناهل ام لا بد * آیا برای امسال ما است این حکم
 یا برای همیشه است * قال لا بد * گفت آنحضرت برای همیشه است چنانکه در فصل اول گذشت * رواه مسلم * و عن عائشة
 رضی الله عنها انها قالت قد م رسول الله صلی الله علیه وسلم لاربع مضین من ذی الحجۃ * گفت عائشه قد م آورد آنحضرت یعنی
 بسکه هنگامی که چهار رشب گذشته بود ند از ذی الحجۃ * او خمس * یا پنج شب * قد خل علی و هو غضبان * پس در آمد آنحضرت
 بر من و حال آنکه وی خشمناک است * فقلت من اغضبك * پس گفتم من که در غضب آورد ترا * یا رسول الله ادخله الله النار *
 در آرد او را خدا ای تعالی در آتش دوزخ * قال * گفت آنحضرت * انما شعرت انی امرت الناس با مر * ایانمیدانی و خبر
 نداری که من امر کردم مردم را با مر ی * فاذا هم یترددون * پس ناگاه مردم تردد و توقف میکنند در امتثال آن * و لو
 انی آتیتم من امری ما استبرت ما سقت الهمی معی * و اگر می بود که پیش میدانستم من از کار خود چیز را که پس
 دانستم ای آوردم و نمیراندم هدی را همراه خود * حتی اشرب * تا آنکه میخوردیم هدی را اکنون بعد از احرام * ثم

و سلم اذا طاف فی الحج او العمره اول ما یقدم یلود الحضرت که چون طواف میکرد در حج یا در عمره در اول طواف و در اول طواف
 سه می تلافی طواف معنی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط مراد رمل است که بیان آن گذشت و مشی اربعه و میرفت
 برپوش معناد در چهار شوط طواف که عبارت است از هفت بار کشتن گرد خانه کعبه و هر یک کشتن را شوط گویند بمعنی
 یک دور و رفتن از خانه کعبه به همین لفظ شوط واقع شده و در قافوس گفته است که جماعه از فقها اطلاق این لفظ را مکرره در اشبه
 اند بجای این طواف اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند که طواف ثلاث بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ
 بجای است چنانچه در کرامت اطلاق بطور بر مدینه مطبوعه گفته اند ثم سجد سجد تین و پستیر میگزارد بعد از طواف
 و در کعبه نه نه بطواف بین الصفا و المروه و پستیر طواف میکرد یعنی معنی میکرد همان صفا و مروه پس رمل در طواف
 می برد که بعد از روی سجد است متفق علیه و عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از این عمره است که
 گفت رمل کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من الحجر الی الحجر ثلثا از حجر ایهود تا حجر اسود سه بار و مشی اربعه
 و مشی کرد چهار بار و کان یسعی بطن المیل اذا طاف بین الصفا و المروه و بود الحضرت که معنی میکرد در مفاک
 بجای بیان آن چون طواف میکرد میان صفا و مروه بیان این در حدیث جا بر کن شد و رواه مسلم و عن جابر رضی قال
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قدم مكة اتی الحجر فاستلمه هنکامی که قدم آورد الحضرت مگر را آمد حجر اسود
 و یعنی الحجازی طواف انداز حجر اسود کرد ثم مشی علی یمنه و پستیر مشی کرد در دست راست خود از برای طواف و رمل
 ثلثا و مشی اربعه پس رمل کرد در سه طوفه و مشی کرد در چهار و رواه مسلم و عن الزبیر بن عریب و تابعیه روایت
 می کنند از ابن عمر و عیوبی روایت است از وی بکنایه در استلام حجر و قال یقال رجل من ابن عمر عن استلام
 الحجر و گفت سوال کرد مردی از ابن عمر از بوسه دادن حجر ایهود فقال پس گفت ابن عمر و رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم دستلمه و یقبله استلام میکرد او را و بوسه میداد را سابقا معلوم شد که استلام شامل
 لمس بیل و تمایل بدان بود و راست و گویا مراد با استلام این جالس بیل است بقرینه مقابلت بتقبیل و رواه ابی هریر
 و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال لم ار الا لینی صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت الا لکنین ایما لکنین
 گفتند ابن عمر ندیدم من آنحضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه مگر دو رکن یمانی را که حجر اسود است
 و رکن یمانی که محاذی است رکن یمانی نام همین رکن است و لکن رکن یمانی خوانند بطریق تغلیب و یسیر را
 و رکن دیگر است یکی رکن عراقی دیگر رکن شامی و مرد و را شامیان میگویند و رکن یمانی را فضل است باعتبار بقای
 ایشان بر اصل بنای خلیل علیه السلام ازین جهت تخصیص کرده شده اند با استلام و رکن اسود افضل است بر چو
 حجر اسود در روی و لهذا تقبیل کرده میشود و در رکن یمانی اکتفا بلمس میکنند و از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 تقبیل رکن یمانی ثابت نشده و وجه و برین اندر در استلام و رکن شامیان کلام است ذکر کرده ایم آنرا در شرح سفر
 السعاده و تصحیف لفظ یمانی در شرح کرده شده است متفق علیه و عن ابن عباس رضی قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم
 فی حجة الوداع طی بعیر و گفت ابن عباس طواف کرد آنحضرت در حجة الوداع بر شتر و یستلم الرکن و متعین در حاله
 که استلام میکرد حجر اسود را پیروی که در دست وی بود بان چوب اشارت بچهره میکرد و چوب را بوسه میداد و متعین
 بکسر هم و سکون حای مومله و فتح جیم چوب هر کج ما نند چوکان متفق علیه و عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 طاف بالبيت علی بعیر و هم از ابن عباس است که آنحضرت طواف کرد بشانه بر شتر و کلماتی علی الرکن اشارت
 بشی فی ذلک هرگاه که می آمد و میرسیم بر حجر اسود اشارت میکرد بسوی وی بچیزی یعنی پیروی که در دست مبارک
 می برد و اگر و تکبیر می بر آورد و در رکن شامیان بوسه داد آن چیز مذکور نیست و رواه البخاری و عن ابی الطفیل
 صحابی است آخر الصحابة موتا از خواص یاران و تابعان امیر المومنین علی بود رضی الله عنهم و قال رأیت رسول الله

گفت دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیئت و یستلم الرکن بمحجن معه و یقبل المحجن * طواف میگرد
بشانه و استلام میگرد رکن را بمحجن که با او بود و بوجه میل او محجن زانوینحایت استلام رکن است با محجن و تقبیل
آن و در حدیث سابق اشارت بمحجن بود مچمل آنکه بهر چه استطاعت دارد بکنن بوجه یا استلام یا اشارت با دست یا با محجن
و مانند آن * رواه مسلم * و من عایشه رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله * کنت غایبه بیرون آمدیم ما با پیغمبر
خدا * صلی الله علیه وسلم لا نذکر الا الحج * در حالی که ذکر نمیکردیم در تلبیه مگر حج را * فلما کنا بسرف طمشت * پس هنگامی
که بودیم ما بسرف تحییض کردم من و عوف بفتح سین و کسرا و فاد را آخر نام موضعی است بر یکریخته از مکه در اینجا مرتد ام
المؤمنین میمونه است رض و نکاح و رضی الله عنهما زفاف و موت و یصل رین موضع اتفاق افتاده بود ند * فلما دخل النبی صلی الله
علیه وسلم وانا ابکی * پس در آمد آنحضرت و حال آنکه من گریه میکنم از وقوع حیض که مبادا جالع شود از گزاردن من
فان قال لعلک لفتت * بلفظ معلوم پس گفت آن حضرت شاید که تو حیض کردی مراد از لغام اینجا حیض است و در ولادت
نفست بلفظ مجهول میگویند * قلت نعم * کفتم آری * قال فان ذلک شیء کتبه الله علی بنات آدم * گفت آنحضرت اندیشه مکن
و زیرا که حیض چیز نیست که نوشته شده است * است یعنی تقدیر کرده است تعالی آنرا بر دختران آدم بیواسطه و در بعضی
روایات آمده است که ابتدا ای آن از نساء بنی اسرائیل است و لام دردی در باب حیض گذشت * فاعلمی ما یعمل الحاج *
پس بکن ای عایشه چیزی که میکنند حاجیان * غیر آن لا تطوفی بالبیئت حتی تطهری * جز آنکه طواف نمکنی بشانه تا آنکه
پاک شوی * متفق علیه * و من ابی هریره رضی الله عنه قال بعثنی ابو بکر رضی الله عنه فی الحجۃ الی افرات النبی صلی الله علیه
وسلم علیها * گفت ابو هریره فرستاد مرا ابو بکر رحیمی که امیر گردانید * بودا و زانحضرت برای حجه یعنی برای اهل معجه
* قبل حجة الوداع * پیش از حجة الوداع که آنحضرت بنفس شریف خود کرد ما بقا معلوم شد که چون حج فرض شد
آنحضرت بجهت اشتغال بغزوات نتوانست رفت ابو بکر رضی الله عنه را امیر حاج ماخت * یوم التروی فی رمط * فرستاد مرا
ابو بکر رزق لیسر میان کروهی که * امره ان یؤذن فی الناس * امر کرد ابو بکر آن گروه را که اذان گویند و اعلام کنند در مردم احتمال
دارد که ضمیر امره بوا هریره رود * الا لا یحج بعد العام مشرک * آگاه باشید که حج نکند بعد از این سال هیچ مشرکی
هیچ کس ممنوع بمسلمانان باشد * و لا یطوف بالبیئت عزیان * و باین که طواف نکند بشانه کعبه هیچ برهنه و این عادت
امل جاهلیت بود که برهنه طواف میکردند و میگفتند عبادت نکنیم بکن اراد زجایهای که کذا میکنند در آن * متفق علیه
الفصل الثانی * عن المهاجر المکی قال سئل جابر عن الرجل یرى البیت یرفع یدیه *
گفت مهاجر که از تابعین است پرسیده شد جابر از مردی که می بیند بیئت را بر میل او هر دو دست خود را * فقال قد حججت
مع النبی * گفت جابر بستیق حج کردیم با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فلم تکن نفعله * بنون پس نبودیم که بکنیم آنرا و این
روایت است یعنی نبود آنحضرت که میکرد آنرا که من نمیبایمه بلکه این است و امام احمد گفته دستها بردارد و دعا کند
و در شرح کتاب خرقی که در مذہب امام احمد است بدی زین باب روایت کرده است و در بعضی رسائل که
در مذہب حنفی است ذکر کرده اند که در اول که نظر بر بیئت افتد دعا کند و لا بد رفع یدین از سنن دعا است و الله اعلم
* رواه الترمذی و ابوداود * و من ابی هریره قال اقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما دخل مكة * روی آورد آنحضرت
پس در آمد مکه را * فاقبل الی الحجر * پس روی آورد سوی حجر اود * فاستلمه * پس استلام کرد حجر را * ثم طاف
بالبیئت * پستر طواف کرد بشانه * ثم اتی الصفا * پستر آمد بمجیل صفا * فعلا * پس بالا برد آمد او را * حتی یبظر الی
البیت * تا آنکه نظر نمیکرد بشانه * فرفع یدیه * پس برداشت هر دو دست را * فجعل یدیه کرا الله ما شاء و یدیه * پس کشت
که ذکر میکند خدا را که میخواهد و عامی کند پس ازین معلوم میشود که بنظر بسوی خانه دست بر میانداخت
و دعا میکرد مگر مراد از حدیث سابق در غیر این حالت که مجرد صفا است باشد و الله اعلم * رواه ابوداود *

* ومن ابن عباس رضی الله عنہما قال الطواف حول البیت مثل الصلوة * طواف کوزن گرد خانه مانند
 نیاز است در ثواب * الا انکم تکلّمون فیہ * پس فرق اینست که شاخص میکند در آن و سخن کردن مبطل نیست آنرا
 چنانکه نماز را و درین عبارت ایمانی است که اگر سخن نکند بهتر است * فمن تکلّم فیہ فلا ینکلمن الا بخیر * پس کسی که سخن
 کند در طواف پس باید که تکلّم نکند مگر به نیکی یعنی سخن نیک کند اگر چه از جنس کلام ناس باشد و باین حدیث اشدّ لال
 کرده شده است بر اشتراط طهارت در طواف چنانچه در نماز شرط است و مذمب ائمّه همین است ولیکن پوشیده نمائند که
 حقیقت تشبیه من کلّ الوجوه مراد نیست زیرا که طهارت ثوب و اجتهاد قبله و قراءت و سائر ارکان معتبر نیست ولیکن
 طهارت افضل است نزد ما را اتفاق دارند بر آن که نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند که برای غیر با طواف افضل
 است که غنیمت است و جای دیگر نشوا مندی یافت * رواه الترمذی والنسائی والدارمی و ذکر الترمذی جماعة وقفوه
 علی ابن عباس * و ذکر کرده است ترمذی جماعة و از روای که رقیب کرده اند این حدیث را بوابن عباس و گفته اند که
 ابن قول ابن عباس است ولیکن ظاهراً نیست که این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود والله اعلم * و گفته قال قال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم نزل النجوم الا سود من الجنة * فرود آمده است چو اسود از بهشت * و فرمود پس ایضا من اللبن
 و روی در حال نزول هفت تر بود در مقید از شیر * فسود به خطایابی آدم * پس سیاه گردانید است او را کنا مان اولاد
 آدم و زمین در صحای ایشان * رواه احمد و الترمذی و قال عبد الجلیل بن حنبل * و گفته اند که درین حدیث اشدّ محتاج
 ایمان مراد است اگر کامل ایمان است قبول نمیکند آنرا بی تردید و بی تاویل و ضعیف الا ایمان مجرد میگردد و کافر منکر
 میشود و لغوی درین حدیث چیزی نیست که مخالف دلیل قاطع که حکم یا استحاله آن کند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاهر
 فهایند و قول اهل زیغ که مادیانسته ایم بنصوص که بهشت و آنچه در او است از جوهر مبین و مخالف است بحقیقت چیزها
 و آنکه مخلوق اند درین دار غایت و خواص و لوازم و در زبان و فناء و احاطه آفات بدان و باین حجر خوب آفات بر می آید تا آنکه
 از ذمت قرامطه و ملاحده شکست که هنوز آن در روی باقیست و جوازش آنست که تواند که بعد از نزول در آید نیای آن
 احوال متغیر و متبدل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده از کز سنگی و تشنگی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد
 پیروان او از جنت جهنم وجود بین و برکت و شرف و کرامت است و مستحکم و یکنواخت است نه از بهشت آمده است و سفید بودن او
 و سیاه کشتن او یکسان آدم میان تنبیه است مراد میان را که عبرت بگیرند که کما مان در جمادات ثابت میکنند چه ذلهای
 ایشان و این همه تردید و شک و تاویل از ظلمت باطن و حیل نفس است و راه راست آنست که بظواهر آن ایمان بپارند و حقیقت
 آنرا بعلم الهی تفویض نمایند و بگویند که ان الله علی کل شیء قدیر و در شرح زیاد درین تبیین و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده
 است رب الله التوفیق * فاذن * مشهور و مشهور میان مومنین که باقی ماند است در حیرت و سفیدی چون که ان سفیدی میرود
 می آید قیامت یا نزد یک میشود قیامت و فقیر حقیر درین متعین بود که این را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ مکه فاعی
 که تصنیف کرده گفته که این چیز ذکر کرده است که در حیرت اسود نقطه سفید دایره صغیر مشرق و بود رحلت این چیز در سینه
 بالسن و مفتاد و نه و نقیه سلیمان عقیلائی در مناسک خود گفته که ذیل م من در حیرت اسود سه جا سفیدی و بعد از آن دیدم
 که هر وقت در نقصان بود و این در مفصل و هشت بود والله اعلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الحج * و
 هم از ابن عباس است که گفت آنحضرت در شان حیرت اسود * والله لیمسسه الله یوم القيمة * بنده اسو کند هر آینه می بواند بکیزد
 حیرت اسود را خدا تعالی روز قیامت * که عینان بصوبهما * در حاطی که مراد از چشم است که می بیند بان و چشم و
 من شناسد کسی را که احکام کرده است او را * و لسان ینطق به * و زبانی است که سخن میگوید بآن * و یشهد علی من
 استلمه ینطق * کوا می میدهد و رقیب و حافظ میگردد بر کسی که استلام کرده است او را ینطق یعنی با ایمان و صدق و بقرین
 * حسبه الله * کوا می میدهد ینطق و راستی را اینچنین نیز معمول است بر ظواهر زیرا که حق سبحانه و تعالی را سبب بر اینچنین و بصیر

و نطق در جمادات و تاویل میکنند آنکس را که در دل ایشان ریغ و تقلب است و میگویند که این کتاب است از تحقیق ثواب
مستلم و عدم ضیاع اجر و معنی آن عجیب است از بیضاوی که میگوید غالب برطن آنست که مراد همین است اگر چه
ممتنع نیست حمل او بر ظاهر و هیچ عیب نیست از بیضاوی زیرا که وی میگوید آنست نیز بر تقلب و تاویل در تفسیر
قرآن و شرح احادیث تپا و زواله عنه رواه الترمذی و ابن ماجه و ابوالازمی و عن ابن عمر قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الرکن والمقام یا قوت الجنة گفت ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم
الأنصرت را که میگفت این رکن یعنی حجرا سود و مقام یعنی مقام ابراهیم و این جنکی است که در آن اثریهای
ارامت علیه السلام هر دو یا قوت اند از جنس یا قوت بهشتی و یا قوت نام جهری مشهور است طوس الله نورهما
میتوانند بداند که ده است خدا تعالی نور این هر دو را و لایطمس نورهما الا فاما بین المشرق والمغرب
و اگر ناپدید نمیکرد نور این هر دو را این روشن میشد هر چه میان مشرق و مغرب است یعنی تمام دنیا و گویا حکمت
در طمس نور آنست تا ایمان بخیب باشد امتحان ایمان درین صورت است رواه الترمذی و امام احمد بن حنبل
در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود نیز روایت کرده اند و عن عیسی بن عمیر مرد و لفظ مضغرا است از کبار و تابعین
بر ثقة است و در زمان نبوت و لا دلت یا بعد بعضی گفته اند آنحضرت را دیدند و الله اعلم و روایت میکنند ابن ابن
عمرو بن ابراهیم علی الرکین که ابن عمرو بود که انبوهی نمیکرد بر هر دو رکن رکن اعوذ و رکن یمانی رحاما
ما روایت احاد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم و از اجماع علیه انبوهی کردنی که در آن نام من هیچ یکی از یاران
آنحضرت را که انبوهی نمیکرد بر هر یکی ازین دو رکن قال ان افعل فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ابن
عمرو اگر میکنم انبوهی نمیکرد بشوید بر من که حجت دارم بر آن زیرا که من شنیدم نام پیغمبر خدا از اصلی الله علیه و سلم
یقول میگفت ان سمیت ما کفره للخطایا بد رفتی که مالیدن این دو رکن بدست بود شکی است از کناهان را
و سمیته یقول و شنیدم آنحضرت را که میگفت من طاف بهی الا بیت ابرو عا کسی که بکورد کرد این خانه هفت طوف
فا حصاه پس میا فطت کند بر عایت و اجبات و ستن و زاد این آن کان کعبه رجبه باشد ثواب آن مانند ثواب
آزاد کردن بدنه و سمیته یقول و شنیدم آنحضرت را که میگفت لا یضع قدمی الا یرفع اخری نهی کنی قدم میرادر
طواف و بر نیمد ارد بار دیگر الاحط الله عنه بها خطیئة مگر آنکه نرودمی آرد و کم میکند خدا تعالی از آن کس بسبب
آن قدم نهادن و در دشت کناهان او را و کتب له بها حسنة و می نویسند برای وی نیکی را یعنی در هر قدم کناهی کم میکند
و حسنة می نویسد رواه الترمذی و عن عبد الله بن السائب صحابی است اصل مکه قراءت از وی دارند و مجاهد
بروی خود اند قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یقول ما بین الرکین میگفت
آنحضرت میان رکن یمانی و رکن اوس دین دعا را ربنا آتانی الذین احسنه و فی الانقرة حسنة و قنا عجل ابنا النار
گفته اند که بهشتی باشد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم دعا در طواف مکر این دعا در دعا های دیگر که
میخوانند از صحابه و تابعین و ملاف کرام آمد و الله اعلم رواه ابوداود و عن صفیه بنت شیهة بعضی گفته اند که وی
آنحضرت را دید و بعضی گفته اند ندید و ابن حبان او را در تابعین از کتاب ثقات نورشده و وی صفیه بنت شیهة بن
عثمان بن ابی طلحة حبشی است که کلید خانه کعبه در دست ایشان بود قالت اخبرتني گفت صفیه خبر داد مرا بنت
ابی جحزة بضم خوافیه و سکون جیم و فتح را پیش از الف و در بعضی نعم بهمزه قالت دخلت مع نسوة من قریش دارا ل
ابی حصین گفت بنت ابی جحزة در آمدم با زنانی چند از قریش همراهی آل ابی حصین را بنظر ابی رسول الله در حال
که نکه میکنند بنوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و هو یسعی بین الصفار المرورة و آنحضرت میکرد میان صفار مروره
خراست یسعی و آن میزوره ایله و من شدة البهی پس دیدم من او را که معی میکرد و لب رفتی که میتر آنحضرت میآینه

خبر اموار و میکش * آنی لا علم انک حجرتما تنفع ولا تضر * بد رستیکه من هر آینه مید انم که تو سنگی باعتبار ضرورت ظاهر
 درد نیامود نمیکنی وزیان نمیرسانی * ولولا انی رایت رسول الله * و اگر تویی بودم که من دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم
 یقبل * بوسه میداد * ما قبلتک * بوسه نمیدادم ترا میگویند که عمر این قول از جهت آن گفت تا بعضی قریب الیه با سلام
 در فتنه نیفتند بعبادت و فی و آوردند که چون عمر رضی الله عنه این سخن گفت علی رض گفت بازمان ازین همتن یا امیر المؤمنین
 که وی نفع وزیان میکند یا ذن خدا عزوجل * متفق علیه * و عن ابی هریره رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم
 قال وکل به مبعون ملک یعنی الرکن الیانی * روایت میکند ابو هریره که گفت آنحضرت که موکل کرد انیله شک اذل بود یعنی
 درکن یمانی مفتاد فرشته * فمن قال * پس کسی که بگوید * اللهم انی اهلك العفورا العافیة فی الدنیا والاخرة وینا اتنا فی
 الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار قالوا * میگویند آن مفتاد فرشته * آمین * هرگاه رکن یمانی را این
 قضیلت یا شک رکن اسود را نیز ثابت شد بلکه زیاده بران و تواند که این خصیلت و خاصیت مخصوص برکن یمانی بود در رکن اسود را
 تضایل و یکر باشد اجل و اعظم و افزازان * رواه ابن ماجه * و عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من طاف بالبيت سبعاً و لا
 ینکم الا کسی که طواف کند بخانه کعبه و سخن نکند مگر * سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله
 صحت عنه عمر سیات * محو کرده میشود از وی * و کتب له عشر حسنات * و نوشته شود برای وی ده نیکی * و رفع
 له عشر درجات * و باند کرد انیله شود برای وی ده پایه * و من طاف فتکلم * و کسی که طواف کند پس سخن کند یعنی
 بآن کلمات مذکوره و مکرر آورد من طاف را تا حکمی دیگر بری منوط و مربوط گرداند * و هو فی ذلك الحال * و حال آنکه
 و در آن حال است و در بعضی نسخ فی تلك الحالة * خاص فی الرحمة بر جلیه * می د رآید در رحمت یک و پای خود
 * کثائن الماء بر جلیه * همچو در آینه آب بد و پای خود اینچنین تقریر کرده طیبی معنی اینست یث را و گفت بند و ضعیف
 خصمه الله که در خا طرحنان خلیجان میکند که معنی اینست یث این باشد که اگر چه تکلم بکلام ناس کند نه با نچه ذکر کرده شد
 از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر مقابل قول او و لایتکلم الا بهیبتان الله الخ با وجود آن و اواب است که می باشد خائض
 در ریای رحمت بهرد و پای خود و اسفل بدن خویش از جهت بودن او عامل و عامل با سفل و نمی رسد رحمت تا
 اعلای او از جهت بودن او متکلم بغیر ذکر خدا و چون تکلم بدی کرد خدا کند مغترق میگردد در ریای رحمت از یا نامر
 و از اسفل تا اعلای الله اعلم غانهم و یا الله التوفیق * رواه ابن ماجه * بساب الوقوف بعرفة * بد آنکه وقوف
 بعرفه یکی از د و رکن حج است و رکن عظیم است چنانکه وارد شد است نه الحج عرفة عرفاهم عکافی مخصوص است و معنی زمان که
 روز عرفه است نیز آید و اما عرفات بلفظ جمع بمعنی مکان آید فقط و شاید که جمع باعتبار تراخی و اطراف و تعدد محال و قوف
 است و وجه تسمیه بعرفات بجهت تعارف آدم و حوا است درین مکان بعد از عبوط چنانکه مشهور است یا از جهت آنست
 که جبرئیل تعلیم میکرد درین مکان ابراهیم خلیل را مناسک حج و میبکفت عرفت شناختی ابراهیم میبکفت عرفت شناختی
 یا از جهت آنکه این مکانی معظم و مشهور است گویا معروف است پیش از تعریف و بعضی گفته اند که از جهت تعرف عباد
 در روی بسوی خدا بعبادت و ادعیه و این معنی اگر چه مشترک است میان وی و امکنه دیگر و لیکن این مکان عظیمترین مکانها
 است که موازی معادل نیست و اراهیج مکانی از امکنه ارضیه پس تسمیه کرده شد بد آن کذا قبل و برین وجوه مشتق از
 معرفت است و بعضی میگویند که عرفه مشتق از عرف است بفتح عین و سکون را و اکثر استعمال کرده میشود آنرا در ربوی
 بخوش و چون در منی بوهای بد بجهت کندین ذبائج پیدا میگردد در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او
 از این روائج و وقوف بعرفه عبارت است از ایستادن در آن رادی اگر چه ساعتی باشد و اگر چه در خواب باشد بیکساعت
 کدد و بنوعی است و حاجی شد بعد از ان طواف است چنانکه گذشت
 ابن ابی بکر الثقفی * که تا بعضی قتل است * انه سال انیس بن مالک * روایت میکند که نوری پرسید انیس را و ما غادران

من منی الی عرفه * و حال آنکه آن مرد و میرفتند وقت بامداد از منی بعرفه * کیف گنتم تصنعون فی هذا الیوم مع رسول الله * پرسید چگونه بودید شما رجه کار میکردید و چه ذکر میکردید درین روز عرفه بار رسول خدا * صلی الله علیه و سلم فقال کان یهل منا الهل فلا ینکر علیه * بود که تلبیه میکرد از ما مرکه تلبیه کنند * بود پس انکار کرده نمیشد بر آن * و یکبار الکبر منا فلا ینکر علیه * و تکبیر میگفت هر که تکبیر کویند * بود پس انکار کرده نمیشد بوی یعنی لازم نبود که تلبیه کویند اگر تلبیه کویند رواست و لیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت است و سنت آنست که تلبیه کویند و تکبیر روز عرفه مراجع را سنت نیست سنت آنست که تارمی جرعة العقیبه تلبیه میکرد با شند و اما تکبیر سنت است در پس نمازها حاج و غیر حاج را * متفق علیه * و عن جابر بن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال نحررت ههنا * روایت است از جابر که گفت آنحضرت که نحر کردم من اینجا اشارت بموضعی معین میکند از منا که آنحضرت در اینجا نحر کرده و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا منجر النبی نامند و تبرکات را نجا عمارتی کرده اند * و منی گاه منحر * و منامه مثل نحر است در هر موضعی از منی که نحر کنند جائز است * فانه روا فی رحاکم * پس نحر کنید شما در منزلها و جایها و رخت خود این را در منی گفت و در عرفات گفت * و وقت ههنا و عرفه کله موقف * و وقوف کردم من اینجا و عرفات همه مثل وقوف است و در مزدلفه که او را جمع نیز کویند بفتح جیم بجهت اجتماع آدم و حوا در روی و ازد لاف نیز بمعنی قرب و اجتماع است گفت * و وقت ههنا و جمع کله موقف * و وقوف کردم من اینجا و جمع همه موقف است و شك نیست که مکان آنحضرت افضل و اشرف خواهد بود اما جزا شامل است همه را * رواه مسلم * و عن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما من یوم اکثر من ان یعتقد الله فیه عبدا من النار من یوم عرفه * گفت آنحضرت نیست هیچ روزی بیشتر از روی آزاد کردن خداوند تعالی در آن روز بند را از آتش دوزخ از روز عرفه * و انه لیل نوح * و بد رستیکه وی تعالی نزد یک میشود بر رحمت و مغفرت * ثم یباهی بهم الملائكة * پسترمفاخرت مینماید و نازش میکند به بندگان که حاضر اند در آن موقف ملائکه را * فیقول ما اراد هو لاء * پس میگوید بملائکه چه میخواهند این بندگان من بلفظ استفهام تعجب تا ملائکه اعتراف کنند بفضل بنی آدم * پیشیمان شوند از طعنی که در ایشان میکردند * رواه مسلم

الفصل الثانی

عن عمرو بن عبد الله بن صفوان * تابعی قرشی است ذکر کرده او را ابن حبان در ثغاة * عن خال له یقال له یزید بن شیبان * روایت میکند عبد الله از خالی که مر او را سب گفته میشود او را یزید بن شیبان صحابیهست * قال کنانی موقف لما بعرفة * گفت یزید بن شیبان بودیم مادر موقفی که بود ما را در عرفه در وقتیم الزمان در عهد جاهلیت بمیراث ابا و اجلاد و قوم ما اینجا وقوف کرده آمدند * و باعد * عمر و من موقف الامام جد * در منی انداخت یعنی وصف میکرد ببعده آن موقف را عمرو بن عبد الله از موقف امام بسیا روا البیه * فانا تا نا * پس آمد ما را * ابن مربع الانصاری * بکعبه میم و سکون را و فتح موحده نام از یزید است یزید بن عبد الله * فقال انی رسول رسول الله * پس کفیی من فرستاده پیغمبر خدا ایم * صلی الله علیه و سلم الیکم * بسوی شما * یقول لکم قفوا علی مشاعرکم * میگوید آنحضرت شما را وقوف کنید شما بر مشاعر خود * فانکم علی ارب من ارب ابراهیم * پس بپوشنیکه شما بر میراث ایل از میراث پدر کلان شما که ابراهیم خلیل الله علیه السلام است حاصل معنی حدیث آنست که هر قومی و قبیله را از عرب پیش از زمان اهلایم موقعی معین بود از عرفات که در اینجا وقوف میکردند و موقع قبیله این یزید بن شیبان در جای بود که بسیار در بود از موقف آنحضرت که موقف امام عمارت از آنست پس اینجا خواستند که عرض نمایند که نزد یکتر یا یستند یا حضرت خود تفرس نمود که خواستند و خواست پس صیابی را که ابن مربع میگفتند برایشان فرستاد که بجای خود یا یستند و از موقف قل بهم که از پدران آمد * است و مشاعر ایشان عبارت از آن است انتقال نکنند که عرفات همه موقف است و در روی و نزدیکی از موقف امام تفاوتی ندارند و تادیر تنازع و تالف نیستند * رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و ابن ماجه * و عن جابر بن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم

قال کل عرفة موقف * همه عرفة و هر جزوی موقف است هر جا نیکه وقف کنی صحتش است * و کل منی منبر * همه منا منبر
است در هر جای منی که نیت کنی جائز است * و کل المزدلفة موقف * همه مزدلفة موقف است * و کل فجاج مکه طریق و
منبر * همه راه های مکه راه و منبر است فجاج بکسر فاج جمع فح بفتح راه کشادگی میان دو کوه یعنی از هر راه که بمکه در آید
درست است و هر جا نیکه در مکه نیت کنی رواست نیز در حرم باید و مکه حرم است لیکن در منی عادت شده است و روز نحر
که در منی است آنچه از منی می باشد آنجا قربانی میکنند و در مکه ای دیگر مثل مدی نهدم شکرت مع و نذر و جز آنها اگر
در مکه کنند قصوری ندارد و مقصود از تسویه مواضع مذکور اصل جواز خروج از عهد است و الا فضیلت موقف آن
منصرت و منبر و طریق منی باقی است کما لا یخفی فی الزمان ابوداود و الدارمی و عن خاله بن هرون * بفتح ما و سکون و او و ذال
همجه * قال رأی ابن النبی * گفت دیدم پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم یخطب الناس یوم عرفة * خطبه میکرد مردم
را روز عرفة یعنی در عرفات * علی بضم قاف ثانی المکرابین * بر شتر سوار استاد قدر و در مکه کویا که این بقصد ارتفاع
و حصول قوت در کلام بود تا از در و نوزد یک همه بشنوند * رواه ابوداود * و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده ان
النبي صلی الله علیه و سلم قال خیر الدعاء دعاء یوم عرفة * بهترین دعاها دعای روز عرفة است که در عرفات کنند
یا هر جا که کنند و مقصود اصلی ذکر آنحوال هیچ و حاجیان است * و خیر ما قلت انار التیون من قبلی * و بهترین دعا من
* ذکر می که گفت من و پیغمبر آن که پیش از من بود * انک اینست * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو علی
کلی شیء قدیر رواه الترمذی و روی مالک عن طلحة بن عبید الله الی قوله لا شریک له * و عن طلحة بن عبید الله بن کریز * بفتح
کاف و کسر او سکون مثابة تحتائیه و در آخر زای و عبید الله بلفظ تصغیر اینچنین واقع شده است در نسخ مشکوٰۃ موافق آنچه
واقع شده است در بعضی نسخ مصابیح و کاشف ذهبی و بعضی کتب دیگر و جواب عبد الله بن یزید موافق آنچه در اکثر کتب
اسماء الرجال است تا بی است روایت میکند از روی حمید الطویل و حماد بن سلمه و مالک و جز ایشان و حدیث او مرسل
است و طلحة بن عبید الله از عشرة مشهوره است و روی طلحة بن عبد الله بن عثمان است و عثمان نام ابو قحافة است
والد ابی بکر صدیق رضی الله عنه * ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما رأی الشیطان یوما هو فیه اصغر * گفت آنحضرت
خود را ندیده ام که در هیچ روزی که وی در آن روز خردتر باشد * و لا ادخر * بدال و حای مهملین و قد در روز
و راند و تر * و لا حق * و نه خوار تر و خورد تر * و الا غیظ منه * و نه خشم و غصه خورند و قرا بخودش * فی یوم عرفة *
که در روز عرفة می باشد یعنی شیطان همیشه از مشاهده خیر و خوبی از آدمیان غصه و خشم خورد و خوار میگردد و در روز
عرفه از همه روزهای بیشتر و زیاده تر است خوار می و غصه می * و بما ذلک الا لما یرى من تنزل المرحمة * و نیست آن
را ندکی و خوار می و غصه می شیطان در روز عرفه مگر بجهت چیزی که می بیند از فرود آمدن رحمت بر آدمیان
و تجار الله عن المذنب العظام * و ذکر کشتن خداوند تعالی از کناهان بزرگ ایشان * الا ما رأی یوم بد *
مگر آنچه دید شد از خوار می و زاری و نزار می شیطان روز بد رکه روز فتح و نصرت مسلمانان و عزت و شوکت
اسلام بود در آن روز خوار می و مانند روز عرفه بود یا بیشتر * فانه قد رای جبرئیل یزع الملائكة * پس
دید که شیطان بتحقیق دید جبرئیل را در روز بد رکه تر خیم می بیند ملائکه را در صفها راحت میکنند برای جنگ
مشرکان و زای و عین مهمله بازداشتن و منع کردن و لشکر فراهم آوردن و وزوع بفتح و او سر هک و سالا و لشکر
و باز دارند * رواه مالک و حلا و فی شرح السنة بلفظ المصباح * و ما یتکون من حدیث را در شرح سنة بلفظی که
در مصابیح مذکور است * و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان یوم عرفة ان الله ینزل الی
السماوات فیکون فیها من ربه و یخبره فی رسته که خلق ایتعالی فرود می آید باسماتی که وایان تر است یعنی قریب
میشود بر رحمت و احسان و کرم * فیما هی بهم الملائكة * پس می نازد با دجیان فرشتگان را * فیقول انظروا الی عبادی *

پس میگوید و من متجانبه بنکرید بصورتی بد گمان من اتونی شتاعبر اضا جین * آمد * اند درگاه رحمت مرار و لیل *
 موی غبار آلوده فریاد کنند بر آرنده * آواز باران بتلیه و ذکر و شعت بضم شین جمع اشعت و غیر بضم غین جمع اغبر و وضج
 بتضاد معجمه بانگ و نریاد کردن * من کل فح عمیق * از مر راه کساده و ورود رار * اشهد کم انی قد غفرت لهم * کوا *
 میگیرم شمارا بر اینکه بد رفتی که من آمرزیدم ایشانرا * فیقول الملائكة یارب فلان کان برحق * پس میگوید فرشتگان
ای پروردگار فلان کس از میان این حاضران می بود که نسبت برحق کرده میشد و برحق بدی کردن و ارتکاب میسارم
کردن و ظلم کردن * وفلان وفلان * وفلان مرد وفلان زن چنین و چنان اند * قال * گفت آنحضرت * بقول الله * میگوید
خدا ای * عز وجل قد غفرت لهم * بیتقیق آمرزیدم مرایشانرا * قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فما من یوم اکثر عتفا من
النار من یوم عرفة * گفت آنحضرت پس نیت هیچ روزی بیشتر از روزی آزاد شدن در وعده از آتش دوزخ از روز عرفة
رواه فی شرح المنة * الفصل الثالث * عن عایشة رضی الله عنها قالت کان قریش ومن دان دینها * گفت
عایشه بودند قریش و کسانی که گرفته بودند دین قریش را و تابع ایشان بودند * یقفون بالمزدلفة * وقوف میکردند
بمزدلفه از جهت ترنج و تقوی بر مردم و میکفتند ما اهل الله و ساکنان حرم او نیم بیرون نمی آئیم از حرم و مزدلفه حرم
است و عرفات محل * وکانوا یسمون الحس * و بودند قریش که نام کرده میشدند حمص بضم حاء و سکون سین مهمله جمع
احمص بمعنی شجاع از حماسة بمعنی شجاعت یا از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجای ایشان بحمس
که نام کعبه است زیرا که کعبه ای ارسیه اند مانند مائل بحقیق و آن هخت می باشد * فکان سائر العرب یقفون بعرفة * پس
بودند باقی عرب که وقوف میکردند بعرفة * فلما جاء الامام امر الله نبیه * پس هنگامی که آمد دین اسلام امر کرد خداوند
تعالی مر پیغمبر خود را * صلی الله علیه و سلم ان یاتی عرفات * که بیاید عرفات را * فیقف بها * پس وقوف کنند در روزی
پس یغیض منها * پس برانند و میروند بشتابی از وی یغیض بضم یاء از افاضت ریختن اشک و آب بکثرت و بیکبار و روا بکثرت
از عرفات * فذلک قوله تعالی * پس آنست معنی قول خدا تعالی * ثم افيضوا من حیث افاض الناس * پس متروان شوید
و بر آید از آنجا که روان میشوید و میرانند مردم این خطاب برای قریش است و لازم می آید ازین امر مر مسلمانان را نیز
متفق علیه * و عن عباس ابن مرداس * صاحب عهد از مولفة القلوب اسلام آورد * پیش از فتح بانندک زمانی و نیکو
شد اسلام وی و شریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با پانصد کس از قوم خود و از جماعه است که حرام گردانیده
بودند خمر را بر نفس خود و رجایلیت * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از وی که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم * دعاهامه عشیه عرفة بالمغفرة * دعا کرد مراست خود را در شبانگاه عرفة بآمرزیدن و شدن کنایان مراد
امتی است که حاضر شد اند بعرفات یا مطلق است و اول ظاهر تر است * فاجیب انی قد غفرت لهم * ما خلا المظالم * پس
اجابت کرده شد و قبول کرد و شد دعای آنحضرت باین طریق که بدرستی که من بتقیق آمرزیدم مرایشان را همه
کنایها نرا جز مظالم که مراد بان حقوق عباد است جمع مظالم بکسر لام و فتح آن و بعضی فتح را منکر اند و بعضی ضم را نیز
تجویز کرده اند و مظالم عامتر است که در مال باشد یا در عرض * فانی آخذ للمظلوم منه * پس بد رستی که من گیرند ام
در بدل البته از برای مظلوم حق او را و این قسم از کنایها نرا نمی بششم و اخذ بلفظ متکلم نیز روایت است * قال ای رب ان
شتت اعطیت المظلوم من الجنة * گفت آنحضرت ای پروردگار من اگر میخواهی میدی مر مظلوم را از نعیم بهشت یعنی در بدل حق
وی که ظالم گرفته است و غفرت للظالم * و می آمرزی مر ظالم را * فلم یسب عشیه * پس اجابت کرده نشد و قبول کرده نشد دعای
آنحضرت در شبانگاه عرفة * فلما اصبح بالمزدلفة * پس هنگامی که صبح کرد آنحضرت بمزدلفه * عاد الداء * با رکود دعا
را * فاجیب الی ما سأل * پس اجابت کرده شد آنحضرت بصورتی چیزی که سوال کرد و قبول افتاد دعای آنحضرت در
آمرزیدن شدن تمامه کنایان اگر چه مظالم باشند * قال فضحك رسول الله * گفت را وی پس خند کرد پیغمبر خدا * صلی

فی قنیه صائب الکشف و هم فی فجوة منه و نص بصاد مهمله هیر شلین، فوق عنق و لی الصراح نص ثیکار اندن نص نائمه
 میگردند رفتی که آمد نهایت آنچه درو امت از سیر واصل وی استقصا و رسیدن نهایت چیز نیست متفق علیه و عن ابن عباس
 رضي الله عنهما انه دفع مع النبي صلى الله عليه وسلم يوم عرفة و روایت است از ابن عباس که وی دفع کرد و بیرون آمد
 همراه آنحضرت روز عرفة و فمع النبي صلى الله عليه وسلم وراء و جراشد بدو ضربا للابل پس شنید آنحضرت در پیش خود
 منع شست و زدن مرشترانرا که مردم بمالغله میکردند در تیزراندن و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند * ناشار بسوطة
 اليهم پس اشارت کرد آنحضرت بتأزیه خود بسوی مردم * قال و گفت ایها الناس علیکم بالسکينة ای مردمان
 بر شما باد که استیقامت و آرام و وقار ورزید * فان البزیس بالایضاع زیرا که نیکی کردن و ثواب یافتن در باب حج
 و جزان نیست به تیزراندن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن و شتابی کردن بلکه باجتناب از محرمات و مکروهات نمودن
 و از رفتن و فموق در ربودن * رواة البخاری و عنه ان اسامة بن زيد کان زدا النبي صلى الله عليه وسلم من عرفة الى
 المزدلفة و هم از ابن عباس است که اسامة بن زيد بود سرار در پیش آنحضرت در عوار شدن از عرفة بسوی مزدلفة * ثم ارفعه
 الفضل من المزدلفة الى منی * پیتر هوار کرد آنحضرت در پیش خود فضل بن عباس را در سوار کرده از اولاد عباس بود
 از مزدلفه بسوی منی * فلا صا قال لم یزل النبي صلى الله عليه وسلم * پس مرد و یعنی اسامة و فضل گفتند و روایت کرد ثله
 که همیشه بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم * یلی حتی رمی جمره العقبة * تلبیه میکردنا آنکه رمی کرد در جمره عقبه در روز نحر
 و بعد از رمی تلبیه تمام کرد و در جمره عقبه در حال بیت مابق کذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید * متفق علیه و عن ابن
 عمر رضی قال جمع النبي صلی الله علیه و سلم المغرب والعشاء جمع * گفت ابن عمر جمع کرد آنحضرت نماز مغرب و عشا
 هر دو را در یک وقت که وقت عشاء است بگزارد در مزدلفه و جمع نام مزدلفه است چنانکه کذشت * کل واحد منهما باقامة * گزارد
 هر یکی ازین دو نماز را با قامت یعنی هر یکی را تکبیر جلدا بر آورد و اگر چه اذان یکی بود چنانکه در فصل اول از باب حجة
 الوداع کذاشت * ولم یصح بینهما و نکزارد نماز نفل میان این دو نماز * ولا علی اثر کل واحد منهما و نه در بی هر یکی
 از اینها یعنی نماز نفل اصلا نکزارد نه راتبه مغرب و نه عشا * رواة البخاری و عن عبد الله بن مسعود رضی قال لما رایت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم صلی صلوۃ الایمقاتها * گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر داخل را که گزارد هیچ نمازی را
 مکرر در وقتش * الا صلوۃ المغرب والعشاء بجمع * مکرر دو نماز را که مغرب و عشا باشد در مزدلفه از اینجا معلوم شد که جمع
 میان صلوۃ که در مفرور رایت میکنند بران وجهی که شافعیه فهمیده اند معتدل سخن است آنکه جمع میان ظهر و عصر در روز عرفة
 نکفت از جهت شهرت امر است * و صلی الفجر يومئذ قبل میقاتها * و بکزارد نماز با مداد را در روز مزدلفه پیش از وقت
 وی یعنی وقت معتاد وی که همیشه مکرر کرد و در تاریکی گزارد چنانکه مردم در شک و شبه بودند که وقت شمس است یا نه و فجر طلوع
 کرده یا نه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در یافیت بنور و وحی یا بمزید علمی که داشت و حدیثی دیگر در صحیح بخاری هم
 از ابن مسعود آمده که مفسر این حدیث است و مصرح است یا آنکه بعد از طلوع فجر کند یا نه پیش از وی و در بعضی
 روایات بخاری هم از ابن مسعود آمده که و کزارد نماز فجر را بمزدلفه بعد از طلوع فجر و گفت که گزارد آنحضرت
 نماز فجر را درین ساعت و بعضی توهم کرده اند که پیش از دخول وقت گزارد و این خطا است و مخالف جماع * متفق
 علیه و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال اذا من فقام النبي صلى الله عليه وسلم ليلة المزدلفة فی ضعة اهله * گفت ابن
 عباس من از جمله کسانی بودم که پیش فرستاده بود آنحضرت شب مزدلفه در ضمن ضعیقان اهل و عیال خود از نساء و
 اطفال چنانکه در احادیث بیاید و خود بعد از اسفار فجر پیش از طلوع آفتاب هوار شد و سنت اینست و این جماعه را
 در شب فرستاد و فرمود که رمی جمره العقبة نکنید مگر بعد از برآمدن آفتاب چنانکه هم در حدیث ابن عباس بیاید و قول امام
 ابی حنیفه مدین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروین و رمی جمره العقبة نکنید و نظر باین اطلاق امام شافعی

و امام احمد تجویز می دهد از نصف لیل کرده اند پوشید و نماز که ظاهر نظر بقاعل و مستمره شافعی است که مطلق را
حمل بر مقید میگرداند و الله اعلم * متفق علیه * و من الفضل بن عباس و کان ردیف رسول الله صلی الله علیه و سلم *
روایت است از فضل و بود در مدین آنحضرت لشینند و بر ناله که ان قال فی عشیة عرفة و قد اذ جمع للناس حین د فغزاه
که آنحضرت گفت در شبانگاه عرفة و با حمد از مزد لایه مردم را هنگامی که تیز را نداند و دفع و زجر و ضرب بسیار کردند *
علیکم بالسکينة * بر شما باد ای مردم که قرار و آرام کنید و شتابی و اضطراب نورزید * و هوکاف فاقته * و حال آنکه
آنحضرت باز دارند و بود ناله خود را از لیز رفتن کاف بتشدید فالزکف بمعنی بازداشتن * حتی دخل محسرا * تا آنکه
در آمد و ادا محسور را بپوشید و شد * و عمرو من منی * و این و ادا محسور از حناست و بعضی میگویند از
مزد لایه است و تحقیق آنست که بر زخ است میان مردم و چنانکه گذشت * قال علیکم بحصى مثل حصی الثلج ای یومی
به الجمره * گفت آنحضرت بر شما باد که بردارید سنگریزها را ازین و ادا می مانند سنگریزه خد ف که رمی کرد و میشود
بنیان جمره و سابقه بیان حصی الثلج که شت ظامرا این حدیث آنست که سنگریزه ها را از ا برداشتند و بعضی روایات
آمده که از مزد لایه برداشته بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از هر موضعی که بردارند جایز است
مگر آن جمرات که یومی کرده اند که آنها را نباید برداشت و اگر از آنها بردارند اصل جواز یا قیاسی است لیکن
مخلاف اولی و افضل است و نماز اختلاف کرده اند که هفت سنگریزه بردارند که برای رمی جمره العقیقه امروز بکار خواهند
برد یا هفتاد که هفت امروز و نخواستند انداخت و شصت و سه برای رمی و یک * و قال لم یزل رسول الله * و گفت فضل
ابن عباس همیشه بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم یلجی * تلبیه میگفت * یعنی رمی جمره العقیقه * بعد از رمی جمره
از تلبیه باز مائی * و رواه مسلم * و من جابر بن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه و سلم من جمع و علیه السکينة * افاضه
کرد یعنی روان شد آنحضرت از مزد لایه و حال آنکه بود بروی قرار و آرام * و امرهم بالسکينة * و امرهم که در روز و نیز
بسکینه و آهستگی * و اوضع فی و ادا محسور * و تیز را ندانند و ادا محسور بیان این سابقا گذشت * و امرهم بان یروا
بمثل حصی الثلج * و امرهم که مردم را که رمی کنند بمانند سنگریزه خد ف که مقلد از خود یا مقلد از پیشک باشند چنانکه
گذشت * و قال لعابی لا اراکم بعد حرمی هذا * و گفت آنحضرت یا صاحب شاید که من نه بیستم شمار را بعد ازین حال یعنی
پس بیاورید احکام دین و اوازین جهت این حج راحیة الودیع گویند که آنحضرت تعلیم کرد احکام را و و اذاع کرد
یا رانرا و مؤلف میگوید که * لم اجد هذا الحدیث فی الصحیحین * نیافتم من الحدیث بعد راد و احادیث صحیح بخاری و
صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول دلالت میکند بر وجود این در صحیحین * الا فی جامع الترمذی *
مکروه رجاء ترمذی آنرا نیافتم * مع تقدیم و تاخیر * با تقلیم بعضی الفاظ بوبعضی و تاخیر بعضی از بعضی و مقتضای این آنست که
در فصل ثانی ذکر کرد و میشد
و فتح را و بهیم تا بهی ثقه است * قال تطاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال ان اهل البیاهلیة كانوا یفعلون من عرفة حین
تکون الشمس کانهما هم الرجال فی وجوههم * خطابه میخواند آنحضرت پیش گفت بد رستی که اهل جاهلیت بودند که روان میشدند
از عرفة تا آنکه می بود آفتاب کو یا که وی و بهتا رهایی مردان است در رویهای ایشان * قبل ان تغرب * یعنی پیش از این
که فرو رود آفتاب فاینی در بیان وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چیزی را که می افتد از نور آفتاب هنگامی
که نزدیک میشود با ذوق بهما می زیرا که نور آفتاب می درخشد در روی مردان مانند درخشیدن بیاض عمامه انتهمی و
بعضی گفته اند که کو یا آفتاب هنگامی که غائب میگردد نصف کو یا عمامه است بر سر کو زیرا که شکل عمامه تصدیف کرده است
و من المزدلفة بعد ان تطلع الشمس فین تکون کانهما هم الرجال فی وجوههم * و روان میشدند از مزد لایه و بعد از طلوع کردن
آفتاب هنگامی که میشد آفتاب کو یا که عمامه مردان است در روی ایشان * و انما لا یلذ فح من عرفة حتی تغرب الشمس

بر رسول از عبد الله بن عمر که چگونه کنیم نماز را روز عرفة * فقال سالم * پس گفت ما لم که رسول عبد الله بن عمر است بخبر
 ان كنت تريد السنة فخير بالصلاة يوم عرفة * اگر هستی تو که میخواهی سنت را پس بهتر کن نماز در نیم روز بکنی
 روز عرفة و حج را جابر سختی گزینی در نیم روز و تبحیر را عمار میزگردن در نیم روز * فقال عبد الله بن عمر صدق *
 پس گفت ابن عمر را صحت گفت سالم * انهم كانوا يجتمعون بين الظهر والعصر في السنة * بد رستی که ما نشان یعنی اصحاب
 آنحضرت بودند که جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جهت صفت و در روز ایامه * است که گفت ابن عمر را صحت
 و درست نام کرده است و را ما در از عالم یعنی کلمه حق گفت نزد آن ظالم و سلامت مانند از مداهنت در پیش این چنین ظالم
 نقلت لسالم * زهری میگوید پس گفتم مر ما لم را ابن عمر فعل صحابه نقل کرد * ففعل ذلك رسول الله * آیا کرد آنرا پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم فقال سالم * پس گفت سالم * و هل يتبعون في ذلك الا سنته * و آیا هست که پیروی میکند از آن یعنی
 در تبحیر و کتب باز در نماز در نیم روز مگر سنت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم * رواه البخاری * باب رمي الجمار *
 جمار در اصل یعنی سنگهای خرد می آید و جمار حج نام سنگریزه ها است که رمی کرده میشود و آن مواضع را که آجاری میگویند
 جمرات میگویند جهت رمی جمار در آن یا جهت آنکه مثل اجتماع صفا است و جمر یعنی جمع می آید و بعضی گویند که آجاری
 بمعنی اسراع است یعنی شتابی کردن آمده است که آدم علیه السلام رمی نکرد ابلیس را بمنای پس بگوشه
 ابلیس از پیش روی شتابی * الفضل بن الاوزاعی * عن جابر بن عبد الله * قال رايت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم يرمي على راحلته يوم النحر * گفت جابر بودم من آنحضرت را که رمی میکرد سواره
 بر شتر خود در روز نحر * ربه نزل لنا خول و لمنا سكر * و میگوید باید که بگویند و بیا موزین صفاك خود را و مناسك در اصل بمعنی
 عبادات است و اکثر اطلاق در اعمال و عبادات حج است و درین کلام اشارتی بعد از سواری هم هست که تا همه به بینند
 و در یابند * فانه لا اذرع على الا حجة * یعنی حجتی هله * زیرا که بد رستی که من در رمی یابم شاید که حج نکنم بعد از حج
 من که این است * رواه مسلم * و درین حدیث دلیل است بر جواز رمی سواره و در میان گفته است که هر رمی که بعد از رمی
 رمی است چنانکه رمی جمرات دیگر غیر جمره العقبه افضل آنست که پیاده کند زیرا که بعد از رمی ایستادن در حج
 گزیدن و تضرع نمودن است و حالت مشی اقرب است بتضرع و بیان افضلیت هر دو است از ابی یوسف حکایت کرده
 شد * است از ابراهیم بن حجر ارجح که گفت در آمدم بر ابی یوسف در مرض موت و پس بکشد چشم بخود را و گفت رمی
 سواره فاضلتر است یا پیاده گفتم پیاده فاضلتر است گفت خطا کردی پس گفتم سواره فاضلتر است گفت خطا کردی
 بعد از این گفت هر رمی که بعد از رمی ایستادن است پیاده فاضلتر است و آنکه بعد از رمی ایستادن
 نیست سواره فاضلتر است پس بر خاستم از وی تا در خانه رسیدم بودم که آواز موت و بر خاست پس تعجب کردم
 و حیران شدم از خبر من و بر علم در مثل این حالت رحمة الله علیه و آنچه در احادیث صحیحیه آمده است
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم رمی جمره عقبه کرد در روز نحر سواره و در روزهای دیگر رمی کرد پیاده در کل * و عنه قال
 رايت رسول الله صلی الله علیه و سلم رمی الجمره بمثل حصي الخذف * و هم از جابر است که گفت دیدم آنحضرت را
 که رمی جمره میکرد در مانند حصی خذف شرح این کلمات در باب حجة الوداع * رواه مسلم * و عنه رمی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم الجمره يوم النحر حصي * و هم از جابر است که رمی کرد آنحضرت جمره را روز نحر وقت چاشت * و اما
 بعد از آنکه نازل الشمس * و اما بعد از روز نحر در سه روز دیگر پس وقتی کرد که بکشت آفتاب چنانکه بیان آن بیاید
 متفق علیه * و عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنهما انه انتهى الى الجمره الكبرى * و رايت است از ابن مسعود که وی بر عبد
 جمره کبری که در جانب معبد حیف است * ففعل البيت من يسارة و مني عن يمينه * پس کرد انیل خانه کعبه را بجانب
 دست چپ خود و کرد انیل منار از جانب دست راست خود * و رمی بسمیع حصيات * و انزل اخفت سكرية را * و یکبار مع کل

حضرت تکبیر میگفت با هر سنکریزه * ثم قال * پست رکعت ابن مسعود * فکذا می آید که انزلت علیه سورة البقرة * اینچنین
 در کتب دیگر آمده است که در برد آورده شده است بر وی سورة بقره عبارت است از ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه
 و آله و تفسیر سورة بقره بجهت آنست که در وی مناسک حج مذکور است یا مقصود انزال قرآن است و سورة بقره
 اطول و ارفع سورة قرآنی است چنانکه در حدیث واقع شده است که لكل شیء سنام و سنام القرآن سورة البقرة * متفق علیه
 * بر من جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الاستجمار تو * بفتح مناة و تشدید و او بمعنی فرد و طاق و مراد با استجمار مسح
 کردن بجمار است و راستی از غائط یعنی سنت در پاک کردن موضع استنجاء آن است که بسه کلوخ و سنگ کنند و شرح
 این در کتاب الطهارة و ربنا یاد اب الخلاء گذشته و بعضی گفته اند بخور مراد است که در مجمر می سوزند یعنی به قطاع
 از عود مثلاً بکیرند یا به بار بگردانند * و رمی الجمار تو * و انداختن سنکریزه ها در حج نیز طاق است که هفت سنکریزه
 می اندازند و در بعضی روایات رمی جمار مذکور نیست مراد با استجمار همین است * و السعی بین الصفا و المروة تو *
 و سعی در میان صفا و مروه نیز هفت بار است * و اطراف تو * و کشتن گرد کعبه نیز هفت بار است * و اذا استجمرا خذکم
 فلیستجمروا * چون استجمار کنند یکی از شما باید که استجمار کنند بطاق تکریر برای تاکید است مرهم سابق را بجهت اهتمام
 و مبالغه در رعایت تثلیث * رواه مسلم * القصص - ل الثاني * عن قدامة * نضم قاف و تخفیف دال * بن عبد الله
 بن عمار * بفتح عین و تشدید میم صحابی است قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بمکه و حضرت نکر و بعلینه * قال
 رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برمی الجمره يوم النحر علی ناقه صهباء * گفت دیدم آنحضرت را که بر می میگرد جمره را
 روز نحر بر شتر ماده سفید موی که سرهای موی و سرخ بود فی الصراح اصهب شتری که سفید موی و با هر خنی آمیخته بود
 باین نوع که یا لای پشم و سرخ بود و رن و سفید * لیس ضرب و لا طرد * و نبود زدن و نه راندن یعنی مردم را
 اربیش می راند و میزد و باشند چنانکه بیش ملوک و امواء میکنند * و لیس قیل الیک الیک * و نبود گفتن یکسوشو
 و در و رشو قیل به معنی قول است * رواه الکشافی و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی * و عن عائشة رضی الله عنها
 ان النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال انما جعل رمی الجمار و السعی بین الصفا و المروة لاقامة ذکر الله * و نمود آنحضرت
 منازع گردانیده نشسته است انداختن سنکریزه ها و دیدن میان صفا و مروه مکرار برای یاد کردن خدا و ایتعالی چون
 افعال حج اکثر از آن قبیل بود که در عقل نمی آید اسرار آن و درک نمیکند معنی عبارت در آن خصوصاً سنکریزه ها بکیفیت
 مخصوص انداختن و ازین جاتا انجا دیدن که این امور تعبیدی محض اندا اشارت فرمود بآنکه تشریع این امور از
 برای اقامت ذکر خدا و یاد کردن اوست تعالی در حد ذات شان باینچه مقارن آنهاست از ادعیه و اذکار اگر چه ظاهر
 نزد عقل شما ندر آید یا آنکه عاقل اگر تفکر کند در سعی و رمی مثلاً متخیر میشود و فهم نمیکند مکرار آن تعبید محض می یابد و
 عقل خود را معزول و مضطرب می شمارد و نمی بیند مکرار شارع را یاد نمی آرد ما عوای حق را در این قسمی از فناست
 که اخص انواع ذکر حقیقی است و این باعتبار اصل است اما آلات تصور فعل آنحضرت و وجود و قوف آنحضرت در آن
 اماکن و موافق و اتباع و موافقت و صلی الله علیه و آله و سلم در رسیدن دهان و دست و پای در آنجا که روی نهاده اند و
 نمیشد و ذوق و حالت می بخشد و اثرها و ذوقها در باطن می آرد که زبان تعبیر از بیان آن عاجز است عرف من ذاق
 ذوق این می نشناسی بخدا تانپشی اللهم از رفتار و ذوقنا * رواه الترمذی و الدارمی و قال الترمذی هذا
 حدیث حسن صحیح * و عنها قالت قلنا * و هم از عایشه است که گفت گفتیم ما اهل بیت * یا رسول الله الانبئی لك بناء اظلك بهی *
 ایانه بر آیم برای تو بنای و خانه که سانه کند تو را بنا * قال لا * گفت آنحضرت بنا نکنید در منا خانه * منی مناح من سبق *
 محتاجی فرود آمدن و نشستن کسی است که پیشی کرده و پیستو آنجا رسید مناح در اصل لغت جای نشستن شتر است و
 مراد اینجا منزل است یعنی مناجاتی نیست که مخصوص یکسوی باشد جای عبادت است اگر در آنجا بنا ها کنند تنگ گردد جای

مستحب است تقلید و تکرار است اشعار زیرا که ابن مثله است و تعدیل بی حیوان است و آن حرام است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم که کرده بود از جهت آن کرد که مشرکان بازمی آمدند از تعرض آن مکر با شعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیدگی و گفته اند که این مخالف اجتناب از بیعت است که وارد شده اند در اشعار و این مثله نیست بلکه در حکم فصل و حیات و سخنان و داغ است که برای مصلحت می کنند و نیز تعرض مشرکین در آنوقت بغایت بعید بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بیعت لایع و لایحی این کلام مشهور است میان قوم و گفته اند که کرامت ابي حنیفه را شعاری از اهل زمان خود بود که بمالغ می کردند و آن چنانکه خوف هرايت جراحت و فساد عضو بود پس میگفت تقلید بس است در احرام و حصول غرض و با شعار حاجت نیست نه آنکه اصل اشعار را مکرر می پنداشت یا آنرا مکرر می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند و نیز در زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند و آنها که می کردند بمالغ می کردند و اشعار علامت احرام نماد بود پس مکرر پنداشت از جهت آن والله اعلم و تواریشتی از توجیه این سخن زیاده تقریر و تحریر کرده در شرح آنرا نقل کرده ایم و بالله التوفیق * و عن عائشة رضي الله عنها قالت اهدى النبي صلى الله عليه وسلم مرة الى البيت غنما * كفت عايشة من فرستاد آنحضرت يكباري بخانه كعبه كوسفند يرا * نقلها * پس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد متفق عليه * و عن جابر رضي الله عنه قال ذبح رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عايشة بقرة يوم النحر * كفت جابر ذبح کرد آنحضرت از جانب عايشه و از جهت وی گاو ویران و زحر و گفته اند شاید این باذن وی بود زیرا که تضحیه از غیر بی اذن وی روا نبود * رواه مسلم * و عنه نحر النبي صلى الله عليه وسلم عن نسانه بقرة في حجة * و هم از جابر است که نحر کرد آنحضرت از جانب زنان خود گاو و ذبح خود نحر اینجا بمعنی ذبح است زیرا که نحر بمعنی نیزه زدن است مخصوص بشتراست و مشهور از دایحه آنست که گاو از هفت کس بود و نزد امام مالك از اهل بیت تمام کفایت میکند و این حدیث صلاحیت احتیاج مالک دارد اگر زیاده از هفت کس کرده باشند * رواه مسلم * و عن عائشة رضي الله عنها قالت قلت قلت لئن بدن النبي * كفت عايشه بافتم من کردن بدن های شتران پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم بدني * بد و دست خود بدن بضمین و ضم و سکون جمع بدن نه بشتحات * ثم قل ما و اشعرا * پستتر تقلید کرد بدن را و انداخت آنها را در گردن آنها و اشعار کرد آنها را * و فرستاد آنها را بمکه یعنی همراه ابي بکر که در سال اول فرضیت حج امیر ما ج کرده فرستادند * فما حرم عليه شيء كان احل له * پس حرام نشد بر آنحضرت چیزی که حلال کرده شده بود مرا و را یعنی جاری نشد احکام احرام عايشه این را برای آن گفت که رهیل پوی که این عباس میگوید که هر که مدعی همکه فرستاد حرام می کرد و بروی آنچه حرام میشود بر حرم قلین رسول مدعی بحرم و نحر کرده شود پس رد کرد بر این عباس این قول و روا * متفق عليه و عنها قالت فقلت قلنا ما من مهن كان مهندي * و هم از عايشه است که گفت بافتم قلاید بدن آنحضرت را از صوفی که بود نزد من عین بکمون و سکون ما بضم یا بضم و نکلین * ثم بعث بهما مع ابي * پستتر فرستاد آنحضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابي بکر صديق رضي الله عنه * متفق عليه * و عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم راى رجلا يمشي بدنه * آنحضرت دید مردی را که میرواند شتر چرا * فقال اركبها * پس گفت آنحضرت سوار شو آنرا * فقال انها بدنه * پس گفت آنمرد این بدن نه است یعنی شتر مدعی است چون سوار شوم * قال اركبها و يلك * باز فرمود سوار شو بر این شتر * ثم من ميغر مايم كه سوار شورتو عزيمتي * في الثانية اوالثالثة * در ركعت دوم گفت آنحضرت این را یاد در ركعت دوم از آنچه ذکر کرد در بدن حدیث معلوم میشود که در ركعت بیوم فرمود اما این درین روایت است و در روایت دیگرم باز آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار شدن بر مدعی درست است یا نه قومی بر آنند که درست است اگر زبان نکلند و را از جمعی میگویند اگر مضطر گردد درست است و الا نه و قول امام ابو حنیفه اینست و حاله این رجل معلوم نیست که چه بود و الله اعلم * متفق عليه * و عن ابي الزبير * نام ريحي بدن مسلم نكبي است

تأبى است و اجمع العلم * قال سمعت جابر بن عبد الله سئل عن ركوب الیاء * گفت شنیدم جابر را در حالی که
 پرسید * شد جابر از سوار شدن بر مری * فقال سمعت النبی * پس گفت جابر شنیدم پیغمبر را * صلی الله علیه و سلم یقول *
 می گفت * اگر گنجهای با معروف * سوار شود و را با اعتدال و اندازد بی افراط و تفریط از حد اعتدال * اذا البیت *
 ازین نیز وقتی که مضطر گردانید * شوق و ضرورت اقتضای آنکه این بیان بالمعروف باشد * حتی یجد ظهره * تا آنکه
 بیایند تو پشت را یعنی مرکب را که بر پشت او سوار شود * رواه مسلم * وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال بعث رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ستة عشر بدنة مع رجل * گفت ابن عباس فرمود آنحضرت شانزده بدنه بیکه همراه مردی و گفته اند که نام
 آن مرد ناجیه بن جندب اسلمی است * را مر ذقها * و امیر و حاکم گردانید و از آن بدنها که نگاهبانی آن بکنند و حبر
 در ایشان * فقال * پس گفت آنمرد * یا رسول الله کبش اصنع بما ایدع علی منها * چگونه کنم وجه سازم بدنه که مانده
 شود و هلاک گردد با ایدع با آمدن شتر از شیر به جهت مانند کی یا بار کران ایدع بضم همزة و هکون موحدة و کسر دال
 تحقیق این عبارت بیانی دارد بر بیان علم در شرح ذکر کرد * شد است حاصلش همین است که گفته شد * قال * گفت
 آنحضرت * انحرما * انحرکن از راه * ثم اصنع علیها فی دماها * پستری که کن هر دو نعل بدنه را که تقلیل کرده است
 بدنه آن در خون و می * ثم اجعلها طی صفتها * پستری بگردان نعل را گویا هر دو نعل یکی اند و لعلها در حدیث دیگر که در فصل
 ثانی بیاید نعل بلفظ مفرد ذکر کرد بر صفحه ستام بدنه تا بداند آنرا شکل ریان که مدح است پس بشورند از روی فقر آن
 اغنیاء که خوردن آن بر ایشان حرام است * ولا تاكل منها ابدا * ولا احد من اهل رفقتك * و مشور از آن بدنه تو و نشورده هیچ یکی
 از رفیقان تو که در سفر یا تو همراهانند خواص فقر باشند یا اغنیاء حکمت در نهی ایشان از اکل هر چند فقیر باشند قطع طمع
 و غیانت ایشان است از آن و رفع مهمت تا یکی بکشد و بخورد و با ایدع را بپا نه سازد و رفقه بضم را و بکسر نیز گفته اند و سکون
 فاجما عت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظ اهل نیست ولیکن صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت بیانی است و گفته اند
 این در بدنه که واجب گردانیده است بر خود و از بدنه تطوع میتوان خورد اگر گویند چون هیچکس نشورده سماع مشورند
 و درین قضیه مال است جزایش آنکه عادت بر آنست که اهل بودی می آیند در پیش ایشان و مشورند و رفع میکنند و گویند
 قاله دیگر هم میروند و منتفع میگردند * رواه مسلم * و عن جابر قال سئل عن رجل * گفت جابر سئل که مردی با پیغمبر خدا و رسول
 علیه و سلم عام البیت الیمة البلیدة عن سبعة و البقرة عن سبعة * در سال عید بیه که بجهت آمدن و محصور شدن شتر
 از هفت کس و گاو را نیز از هفت کس و بدنه نزد شافعی مخصوص بشتراست و نزد حنفیه بقرة را هم بدنه میگویند و این
 حدیث بظاهری قول شافعی است که بدنه را با بقرة مقابل نهاد و در باب الجمعة نیز هم چنین آمده است و غالب اینست
 ولیکن ما میگوئیم که این بقرة بقرینه مقابل شتر مراد است و اگر نه شامل بدنه بقرة و غنم است کن اقال اهل اللغة * رواه مسلم
 و عن ابن عمر رضی الله عنهما انی طی رجل قد اناخ بدنته بخرما * و از ابن عمر آمده است که بدنه بختی روی آمد بر مردی که نشانده
 بدنه خود را در حالی که شتر میبندد آنرا * قال * گفت ابن عمر * ابعثها قیما ما مقید * برانگیز آنرا در حالی که ایستاده است
 بی پای چپ * منه یصل * لازم گیر سنت محمد را * صلی الله علیه و سلم * سنت در شتر است و طریق شتر نیست
 نیز در روایت است و لیکن سنت شتر است بر وجه مذکور * متفق علیه * و عن علی رضی الله عنه قال امرنی رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ان اقوم علی بدنته * گفت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه که امر کرد مرا آنحضرت که بایستم بر بدنه وی و خبر
 باشم از کار و بار آن * و ان تصدق بلحمها * و امر کرد که تصدق کنم بگوشت آن * و جلدوها * و پوستهای آن را جلدتها
 و جلای آن * و ان لا اعطى الجزا رمتها * و امر کرد که نه هم شتر کشتن * و ان لا اعطى الجزا رمتها * و ان لا اعطى الجزا رمتها
 آنحضرت * نحن نعطیهم من عندنا * ما میل هم جزا را از پیش خود * متفق * و عن جابر رضی الله عنهما قال اننا لان من لحم
 و عن جابر رضی الله عنهما قال اننا لان من لحم

بد نفاق ثلاث گفت جابر بودیم ما که نمیشوژیم از گوشتهای قربانیهای خود با لایحه روزی یعنی در سه روز بخشش میکردیم
 و میخوریم و مردم میلادیم و زیاده بر سه روز جایز نبود نگاه داشتن آن * فرخص لنا رسول الله * پس رخصت کرد ما را بچهار روز
 * صلى الله عليه وسلم فقال كلوا وقرعوا * پس گفت بخورید و توشه سازید یعنی زیاده بر سه روز * فاكلنا وقرعنا *
 پس خوردیم و توشه کردیم چون احتیاج مردم در ایامی امر بمیار بود حکم کرده بودند که تصدق کنند و توشه نساژند
 و زیاده بر سه روز نگاه ندارند بعد از آن که احتیاج بر طرف شد و قربانی کردن همه کس را میبهرش رخصت کردند
 که اگر زیاده بر سه روز نگاه دارند با کسی نیست چنانکه در حدیث سلمه بن الاکوع بیاید متفق علیه * وضابطه در خوردن
 و باقی آنست که از اضمحیه و دم تمتع و قرآن بخورد و از دم جنایات نشورد
 * الفصل الثاني *

عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم امدى عام الحيلة يمية في هذا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سلم جهلا كان لابي جهل * روايت است از ابن عباس که آنحضرت فرمود در مهال حد یبیه که محصر شد و ننگ داشتند او را
 تکریش که بمکه در آید و عمره بر آورد و در مهال ایای خود شهر یرا که مرا بوجهل را بخورد و روزی در بغنیمت بدست آمده
 بود * في راحة برة من فضة * در رسوای شتر یعنی در بینه و حلقه بود از نقره برة بضم با و فتح رای مخففة حلقه که در بینه
 شتر یا در لایحه بینه و یا اندازند کدافی القاموس * يغيط بئلك المشركين * در خشم می انداخت و غمگین می ساخت بحسب
 ان مشركان را تا به بینند انرا مردعت مسلمانان افتاده و ذبح کشته و از اینجا معلوم میشود که غمگین کردن انیدن کفار و
 در غم و غصه انداختن ایشان مستحسن و محتسب است قوله تعالى ليغيط بهم الكفار * رواه ابو داود * وعن ناجية
 البخراعي * صيا يستلأم ويذكون بود آنحضرت ناجیه نام کرده و مهال ایای خود را بوی سپرده و بمکه فرستاده بود

چنانکه در فصل اول گذشت و ما نا که تميمية از بناجیه بجهت نجات یافتن او بود از قریش * قال قلت * گفت ناجیه کفتم من
 * يا رسول الله كيف اصنع بما عطي من المدين * چگونه کنم معامله بچیزی که ملاک و مانده کرد د از بدن * قال انجرها
 ثم اغس نعلها في دمه * گفت آنحضرت نحر کن آنرا بپستر غوطه نعل او را که فلاحه او هست * ثم خل بين الناس و
 بيننا * بستر سدره ربکن او مانع بود ارمیان مردم و میان آن بدنه * فیا کونها * پس میخورند مردم آنرا یعنی فقرا غیر
 که در میان آنرا بیکد و بیکد قانند چنانکه گذشت * رواه مالك و الترمذي و ابن ماجه و رواه ابو داود و ابن ارمي عن ناجية الا سلمی *
 * ثم اناست که اختلاف در نسبت است و ذوات یکی است زیرا که ناجیه در صحابی یکی است و در کتب او را اهل می گفته اند
 و مؤلف خزاعی گفته * وعن عبد الله بن قريط * بضم قاف و سکون راد را آخر طای مهمله صحابیت نام او شیطان بود آنحضرت
 عبد الله نام نهاد * عن النبی صلى الله عليه وسلم قال ان اعظم الايام عند الله يوم النحر * گفت آنحضرت بد رستیکه
 بزرگ ترین روزها نزد خدا روز نحر است * ثم يوم البقر * بفتح قاف و تشدید را * قال ثور * گفت ثور کفرای و حدیث است
 * وهو اليوم الثاني * یعنی یوم القرو و زوم از روز نحر است نامیده شد بدان از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت
 و زویدن ایشان در منی بعد از تعمی کشیدن در ادا مناسک و مواد آنست که از جمله اعظم ایام روز نحر است و الا
 در حدیث آمده است که افضل ایام روز عرفه است پس افضل ایام عید و الا سبیه است و روز نحر از جمله این ایام
 است و در روز جمعه نیز آمده است که افضل ایام است و مردم اختلافی کرده اند در عرفه و جمعه بعضی گفته اند که افضل
 ایام عید و جمعه است و افضل ایام مال و روز عرفه است و الله اعلم * قال * گفت عبد الله بن قريط * قرب رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اربع نوات خمس او هست * نزدیک کرد انید و شد از برای * رواه آنحضرت بدنه ما پنج باش * فطفقن یزدلفن الیه بایتهن
 فیل * پس در ایستادن بدنه ها که نزدیک میشدند بسوی آنحضرت تا بکدام از ایشان آغاز کند در نحر * فاما وجهت جنوبها *
 پس هنگامی که ساعت شد و اختار بر زمین بپا روی بدنه ها یعنی سر دشمنان و فسادند * قال * گفت راوی * و کلم بکلمة خفیه *
 پس تکلم کرد آنحضرت بکلمه پنهان یعنی * لم ادع * یک ندا فمجدل م من این کلامه را * قال و قلت ما قال * گفت

ز او پس گفتیم من یعنی پیرایم از کسی که در پیرایه آنحضرت بود و در بعضی نسخ خست است آن عیالیه یعنی پیرایه
 پیرایه من کسی را که پیوسته بود با آنحضرت که چه گفت آنحضرت * قال قال * گفت آن کس که گفت آنحضرت * من شایسته
 اقتطع * هر که خواهم ببرد ازین شتران برای خود قطعه * رواه ابوداود * و ازینجا استدل لال کرده اند بعضی
 بر جواز نهی و عارت و نثار بعد از اذن مالک * و ذکر خطبای ابن عباس و جابر رضی فی باب الاضحية * و ذکر کرده شد
 حدیث ابن عباس و جابر که در مصاییح درین بابها حدیث کوراند در اضحیه
 بن الاکروج * صحابی مشهور است از صحابان و قیراند از آن نامی بود و پیاد و با هواریان جنگ میکرد و روایت میکند
 قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من حی سبکم فلا یصلن بعد ثلثة * گفت سلمه گفت آنحضرت آنکسی که قربانی
 کند از شما پس باید که صبح نکند آنکس بعد از شب میوم * و فی بینه غنیه شیخ * و حامل آنکه باشد در خانه و وی از آن
 چیزی * فلما کان النعام المقل قالوا * پس هنگامی که شد حالی آینه گفتند * یا رسول الله بفعلنا العام
 الماضي * بکنیم چنانکه کردیم در سال گذشتہ یعنی نگاه نداریم گوشت اضحیه را بجعل از سه روز * قال * گفت
 آنحضرت * کلو و اطعموا و اذبحوا * بخورید و بخوراند و ذبح کنید * فان ذلک العام کان بالنام
 چهل * زیرا که بدو رختی در آن سال بود بدویم مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج * و عارت آن تعبیر از غنیمت
 من بیتی از ادعای ده اعانت کفین در مردم بخوراند آن چون امسال احتیاج به طرف شدن نهی نیز بر طرف کشت و اگر
 بینون رخصت است * متفق علیه * و عن نیشة * یضم نون و فتح موعد و سکون احتیاج و شین معجده صفا بیست و اورا تیشة
 الشیر میگوید * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما کننا نهیما کم عن شرمها این تا کلو و فرق قلت * گفت آنحضرت
 عید رستی مایودیم که نهی میگردیم شما را از گوشتهای قربانیها که مشورید آنرا با لای سم روز و زیاده بر آن * فکی تسعم * بر این
 آنکه تا کنیاش کند شمارا و فراخی شود همان شما و همه کس برسد * حیاء الله بالسهة * و در حدیث ایتعالی فراخی و کنیاش
 رواه نکلو و اذبحوا * پس بخورید و ذبح کنید * و انشیروا * یعنی ذبح کنید * و اجر و ثواب رانده از تجارت و الا بتشدید
 تقامی بود و تجارت در گوشت قربانی در رخت نبود یعنی تصدق کنید و بخوراند مردم را شاید که در بخورند نیز اجر
 و ثوابی باشد که ایام حیاء الله است چنانکه در مورد * الا ان هذه الايام ایام اکل و شرب * و انما و کاه با شین بدو رختی
 روزهای معنی روزهای قربانی و روزهای بخوریدن و آشامیدن است چون سال تمام ریاضت کشیدید و سخت
 دزدید در این چند روز که نمی کردید و غفور شدید بخورید و بنوشید و روزی آشامید و بنوشید اما با وجود این حدیث را باید
 در این حدیث و ذکر حدیث * انما قل میباشید چنانکه فرمود * و ذکر الله * و این روزها باید که خدایتان است * رواه ابوداود *
 باب الحلق * حلق ستردن موی و اتفاق دارند بر آنکه حلق افضل است از قصر حاج و معتبر را
 مکرر تا آنکه حلق خیر است بر ایشان و وجه افضلیت آن است که مقصر باقی دارد و همت بر نفس خود زینت را از موی
 و حاج و معتبر ما موراند بترک زینت و بتل و انکسار و باقی قصر آنست که بکیردن از موی هر خود و مقداره انکسار
 و کفایت میکند در خلق تر و ماحق بر رعرا من و خلق تمام هر اقرب است به نسبت چنانکه در مجمع وثابت نقل شده است حلق
 از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غیر حج و عمره و در خلق سائر شعور بدن کلام است مذکور در موضع خود و نیست کلام
 در اصل جواز و لیکن ازلی ترک آنست
 و سلم علیه خلق رأی فی حجة الوداع * آنحضرت خلق کرد هر مبارک خود در ادر حجة الوداع * و اناس من اصحابه
 و خلق کردند جماعه از اصحاب و نیز از جهت در یافت شرف و متابعت و فضیلت خلق که بیان کرد آنحضرت انرا بدعا
 هر مستحقین را چندان بار * و قصر بعضهم * و قصر کردند بعضی اصحاب از جهت اخلاص خدمت بعد از دعای آنحضرت مقصودان را
 نیز در ره اخیر بالتماس ایشان چنانکه در حدیث بیان شد * متفق علیه * و من این عباس رضی الله عنهما قال قال ابی منار و یه

انی قصرت من راس النبی صلی الله علیه وسلم عند الخروجه بمشقص * گفت ابن عباس که مرا گفت معاویه که من قصور کرده
 ام هر ی از مرا آنحضرت نزد مرویه بمشقص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شد و مشقص بکسر میم و همون
 شین معجمه و فتح فاف بیکان عریض یا طویل یا تیر که این بیکان در روایت و بعضی گفته اند که مشقص نام جلم است بفتح
 جیم و لام مقرا یعنی که بوف موی و پشم و جزو رکوب و شتر را ببرد و این معنی انصیب و اظهار است * متفق علیه * و عن
 ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی حجة الوداع * روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آنحضرت
 گفت در حجة الوداع در وقت برآمدن از احرام * اللهم ارحم المخلوقین * خداوند ارحمت کن موی هر ستردگان را
 * قالوا و المقصرین * گفتند صحابه و کوفه کنندگان موی را نیز دعا بر حمت کن * یا رسول الله قال اللهم ارحم المخلوقین
 یا ز آنحضرت دعا کرد مخلقات را و گفت خداوند ارحمت کن مخلقات را * قالوا و المقصرین یا رسول الله * التماس دعا
 باز کردند صحابه برای مقصران و درین مرتبه * قال * گفت * و المقصرین * و مقصرا نرا هم رحمت کن درین روایت
 در و بار تخصیص بمخلوقین کرده در بار عموم مقصران را جمع کرد یا ایشان زد و روایتی دیگر به بار گفت چهارم بار گفت و
 بالمقصرین * متفق علیه * ازین حدیث معلوم شد که این دعا بر مخلوقین را و التماس صحابه دعا بر مقصرین را در حجة
 الوداع بود و این در احتمال دارد که در عمر قیوم که صحابه را بپیر آمدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود که از
 احرام حج برآمدند و بعضی گفته اند که در حدیث آمده که بعد از احرام از احرام برآمد و حلق کرد و صحابه را نیز امر کرد
 بحلق و ایشان در امثال این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصار بیان و الله اعلم * و عن یحیی بن الحصین * یضم
 الیابی تابعی ثقة صدوق است * عن جده * و روایت میکند از جده خود که صحابه دعا بر حمت و کثرت وی ام الحصین است * انها
 سمعت النبی * که جده و یا شنید پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع دعا للمخلوقین ثلثا و للمقصرین
 مرة واحدة * که دعا کرد آنحضرت بر مخلوقین را سه بار و بر مقصرین را یکبار ظاهر حدیث آنست که سه بار رکعت اللهم ارحم
 المخلوقین چهارم بار رکعت و بالمقصرین و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعا بر مخلوقین و قول او و بالمقصرین که
 مفید اشتراک آنها است بالمقصرین فانهم وجه عجب است موقوع لفظ و المقصرین درین مقام که بجهت تقصیر خود را در امثال
 این تکرار شد ندای آنحضرت صلی الله علیه وسلم * رواه معجم متفق علیه * و عن انس رضی ابن النبی صلی الله علیه وسلم
 انی منافی الحیوة فرماید * روایت است از انس که آنحضرت آمد بمنا پس آمده جمره العقبة را پس رمی کرد آنرا و این
 در روز نحر است که از مزدلفه آمد چنانکه آن شب * ثم اتی منزله بمنار تیرنکه * بعترا آمد در منزل خود که بمنار است و نحر
 کرد قربانی خود را * ثم دعا بالخلق * بستر طلبید بر تراش را که نام وی معمر بن عبد الله است قرشی عدوی قدیم
 الاسلام است و در زیارت امام احمد آمد که چون معمر آمد و راسته در دست گرفته بر هر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایستاد
 آنحضرت گفت یا معمر متبکین کرد انید ترا پیغمبر خدا برود و نمره کوش خود و در دست تو امتره است یعنی مشربار باش
 و قل راین نعمت بل ان معمر گفت یا رسول الله بد رستیکه این از نعمت های خدا است و منت اوست بر من آنحضرت گفت آری
 همچنین است * و ناول الباقی شقة الایمن * و داد بر تراش را جانب راست خود را * هو این حدیث آنست که معمر در رابت
 بهمن مخلوق است و بعضی همین ها لقا اعتبار کنند * فخلق * پس خلق کرد جانب راست آنحضرت را * ثم دعا با طلحة
 الانصاری فاعطاه ایاه * بستر خواند آنحضرت با طلحة انصاری که از مشاهیر فضا به است و او است که لیل قبر شریف را
 حفر کرده و زوج ام سلمه است که مادر انس بن مالک است و ازین جهت در بعضی روایات آمده که یام سلمه داد * ثم ناول
 الشق الايسر فقال اخلق * بستر داد آنحضرت جانب چپ خود را پس گفت بتراش * فخلق * پس بتراشید * فاعطاه
 ایا طلحة * پس داد موی را بای طلحة * فقال اقمه بین الناس * پس گفت قمعه کن این را میان مردم پس بهر یک را یکناره
 موی زد و ناره موی نصیب هر یک را * کویا شاعر باین قصه اشارت کرد و این بیت * هرا از زلف تو موی بسند است

فضولی نمیکند بوی بیدار است * و همچنین ناخندان نیز تقلم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات در میان امت تا این
یومها ماند ایاتی ماند که یا عتق تذکره و یادداشتی بود از اجزای وجود شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در
پوشند است که گفته است این معنی مزاد است * متفق علیه * و عن عایشه رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله * کف
عایشه بودم من که طیب می کردم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم قبل ان یحرم * پیش از آنکه احرام بپوشد * و یوم النحر
قبل ان یطوف بالبیت * و طیب می کردم روز نحر پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه بعلی از حلق و لبس ثیاب * بطیب فیه
امسک * بنوعی که در روز نحر مشک می بزد و گفته اند که افضل و اولی در طیب احرام مشک و کلاب است که بوی دآرد و رنگ
پند آرد و روز نحر از احرام می بر آید و همه چیز خلل می شود مگر نسا و بعد از طواف نسا نیز خلل می شوند * متفق علیه
و عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم افاض یوم النحر ثم رجع فضلی الظهر بمنا * و روایت است از ابن عمر
که آنحضرت آمد روز نحر بکعبه و طواف کرد و پستری از کشت بمنی پس بیکل آرد ظهر را بمنی * و رواه مسلم * و در احادیث
جایز عایشه آمده که یکل آرد ظهر را بکعبه و درین دو محل بیت تبارک است سخن در ترجمه یکی بر دیگر نیست و حدیث جابر
و عایشه از افزاد مقام است و حدیث ابن عمر در صحیحین است * متفق علیه * اگر چه اینجا از معنی آورده
الفصل الثانی فی المناسک * عن جلی او عایشه رضی الله عنهما قال نهی رسول الله * گفتند نهی کرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم ان یحلق المرء انحرابها * از حلق کردن زن سرش را * رواه الترمذی و عن ابن عباس رضی الله عنهما
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس فی النساء الخلق * نیست بر زنان مکر تقصیر * و رواه ابوداود و الترمذی و ابن عباس
دفع این تراهیم کرد بقول خود * انما علی النساء التقصیر * نیست بر زنان مکر تقصیر * و رواه ابوداود و الترمذی و ابن عباس
الباب ثالث فی المناسک * در لزوم تحقیق و تمیزات ما سبق
بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس یسالونه * آنحضرت توقف کرد و رایستاد
در جای در حجة الوداع بمنی برای خاطر مردم که سوال می کردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و استکشاف ایهام
می نمودند * فجاءه رجل فقال لم اشعر فخلعت قبل ان اذبح * پس آمد آنحضرت را مردی پس گفت آن مرد آگاه نشدم
پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد * فقال اذبح ولا حرج * پس گفت آنحضرت
ذبح کن هیچ تنگی و باکی نیست * فجاءه آخر فقال لم اشعر فحشرت قبل ان ارمی * پس آمد آنحضرت را مردی
دیگر پس گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم * قال ارمی ولا حرج * گفت آنحضرت بینک از
و نیست هیچ عرج * فما سئل النبی صلی الله علیه و سلم عن شیء قد لم یلا اخر الا قال افضل ولا حرج * پس
در سئله نشد آنحضرت در هیچ چیز که تقلیم کرده باشد و نه در چیزی که تاخیر کرده شد مگر آنکه گفت بکن هیچ
یا کی نیست * متفق علیه و فی رواية مسلم * و در روایتی از مسلم را این چنین آمده که * انما رجلا فقال حلفنا
قبل ان ارمی * آمد آنحضرت را مردی پس گفت حلق کردم من پیش از آنکه رمی کنم * قال ارمی ولا حرج * گفت
آنحضرت رمی کن هیچ باکی نیست * و انما آخر فقال انضمت الی البیت قبل ان ارمی قال ارمی ولا حرج * تقدیم
و تاخیر در بنحورت بد و نه و احطه اجنت * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یسال یوم النحر بمنی
فیقول لا حرج * گفت ابن عباس بود آنحضرت که پرسیده میشد روز نحر بمنی پس می گفت نیست هیچ عرج * فساله
رجل فقال * پس پرسید آنحضرت را مردی پس گفت * رمیت بعد ما اصبیت * رمی کردم بعد از آنکه شام کردم و حال
آنکه رمی وقت بامداد است * فقال * پس گفت آنحضرت * لا حرج * و نزد الله اگر تاخیر کند تا غروب لازم میکردم
و مرا داد از معاندان ایشان بعد از عصر است و نزد ما اگر در شب کرد لازم نمیشود و تاخیر و اگر تاخیر شد
تا فردا لازم میشود * رواه البخاری * بدانکه اینها روز نحر چهار است و رمی و ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند

که این ترتیب هفت است یا واجب اکثر را ابرازند و شافع را احد را باینند که هفت است و هفت با اینست که رجاء است
 که اما ابو حنیفه و مالک از ایشان است میرویند واجب است و میگویند مراد بنفی حرج رافع اثم است از جهت جهل
 و سیمان و لیکن دم واجب است و مذمبی گفته که این عباس روایت کرده مثل اینست و واجب کرد انیل و دم را پس اگر
 نمی فهمید وی این معنی را امر میگوید بخلاف آن والله اعلم

الله عند قال انا ذر رجل فقال * گفت ملی آمد آنحضرت را عمر و عیسی گفت * یا رسول الله انی افدت قبل ان اخلق *
 من طواف افاضة کردم پیش از خلق * قال له اخلق از اقصی و لا حرج * گفت آنحضرت مر آن مرد را خلق کن یا مقصیر کن
 و زیست حرج چون تخفیف کرد بروی در ترتیب زیاده نکرد در ترخیص یعنی اگر خلق هم نکنی بقصر اکتفا کنی نیز جائز
 است * و رجاء آخر فقال ذبح قبل ان ارمی * و آمد دیگر عیسی گفت ذبح کردم پیش از رمی * قال ارم و لا حرج *
 * الفصل الثالث * عن اسامة

بنی و صورت در احادیث سابق مذکور نشده بود * رواة الترمذی
 بن شريك * بفتح شین و کسر را صحابست نیز ول کرد: کوفه را و حدیث او در کوفیان است * قال خرجت مع رسول الله
 صلی الله علیه و سلم حاجا فکان الناس یا تونه * گفت برآمد من من با آنحضرت فصل حج کنند پس بودند مرد م که
 می آمدند نزد آنحضرت * فمن قائل * پس بعضی گویند بود این را که * یا رسول الله سغیب قبل ان اطوف * سعی
 کردم میان صفا و مرویه پیش از آنکه طواف کنم * و آخرت شیئا و قدمت شیئا * یا گویند بود نک که تا خیر کردم چیز نوا
 پستر کردم از رفتن یا پیشتر کردم از آن * فکان یقول لا حرج * پس بود آنحضرت که می گفت هیچ پاک نیست و هیچ بزه نیست
 * الا علی رجل اقترض عرض مسلم * و لیکن حرج و بزه بر مردی است که برید و پاره کرد آ بر روی مسلمانیر بغیبت
 نوا هاست و جزان فی الصراخ عرض بکسر عن حسب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم از آدمی خواسته در نفس وی
 باشد یا در بدن زان یا در هر چه لازم امر او است و غیر می کنند بدان از حسب و شرف و نگاه میدارد آن را از نقص و عیب کردن
 * و هو ظالم * و حال آنکه آن مرد همت کنند است و بتاحق آزار رسانند است و برای غرض صحیح دینی نگردیده چنانکه حرج
 رواة و شهود به تحقیق و تکذیب و مانند آن میکنند * فذلک الذی حرج و فک * پس آنکس است که بزه کار شده و هلاک
 گشته است * و حرج بکسر را است بر وزن همع * رواة ابوداود

* باب خطبة يوم النحر ورمی ایام
 التشریق لتودیع * خطب بفتح تین شان و امری که واقع میشود در وی مخاطبت و خطبه کلام منثور و مجمع کذا فی القاموس
 و بمعنی خطاب کردن نیز می آید و غالب آمده در هر طرف بر موعظت چنانکه خطبه بکسر خای در طلب امر و اقام تشریق
 قام سه روز است بعد از روز نحر و تشریق قدیل کردن گوشت و چون کوشتهای قربانی بمناد رین ایام قدیل میکنند ایام
 تشریق گفتند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قربانیها را ذبح در وقت طلوع آفتاب میکنند پس از شروق بمعنی شروع شمس
 باشد و در حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیعد و مراد بتودیع و داع کردن کعبه است بطواف و داع یا و داع
 کردن آنحضرت است مردم را و لهذا حج آنحضرت را حجه الوداع نام کردند

* الفصل الاول
 * عن ابی بکر * بفتح با و سکون کاف ناد را آخر صحابی مشهور است * قال خطبنا النبی صلی الله علیه و سلم يوم النحر *
 خطبه کرد ما را آنحضرت در روز نحر * قال ان الزمان قد استدار کهیئته يوم خلق الله السموات و الارض * گفت آنحضرت
 که زمان یعنی سال بتحقیق بازگشت همچو هیئت و حالت وی یعنی وضع و حساب و ف که در روز یزدان کردن خدای تعالی
 آسمانها و زمینها را بود * اثنا عشر شهرا * یعنی دوازده ماه گشت که در ازل خلقت بود چنانکه در قرآن مجید فرموده
 است که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله يوم خلق السموات و الارض الا به معنی کلام آنست که هر چه
 تاخیر میکردند میسر را تا صغرتا قتل کنند در وی و میگردند این را در هر سال و از هر سالی یک روز می دزدیدند تا سال
 بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کبیسة العرب می گویند و این سال که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم

در روی حج کند از دیه‌مان زمان مخصوص بجای خود باز آمدند محرم باصل خود و همچنین هر ماه بجای خود آمد و میگردند
ازین جهت تاخیر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم حج را تا حج در ذی الحجه واقع شود که میقات است و منها از بعد
محرم * از آن درازده ماه چهار ماه حرام است که قتال در آنها حرام است و حرم بضمین جمع حرام است * ثلثا متوالیات *
سه ماه حرام بی هم آینده اند * ذوالقعدة * بفتح قاف رکع نیز آمد ماهی است که می نشستند روی باز سفرها * ذوالحجه *
یکم حرامی که در روی حج میکردند و نیز بعضی بفتح است * و رجب مضر * مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه بن نزار که
ابو قبیله است و مضر را اصل شیر قوش را گویند که جغریات است و روی و دعت مهل است و بهیار میخورد آنرا ازین جهت
قام و مضرا فتاد یا از جهت سفید شدن آنرا نام کردند و اضافت رجب بضم رجهت است که مبالغه میکردند ایشان در محافظت
تقریم وی * الذی بین جمادی و شعبان * آنماه که میان جمادی الاخری و شعبان است صفت رجب مضر است از
جبرای زیادت بیان * و قال * و گفت آنحضرت * ای شهر هل ا * که ام ماه است این ماه مقصود ازین سوال تهمید و تاسیر
بیان مقصود است و تقویر آن در اذهان ایشان * قلنا الله و روحه اعلم * گفتیم ما خدا و رسول خدا را تا تراست عادت
همچو به بود که نزد حوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم این کلام میگفتند و ادب میل ادند اگر چه خود جواب آنرا میدادند
خصوصا در آنجا که با وجود آنکه معلوم و متعین بود عرسیدند شایند غرضی داشته باشند که می پرسیدند * نسکت * پس
خاموش ماند آنحضرت * حتی ظننا انه میصحه بغیر اسمه * تا آنکه گمان بردیم ما که آنحضرت نزد يك است که نام می برد
این را نیز نام مشهور که دارد * قال الیس ذال الحجه * پس گفت ایانیه این ماه ذی الحجه * قلنا بلی * گفتن اری این ماه
ذی الحجه است * قال * گفت آنحضرت * ای بلد هل ا * که ام شهر است این شهر * قلنا الله و روحه اعلم نسکت حتی ظننا
انه میصحه بغیر اسمه قال الیس الملبه * گفت ایانیه این بلد * قلنا بلی * گفتیم آری این شهر بلد است بلد بسکون
لام بمعنی شهر است هر شهر که باشد و یغایره نام مکه شد که خود کامل شهر اینصفت که بلد جامع خیرات و برکات و فضائل و
کمالات است کو یا شهر همین است چنانکه بیت نام مخصوص کعبه شد است و بلد در لغت بمعنی اقامت است * قال فاع
یوم هذا * گفت آنحضرت پس که ام روز است این روز * قلنا الله و روحه اعلم نسکت حتی ظننا انه میصحه بغیر اسمه قال
الیس یوم النحر قلنا بلی قال فاعن ذی الحجه و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام * گفت آنحضرت پس بن زبستی که خویشی شما
و اهلای شما و ابروهای شما حرام است که بی حق شرعی تعرض کنی بان * کثره یومکم هل اقی شهرکم هل اقی
ما نلذخ حرام بودن روز شما که این روز است در شهر شما که این شهر است در ماه شما که این ماه است این تاکیل است
برای حرمت که هر یکی ازین سه میل حرمت و احتیاط است خصوصا نزد اجتماع * و سئلون ربکم * و نزد يك است که پیش
آیند پروردگار خود را و پرسند در حضرت وی * فیما لکم عن اعمالکم * پس پرسید پروردگار شما را از کردارهای شما * الا
و اننا و اکا بلشیم * فلا ترجعوا الی ذی الحجه * پس فکر دید بعد از رفتن من از دنیا کو امان و در روایتی گفتار * یضرب
بعضکم رقاب بعض * بزنند بعضی از شما گردنهای بعضی را که از اعظم انواع غلات است مقصود نهی از ظلم و درک شدن
از حد شرع در حفظ حرمت دماء و اموال را عراض است و در توجیه روایت گفتار چندان وجه گفته اند یکی آنکه کفر در حق
مستحل است یا مراد کفران نعمت است و تصبیح حق اسلام یا مراد نزد يك رسیدن بکفر که ارتکاب حرام مودی بکفر میگردد
و نزد يك بان میسازد یا بکنند افعالی که مشابه افعال کافران است در بخور نریزی و بعضی گفته اند که مراد بکفر پوشیدن سلاح
است و کفر بمعنی لبس سلاح می آید بعد ازین خطاب بمسلمانان کرده فرمود * الا اهل بلغت * و اننا و اکا بلشیم یا مست
که رسانیدم من رحالت را و حکم شریعت را * قالوا نعم * گفتند صحابه اری رسانیدی * قال اللهم شهد * گفت آنحضرت
خداوند اگوا باش که ایشان اقرار کردند که رسانیدم تا روز قیامت میگردن نشوند و عذر رنبارند * فبلغ الشاهد الغایب *
پس باید که برسانند هم چنانکه شنیده است احکام را هر که حاضر است مرغایب را * فربا مبلغ اوعی من منا مع * پس بسا

کسی که رسانیده است بوی یاد دارند و تر باشد از کسی که شنیده است از من و رسانیده است متفق علیه * و من
 و بره * بفتح واد و بفتح موحده و سکون و یزید را از تابعین است روایت دارد از ابن عمر و سعید بن جبیر * قال سالت ابن عمر
 متی ارمی الجمار * گفت پر حیدم ابن عمر را کنی رمی کنی * قال * گفت ابن عمر * اذ ارمی امامک فارمه * وقتی که رمی
 کند امام تو پس رمی کن تو طاقراست که فراد سلطان است یا میری که نایب او است در اقامت مناسک حج لیکن بشرط
 آنکه اعلم باشد و لهذا گفته اند که امت این را طیبی و گفت یعنی اقتدا کن بکسی که آنکس اعلم است از تو بوقت رمی میگوید
 و بره * فاعلمت علیه المسئلة * پس باز عرض کردم بر روی مسئله را * فقال کنا ننتجین * پس گفت ابن عمر بودیم که انتظار
 می بردیم وقت را و طلب می کردیم دخول وقت رمی را * فاذا زال الشیخ رمینا * پس وقتی که میکشت آفتاب رمی
 می کردیم * رواه البخاری * و عن سالم عن ابن عمر انه کان یومی جمرة الی نیا * بفتح حصیلة * روایت میکند سالم
 از ابن عمر که رمی بود که رمی می کرد جمرة را که نزدیکتر است از منازل که درجا نب معجل خیف است به هفت سنکریزه
 * یکبر علی اثر کل حصیات * و راجع که تکبیر می گفت بر بی هر سنکریزه * ثم یتقدم * پسترو پسترو می رفت * حتی یصل *
 بضم یا و کسر هاتو در می آمد زمین نرم را و سهل صد حزن بفتح های محله و سکون زای زمین درشت * فیقوم مستقبل القبلة طویلا *
 پس می ایستاد و مقابله قبله ایستادنی در از گفته اند که آن مقل ارمی ایستاد که کسی سورة بقره بخواند چنانکه آن شست
 * و یک عود * و دعا می کرد * و یرفع یدیه * و بر می داشت هر دو دست خود را * ثم یرمی الوطی * پس رمی می کرد جمرة
 میان را * بسمع حصیات یکبر کلمه رمی بحصاة * تکبیر می گفت هرگاه که می انداخت سنکریزه را * ثم یأخذ بل استد الشمل *
 پسترو می گرفت راه رمی رفت بجانب دست چپ * فیسهل ویقوم مستقبل القبلة ثم ید عود یرفع یدیه ویقوم طویلا * و رمی
 ایستاد و راز * ثم یرمی جمرة ذات العقبة من بطن الوادی * پسترو رمی می کرد جمرة العقبة را از مغاک وادی * بسمع
 حصیات یکبر عند کل حصاة ولا یقف عند ما * و رمی ایستاد نزد جمرة العقبة * ثم ینصرف * پسترو می گشت * فیقول هکذا
 رأیت رسول الله * پس می گفت این چنین دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم یفعله * می کرد آنرا * رواه البخاری
 بل اینک سنت چنین واقع شد است که بعد از رمی دو جمرة اولی می یابد ایستاد و بسیار ایستاده درود عا کرد و جمرة
 اخیر را رمی میکنند و بر کردند و نایستند و دعا نکنند و آنرا جز شارع کسی نداند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبیه است
 که عقل را بد ریافت کند آن راهی نیست و این نیز از ان قبیل است و لهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما هکذا راایت و بعضی
 از ما گفته اند که وجه در نا ایستادن و اینجای آن بود که درین روز مشاغل بسیار بودند از ذبح و حلق و افاضه بکلمه برای
 طواف اما این معنی در ایام منی مفقود است و بعضی گویند جمرة العقبة در راه واقع است پس روقوف نزد آن موجب
 از دها و تمضیق طریق است و لحوق ضرر است بکن رفتن کان راه بخلاف و جمرة دیگر که بر کرانه راه اند نه در میان آن
 و بعضی گفته اند دعا در صلب عبادت و وسط رمی باشد نه در نهایت وی و دعا در صلب عبادت افضل است و اکثرد علی
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در نماز که تشهد بود پیش از سلام و بر آمدن از نماز و جمرة اولی در وسط اند پس
 دعا کرد در آنها و بعد از جمرة عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه و شمنی نیز گفته و در سفر
 السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از بعضی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و از کار بعد از
 نماز ماقور شده و دعا بعد از اظفار صوم نیز آمده و تحقیق کرد انبیه شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز های
 فرض و عقیب تلاوت قرآن و جز آن و بنده ضعیف تجاوز از الله عنه و عارفی که مشرف شد باین عبادت انداخته شد در دل و در
 بی سابقه فکر و تامل بطریق التهام نکته در عدم روقوف نزد این جمرة یعنی جمرة العقبة را مید است که صواب باشد و آن
 این است که در عدم روقوف نزد این جمرة اشارت است از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون درود و جمرة اولی میجامد
 کرد در ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و داد نمود حق خدمت

بر دمع و طاقت خود آمان کرد انید و تعالی کار را بروی و مباح کرد انید او را آورد گئی و زناحت بغض و گرم خود را فاضله
 نکرد بروی آثار رحمت و غفور و مغفرت خود لا هیما درین عبادت که هیچ است که مقرر غایت آثار و رحمت و نتایج مغفرت
 است چنانکه بیک رفته در عرفات تمامه کنافان می بخشید گویا که گفت پروردگار تعالی که ای بند کان من بسیار تعب و کشتن بد
 و میاهل کرد بد یک می آرام گیرید و آسوده یا شید که کنافان شمارا بخشیدم و بر شمار رحمت کردم و این نکته را بوالکابر هلمای
 مکه که دوران وقت درین مشایخ حاضر بود نک عرض نکردم خصوصاً شینا و مولانا القاضی علی ابن القاضی جارا لله القرشی
 الشاذلی مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن ظهیر پس همه قبول کردند و استحسان خود نک و دعا بخیر و برکت کرد نک و الله
 اعلم * رحن این مور قال استاذن العباس ابن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه و سلم ان بیعت یکه لیاالی هنی * روایت
 است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت از آنحضرت که شب باش کنی یکله در شبهای منی * من اجل سقایته *
 از بهر منصب حقایه زمزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در آن وقت و سقایه چاه آب دادن * فاذن له *
 پس اذن کرد آنحضرت و عباس رابه بیتوتت مکه * متفق علیه * بدانکه محبت بنی واجب است نزد جمیع و علماء و رعیت است
 نزد امام ابوحنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد و معتز و رحیمت اکبر لیل است و هم چنین است حکم در مواضعی که قیام
 نول در انجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیتوتت یکصاعت کفایت است و تمسک قول بعنیت آن یا نیستند و شد است که
 اگر واجب می بود بیعت اذن می فرمود نک آنحضرت عم عباس رابه بیتوتت مکه و جواب میگویند که بیعت علیر و ضرورت بود
 و بعضی روایات بلفظ رخصت واقع شده است ای اذن و کافی تمسک میکنند که اگر بیعت بودی چه حاجت است بیعتی ان بودی
 بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سبب امر خطر بود نزد ایشان خصوصاً در مثل این مقام
 از جهت استلزام این میانیت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و علم و شکی نیست که
 در ترک سنت آثار است و استیذان برای اسقاط آن اشارت بود و در حدیث گفته است که بیتوتت بنی از مناسک
 هیچ مقصود لکن اینه نیست بلکه برای آسانی زمی است اگر یکی بیتوتت کند در غیر منی و حاضر کرد در وقت زمی لازم نمی
 آید بروی چیزی لیکن ترک نماز و رسول الله صلی الله علیه و سلم است و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ادب بهتر کرد
 بر ترک آن * و عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم جاء الى السقایة * روایت است از ابن عمر
 عباس که آنحضرت آمد بسوی سقایه زمزم * فاستسقی * پس طلب کرد آب از عباس که سقایه حواله اوی بود * فقال العباس
 بانضل از صلب الی ملک * پس گفت عباس مریس خود را که فضل نام داشت ای فضل بر و بسوی ما در بخود * فأت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بشراب من عملها * پس بیار آنحضرت را آبی از نزد ما در بخود * فقال ا هقنی * پس گفت آنحضرت
 بعباس آب بخور این مرا یعنی از آب زمزم و آب از درون خانه میا * فقال * پس گفت عباس * یا رسول الله انهم یجعلون
 ایل بهم نیه * مردم می اندازند دستهای خود را در آب زمزم * فقال اسقنی * باز گفت آنحضرت آب ده مرا چه
 بش که دست در آب می اندازند * فشرب منه * پس خورد آنحضرت از آب زمزم * ثم اتی زمزم * پسترا آمد آنحضرت
 یا آب زمزم * هم یحرقون و یعملون فیها * و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند بمردم و کار میکردند در سقایه
 * فقال * پس گفت آنحضرت * اعملوا فانکم علی عمل صالح * کار کنید و مشقت بکشید درین کار زیرا که شما بر عمل صالح
 آید یعنی این آب دادن و خلعت سقایه کردن عمل صالح است * ثم قال لولان تغلبوا * بهتر گفت آنحضرت اگر نمی بود
 خرف این که غلبه کرده شوی شما یعنی غالب آید بر شما مردم در آب کشیدن بیعت اتباع شما من و نکند از نک شمارا که
 آب بکشید و این کار از دست شما برود * لنزلت حتی اضع الجبل علی هذه * هر آینه فرود می آید من یعنی از نا که آنحضرت
 آنروز سوار بود تا مردم به بیعتند و احکام پیاموزند تا آنکه می نهادم ریسما نرا برین * و اشار الی عاتقه * و اشاره کرد
 آنحضرت بلفظ هذه بسوی کتف خود * رواه البخاری * و عن انس رضي الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم صلی الظهر

والبحر والمغرب را لعشاء ثم رقد رقة بالمحصب * روایت است از انس که آنحضرت بنزارد نماز پیشین را و دیگر او شام را و خفتن را بمحصب پس خواب کرد یگان خوابی و محصب بفتح صاد مثبوت در موضعی که بسیار باشد منکر و در وقت و الان نام موضعی معین است بیرون مکه در جانب منامصل بمعلا و آنرا بطح و بطحانیز میگویند و خیف بنی کنانه نیز نام اراست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منی بود در روز چهارم از یوم نحر و میزدیم ذی الحجة * ثم ركبنا الى البيت وطاف به بعد از خواب با سوار شد و بخانه کعبه آمد و طواف کرد طواف وداع * رواه البخاری * وعن عبد العزيز بن رفيع * بضم را و فتح فا از مشامیر تابعین و ثقات ایشان است * قال سالت انس بن مالك قلت اخبرني بشيء عقلته عن رسول الله * كفت بر عیدم انس را کفتم خبر ده مرا چیزی که دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم این صلى الظهر يوم التروية * کجا گذارد آنحضرت نماز پیشین را روز ترویة که روز هشتم ذی الحجة است و مردم از مکه بمنامیر و ندر وجه تعمید در باب حجة الوداع در حدیث جابر کذا * قال بئنی * کفت انس نماز ظهر یعنی گزارد پس معلوم شد که آنحضرت از مکه پیش از ظهر برآمد * قال فاین صلى العصر يوم النحر * کفت ابن رفیع با انس و ظاهر موافق بهما ق این بود که کویله فقلت پس کفتم من پیش کجا آمد آن نماز عصر را روز نحر یعنی نون و سکون فار فتح نیز جایز است نام روز چهارم از روز نحر است که از منی می برآمد فی الصراج نحر بسکون گروه گروه بازگشتن حاجیان از منا * قال یا لابطح * کفت گزارد نماز عصر با بطح که همان محصب است * ثم قال * بضم کفت انس * انفل کما یفعل امرأک * بکن چنانچه میکنند امرأ تو یعنی آنحضرت خود اینچنین کرده و تو همچنان کن که امرای تو میکنند و مخالفت مکن که با عیب تمیج شو نکرد و امری ضروری هم نیست * متفق علیه * وعن عائشة رضي الله عنها قالت نزل الابطح لیس بسنة * کفت عائشة فرود آمدن آنحضرت با بطح را نیست بهنت و از منامیک نحر و آنحضرت آنرا بطریق حنت و تبعید نکرد * انما نزل رسول الله * فرود نیامد پیغمبر خدا در روزی * صلى الله عليه وسلم لانه کان اصبح لحو وجهه اذا خرج * مکر از جهت آنکه نزول در آن موضع هست و آنرا همان ترویة بود برای بیرون آمدن آنحضرت وقتی که بیرون آید زیرا که چون در با بطح نزول فرمود از سباب و متاع در آنجا گذاشت و مکه در آمد و طواف کرد تا بپایه سلیمان را و بعد از آن رجوع نمودن ایمان باشد * متفق علیه * بدانکه اختلاف در آنست که تحمیب یعنی نزول بمحصب سنت است یا نه بعضی میگویند و این قول ابن عمر است که آن از من حجه و قیمة منامیک از من است زیرا که آنحضرت صلوات الله علیه و سلم در منا کفت ما فرود آیند و این انشا الله تعالی فرود بشیخ بنی کنانه که آنجا مشرکان بیکدیگر عهد کرده بودند و سوگند خورده بودند که با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب مخالفت نکنند و مناکحت و مبايعت نکنند و مواصلت ننمایند تا آنکه سید را تعلیم ما نکنند و بر ما نهند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواست که ظاهر گرداند شعرا را سلام را در مکه نیکه ظاهر کرده بودند شعرا را و شکر نعمت خدا و فضل وی جل و علا داد انجا بدو و طبرانی در او بسط از عمرو بن الخطاب آورده که وی رضي الله عنه فرمود از جمله سنت است نزل با بطح در لیل بوم النفر و امر میگرد مردم را بدان و در حد ایه کفیه که اصح آنست که نزول آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمحصب بقصد نمودن مشرکان بود لطیف صنیع بارتعایل بر پس بهنت باشد چنانکه هر مل در طواف انتهى و بعضی گفته که سنت نیست بلکه امری اتفاقی بود و ابو رافع مولى آنحضرت که کاشته و عهد در آنجا رخا نه ری بود آنجا فرود آمد و خیمه رسول را صلی الله علیه و سلم آنجا زده بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آنحضرت چنانکه مسلم از ابو رافع روایت کرده است و این قول ابن عباس است چنانکه بخار ع از وی آورده است و عائشه نیز بهمین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه آمده است مخفی نمائی که هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آنجا آمد و نزول فرموده اگر چه بطریق اتفاق بود اتباع وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا میگردند و امام سید در موطای خود گفته که نزول در محصب احسن است و اگر نیک چیزی لازم نمی آید و این قول ابی حنیفه است و بنی مسکین عبد الحق بن شیبہ الدین اصحاب الله حاله را احسن مبداء و ماله چون در حدیث شیخ ایام اجل اکرم او حدیث عبد الرهاب رحمة الله علیه

نعم کز ارد و نشر نمود و باز از منار و نعلین بمحصب نزل و فرمود حضرت شیخ و بیکل از دماز ظهور را و بنشواب زقت و کز ارد هم در آنجا نماز عصر بعد از آن فرمود سوار شوید این قدر دریافت سعادت اتباع کافی است و فرمود یکی بزائد و این قول شیخ مبنی است بر آنچه گفته اند که نزل بمحصب هشت است و لیکن توقف آنحضرت تا عشا از برای عمره یا شش بود چنانکه بیان کرد و الله اعلم و عنها قالنا حرمت من التعمیم بعمره * گفت عایشه آخر ام یستم من از تعمیم برای عمره * فل خلت مكة * پس در آمدیم مكة را * فتخصت عمرتی * پس قضا کردم عمره خود را که از جهت خلوت حیض فوت شد بود چنانکه در باب قصه حجة الموداع گذشت * و انتظرنی رسول الله * و انتظرا رکرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و هلم بالا بطح * در این طح که در آنجا نزل فرموده بود * حتی فرغت * تا آنکه فارغ شدم من * فامر الناس بالرحیل * پس امر کرد مردم را بکوچ کردن بجانب مدینه * فخرج فمر بالبيت * پس بیرون آمد آنحضرت از محصب پس گذشت بستانه کعبه * فطاف به قبل صلوة الصبح * پس طواف کرد بستانه کعبه پیش از نماز یا بعد از آن طواف و داعی است و طواف مدینه بفتح دال نیز گویند و در روزی که در مدینه بود از روی معنی نه * ثم خرج الی البیت * پیوسته بیرون آمد بصورتی که مدینه * فل الی الدیة ما رجعت الیه * و رواية الشیخین * مولف میگوید که این حدیث نیا فتم من آخر این روایتی بخاری و مسلم * بل بر رواية ابی ذر * و بلکه یافتم بر روایت ابی ذر * مع اختلاف بصرفی آخره * باندک اختلافی در آخر حدیث * و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان الناس یصرون فی کل وجه * بودند مردم که بر می گشتند در هر طرف و عقیدت بر آمدن در رکنه و بر آوردن طواف در حج عقیدت نمی شد و حدیثی که در آن حدیث * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه و هلم بالا بنصر فمکن احدکم حتی یکرین آخر عهد * بالبيت * باینکه هر یکی یکی از شما را کوچ نکند تا آنکه باشد آخر زمان پیمان و ایمان و بی بستانه کعبه کنایت است از طواف و داع * الا انه خفف عن الحاجن * حکایت است که سبک کرد اینها * است کار بر حدیث و ساقط کرد آنکه در حدیث لزومی طواف و داع اگر طواف زیارت کرد * است * متفق علیه * این حدیث در لا یخدر * ارد بر وجوب طواف و داع و این حدیث مذهب الشیخ و احمد و صحیح از حدیث شافعی و مستحب است نزد مالک و قاضی نیست با اتفاق و اما حدیث سابق اگر چه ظاهر و بیدار بر بر حدیث است بی تعلیل بطواف محمول است بر این بتزینة الحدیث * و عن عایشه قالت حاضرت صلیة لیلۃ النحر * حیض کرد و ضعیف و شیب نفوس هر اد همین مذهب است که آنحضرت در محصب بود و شب و رباتی الحج مضاف بر روز سابق میگردید نه آنکه چنانکه متعارف است * فقال لایطافن الا حاجکم * نهید انم خود را مگر موقوف دارنده و مابعد آیند شما یعنی از رحیل بملینه زیرا که من حیض نکردم بر طواف نکردم * ام * قال النبی صلی الله علیه و سلم عقری * بفتح عین و مکرر قاف * فحقی * بفتح حاء و مکرر لام * و این دعا است که بزرگ کنند و لیکن حقیقت عامر را نیست هم چنین زبان زد عادت هر یک شد * است چنانکه در امثال آن و عقر حیر و ج کوردن و قتل کردن و هلاک ساختن یا یعنی نازیدن و علق و حیدن در و در حلق یا زدن چیزی در حلق و اصعبی گفته که این کلمه است که در رحیل تعجب استعمال میکنند و این دو کلمه را زیاده بر این تحقیق است که در شرح کرده شد * است * اطاف یوم النحر * یا طواف کرده است روز نحر طواف زیارت * قیل نعم * گفتند آری کرده است * قال * گفت آنحضرت خطاب بصفیه * فافترج * پس بر آف و کوچ کن * متفق علیه

الفصل فی المناجی * عن عمر و بن الا حوص * رضی الله عنه بفتح همزة و سکون الحاء میمله و بعد از هم میمله و حاء می اسعاف و روایت کرده است از روی به روی سلیمان * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول فی حجة الوداع ای یوم هذا * گشت شنیدم آنحضرت را که میگفت در حجة الوداع که ام روز است این روز * قالوا یوم الحج الا کبر * گفتند روز حج اکبر است حج اکبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است و میگویند اکبر در مقابل اصغر است که عمره است و بزرگتر از حج اصغر می نامند و آنکه الان مردم حج را که روز جمعه است حج اکبر میگویند متعارف زبان علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت کرده اند که حج روز جمعه بر این حدیث است که این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی که

آنحضرت کرد و صلی الله علیه و آله روز جمعه بود و نیکو شک و در روز جمعه قضایاتی خاص دارد از جهت اجتماع شرف زمان و مکان * قال فان دماءکم و اموالکم و اعراضکم بینکم حرام کحرمة يومکم هذا فی بلدکم هذا * شرح این در فصل اول معلوم شد است * الا لا یعنی جان منی نفسه * آگاه باشید باینکه کناة نکند و ستم نکند هیچ کناة نکند و ستم نکند که بر نفس خود مقصود نهی از کناة کردن و ستم کردن است بغير چه هر که بر کسی ستم میکند تحقیق بر خود میکند که اثم و جزای آن راجع بد و راست پس این خبر در معنی نهی است و در روایتی است الا منی نفسه و برین نقل بر معنی خبر است نه بمعنی نهی * الا لا یعنی جان علی و آگاه باشید باینکه جنایت نکند هیچ جنایت نکند بر فرزند خود * و لا مولد علی و آگاه باشید و جنایت نکند هیچ فرزندی بر والد خود ذکر این حدیث جهت آنست که قبح و شناعة این بیشتر است از جنایت بر اجداد یا بجهت آنکه نیز حکم جنایت بر نفس است بجهت جریان عادت جاهلیت بر اهل اقلارب شخصی بجنایت روی و باین وجه این تأکید حکم سابق است فافهم * الا ان الشیطان قد ایس ان یحب فی بلدکم هذا * آگاه باشید بد و ستم که شیطان بتحقیق ناامید شد ازین که عبادت کرده شود و او را کنایت است از بیت پرستیدن در شهر شما که اینست یعنی مکه مسجد قار و روز قیامت * و لکن ستكون له طاعة فیما تحتقررون من اعمالکم فیوضی به * ولیکن سرانجام است که باشد مو شیطان را فرمان برداری در چیزی که حق و کم می شمارید شما از عملهای خود یعنی کارهای میکند و کنایه آن می ورزید و اثر خود در حقیر می پندارید و در آن عملها طاعت شیطان است که راضی میگردد شیطان بدان و آن عملها مودی بقتل و هیجان حروب و شرور میگردد * رواه ابن ماجه و الترمذی و صححه * و حکم بصحت کرده است ترمذی این حدیث را * و عن رافع بن عمر و الترمذی * بضم می و فتح زای و بنون نسبت بمزینة صحابی است روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث * قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله یخطب الناس بمنی حین ارتفع الضحی * گفت دیدم آنحضرت را که خطبه میگوید مردم را بمنی آنجا که می که بلند شد چاشنگاه * علی بنله صهبا * سوار بر اسب صهبا ناه که بالا می پشم و می سرخی بود و درون سفید و چنانکه شقر آه بشین معجمه و قاف * و علی بعبه عته و علی مرتضی رضی الله عنه تعبیر و تفسیر میگردد از آنحضرت و بمردم می شنوایید و می فحاشید و میرسانید بانگشان که در یزیدند آنچه آنحضرت بمفرموده * و الناس بین قائم و قاعد * و مردم بعضی ایستاده بودند و بعضی نشسته در حج و خطبه مسنون است یکی در روز ترویج بکه * دوم روز عرفه * و بیوم در منی و در مکه احکام که بعد آن باید کرد تعلیم و تلقین میفرمود * و رواه ابوداؤد * و عن عایشه و ابن عباس رضیان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آخر طواف زیارة یوم النحر الی اللیل * و روایت است سعد از عایشه و از ابن عباس که آنحضرت قاضی طواف زیارت در اقصای طواف معارض است بعد از عایشه که آنحضرت طواف کرد و ظهر بکه گزارد و این اضطرار است که در حدیث عایشه واقع شد و بسبب این نقلیم و ترجیح کرده اند حدیث ابن عمر را که در حدیثین واقع شد که آنحضرت ظهر بمنی گزارد چنانکه گذشت و الله اعلم * رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه * و عن ابن عباس رضیان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یزل فی سبیح الیل فی فاض فیہ * روایت است از ابن عباس که آنحضرت رمل نکرد در طواف افاضه از اینجا معلوم میشود که رمل در طواف زیارت نیست و رمل در طواف و داع هم نیست پس رمل نیست مگر در طواف دوم * رواه ابوداؤد و ابن ماجه * و عن عایشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا رمی احدکم بجمرة العقیبة فقل اللهم انی اذرمی احدکم از احرام برآمد و حلال شد مرأ و همه چیز مکرر زمان و بعد از طواف زنان نیز حلال خواهند شد * رواه فی شرح السنه و قال اسناد ضعیف و فی رواية احمد و النسائی عن ابن عباس قال اذا رمی البجرة فقل اللهم انی اذرمی احدکم و عن عایشه و عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انما یزید من آخر یوم حین صلی الظهر * گفت عایشه افاضه کرد و روز آن کشته پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینجا نایم که برای طواف در آخر روز خود در وقتی که گزارد ظهر را ظاهر است و این حدیث

فمن مین است که ظاهر بمنگزارد * تم رجع الی منی * پست بر کشت بموی منی * نمکت بهایا الی ایام التشریق * پیش و زکات
کرد ببنی شبهای روز تشویق * یومی الجمره اذ زالت الشمس * رمی میکرد بحجره را وقتی که بر کشت آفتاب از جانب
مشرق بموی مغرب * کل جمره بسبع حصیات * هر جمره بهفت سنگبرد * بکبر مع کل حصاة تکبیر میگفت با هر سنگریزه
* ریف عند الاول والثانیة * ومی ایستاد نزد جمره اولی ونانیة بعد از رمی * ویطایل القيام * ودواز میکند ایستادن
را * وبتضوع * وزاری میگردود عاچنانکه گذشت * دیومی الثالثة فلا یقف عندھا * ورمی میکرد جمره سیوم را پس نمی ایستاد
نزد آن رمی میکرد زمیکن شلت * رواه ابوداؤد * وعن ابی الیهاج * بفتح مو حله وتشلید دال وحای مهماتین * بن عاصم
بن عدی * ابوالبلداح تابعی ثقة است ویک روی صحابی است * عن ابيه * روایت میکند از پدر خود * قال رخص رسول الله
صلی الله علیه وسلم لرعاة الا بل فی الذبیة * گفت رخصت کرد آنحضرت برای چراغانندگان شران در رش باش ببنی یعنی
اکرد زمینها بیتوت نکند رخصت است * ان یرموایوم النحر * رخصت کرد که رمی کنند روز نحر * ثم یجمعون رمی یومین
بعد یوم النحر * پسر جمع کنند رمی دو روز را که بعد از روز نحر است * فیرموانی احد هما * پس رمی کنند یکی ازین
دو روز * رواه مالک والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث صحیح * باب ما یجتنبه الحیرم * باب بدریان چیزهایی
که پر عزیز میکند آنرا محرم یعنی خرام است بروی کردن آن خواه واجب گردد بروی دم یا صدقه باله وصدقه نصف صاع
از کندم یا صاع از شیر یا چیزی قابل غیر مقل وبقدری معین وجه مذکور است در کتب فقه و رسائل مناسبه و جمله از این در
رساله عاری من سلب بیان کرده ایم * الفصل الاول * عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رجلا سال رسول
الله مرده ی پرسید از پیغمبر مرخل الله صلی الله علیه و سلم ما یلبس المحرم من الثیاب * چه چیز جایز است که بپوشد محرم از جامه ها
وجه چیز پوشش * فقال * پس گفت آنحضرت همه چیز پوشش لیکن لا تلبسوا القمص * نبوشید پیراهن ها را قصص بضمحین جمع
قصص * ولا الخماثم * ونبوشید دستارها را * ولا الحر او یلات * ونبوشید از ارهار او مراد پوشیدن قمیص و عرویل پوشیدن
آنهاست بوجه متعارف و ان چنانچه پیراهن را در بر افکنند و تنبان را در پا بها کنند والا اگر بر تن افکنند مثل ردای
چیزی لازم نیست آید زیرا که درین صورت نمیکوبند که بیراهن پوشید و نیز از پوشیده * ولا البرانس * ونبوشید برنسها
یا برنس بضم مو حله و غنون و سکون را در میان اینها تقسیم کرده اند و را بقائمه طویلہ یعنی کلاه دراز این تقسیمها
است در معرفت آن و آنچه مشهور است اینست که از بلاد شام می آرند تمام بدن سر و گردن را سی پوش و ذرقت باران می
پوشند * ولا الخفاف * و نه پوشید موزه هارا * الا احد لایجل نعلین فیلمس خفین * مگر کسی که نیاید نعلین را پس بپوشد
موزه هارا * ولیقطعهما أسفل من الکعبین * و باید که ببرد مرد موزه را پایا یا ن ترا زهر و پاشنه تا از محل موزگی برایتل
* ولا تلبسوا من الثیاب شیاء من زعفران * ونبوشد از جامه هیچیز را که سودا است آنرا زعفران * ولا ورس * و نجامة
که سودا است آنرا و رس بفتح وا و رسکون را کیا زردیست که رنگ کرد میشود بدان و آنرا امیرک کو بند * متفق علیه
وزاد المختاری فی رواية * و زیاد کرده است بخاری در روایتی این عبارت را * ولا تعیب المرأة المحرمة * و نقاب بروی
نیکنند زنی که مستحرم است و بعضی نسخ لا تتعیب بتائین وتشیلید قاف و نقاب بکسر نون و ی بند * ولا تلبس القزازین *
و نبوشد زن برد صفت قزاز را بضم قاف وتشیلید فا و زعی در آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما دلدهتها پوشند
که انگشتان و گف وساعد همه را می پوشد و در میان آن پنجه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زبور است که
زنان در دهتها می پوشند * وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یخطب وهو یقول *
گفت ابن عباس شنیدم آنحضرت را که خطابه میخواند و حال آنکه وی میگفت * اذا لم یجد المحرم نعلین لبس خفین * وقتی
که نیاید محرم نعلین را بپوشد موزه هارا * واذا لم یجد از او لبس حر او یل * چون نیابد ته بند را بپوشد تنبانی را ولیکن
قطع میکند موزه هارا نیز زیر پاشنها چنانکه در حدیث سابق بیان کردیم و برین اند را اگر بهمان طور در سمت پوشد فلیده

: مگر امام احمد میگوید قطع کنند که در آن اضافت مال است و بحکم ضرورت چنانکه هستند بحال خود به پوشش رفتن نیست
زدر سر اوایل نیز خلاف است و نزد امام ابوحنیفه پاره کنند و از اسازد متفق علیه و عن یعلی * بغنی تحتائنه و سکون
بین مهمله * بن احمیه * بضم همزة و فتح میهم و تشدید تین تینیه صحابیهست اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین و
لما ثقیل را * قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم بالجعرانة اذ جاءه رجل اعرابی * گفت بودیم مانند آنحضرت در جعرانه
که بربک مرحله از مکه است و آنحضرت از آنجا عمره بر آورد بود که ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیله * علیه جبهه و هو
متصمخ بالخلق * بران مرد جبهه بود و حال آنکه آن مرد الوده بود بخلاق بفتح خاء معجمه و قاف در آخر نام طیبی است که عربان
میسازند و در آن زعفران می اندازند مشهور است میان ایشان وضح بضاد و خای معجمین آلودن جسد بطیب چنانکه
گویند میچکد از وی * فقال * پس گفت آن مرد * یا رسول الله انی احرمت بالحمره و هذه علی * بد رستی که من احرام بستم بر احد
عمره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود * فقال * پس گفت آنحضرت * اما الطیب الذی یبک فاعسله ثلث مرات * اما
مخشبوئی که با تسبیح و الوده است بدن تو بد آن پس بشوی آنرا سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران حرام است بر مردان
زده از آن جهت که بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام است غایم * و اما الحبة فانزعها * و اما حبه که تو پوشیده * پس
برکش آنرا و بر آرزیدن * ثم اصنع فی عمرتك ما تصنع فی حیک * پستو بکن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویند آن مرد
چالم بود با حکام حج نه عمره پس تشبیه داد آنحضرت عمره را با حج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و شرائط
آن احکام عمره نیز همان است و فوق نیست میان حج و عمره مگر بوجود و قوف بقرعه و عدم آن * متفق علیه و عن عثمان
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب * مر سه لفظ برفع و جزم مرویست
نکاح کنند محرم بخود را و نکند نکاح دیگری را بولایت و رکالت و خواستگاری نکند زن را خطبه بکسر خازن خواستن و این
مذهب شافعی و جمیع و علماء است لیکن نهی از نکاح و نکاح تحریمی است و از خطبه تنزیهی و نزد ما جایز است مگر دلیل ما تزوج
میمونه است رض * رواه مسلم * و عن ابن عباس رض ان النبی صلی الله علیه وسلم تزوج میمونه و هو محرم * روایت است
از ابن عباس که آنحضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنها و حال آنکه آنحضرت محرم بود برای عمره قضا * متفق علیه
* و عن یزید بن الاصب بن اخط میمونه رض * خواهر زاد میمونه بعضی گویند که او را روایت است و صحابیهست
و صحیح آنست که تابعی است ثقه کثیر الحدیث * عن میمونه * روایت میکند از خاله خود میمونه * ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم تزوجها و هو حلال * که آنحضرت تزوج کرد او را و حال آنکه محرم نبود * رواه مسلم قال الشیخ الا امام محیی
السنة رحمه الله و الا کثرون علی انه تزوجها حلالا * گفت منی العنة اکثر برانند که آنحضرت تزوج کرد میمونه را در حالی که
حلال بود * و ظاهر امر تزویجها و هو محرم * و ظاهر امر تزویج وی در حالی که آنحضرت محرم بود * ثم بنی بها و هو حلال *
پس بنا کرد یعنی دخول کرد میمونه را و حال آنکه وی حلال بود * بسرف بی طریق مکة * نکاح میمونه و بنای وی در سرف بود
بفتح سین مهمله رکس را و بفانام موضعی است بوراه مکة بوده میل از مکة و از عجائب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین
موضع اتفاق افتاد و الان در آنجا در مرقد وی عمارتیست که بعضی امر ساخته اند بدانکه حدیث ابن عباس و حدیث
یزید بن الاصب مرد و متعارض آمدند حدیث ابن عباس من ناطق است بآنکه تزوج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن
الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود و اصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که ابن عباس
افضل و اکمل است در حفظ و اتقان رفقه و حدیث وی متفق علیه است مانند آنکه حدیث امیر المومنین عثمان رض که دال
است بر نهی ماوول است بآنکه مراد آنست که نکاح و نکاح از شان محرم و منافس بحال او نیست که مشغول است بکار دیگر
نه آنکه مراد تحریم است و آنکه حمل کرده اند شافعی حدیث ابن عباس را بر آنکه ظاهرش امر تزویج و فد را حرام
باین اعتبار گفته است تزوج و هو محرم تکلف است و مبنی است که مراد حل اصلی است که قبل الاجرام بود و حال

آنکه اکثر روایات در آن است که جل غرضی بود که بعد از احرام می باشد و برین نقل در حدیث این اهم را نیز حمل
می توان کرد که مراد آنست که ظاهر جل غرضی و حال آنکه خلل بود و کلام در اینجا در کتب اصول زیاد برینست جمله ازین
در شرح ذکر کرده ام فتدبر * و عن ابي ايوب بن النبی صلی الله علیه و سلم کان یفعل راحه وهو محرم * روایات است از ابی
ایوب انصاری که بود آنحضرت که می شست سر مبارک خود را و حال آنکه وی محرم است * متفق علیه * بد آنکه جایز است
محرم را شستن حرا از برای جنابت با عتاق و در تیمم خلاف است و هم چنین در شستن انحطی و مانند آن نیز خلاف است
و در حدیث گفته است که لا باس است در غسل کردن و بختام در آمدن و در شرح گفته است زیرا که بچند شستن می رود و دلیل کی
می باشد بلکه زیاد * کند تلبک شمر و بر او نشوید هر روز شستن انحطی زیرا که وی نوعی از طمیه است و وی می کشد هوام سر و بر او
و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه و سلم وهو محرم * گفت ابن عباس که خون کم کرد آنحضرت
و حال آنکه وی محرم بود و اکثر علما بر جواز حیاض محرم اند و اگر عوی شکسته نشود * متفق علیه * و عن عثمان رضی
الله عنه حدث عن رسول الله * خدیج کرد عثمان رضی الله عنه از پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فی الرجل
إذا اشتكى عينه وهو محرم * و در حق مردی که چون شکایت کرد مرد و چشم خود را یعنی چون چشمان او بد آمد
* ضمد بهما بالصبر * تضمید کند هر دو چشم را بصبر و قیل عینیه اتفاق است اگر یک چشم نیز بد آمد در حدیث است بطریق
اولی و صبر بفتح صاد و کسر مو حده و سکون آن جائز نیست مگر در ضرورت شعور صبر از وی تلخ مشهور است که در دو چشم
زاید آن در او آنگند و در چشم بکشد و تضمید و تضمید جراثیم است بضاده یعنی بعضا به و نهادن بر او را بر جز است
فیر کویند اگر چه عصابه بسته نشود و ظاهر آنست که مراد اینجا بستن عصابه باشد زیرا که وی می پوشد جزوی از روی را
و محتاج است به بیان کردن آنکه این چون حکم ضرورت است موجب جنابت بر احرام نباشد * رواه مسلم * و عن ام
الحصین * صحابه است حاضران حجة الموداع را * قالت رايت اسامة و بلالا و احدهما أخذ انحطام ناقة رسول الله
كففت و دیم اسامة و بلال را رضی الله عنهما و یکی ازین دو کس کبرند و بود عصابه ناقة پیغمبر خدا را * صلی الله علیه و سلم
والآخر رافع فوثبه يستريح من الحرج * و دیگر بر دارند و بوج جامه خود را که می پوشید آنحضرت را یعنی سایه میکرد او را از گرمی
آفتاب * حتی رمی جمرة العقبة * تا آنکه رمی کرد آنحضرت جمرة العقبة را و در روایتی آمده است پودارند و مانند تاج
چیزی بر سر وی و انحطیست دلیل است بر جواز استظلال من محرم را طمیه گفته که این قول اکثر علماء است و مالک و احمد
مکروه می دانند آنرا * رواه مسلم * و عن کعب بن عجرة * بضم عین مهملة و سکون جیم و راصحایی انصاری است از اصحاب
شجرة کویند که او را بیتی بود که می پرستید آنرا و عبادة بن صامت یا را بود روزی بر وی در آمد و دید که عیت را بر ستید
از خانه بیرون آمد و عبادة بن صامت در خانه او در آمد و بت را بشکست و چون کعب در آمد و بت را شکسته دید بخشم آمد و خواست
که دشنام ابن صامت کند باز بشکر رفت و گفت اگر در این بت چیزی من بود نگاهمیل داشت خود را پس مسلمان شد * این رسول الله
صلی الله علیه و سلم مرید و مؤدب الحجة بجهة قبل ان يدخل مكة * روایت میکنند که آنحضرت کف شست بر روی با آنحضرت در حدیث
بود پیش از آنکه در ایجد بکند * و هو محرم و هو یوقد قصق قد ر * و حال آنکه کعب محرم بود و وی آتش می افروخت زیرا
یک * و القل بتهافت علی وجهه * و پیشها می افتادند بر روی وی * بقال اتوزیک هوا جک * پس گفت آنحضرت آیا
از او میکنند ترا پیشهای تو * قال نعم * گفت کعب اری آزار میکنند * قال فاعلق راسک * گفت آنحضرت پس اگر اینچنین
است تراش بر خود را * و اطعم غرقا یمن ستة مساکین * و دشواران و قسمت کن غرق را میان شش مسکین * و المرقق بفتح اللام
قلقة اصع * و فرق سه صاع است پس هر مسکین را نیم صاع است از کد م یک و اصع جمع صاع و اصل وی اصوع قلب کرد ند
آضخ خوا اقل ند چنانکه آد ر جمع د ا ر میکنند * و یضی ثلثة ایام * یا روزه دار سه روزه * و انصک * بضم سین تلفظ امر
نمیکنه * یا تبح کن ذبیحه را * متفق علیه

انما مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ينسب النماء في اجرامهم عن القفا زين والنقاب وما مس الورس والنحر ان من الثياب
 ترجمه این از حدیث ابن عمر در فصل اول ظاهر شد * و تلبیس بعد از آنکه ما حجت من الوان الثياب * و باید که پیوسته
 بعد از برآمدن از احرام هر چه در دست دارد از استناف جامه ها بر بیان کرد آنرا بگوید خود * معصرا و خزا و حلی او
 سر او را بپوشد و تلبیس او خفت * فی الصراح عصفر رنگ سرخ معصفر معروف و خزن نخای معجمه و زای نیز نوعی از جامه بود و قاموس
 گفته معصفر نبت معروف است معصفر جامه رنگ کرده شده * بآن نبت معروف و حلی زیور است از آنرا نیز داخل لباس اعتبار کرده
 * رواه ابوداؤد * و عن عائشة رضي الله عنها قالت كان الركبان يمرون بنا * بودند سواران که می گذشتند بما * و
 * نحن مع رسول الله * زما یعنی زربجات آنحضرت صلی الله علیه و سلم با پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم محرمات *
 محرم بودیم * فاذا جازوا بنا سالت احدنا جلیبا بها * پس چون نزدیک آمدند یعنی مردان از ما و میگردیدند از پیش
 ما فرو می نشست یکی از ما چادر خود را * من را سهالی وجهها * از سر خود بر روی خود و لفظا زرا همچنین واقع شده است
 از جواز در سینه ای دوردورد و ماصیح جازنا از مجاوزت و در بعضی الفاظ حاذا و اباحه جمله و ذال معجمه نیز آمده
 * فاذا جازونا * پس چون میگردیدند از پیش ما * کشفناه * و در میگردیدیم ما چادر را از روی و میکشادیم روی را و بر عنقه
 میگردیدیم روی را * رواه ابوداؤد و لابن ماجه معنا * و عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يدين * بفتح یا رتشیدن
 دال * بالزيت وهو محرم * بود آنحضرت دلا میگردید روغن زیت را بر خود و حال آنکه روغن محرم بود * غير المقتت * اما زیت
 غیر مقتت * یعنی غیر الطیب * زیت خوشبوی کرده تشده و مقتت بضم میم و تشدیدن تا زیت که ریخته شده در روی ریاحین
 سیاه آمیخته شده بر روغنهای خوشبوی زیت و تقویت روغن در کل پروردن و نزد امام ابوحنیفه زیت مطلقا از طیب است
 زیرا که اصل او است گذاختن * رواه الترمذی *
 الفصل الثالث * عن نافع ابن ابن عروض
 وجد القراء * روایت است از نافع که مولای ابن عمر است که ابن عمر یا قت سردی و حرما خورد * فقال * پس گفت * المق
 حلی ثوبا یا نافع * بیند از بر من چادر را ای نافع که سردی و محرم نافع میگوید * قال قلت علیه برنسا * پس انداختم بر بالای
 ابن عمر برنسی را * فقال تلقى علي هذا وقد نهى رسول الله * پس گفت ابن عمر ایامی اند از من این را و حال
 آنکه بتحقیق نهی کرده است پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم ان يلبسه المحرم * از اینکه پیوسته برنس را محرم ظاهر
 منسوب ابن عمر اجتناب مخیط بود مطلق بهر نوع که پیوسته و سا بقا معلوم شد که اگر مخیط را پیوسته نه بر وجهی که متعارف
 در آن است بآبی نگذارد یا از جهت احتیاط کرد و الله اهل * رواه ابوداؤد * و عن عبد الله بن مالك ابن بختة *
 ما لك بتنبؤين * است و این صفت ثانیه عبد الله است و تبینه بضم با و فتح حای مهمله و سکون یا نام مادر رحیل الله است و مالك
 نام پدر او است و اگر بی تنبؤین بخواند لام آید که تبینه مادر مالك باشد حال آنکه زوجه او است و این را در مواضع
 دیگر ذکر کرده ام قتل بر * قال احتجم رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ميمم * بخون کشید آنحضرت و حال
 آنکه وی محرم بود * بلحی الجمال * بفتح لام و سکون حای مهمله و جعل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه
 و مدینه چنانکه گفت * من طریق مکه فی وسط راسه * خون کشید در میان سر خود و وسط را اینجا بفتح سین تصحیح
 کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است و گفته اند که این محمول بر ضرورت است زیرا که بی قطع
 شعر نخواهد بود و اگر در بعضی موضعی باشد که در اینجا می نیست جائز است بی تنبیه * متفق علیه * و عن انس رضی قال
 احتجم رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو محرم طی ظهر القدم * حجامت کرد آنحضرت و حال آنکه وی محرم بود
 بر پشت پا * من وجع كان به * از جهت دردی که بود در پشت پا و پا جای موی نیست غایب و با وجود آن
 دردی هم داشت * رواه ابوداؤد و الترمذی * و عن ابی رافع * مولای آنحضرت و وی نخست غلام طیار بود که آنحضرت آنشیر
 قبلی بود و چون خبر اعلام او عمارت را و عاتقینند آزادش کرد و حاضر شد احد را و خنق را با ما مشی بعضی مصعبه

گفته اند و بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش ازید و بود ولیکن و زیاده حاضر نشده * قال تزوج رسول الله صلی الله علیه و سلم میمونه و هو حلال * نکاح کرد آنحضرت میمونه را و حال آنکه آنحضرت حلال بود * و بنی بها و هو حلال * و دخول کرد آنحضرت میمونه را و حال آنکه آنحضرت حلال بود * و گفت انا الرسول بینهما * و بود من میانجی میان آنحضرت و میمونه * رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن

* باب المحرم یجتنب الصيد * بدانکه صید کردن میموم و رواه نمودن وی دیگر و با صید و اشارت کردن بدان حرام است با اتفاق و اگر چیزی ازین افعال کند لازم میگردد جزا اما در خوردن محرم صید را تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است با اتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وی یا بی اذن وی در اینجا من اهد و اقول است مرعفا را من اهد بعضی صحابه و تابعین و من بعد هم را بن عباس و طائرس و ثوری آنست که حرام است بر محرم اکل صید مطلقا بل لیل اطلاق حدیث صعب بن جثامه که بیابید و من هب مالک و شافعی و احمد آنست که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام است و اما اگر غیر محرم صید کند برای خود و چیزی ازین برای محرم مدیه کند حلال است و من هب امام ابی حنیفه و اصحاب وی آنست که حلال است اکل لحم صید بر محرم دیگر را مادام که خود صید نکند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت و اعانت بر آن ننماید بپویی یا محرم دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد اینست تیریر من اهد و احادیث درین بحسب ظاهر مخالف و متعارض آمده و در شرح سفرا السعاده قاضی را بتفصیل هر چه تمامتر استیفا کرده شد * است اینجا باید نکریمت و الله اعلم

الفصل الاول * عن الصعب * بفتح صا و سکون عین مهملتین * بن جثامه * بفتح جیم و تشدید * مثله صحابست ابن عباس از وی روایت دارد حدیثی خلافت ابی بکر الصديق رضی الله عنه اهدى رسول الله * روایت است از وی که وی هدیه آورد برای پیغمبر خلی * صلی الله علیه و سلم حمرا و حشیا * کور خرا که شکار کرده بود * و هو بالابواء * و آنحضرت در او آورد بفتح دمز و سکون موحد * او بودان * یاد رود ان بود بفتح و او و تشدید دال نام و موضع است میان مکه و مدینه نزد یکتر مدینه و میگویند که قبر عبد الله والد آنحضرت در او است و این صعب بن جثامه در اینجا ساکن بود * فرد علیه * پس برگردانید آنحضرت بروی و قبول نکرد * فلما رای ما فی وجهه * پس هنگامی که دید آنحضرت چیزی را که در روی او است از ناخوشی و افعال و اندوه از قبول ناکردن آنحضرت هدیه او را * قال * گفت آنحضرت * انالمرده عليك الا ناهرم * بدینستیکه ما برنگز دانیده ایم آنرا بر تو مکر بجهت آنکه ما محرمانیم و حرم بضم تین جمع حرام است بکسر بمعنی حرام کف ائی القاهره و در صحاح گفته که جمع حرام است * متفق علیه * پوشیده نماند که ظاهر اینست حدیث در آنست که صعب بن جثامه حمرا و حشیا زنده بهدیه آورد و محرم را جائز نیست قبول آن ولیکن شستن در کوشش شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که هدیه لحم حمرا و حشیا بود پس در روایات مسلم آمده که هدیه کرد سرین حمرا و حشیا را که خون از وی میچکید و در روایتی آورده شق حمرا را شق بکسر نیمه هر چیزی و در روایتی آورد عضو را از وی و در روایتی پای او را پس بقرینه این روایات درین حدیث نیز همین مراد خواست بود * و عن ابی قتاده رضی الله عنه خرج فعرض رسول الله صلی الله علیه و سلم * روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور که وی بیرون آمد همراه آن حضرت و این در عام حدیثیه بود در سال ششم از هجرت * فتخلف مع بعض اصحابه و هم محرمون * پس پس ماند ابرو قتاده با بعضی از یاران خود و یاران وی محرم نبودند * و هو غیر محرم * روی محرم نبود * فرأوا حمرا و حشیا قبل ان ییراد فیض دیدند یاران و حمرا و حشیا را پیش از آنکه به پیشین وی آنرا * فلما رأوه ترکوه * پس هنگامی که بدیدند یاران را که داشتند او را دلالت و اشارت نکردند بدان * حتی را * ابو قتاده * تا آنکه دیدن آنرا بدیدند * فکذبوا * پس سوار شد ابو قتاده * و سیدی را که هم او را بدید * فساله ان یناله * و هو طه * و سیدی را که دیدند آنها

که در مذبح است و یازبانۀ او را بعضی گفته اند که مراد بسوط اینچاسف است و بعضی از آیات با سوط رفته نیز
 من لوراست * ما بوا * پس ابا آوردند یاران از دادن سوط بدست وی بجهت احرام تا لازم نیاید اعانت بر صید * فتناوله *
 پس فرود آمد ابو قتاده از صپ پس گرفت سوط را در روایتی سوط و رمح را * فحمل علیه * پس حمله آورد و بتاخت بر حمار و هشی
 * فغتره * پس پی کرد و میبکند و یکشت او را * ثم اكل فاكلوا * پس خورد ابو قتاده پستو خوردند یاران وی نیز * ففند موا *
 پس پشیمان شدند بعد از خوردن که چرا گوشت شکار در حالت احرام خوردند و ابو قتاده پاره گوشت را نگاه داشته بود
 و نداد رکوار رسول الله صلی الله علیه و سلم ساله * پس هنگامی که دریا فتنه آنحضرت را و ملازمت شریف رسیدند و حقیقت
 حال را عرض نمودند ویرمیلند آنحضرت را از حکم آن که روا بود خورن آن یانه * قال هل معکم منه شیء * گفت آنحضرت
 ایاهست بلا شما از آن چیزی * قالوا معنارجله * گفتند با ما پای او هست و در روایتی باز وی او * فاخلها النبي * پس
 گرفت آنرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم فاكلها * پس خورد یا حی آنرا * متفق علیه و فی رواية لهما * و در روایتی
 مر بشاری و مسلم را خورد و اینچنین آمده که * فلما اتوا رسول الله صلی الله علیه و سلم قال * پس چون آمدند نزد آنحضرت
 فرمود * امینکم اجل امره ان یحمل علیها * ایاز شما هیچ یکی بود که امر کرد ابو قتاده را که حمله کند و بتازد او بروی
 * اراشا رالیها * یا اشارت کرده باشد بپایان وی یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بر شکار کردن آنرا * قالوا لا *
 گفتند نکرد * قال فکلو ما بقی من لحمها * گفت آنحضرت پس خوب کردید که خوردید و بخورید آنچه باقی ماند و
 است از گوشت وی این حدیث دلالت بر ایا حق میکند ما دامی که خورد صید نکرد و یاد لالت و اشارت و اعانت بران
 نکرده است و حدیث سابق بر خرم آن مطلقا دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لایذ بعضی
 نا صح بعضی خواهد بود و قد حقق فی موضعه * وعن ابن عمر عن النبي صلی الله علیه و سلم خمس لاجنح علی من قتلهن
 فی الحرم و الا حرام * پنج چیز اند که کناه نیست بر کسی که بکشد آنرا در زمین حرم اگر چه در زمان احرام باشد * الفأرة *
 بتحیف را موش * والغراب * زاغ * والسیب * بکمر حله و فتح دال و همزه بر وزن عنبة جانوری معروف است که آنرا غلبه و از
 میگویند در صراح خبث گفته * والعقرب * وکر * دم * والکلب العقور * و سگ چراغت کند * متفق علیه * وعن عائشة
 رضي الله عنها ان النبي صلی الله علیه و سلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحرم و الحرم * پنج چیز از حیوانات فاسق اند که شکار میشود
 در زمین حرام و میکش آنرا محرم * الحیة * مار * والغراب * البقع * بوحده و قاف زاغ بیشه که سیاه و سفید می باشد
 و در پشت و شکم و سفید باشد و این در ظمیر و کلاب می باشد و فی الصراح بقع پس کسی در مرغ و در حلیت در شان قاتل سیدنا
 امام حسین سلام الله علیه و علی آباءه الکرام واقع شد است که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که کویا من می بینم بموی
 کلب ابقع که دمان می اندازد در خون اهل بیت من و بود شمر ملعون ابوص * والفأرة * و موش * والکلب العقور *
 و سگ کزنده * والسیب * تصغیر حله است که در حدیث سابق مذکور شد * متفق علیه * بدانکه در مرغی از این در حدیث
 پنج چیز از جنس موزیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق عقرب مذکور شد نه حیة و در حدیث لاحق بر عکس و غراب
 که می مطاق مذکور میشود و گاهی موصوف با بقع و گفته اند که مقتول در حدیث حرام که قاتل وی محرم باشد با محل متبصر
 درین پنج نیست بلکه همه موزیات را حکم همین است و جمیع همه مانند شیر و کبک و پلنگ همه داخل کلب عقور اند و اتفاق
 کرده اند علما بر جواز قتل محرم مرایسانرا و هر موزی را جائز است قتل وی در حدیث حرام و اما قتل جانی خواره در حرام
 جنایت کرده باشد یا در حدیث حرام مرایسانرا و شافعی و نزد ما اگر در حرام کرده باشد و پناه بجهت برده تنگ ساخته شود و در حد
 میال منع اکل و شرب تا مضطر گردد بخروج پس قتل کرده شود و حدیث شود
 * عن جابر بن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لکم فی الاحرام حلال ما لم تصیدوه * روایت است از جابر
 که آنحضرت گفت گوشت شکار را در احرام حلال است ما دامی که صید نکنید شما که محرمید * و یصاد لکم * یا صید کنید

کرده شود برای خاطر شما اگر میل کنی به محرم نبودند و مالک و شافعی ایستادند و این متروک است میان دو مذهب
 دیگر چنانکه مذکور شد و رواه ابوداؤد و الترمذی و النسائی و عن ابی هريرة رضى عن النبى صلى الله عليه وسلم قال
 الجزاء من صيد البحر * گفت آنحضرت که ملج از شکار و یا است یعنی حکم و یا حکم صید بحر است و از شد است که جزاء
 از بیانی افشادن ماهی است و بعضی گفته اند که قبول میکند و از ماهی مانند کرمها پس می اندازد ایشان را در یا بساحل
 و پرورش می یابد و یا بشکست تیریز کردند بعضی از جمله که صید کنه و را محرم زیرا که وی صید بحر است و صید بحر
 حکم قبول حق سمیانه و اصل کم صید البحر ما دمتم بخور ما حلال است اما کسیکه تیریز نکند میگوید که وی صید بر است
 که استقرار او در اینجا است و بیضا میکند و از زمین و خور می کند از آنچه بیرون می آید از زمین از نباتات و حرثات آن
 و بعضی گفته اند که آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را از صید بحر گفت مراد آنست که در حکم صید بحر است در حل اکل
 می ذبح و تذکیر و الله اعلم و رواه ابوداؤد و الترمذی و عن ابی سعید الخدری رضى عن النبى صلى الله عليه وسلم قال
 يقتل المحرم السبع العادى * فرمود بکشد محرم درند و حمله کننده را و وی در حکم طبع عقور است چنانکه گفته شد و رواه
 الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و عن عبد الرحمن بن ابی عمار * یفتح عین معمله و تشدید میم تا بعدی است مکی قرشی
 نمایند بود مشغوف بعد از شهادت مول عقیقت و سلامت * قال سالت نجا بر بن عبد الله عن الضبع اصید هی * گفت پرسیدم جابر
 را از ضبع بفتح میخمة و ضم غموض و حیوان معروف که اگر اکرک گفتار گویند یا شکار است و یا که حرام است قتل آن محرم
 را * فقال نعم * پس گفت جابر آری ضبع از جمله شکار است * فقلت ایول * پس گفت من ایأخورد * میشود و حلال است
 بخوردن آن * فقال نعم * پس گفت جابر آری خورده میشود * فقلت معمله من رسول الله * پس گفت من ایأشید ی توأخذ
 از بیغیر حل * صلى الله عليه وسلم قال نعم * گفت آری شنیدم از آنحضرت و رواه الترمذی و النسائی و الشافعی و قال
 الترمذی مداح بن یحیی * یذ انکة اختلاف کرده اند در یا بخت لیم ضبع از فعل بن ابی و ناقص آمده که وی
 میشود و ذرا بن عباس نیز یا بخت آن مؤید و یا خام شافعی و امام احمد با این رفته اند و امام ابوحنیفه و امام مالک
 بکراهت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلى الله عليه وسلم نهی کرده از خوردن ناب از سماع و نه یثی و زکوات لحم
 از طی الخلوص نیز روايت کرده اند لیکن میگویند که آن حل نیست ضعیف است شافعی میگویند که ضبع مخصوص است از عموم
 نهی از هر سماع یقرئ حله یث جابر و الله اعلم و عن جابر رضى الله عنه قال سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الضبع
 فقال هو حلال * گفت جابر پرسیدم آنحضرت را از ضبع که آیا آن حلال است که بگشتن آن بر محرم جنایتی ثابت میشود گفت
 آنحضرت ضبع حلال است و جعل فیة کبشا اذا اصابه المحرم * و میگوید اند و عمل محرم در جزای آن فقط را و قتی
 که برسد و بکشد آنرا محرم * رواه ابوداؤد و ابن ماجه و مالک و الترمذی و عن خزیمه * بضم خای معجمه و فتح زای * بن جزئی *
 یفتح خیم و سکون زای بعد از وی حمزه و فتح خیم و کسر زای و یما نیز میگویند و بعضی بتشدید زای میخوانند بی یا * قال
 سالت رسول الله * گفت پرسیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم عن اکل الضبع * در خوردن ضبع * قال و یا اکل الضبع
 اکل * گفت آنحضرت ایامی خورند ضبع را هیچ عیبی یعنی وی چیزی نیست که کسی او را بخورد و سالت عن اکل الذئب *
 و پرسیدم آنحضرت را از خوردن کرک * قال و یا اکل الذئب اکل فیة خیر * گفت ایامی خورند ذئب را هیچ عیبی که در
 وی نیکی است و رواه الترمذی و قال یس اسناد به بالقوی *
 ابن عثمان التیمی * عبد الرحمن بن عثمان بن عبد الله صحابیست برادر زاده طلحة بن عبید الله رضي الله عنه اسلام آورد
 بعد از بیعة الرضوان و بعضی گفته اند روز فتح کشته شد با این زید و ریک روز * قال کنامع طلحة بن عبید الله و بن محرم *
 گفته بودیم ما با طلحه و حال آنکه ما محرم بودیم * فاهل بیاله طبر * پس مدینه آورد و شد برای طلحه پرندگان بسته و طلحة
 را ذل * و طلحه خوارید * بود * نعمان اکل * پس بعضی از ما کسی بود که خورد * و نعمان تخرج * و بعضی از ما کسی بود

بپوشیدن روی نمود و نخورد * فلما استیقظ ملتحه و افق من اكله * پس چون بیدار شد طلحه با آنها موافقت کرد که خورده
بودند بقول موافقت کرد یا از آن چیزی که باقی مانده بود بخورد * قال فاكلنا مع رسول الله * کشف طلحه پس خوردیم
آنرا با پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * یعنی برای آنحضرت نیز اهل کرده بودند و بخورد زیرا که برای ایشان
بد نکرد و بود و این تاریخ کسی است که میگوید بخورد مگر از آنچه برای وی حلال کرده باشند و ظاهر این مطلق است
تورع کسی که بخورد بجهت احتمالات دیگر است ما فندم مشارکت محرم در دلالت یا اشارت و اهانت را الله اعلم

* باب الا حصار و فوت الحج * حصار و احصار منع و حبس و بازداشتن کسی را از سفر و کاری و تنگ کردن و تنگ کردن بر کسی
احصار المرض را الحطان میگویند وقتی که بازدارد بیماری یا بادشاه منع کند از کار و مقصدی که دلزد و هم چنین
میگویند حصارم الله بهمن معنی و چون محصور شد محرم نتوانست بمقصد رسید جائز است او را که از احرام بزند لیکن
آنکه ثلثه میگویند که احصار نمی باشد مگر بعد و چنانکه در واقعه حدیبیه شده و مریض نزد ایشان باقی می ماند بر احرام و
اگر عذر زائل گشت و حج فوت شد برای او از احرام بعمل عمره و نزد ما احصار و مریض نیز می باشد و در حله بیفتد
آمد است که کسی ننگ شد یا شکسته پای او برای او از احرام و بر او است در حال آینه و درین باید خلافتی دیگر است
و آن اینست که مدعی میفرستند نزد ما محرم زیرا که شناخته نشد است ریختن خون قربت و عبادت جز در زمان یا مکان
مخصوص و نزد شافعی موقوف نیست بر محرم و ذبح کند همانجا که محصور شد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه
رضی الله عنهم هم در حدیبیه ذبح کردند و حدیبیه از زمین حل است جوابش آنست که ممکن نبود فرستادن ایشان و مدعی
را محرم پس بحکم ضرورت همان جا کردند و بعضی گفته اند که حدیبیه پاره از حل و پاره از حرام است پس شاید که
ذبح در حرام وی کرده باشند و در مرأب النبی از مسجد طبری آورده که حدیبیه اکثرش از حرام است و خلافتی دیگر
آنکه چون محصور شود قضا کند و نزد شافعی قضا نیست تعمیه بعمرة القضا مؤید مذکور است و ایشان میگویند قضا اینجا

یعنی صلح است الفصل الاول * عن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان احصر رسول الله صلی الله علیه و سلم
فحلق برأسه و جامع نساء و نحره مدیه * گفت ابن عباس احصار کرده شد آنحضرت یعنی در حدیبیه و منع کردند مشرکان
مکه او را از آمدن بسکه و عمره گزاردن پس برآمد آنحضرت از احرام و حلق کرد در مبارک خود را و جامع کرد
زنان خود را و نحر کرد و دختران خود را که همراه داشت * حتی اعتمر عا ما قبله * تا آنکه عمره کرد و حال آینه و بمقتضای
صلحی که با مل مکه واقع شد * و رواه الخطی * و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال خیر جنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم *
گفت ابن عمر بیرون آمدیم ما با آنحضرت یعنی بعمرة پس نزل کرد آنحضرت بحدیبیه * فحلق برأسه و نحره * و عن البیت *
پس حائلی شد نذر در میان آمد نذر و ما نحر شد نذر و نذر خاند کعبه * فتح النبی * پس نحر کرد پیغمبر صلی الله علیه
و سلم فلما یاه * ملایه ما خوردن که همراه داشت * و حلق کرد آنحضرت * و قصر اصحابه * و قصر تقصیر کردند اصحاب
آنحضرت و حلق نکردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی حلق کردند ببل از توقفت بسیار در بر آمدن از احرام بجهت غم
و اندوه ناشی از منع وصول بیستد پس ام سلمه کثرت یار رسول الله تو بر آید از احرام و حلق کن تا همه خواهند کرد پس
آنحضرت از احرام برآمد و حلق کرد بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند بعضی و قصر کردند بعضی
دیگر بعد از آنکه بیان کرد آنحضرت فصل حلق را با وجود آن تقصیر کرد * و رواه البخاری * و عن المسور * بکسر میم
و سکون سین و فتح و او * بن مخترمة * بفتح میم و سکون خلی معجمه و را * قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نذر قبله
ان یحلق و امر اصحابه بذلک * نذر کرد آنحضرت پیش از حلق چنانچه معهود است در حدیبیه گفته که نیست حلق یا تقصیر
در احصار و قول ابن تیمیة رحمهم الله و ابو یوسف رحمهم الله میگویند باید کرد و اگر ننگد حزای نیست زیرا که رسول الله
صلی الله علیه و سلم حلق کرد عام حدیبیه و ایشان میگویند که حلق در وقت و عبادت بر تقصیر است که بهتر است کرد در اذغال

حج و عمره و پیش از آنکه نیت و آنحضرت و صحابه که کردند بر این آن کردند تا د آنحضرت شود استحکام مزینت بر اینصورت
 والله اعلم و رواه البخاری و عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ گفت این همه ایها که فی نیست شما را نیست
 پیغمبر خدا ﷺ منلی الله علیه وسلم گفت آنحضرت که ﷺ ان حبس احد کم عن الحج طاف بالبيت و بالاضحی و المروة ﷺ اگر منع
 کرده شد و باز داشته شد یکی از شما از حج طواف کند بخانه کعبه و بصفار مروه یعنی عمره کند ﷺ ثم خل من کل شیء ﷺ پست
 حلال شود و بر آید از هر چه که حرام شده بود ﷺ حتی یحج عاما قبالا ﷺ تا آنکه حج کند سال آینده ﷺ فیه ی ﷺ پس ذبح کند هدی را
 ﷺ او یصوم ان لم یجد هل یا ﷺ یا روزه دارد اگر نیابد هدی را و در نیت بیان احکام احصاء کرد کویا بعضی مردم جاهل
 بودند بآن یا خلائی میکردند در آن پس گفت ابن عمر که همت آنحضرت آنست که اگر کسی حصر و حبس اگر د ﷺ شود از حج
 عمره بر آید و از احرام بر آید و بعد از آن حج را اقصا کند ﷺ رواه البخاری و من عایشة رضی الله عنها قالت دخل
 رسول الله ﷺ علی عیة و سلم علی ضیاع بنت الزبیر ﷺ گفت عایشة در آمد آنحضرت بر ضیاعه بضم ضاد معجنه و تشفیف
 موحده و بعین موهله بنت عم آنحضرت است و زبیر بن عبد المطلب یکی از اعمام اوست که بشرف اعلام مشرف نشد ضیاعه
 صحابه است از مهاجرات آنحضرت پردی در آمد ﷺ فقال لعنک اردت الحج ﷺ پس گفت آنحضرت شاید که اراده
 میکنی حج را استفسار است بر سبیل تلافی و مهر بانی ﷺ خالت ﷺ گفت ضیاعه آری اراده حج دارم و لیکن ﷺ والله
 ما اجد فی الاوجعة ﷺ بخدا سر گذل نمی یابم خود را مگر بیمار و در دناک یعنی در خود ضعفی می یابم و نمی توانم که
 قدرت بر اتمام حج یابم یا نه و جمع بفتح جیم در د و بکسر د و دناک چنانکه ورع و ورع ﷺ فقال لها حجی ﷺ پس گفت
 آنحضرت مرضیاعه را حج کن یعنی احرام حج به بند ﷺ و اشتراطی و قولی ﷺ و شرعا کن و بگو ﷺ اللهم عی من حیث جمعتی ﷺ
 بخدا ایامکان بر آمدن من از احرام هما نیاست که حبس کنی و باز از او تو مراد را انجامی و بفتح میم و کسر حاکمان
 یا زمان ندل ﷺ متفق علیه ﷺ و انیت یستدلال دارد بر تحقق احصاء بر من لیکن لامت دارد بر صحبت اشتراط و جماعه
 که میکویند احصاء نیست مکر یف و میکویند که اگر مرض مبیح تحلل می بود احتیاج به اشتراط چه بودی و جواب میکویند
 که اشتراط برای تعجیل تحلل است که اگر اشتراط نبودی متاخر باشی تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرام است
 و بر عقل بر اشتراط پیش از تحلل می توانی تحلل کرد و همچنین است من شب ای حنیفه و هر که موافق است بوفی در
 تحقق احصاء بر من و بعضی گفته اند که جا نر نیست تحلل با وجود اشتراط و این حکم مخصوص است بضیاعه و الله اعلم
 و بصیحة و سینه است از ابن عمر که و اشتراط را انکار میکردند و حج و قول و ف در حدیث سابق الیس خمسکم سنة رسول
 الله ﷺ بجهت اینست و اینجا مفهوم میکند که ابن عمر قائل است با حصار از جهت مرض فالهم

الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله ﷺ سلم امر اصحابه ان یصلوا الالهی الذی
 انحر و اعاد عام الحبل بینه فی عمره القضاء ﷺ روایت است از ابن عباس که آنحضرت امر کرد اصحاب را که قبل یل کنند هدی را
 که نحر کرده اند در سال قبل بینه در عمره قضاء یعنی سابقا در وقت احصاء نحر کرده بودند سال آینده که عمره قضاء بیا آرند
 هدی دیگر نحر کنند تا نحر در حرم واقع شود زیرا که هدی احصاء در حج کرده نمیشود مگر در حرم چنانکه من شب امام
 ابو حنیفه است و این بر نقل یری است که نحر در حد بینه در غیر حرم نبود ظاهر است و اگر کوئیم تحلل بینه نیز در حرم بود
 زیرا که حد بینه اکثرش در حرم است چنانچه در شرح ترجمه اشارت بد آن کردیم پس قبل بجهت احتیاط و ادراک
 فضیلت است غایا و امر برای استحباب است ﷺ رواه ابو داود ﷺ و در بعضی نسخ این عبارت زیاده است که و فیه
 ضعیف و فی مثله من یسئ ﷺ و من حجاج ابن عمر و الانصاری ﷺ صحابه است معلوم و و اهل مدینه و حدیث و ی
 نزد حجاج بن اسلم روایت کرد از زید عکرمه و جزو ﷺ قال قال رسول الله ﷺ علیه وسلم من کسر ﷺ کسی که
 شکسته شود بلفظ مجهول یعنی پای او ﷺ از عرج ﷺ بکسر و بلاظ معلوم یا لک ﷺ شود ﷺ فقال حدیث ﷺ پس تحقیق حلال شد یعنی

باب که از احرام بر آید * و عاید الحج من قبل * و مروت حج از حال آید * اینست که نیز دلالت دارد بر آنکه
 احتیاط بر غیر حد و هم می باشد چنانکه من صاحب ابوحنیفه است و تنقیح با شتران تکف است و رواه الترمذی و ابوداؤد و نسائی
 و ابن حبان و الدارمی و زاد ابوداؤد فی رواة اخری * و زیاد کرد * است ابوداؤد در روایت دیگر * و مروت *
 یا بیما رشود * و قال الترمذی هذا حد یث حسن * و در رخصه حسن صحیح * و فی المصیح ضعیف * و در مصابیح گفته است
 که این حد ضعیف است و توریشتی گفته که حکم بضعب این حد باطل است و گفته که مرا بن حد یث راتنه ایست
 از قول عکرمه و روی یکی از راویان حجاج بن عمرو است و آن قول اینست که گفت قد ذکر تذک لابی هريرة و ابن عباس
 حکم می میگوید که بتحقیق ذکر کرد م من آنرا امرابی هريرة از ابن عباس را که حجاج بن عمرو معجبین میگوید نقالا
 حد ق پس گفت ابو هريرة و ابن عباس رضی الله عنهما است که است * و عن عبد الرحمن بن یعمر * یعنی تحتانیه و سکون عین
 و لفتح مییم * الدلیلی * بکسر دال مهمله و سکون تحتانیه صحابی است که نزول کرد بکوفه و رما یافت بخراهان
 قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول الحج عرفه * کسی شنیدم آنحضرت را که می گفت حج عرفه است یعنی ملاک حج
 و معظم ارکان وی و قوف است عرفه اگر چه طواف نیز رکن است اما این عظیمتر است از آنکه بی وی حج اصلا صورت
 ندارد * من ادرك عرفة ليلة جمع قبل طلوع الفجر فقد ادرك الحج * کسی که در بابل و قوف عرفه را در شب مردغه
 که شب دهم از ذی الحجة است پیش از طلوع صبح صادق پس بتحقیق دریافت حج را اول وقت و قوف عرفه بعد از زوال
 روز عرفه است و آخر وی تا طلوع فجر عید است و معنی و قوف اعتقاد در آن و ادیعت اگر چه یکما عبت بود و اگر چه
 در خواب باشد اینجا مسئله است می آرند که یکی در چیز و اخیر شب در آنجا رسید و نماز عشا نکلند * است پیشینی که
 اگر و قوف کند نماز از دست رود اگر مقید نماز شود مع بدست نیاید چه کار کنند نماز کنند یا حج گزارد بعضی گفته اند
 نماز کنند که افضل عبادت است و بعضی گفته اند که حج کنند که در قضا و اوعصرتی تمام و مشقتی عظیم است و هو الشتر
 * ایام منی ثلاثة * روزهای منی سه روز است یازده و دوازده و سیزده که آنها را ایام تشریق گویند درین سه روز
 در منی باید بود و روی باید کرد * فمن تعجل فی يومین فلا اثم علیه * پس کسی که شتابی کند و در روز در آنجا باشد و در آخر
 روز و م بر آید پس نیست هیچ بزه بروی و نیست در روی ترک واجب * و من تاخر فلا اثم علیه * و کسی که پس مالک در روز
 سیزدهم دم بایستد پس نیست هیچ بزه بروی و نیست در روی ارتکاب بدعت و مجاوزت یعنی فرد و برابر اند در جواز اگر چه
 ترف و تاخر افضل است از جهت کثرت عبادت و حصول زیادت مشقت و آورد * اند که اهل جاهلیت در غرقه بودند بعضی
 تعجیل را کفایت نموده بودند و بعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل و تاخیر هر دو برابر اند و در هیچ یکی اثمی
 و هر جی نیست * رواه الترمذی و ابوداؤد و النسائی و ابن حبان و الدارمی و قال الترمذی هذا حد یث حسن صحیح
 * باب حرم مکة حرمها الله تعالی * حرم مکة زمینی است که احاطه کرد * است بدان زکرة انبلاء است
 و راخذل ایتعالی در حکم آن بجهت تعظیم و تشریف و تمجید بترم بجهت آنست که حرام کرد انبلاء است و میانه تعالی
 در روی بسیاری از آنچه حرام نیست در غیروی و سبب تشریم بعضی گفته اند آنست که چون آدم علیه السلام را بزمین فرستادند
 ترسید از شیاطین تا ملامت نکنند او را پس فرستاد وی سخنان ملائکه را تا نگهبانی و پاسبانی وی کنند پس درین مواضع که
 حد و حرم است از هر جانب ایستادند و هر چه از زمین در میان مکة و مواقف ملائکه بود حرم گشت و بعضی گفته اند که
 چون حیرا سود را خلیل الرحمن صلوات الله و سلامه علیه وطن نبیناد در وقت بنای کعبه نهاد روشن گشت بوی در زمین و
 شمال و شرق و غرب وی پس هر چه از زمین و زمین شد بنور حیرا حرم شد و حد و حرم را علامات است و آن مناره هاسه
 که بنا کرده اند در جمیع جوارب مکر در جانب جد * و جعرانه که درین دو جانب اتفاق نیفتاده و اول کسی که
 نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بل لالت جبرئیل * م بعد از وی قصی بن کلاب و بعضی گفته اند که اسمعیل علیه

السلام کرد بعد از یک ریش و بعد از وی قعی و گفته آمد عدنان بن ابراهیم اول کسی است که نصیب کرد انصاف حرم را در وقتی که ترمید که ترمید رس نکرده حرم و بعد از وی قریش کردند بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال فتح بستر عمر بن الخطاب بستر عثمان بن عفان بعد از وی معاویه بن ابی سفیان و بعد از حرم از همه جانب مساری فیسی و نزد بکتر از همه جانب تنعم است و در تاریخ مکه همه را بتفصیل بیان کرده است و الله اعلم

الفصل الاول * عن ابن عباس رضی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم يوم فتح مكة لا هجرة ولكن جهاد ونية * كفت آنحضرت در روز فتح مکه نیست هجرت و لیکن باقی است جهاد و نیت میانش آنست که هجرت از مکه بمنزله قریه بود بر کسی که استطاعت دارد بعد از هجرت آوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنزله و چون فتح شد مکه متقطع گشت آن هجرت که فرض بود زیرا که مکه دار الشرب نتواند و لیکن باقی ماند هجرت از حجاز یا از کربلا از اسلام از برای میانیت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل است قصاص جهاد و نیت یعنی باقی ماند جهاد که کرده آورده شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه فوت پذیرفته از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیت و نیت کردن آن در هر عمل و درین نیز معنی هجرت است یعنی ترک موای نفس و بیرون آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرده شارع از آن * و اذا استغفرتم * و چون بخوانند * شریف و بر آورده شوید بر آن جهاد یعنی حکم کند امام که بر آن نیت کنید که قرآن و نصرت دهید مسلمانان * فاقربوا * پس بر آید و اجابت نماید و امتثال کنید امر او را * و قال يوم فتح مكة * و كفت آنحضرت روز فتح مکه * ان هذا البلد حرمة الله يوم خلق السموات والارض * بل رستیکه این شهر یعنی مکه حرام گودانیده است و داخل ای تعالی و نهی کرده است از آن که چیزی چند در آن روزی که پیدا کرده است آسمانها و زمینها را یعنی تدریس و امر قدیم و شریعتی هالقه است و نیست از آن قبیل که حادث بود و مخصوص باشد بقریبی دین شریعتی یا مراد آنست که این زمین را در وقتی که پیدا کرده است محرم کرده است و این صفت در وی نهاده اگر گفته شود که در باب حرم المکینه بیایند که ابراهیم عم حرام کرد آنرا و مکه را و ساخته است و از حرم و من حرم گودانیده ام من یهدر او ساخته ام او را حرم بوا کر حرم حاکم و ای قدیم باشد وجه اسناد آن یا بنی ابراهیم علیه السلام چه باشد جوابش آنکه اسناد تحریریم بقرآنیم عم از جهت آن باشد که و می شایند و اسلام کرد حکم الهی را از برای حکم بشران و احکام خدا تعالی است و حکم وی قدیم است و انبیاء صلوات الله و سلامه علیه و ما قبله آن احکام اند یا چون بزدشته شد خانه بنیت المعمور و آسمان در وقت طوفان صوح عم و مندر من و منظم گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام و بر طرفه شد حرمت او و گشت شریعت متر و که منسب به آنکه احیا کرد او را ابراهیم علیه السلام * فهو حرام بحرمه الله الی يوم القيامة * پس این بلکه حرام است حرام کرد انیلن خدای تعالی تار و زیامت * و انفع لن حبل القتال قيمة لاحد قبلی * و بد رستیشان اینست که هرگز جلال نکرد کار از کردن در این بلد مرهی یکی را پیش از من * و لم یحل لی الاماعة من نهاری و حلال نشد مرا مگر یکسانیت از روز اشارت است بوقوع قتال از خالد بن الولید و لایب آن یا مروان آن آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و لهذا اکثر علماء امام ابوحنیفه از ایشان است میگویند که فتح مکه بقره و غلبه است که آنرا در کتب فقه فتح عنوة میگویند و منسوب شایعی و بر وایتی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیرا که ایشان متهم نبودند برای حزب و وقوع آن اتفاق بود بعد از دخول خالد رضي الله عنه و تعرض بعضی مشرکان مرا و او را و امتن را آنحضرت بجلال شدن قتال مرا و را ساعتی صریح است در وقوع قتال و فتح عنوة و ثمة خلاف آنست کسیکه میگوید فتح عنوة بود جائز نمیدارد فروختن خانه و اجاره زمین و مغانها آنها را زیرا که آنحضرت گرفت آنها را از کار و وقف کرد اقیل میان مسلمانان و کسی که میگوید صلحا بود تجویز میکنند بیع و اجاره را زیرا که یرین تغیر آن مملوک صاحبان از دست و پا قوت بر ملک ایشان * فهو حرام بحرمه الله الی يوم القيامة * نکر در از برای فقر و بر تکیه است * لا یعضل شوکه * بر دیار بشر و بخار و چه جای اشجار بر مکه ای که هر که همیشه حرم یاد رخت آنرا

ببرید که منلوك نیست و خود ز غنمه است و رواست قیمت آن مکر آنچه خشک شد و از آن خود را آنکه خشک شد ضامن نیست زیرا که نامی نیست و چرا نبیل نشود و حشیش حرم و برید نشود مکر از خروامام ابو یوسف گفته با کمی نیست بچرا نبیل از جهت وجود ضرورت و تعدد و اب از آن و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد اینست است و نیز برداشتن آن از حل ممکن است پس ضرورتی نباشد و از خرم مستثنی است چنانچه در حل بیت بیاید ترجمه تراست قطع او و رعیت و رکعت نیز مستثنی است زیرا که از جمله نباتات نیست و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز است رعیت بیهامید و بلا حرم و منسوب امام احمد همچو منسوب ما است و شیخ امام اجل عارف و اورع بارع عبد الوهاب منقی از عارضه می خود که در آخر عمر عارض شد و بود حکایت میگوید که از اصحاب ما مریدی بود که وی را احمد سقا می گفتند و رزق کلی از حرم آورده بدست مامی داد و بقتل بر آتشی مهر شد و ما آنرا بوی گردیم بچورد بوی کردن الهی در بینی ما و دید چنانچه مورچه در د و بد ما غرسید و از د ما غ بهر د و چشم بر آمد و روز بروز زیاد شد تا رسید بجای که رسید ما شاء الله و یقل ره و لا ینفصله و رمانید و ورنجاید و نشود شکار و او چون تنبیر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی حرام باشد و اگر تنبیر کرده هم در نفاذ پیش از سکون تلف شد ضامن کرد و لا یلتقط لقطه الا من عرفها و برید ارد بر زمین افتاده حرم را مکر کسی که تعریف کند و بشناها ند آنرا یعنی در لقطه حرم نیست مکر تعریف تا آنکه یا بد مالک آنرا پس خرج نمیکند آنرا و مالک نمیکرد و و تصدق نمیکند چنانکه حکم لقطه بقاع دیگر است که تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب او بیاید بد مال اما اینجا ند مال یعنی در لقطه حرم جز تعریف نیست و این اظهار قولین شافعی است و اکثر علما فرقی نکرده اند میان لقطه حرم و غیره و از اماکن و منسوب میان نیز همینست و دلیل بر آن اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لقطه چنانکه در باب لقطه بیاید انشاء الله تعالی و میگویند که معنی قول وی الا من عرفها در بحث یث آن است که تعریف کند تا یکسال در دست چنانکه همه جا میکنند و مخصوص با یا م موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فضل حرم مکه و ذکر خصائص او است و اگر حکم لقطه و حکم لقطه سائر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینم فتل بر و لا یشتلی خلاها و برید نشود جلف تر و و خلا مقصور علف تر و حشیش خشک را گویند و قطع حشیش نیز در دست نیست زیرا که حکم شوک دارد و بعضی خلا را بمل روایت کرده اند و ان خطا است کذا قال التورپشتی فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله الا لا ذکر مکر از خر که آنرا استشنا کن از میان خلا و از خر یکسر حمزه و سکون ذال معجمه نام کیا هی مشهور است خوشبوی فانه لقینهم زیرا که از خر برای آهنکران مردم است و در بعضی روایات لقینون ناقینون جمع قین بفتح قاف و سکون قین تثنیه آهنکر و صاحب نهاییه گفته آهنکر و زرگری معنی محتاج اند با خر در رکب اختن آمن و زر و وایو تهم و از برای خانهای مردم نیز کار می آید که بد آن سقف خانه می سازند و در روایت صحیحین آمده فانا نجعل فی قبورنا و بیوتنا زیرا که ما میگردانیم از خر را در قبرها و خانه های ما از خرا عرب در میان کورما نیز می انداختند فقال چون التماس کرده اس استثنای از خر و از آن حضرت و حی آمد پس استثناء کرد و فرمود الا لا ذکر مکر از خر که رواست قطع کردن و در منسوب بعضی آنست که احکام مفروض بود بوی صلی الله علیه و سلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام کرد اند و بعضی گویند با جتهاد گفت و اول اصح و اظهار است و الله اعلم و فی روایت ابی هریره لا یعض شیر ما و لا یلتقط ما قطتها الا من شل برید ارد بر زمین افتاده مکه را مکر منشل و انشاء تعریف کم شده کردن و عن جابر بن عبد الله قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول لا یصل لاحدکم ان یصل بمکه السلاح گفت جابر شنیدم آنحضرت را که میگفت روا نیست مریکی را از شما که بردارد بمکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مکرده است مطلقا و قول اول صحیح تر است و قول جمهور علما است زیرا که آنحضرت در عمره قضای سلاح در آمد و لیکن کفران گفتند که آنها را در قراب دارد و روز فتح نیز سلاح آمد و رواست مسلم و عن انس رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم دخل مکه يوم الفتح و طی راسه المغفر و روایت است از

این که آنحضرت در آمد بکعبه روز فتح و بر مهر مبارک وی مغفرت بود بکهنه من و حکون عین معجبه و فتح فازره خود که در زیر
 پلادی می پوشید کتانی اصراح * فلما نزع جاء رجل وقال ان ابن خطل متعلق با ستار الکعبه * پس هرگاه کشید آنحضرت
 مغفرت از سر آمد نزد آنحضرت مردی و گفت که ابن خطل بفتح معجبه و مهمله اولی است بپرده های کعبه * فقال اقبله *
 پس گفت آنحضرت بکس او را و ابن خطل نام او عبد الله است و بعضی گفته اند غلب مرتد شده و حبسنامه ای را کشید که نوشته
 بود در آنحضرت را و مسلمانان را هیچو میکرد و گفته اند که او را در داد بود مغنیه که بهیچو مسلمانان تغنی میکردند و نوری گفته
 که در ریتش دلیل است هر کسی را که رواداشته است اقامت حد و در قصاص در حرم مکه چنانکه مالک و شافعی و نزدایی
 حنفیه جائز نیست و جواب میدهند که حکم ابن خطل مستثنی است چنانکه از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم میشود
 و من دخل المحیط فهو آمن که در آید محیط را آمن است و نیز میگویند که اباحت قتل وی در ساعت اباحت حرم بود
 و شاید که بر آورده کشته باشند و الله اعلم * متفق علیه * و عن جابر بن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل يوم فتح
 مکه و علیه عمامه سوداء * روایت است از جابر که آنحضرت در آمد در روز فتح مکه و بر وی دهنار سیاه بود * بجیر احرام *
 در آمد بی احرام * رواه مسلم * درین حدیث دلیل است بر استحباب پیر پوشیدن سواد چنانکه مدح حنفی است و بعضی
 بگویند سیاه نبود بلکه با استعمال دهن و سودن آهن سیاه می نمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شوند *
 مکه را مگر آنکه نیت حج و عمره کند و اصح قولین شافعی اینست و جواب مر حنفیه را آنست که حلال کرده شد مر آنحضرت را
 ها عتی * و عن عائشه رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یغز رجیش الکعبه * غزا می کند لشکر کعبه
 را تا خراب کنند آنرا و این خبر است از آنچه واضح میشود در آخر قرمان و لشکر لشکر سفیا نیست با بدست مصر در عهد مهدي
 موعود تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ نایل جست * فاذا كانوا بیبدا من الارض تشعبوا ولهم و آخرهم * پس چون می باشند
 به بیابان از زمین در زمین خسف کرده میشوند اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند بین این نام موضعی است میان مکه
 و مدینه عایشه میگوید * قالت * گفتن من * یا رسول الله و کیف تشعب با ولهم و آخرهم و فیهم احوالهم * و چگونه خسف کرده
 شود با ول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه در میان ایشانند اهل بازارهای ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع هرقه
 است بمعنی رعیت * و من لیس منهم * و کسی که نیست از ایشان یعنی شریک در کفر و معصیت و قصص تشریب کعبه و شرا کردن
 با اهل آن بلکه ضعیف و بیک یافند مثلا * قال یخسف با ولهم و آخرهم * گفت آنحضرت خسف کرده میشوند با ول ایشان و آخر
 ایشان * ثم یبعثون ملی ثیابهم * بهتر بر آنکشته میشوند برباط ایشان و همچنین است جریان عادی الهی عز اسمه هلاک
 میکند اغیار را بشو می آید که منسلط اند میان ایشان بعد از ان تمیز کرده میشود میان ایشان روز قیامت * متفق علیه
 * و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یخرب الکعبه ذوالسویقتین من الحبشه * ویران میکند کعبه
 را شخصی که او را ذوالسویقتین میگویند که از حبشه است و هر یقه تصغیر ساق و هر یقتین ثنیه او است و حبشه را اکثر ساقهای
 خود در نسیف و باریک میباشند و ظامرا این شخص را ساقهای باریکتر و خود ترازاها باشد و حکم الهی بران رفته است که
 هلاک کند و خرابی وی بجهت حبشه است و این مثل عبرت است که کعبه باینقل و عظمت برد مت احقر الناس خراب
 میکرد و در سنبلان بان شوکت و عظمت بقصص تشریب وی هلاک شدند و بر زمین فرود رفتند و الله علی کل شیء قدیر چون
 کعبه خراب شود قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که بقای این عالم و آبادانی او منوط و مربوط بوجود این خانه
 معظم و محترم است * متفق علیه * و عن ابن عباس رض عن النبی صلی الله علیه و سلم قال کای به تمزکفت آنحضرت کربا که من
 میبینم تخراب کنند کعبه رمی بینم او را و وی حاضر است نزد من * اسرود * سیاه است * ففتح * بفتح و یقتلهم حای مهمله
 بر جیم آله دارد و پای وی فرجه کشاده باشد و پایهای او از یکدیگر در با شند و در حشی وی بالای قد حین نزدیکی باشد
 و در پاشنه او و بعضی گفته اند میلان رانهای وی در جبهه چنانکه شتر و گاو و کوسه و نر و در شین کنند * یقتلهم اجمعین

حجرا * بر ميکنند آن شخص گناه را منك سنك ظاهر حدیث است كه يك كس خواهد بود كه خراب خواهد كرد و احتمال دارد كه
 این سردار قوم باشد و باری لشكري بود * رواه البخاری * الفصل الثاني * عن يعلى بن أمية قال
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انكسار الطعام في الحرم الحرام فيه * غله نكاه داشتن تاكرانی فرورشدن در حرم
 معصیت از آن موده کردن است احتكار * همه بلاد حرام و منعی است و در مكه سخت تر است حرمت آن و التباد از بدین
 بر گفتن و ارتكاب آنچه حرام است و حرم * رواه ابوداود * وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم لمكة ما طيبك من بلد * چه عجب خوش شهر می بودی تو * احبك الي * وچه عجب دوست داشته شدی تو بسوی من
 * لولا ان قوم اخر جئونی منك ما كنت غيرك * اگر نمی بود این که قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمی کردم
 من جز در این شهر * رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحيح غریب اسنادا * وعن عبد الله بن عبد الله بن حمراء * قرشی نصری
 است و بعضی گفته اند ثقی حلیف بنی زهره صحابیست معاذ را اهل حجاز * قال رأيت رسول الله * كفت دیدم
 پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم واقفا على التزرة * استاد بر حوزة بفتح حا و سکون زای معجمه رفتی و او را در آخر
 و بعضی بفتح زای و تشدید و او را روایت کرده اند و هو اسم مکة تصحیف میکنند و عزرة میگویند بعین مهملة در اصل تل صغیر را
 گویند و الآن نام موضعی است نزد منارة مسجد که متصل ببلد حجاز است * فقال والله انك لخیر ارض الله الى الله را حبا رض
 الله الى الله * پس گفت آنحضرت خطاب بمكة معظمه کرده بد رستیکه تو بهترین زمین خدای و محبوب ترین زمین خدای نزد
 خدا * و لولا اني اخرجت منك ما خرجت * و اگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم و در بعضی
 ز آیات بیجاى الى الله الى الله الى است بهتر و دوست داشته شدی تر نزد من و بسوی من و بود این قول از آنحضرت صلى الله
 عليه وسلم نزد خروج و از مکه در عمره قضا زیرا که قریش گفتند که بعد از سه روز بر آید و نشیند و بعضی کان بوده
 کنند که نزد خروج بهجرت بود و این سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آنحضرت گفت
 و هو یوموا بود و بر احله خود و در خروج بهجرت بمابین صفت نبود بلکه پنهان بر آمد و در ترین ازین آنست که در تاریخ
 ازرقی مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح انحراف نبود مگر آنکه تذکر حال سابق کرده باشد و الله اعلم * رواه
 الترمذی و ابن ماجه * الفصل الثالث * عن ابي شريح العدوی * بفتح عین و دان صحابیست
 روایت است از وی * انه قال لعمر بن سعد * که وی گفت مرعرو بن سعد بن معمر و بن معمر بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب
 عبد الملك بن مروان * و هو یحب الیبعوث الی مکة * و حال آنکه عمر و بن سعد میفرستاد لشکر ها را بسوی مکه بوی قتان
 عبد الله بن الزبیر پس گفت ابو شریح * انن لی ایها الامیر احد تک قولاً قام به رسول الله * دستور داده مرا ای امیر تا حدیب
 کنم ترا سخنی که خطبه خواند بان پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم الغیر من يوم الفتح * فرد ای روز فتح مکة * سمعته اذ نای
 شنیدم از این منتهی را هر دو کوش من * و عاده قلبی * و یاد داشته است آنرا دلمن * و ابصرته عینای * و دیدم است
 مرد و چشم من یعنی در حضور شنیدم * ام نه در پرده * عین یکلم به * منکامی که تکلم کرد آنحضرت آنست * را * حمد الله
 و انبی علیه * ستایش کرد مر خدا ای را و ذکر کرد صفات و تعالی را * ثم قال ان مکة من مهابه * پسر تر گفت آنحضرت
 بد رستیکه مکه حرام گردانیده است و خدا ای تعالی * و لم یحر مهابه لنام * و حرام نکودانیه اند او را مردم * فلا یحل
 لا مرئی یوم من بالله و الیم الا * پس حلال نیست مر و یو که ایمان می آرد بشد او روز آخر * ان یحلفک بهاد مابة ای مکه
 بزیرد در مکه خون را * و لا یحلف بها شیء * و نه حلال است که برود روی درختی را * فان ترخص احد بقتال رسول الله *
 پس اگر رخصت جوید یکی و حجت آرد بکار زار پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فيها * در مکه و گوید که پیغمبر خدا انسان
 کرد ما نیز کنیم * فقولوا له ان الله قد اذن لرسوله * پس بگوئید مرا و اگر که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را * و لم یاذن لکم
 اذن نکرد ما را * و انما اذن لی فیها ساجدة من نهال * و اذن نکرد ما را اذن است خدای تعالی مرا در روی مکه یکا ساجده

خود دکنند بعت یا راضی کرد ذبیک عت از غیر خود * علیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين * پس یروا است لعنت خدا
ولعنت وشتگان و آدمیان منه * و لا یقبل منه صرف و لا عدل * وین نوشته شود از آنکه از خود و نه نقل و بعضی تقصیر کرده اند
صرفی اینست که زیرا که آن باز میگرداند عت اب را از کسی که مستحق عت است و بینه زیرا که وی باز میگرداند
بند را اگر مستحق نباشد و اندک در این بینه زیرا که وی معادل و مساوی مفید است و از جمله احکامی که در صحیفه
نوشته بود این بود که * ذمة المسلمین و المسلمة یسعی بها انما هم * عهد مسلمانان یکی است سعی میکند یا نه ذمه
خو ترین مسلمانان یعنی هر که از مسلمانان اگر چه رجم و حقیر بود مثل بند و زن امان د فلکافر و عهده بند بود
در عهد خود و این بود و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد را ذمه ازان گویند که نقض آن
بهم واجب است است * فمن اخبر مسلما * پس کسی که عهد شکنی کند مسلمانی را یعنی عهدی و وثیقتی که با مسلمانی بسته باشد
و آن عهد را بشکند و عدل نکند یا همین عهد یک مسلمانی بکشی بستم است بشکند چنانکه فوق کلام در آنست * فلعنة
لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين و لا یقبل منه صرف و لا عدل و من رآه فلیکلمه و لا یقبل منه و الله و الملائكة و الناس اجمعين و لا یقبل منه صرف
و لا عدل * بنا آنکه و لا دو قسم است یکی از ولای موالا گویند و عادت عرب بود که بیکدیگر و حتی و بیوستگی میکردند و عهدی
می بستند و سوگند میخوردند که در نیک و بد در یکدیگر شریک و معاد و مجاورن باشند و بادرستان یکدیگر دوست
باشند و بادر شمنان دشمن و در جاهلیت در باطل و ناحق نیز امداد و معاونت میکردند و در اسلام در حق می کردند
و اکثر اهل هم که تابعین و تابعین باشند در عرب آمده یا صحابه عقد موالا می بستند و در ولای عتاقه است که
هر که آزاد کرد بنده را آزاد کننده را حق ولایتی ثابت شد و نزد عدم و ارثان قریبه وارث میکرد از وی پس
احتمال دارد که مراد اینجا موالی یولای موالا باشد و معنی آن باشد که مرد پرا موالی باشد پس نباید که قومی
دیگر را موالی بگوید بی اذن موالی خود که در این دوین استعاره ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و ایل است که نباید
کرد و بعضی گفته اند هر که موالا ف کند کافر این را بقصد ایل ای مسلمانان و احتمال دارد که ولای عتاقه مراد باشد پس
معنی آن باشد هر که نسبت کند خود را بغیر معتق خود معتق لعنت کرد و چنانچه اگر نسبت کند بغیر این ر خود معتق
لعنت است * متفق علیه و فی رواية له من ادعی الی غیر ایه از قولی غیر موالیه * و کسی که عوی کند و انفساب کند
بیموس غیر بد و خود یا رالی کند غیر موالی خود را * علیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين و لا یقبل منه صرف و لا عدل *
این روایت تا اولیاد را ذمه ولایت عتاقه میکند چنانچه در حدیث آمده است العتق لعمه کلعمه انیمب یعنی عتق پیروند
و رابطه اسبب مانند رابطه نسبی * تنبیه * اشکالی که در اینجا پیش آمده است اینست که غیر خود نام گرفته است بمن
منوره اما چهل ثور پس آن بیکه است نه بولینه و آن کوهی است که آنحضرت در غار آن بهجرت مخفی شده بود اما در
من بینه جمعی مشهور نیست که او را ثور خوانند و لهذا اکثر روایه بخار صا آنرا میگویند اشتند و بعضی علاقت کل
نوشته و بعضی ثور بیاض کنه اشبه و در فتح البیاض گفته که ظاهر آنست که اصل مابین حیوانی احد بوده
است و نزد احد و طمرانی هم چنین واقع شده و بعضی گفته اند که حیوانی جمعی است بیکه و معنی حدیث آنست
که حرم من بینه مقبل از من است است که میان غیر و ثور است بیکه و شیخ محمد الدین در قاموس گفته که ثور جمعی است صغیر
بمن بینه در حدیثی جمعی است پس ذکر ثور صحیح است و هم نسبت چنانکه ایمنان بوده اند و در اثبات آن غایت استقباح
و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام * و عن معمر بن قیس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی احرم مابین
الایاتی الاولیة ان یقتل ضاهها و یقبل صولها * که ت سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت بد رستی که من حرام میگردانم
میان هر دو و لا بینه من بینه که بزرگ شود در ختات آن و کشته شود و شکار آن را به بیخیر و معجل از من بین سبکستان و در هر دو

چیزی که میان دو طرف آن وقت از کوهها و مزارم یکسوی تنای میان کوهها که یکایک یکدیگر پیمین مراد است این است که در
 محل بیت سعد گذشت * ان لا یهراق فیها دم * که ریخته نشود در روی خون * و لا یصل فیها سلاح * و بوداشته نشود
 در روی سلاح برای کارزار کردن * و لا یخبط فیها شجرة الا لعلف * و ریخته نشود در روی برکها درخت مگر برای خورش ستور
 و خبط کردن درخت بمقتضای آن که ریخته نشود در روی برکها که افتد از درخت بمعنی مخبوط چون ریختن برکت از
 درخت جائز نباشد بریدن بطریق اولی نحو این بود * رواه مسلم * و عن عامر بن سعد * تابعی ثقة است و مراد بسعد
 سعد بن ابی وقاص است * ان سعد اربک الی قصوة یاهق * روایت میکند عامر که سعد پدر از سوارش نجائب کوشک خود
 یکم در جنگ با کسب تحقیق داشت که نام موضعی است مشهور و متبرک که ذکر آن در اشعار واقع شده است در محل بیت از اوادی
 مقدس نحو آنکه اند * فوجل عبد اقطع شجرة و یخبط * یکس یافت سعد غلامی را که می برد درختی را و می ریخت برک
 آنرا * فسلبه * پس گرفت سعد جامه و سلاح او را * فلما رجع سعد بجا ۵۶ اهل العین * پس وقتیکه باز آمد سعد بمدینه آمدند
 او را کسان آن غلام * نکلوه ان یرد علی غلامهم * بگری گفتند سعد را که باز گرداند از جامه و سلاح بر غلام ایشان * او علیهم
 * یا برایشان شک راویست بجای حل غلامهم علیهم گفته یعنی بدین بایشان * ما اقبل من غلامهم * چیز بر آنکه گرفته است از
 غلام ایشان از جامه و سلاح * فقال معاذ الله ان ارد شیئا فلیتیه رسول الله * پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که باز دهم چیزی را
 که عطا کرده است و غنیمت بگردانید * است و این خبر در حدیثی از رسول الله علیه و سلم یعنی گفته است آنحضرت که هر که برد درخت
 مدینه را سلب و غنیمت است هر کس را که بگیرد از او زلف بختن غنیمت انقال جمع و یثینه یل غنیمت دادن * و ابی
 ان یرد علیهم * و ابی آورد سعد از این که باز گرداند او را برایشان این جزای تعرض کردن بحرم مدینه است چنانکه
 پدر شرح ترجمه اشارت بان وقت * رواه مسلم * و عن عائشة رختی الله عنها قالت لما قدم رسول الله صلی الله علیه و
 سلم المدینه و حکم ابو بکر و بلال * گفت عائشه وقتی که قدم آورد آنحضرت مدینه را تب زده شد ابو بکر و بلال رضی الله
 عنهما و عک تب یا در تب و فی الصراح و عک تیزی تب * بیعت رسول الله فخرته * پس آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم پس خبر کردم او را * فقال * پس گفت آنحضرت * اللهم حبیب الینا المدینه کیمنا مکه و اشد * محل او ندا محسوب
 گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما مکه را بلکه بیشتر از محبت مکه * و صدقها * و درست و نیک گردان هوای
 مدینه را محبت یعنی نیکو رستی است و مراد تندرستی آنکه بسا کسان مدینه است * و با رک لتافی ضاعها و من هاهنا و برکت
 ده ما را در ضاع مدینه و مد مدینه * و انقل حماها * و بجای دیگر بدین مدینه را * فاجعلها بالاحقة * پس بگردان و بهر تب
 مدینه و بالاحقة ضم جیم و مکرر حای مصله و بفانام موضعی است میان مدینه و مکه ساکنان او در آن وقت یهود ناپسند
 بودند اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت همد البشر صلی الله علیه و سلم زمین و باد بلاء و تب و بیماری بود پس
 بدعا کرد آنرا که بوزمین کفار و یهود در محل بیت دلیل است بر جواز دعا بر کفار یا مراض و اشقام و موت و هلاک و فساد بلاد
 ایشان * متفق علیه * و عن عبد الله بن عمرو بن فی رویا النبی صلی الله علیه و سلم فی المدینه رایت امرأة سوداء تأثره
 الراس * و رواه است از عبد الله ابن عمرو در حدیث خواب دیدن آنحضرت در شان مدینه دیدم من زنی را سیاه و زلیله
 موی * خرجت من المدینه * بیرون آمد آن زن از مدینه * حتی نزلت مهیعة * تا آنکه فرود آمد موضعی را که نام او
 مهیعة است بفتح میم رسکون ها رفح تحتانمه و عین مهمله تاد و آخر * فتاولتها ان و باع المدینه * گفت آنحضرت پس تعمیر کردم
 من این دیوار یا آن زن را که آن قسید و بیماری مدینه بود * نقل الی مهیعة * بزرگ شد بصوی مهیعة * و هی الحیفة * و مهیعة
 نام حیفة است که در حدیث سابق مذکور شد فی الصراح و با بمل و قصیر و بیماری عام که او را مکرر کن گویند و فی القامه من
 و با طاعون یا موی بیماری عام و در حرف ثون گفته طاعون و با فی الصراح طاعون مرکب و با * رواه البخاری * و عن سفیان
 بن ابی زمر * ضم زای رفحها و مکرر تحتانیه میا بسعد سعد و در اهل مدینه * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم

كتاب المنايا
 عليه وسلم يقول يا ايها الذين آمنوا انقروا على اذانكم وعلوا صوتهم فيه وانكروا امرهم بغير طاعة
 وراى انك من متورچنا نكه در قرآن مجيد واقع شده است وبست انجبال بسا فتمت حملون با عليهم ومن اطاعهم
 ميكنند با كسان خود و با كسانى كه اطاعت و فرمان برداري ميكنند ايشان را يعنى با اهل و عيال و قوايع و اولاد خود و اولاد
 خيول و لوكانوا يعلمون ويفتح الشام فياتي قوم يمسون فيتحملون با عليهم و اولاد نية خير لهم لو كانوا يعلمون ويفتح
 العراق فياتي قوم يمسون فيتحملون با عليهم ومن اطاعهم و اولاد نية خير لهم لوكانوا يعلمون * يعنى ولايتها در اسلام فتح ميشوند
 و مردم بر اى طالب سعادت معيشت و حطام دنيا و حظوظ فانية را از مدينه بيرون مي روند و از جوار رحمت اهل بيت
 عليه و سلم تراقات در مهبوط رحمت و منزل يركات اعراض مي نديند و اگر يك اذن و بفهمند حقيقت حال و بقاوت مبداء
 و مآل و اقامت مدينه بهتر باشد پس در اين تذييل و تحقير حال مردم است و بعضى گفته اند كه مراد آنست كه مردم از
 ولايات و بلاد بر آيند و بپايند سكونت نمايند پس مقصود مدح مدينه و نازلان اوست و اول معنى واضح و وجه است
 ظاهر است از حد ايت و الله اعلم * متفق عليه * و ابن ابي عمير روى عن النبي صلى الله عليه و سلم قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم امرت
 بقرية تاكل القري * امر كرد شده ام من بهجرت كردن بقرية كه ممتور در قرية هاى ديكر را يعنى غالب مى آيد و فرومى
 بقرية و هم را يعنى هر كه دروي ساكن عيكرود در وطن ميسازد غالب مى آيد و فتح ميكنند همه بلاد را و اين خاصيت ابن بلده
 عظيم الشان است كه هر كه دروي آمد بر همه بلاد غالب كند و غالب شد و فتح كند و بلاد
 و ولايات رابعه از ان يهود ساكن شدند و غالب آمدند بر عمالقه پس از ان انصار رهيكلند و غالب شدند بر يهود
 پسترسيد الواسلين آمد صلى الله عليه و سلم و مهاجران رضى الله عنهم و غالب گشتند و چه غلبه كند ايشان را حاصل شد كه عالم را
 از مشرق تا مغرب در ركعتين و اخبار ساكنان اين بلاد شريفه در كتاب جناب القلوب الى ذيار المحبوب كه تاريخ مدينه
 مطهره است ذكر كرده ام و يكي از اسماى ابن بلده مطهره اكاله القرى و اكاله الجبل ان است از جهت تسلط و غلبه وى
 بر ساكن بلاد و امصار و نفاذ امر وى بر تمامي اهل اقطار و حمل كرده اند آنرا بعضى برزيادت فضل و كرامت نصبت
 بعضا نل بساكنان كويانضا نل همه مضمحل و متورارى اند در جنب فضا نل وى چنانكه مكره را ام القرى گفتند از جهت اصالت
 و هراقت وى نسبت بساكنان ارض و گفته اند كه مضمون اكاله القرى ابلغ و اكمل از معنى ام القرى است چه امو مثلاً
 حقاً ضا ميكنند متوروا هلاك را مكر ثبوت اصالت و حق امومت را بخلاف الكل كه مقتضى توازي و اضطرال است و مراين
 بلده را اسما و القاب بسيار را نك از صل متجاوز بعضى از آنها در كتاب مذكور نقل كرده ايم * يقولون يثرب * ميگويند
 مردم در زمان قديم آن بلاد را يثرب * وى المدينه * و نام وى الان مدينه است اسم اين بقعه شريفه پيش از زمان
 نبوت يثرب را ثرب بود و بر وزن محجل پس آنحضرت او را مدينه نام نهاد از جهت قتل و اجتماع مردم و استيناس
 و اينلاف ايشان دروي و نبي كرد از خواندن به يثرب يا از جهت آنكه نام جلاليت است يا بسبب آنكه مشتق از يثرب بمعنى
 هلاك و فساد و تترتب بمعنى توينج و ملائت است يا بتقریب آنكه يثرب در اصل نام صحنى يا يكي از جبا بود و انباري
 در تاريخ خود دخل ينى آورده كه هر كه يكبار يثرب كويد با يك ده باره نيكويد تا نك ارك و تلاخي آن كند و در روايتي ديكر آمده
 يا نيل كه استغفار كنند و بعضى گفته اند كه تعزير بايد كرد قائل آنرا و آنكه در قرآن مجيد آمده است نا اهل يثرب از زبان
 منافقان است كه بل كران فصل اهانته آن ميگردند عجب كه بر زبان بعضى اكا برد از اسعار ثياب يثرب آمده * تنقي الملبس ثيابي
 الكيس خيمت الحسن يثرب * ميراند و در ميكنند مدينه مردم بك را و پلست را چنانكه در زمين كويده اهنكران چرك و پليدي آدن
 را و كير بك سر كاف و سكوت تحتانيه كورده كه از كل بنا كنند كه دروي آهن را بك از نك يا مذك كه بل ان بد آمد و بعضى گفته اند
 كه بنا كرده كل را كورده كويند و مشك را كه بل ان در د مذك كير خوانند و اين قول اصوب و راجح است و مراد اهل كور اند

و شرک اند که از انجا بقوت اسلام بر آورد شد ند و ساحت قدس این مکان شریف با زان پاک کرده شد * متفق علیه
 * و عن جابر بن سمره * بفتح * بن بصره * میم صحابی مشهور و خوار زاد * سعد بن ابی وقاص است * رض قال سمعت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول ان زنا الله تعالی سمی المذیبة طایبه * بد رستیکه خدا یتعالی نام کرده است مد ننه را بر زبان
 همیب خود طایبه و همیچنین طایبه بفتح طاهر و سکون تخنایه و طایبه به تشدید و طایب از جهت طهارت و زنا نجاس شرک
 و موافقت هوای و طایع صلیمه را و طایع عیش و خوشی زندگانی درو و طیب را نسته و همه چیز و بعضی
 از عر فاکفته اند که از خاک مدینه و درود بوار و بر آید طایبه می آید که در من یا بد آنرا کسی که شامه باطن و بز کام
 کفر و نفاق و خفا اعتقاد مژگوم نباشد و شاد که بشم بعضی از عرفای مخلص مشتاق نیز از ان رسید به با شد و بعض
 چنان و بنا بر آنرا دینا فته باشد * بیت * در ان زمینیکه نسیمی وزد زطره دست * چه جای دم زدن نانهای تار نیست
 * ابو عبد الله عطا گفته است شعر بطیب رسول الله طاب نسیمها * فما المسک و الکافور و المندل و الرطب * رواه معجم * و عن جابر
 بن عبد الله ان اعرابا یبع رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت میکند جا بر که باد به نشینی بیعه میگرد با نصرت
 * فاصاب الاعرابی و عک بالمدینه * پس رسید ان اعرابی را تبی بعل پنه * فاتی النبی * پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر
 * صلی الله علیه و سلم و قال * و کفتم * یا محمد اقلنی بیعتی * باز کرد ان مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی الصراح
 اقاله بر انداختن بیع * فابی رسول الله * پس ابا آورد پیغمبر خدا * صلی الله علیه و سلم * از بر انداختن بیعت و
 و قبول کردن قول و * ثم جاءه * پسر باز آمد آن اعرابی آن حضرت را * فقال * پس گفت * اقلنی بیعتی
 فابی ثم جاءه فقال اقلنی بیعتی فابی فخرج الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما المذیبة کالکبر
 تنقی خبثها و تنصع طیبها * نیست مدینه مکرمانند دمه آهن کر که در و میکند پلید خود را و خالص می کرد اند پاک
 خود را یعنی در و میکرد اند و بد میکند مردم پلید را و خالص میکرد اند مردم پاک را از مردم پلید و تنصع بصاد
 و عین مهملتین از نصوع است بمعنی خلوص و ناصع خالص از هر چیز و برین تقدیر طیبها مرفوع است و بعضی گفته اند از
 نصع بمعنی خالص کرد انیدن و برین وجه طیبها منصوب است و بضم تا و بفتح نون و کسر صاد مشدده از تنصیع نیز روایت
 است و تبصیع بموحله ای تون و صاد مهمله نیز روایت کرده اند از بضع بمعنی جمع و بموحله رضاد معجمه نیز از بضع بمعنی
 قطع لحم کذا فی معجم الصحاح و طیبها بکسر طاء و سکون با و فتح طاء و کسریای مشدده هر دو روایت است و ثانی اصح و اقوی
 است * متفق علیه * و گفته اند که این نقی و نصع یا در زمان آن حضرت بود صلی الله علیه و سلم یا در آخر زمان خواهد بود
 هنگامی که دجال بیرون می آید و جنبانید و افشاند می شود مدینه بسه کرت پس بیرون آید و برود بجانب دجال
 و کافرو منافق و احتمال دارد که در هر زمان باشد * حکایت * آورده اند که چون عمر بن عبد العزیز مدتی از جانب
 هشام بن عبد الملك حاکم مدینه مطیبه بود چون بیرون آوردند او را گفت میترسم از انها نباشم که مدینه نقی آنها میکنند
 و همچنین میترسد هر که از ان مکان شریف بر آمده است یا رب مگر بضرورت بحکم شرع و رعایت حق شرعی بر آمده
 باشد (بیت) * ضرورت است و اگر نه خدا می آید * که ترک صیبت جانان نه اختیار منست * و در
 ز حضرت تویستم با اختیار * خود ذره را ز مهر جلانی چه در خور است * نسأل الله العافیة و حسن العاقبة * و عن ابی هریره
 رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی تنقی المذیبة شرارها * بر پا نمیشود قیامت تا آنکه نقی
 میکند مدینه بد آنرا که در ویند * کاینقی الکیر خبث البید * انتم یستظاهر است در ان که نقی در آخر زمان باشد * رواه
 مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی انقلب المذیبة ملائکه لایذخها الا طاعون و الالدجال * بر اهای
 مدینه فرشتگان نگهبان اند که در نمی آید مدینه را به نگهبانی آنها و باونه دجال نقب بفتح نون و ضم نیز آمد و سکون قاف
 راه در میان در که یا فرجه میان در که بر آمدن دجال بیشک در آخر ان زمان خواهد بود و نگهبانی تاد آمدن و اهل ان

اخذ احد ایضاً فیہ فلیسلمه * وگفت هر کس که بگیرد یکی از آنکه شکار میکند در بن حرم پس باید که بگیرد رخت و سلاح آرد
 * فلا یرده لیکم طعمه اطعمنیها رسول الله * پس بار نمیگردانم بر شما و نمیدهم خورش را که بخورائید و آن خورش
 پیغمبر خور! * صلی الله علیه و سلم * و عکافیکه کرده است بمن و فی الصراح طعمه بالضم خورش و وجه کسب یعنی من که
 نمیدهم هم آنرا بجهت آنکه این عطا است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمن و کسی است که من بفروموده آنحضرت حاضر
 کرده ام * و لکن ان شئتم دفعت الیکم نمته * ولیکن اگر میخواستید شما و بسا ر بجد این میل هم بشما بیا آنرا از پیش خود
 * رواه ابوداؤد * و عن صالح مولى لسهل * روایت است از صالح که مولى بود مرعیل بن ابی وقاص را * ان سهل ارجد
 عییل بن عییل المدینه یقطعون من شجر المدینه * سهل یافت چندی غلام را از غلامان اهل مدینه که می بریدند بعضی از
 درختان مدینه را * فاخذ متاعهم * پس گرفت رخت و جامه آنها را * و قال یعنی لموا لیهیم * وگفت معنی موالی ایشانرا
 و قتی که طلب کردند رد کردن آن متاع بموی ایشان * سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله
 علیه و سلم ینهی ان یقطع من شجر المدینه شیء * نهی میکرد از آنکه بریده شود از درختان مدینه چیزی * و قال * وگفت
 آنحضرت * من قطع منه شیء فله ان یخذله سلبه * کسیکه ببزد از درختان مدینه چیزی را پس هر کسی را هست که گرفته است آن
 برنده را متاع او و رخت او * رواه ابوداؤد * و عن الزبیر * روایت است از زبیر بن العوام بتسلید و آنکه از عشره
 میسر است و این عمره رسول الله است صلی الله علیه و سلم * قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان صبر و ج و عضاه *
 گفت آنحضرت که شکار و ج و درختان و ج بفتح و او و تشدید جیم نازم وادی است بطائف * حرم * حرام است حرم بکسر
 حای و سکون را بمعنی حرام است * حرم الله * حرام کرده شد * است برای خدا تا کید حرم است * رواه ابوداؤد
 و قال مصی السنه رحمه الله و ج ذکرها انها من ناحیه الطائف * و ج ذکر کرده اند علماى حدیث که وى از جانب طائف
 است * و قال الخطابی * و گفته است خطابی * انه * بضمیر من کربل انبیا بضمیر مؤنث که در روایت مصی السنه است و بر
 هر تقدیر راجع بوج است و در امیای موضع تذکر و تائید هر دو درست است تائید تبا و بل بقعه و ناحیه و تذکر یا اعتبار
 موضع و مکان و گفته اند که در متوج بر سبیل حمی بود که آنحضرت برای اهل مدینه کرده بود نه بطریق حرم و اگر
 بطریق حرم بود در وقتی بود بعد از ان منسوخ شد تا فیه برین اند و حنفیه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند و اکثر علما
 بر آنند که حرم مدینه و ج باعتبار رعایت تعظیم و احترام است نه باعتبار تحریم جنایات و وجوب جزا * و عن ابن عمر
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من استطاع ان یموت بالمدینه فلیمیت بها * گفت آنحضرت که هر کس
 که بمیدمد مدینه پس کو که بمیرد در مدینه پس بمیرد در مدینه که بفعل آرد آنرا و اقامت کند در مدینه
 تا آنکه بمیرد در مدینه * ثانی اشفع لمن یموت بها * پس بدو رختیکه من شفاعت میکنم هر کسی را که بمیرد بمدینه و در بعضی
 نسخ اشفع بتسلید یا یعنی مقبول الشفاعه گردانیده مشرود دعای امیرالمومنین عمر است که میگوید اللهم ارزقنی شهادة
 فی سبیلک و اجعل موتی ببلد رسولک و تحقیق مستجاب شد دعای وی رضی الله عنه ما نیز این دعا میکنیم بامید اجابت ان
 انشاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آنحضرت راضی الله علیه و سلم تمامه مسلمانان امید دارند و در موت مدینه واجب
 میگردد شفاعت با شفاعت خاص برای بخشیدن تمام کناهان و رفع مراتب و درجات عظیمه با این کنایت است از آنکه موت
 درین بلد مظهر البتة برایمان است چه شفاعت جز مومن را نباشد چنانکه در زیوار قبر شریف نیز این توجیهاست کرده
 اند و مثل این بشارت در موت بترجمه مکمل نیز واقع شده است چنانکه بیاید * رواه احمد و الترمذی و قال مداح یحسن
 صحیح غریب اسناد * و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم آخر قرنة من قرى الا حرام خرابا بالمدینه *
 بمیرود آنحضرت آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است همه عالم خراب گردد و مدینه
 منوره آبادان باشد و بعد از همه بجز این حکم الهی تعالی این نیز ویران و فانی گردد و تدریه اینجاست معنی موضع است

و ترتیب آنرا برین طریق است که غریبه است که بالا ترا زوی یال و بالاً ترا از ملک من بده و فوق همه و چاه معتبر از همه مصور
و بعضی بلد مدینه را در یکم کتاب نهاده اند و مدینه الان نام شهر حضرت مهدی کا یثبات شد است و بحسب شری و فضل
بالا ترا ز همه است * رواه الترمذی و قال هذا احد یث حسن غریب * و عن جریر بن عبد الله رضی الله عنه صوابی مشهور
است شریف و مطاع و جلیل و جمیل بود و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیرالمومنین عمر گفته است که نمیدانم چه کسی
را از امت خویر و از جریر مکر آنکه حکایت کرده اند بما از حسن یوسف و صفات حمید و در بسیار است رضی الله عنه
عنه عن النبی * روایت میکند از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم قال * کتبت آنحضرت * ابن الله و یحیی الی ای هو لاء المثلثة
نزلت فی دار فخرک * بد رستی خدا یتعلی و حی فرستاد بموی من که هر کد ام ازین سه چار که فرو دانی تو پس آن
هر ای و جان هجرت تست یعنی مرا اختیار ساختند که هر کد ام از اینجا ها که خوا می جای تست * اهل مدینه یکی مدینه
نیز ابو الحسن بن * بدترین که جزیره است بمصر عمان مشهور * از قنسرین * بکمر قاف و فتح نرن مشهوره و سکون سین و کسر و فتح
آن مرد و بکسر لون نیز گفته اند نام بلد یست از بلاد شام و در قاریج مدینه میگوید که مشیر سابقه شد آنحضرت را پیش از
هجرت میان این سه موضع و در آخر تعیین کرده شد * مدینه * رواه الترمذی * فی القصة * ل الثانی
* من ابی بکر * بفتح موحده و سکوی کاف صوابی مشهور است از اهل طائف و چون آنحضرت طائف را محصور ساخته بود
و خود را از قلعه در چرخ چاه افکند و بجای نپ لشکر حضرت انداخت و سلام آورد و ابو بکر دنام یافت و بکزه چرخ چاه را
گرفت * عن النبی * روایت میکند از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم قال * کتبت آنحضرت * لایل دخل المدینه و مع
المسیح الدجال * در نمی آید مدینه را ترس مسیح دجال * لها یوم مئذی بیعة ابواب کل باب ملکان * مر مدینه زاد ان
وقت که دجال آید و بیرون مدینه نزل کند هفت در خواهد بود بر فرد رد و فرشته تکمیلان نشسته * رواه البخاری * و عن ابن
رض عن النبی صلی الله علیه و سلم قال * روایت است از انس از آنحضرت که گفت * اللهم اجعل بالمدینه ضعفی ما جعلت
بمسکه من المبرکة * و نقل ابی بکر ددان در مدینه در سجن ان آنچه کرد انبیل در مکه از برکت چنانچه در فصل اول
فرمود و مثله همه را پس حدیث و امثال آن دلالت دارند بر افضلیت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است میان علما
و دلائل جانیین را در کتاب جناب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثم * متفق علیه * و من رجل من آل الخطاب * و روایت
است از مردی از آل خطاب * عن النبی * از پیغمبر * صلی الله علیه و سلم قال * کتبت آنحضرت * من زارني متعمدا کان
فی جوارحی يوم القيمة * کسی که زیارت کند مرا بقصد نه بطفیل کاری دیگر باشد آنکس در عصا یکی من و پناه من است
در روز قیامت از بعض عارفان می آرند که وی حج کرد و زیارت نماید گفت زیارت آنحضرت را نمی خواهم که به تبع و طفیل حج
کنم و این غایت تشوق و تادب جناب رسالت ماب صلی الله علیه و سلم است ولیکن صواب آنست که قصد حج با قصد زیارت
مناجات نمود و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود آنست که مشرب بغرض دنیاوی و قصد سیر و تفرج تبا شد
(بیت) * رفعا بر بوی سر زلف تویحی بچمن * و رنه کی بوی نسیمی سحری بود غرض * و احدهم قصد در مرد و مکان ظهور رکال
و جمال اوست و منظور اتباع و امثال وی صلی الله علیه و سلم * ع * مرد و جای تست یا بلد را لجا * و من سکن المدینه
و صبر علی بلائها کنت له شهیداً و شفیعاً يوم القيمة * و کسی که سکونت و زرد مدینه و صبر کند بر بلای وی و شدت رحمت
وی خصوصاً چنانکه در زمان آنحضرت بود و در بعضی روایات ملی الا و نه چنانکه سابقاً کل شت با شهم من مرار اکو اد و شفاست
کنند و روز قیامت گفته اند شهادت بر طاعات و شفاعت در معاصی * و من ما تنفی احد الحرمین بعنه الله من الامنین
يوم القيمة * و کسی که بچورد در یکی از حرمین مکه یا مدینه برانگیزد او را خدا یتعالی از کبی بیجان از عذاب روز
قیامت و آمد است که مقبره مکه و مدینه را می نشانند در بیشت همچنین بی سوال و حساب و کجا جاء * و عن ابن عمر رض
صرفوا من حج فزار قبري بعد موتي * کسی که حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت من * کان کمن زارني فی حیوتی *

(خاتمه مایع)

بذل جهد حضرت ذوالجلال والاکرام رنیت رسول موسس قواعد الجلال والبرام مبرهن با دکه طبع جلد ثانی تر
مشکوة الصایح تصنیف مولانا شیخ عبدالحق دملوی غفرله ربہ الغنی بامداد اعانت تصحیح جناب حاجی حافظ مولوی
احمد کبیر صاحب و جناب حافظ مولوی محمد مرتضی صاحب و جناب مولوی حافظ حاجی عجمی احمد صاحب و جناب مولوی
یار علی صاحب برزوی و مولوی نصیر الدین صاحب و مولوی قمر علی صاحب و مولوی حافظ رحیم النبی صاحب و مولوی
مطیع الرحمن صاحب و مولوی غلام حیدر صاحب غفر الله ذنوبهم و مترجمو بیہم بتاریخ بسمت و چھارم جمادی الاخری
سنہ ۱۲۵۸ هجری ملی صاحبها الف الف تحیة و سلام بکاربرد ازی منشی غلام مولی صورت اختتام پذیرفت اللهم
اجعلہ ذریعۃ الفلاح و المنافع للشراکاء و الاخلاق بحق محمد النبی الامی و آلہ و اصحابہ اجمعین آمین یا رب العالمین

خط نامہ جلد ثانی ترجمہ مشکوة شریف

ص	س	خط	صحیح	ص	س	خط	صحیح
۱	۱۴	زورج	زورج	۲۲	۱	ذران	ذران
۳	۲۲	صفیجہا	صفیجہ ما	۲۵	۳۳	شلم	شکم
۵	۱۵	مر	مر سر	۲۶	۱۵	بالکھا	بالکھا
۷	۳۴	مر	مرد	۳۵	۵	علم	علم
۸	۶	شنوہ	شنوہ	ایضا	۲۵	نشر	نشر
۸	۱۷	پیشکس	پیشکس	۳۴	۲۵	واین	واین
۸	۲۹	فی	رفی	۱۰۱	۱۷	یحی	یحی
۱۹	۲۹	جماعہ	جماعتی	۲۵۸	۱	ذر	ذر
۱۷	۵	بو	ابو	ایضا	ایضا	پدسک	پدسک
ایضا	۳۰	اکر	واکر	ایضا	۳۳	بستم	بستم
۲۱	۲۴	روایست	رازبست	۲۸۴	۲۱	لتودیع	التودیع